سرگذشت عیسی مسیح

نوشتهء متی1

اجداد عیسی مسیح

1 داود و ابراهیم پیغمبر، هر دو، جد عیسی مسیح
بودند.
2ابراهیم پدر اسحاق، اسحاق پدر یعقوب، و یعقوب پدر
یهودا و برادران او بود. 3یهودا پدر فارص و زارح (مادر
آنها تامار بود)، فارص پدر حصرون، و حصرون پدر رام
بود. 4رام پدر عمیناداب، عمیناداب پدر نحشون، و نحشون
پدر سلمون بود. 5سلمون پدر بوعز (مادرش راحاب بود)،
بوعز پدر عوبید (مادرش روت بود)، و عوبید پدر یَسَی
بود. 6یَسَی پدر داود پیغمبر بود و داود پدر سلیمان بود،
(مادر او قبلاً زن اوریا بود). 7سلیمان پدر رحبعام، و
رحبعام پدر ابیا، و ابیا پدر آسا بود. 8آسا پدر یهوشافاط،
یهوشافاط پدر یورام، و یورام پدر عزیا بود. 9عزیا پدر
یوتام، یوتام پدر آحاز، و آحاز پدر حزقیا بود. 10حزقیا
پدر منسی، منسی پدر آمون، و آمون پدر یوشیا بود.
11یوشیا پدر یکنیا و برادران او بود که در زمان تبعید
بنی‌اسرائیل به بابل، بدنیا آمدند. 12بعد از تبعید: یکنیا
پدر سالتی‌ئیل و سالتی‌ئیل پدر زروبابل بود. 13زروبابل
پدر ابی‌هود، ابی‌هود پدر ایلیاقیم، و ایلیاقیم پدر
عازور بود. 14عازور پدر صادوق، صادوق پدر یاکین، و
یاکین پدر ایلی‌هود بود. 15ایلی‌هود پدر ایل‌آذر، ایل آذر

پدر متان، و متان پدر یعقوب بود. 16یعقوب پدر یوسف
و یوسف شوهر مریم، و مریم مادر عیسی مسیح بود.
17به این ترتیب افرادی که در بالا نامشان برده شد،
از ابراهیم پیغمبر تا داود پیغمبر، چهارده نفر و از داود
پیغمبر تا زمان تبعید یهودی‌ها به بابل چهارده نفر، و از
زمان تبعید تا زمان مسیح هم چهارده نفر بودند.

تولد عیسی مسیح

18واقعه ء تولد عیسی مسیح به این شرح است: مریم،
مادر عیسی که در عقد یوسف بود، قبل از ازدواج با
او، بوسیله ء روح‌القدس آبستن شد. 19یوسف که سخت
پای‌بند اصول اخلاق بود، بر آن شد که نامزدی خود را
بهم بزند، اما درنظر داشت این کار را در خفا انجام دهد
تا مبادا مریم بی‌آبرو شود.
20او غرق در اینگونه افکار بود که بخواب رفت. در
خواب فرشته‌ای را دید که به او گفت: «یوسف، پسر
داود، از ازدواج با مریم نگران نباش. کودکی که در رَحِم
اوست، از روح‌القدس است. 21او پسری خواهد زایید،
و تو نام او را عیسی (یعنی نجات دهنده) خواهی نهاد،
چون او قوم خود را از گناهانشان خواهد رهانید.» 22و
این همان پیغامی است که خداوند قرنها قبل به زبان
نبی خود «اشعیا» فرموده بود: 23«بنگرید! دختری باکره
آبستن خواهد شد و پسری بدنیا خواهد آورد، و او را
عمانوئیل خواهند نامید.» (عمانوئیل بزبان عبری به معنی

«خدا با ما» است.) 24چون یوسف بیدار شد، طبق دستور فرشته عمل کرد و مریم را به خانه‌اش آورد تا همسر او باشد؛ 25اما با او همبستر نشد تا وقتی که او پسرش را بدنیا آورد؛ و یوسف او را «عیسی» نام نهاد.

ستاره‌شناسان در جستجوی عیسی

2 عیسی در زمان سلطنت «هیرودیس»، در شهر «بیت لحم» یهودیه بدنیا آمد.
در آن هنگام چند مجوسِ ستاره‌شناس از مشرق زمین به اورشلیم آمده، پرسیدند: 2«کجاست آن کودکی که باید پادشاه یهود گردد؟ ما ستاره ء او را در سرزمینهای دوردست شرق دیده‌ایم و آمده‌ایم تا او را بپرستیم.»
3وقتی این مطلب به گوش هیرودیس پادشاه رسید، سخت پریشان شد. تمام مردم اورشلیم نیز از ماجرا آگاهی یافتند. 4او تمام علمای مذهبی قوم یهود را فراخواند و از ایشان پرسید: «طبق پیشگویی پیامبران، مسیح در کجا باید بدنیا آید؟»
5ایشان پاسخ دادند: «باید در بیت‌لحم متولد شود زیرا میکای نبی چنین پیشگویی کرده است:
6ای بیت‌لحم، ای شهر کوچک، تو در یهودیه، دهکده‌ای بی‌ارزش نیستی، زیرا از تو پیشوایی ظهور خواهد کرد که قوم بنی‌اسرائیل را رهبری خواهد نمود.»
7آنگاه هیرودیس پیام محرمانه‌ای برای مجوسیان ستاره‌شناس فرستاد و از ایشان خواست تا به ملاقات

او بیایند و به او اطلاع دهند که اولین بار ستاره را در
چه زمانی دیده‌اند. 8پس به ایشان گفت: «به بیت‌لحم
بروید و به دقت به جستجوی آن طفل بپردازید. آنگاه
نزد من بازگشته، به من خبر دهید تا من نیز بروم و او
را بپرستم.»
9پس از این گفت و گو، ستاره‌شناسان به راه خود ادامه
دادند. ناگهان ستاره را دیدند که در پیشاپیش آنان حرکت
می کند، تا به بیت‌لحم رسیده، بالای جایی که کودک
در آنجا بود ایستاد. 10ستاره‌شناسان از شادی در پوست
نمی گنجیدند.
11وقتی وارد خانه‌ای شدند که کودک و مادرش مریم
در آن بودند، پیشانی بر خاک نهاده، کودک را پرستش
کردند. سپس هدایای خود را گشودند و طلا و عطر و
مواد خوشبو به او تقدیم کردند. 12اما در راه بازگشت به
وطن، از راه اورشلیم مراجعت نکردند تا به هیرودیس
گزارش بدهند، زیرا خداوند در خواب به آنها فرموده
بود که از راه دیگری به وطن باز گردند.

فرار به مصر

13پس از رفتن ستاره‌شناسان، فرشته ء خداوند در خواب
بر یوسف ظاهر شد و گفت: «برخیز و کودک و
مادرش را برداشته، به مصر فرار کن، و همانجا بمان
تا تو را خبر دهم؛ زیرا هیرودیس پادشاه می‌خواهد
کودک را به قتل برساند.» 14یوسف همان شب مریم و

کودک را برداشت و بسوی مصر رفت، 15و تا زمان مرگ
هیرودیس در آنجا ماند. یکی از انبیاء قرنها پیش درباره
ء این موضوع پیشگویی کرده و گفته بود: «پسر خود را
از مصر فرا خواندم.»
16اما وقتی هیرودیس متوجه شد که ستاره‌شناسان از
دستور او سرپیچی کرده‌اند، بسیار خشمگین شد و
سربازانی به بیت‌لحم فرستاد تا تمام کودکان دو ساله
و کمتر را که در آن شهر و در تمام حومه ء آن بودند قتل
عام کنند، زیرا طبق گفته ء ستاره‌شناسان، ستاره دو
سال پیش‌ازآن ظاهر شده بود. 17این رفتار بی‌رحمانه ء
هیرودیس را قبلاً ارمیای نبی چنین پیشگویی کرده بود:
18«صدای گریه و ماتم از رامه به گوش می‌رسد.
راحیل برای فرزندانش می گرید و آرام نمی گیرد، چون
فرزندانش مرده‌اند.»

بازگشت از مصر

19پس از مرگ هیرودیس، در مصر فرشته ء خداوند در
خواب بر یوسف ظاهر شد و به او گفت: 20«برخیز و
کودک و مادرش را بردار و به سرزمین اسرائیل بازگرد،
چون کسی که قصد قتل کودک را داشت، خودش
مرده است.»
21پس یوسف بی‌درنگ با کودک و مادرش به اسرائیل
بازگشت. 22اما در راه، وقتی شنید که پسر هیرودیس،
«آرکلائوس»، جانشین پدرش شده و در یهودیه سلطنت

می کنـد، ترسـید. بـاز در عالـم خـواب بـه او وحـی رسـید کـه بـه یهودیـه نـرود. پـس او بـه ایالـت جلیـل رفـت و 23در شـهر ناصـره سـاکن شـد. بـاز در اینجـا پیشـگویی انبیـا جامـه ء عمـل پوشـید کـه: «او ناصـری خوانـده خواهـد شـد.»

ظهور یحیای پیغمبر

3 وقتـی ایشـان هنـوز در ناصـره زندگـی می کردنـد، یحیـی کـه بـه «تعمیـد دهنـده» معـروف بـود، در بیابـان یهودیـه رسـالت خـود را آغـاز کـرد. او موعظـه کـرده، بـه مـردم می گفـت: 2«از گناهـان خـود توبـه کنیـد، زیـرا ملکـوت خـدا بـزودی فـرا خواهـد رسـید.» 3اشـعیای نبـی صدهـا سـال پیـش از آن، در بـاره ء خدمـت یحیـی، پیشـگویی کـرده و گفتـه بـود: «صـدای فریـادی در بیابـان می‌شـنوم کـه می گویـد: بـرای خداونـد راهـی آمـاده کنیـد و جـاده را بـرای آمـدن او همـوار نماییـد.»

4یحیـی لباسـی از پشـم شـتر بـر تـن می کـرد و کمربنـدی چرمـی بـه کمـر می‌بسـت. خوراکـش نیـز ملـخ و عسـل صحرایـی بـود. 5مـردم از اورشـلیم و از سراسـر کرانـه ء رود اردن، و در واقـع از تمامـی سـرزمین یهودیـه بـه بیابـان می‌آمدنـد تـا بـه موعظـه ء او گـوش فـرا دهنـد. 6ایشـان بـه گناهـان خـود اعتـراف کـرده، بدسـت یحیـی در رود اردن غسـل تعمیـد می‌یافتنـد.

7امـا وقتـی یحیـی دیـد کـه عـده ء زیـادی از روحانیـون

متظاهـر و رهبـران قـوم نـزد او می‌آینـد تـا تعمیـد گیرنـد، بـه ایشـان گفـت:
«ای افعـی‌زادگان، چـه کسـی بـه شـما گفـت کـه می‌توانیـد از غضـب آینـده ء خـدا بگریزیـد؟ 8پیـش از آنکـه شـما را تعمیـد دهـم، بایـد بـا کارهـای شایسـته، ثابـت کنیـد کـه از گناهـان خـود توبـه کرده‌ایـد. 9بـا ایـن فکـر کـه مـا یهـودی و از نسـل ابراهیـم هسـتیم، خـود را فریـب ندهیـد. ایـن افـکار بیهـوده اسـت. خـدا می‌توانـد از همیـن سـنگها، نسـلی بـرای ابراهیـم بوجـود آورد. 10و حـال، تیشـه ء داوری خـدا بـر ریشـه ء درختـان گذاشـته شـده اسـت. هـر درختـی کـه ثمـر نیـاورد، بریـده و در آتـش افکنـده خواهـد شـد. 11مـن آنانـی را کـه از گناهانشـان توبـه می کننـد بـا آب غسـل تعمیـد می‌دهـم، امـا شـخص دیگـری خواهـد آمـد کـه مقامـش بسـیار برتـر از مـن اسـت، آنقـدر کـه مـن لیاقـت نـدارم کفشـهایش را پیـش پایـش بگـذارم. او شـما را بـا روح‌القـدس و آتـش الهـی تعمیـد خواهـد داد. 12او کاه را از گنـدم جـدا کـرده، آن را در آتشـی خامـوش نشـدنی خواهـد سـوزاند؛ امـا گنـدم را در انبـار جمـع خواهـد نمـود.»

تعمید عیسی بدست یحیی

13در آن زمـان، عیسـی از ایالـت جلیـل بسـوی رود اردن بـه راه افتـاد تـا در آنجـا از یحیـی تعمیـد گیـرد. 14ولـی یحیـی مانـع او شـد و گفـت: «ایـن کار، شایسـته نیسـت. ایـن منـم کـه بایـد از تـو تعمیـد بگیـرم.»

15 اما عیسی گفت: «مرا تعمید بده زیرا اینچنین، حکم
خدا را بجا می‌آوریم.» پس یحیی او را تعمید داد.
16 پس از تعمید، در همان لحظه که عیسی از آب بیرون
می‌آمد، آسمان باز شد و یحیی روح خدا را دید که
به شکل کبوتری پایین آمد و بر عیسی قرار گرفت.
17 آنگاه ندایی از آسمان در رسید که «این فرزند عزیز
من است که از او خشنودم.»

آزمایش عیسی

4 آنگاه روح خدا عیسی را به بیابان برد تا در آنجا
شیطان او را وسوسه و آزمایش کند. 2 عیسی در آن
زمان، برای مدت چهل شبانه روز روزه گرفت. پس در
آخر بسیار گرسنه شد. 3 در این حال شیطان به سراغ
او آمد و او را وسوسه کرد و گفت: «اگر این سنگها
را تبدیل به نان کنی، ثابت خواهی کرد که فرزند
خدا هستی.»
4 اما عیسی به او فرمود: «نه، من چنین نخواهم کرد،
زیرا کتاب آسمانی می‌فرماید نان نمی‌تواند روح انسان
را سیر کند؛ بلکه فقط کلام خداست که می‌تواند نیاز
درونی او را برآورده سازد.»
5 سپس شیطان او را به شهر اورشلیم برد و بر روی بام
خانه ء خدا قرار داد، 6 و به او گفت: «خود را از اینجا
بینداز و ثابت کن که فرزند خدا هستی؛ چون کتاب
آسمانی می‌فرماید: خدا فرشتگان خود را خواهد فرستاد

تا تو را از خطر حفظ کنند... آنها نخواهند گذاشت که
حتی پایت به سنگ بخورد.»
7عیسی جواب داد: «بلی، ولی همان کتاب نیز می‌فرماید
که خداوند را بی‌جهت آزمایش مکن.»
8سپس شیطان او را به قله ء کوه بسیار بلندی برد و تمام
ممالک جهان، و شکوه و جلال آنها را به او نشان داد، 9و
گفت: «اگر زانو بزنی و مرا سجده کنی، همه ء اینها را
به تو می‌بخشم.»
10عیسی به او گفت: «دور شو ای شیطان! کتاب‌مقدس
می‌فرماید: فقط خداوند را بپرست و تنها از او اطاعت
کن.»
11آنگاه شیطان دور شد و فرشتگان آمدند و عیسی را
خدمت کردند.

آغاز خدمات عیسی

12و 13وقتی عیسی از دستگیری یحیی باخبر شد، از ایالت
یهودیه، به ناصره در ایالت جلیل بازگشت. پس از مدتی،
از آنجا به بندر کفرناحوم رفت که در کرانه ء دریاچه ء
جلیل و نزدیک زبولون و نفتالی واقع است. 14اشعیای نبی
این را پیشگویی کرده و گفته بود: 15«سرزمین زبولون و
نفتالی کنار دریاچه، و ناحیه ء آن طرف رود اردن، و جلیل
علیا، سرزمین بیگانگان؛ 16در آنجا که مردم در تاریکی
نشسته بودند، نور عظیمی دیده شد. بر آنانی که در
دیار مردگان ساکن بودند، نوری تابید.» 17عیسی از آن

روز بـه بعـد، بـه اعـلام پیغـام خـدا پرداخـت و می گفـت:
«از گناهـان خـود توبـه نماییـد و نـزد خـدا بازگشـت کنیـد،
زیـرا ملکـوت آسـمان نزدیـک شـده اسـت.»

نخستین شاگردان عیسی

18 روزی عیسـی در کنـار دریاچـه ء جلیـل قـدم مـی‌زد کـه
«شـمعون پطـرس» و بـرادرش «اندریـاس» را دیـد کـه سـوار
بـر قایـق بودنـد و تـور ماهیگیـری را بـه دریـا انداختـه
بودنـد، زیـرا شـغل هـر دو ماهیگیـری بـود.
19 عیسـی ایشـان را خوانـده، گفـت: «بدنبـال مـن بیاییـد و
مـن بـه شـما نشـان می‌دهـم کـه چگونـه مـردم را بـرای
خـدا صیـد کنیـد.» 20 ایشـان بی‌درنـگ تورهـا را بـه کنـاری
انداختـه، بـه دنبـال او رفتنـد.
21 عیسـی از آنجـا قـدری جلوتـر رفـت و دو بـرادر دیگـر
یعنـی یعقـوب و یوحنـا را دیـد کـه بـا پدرشـان «زِبِـدی» در
قایـق نشسـته بودنـد و تورهـای خـود را تعمیـر می کردنـد.
عیسـی ایشـان را نیـز دعـوت کـرد تـا بدنبالـش برونـد.
22 ایشـان بلافاصلـه قایـق و پـدر خـود را رهـا کـرده، بدنبـال
عیسـی رفتنـد.

خدمات عیسی در جلیل

23 عیسـی در سراسـر جلیـل می گشـت و در عبادتـگاه
یهودیـان تعلیـم مـی‌داد، و بـه هـر جـا می‌رسـید مـژده
ملکـوت خـدا را اعـلام می کـرد و هـر نـوع مـرض و

بیماری را شفا می‌بخشید. 24شهرت معجزات او از مرزهای جلیل نیز گذشت، به طوری که حتی بیماران از سوریه می‌آمدند تا شفا یابند. عیسی هر نوع مرض و درد را شفا می‌داد و هر دیوانه و غشی و افلیج را سلامتی می‌بخشید. 25او به هر جا که گام می‌نهاد، انبوه جمعیت از جلیل، دکاپولیس، اورشلیم و سراسر یهودیه، و حتی از آنطرف رود اردن بدنبالش براه می افتادند.

موعظه ء سر کوه

5 روزی که جمعیتی انبوه گرد آمده بودند، عیسی به همراه شاگردان خود بر فراز تپه‌ای بر آمد و بنشست.

راز خوشبختی

2آنگاه شروع به تعلیم ایشان کرد و فرمود:
3«خوشابحال آنان که نیاز خود را به خدا احساس می کنند، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است.
4«خوشابحال ماتم‌زدگان، زیرا ایشان تسلی خواهند یافت.
5«خوشابحال فروتنان، زیرا ایشان مالک تمام جهان خواهند گشت.
6«خوشابحال گرسنگان و تشنگان عدالت، زیرا سیر خواهند شد.

7«خوشابحال آنان که مهربان و باگذشتند، زیرا از
دیگران گذشت خواهند دید.
8«خوشابحال پاک‌دلان، زیرا خدا را خواهند دید.
9«خوشابحال آنان که برای برقراری صلح در میان مردم
کوشش می کنند، زیرا ایشان فرزندان خدا نامیده
خواهند شد.
10«خوشابحال آنان که به سبب نیک کردار بودن آزار
می‌بینند، زیرا ایشان از برکات ملکوت آسمان بهره‌مند
خواهند شد.
11«هرگاه بخاطر من شما را ناسزا گفته، آزار رسانند و
به شما تهمت زنند، شاد باشید. 12بلی، خوشی و شادی
نمایید، زیرا در آسمان پاداشی بزرگ در انتظار شماست.
بدانید که با پیامبران گذشته نیز چنین کردند.

تعلیم درباره نمک و نور

13«شما نمک جهان هستید و به آن طعم می‌بخشید. اما
اگر شما نیز طعم خود را از دست دهید، وضع جهان
چه خواهد شد؟ در اینصورت، شما را همچون نمکی
بی‌مصرف دور انداخته، پایمال خواهند ساخت. 14شما
نور جهان می‌باشید. شما همچون شهری هستید که بر
تپه‌ای بنا شده و در شب می‌درخشد و همه آن را می‌بینند.
15چراغ را روشن نمی کنند تا آنرا زیر کاسه بگذارند،
بلکه روی چراغدان، تا کسانی که درخانه هستند از
نورش استفاده کنند. 16پس نور خود را پنهان مسازید،

بلکه بگذارید نور شما بر مردم بتابد، تا کارهای نیک شما را دیده، پدر آسمانی‌تان را تمجید کنند.

تعلیم درباره تورات

17 «گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات موسی و نوشته‌های سایر انبیاء را منسوخ کنم. من آمده‌ام تا آنها را تکمیل نمایم و به انجام رسانم. 18 براستی به شما می گویم که از میان احکام تورات، هر آنچه که باید عملی شود، یقیناً همه یک به یک عملی خواهند شد. 19 پس اگر کسی ازکوچکترین حکم آن سرپیچی کند و به دیگران نیز تعلیم دهد که چنین کنند، او در ملکوت آسمان از همه کوچکتر خواهد بود. اما هر که احکام خدا را اطاعت نماید و دیگران را نیز تشویق به اطاعت کند، در ملکوت آسمان بزرگ خواهد بود.

20 «این را نیز بگویم که تا شما بهتر از علما و پیشوایان دین یهود نشوید، محال است بتوانید وارد ملکوت آسمان گردید.

تعلیم درباره خشم

21 «گفته شده است که هر کس مرتکب قتل شود، محکوم به مرگ می‌باشد. 22 اما من می گویم که حتی اگر نسبت به برادر خود خشمگین شوی و براو فریاد بزنی، باید تو را محاکمه کرد؛ و اگر برادر خود را «ابله» خطاب کنی، باید تو را به دادگاه برد؛

و اگر به دوستت ناسزا گویی، سزایت آتش جهنم می‌باشد.
23«پس اگر نذری داری و می‌خواهی گوسفندی در خانه
ء خدا قربانی کنی، و همان لحظه بیادت آید که دوستت
از تو رنجیده است، 24 گوسفند را همانجا نزد قربانگاه
رها کن و اول برو و از دوستت عذرخواهی نما و با
او آشتی کن؛ آنگاه بیا و نذرت را به خدا تقدیم کن.
25هرگاه کسی از تو شکایت کند و تو را به دادگاه ببرد،
کوشش کن پیش از آنکه به دادگاه برسید و قاضی تو
را به زندان بیندازد، با شاکی صلح کنی؛ 26و گر نه،
در زندان خواهی ماند و تا دینار آخر را نپرداخته باشی،
بیرون نخواهی آمد.

تعلیم درباره زنا

27«گفته شده است که زنا مکن. 28ولی من می گویم
که اگر حتی با نظر شهوت‌آلود به زنی نگاه کنی،
همان لحظه در دل خود با او زنا کرده‌ای. 29پس، اگر
چشمی که برایت اینقدر عزیزاست، باعث می‌شود
گناه کنی، آن را از حدقه درآور و دور افکن. بهتر
است بدنت ناقص باشد، تا این که تمام وجودت به
جهنم بیفتد. 30و اگر دست راستت باعث می‌شود
گناه کنی، آن را ببر و دور بینداز. بهتر است یک
دست داشته باشی، تا اینکه با دو دست به جهنم
بروی.

تعلیم درباره طلاق

31«گفته شده است: اگر کسی می‌خواهد از دست زنش
خلاص شود، کافی است طلاقنامه‌ای بنویسد و به او
بدهد. 32اما من می گویم هر که زن خود را بدون اینکه
خیانتی از او دیده باشد، طلاق دهد و آن زن دوباره شوهر
کند، آن مرد مقصر است زیرا باعث شده زنش زنا کند؛
و مردی نیز که با این زن ازدواج کرده، زنا کار است.

تعلیم درباره قَسَم

33«باز گفته شده که قسم دروغ نخور و هرگاه به نام
خدا قسم یاد کنی، آن را وفا کن. 34اما من می گویم:
هیچگاه قسم نخور، نه به آسمان که تخت خداست،
35و نه به زمین که پای‌انداز اوست، و نه به اورشلیم
که شهر آن پادشاه بزرگ است؛ به هیچیک از اینها
سوگند یاد نکن. 36به سر خود نیز قسم مخور، زیرا
قادر نیستی مویی را سفید یا سیاه گردانی. 37فقط بگو:
«بلی» یا «نه». همین کافی است. اما اگر برای سخنی
که می گویی، قسم بخوری، نشان می‌دهی که نیرنگی
در کار است.

تعلیم درباره انتقام

38«گفته شده که اگر شخصی چشم کسی را کور کند،
باید چشم او را نیز کور کرد و اگر دندان کسی را
بشکند، باید دندانش را شکست. 39اما من می گویم که

اگر کسی به تو زور گوید، با او مقاومت نکن؛ حتی اگر به گونه ء راست تو سیلی زند، گونه ء دیگرت را نیز پیش ببر تا به آن نیز سیلی بزند. 40 اگر کسی تو را به دادگاه بکشاند تا پیراهنت را بگیرد، عبای خود را نیز به او ببخش. 41 اگر یک سرباز رومی به تو دستور دهد که باری را به مسافت یک میل حمل کنی، تو دو میل حمل کن. 42 اگر کسی از تو چیزی خواست، به او بده؛ و اگر از تو قرض خواست، او را دست خالی روانه نکن.

تعلیم درباره محبت به دشمنان

43 «شنیده‌اید که می گویند با دوستان خود دوست باش، و با دشمنانت دشمن؛ 44 اما من می گویم که دشمنان خود را دوست بدارید، و هر که شما را لعنت کند، برای او دعای برکت کنید؛ به آنانی که از شما نفرت دارند، نیکی کنید، و برای آنانی که به شما ناسزا می گویند و شما را آزار می‌دهند، دعای خیر نمایید. 45 اگر چنین کنید، فرزندان راستین پدر آسمانی خود خواهید بود، زیرا او آفتاب خود را برهمه می‌تاباند، چه بر خوبان، چه بر بدان؛ باران خود را نیز بر نیکوکاران و ظالمان می‌بارانند. 46 اگر فقط آنانی را که شما را دوست می‌دارند، محبت کنید، چه برتری بر مردمان پست دارید، زیرا ایشان نیز چنین می کنند. 47 اگر فقط با دوستان خود دوستی کنید، با کافران چه فرقی دارید، زیرا اینان نیز چنین

می کننـد. 48پـس شـما کامـل باشـید، همانگونـه کـه پـدر آسـمانی شـما کامـل اسـت.»

پرهیز از تظاهر

6 «مراقـب باشـید کـه اعمـال نیـک خـود را در انظـار مـردم انجـام ندهیـد، تـا شـما را ببیننـد و تحسـین کنند، زیـرا در اینصـورت نـزد پـدر آسـمانی‌تان اجـری نخواهیـد داشـت. 2هـرگاه بـه فقیـری کمـک می کنـی، ماننـد ریـاکاران کـه در کنیسـه و در بـازار از خـود تعریـف می کننـد تـا مـردم بـه آنهـا احتـرام بگذارنـد، دربـاره ء کار نیـک خـود داد سـخن سـر نـده، چـون بـه ایـن ترتیـب، اجـری را کـه می‌بایسـت از خـدا بگیـری، از مـردم گرفتـه‌ای. 3امـا وقتـی بـه کسـی صدقـه‌ای می‌دهـی، نگـذار حتـی دسـت چپـت از کاری کـه دسـت راسـتت می کنـد، آگاه شـود، 4تـا نیکویـی تـو در نهـان باشـد. آنـگاه پـدر آسـمانی کـه امـور نهـان را می‌بینـد، تـو را اجـر خواهـدداد.

دعا و روزه ء مسیحی

5«و امـا دربـاره ء دعـا. هـرگاه دعـا می کنـی، ماننـد ریـاکاران نبـاش کـه دوسـت دارنـد در عبادتگاه‌هـا یـا در گوشـه و کنـار خیابانهـا نمـاز بخواننـد تـا توجـه مـردم را بـه خـود جلـب کننـد و خـود را مؤمـن نشـان دهنـد. مطمئـن بـاش اجـری را کـه بایـد از خـدا بگیرنـد، همیـن جـا از مـردم گرفته‌انـد. 6امـا تـو هـرگاه دعـا می کنـی، در تنهایـی و در خلـوت دل،

پدر آسمانی را عبادت نما؛ و او که کارهای نهان تو را
می‌بیند، به تو پاداش خواهد داد.
7و8«وقتی دعا می کنید، مانند کسانی که خدای حقیقی
را نمی‌شناسند، وِردهای بی‌معنی تکرار نکنید. ایشان
گمان می کنند که با تکرار زیاد، دعایشان مستجاب
می‌شود. اما شما این را بیاد داشته باشید که پدرتان،
قبل از اینکه از او چیزی بخواهید، کاملاً از نیازهای شما
آگاه است.
9«پس شما اینگونه دعا کنید:
«ای پدر ما که در آسمانی،
«نام مقدس تو گرامی باد.
10«ملکوت تو برقرار گردد.
«خواست تو آنچنان که در آسمان مورد اجراست، بر
زمین نیز اجرا شود.
11«نان روزانه ء ما را امروز نیز به ما ارزانی دار.
12«خطاهای ما را بیامرز چنانکه ما نیز آنان را که به ما
بدی کرده‌اند، می‌بخشیم.
13«ما را از وسوسه‌ها دور نگاه‌دار و از شیطان حفظ فرما؛
«زیرا ملکوت و قدرت و جلال تا ابد از آن توست. آمین!
14و15«پدر آسمانی، شما را بشرطی خواهد بخشید که
شما نیز آنانی را که به شما بدی کرده‌اند، ببخشید.
16«و اما درباره ء روزه. وقتی روزه می گیرید، مانند
ریاکاران خود را افسرده و ناتوان نشان ندهید. ایشان
با این کار می‌خواهند به مردم بفهمانند که روزه

گرفته‌اند. مطمئن باشید که ایشان تمام اجر خود را به همین صورت از مردم می گیرند. 17اما تو وقتی روزه می گیری، سر و صورت خود را تمیز و مرتب کن، 18تا کسی متوجه نشود روزه گرفته‌ای. آنگاه پدر آسمانی تو که از همه چیز آگاه است، تو را اجر خواهد داد.

ثروت و خوراک و پوشاک

19«ثروت خود را بر روی این زمین نیندوزید زیرا ممکن است بید یا زنگ به آن آسیب رساند و یا دزد آن را برباید. 20ثروتتان را در آسمان بیندوزید، در جایی که از بید و زنگ و دزد خبری نیست. 21اگر ثروت شما در آسمان باشد، فکر و دلتان نیز در آنجا خواهد بود.

22«چشم، چراغ وجود انسان است. اگر چشم تو پاک باشد، تمام وجودت نیز پاک و روشن خواهد بود. 23ولی اگر چشمت با شهوت و طمع تیره شده باشد، تمام وجودت هم در تاریکی عمیقی فرو خواهد رفت. چه تاریکی وحشتناکی!

24«نمی‌توانی به دو ارباب خدمت کنی. باید فقط یکی از آنها را دوست داشته باشی و فقط به یکی وفادار بمانی. همچنین نمی‌توانی هم بنده ء خدا باشی و هم بنده ء پول.

25«پس نصیحت من این است که برای خوراک و پوشاک غصه نخورید. برای همین زندگی و بدنی که دارید شاد باشید. آیا ارزش زندگی و بدن، بیشتر

از خوراک و پوشاک نیست؟ 26به پرندگان نگاه کنید.
غصه ندارند که چه بخورند. نه می کارند، نه درو
می کنند، و نه در انبارها ذخیره می کنند، ولی پدر
آسمانی شما خوراک آنها را فراهم می‌سازد. آیا شما
برای خدا خیلی بیشتر از این پرندگان ارزش دارید؟
27آیا غصه خوردن می‌تواند یک لحظه عمرتان را
طولانی‌تر کند؟
28«چرا برای لباس و پوشاک غصه می‌خورید؟ به
گلهای سوسن که در صحرا هستند، نگاه کنید. آنها برای
لباس غصه نمی‌خورند. 29با این حال به شما می گویم
که سلیمان هم باتمام شکوه و ثروت خود، هرگز لباسی
به زیبایی این گلهای صحرایی نپوشید. 30پس اگر خدا
در فکر گلهایی است که امروز هستند و فردا از بین
می‌روند، چقدر بیشتر در فکر شماست، ای کم ایمانان.
31و 32«پس غصه ء خوراک و پوشاک را نخورید. چون
بی‌ایمانان درباره ء این چیزها دائماً فکر می کنند و
سخن می گویند. شما با ایشان فرق دارید. پدر آسمانی
شما کاملاً می‌داند شما به چه نیاز دارید. 33اگر شما
قبل از هرچیز، به ملکوت و عدالت خدا دل ببندید، او
همه ء این نیازهای شما را برآورده خواهد ساخت.
34«پس غصه ء فردا را نخورید، چون خدا در فکر
فردای شما نیز می‌باشد. مشکلات هر روز برای همان
روز کافی است؛ لازم نیست مشکلات روز بعد را نیز به
آن بیفزایید.»

ایراد نگیرید

7 «از کسی ایراد نگیرید تا از شما نیز ایراد
نگیرند. زیرا هرطور که با دیگران رفتار کنید،
همانگونه با شما رفتار خواهند کرد. 3چرا پر کاه را در
چشم برادرت می‌بینی، اما تیر چوب را در چشم خودت
نمی‌بینی؟ 4چگونه جرأت می کنی بگویی: اجازه بده
پرکاه را از چشمت درآورم، در حالی که خودت چوبی
در چشم داری؟ 5ای متظاهر،نخست چوب را از چشم خود
درآور تا بهتر بتوانی پر کاه را در چشم برادرت ببینی.
6«مرواریدهای خود را نزد خوکها میندازید چون قادر به
تشخیص ارزش آنها نمی‌باشند؛ آنها مرواریدها را لگدمال
می کنند و برگشته، به شما حمله‌ور خواهند شد. به
همین ترتیب، چیزهای مقدس را در اختیار انسانهای
بدکار مگذارید.

بجویید تا بیابید

7«بخواهید تا به شما داده شود. بجویید تا بیابید. در
بزنید تا به روی شما باز شود. 8زیرا هر که چیزی
بخواهد، بدست خواهد آورد، و هر که بجوید، خواهد
یافت. کافی است در بزنید، که در برویتان باز می‌شود.
9اگر کودکی از پدرش نان بخواهد، آیا پدرش به او
سنگ می‌دهد؟ 10اگر از او ماهی بخواهد، آیا به او
مار می‌دهد؟ 11پس شما که اینقدر سنگدل و گناهکار
هستید، به فرزندانتان چیزهای خوب می‌دهید، چقدر

بیشتر پدر آسمانی‌تان، برکات خود را به شما خواهد بخشید، اگر از او بخواهید.

قانون طلایی

12«پس آنچه می‌خواهید دیگران برای شما بکنند، شما همان را برای آنها بکنید. این است خلاصه ء تورات و کتب انبیاء.

راه رسیدن به خدا

13«فقط با عبور از درِ تنگ می‌توان به حضور خدا رسید. جاده‌ای که به طرف جهنم می‌رود خیلی پهن است و دروازه‌اش نیز بسیار بزرگ، و عده ء زیادی به آن راه می‌روند، و براحتی می‌توانند داخل شوند. 14اما دری که به زندگی جاودان باز می‌شود، کوچک است و راهش نیز باریک، و تنها عده ء کمی می‌توانند به آن راه یابند.

درخت و میوه آن

15«از پیامبران دروغین برحذر باشید که در لباس میش نزد شما می‌آیند، ولی در باطن گرگهای درنده می‌باشند. 16همانطور که درخت را از میوه‌اش می‌شناسند، ایشان را نیز می‌توان از اعمالشان شناخت. شما یقیناً فرق درخت انگور و خار بیابان، و فرق انجیر و بوته ء خار را می‌دانید. 17درخت سالم میوه ء خوب می‌دهد و درخت فاسد میوه ء بد. 18درخت سالم نمی‌تواند میوه ء بد بدهد؛ درخت

فاسد نیز میوه ء خوب نمی‌دهد. 19درختهایی که میوه ء بد می‌دهند، بریده و در آتش انداخته می‌شوند. 20بلی، به این گونه می‌توانید پیامبران دروغین را از اعمالشان بشناسید.

شاگردان راستین مسیح

21«گمان نکنید هر که خود را مؤمن نشان دهد، به بهشت خواهد رفت. ممکن است عده‌ای حتی مرا "خداوند" خطاب کنند، اما به حضور خدا راه نیابند. فقط آنانی می‌توانند به حضور خدا برسند که اراده ء پدر آسمانی مرا بجا آورند.
22«در روز قیامت بسیاری نزد من آمده، خواهند گفت: خداوندا، خداوندا، ما پیغام تو را به مردم دادیم و با ذکر نام تو، ارواح ناپاک را از وجود افراد بیرون کردیم و معجزات بزرگ دیگر انجام دادیم. 23ولی من جواب خواهم داد: من اصلاً شما را نمی‌شناسم، از من دور شوید ای بدکاران.

بنیاد محکم

24«هر که احکام مرا می‌شنود و آنها را بجا می‌آورد، شخصی داناست؛ او مانند آن مرد عاقلی است که خانه‌اش را بر صخره‌ای محکم بنا کرد. 25هر چه باران و سیل آمد، و باد و طوفان بر آن خانه وزید، خراب نشد چون روی صخره ساخته شده بود.
26«اما کسی که احکام مرا می‌شنود و از آنها پیروی

نمی کند، نادان است، درست مثل مردی که خانه‌اش را بر شن و ماسه ساخت. 27وقتی باران و سیل آمد و باد و طوفان بر آن خانه وزید، آنچنان خراب شد که اثری از آن باقی نماند.»
28جماعتی که به سخنان عیسی گوش می‌دادند، از موعظه ء عالی او مات و مبهوت شدند، 29زیرا با قدرت به ایشان تعلیم می‌داد، نه مانند علمای دین یهود.

شفای جذامی

8 هنگامی که عیسی از فراز تپه به زیر می‌آمد، بسیاری به دنبال او براه افتادند. 2ناگهان یک مرد جذامی خود را به عیسی رساند، و در مقابل او زانو زده، او را سجده کرد و با التماس گفت: «ای آقا، اگر بخواهی، می‌توانی مرا شفا ببخشی.»
3عیسی دست خود را بر او گذاشت و فرمود: «البته که می‌خواهم؛ شفا بیاب!» و فوراً جذام او از بین رفت!
4آنگاه عیسی به او فرمود: «بدون این که با کسی درباره ء شفایت گفتگو کنی، نزد کاهن برو تا تو را آزمایش کند. سپس هدیه‌ای را که شریعت موسی برای جذامی‌های شفا یافته تعیین کرده، تقدیم کن تا همه بدانند که شفا یافته‌ای.»

شفای خدمتکار افسر رومی

5و6وقتی عیسی به شهر کفرناحوم رسید، یک افسر

رومی نزد او آمد و از او خواهش کرد که خدمتکار
افلیج او را که در خانه افتاده و از درد بخود می‌پیچید،
شفا دهد.
7عیسی به او گفت: «بسیار خوب، می‌آیم و او را شفا
می‌دهم.»
8و9اما افسر در جواب عرض کرد: «سرور من، من
اینقدر لیاقت ندارم که شما به خانه ء من بیایید. اگر از
همین‌جا دستور بفرمایید خدمتکارم خوب خواهد شد.
من خودم دستورهای افسران ارشد را اطاعت می کنم،
و از طرف دیگر سربازانی نیز زیر دست خود دارم که
اگر به یکی بگویم "برو" می‌رود و به دیگری بگویم
"بیا" می‌آید؛ اگر به خدمتکارم بگویم "فلان کار را
بکن" می کند. می‌دانم اگر شما هم دستور بفرمایید،
این مرض از بدن خدمتکارم بیرون خواهد رفت.»
10عیسی از سخنان او حیرت کرد! پس رو به جمعیت
کرد و گفت: «در تمام سرزمین اسرائیل نیز چنین ایمانی
در کسی ندیده‌ام. 11این را به شما بگویم که عده ء
زیادی از قومهای غیر یهود، مانند این افسر رومی، از
سراسر دنیا آمده، در درگاه خداوند با ابراهیم و اسحاق
و یعقوب همنشین خواهند شد؛ 12و بسیاری از یهودیان
که می‌بایست به درگاه خداوند راه یابند، بیرون انداخته
خواهند شد، در جایی که تاریکی و گریه و عذاب
حکمفرماست.»
13سپس رو به افسر رومی کرد و گفت: «به خانه‌ات

برگـرد. مطابـق ایمانـت، انجـام شـد.» خدمتـکار او همـان لحظـه شـفا یافـت!

شفای انواع بیماران

14هنگامـی کـه عیسـی بـه خانـه ء پطـرس رسـید، مـادر زن پطـرس تـب کـرده و در رختخـواب بـود. 15امـا وقتـی عیسـی دسـت او را گرفـت، تـب او قطـع شـد و برخاسـت و بـه پذیرایـی پرداخـت.

16همـان شـب، عـده ء زیـادی از دیوانـگان را نزد عیسـی آوردند، و او بـا گفتـن یـک کلمـه، تمـام ارواح ناپـاک را از وجـود آنـان بیـرون کـرد و تمـام بیمـاران را شـفا بخشـید. 17بـه ایـن وسـیله، پیشـگویی اشـعیای نبـی بـه انجـام رسـید کـه: «او ضعفهـای مـا را برطـرف کـرد و مرض‌هـای مـا را از مـا دور سـاخت.»

بهای پیروی از عیسی

18وقتـی عیسـی متوجـه شـد کـه جمعیـت بزرگـی نـزد او جمـع شـده‌اند بـه شـاگردانش فرمـود تـا آمـاده شـوند و بـه کنـاره ء دیگـر دریاچـه برونـد.

19درسـت در همـان لحظـه، یکـی از علمـای دیـن یهـود نـزد او آمـد و گفـت: «اسـتاد، بـه هـر قیمتـی کـه شـده، شـما را پیـروی خواهـم کـرد.»

20امـا عیسـی بـه او گفـت: «روباه‌هـا بـرای خـود لانـه دارنـد و پرنـدگان آشـیانه؛ امـا مـن کـه مسـیح هسـتم، جایـی بـرای اسـتراحت نـدارم.»

21یکی دیگر از مریدانش به او گفت: «آقا، اجازه
بفرمایید تا زمان فوت پدرم بمانم؛ وقتی او مُرد و او را
دفن کردم، خواهم آمد تا شما را پیروی نمایم.»
22عیسی به او گفت: «الان از من پیروی کن، و بگذار
آنانی که روحشان مرده است، مرده‌های خود را
دفن کنند.»

عیسی به دریای طوفانی آرامش می‌بخشد

23آنگاه عیسی و شاگردانش وارد قایق شدند و به سمت
دیگر دریاچه براه افتادند. 24ناگهان دریاچه طوفانی شد
بطوری که ارتفاع امواج از قایق نیز می گذشت و آب به
داخل آن می‌ریخت. اما عیسی در خواب بود.
25شاگردانش به او نزدیک شدند و بیدارش کرده، فریاد
زدند: «استاد، به داد ما برسید؛ غرق می‌شویم!»
26عیسی جواب داد: «ای کم‌ایمانان! چرا می‌ترسید؟»
سپس برخاست و فرمان داد تا باد و طوفان آرام گیرند؛
آنگاه آرامش کامل پدید آمد.
27شاگردان که حیرت و ترس وجودشان را فرا گرفته بود،
به یکدیگر می گفتند: «این چه نوع انسانی است که
حتی باد و دریا نیز اطاعتش می کنند؟»

شفای دیوانه

28وقتی به سرزمین جدری‌ها که در طرف دیگر دریاچه
بود رسیدند، دو دیوانه زنجیری به ایشان برخوردند. این

دو دیوانه ء در قبرستان زندگی می کردند و آنقدر خطرناک
بودند که کسی جرأت نداشت از آن منطقه عبور کند.
29تا چشمشان به عیسی افتاد، شروع کردند به فریاد
کشیدن که: «ای فرزند خدا با ما چه کار داری؟ آیا
آمده‌ای تا قبل از وقت، ما را عذاب دهی؟»
30از قضا در آن حوالی گله ء خوکی می‌چریدند. 31پس
ارواح ناپاک از عیسی خواهش کرده، گفتند: «اگر
می‌خواهی ما را بیرون کنی، ما را به درون جسم این
خوکها بفرست.»
32عیسی به آنها گفت: «بسیار خوب، بروید.»
ارواح ناپاک از وجود آن دو نفر بیرون آمدند و داخل
خوکها شدند. ناگاه تمام گله، دیوانه‌وار بطرف پرتگاه
دویدند و خود را به دریاچه انداختند و خفه شدند.
33خوک‌چرانها با دیدن این صحنه، وحشت‌زده به شهر
فرار کردند و تمام ماجرا را برای مردم نقل نمودند. 34در
نتیجه، تمام اهالی شهر بیرون ریختند تا عیسی را ببینند،
وقتی به او رسیدند از او خواهش کردند که از آنجا برود
و ایشان را بحال خودشان بگذارد.

شفای افلیج

9 پس عیسی سوار قایق شد و به شهر خود،
کفرناحوم که در آن طرف دریاچه بود، بازگشت.
2ناگهان عده‌ای، پسر افلیجی را که روی تشکی دراز
کشیده بود نزد او آوردند. وقتی عیسی ایمان ایشان را

دید به بیمار گفت: «پسرم، غصه نخور! من گناهانت را بخشیدم.»
3بعضی از روحانیون که در آنجا حضور داشتند، با خود گفتند: «کفر می گوید؛ خود را خدا ساخته است.»
4عیسی که می‌دانست آنها چه فکر می کنند، از ایشان پرسید: «این چه افکار پلیدی است که به خود راه می‌دهید؟ 5آیا بخشیدن گناهان آسانتر است یا شفا دادن مرض؟ 6اکنون به شما ثابت می کنم که من در این دنیا، اختیار بخشیدن گناه را دارم.» آنگاه رو به پسر افلیج کرد و گفت: «برخیز و تشکت را جمع کن و به خانه برو.»
7پسر از جای خود جهید و به خانه رفت!
8حاضرین، با دیدن این معجزه، ترسیدند و خدا را شکر کردند که چنین قدرتی به انسان داده است.

یک گناهکار شاگرد عیسی می‌شود

9عیسی بر سر راه خود، به یک باجگیر به نام «مَتّی[1]» برخورد، که در محل وصول باج و خراج نشسته بود. عیسی به او فرمود: "بیا و مرا پیروی کن!" متی[1] فوراً برخاست و همراه او رفت.
10یک روز عیسی و شاگردانش در خانه ء متی[1] بر سر سفره ء غذا نشسته بودند. عده‌ای از باجگیران و اشخاص بدنام شهر نیز مهمان متی[1] بودند.
11وقتی روحانیون این را دیدند، اعتراض کنان به شاگردان

عیسی گفتند: «چرا استاد شما با این قبیل افراد نشست و برخاست می کند؟»
12عیسی در جواب ایشان گفت: «به این دلیل که افراد سالم احتیاج به پزشک ندارند، بلکه بیماران به پزشک نیاز دارند.» 13سپس اضافه کرد: «بروید، کمی در مورد این آیه ء کتاب آسمانی فکر کنید که می‌فرماید: "من از شما هدیه و قربانی نمی‌خواهم، بلکه دلسوزی و ترحم می‌خواهم." رسالت من در این دنیا این است که گناهکاران را بسوی خدا بازگردانم، نه آنانی را که گمان می کنند عادل و مقدسند!»

پرسش درباره ء روزه

14یک روز شاگردان یحیای تعمید دهنده نزد عیسی آمده، از او پرسیدند: «چرا شاگردان شما مانند فریسیان روزه نمی گیرند؟»
15عیسی در جواب گفت: «آیا میهمانان تا زمانی که داماد با ایشان است می‌توانند ماتم کنند و روزه بگیرند؟ ولی یک روز خواهد آمد که من از نزد دوستانم خواهم رفت. آن زمان، وقت روزه گرفتن است.
16«هیچیک از شما به لباس پوسیده، پارچه ء نو وصله نمی کند، زیرا وصله، لباس را پاره می کند و سوراخ، گشادتر می‌شود. 17و یا کسی شراب تازه را در مَشک کهنه نمی‌ریزد، چون در اثر فشار شراب، مشک پاره می‌شود؛ هم مشک از بین می‌رود و هم شراب ضایع

می‌شود. شراب تازه را باید در مشک تازه ریخت، تا هم شراب سالم بماند، هم مشک.»

عیسی دختری را زنده می کند

18هنوز سخن عیسی تمام نشده بود که سرپرست عبادتگاه آن محل سر رسید و او را پرستش کرد و گفت: «دخترم همین الان فوت کرد. ولی استدعا دارم بیایید و دستتان را بر او بگذارید تا زنده شود.»
19عیسی و شاگردانش بسوی خانه ء او براه افتادند. 20در این وقت، زنی که دوازده سال از خونریزی رنج می‌برد، از پشت سر عیسی آمد و به گوشه ء ردای او دست زد؛
21چون با خود فکر کرده بود که اگر چنین کند، بهبود خواهد یافت.
22عیسی برگشت و او را دید و فرمود: «دخترم، غصه نخور! ایمانت باعث شفایت شد!» آن زن همان لحظه بهبود یافت.
23وقتی عیسی به خانه ء سرپرست عبادتگاه رسید و با گروه نوحه‌خوانها و مردم مضطرب روبرو شد،
24فرمود: «همه بیرون بروید. این دختر نمرده؛ خوابیده است!» ولی آنها به حرف او خندیدند! 25سرانجام وقتی همه بیرون رفتند، عیسی به داخل اطاق رفته، دست دختر را گرفت، و دختر صحیح و سالم از جای خود برخاست. 26خبر این معجزه در سراسر آن نواحی پیچید.

شفای دو نابینا و یک لال

27وقتی عیسی از خانه ء آن دختر بیرون می‌آمد، دو مرد نابینا بدنبال او افتاده، فریاد می‌زدند: «ای پسر داودِ پادشاه، به ما رحم کن.»
28آنان با عیسی وارد خانه‌ای شدند که در آن زندگی می کرد. عیسی از ایشان پرسید: «آیا ایمان دارید که می‌توانم چشمان شما را باز کنم؟»
گفتند: «بلی آقا، ایمان داریم.»
29پس او دست بر چشمان ایشان گذاشت و فرمود: «چون ایمان دارید، پس شفا بیابید!»
30ناگهان چشمان ایشان باز شد و توانستند ببینند. عیسی با تأکید به ایشان فرمود تا در این مورد به کسی چیزی نگویند. 31اما به محض اینکه از خانه بیرون رفتند، به هر که رسیدند ماجرا را بازگو کردند.
32وقتی از آنجا خارج می‌شدند، عیسی با مردی روبرو شد که بخاطر روح ناپاکی که در او بود، نمی‌توانست حرف بزند. 33پس عیسی آن روح ناپاک را از او اخراج کرد، و زبان او فوراً باز شد. همه ء مردم غرق حیرت شدند و گفتند: «در اسرائیل هرگز چنین چیزی دیده نشده است.»
34اما روحانیون گفتند: «او به این دلیل می‌تواند ارواح ناپاک را از وجود مردم بیرون کند که رئیس ارواح ناپاک یعنی شیطان در وجود اوست.»

نیاز به کارگران بیشتر

35 در آن زمان، عیسی به تمام شهرها و دهات آن منطقه
رفته، در عبادتگاه‌های یهود تعلیم می‌داد و برقراری
ملکوت خداوند را به مردم اعلام می‌کرد؛ او هر
جا می‌رفت، امراض مردم را شفا می‌بخشید. 36 دل او
بشدت برای مردم می‌سوخت، زیرا مشکلات فراوان
داشتند و نمی‌دانستند به کجا بروند و از چه کسی
کمک بخواهند. آنها مانند گوسفندانی بی‌چوپان بودند.
37 عیسی به شاگردانش گفت: «محصول زیاد است، اما
کارگر کم. 38 پس از صاحب محصول تقاضا کنید تا
برای جمع‌آوری محصول، کارگران بیشتری بکار گیرد.»

دوازده شاگرد عیسی

10 آنگاه عیسی دوازده شاگرد خود را نزد خود فرا
خواند و به ایشان قدرت داد تا ارواح ناپاک
را بیرون کنند و هر نوع بیماری و مرض را شفا دهند.
2 این است نامهای آن دوازده شاگرد: شمعون (معروف به
پطرُس)، آندریاس (برادر پطرس)، یعقوب (پسر زِبِدی)،
یوحنا (برادر یعقوب)، 3 فیلیپ، بَرتولما، توما، متی
(باجگیر معروف)، یعقوب (پسر حلفی)، تِدی، 4 شمعون
(عضو حزب «فدائیان») و یهودا اِسخریوطی (کسی که
در آخر به عیسی خیانت کرد).
5 عیسی ایشان را به مأموریت فرستاده، چنین گفت: «نزد
غیر یهودیان و سامریان نروید، 6 بلکه فقط نزد قوم

اسرائیل که گوسفندان گمشده ء خدا هستند، بروید.
7 بروید و به ایشان خبر دهید که خداوند ملکوت خود
را برقرار می‌سازد. 8 بیماران را شفا دهید، مرده‌ها را زنده
کنید، جذامی‌ها را شفا دهید، و ارواح ناپاک را از وجود
مردم بیرون کنید. مفت گرفته‌اید، مفت هم بدهید.
9 «پول با خود بر ندارید، 10 حتی کوله‌بار و کفش
و لباس اضافی و چوب‌دستی نیز با خود نبرید. زیرا
مردمی که به کمکشان می‌شتابید، خوراک و پوشاک
شما را فراهم خواهند ساخت. 11 وقتی وارد شهر یا دهی
می‌شوید، سراغ آدم خداشناسی را بگیرید، و تا روزی
که آنجا هستید، در خانه ء او بمانید. 12 وقتی وارد خانه‌ای
می‌شوید، سلام گویید. 13 اگر آن خانواده شایسته باشد،
برکت سلام شما بر آن خانه قرار خواهد گرفت؛ اگر
نباشد، برکت به خودتان باز خواهد گشت. 14 اگر اهل
خانه‌ای یا شهری شما را راه ندادند، و یا به سخنانتان
گوش ندادند، گرد و خاک آنجا را نیز به هنگام
بازگشت، از پایهایتان بتکانید. 15 مطمئن باشید که در روز
قیامت، وضع مردم فاسد سدوم و عموره خیلی بهتر از
وضع آنان خواهد بود.
16 «من شما را همچون گوسفندان به میان گرگان
می‌فرستم. پس مثل مار، هوشیار باشید و مثل کبوتر،
بی‌آزار. 17 ولی مواظب باشید، زیرا مردم شما را گرفته،
به محاکمه خواهند کشید و حتی در عبادتگاه‌ها شما
را شلاق خواهند زد. 18 بلی، شما را بخاطر من، پیش

فرماندهـان و پادشـاهان خواهنـد بـرد تـا از شـما بازجویـی کننـد. و ایـن بـرای شـما فرصتـی خواهـد بـود تـا دربـاره ء مـن بـا آنـان سـخن گوییـد و ایشـان را آگاه سـازید.
19«وقتـی شـما را می گیرنـد، نگـران نباشـید کـه موقـع بازجویـی چـه بگوییـد، چـون کلمـات مناسـب بموقـع بـه شـما عطـا خواهـد شـد. 20زیـرا ایـن شـما نیسـتید کـه سـخن می گوییـد، بلکـه روح پـدر آسـمانی شماسـت کـه بوسـیله ء شـما سـخن خواهـد گفـت.
21«بـرادر، بـرادر خـود را و پـدر، فرزنـدش را تسـلیم مـرگ خواهـد کـرد. فرزنـدان بـر ضـد والدیـن برخاسـته، ایشـان را خواهنـد کشـت. 22همـه بخاطـر مـن از شـما متنفـر خواهنـد شـد. ولـی از میـان شـما کسـانی نجـات خواهنـد یافـت کـه تـا بـه آخـر زحمـات را تحمـل کننـد.
23«هـرگاه شـما را در شـهری اذیـت کننـد، بـه شـهر دیگـر فـرار کنیـد. قبـل از اینکـه بتوانیـد بـه تمـام شـهرهای اسـرائیل برویـد، مـن خواهـم آمـد. 24شـاگرد از اسـتاد خـود والاتـر نیسـت، و نـه نوکـر از اربابـش. 25شـاگرد در سرنوشـت اسـتاد خـود شـریک اسـت و نوکـر نیـز در سرنوشـت اربابـش. اگـر مـرا کـه سرپرسـت خانـه هسـتم شـیطان بگوینـد، چقـدر بیشـتر شـما را شـیطان خطـاب خواهنـد کـرد. 26ولـی از آنـان کـه شـما را تهدیـد می کننـد نترسـید، زیـرا وقـت آن خواهـد رسـید کـه هـر حقیقتـی آشـکار گـردد؛ توطئه‌هـای مخفـی آنـان نیـز بـرای همـه آشـکار خواهـد شـد.
27«سـخنانی کـه اکنـون در تاریکـی بـه شـما می گویـم، آنهـا

را در روز روشن به همه اعلام کنید؛ و هر چه در گوش
شما می گویم، از بامها فریاد کنید.
28«نترسید از کسانی که می‌توانند فقط بدن شما را
بکشند ولی نمی‌توانند به روحتان صدمه‌ای بزنند. از
خدا بترسید که قادر است هم بدن و هم روح شما را
در جهنم هلاک کند. 29قیمت دو گنجشک چقدر است؟
خیلی ناچیز. ولی حتی یک گنجشک نیز بدون اطلاع
پدر آسمانی شما بر زمین نمی‌افتد. 30تمام موهای سر
شما نیز حساب شده است. 31پس نگران نباشید. در نظر
خدا شما خیلی بیشتر از گنجشکهای دنیا ارزش دارید.
32«اگر کسی نزد مردم اعتراف کند که به من ایمان
دارد، من نیز از او نزد پدر آسمانی خود تعریف خواهم
نمود. 33ولی اگر کسی پیش مردم مرا رد کند، من هم
نزد پدر آسمانی خود، او را رد خواهم نمود.
34«گمان مبرید که آمده‌ام صلح و آرامش را بر زمین
برقرار سازم. نه، من آمده‌ام تا شمشیر را برقرار نمایم.
35من آمده‌ام تا پسر را از پدر جدا کنم، دختر را از
مادر، و عروس را از مادر شوهر. 36بطوریکه دشمنان
هر کس، اهل خانه ء خود او خواهند بود. 37اگر پدر و
مادر خود را بیش از من دوست بدارید، لایق من نیستید؛
و اگر پسر و دختر خود را بیش از من دوست بدارید،
لایق من نیستید. 38اگر نخواهید صلیب خود را بردارید
و از من پیروی کنید، لایق من نمی‌باشید.
39«اگر بخواهید جان خود را حفظ کنید، آن را از دست

خواهید داد؛ ولی اگر جانتان را بخاطر من از دست بدهید، آن را دوباره بدست خواهید آورد.
40«هر که شما را بپذیرد، مرا پذیرفته است؛ و کسی که مرا پذیرفته در واقع خدایی را که مرا فرستاده، پذیرفته است. 41هر که پیامبری را بعنوان پیامبر قبول داشته باشد، خود نیز پاداش یک پیامبر را خواهد گرفت و هر که شخص صالحی را بخاطر صالح بودنش بپذیرد، پاداش یک آدم صالح را خواهد گرفت. 42و اگر کسی به یکی از کوچکترین شاگردان من، بخاطر اینکه شاگرد من است، حتی یک لیوان آب خنک بدهد، او برای این کارش پاداش خواهد یافت.»

سؤال یحیی از عیسی

11 پس از آنکه عیسی این احکام را به شاگردانش داد، از آنجا به شهرهای مجاور براه افتاد تا در آنجا نیز مردم را تعلیم دهد و موعظه کند.
2وقتی یحیی 1 در زندان خبر معجزه‌های عیسی را شنید، دو نفر از شاگردان خود را نزد او فرستاد تا از او بپرسند:
3«آیا تو همان مسیح موعود هستی، یا هنوز باید منتظر آمدن او باشیم؟»
4عیسی در جواب ایشان فرمود: «نزد یحیی بازگردید و آنچه دیدید و شنیدید، برای او بیان کنید که 5چگونه نابینایان بینا می‌شوند، لنگ‌ها راه می‌روند، جذامی‌ها شفا می‌یابند، ناشنواها شنوا می گردند، مرده‌ها زنده

می‌شوند و فقرا پیغام نجاتبخش خدا را می‌شنوند. 6سپس به او بگویید: خوشابحال کسی که به من شک نکند.»
7وقتی شاگردان یحیی رفتند، عیسی درباره ء یحیی با مردم سخن گفت و فرمود: «آن مرد که برای دیدنش به بیابان یهودیه رفته بودید، که بود؟ آیا مردی بود سست چون علف، که از هر وزش بادی می‌لرزید؟ 8آیا مردی بود با لباسهای گرانقیمت؟ کسانی که لباسهای گرانقیمت می‌پوشند در قصرها زندگی می کنند، نه در بیابان. 9آیا رفته بودید پیامبری را ببینید؟ بلی، به شما می گویم که یحیی از یک پیامبر نیز بزرگتر است.
10او همان کسی است که کتاب آسمانی درباره‌اش می‌فرماید: من رسول خود را پیش از تو می‌فرستم تا راه را برایت باز کند.
11«مطمئن باشید در جهان تابحال کسی بزرگتر از یحیی نبوده است؛ با وجود این، کوچکترین شخص در ملکوت خدا از او بزرگتر است. 12از وقتی که یحیی به موعظه کردن و غُسل تعمید دادن شروع کرد تابحال، ملکوت خداوندی رو به گسترش است و مردان زورآور آن را مورد هجوم قرار می‌دهند. 13تمام نوشته‌های تورات و پیامبران پیش از یحیی، از چیزهایی خبر می‌دادند که می‌بایست بعداً اتفاق بیفتد. 14اگر بتوانید حقیقت را قبول کنید، باید بگویم که یحیی همان الیاس نبی است که کتاب آسمانی می گوید می‌بایست بیاید. 15گوشهایتان را خوب باز کنید و به آنچه می گویم توجه کنید.

16«و اما به این مردم چه بگویم؟ مانند کودکانی هستند
که در کوچه‌ها به هنگام بازی، با بی‌حوصلگی به
همبازیهای خود می گویند: 17"نه به ساز ما می‌رقصید،
و نه به نوحه ء ما گریه می کنید." 18زیرا درباره ء
یحیی که لب به شراب نمی‌زد و اغلب روزه‌دار بود،
می گویید: "دیوانه است." 19اما به من که می‌خورم
و می‌نوشم ایراد می گیرید که پرخور و میگسار و
همنشین بدکاران و گناهکاران است. اگر عاقل بودید
چنین نمی گفتید و می‌فهمیدید چرا او چنان می کرد و
من چنین.»

سزای بی‌ایمانی

20آنگاه عیسی شروع کرد به توبیخ مردم شهرهایی که
بیشتر معجزاتش را در آنجا انجام داده بود، ولی ایشان
بسوی خدا بازگشت نکرده بودند. او فرمود:
21«وای بر تو ای خورزین و وای بر تو ای بیت‌صیدا!
اگر معجزه‌هایی که من در کوچه و بازار شما انجام
دادم، در صور و صیدون فاسد انجام می‌دادم، اهالی
آنجا مدتها قبل، از روی خجالت و پشیمانی پلاس‌پوش
و خاکسترنشین می‌شدند و توبه می کردند. 22مطمئن
باشید عاقبتِ صور و صیدون در روز قیامت خیلی بهتر
از شما خواهد بود. 23ای کَفَرناحوم که سر به آسمان
کشیده‌ای، عاقبت به جهنم سرنگون خواهی شد چون
اگر معجزاتی که من در تو کردم، در سدوم می کردم،

آن شهر تا بحال باقی مانده بود. 24مطمئن باش عاقبتِ
سدوم در روز قیامت بهتر از تو خواهد بود.»

«بیایید نزد من»

25در این هنگام عیسی دعا کرد: «ای پدر، مالک آسمان
و زمین، شکرت می کنم که حقیقت را از کسانی که
خود را دانا می‌پندارند پنهان ساختی و آن را به کسانی
که همچون کودکانْ ساده‌دلند، آشکار نمودی. 26بلی ای
پدر، خواست تو چنین بود.
27«پدر آسمانی همه چیز را بدست من سپرده است.
فقط پدر آسمانی است که پسرش را می‌شناسد و
همینطور پدر آسمانی را فقط پسرش می‌شناسد و کسانی
که پسر بخواهد او را به ایشان بشناساند. 28ای تمام
کسانی که زیر یوغ سنگین زحمت می کشید، نزد من
آیید و من به شما آرامش خواهم داد. 29و30یوغ مرا به
دوش بکشید و بگذارید من شما را تعلیم دهم، چون من
مهربان و فروتن هستم، و به جانهای شما راحتی خواهم
بخشید. زیرا باری که من بر دوش شما می گذارم،
سبک است.»

کار کردن در روز تعطیل شنبه

12 در یکی از آن روزها، عیسی با شاگردان خود
از میان مزرعه‌های گندم می گذشت. آن روز،
شنبه بود و شنبه روز مقدس و تعطیل مذهبی یهودیان

بـود. شـاگردان عیسـی کـه گرسـنه بودنـد، شـروع کردنـد به‌چیـدن خوشـه‌های گندم وخـوردن دانه‌هـای آن.2ولـی بعضـی از فریسـی‌ها وقتـی ایـن را دیدنـد، اعتراض کنـان گفتنـد: «شـاگردان تـو قانـون مذهبـی مـا را می‌شـکنند. آنـان روز شـنبه خوشـه می‌چیننـد.»

3عیسـی بـه ایشـان گفـت: «مگـر شـما در کتـاب آسـمانی نخوانده‌ایـد کـه وقتـی داود پادشـاه و دوسـتانش گرسـنه بودنـد، چـه کردنـد؟ 4ایشـان وارد خانـه ء خـدا شـدند و نـان مقـدس را خوردنـد کـه فقـط کاهنـان اجـازه داشـتند بخورنـد. کار ایشـان نیـز قانون‌شـکنی بـود. 5آیـا در تـورات موسـی نخوانده‌ایـد کـه چطـور کاهنانـی کـه در خانـه ء خـدا هسـتند، اجـازه دارنـد حتـی در روز تعطیـل شـنبه نیـز کار کننـد؟ 6امـا اینـک کسـی اینجاسـت کـه از خانـه ء خـدا هـم مهم‌تـر اسـت. 7خـدا در کتـاب آسـمانی فرمـوده اسـت: "مـن گوشـت قربانـی و هدایـای شـما را نمی‌خواهـم. آنچـه از شـما می‌خواهـم ایـن اسـت کـه رحـم و محبـت داشـته باشـید." اگـر شـما معنـی ایـن آیـه ء کتـاب آسـمانی را می‌دانسـتید، هیچـگاه اینگونـه افـراد را بی‌سـبب محکـوم نمی کردیـد؛ 8چـون مـن صاحـب اختیـار روز شـنبه نیـز می‌باشـم.»

9سـپس عیسـی بـه عبادتـگاه یهـود رفـت، 10و در آنجـا مـردی را دیـد کـه دسـتش از کار افتـاده بـود. فریسـی‌ها از عیسـی پرسـیدند: «آیـا شـفا دادن در روز شـنبه از نظـر دینـی جایـز اسـت؟» البتـه آنـان ایـن سـؤال را مطـرح کردنـد بـه ایـن

امید که بهانه‌ای بدست آورند و دستگیرش کنند. 11ولی
عیسی چنین جواب داد: «اگر شما فقط یک گوسفند
داشته باشید و آن هم روز شنبه در گودالی بیفتد، آیا چون
روز شنبه است برای نجاتش، کاری انجام نخواهید داد؟
یقیناً نجاتش خواهید داد! 12و ارزش انسان چقدر بیشتر
از گوسفندان است. پس در روز شنبه، انجام کار نیک
رواست!» 13آنگاه به آن مرد گفت: «دستت را دراز کن.»
و وقتی او چنین کرد آن دستش نیز مانند دست دیگرش
سالم شد.
14فریسی‌ها گرد آمدند و توطئه چیدند تا عیسی را
بگیرند و بکشند.

عیسی، خادم برگزیده خدا

15اما عیسی از نقشه ء آنان باخبر بود.
وقتی از کنیسه بیرون آمد، عده ء زیادی بدنبال او رفتند.
او تمام بیماران ایشان را شفا بخشید؛ 16ولی ایشان را قدغن
فرمود تا درباره ء معجزات او با کسی سخن نگویند. 17و
این در واقع، پیشگویی اشعیای نبی را به انجام رساند،
که می‌فرماید:
18«این است بنده ء من که او را برگزیده‌ام. او محبوب
من است و مایه شادی من. من او را از روح خود پر
می‌سازم تا قومها را به عدل داوری کند.
19نه می‌جنگد و نه فریاد می‌کشد، و نه صدایش را
کسی می‌شنود.

20شخص ضعیف را از پای درنمی‌آورد و امید مردم را، هر
قدر نیز که کوچک باشد از بین نمی‌برد. با پیروزی
خود، به تمام بی‌عدالتی‌ها خاتمه خواهد داد،
21و مایه ء امید تمام قومها خواهد بود.»

تهمت ناروا به عیسی

22سپس، دیوانه‌ای را نزد عیسی آوردند که هم کور بود
و هم لال. عیسی او را شفا بخشید، بطوری که او توانست
هم سخن بگوید و هم ببیند. 23مردم همه تعجب کردند
و گفتند: «گویا این عیسی، همان مسیح موعود است.»
24ولی هنگامی که خبر این معجزه به گوش فریسیان
رسید، گفتند: «عیسی به این دلیل می‌تواند ارواح ناپاک
را از مردم بیرون کند زیرا خودش شیطان و رئیس
دیوهاست.»
25عیسی که فکر ایشان را درک می کرد، فرمود: «هر
حکومتی که به دسته‌های مخالف تقسیم شود، نابودی
آن حتمی است؛ و همچنین، شهر یا خانه‌ای که درآن
تفرقه باشد، برقرار نخواهد ماند. 26حال چگونه ممکن
است شیطان بخواهد شیطان را بیرون کند؟ زیرا این
کار باعث نابودی حکومتش خواهد شد. 27اگر شما
معتقدید که من با نیروی شیطانی ارواح ناپاک را بیرون
می کنم، پس هم‌مسلکان شما با چه نیرویی آنها را
بیرون می کنند؟ آنان خودشان جواب این تهمت شما را
می دهند.

28«ولی اگر من بوسیله ء روح خدا، ارواح ناپاک را بیرون
می کنم، پس بدانید که ملکوت خداوند در میان شما
آغاز شده است. 29کسی نمی‌تواند حکومت را از چنگ
شیطان بیرون بکشد، مگر اینکه نخست او را ببندد. فقط
در این صورت می‌شود روح‌های شیطانی را بیرون کرد.
30هرکس به من کمک نمی کند، به من ضرر می‌رساند.
31و 32«اگر کسی حتی به من کفر بگوید و یا گناه
دیگری مرتکب شود، امکان بخشایش او وجود دارد؛ اما
بی‌حرمتی به روح‌القدس هیچگاه بخشیده نخواهد شد،
نه در این دنیا و نه در آن دنیا.
33«درخت را باید از میوه‌اش شناخت. درخت خوب، میوه
ء خوب می‌دهد؛ و درخت بد، میوه ء بد. 34ای مارها، شما
که باطنتان اینقدر بد است، چگونه می‌توانید سخنان
نیکو و درست بر زبان بیاورید؟ زیرا سخنان انسان، نشان
دهنده ء باطن اوست. 35از سخنان انسانِ نیک می‌توان پی
برد که در باطن او اندوخته‌ای نیکو وجود دارد؛ همچنین
سخنان انسان بدذات نیز از اندوخته ء بد دل او خبر
می‌دهد. 36این را نیز به شما بگویم که برای هر سخن
بیهوده، باید در روز داوری به خدا جواب بدهید. 37پس
گفته‌های شما، از حالا سرنوشت شما را تعیین می کنند،
چون بوسیله ء سخنانتان یا تبرئه می‌شوید یا محکوم.»

علمای دین یهود معجزه می‌خواهند

38روزی علمای دین یهود، که عده‌ای فریسی نیز در

میانشان بودند، نزد عیسی آمدند و از او معجزه‌ای خواستند تا ثابت کند که مسیح موعود است.
39و40اما عیسی به ایشان جواب داد: «فقط مردم بدکار و بی‌ایمان طالب معجزات بیشتر می‌باشند. اما معجزه ء دیگری به شما نشان داده نمی‌شود مگر معجزه ء یونس نبی. زیرا همانطور که یونس سه شبانه روز در شکم آن ماهی بزرگ ماند، من نیز سه شبانه روز در دل زمین خواهم ماند. 41در روز داوری، مردم نینوا برضد شما قیام کرده، شما را محکوم خواهند نمود، زیرا ایشان با شنیدن موعظه ء یونس توبه کردند، ولی اکنون که شخصی بزرگتر از یونس در اینجا ایستاده است، به او گوش نمی‌دهید. 42ملکه ء سبا نیز در روز داوری برضد شما ایستاده، شما را محکوم خواهد کرد، چون او از راه دور برای شنیدن سخنان حکیمانه ء سلیمان به سرزمین او آمد، در حالی که اکنون شخصی بزرگتر از سلیمان در اینجا ایستاده است و شما به سخنان او توجهی نمی کنید.
43و44و45«این قوم بدکار مانند کسی است که دچار روح ناپاک شده باشد. زیرا وقتی روح ناپاک از وجود چنین شخصی خارج می‌شود، برای مدتی به بیابانها می‌رود تا جای راحتی پیدا کند. ولی جایی نمی‌یابد و دوباره به سراغ آن شخص می‌آید و قلب او را پاک، ولی خالی می‌بیند. پس، هفت روح خبیث‌تر از خودش را یافته، با هم وارد وجود آن شخص می‌شوند و در آنجا می‌مانند. در نتیجه، وضع این شخص بدتر از اولش می‌شود.»

خانواده راستین عیسی

46و47در همان حال که عیسی در آن خانه این سخنان را
برای مردم بیان می کرد، مادر و برادرانش بیرون منتظر
او ایستاده بودند. پس، یک نفر برای عیسی پیغام آورد و
گفت: «مادر و برادرانت بیرون، منتظر تو می‌باشند.»
48عیسی گفت: «مادر من کیست؟ برادرانم کیستند؟»
49سپس به شاگردانش اشاره کرد و گفت: «اینها هستند
مادر و برادران من. 50هر که از پدر آسمانی من اطاعت
کند، برادر، خواهر و مادر من است.»

حکایت کشاورز

13 در همان روز، عیسی از خانه خارج شد و
به کنار دریا رفت. 2و3چیزی نگذشت که
عده ء زیادی دور او جمع شدند. او نیز سوار قایق شد و
در حالیکه همه در ساحل ایستاده بودند، به تعلیم ایشان
پرداخت. در حین تعلیم، حکایت‌های بسیاری برای
ایشان تعریف کرد، که یکی از آنها این چنین بود:
« کشاورزی در مزرعه‌اش تخم می کاشت. 4همین طور
که تخمها را به اطراف می‌پاشید، بعضی در گذرگاه
کشتزار افتاد. پرنده‌ها آمدند و آنها را خوردند. 5بعضی
روی خاکی افتاد که زیرش سنگ بود. تخمها روی آن
خاک کم‌عمق، خیلی زود سبز شدند. 6ولی وقتی خورشید
سوزان بر آنها تابید، همه سوختند و از بین رفتند، چون
ریشه ء عمیقی نداشتند. 7بعضی از تخمها لابلای خارها

افتاد. خارها و تخمها با هم رشد کردند و ساقه‌های
جوان گیاه زیر فشار خارها خفه شد. 8ولی مقداری از
این تخمها روی خاک خوب افتاد، و از هر تخم، سی و
شصت و حتی صد تخم دیگر بدست آمد. 9اگر گوش
شنوا دارید، خوب گوش دهید!»
10در این موقع شاگردان، نزد او آمدند و از او پرسیدند:
«چرا همیشه حکایت‌هایی تعریف می‌کنید که
درکشان مشکل است؟»
11عیسی به ایشان فرمود: «قدرت درک اسرار ملکوت
خدا فقط به شما عطا شده، و به دیگران چنین درکی
بخشیده نشده است.»
12و 13سپس به ایشان گفت: «به کسی که دارد، باز هم
داده می‌شود، تا آنچه دارد زیاد شود. ولی از کسی که
چیزی ندارد، آن مقدار کمی هم که دارد گرفته می‌شود.
به همین دلیل است که من این حکایتها را می‌گویم تا
مردم بشنوند و ببینند ولی نفهمند. 14در کتاب اشعیای نبی
درباره ء این مردم پیشگویی شده که: ایشان می‌شنوند
ولی نمی‌فهمند، نگاه می‌کنند ولی نمی‌بینند. 15زیرا
فکر ایشان از کار افتاده، گوشهایشان سنگین شده، و
چشمانشان بسته شده است. وگرنه می‌دیدند و می‌شنیدند
و می‌فهمیدند، و بسوی خدا باز می‌گشتند تا خدا آنان
را شفا بخشد.
16«اما خوشابحال شما که چشمانتان می‌بینند و
گوشهایتان می‌شنوند. 17بسیاری از پیغمبران و مردان خدا

آرزو داشتند چیزی را که شما می‌بینید، ببینند، و آنچه را که می‌شنوید، بشنوند، ولی نتوانستند.
18«اکنون معنی حکایت کشاورز را برای شما بیان
می کنم: 19گذرگاه کشتزار که تخمها بر آن افتاد، دل
سخت کسی را نشان می‌دهد که گر چه مژده ء ملکوت
خداوند را می‌شنود، ولی آن را درک نمی کند. در همان
حال، شیطان سر می‌رسد و تخمها را از قلب او می‌رباید.
20«خاکی که زیرش سنگ بود، دل کسی را نشان
می‌دهد که تا پیغام خدا را می‌شنود فوراً با شادی آن
را قبول می کند، 21ولی چون آن را عمیقاً درک نکرده
است، در دل او ریشه‌ای نمی‌داند و به محض اینکه آزار
و اذیتی بخاطر ایمانش می‌بیند، شور و حرارت خود را
از دست می‌دهد و از ایمان برمی گردد. 22زمینی که از
خارها پوشیده شده بود، حالت کسی را نشان می‌دهد
که پیغام را می‌شنود ولی نگرانیهای زندگی و عشق به
پول، کلام خدا را در او خفه می کنند، و او نمی‌تواند
خدمت مؤثری برای خدا انجام دهد. 23و اما زمین خوب
قلب کسی را نشان می‌دهد که به پیغام خدا گوش
می‌دهد و آن را می‌فهمد و به دیگران نیز می‌رساند و
سی، شصت و حتی صد نفر به آن ایمان می‌آورند.»

مَثَل گندم و علف هرز

24عیسی مَثَل دیگری به این شرح برای ایشان آورد:
«آنچه در ملکوت خداوند روی می‌دهد، مانند ماجرای

آن شخصی است که در مزرعه ء خود تخم خوب کاشته بود. 25یک شب وقتی او خوابیده بود، دشمن او آمد و لابلای تخم گندم، علف هرز کاشت و رفت. 26وقتی گندم رشد کرد و خوشه داد، علف هرز هم با آن بالا آمد.
27«کارگران او آمدند و به او خبر دادند که: آقا، این مزرعه که شما تخم خوب در آن کاشتید، پر از علف هرز شده است.
28«او جواب داد: این کار دشمن است. گفتند: می‌خواهید برویم علف‌های هرز را از خاک بیرون بکشیم؟
29«جواب داد: نه! این کار را نکنید. ممکن است هنگام درآوردن آنها، گندمها نیز از ریشه در بیایند. 30بگذارید تا وقت درو، هر دو با هم رشد کنند، آنگاه به دروگرها خواهم گفت علف هرز را دسته کنند و بسوزانند و گندم را در انبار ذخیره نمایند.»

مَثَل دانه خردل

31و32عیسی باز مَثَل دیگری برای ایشان آورد: «ملکوت خدا مانند دانه ء ریز خردل است که در مزرعه‌ای کاشته شده باشد. دانه ء خردل کوچکترین دانه‌هاست؛ باوجود این، وقتی رشد می کند از تمام بوته‌های دیگر بزرگتر شده، به اندازه ء یک درخت می‌شود، بطوری که پرنده‌ها می‌آیند و در لابلای شاخه‌هایش لانه می کنند.»

مَثَل خمیرمایه

[33]این مَثَل را نیز گفت:
«می‌توان آنچه را که در ملکوت خداوند روی می‌دهد، به زنی تشبیه کرد که نان می‌پزد. او یک پیمانه آرد برمی‌دارد و با خمیرمایه مخلوط می کند تا خمیر وَر بیاید.»
[34]و[35]عیسی برای بیان مقصود خود همیشه از این نوع امثال و حکایات استفاده می کرد؛ و این چیزی بود که انبیاء نیز پیشگویی کرده بودند. پس هرگاه برای مردم سخن می گفت، مَثَلی نیز می‌آورد. زیرا در کتاب آسمانی پیشگویی شده بود که «من با مَثَل و حکایت سخن خواهم گفت و اسراری را بیان خواهم نمود که از زمان آفرینش دنیا تا حال پوشیده مانده است.»

تفسیر مَثَل گندم و علف هرز

[36]پس از آن، عیسی از نزد جماعت به خانه رفت. آنگاه شاگردانش از او تقاضا کردند که معنی حکایت گندم و علف هرز را برای ایشان بیان کند. [37]عیسی فرمود: «بسیار خوب. من همان کسی هستم که تخم خوب در مزرعه می کارد. [38]مزرعه نیز این دنیاست و تخمهای خوب آنانی هستند که پیرو ملکوت خداوند می‌باشند، و علفهای هرز پیروان شیطانند. [39]دشمنی که علفهای هرز را لابلای گندمها کاشت، شیطان است. فصل درو، آخر زمان است، و دروگرها، فرشتگان می‌باشند.
[40]«همانطور که در این حکایت، علفهای هرز را دسته

کردند و سوزاندند، در آخر زمان نیز همینطور خواهد
شد. [41]من فرشتگان خود را خواهم فرستاد تا هر چیزی
را که باعث لغزش می‌شود و هر انسان بدکاری را از
ملکوت خداوند جدا کنند، [42]و آنها را در کوره ء آتش
بریزند و بسوزانند، جایی که گریه و فشار دندان بر
دندان است. [43]در آن زمان، انسانهای نیک در ملکوت
پدرم خدا، همچون خورشید خواهند درخشید. اگر
گوش شنوا دارید، خوب گوش دهید.»

مَثَل گنج پنهان در مزرعه

[44]«ملکوت آسمان مانند گنجی است که مردی در یک
مزرعه پیدا کرد و دوباره آن را زیر خاک پنهان نمود و
از ذوق آن، رفت و هر چه داشت فروخت تا پول کافی
بدست آوَرَد و آن مزرعه را بخرد و صاحب آن گنج شود.»

مَثَل تاجر مروارید

[45]«ملکوت آسمان را می‌توان به گونه‌ای دیگر نیز
توصیف کرد. یک تاجر مرواریدها، در جستجوی
مرواریدهای مرغوب بود. [46]سرانجام وقتی به مروارید
با ارزشی دست یافت، رفت و هر چه داشت فروخت
تا آن را بخرد.»

مَثَل تور ماهیگیری

[47]و[48]«باز می‌توان ملکوت آسمان را اینچنین توصیف

کـرد. ماهیگیـران تـور ماهیگیـری را داخـل آب می‌اندازنـد و انـواع گوناگـون ماهـی در تورشـان جمـع می‌شـود. سـپس آن را بـه سـاحل می کشـند و ماهیهـای خـوب را از بـد جـدا می کننـد و خوبهـا را در ظـرف می‌ریزنـد و بدهـا را دور می‌اندازنـد. [49]در آخـر دنیـا نیـز همینطـور خواهـد شـد. فرشـتگان آمـده، انسـانهای خـوب را از بـد جـدا خواهنـد کرد؛ [50]انسـانهای بـد را داخـل آتـش خواهنـد افکنـد کـه در آنجـا گریـه خواهـد بـود و فشـار دندانهـا بـر هـم. [51]درک می کنیـد چـه می گویـم؟» شـاگردانش جـواب دادنـد: «بلـی.»
[52]آنـگاه عیسـی ادامـه داد: «کسـانی کـه در شـریعت موسـی اسـتادند و حـال شـاگرد مـن شـده‌اند، از دو گنـج کهنـه و نـو برخوردارنـد. گنـج کهنـه، تـورات اسـت و گنـج نـو، انجیـل.»

همشهریهای عیسی به او ایمان نمی‌آورند

[53]و [54]پـس از بیـان ایـن حکایـات، عیسـی بـه شـهر ناصـره بازگشـت و در عبادتگاه‌هـا بـه تعلیـم مـردم پرداخـت. مـردم از ایـن همـه حکمـت و معجـزه‌ای کـه از او می‌دیدنـد در حیـرت افتادنـد و گفتنـد: [55]«چگونـه چنیـن امـری امـکان دارد؟ او پسـر یـک نجـار اسـت. مـادرش مریـم را می‌شناسـیم، برادرانـش نیـز یعقـوب و یوسـف و شـمعون و یهـودا می‌باشـند. [56]خواهرانـش نیـز همیـن جـا زندگـی می کننـد. پـس ایـن چیزهـا را از کجـا آموختـه اسـت؟» [57]بـه ایـن ترتیـب بـه سـخنانش اعتنایـی نکردنـد.
پـس عیسـی بـه ایشـان گفـت: «پیامبـر همـه جـا مـورد احترام

مـردم اسـت، جـز در وطـن خـود و بیـن هموطنـان خویـش.»
58از اینـرو، بـه علـت بی‌ایمانـی ایشـان، معجـزات زیـادی در
آنجـا بعمـل نیـاورد.

وجدان ناراحت هیرودیس پادشاه

14 وقتـی «هیرودیـس» پادشـاه ازمعجـزات عیسـی
اطـلاع حاصـل کـرد، 2بـه افـراد خـود گفـت:
«بی‌شـک، ایـن همـان یحیـای پیامبـر اسـت کـه زنـده شـده،
و بـه همیـن دلیـل اسـت کـه می‌توانـد معجـزه کنـد.» 3زیـرا
هیرودیـس، بنـا بـه اصـرار همسـرش «هیرودیـا» کـه قبـلاً
زن بـرادرش «فیلیـپ» بـود، یحیـی را گرفتـه و در زنـدان بـه
زنجیـر کشـیده بـود، 4بـه ایـن علـت کـه یحیـی بـه هیرودیـس
گفتـه بـود کـه ازدواج بـا زن بـرادرش خطاسـت. 5هیرودیـس
نیـز قصـد داشـت یحیـی را بکشـد ولـی از شـورش مـردم
می‌ترسـید، چـون او را نبـی می‌دانسـتند.
6امـا در جشـن میـلاد هیرودیـس، دختـر هیرودیـا رقصیـد و
رقـص او هیرودیـس را بسـیار شـاد کـرد، 7بطوریکـه بـرای
او قسـم خـورد کـه هـر چـه بخواهـد برایـش انجـام دهـد.
8دختـر هیرودیـا نیـز بـه توصیـه ء مـادرش، درخواسـت کـرد
کـه سـر یحیـای تعمیـد دهنـده در یک سـینی بـه او داده شـود.
9پادشـاه از ایـن تقاضـا سـخت رنجیده‌خاطـر گشـت امـا
چـون در حضـور همـه قسـم خـورده بـود، دسـتور داد تقاضای
او را بجـا آورنـد.
10پـس در زنـدان، سـر یحیـی را از تـن جـدا کـرده، 11در یـک

سینی آوردند و تقدیم دختر کردند، دختر نیز آن را نزد مادرش برد.
12آنگاه شاگردان یحیی آمدند و بدن او را برده، بخاک سپردند، و پیش عیسی رفته، جریان را به او اطلاع دادند.

عیسی جماعت گرسنه را سیر می کند

13وقتی عیسی از این امر اطلاع یافت، به تنهایی سوار قایق شد و به جای دورافتاده‌ای رفت.
اما مردم دیدند که عیسی کجا می‌رود. پس از دهات خود براه افتاده، از راه خشکی بدنبال او رفتند.
14وقتی عیسی از بیابان باز می گشت، با ازدحام جمعیتی روبرو شد که منتظرش بودند؛ و با دیدن ایشان دلش سوخت و بیمارانی را که در بین جمعیت بودند شفا بخشید.
15عصر آن روز، شاگردان نزد او آمده، گفتند: «اکنون دیر وقت است و در این بیابان خوراک یافت نمی‌شود. پس این مردم را مرخص فرما تا به دهات رفته، برای خود نان بخرند.»
16عیسی جواب داد: «لازم نیست بروند. شما به ایشان خوراک دهید.»
17با تعجب گفتند: «چگونه ممکن است؟ ما بجز پنج نان و دو ماهی، چیز دیگری نداریم!»
18عیسی فرمود: «آنها را به من بدهید!»
19سپس به مردم گفت که بر روی سبزه بنشینند، و نان

و ماهی را برداشت، به آسمان نگاه کرد و از خداوند خواست تا آن را برکت دهد. سپس نانها را تکه‌تکه کرد و به شاگردانش داد تا به مردم بدهند. 20همه خوردند و سیر شدند. وقتی خُرده نانها را جمع کردند، دوازده سبد پر شد. 21فقط تعداد مردها در میان آن جماعت، پنج هزار نفر بود.

عیسی روی دریاچه راه می‌رود

22بلافاصله پس از آن، عیسی به شاگردانش فرمود که سوار قایق شده، به آنطرف دریاچه بروند. اما او خود همان جا ماند تا مردم را روانه ء خانه‌هایشان نماید.
23و24پس از آن، عیسی بر فراز تپه‌ای رفت تا به دعا بپردازد. شب فرا رسید و شاگردانش در دریاچه دچار زحمت شدند، زیرا بادِ مخالف تند بود و قایق پیش نمی‌رفت. 25اما نزدیک ساعت چهار صبح، عیسی در حالی که روی آب راه می‌رفت، به آنها نزدیک شد.
26ایشان از ترس فریاد برآوردند، چون گمان کردند که روحی می‌بینند. 27اما عیسی بی‌درنگ ایشان را صدا زده، گفت: «نترسید، من هستم!»
28پطرس جواب داد: «ای سَروَرم، اگر حقیقتاً شمایید، دستور فرمایید من هم روی آب راه بروم و پیش شما بیایم.»
29عیسی فرمود: «بسیار خوب، بیا!»
پطرس از قایق بیرون آمد و روی آب راه افتاده، بطرف

عیسی رفت. 30اما وقتی به اطراف نگاه کرد و موجهای
بلند را دید، به وحشت افتاد و شروع کرد به فرو رفتن
در آب. پس فریاد زد: «سَروَرَم، نجاتم ده!»
31عیسی فوری دست خود را دراز کرد و او را از آب
بیرون کشید و فرمود: «ای کم‌ایمان، چرا شک کردی؟»
32وقتی سوار قایق شدند، باد قطع شد. 33سایرین که
حیرت‌زده بود، او را پرستش کرده، به پای او افتادند و
گفتند: «واقعاً که شما فرزند خدایید.»
34در ساحل «جنیسارت»، وقتی از قایق پیاده شدند، 35خبر
ورود ایشان بسرعت در شهر پیچید، و دیری نگذشت
که اهالی آن منطقه به تمام آن نواحی خبر فرستادند
تا بیمارانشان را نزد عیسی آورندتا شفا بیابند. 36بیماران
از او التماس کردند که اجازه دهد فقط دست به دامن
ردایش بزنند؛ و دست هر کس به دامن او می‌رسید، شفا
می‌یافت.

احکام خدا یا آداب و رسوم انسان

15 در این هنگام عده‌ای از فریسی‌ها و علمای
دین از اورشلیم آمدند تا با عیسی بحث کنند.
آنها پرسیدند: «چرا شاگردان شما آداب و رسومی را که از
اجداد ما به ما رسیده است، نادیده می گیرند و پیش از
خوردن غذا، دستهایشان را آب نمی کشند؟»
3عیسی جواب داد: «چرا خود شما برای اینکه آداب و
رسوم گذشته ء خود را حفظ کنید، احکام خدا را زیر

پا می گذارید؟ 4یکی از احکام خدا این است که پدر
و مادر خود را احترام کنید و هر که پدر و مادر خود را
ناسزا گوید، کشته شود. 5و6اما شما به مردم می گویید:
حتی اگر پدر و مادرتان محتاج باشند، مبلغی را که باید
خرج ایشان کنید، می‌توانید وقف خانه ء خدا نمایید.
پس شما با این قانونی که وضع کرده‌اید، دستور خدا
را که عبارت از احترام به پدر و مادر است، زیر پا
می گذارید. 7ای ریاکاران! اشعیای نبی خوب در حق
شما پیشگویی کرد که:
8این مردم با زبان خود به من احترام می گذارند، اما
دلشان از من دور است.
9عبادت آنان باطل است زیرا رسوم بشری را بجای
احکام الهی به مردم تعلیم می‌دهند.»

چه چیز انسان را نجس می کند؟

10سپس، عیسی مردم را نزد خود خواند و فرمود: «به
سخنان من گوش دهید و سعی کنید درک نمایید.
11هیچکس با خوردن چیزی نجس نمی‌شود. چیزی که
انسان را نجس می‌سازد، سخنان و افکار اوست.»
12در این موقع شاگردانش نزد او آمدند و گفتند:
«فریسی‌ها از گفته‌های شما ناراحت شده‌اند.»
13و14عیسی جواب داد: «هر نهالی که پدر آسمانی من
نکاشته باشد، از ریشه کنده می‌شود. پس، با آنان کاری
نداشته باشید. ایشان کورهایی هستند که عصاکش

کورهـای دیگـر شـده‌اند. پـس هـر دو در چـاه خواهنـد افتـاد.»
15آنـگاه پطـرس از عیسـی خواسـت تـا توضیـح دهـد کـه چگونـه ممکـن اسـت انسـان چیـز ناپـاک بخـورد و نجـس نشـود.
16عیسـی گفـت: «آیـا شـما نیـز درک نمی کنیـد؟! 17آیـا متوجـه نیسـتید کـه آنچـه انسـان می‌خـورد، وارد معـده‌اش شـده، و بعـد از بـدن دفـع می گـردد؟ 18امـا سـخنان بـد از دل بـد بیـرون می‌آیـد و گوینـده را نجـس می‌سـازد. 19زیـرا از دل بـد ایـن قبیـل چیزهـا بیـرون می‌آیـد: فکرهـای پلیـد، آدم کشـی، زنـا و روابـط نامشـروع، دزدی، دروغ و بدنـام کـردن دیگـران.
20بلـی، ایـن چیزهـا هسـتند کـه انسـان را نجـس می‌سـازند، و نـه غـذا خـوردن بـا دسـتهای آب نکشـیده!»

ایمان زن کنعانی

21عیسـی از آنجـا بسـوی صـور و صیـدون بـراه افتـاد. 22در آنجـا یـک زن کنعانـی نـزد او آمـد و التماس کنـان گفـت: «ای سَـروَرِ مـن، ای پسـر داود پادشـاه، بـه مـن رحـم کنیـد! دختـر مـن سـخت گرفتـار روحـی پلیـد شـده اسـت. روح، یـک لحظـه او را راحـت نمی گـذارد.»
23امـا عیسـی هیـچ جوابـی بـه او نـداد. تـا اینکـه شـاگردان از او خواهـش کـرده، گفتنـد: «جوابـی بـه او بدهیـد تـا از مـا دسـت کشـیده، بـرود چـون بـا ناله‌هایـش سـر مـا را بـه درد آورده اسـت.»

24عیسی فرمود: «خدا مرا فرستاده تا یهودیان را کمک
کنم، نه غیر یهودیان را، زیرا یهودیان گوسفندان
گمگشته ء خدا هستند.»
25آنگاه آن زن جلو آمده، پیش پای عیسی بخاک افتاد
و التماس کرده، گفت: «آقا، خواهش می کنم به من
کمک کنید.» 26عیسی فرمود: «درست نیست که نان را
از دست فرزندان بگیریم و جلو سگها بیندازیم.»
27زن جواب داد: «بلی، حق با شماست؛ ولی سگها هم
از تکه‌های نانی که از سفره ء صاحبشان می‌ریزد
می خورند.»
28عیسی به او فرمود: «ای زن، ایمان تو عظیم است. برو
که آرزویت برآورده شد.» همان لحظه دختر او شفا
یافت.

شفای انواع امراض

29عیسی از آنجا براه افتاد و به کنار دریای جلیل آمد. در
آنجا بالای تپه‌ای رفت و نشست. 30آنگاه مردم دسته‌دسته
آمده، لنگان و کوران و افراد زمین گیر و لال، و سایر
بیماران را نزد او آوردند و او همه ایشان را شفا بخشید.
31کسانی که در عمرشان یک کلمه حرف نزده بودند، با
هیجان سخن می گفتند؛ لنگان راه می‌رفتند؛ کسانی که
زمین گیر بودند جست و خیز می کردند؛ و آنانی که
کور بودند با شگفتی به اطراف نگاه می کردند! مردم
حیرت کرده بودند و خدای اسرائیل را سپاس می گفتند.

غذا دادن به 4.000 نفر

32در این هنگام، عیسی شاگردان خود را فرا خواند و به
ایشان فرمود: «دلم بحال این مردم می‌سوزد. الان سه روز
است که با من هستند و دیگر چیزی برایشان نمانده
تا بخورند. نمی‌خواهم آنها را گرسنه به خانه‌هایشان
بازگردانم، چون ممکن است در راه ضعف کنند.»
33شاگردانش جواب دادند: «از کجا می‌توانیم در این
بیابان برای این همه مردم نان پیدا کنیم؟»
34عیسی پرسید: «چقدر نان دارید؟» جواب دادند:
«هفت نان و چند ماهی کوچک!»
35آنگاه فرمود مردم بر زمین بنشینند. 36سپس هفت نان
را با ماهی‌ها برداشت، و خدا را شکر نمود؛ و بعد آنها
را تکه‌تکه کرد و به شاگردانش داد تا به مردم بدهند.
37و38تمام آن جمعیت، که غیر از زنها و بچه‌ها، چهار
هزار مرد در میانشان بود، خوردند و سیر شدند؛ و وقتی
خُرده‌ها را جمع کردند، هفت سبد پر شد.
39آنگاه عیسی مردم را مرخص کرد، ولی خودش سوار
قایق شده، به ناحیه ء مجدل رفت.

درخواست معجزه

16 روزی فریسی‌ها و صدوقی‌ها که سران مذهبی
و سیاسی قوم بودند، آمدند تا ادعای عیسی
را مبنی بر مسیح بودن، بیازمایند. به این منظور از او
خواستند تا معجزه‌ای آسمانی بکند.

2و3او جواب داد: «شما خوب می‌توانید وضع هوا
را پیش‌بینی کنید. اگر عصر، آسمان سرخ باشد،
می گویید فردا هوا خوب خواهد بود؛ و اگر صبح،
آسمان سرخ باشد، می گویید که باران خواهد بارید.
چگونه این چیزها را می‌دانید، اما نمی‌توانید علائم و
نشانه‌های زمان‌ها را درک کنید؟ 4این قوم گناهکار و
بی‌ایمان معجزه ء آسمانی می‌خواهند، ولی غیر از معجزه
ء یونس، معجزه ء دیگری به آنان نشان داده نخواهد شد.»
این را گفت و از ایشان جدا شد.

خمیرمایه فریسی¬ها و صدوقی¬ها

5وقتی به آنسوی دریا رسیدند، شاگردان متوجه شدند که
فراموش کرده‌اند چیزی برای خوردن بردارند. 6عیسی
به ایشان فرمود: «مواظب باشید و خود را از خمیرمایه
فریسی‌ها و صدوقی‌ها دور نگه دارید.»
7شاگردان فکر کردند که گفته ء عیسی به این علت
است که ایشان فراموش کرده‌اند نان بردارند.
8عیسی فکر ایشان را درک کرد و فرمود: «ای
کم‌ایمانها! چرا اینقدر غصه می‌خورید که نان
به همراه نیاورده‌اید؟ 9آیا هنوز هم نمی‌فهمید؟ آیا
فراموش کرده‌اید که چطور با پنج نان، پنج هزار
نفر را سیر کردم؟ آن روز چند سبد از خُرده‌ها جمع
کردید؟ 10یا از یاد برده‌اید که یکبار دیگر با
هفت نان، چهار هزار نفر را سیر کردم؟ چند سبد

از خُرده‌ها جمع کردید؟ 11پس چگونه باز فکر
می کنید که من درباره ء نان سخن می گویم؟ باز
هم می گویم: از خمیرمایه ء فریسی‌ها و صدوقی‌ها
خود را دور نگاه دارید.»
12بالاخره شاگردان فهمیدند که منظور عیسی از «خمیر
مایه»، همانا تعلیمات فریسی‌ها و صدوقی‌ها است.

عقیده ء پطرس درباره ء شخصیت عیسی

13وقتی عیسی به قیصریه ء فیلیپ رسید، از شاگردانش
پرسید: «مردم مرا که می‌دانند؟»
14جواب دادند: «بعضی‌ها می گویند که شما یحیای
پیغمبر هستید؛ عده‌ای نیز می گویند الیاس، یا ارمیا و یا
یکی از پیغمبران دیگر می‌باشید.»
15سپس پرسید: «شما مرا که می‌دانید؟»
16شمعون پطرس جواب داد: «مسیح، فرزند خدای زنده!»
17عیسی فرمود: «ای شمعون، پسر یونا، خوشابحال تو!
زیرا تو این حقیقت را از انسان نیاموختی، بلکه پدر
آسمانی من این را بر تو آشکار ساخته است. 18تو
پطرس، یعنی "سنگ" هستی، و من بر روی این صخره،
کلیسای خود را بنا می کنم، و قدرتهای جهنم هرگز قادر
به نابودی آن نخواهند بود. 19من کلیدهای ملکوت خدا
را در اختیار تو می گذارم تا هر دری را بر روی زمین
ببندی، در آسمان بسته شود، و هر دری را بگشایی در
آسمان نیز گشوده شود.»

20آنگاه به شاگردانش دستور داد به کسی نگویند که او مسیح است.

پیشگویی عیسی درباره ٔ مرگ خویش

21از آن پس، عیسی آشکارا به شاگردانش می گفت که او به اورشلیم خواهد رفت و در آنجا سران یهود و علمای مذهبی او را آزار داده، خواهند کشت؛ اما می گفت که روز سوم زنده خواهد شد.
22پطرس او را به کناری کشیده، با مخالفت به او گفت: «سَروَر من، خدا نکند که چنین اتفاقی برای شما بیفتد.»
23عیسی برگشت و به پطرس فرمود: «دور شو از من ای شیطان! تو دام خطرناکی برای من می‌باشی! فکر تو فکر بشری است نه الهی.»
24آنگاه عیسی به شاگردانش گفت: «هر که می‌خواهد مرید من باشد، باید خود را فراموش کند و صلیب خود را برداشته، مرا پیروی کند. 25زیرا هر که بخواهد جان خود را برای خود حفظ کند، آن را از دست خواهد داد؛ اما کسی که جانش را بخاطر من فدا کند، آن را دوباره بدست خواهد آورد. 26برای شما چه فایده‌ای دارد اگر تمام دنیا را داشته باشید، ولی زندگی جاوید را از دست بدهید؟ آیا چیزی پیدا می‌شود که قدر و قیمتش از زندگی جاوید بیشتر باشد؟ 27زیرا من با فرشتگان خود در شکوه و جلال پدرم خواهم آمد و هر کس را

از روی اعمالش داوری خواهم کرد. [28]بعضی از کسانی
که در اینجا هستند، پیش از مرگ، مرا در شکوه ملکوتم
خواهند دید.»

شاگردان شکوه مسیح را می‌بینند

17 شش روز بعد، عیسی، پطرس و یعقوب و برادر
او یوحنا را برداشت و برفراز تپه بلندی برد.
[2]در آنجا، ظاهر عیسی در مقابل چشمان ایشان دگرگون
شد و چهره‌اش چون خورشید درخشان گردید؛ و لباسش
چنان سفید شد که چشم را خیره می کرد.
[3]ناگاه موسی و الیاس نبی ظاهر شدند و با عیسی به
گفتگو پرداختند. [4]پطرس با مشاهده ء این صحنه،
بی‌اختیار گفت: «استاد، چه خوب شد که ما اینجا
هستیم. اگر اجازه بدهید، سه سایبان بسازم، یکی برای
شما، یکی برای موسی، و یکی دیگر برای الیاس.»
[5]هنوز سخن پطرس تمام نشده بود که ابری درخشان بر
ایشان سایه افکند و ندایی از آن در رسید که: «اینست
فرزند عزیز من که از او کاملاً خشنودم. از او اطاعت
کنید.»
[6]با شنیدن این ندا، شاگردان بر زمین افتاده، از ترس
لرزیدند. [7]عیسی نزدیک شد و دست بر ایشان گذاشت
و فرمود: «برخیزید، نترسید!»
[8]هنگامی که آنان چشمان خود را گشودند، جز عیسی
کسی را ندیدند.

9درحالیکه از تپه پایین می‌آمدند، عیسی به ایشان دستور
داد که پیش از مرگ و زنده شدنش، درباره آنچه که
بالای کوه دیدند، به کسی چیزی نگویند.
10شاگردانش پرسیدند: «چرا روحانیان یهود با اصرار
می گویند که قبل از ظهور مسیح، الیاس نبی باید
دوباره ظهور کند؟»
11عیسی جواب داد: «حق با آنهاست. الیاس باید بیاید و
کارها را روبراه کند. 12در واقع او آمده است ولی کسی
او را نشناخت و با او بدرفتاری کردند. حتی من نیز که
مسیح هستم، از دست آنها آزار خواهم دید.»
13آنگاه شاگردانش فهمیدند که عیسی درباره ء یحیای
تعمید دهنده سخن می گوید.

شفای پسر غشی

14وقتی از تپه فرود آمدند، با جمعیت بزرگی روبرو شدند
که منتظرشان بودند. از آن میان، مردی آمده، در مقابل
عیسی زانو زد و گفت: 15«استاد، به پسرم رحم کنید؛
او غشی است و حمله‌های سخت به او دست می‌دهد،
بطوریکه خود را در آب و آتش می‌اندازد. 16من او را نزد
شاگردان شما آوردم، ولی ایشان نتوانستند او را شفا دهند.»
17عیسی جواب داد: «ای مردم بی‌ایمان و نامطیع! تا کی
رفتار شما را تحمل کنم؟ او را نزد من بیاورید.» 18آنگاه
عیسی به روح ناپاکی که در وجود پسر بود، نهیب زد و
آن روح بیرون آمد و از آن لحظه، پسر بهبود یافت.

19بعداً شاگردان بطور خصوصی از عیسی پرسیدند: «چرا
ما نتوانستیم روح ناپاک را از وجود پسر خارج کنیم؟»
20عیسی گفت: «از آن جهت که ایمانتان کم است. اگر
شما حتی به اندازه ء دانه ء خردل نیز ایمان می‌داشتید،
می‌توانستید به این کوه بگویید حرکت کند و از شما
اطاعت می کرد. برای کسی که ایمان داشته باشد، هیچ
کاری غیر ممکن نیست.

عیسی باردیگر مرگ خود را پیشگویی می- کند

21ولی این نوع روح ناپاک از بدن خارج نمی‌شود مگر
با دعا و روزه.»
22و23در همان روزها که در جلیل بسر می‌بردند، عیسی
به ایشان گفت: «بزودی من بدست مردم گرفتار خواهم
شد. ایشان مرا خواهند کشت، اما روز سوم باز زنده
خواهم شد.» شاگردان با شنیدن این سخن بسیار
غمگین شدند.

پرداخت مالیات خانه ء خدا

24وقتی به کَفَرناحوم رسیدند، مأموران وصول مالیات
خانه ء خدا پیش پطرس آمده، از او پرسیدند: «آیا
استادتان مالیات نمی‌دهد؟» 25پطرس جواب داد: «البته
که می‌دهد.»
سپس وارد خانه شد تا موضوع را به عیسی بگوید. ولی
پیش از آنکه سخنی بگوید، عیسی از او پرسید: «پطرس

چه فکر می کنی؟ آیا پادشاهان جهان از اتباع خود باج و خراج می گیرند، یا از بیگانگانی که اسیر شده‌اند؟»
26و 27پطرس جواب داد: «از بیگانگان.»
عیسی فرمود: «خوب، پس اتباع از پرداخت باج و خراج معافند! ولی بهر حال، برای اینکه ایشان را نرنجانیم، به ساحل برو و قلابی به آب بینداز و اولین ماهی‌ای که گرفتی، دهانش را باز کن؛ سکه‌ای در آن پیدا می کنی که برای مالیات ما دو نفر کافی است. آن را به ایشان بده.»

مانند بچه‌ها ساده دل باشید

18 همان لحظه، شاگردان نزد عیسی آمده، پرسیدند که کدامیک در ملکوت خدا مقام بزرگتری خواهند داشت.
2عیسی طفل کوچکی را صدا زد و او را به میان شاگردان آورد، 3و گفت: «تا از گناهانتان دست نکشید و بسوی خدا باز نگردید و مانند بچه‌های کوچک نشوید، هرگز نخواهید توانست وارد ملکوت خدا گردید! 4پس، هر که خود را مانند این بچه ء کوچک فروتن سازد، در ملکوت خداوند بزرگترین خواهد بود؛ 5و هر که بخاطر من خدمتی به این بچه‌ها بکند، در واقع به من خدمت کرده است. 6ولی اگر کسی باعث شود یکی از این بچه‌های کوچک که به من ایمان دارند، ایمان خود را از دست بدهد، بهتر است آن شخص سنگ آسیابی به گردن خود ببندد و خود را به قعر دریا بیندازد.

7«وای به حال این دنیا که باعث می‌شود مردم ایمانشان
را از دست بدهند. البته وسوسه همیشه وجود دارد، ولی
وای بحال کسی که مردم را وسوسه کند. 8اگر دست یا
پای تو، تو را به گناه بکشاند، قطعش کن و دور بینداز.
بهتر است بدون دست و پا وارد بهشت شوی تا اینکه
با دست و پا به جهنم بروی. 9و اگر چشمت باعث
می‌شود گناه کنی، آن را از حدقه درآور و دور بینداز.
بهتر است با یک چشم وارد بهشت شوی تا اینکه با دو
چشم به جهنم بروی.
10«هیچگاه این بچه‌های کوچک را تحقیر نکنید، چون
آنها در آسمان فرشتگانی دارند که همیشه در پیشگاه پدر
آسمانی من حاضر می‌شوند. 11من آمده‌ام تا گمراهان را
نجات بخشم.»

حکایت گوسفند گمشده

12«اگر مردی صد گوسفند داشته باشد، و یکی از آنها
از گله دور بیفتد و گم شود، آن مرد چه می کند؟ آیا آن
نود و نه گوسفند دیگر را در صحرا رها نمی کند تا به
دنبال گوسفند گمشده‌اش برود؟ 13بلی، او می‌رود و وقتی
آن را پیدا کرد، برای آن یک گوسفند بیشتر شاد می‌شود
تا برای آن نود و نه گوسفند که جانشان در خطر نبوده
است. 14به همین ترتیب، خواست پدر آسمانی من این
نیست که حتی یکی از این کودکان از دست بروند و
هلاک گردد.

سعی کن با برادرت آشتی کنی

15«اگر برادری به تو بدی کند، برو و خصوصی با او
گفتگو کن و او را متوجه ء خطایش بساز. اگر سخن تو
را گوش گرفت و به تقصیرش اعتراف کرد، برادری را باز
یافته‌ای. 16ولی اگر قبول نکرد، این بار با دو یا سه نفر
دیگر پیش او برو تا این اشخاص شاهد سخنان تو باشند.
17ولی اگر باز هم به گفته‌های شما گوش نداد، آنگاه
موضوع را با کلیسا در میان بگذار؛ و اگر کلیسا به تو
حق بدهد و آن برادر باز هم زیر بار نرود، آنگاه کلیسا
باید با او همچون یک بیگانه رفتار کند. 18مطمئن باشید
که هر چه در زمین ببندید، در آسمان بسته می‌شود، و
هر چه در زمین باز کنید در آسمان هم باز می‌شود.
19«این را نیز به شما می گویم که اگر دو نفر از شما
اینجا بر روی زمین درباره ء چیزی که از خدا می‌خواهید
یکدل باشید، پدر آسمانی من آن را به شما خواهد داد.
20چون هر جا که دو یا سه نفر به نام من جمع شوند،
من آنجا در میان آنها هستم.»

لزوم بخشش

21در این هنگام پطرس پیش آمد و پرسید: «استاد، برادری
را که به من بدی می کند، تا چند مرتبه باید ببخشم؟
آیا هفت بار؟»
22عیسی جواب داد: «نه، هفتاد مرتبه هفت بار!»
23آنگاه افزود: «وقایع ملکوت آسمان مانند ماجرای

آن پادشاهی است که تصمیم گرفت حسابهای خود را
تصفیه کند. 24در جریان این کار، یکی از بدهکاران را
به دربار آوردند که مبلغ هنگفتی به پادشاه بدهکار
بود. 25اما چون پول نداشت قرضش را بپردازد، پادشاه
دستور داد در مقابل قرضش، او را با زن و فرزندان و تمام
داراییاش بفروشند.
26«ولی آن مرد بر پاهای پادشاه افتاد و التماس کرد و
گفت: ای پادشاه استدعا دارم به من مهلت بدهید تا همه
ء قرضم را تا به آخر تقدیم کنم.
27«پادشاه دلش بحال او سوخت. پس او را آزاد کرد و
قرضش را بخشید.
28«ولی وقتی این بدهکار از دربار پادشاه بیرون آمد،
فوری به سراغ همکارش رفت که فقط صد تومان از
او طلب داشت. پس گلوی او را فشرد و گفت: زود باش
پولم را بده!
29«بدهکار بر پاهای او افتاد و التماس کرد: خواهش
می کنم مهلتی به من بده تا تمام قرضت را پس بدهم.
30«اما طلبکار راضی نشد و او را به زندان انداخت تا
پولش را تمام و کمال بپردازد.
31«وقتی دوستان این شخص ماجرا را شنیدند، بسیار
اندوهگین شدند و به حضور پادشاه رفته، تمام جریان
را بعرض او رساندند. 32پادشاه بلافاصله آن مرد را خواست
و به او فرمود: ای ظالم بدجنس! من بخواهش تو آن
قرض کلان را بخشیدم. 33آیا حقش نبود تو هم به این

همکارت رحم می کردی، همانطور که من به تو رحم کردم؟
34«پادشاه بسیار غضبناک شد و دستور داد او را به زندان بیندازند و شکنجه دهند، و تا دینار آخر قرضش را نپرداخته، آزادش نکنند.
35«بلی، و این چنین پدر آسمانی من با شما رفتار خواهد کرد اگر شما برادرتان را از ته دل نبخشید.»

عیسی درباره ء طلاق چه می گوید؟

19 چون عیسی سخنان خود را به پایان رساند، جلیل را ترک کرد و به ناحیه‌ای از یهودیه در آنسوی رود اردن رفت. 2جمعیت انبوهی نیز بدنبال او براه افتادند و در آنجا عیسی بیماران ایشان را شفا بخشید.
3آنگاه بعضی از فریسیان پیش آمدند تا با بحث و گفتگو، او را غافلگیر کنند. پس به عیسی گفتند: «آیا شما اجازه می‌دهید مرد زن خود را طلاق دهد؟»
4عیسی جواب داد: «مگر شما کتاب آسمانی را نمی‌خوانید؟ در کتاب آسمانی نوشته شده است که در آغاز خلقت، پروردگار مرد و زن را آفرید 5و6و دستور داد مرد از پدر و مادر خود جدا شود و برای همیشه به زن خود بپیوندد و با او یکی شود، بطوری که آن دو نفر دیگر دو تن نیستند بلکه یک تن. هیچ انسانی حق ندارد آن دو را که خدا به هم پیوسته است، جدا کند.»
7پرسیدند: «اگر چنین است، چرا موسی فرموده که

مـرد می‌توانـد زنـش را طـلاق بدهـد، و کافـی اسـت کـه طلاقنامـه‌ای بنویسـد و بـه دسـت زنـش بدهـد و از او جـدا شـود؟»
8عیسـی جـواب داد: «موسـی چنیـن گفـت زیـرا می‌دانسـت شـما چقـدر سـنگدل و بیرحـم هسـتید. امـا ایـن خواسـت خداونـد در آغـاز خلقـت نبـود. 9و مـن بـه شـما می گویـم کـه هـر کـس زن خـود را بـه هـر علتـی بغیـر از علـت زنـا طـلاق دهـد و بـا زن دیگـری ازدواج کنـد، زنـا کار محسـوب می‌شـود.»
10شـاگردان عیسـی بـه او گفتنـد: «بـا ایـن حسـاب، ازدواج نکـردن بهتـر اسـت!»
11عیسـی فرمـود: «هـر انسـانی نمی‌توانـد از ازدواج بپرهیـزد، بلکـه فقـط کسـانی می‌تواننـد مجـرد بماننـد کـه از خداونـد فیـض خاصـی یافتـه باشـند. 12بعضـی بعلـت نقـص مـادرزادی قـادر بـه ازدواج نیسـتند؛ بعضـی را نیـز مـردم ناقـص کرده‌انـد و نمی‌تواننـد ازدواج کننـد؛ و بعضـی نیـز بـه خاطـر خدمـت خـدا ازدواج نمی کننـد. هـر کـه قـدرت اجـرای ایـن اصـل ازدواج را دارد، بگذاریـد آن را بپذیـرد.»

عیسی و کودکان

13مـردم بچه‌هـای کوچـک را نـزد عیسـی آوردنـد تـا او دسـت بـر سـر آنـان بگـذارد و بـرای ایشـان دعـا کنـد. ولـی شـاگردان، آنهـا را بـرای ایـن کار سـرزنش کردنـد و گفتنـد: «مزاحـم نشـوید.»

14 عیسی فرمود: «بگذارید کودکان نزد من آیند و مانع
ایشان نشوید. زیرا فقط کسانی که مانند این کودکان
باشند، از برکات ملکوت خداوند برخوردار خواهند شد.»
15 سپس دست بر سر ایشان گذاشت و آنان را برکت
داده، از آنجا رفت.

انجام دادن احکام دینی کافی نیست

16 در همان روزها، شخصی نزد عیسی آمد و پرسید:
«استاد، من چه کار نیکی انجام دهم تا بتوانم زندگی
جاوید را داشته باشم؟»
17 عیسی گفت: «چرا از من درباره ء کار نیک می‌پرسی؟
غیر از خدا چه نیکویی می‌تواند وجود داشته باشد؟
ولی در جوابت باید بگویم که اگر احکام خدا را نگاه
داری، زندگی جاوید خواهی داشت.»
18 پرسید: «کدام یک از احکام را؟»
عیسی جواب داد: «قتل نکن، زنا نکن، دزدی نکن، دروغ
نگو، 19 به پدر و مادرت احترام بگذار، دیگران را مانند
خودت دوست داشته باش.»
20 مرد جواب داد: «من همیشه تمام این دستورها را نگاه
داشته‌ام. حالا دیگر چه باید بکنم؟»
21 عیسی به او گفت: «اگر می‌خواهی این راه را به
کمال برسانی، برو و هر چه داری بفروش و پولش را به
فقرا بده تا گنج تو در آسمان باشد نه بر زمین! آنگاه
بیا و مرا پیروی کن!» 22 ولی وقتی مرد جوان این را

شنید، اندوهگین از آنجا رفت، زیرا ثروت بسیار داشت.
23آنگاه عیسی به شاگردانش گفت: «این را بدانید که
ورود یک ثروتمند به ملکوت خداوند بسیار مشکل است.
24باز به شما می گویم، گذشتن شتر از سوراخ سوزن
آسانتر است از وارد شدن ثروتمند به ملکوت خدا!»
25شاگردان از این سخن حیران شده، پرسیدند: «پس چه
کسی در این دنیا می‌تواند نجات پیدا کند؟» 26عیسی
نگاهی به ایشان انداخت و فرمود: «از نظر انسان این کار
غیر ممکن است، ولی نزد خدا همه چیز ممکن است.»
27پطرس گفت: «ما از همه چیز دست کشیده‌ایم تا به
دنبال شما بیاییم. حال، چه سودی عاید ما می‌شود؟»
28عیسی جواب داد: «وقتی من در آن دنیای جدید بر تخت
سلطنتم بنشینم، شما شاگردان من نیز بر دوازده تخت
نشسته، دوازده قبیله ء اسرائیل را داوری خواهید نمود.
29هر که بخاطر من از برادر و خواهر، پدر و مادر
و فرزند، خانه و زمین چشم بپوشد، صد چندان بیشتر
خواهد یافت و زندگی جاوید را نیز بدست خواهد آورد.
30ولی بسیاری که اکنون اول هستند، آخرخواهند شد و
کسانی که آخرند، اول.»

کارفرمای دلسوز

20 «وقایع ملکوت خدا را می‌توان به ماجرای
صاحب باغی تشبیه کرد که صبح زود بیرون
رفت تا برای باغ خود چند کارگر بگیرد. 2با کارگرها

قرار گذاشت که به هر یک، مزد یک روز کامل را
بپردازد؛ سپس همه را به سر کارشان فرستاد.
3«ساعاتی بعد، بار دیگر بیرون رفت و کارگرانی را در
میدان دید که بیکار ایستاده‌اند. 4پس، آنان را نیز به
باغ خود فرستاد و گفت که هر چه حقشان باشد،
غروب به ایشان خواهد داد. 5نزدیک ظهر، و نیز ساعت
سه بعد از ظهر، باز عده ء بیشتری را به کار گمارد.
6«ساعت پنج بعد از ظهر، بار دیگر رفت و چند نفر
دیگر را پیدا کرد که بیکار ایستاده بودند و پرسید:
«چرا تمام روز اینجا بیکار مانده‌اید؟
7«جواب دادند: هیچکس به ما کار نداد.
«به ایشان گفت: بروید به باغ من و کار کنید.
8«غروب آن روز، صاحب باغ به سرکارگر خود گفت
که کارگرها را فرا بخواند و از آخرین تا اولین نفر،
مزدشان را بپردازد. 9به کسانی که ساعت پنج به کار
مشغول شده بودند، مزد یک روز تمام را داد. 10در آخر،
نوبت کارگرانی شد که اول از همه به کار مشغول شده
بودند؛ ایشان انتظار داشتند بیشتر از دیگران مزد بگیرند.
ولی به آنان نیز همان مقدار داده شد.
11و 12«پس ایشان به صاحب باغ شکایت کرده، گفتند:
به اینها که فقط یک ساعت کار کرده‌اند، به اندازه
ء ما داده‌اید که تمام روز زیر آفتاب سوزان جان
کنده‌ایم؟
13«مالک باغ رو به یکی از ایشان کرده، گفت: ای رفیق،

من که به تو ظلمی نکردم. مگر تو قبول نکردی با مزد
یک روز کار کنی؟ 14پس مزد خود را بگیر و برو. دلم
می‌خواهد به همه یک اندازه مزد بدهم. 15آیا من حق
ندارم هر طور که دلم می‌خواهد پولم را خرج کنم؟
آیا این درست است که تو از سخاوت من دلخور شوی؟
16«بلی، اینچنین است که آنانی که اول هستند، آخر
می‌شوند و آنانی که آخرند، اول.»

آخرین سفر عیسی به اورشلیم

17در راه اورشلیم، عیسی دوازده شاگرد خود را به کناری
کشید 18و به آنها گفت که در اورشلیم چه سرنوشتی در
انتظار اوست؛ او فرمود:
«مرا که مسیحم خواهند گرفت و نزد رئیس کاهنان و
علمای مذهبی خواهند برد و به مرگ محکوم خواهند
کرد. 19آنان نیز مرا به رومی‌ها تحویل خواهند داد.
ایشان مرا مسخره کرده، شلاق خواهند زد و به صلیب
خواهند کشید. اما من روز سوم زنده خواهم شد.»

تعلیم عیسی درباره خدمت به مردم

20آنگاه مادر یعقوب و یوحنا، پسران زبدی، دو پسر خود
را نزد عیسی آورده، او را تعظیم کرد و خواهش نمود که
درخواست او را اجابت کند.
21عیسی پرسید: «چه درخواستی داری؟»
آن زن جواب داد: «وقتی در ملکوت خود، بر تخت

سلطنت نشستید، اجازه بفرمایید یکی از پسرانم در دست راست و دیگری در دست چپتان بنشینند.»
22عیسی در جواب او فرمود: «تو نمی‌دانی چه می‌خواهی!» سپس رو کرد به یعقوب و یوحنا و از ایشان پرسید: «آیا می‌توانید از جام تلخی که من باید بزودی بنوشم، شما نیز بنوشید، آیا می‌توانید مانند من متحمل رنج و عذاب بشوید؟»
جواب دادند: «بلی، می‌توانیم.»
23عیسی به ایشان فرمود: «درست است، شما از این جام خواهید نوشید و متحمل رنج و عذاب خواهید شد، اما من این اختیار را ندارم که بگویم چه کسی در دست راست یا چپ من بنشیند. این جایها برای کسانی نگاه داشته شده که پدرم آنها را قبلاً انتخاب کرده است.»
24ده شاگرد دیگر وقتی فهمیدند یعقوب و یوحنا چه درخواستی کرده‌اند، از آن دو برادر سخت رنجیدند.
25ولی عیسی همه ء شاگردان را فرا خوانده، گفت: «در این دنیا، حکمرانان بر مردم آقایی می کنند و رؤسا به زیردستان خود دستور می‌دهند. 26ولی شما چنین نباشید. اگر کسی از شما می‌خواهد در میان شما از همه بزرگتر باشد، باید خدمتگزار همه باشد؛ 27و اگر می‌خواهد مقامش از همه بالاتر باشد، باید غلام همه باشد. 28چون من که مسیحم، نیامدم تا به من خدمت کنند؛ من آمدم تا به مردم خدمت کنم و جانم را در راه نجات بسیاری فدا سازم.»

عیسی به دو کور، بینایی می‌بخشد

29وقتی عیسی و شاگردانش از شهر اریحا خارج
می‌شدند، جمعیت انبوهی به دنبال ایشان براه افتاد.
30در همین هنگام، دو کور که کنار جاده نشسته بودند،
چون شنیدند که عیسی از آنجا می گذرد، صدای خود
را بلند کرده، فریاد زدند: «ای سَروَر ما، ای پسر داود
پادشاه، بر ما رحم کنید.»
31مردم کوشیدند ایشان را ساکت سازند، اما آنان صدای
خود را بلندتر و بلندتر می کردند.
32و33سرانجام وقتی عیسی به آنجا رسید، ایستاد و از
ایشان پرسید: «چه می‌خواهید برایتان انجام دهم؟»
جواب دادند: «سَروَر ما، می‌خواهیم چشمانمان
باز شود!»
34عیسی دلش بحال ایشان سوخت و دست بر چشمانشان
گذاشت. چشمان ایشان فوری باز شد و توانستند ببینند.
پس به دنبال عیسی رفتند.

مسیح برای آخرین بار وارد اورشلیم می‌شود

21 عیسی و شاگردانش درنزدیکی اورشلیم، به
دهکده‌ای به نام بیت‌فاجی رسیدند که در
دامنه ء کوه زیتون واقع بود. عیسی دو نفر از شاگردان
را به داخل دهکده فرستاد، 2و فرمود: «به محض ورود
به ده، الاغی را با کرّه‌اش بسته خواهید دید. آنها را باز
کنید و نزد من بیاورید. 3اگر کسی علت کار را جویا

شـد، بگوییـد اسـتاد لازمشـان دارد. آنـگاه آن شـخص اجـازه
خواهـد داد.»
4بـا ایـن کار، پیشـگویی یکـی از انبیـای دوران گذشـته جامـه
ء عمـل پوشـید کـه گفتـه بـود:
5«بـه اورشـلیم بگوییـد پادشـاه تـو می‌آیـد. او سـوار بـر کـرّه
ء الاغ، بـا فروتنـی می‌آیـد.»
6آن دو شـاگرد هـر چـه عیسـی گفتـه بـود، بعمـل آوردنـد.
7ایشـان الاغ و کـرّه‌اش را آوردنـد و لباسـهای خـود را بر پشـت
آنهـا انداختنـد و عیسـی سـوار شـد. 8از میـان مـردم، عـده‌ای
رداهـای خـود را در مقابـل او، روی جـاده پهـن می کردنـد
و عـده‌ای هـم شـاخه‌های درختـان را بریـده، جلـو او روی
جـاده می‌انداختنـد.
9مـردم از جلـو و از پشـت سـر حرکـت می کردنـد و فریـاد
می‌زدنـد: «خـوش آمـدی، ای پسـر داود پادشـاه! متبـارک بـاد
کسـی کـه بـه نـام خداونـد می‌آیـد. خـدای بـزرگ او را
متبـارک سـازد.»
10وقتـی او وارد اورشـلیم شـد، تمـام شـهر بـه هیجـان آمـد.
مـردم می‌پرسـیدند: «ایـن مـرد کیسـت؟»
11جـواب می‌شـنیدند: «او عیسـای پیغمبـر اسـت از ناصـره ء
جلیـل.»

پاکسازی خانه خدا بدست عیسی

12در آنجـا عیسـی بـه داخـل خانـه ء خـدا رفـت و کسـانی
را کـه در صحـن خانـه ء خـدا خریـد و فـروش می کردنـد،

بیرون نمود و میزهای صرافان و بساط کبوترفروشان را برهم زد.
13عیسی به ایشان گفت: «کتاب آسمانی می‌فرماید که خانه ء من خانه ء دعاست. ولی شما آن را خانه ء دزدان ساخته‌اید.»
14در همان حال، نابینایان و افلیجان نزد او به خانه ء خدا آمدند و او همه را شفا داد. 15اما کاهنان اعظم و علمای مذهبی نیز این معجزات را می‌دیدند، و می‌شنیدند که کودکان فریاد زده، می گویند: «خوش آمدی، ای پسر داود پادشاه!» 16از اینرو به خشم آمده، به عیسی گفتند: «نمی‌شنوی این بچه‌ها چه می گو یند ؟ »
عیسی جواب داد: «چرا، می‌شنوم! مگر شما هرگز کتاب آسمانی را نمی‌خوانید؟ در آنجا نوشته شده که حتی بچه‌های کوچک او را حمد و ثنا خواهند گفت!»
17آنگاه از شهر خارج شده به بیت‌عنیا رفت و شب را در آنجا بسر برد.

نیروی ایمان

18صبح روز بعد، وقتی عیسی به اورشلیم باز می گشت، گرسنه شد. 19کنار جاده درخت انجیری دید؛ جلو رفت تا میوه‌ای از آن بچیند. اما جز برگ چیز دیگری بر درخت نبود. پس گفت: «دیگر هرگز از تو میوه‌ای عمل نیاید.» بلافاصله درخت خشک شد.

20شاگردان بسیار حیرت کرده، گفتند: «چه زود درخت
خشک شد!»
21عیسی به ایشان گفت: «باور کنید اگر شما نیز ایمان
داشته باشید و شک نکنید، نه فقط این کار، بلکه
بزرگتر از این نیز انجام خواهید داد. حتی می‌توانید به
این کوه زیتون دستور بدهید که از جای خود کنده
شده، به دریا بیفتد، و یقیناً دستور شما اجرا می‌شود.
22شما هر چه در دعا بخواهید، خواهید یافت، بشرطی
که ایمان داشته باشید.»

عیسی سؤالی را با سؤال جواب می‌دهد

23عیسی دوباره به خانهٔ خدا آمد و به تعلیم مردم
پرداخت. کاهنان اعظم و مشایخ قوم پیش آمدند و از
او پرسیدند: «با چه اجازه‌ای دیروز تاجرها را از اینجا
بیرون کردی؟ چه کسی به تو این اختیار را داده است؟»
24عیسی جواب داد: «من نیز از شما سؤالی می‌کنم؛ اگر
به آن جواب دادید من هم جواب سؤالتان را خواهم داد.
25آیا یحیی از جانب خدا فرستاده شده بود یا نه؟»
ایشان با یکدیگر مشورت کردند و به هم گفتند: «اگر
بگوییم از جانب خدا بود، آنگاه به ما خواهد گفت
که چرا سخنان او را قبول نکردید. 26و اگر بگوییم از
جانب خدا نبود، این مردم بر ما هجوم خواهند آورد،
چون همه یحیی را رسول خدا می‌دانند.»
27سرانجام گفتند: «ما نمی‌دانیم!»

عیسی فرمود: «پس در این صورت من هم به سئوال شما جواب نمی‌دهم.

داستان دو پسر

28«اما نظرتان در این مورد چیست؟
«مردی دو پسر داشت. به پسر بزرگتر گفت: پسرم، امروز به مزرعه برو و کار کن. 29جواب داد: "نمی‌روم!" ولی بعد پشیمان شد و رفت. 30پس از آن، به پسر کوچکترش همین را گفت. او جواب داد: "اطاعت می کنم آقا." ولی نرفت. 31بنظر شما کدام پسر دستور پدر را اطاعت کرده است؟»
جواب دادند: «البته پسر بزرگتر.»
آنگاه عیسی منظورش را از این حکایت بیان فرمود: «مطمئن باشید گناهکاران و فاحشه‌ها زودتر از شما وارد ملکوت خداوند خواهند شد، 32زیرا یحیی شما را به توبه و بازگشت بسوی خدا دعوت کرد، اما شما به دعوتش توجهی نکردید، در حالیکه بسیاری از گناهکاران و فاحشه‌ها به سخنان او ایمان آوردند. حتی با دیدن این موضوع، باز هم شما توبه نکردید و ایمان نیاوردید.»

حکایت باغبانهای ظالم

33«و اینک به این حکایت گوش کنید:
«مالکی تاکستانی ساخت، دورتادور آن را دیوار کشید، حوضی برای له کردن انگور ساخت، و یک برج هم

برای دیدبانی احداث کرد و باغ را به چند باغبان اجاره داد، و خود به سفر رفت.
34«در موسم انگورچینی، مالک چند نفر را فرستاد تا سهم خود را از باغبانها تحویل بگیرد. 35ولی باغبانان به ایشان حمله کرده، یکی را گرفتند و زدند، یکی را کشتند و دیگری را سنگباران کردند.
36«مالک عده‌ای دیگر فرستاد تا سهم خود را بگیرد؛ ولی نتیجه همان بود. 37سرانجام پسر خود را فرستاد، با این تصور که آنها احترام او را نگاه خواهند داشت.
38«ولی وقتی باغبانها چشمشان به پسر مالک افتاد، به یکدیگر گفتند: وارث باغ آمده؛ بیایید او را بکشیم و خودمان صاحب باغ شویم. 39پس او را از باغ بیرون کشیدند و کشتند.
40«حالا بنظر شما وقتی مالک باغ برگردد، با باغبانها چه خواهد کرد؟»
41سران قوم جواب دادند: «حتماً انتقام شدیدی از آنان خواهد گرفت و باغ را به باغبانهایی اجاره خواهد داد تا بتواند سهم خود را بموقع از ایشان بگیرد.»
42آنگاه عیسی از ایشان پرسید: «آیا شما هیچگاه این آیه را در کتاب آسمانی نخوانده‌اید که: همان سنگی که بنّاها دور انداختند، سنگ اصلی ساختمان شد. چقدر عالی است کاری که خداوند کرده است!
43«منظورم این است که خداوند برکات ملکوت خود را از شما گرفته، به قومی خواهد داد که از محصول آن،

سهم خداوند را به او بدهند. 44اگر کسی روی این سنگ بیفتد، تکه‌تکه خواهد شد؛ و اگر این سنگ بر روی کسی بیفتد، او را له خواهد کرد.»
45وقتی کاهنان اعظم و سران مذهبی متوجه شدند که عیسی درباره ء آنان سخن می گوید و منظورش از باغبانها در این حکایت، خود آنهاست، 46تصمیم گرفتند او را بکشند، اما از مردم ترسیدند چون همه عیسی را پیغمبر می‌دانستند.

نباید نسبت به ملکوت خداوند بی‌اعتنا بود

22 عیسی برای تشریح ملکوت آسمان، حکایت دیگری بیان کرده، گفت:
«پادشاهی برای عروسی پسرش جشن مفصلی ترتیب داد
3و عده ء بسیاری را نیز به این جشن دعوت کرد. وقتی همه چیز آماده شد، افراد خود را به دنبال دعوت‌شدگان فرستاد تا آنان را به جشن بیاورند. اما هیچکس نیامد!
4پس بار دیگر افرادی فرستاد تا بگویند: "عجله کنید! به عروسی بیایید! زیرا گاوهای پرواری خود را سر بریده‌ام و همه چیز آماده است!"
5«ولی مهمانان با بی‌اعتنایی، پوزخندی زدند و هر یک به سر کار خود رفتند، یکی به مزرعه‌اش و دیگری به محل کسب خود! 6حتی بعضی، فرستاده‌های پادشاه را زدند و چند نفرشان را نیز کشتند.
7«وقتی خبر به گوش پادشاه رسید، به خشم آمد و فوری

سپاهی فرستاده، همه ء آنان را کشت و شهرشان را به آتش کشید. 8سپس به افراد خود گفت: جشن عروسی سر جای خود باقی است، اما مهمانانی که من دعوت کرده بودم، لیاقت آن را نداشتند. 9حال، به کوچه و بازار بروید و هر که را دیدید به عروسی دعوت کنید.
10«پس ایشان رفته، هر که را یافتند، خوب و بد، با خود آوردند، بطوریکه تالار عروسی از مهمانان پر شد.
11ولی وقتی پادشاه وارد شد تا به مهمانان خوش آمد گوید، متوجه شد یکی از آنان لباس مخصوص عروسی را که برایش آماده کرده بودند، به تن ندارد.
12«پادشاه از او پرسید: رفیق، چرا بدون لباس عروسی به اینجا آمدی؟ ولی او جوابی نداشت بدهد.
13«پس پادشاه دستور داد: دست و پایش را ببندید و بیرون در تاریکی رهایش کنید تا در آنجا گریه و زاری کند.
14«پس ملاحظه می کنید که دعوت شدگان بسیارند، اما برگزیدگان کم!»

جواب دندان شکن

15فریسیان با هم مشورت کردند تا راهی بیابند که عیسی را به هنگام بحث به دام بیندازند و مدرکی از سخنانش علیه او بدست آورند و دستگیرش کنند. 16پس تصمیم گرفتند چند نفر از پیروان خود را با عده‌ای از هواداران هیرودیس پادشاه، نزد عیسی بفرستند و این سؤال را از او بکنند: «استاد، می‌دانیم که شما درستکارید و هر چه

می گویید به آن عمل می کنید؛ و بدون این که از کسی باکی داشته باشید و یا به آن چه مردم می گویند توجه کنید، حقیقت را می گویید. [17]حال بفرمایید آیا باید به دولت روم باج و خراج داد یا خیر؟»
[18]عیسی که می‌دانست آنها چه نقشه‌ای در سر دارند، جواب داد: «ای ریاکاران، با این سؤالها می‌خواهید مرا غافلگیر کنید؟ [19]یکی از سکه‌هایی را که با آن باج و خراج می‌دهید، به من نشان دهید.» به او سکه‌ای دادند.
[20]از ایشان پرسید: «عکس و نام چه کسی روی سکه نقش شده است؟»
[21]جواب دادند: «امپراطور روم.»
فرمود: «بسیار خوب، مال امپراطور را به امپراطور بدهید، و مال خدا را به خدا.»
[22]جواب عیسی ایشان را مات و مبهوت ساخت؛ پس او را رها کرده، رفتند.

آیا قیامتی در کار هست؟

[23]در همان روز، یک دسته از صدوقی‌ها که معتقد بودند مرگ پایان زندگی است و قیامتی در کار نیست، نزد عیسی آمدند و پرسیدند: [24]«استاد، موسی فرموده است که اگر مردی بی‌اولاد فوت شود، برادر آن مرد باید زن او را بگیرد و فرزندان ایشان وارث تمام دارایی آن متوفی خواهند شد و نسل او به حساب خواهند آمد. [25]ما خانواده‌ای را می‌شناختیم که هفت برادر بودند. اولی،

زنی گرفت و بی‌اولاد فوت کرد. بنابراین همسر او، زن برادر دومی شد. 26این یکی هم بی‌اولاد مرد، و آن زن به عقد برادر سومی درآمد؛ و به همین ترتیب ادامه یافت و او زن هر هفت برادر شد. 27در آخر، آن زن نیز درگذشت. 28حال در روز قیامت، آن زن، همسر کدامیک از این برادران خواهد بود؟ چون او در واقع زن همه ء ایشان بوده است.»

29عیسی جواب داد: «سؤال شما نشان می‌دهد که چقدر در اشتباهید. نه از کلام خدا چیزی می‌دانید، نه از قدرت خدا. 30زیرا در روز قیامت، انسانها دیگر ازدواج نمی کنند بلکه مثل فرشتگان آسمان خواهند بود. 31اما درباره ء روز قیامت، مگر در کتاب آسمانی نخوانده‌اید که خدا می‌فرماید: 32من هستم خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب؟ پس خدا، خدای مردگان نیست، بلکه خدای زندگان می‌باشد.»

بزرگترین دستور خدا

33مردم از جواب عیسی بسیار حیرت کردند و تحت‌تأثیر قرار گرفتند. 34و35اما فریسیان وقتی شنیدند که عیسی چه جواب دندان‌شکنی به صدوقیان داده است، تصمیم گرفتند خودشان او را در بحث گرفتار سازند.

از اینرو، یکی از فریسی‌ها که از علمای دینی بود، پرسید: 36«استاد، در میان دستورهای مذهبی کدامیک از همه مهم‌تر است؟»

37عیسی جواب داد: «خداوند را که خدای توست، با تمام
قلب و جان و عقل خود دوست داشته باش. 38و 39این
اولین و مهم‌ترین دستور خداست. دومین دستور مهم
نیز مانند اولی است: همسایه ء خود را دوست بدار، به
همان اندازه که خود را دوست می‌داری. 40تمام احکام
خدا و گفتار انبیاء در این دو حکم خلاصه می‌شود و
اگر شما این دو را انجام دهید، در واقع همه را انجام
داده‌اید.»

مسیح پسر کیست؟

41در همان حال که فریسیان دور عیسی را گرفته بودند،
از ایشان پرسید: 42«درباره ء مسیح چه فکر می کنید؟ او
پسر کیست؟» جواب دادند: «پسر داود پیغمبر.»
43عیسی پرسید: «پس چرا داود با الهام خدا، مسیح را
خداوند می‌خواند؟ زیرا او در کتاب زبور گفته است:
44خدا به خداوند من گفت: به دست راست من بنشین،
تا دشمنانت را زیر پایهایت بیفکنم. 45چگونه ممکن
است داود پسر خود را خداوند خود بخواند؟» 46ایشان
جوابی نداشتند؛ و پس از آن دیگر کسی جرأت نکرد از
او سؤالی بکند.

تظاهر به دینداری

23 آنگاه عیسی خطاب به مردم و شاگردانش
فرمود: 2«علمای مذهبی و فریسیان بر کرسی

موسی نشسته‌اند و احکام او را تفسیر می کنند. 3پس آنچه به شما تعلیم می‌دهند، بجا آورید، اما هیچگاه از اعمالشان سرمشق نگیرید، زیرا هرگز به تعالیمی که می‌دهند، خودشان عمل نمی کنند. 4ایشان احکام دینی را همچون بارهای سنگینی بر دوش شما می گذارند، اما خودشان حاضر نیستند آنها را بجا آورند.
5«هر کاری می کنند، برای تظاهر است. دعاها و آیه‌های کتاب آسمانی را می‌نویسند و به بازویشان می‌بندند، و دامن رداهایشان را عمداً بلندتر می‌دوزند تا جلب توجه کنند و مردم آنان را دیندار بدانند. 6چقدر دوست می‌دارند که در میهمانی‌ها ایشان را در صدر مجلس بنشانند، و در عبادتگاه‌ها همیشه در ردیف جلو قرار گیرند. 7چه لذتی می‌برند که مردم در کوچه و خیابان، ایشان را تعظیم کنند و به آنان «آقا» و «استاد» گویند. 8اما شما چنین القابی را از مردم نپذیرید، چون شما یک استاد دارید و همه ء شما با هم برابر و برادرید. 9همچنین، هیچکس را بر روی زمین «پدر» نگویید، چون شما یک «پدر آسمانی» دارید که خداست. 10و نگذارید کسی شما را «پیشوا» بخواند، چون یک پیشوا دارید که مسیح است.
11«هر چه بیشتر به دیگران خدمت کنید، بزرگتر خواهید بود، زیرا بزرگی در خدمت کردن است.
12کسی که خود را بزرگ می‌پندارد، پست و کوچک خواهد شد و کسی که فروتن می‌باشد، بزرگ و سربلند خواهد گشت.

13و14«وای بحال شما، ای علمای دینی و فریسیان! چقدر ریاکارید! نه می گذارید دیگران به ملکوت خداوند وارد شوند و نه خود وارد می‌شوید. نماز خود را عمداً طولانی می کنید تا مردم شما را دیندار بدانند، ولی دور از چشم دیگران، اموال بیوه‌زنان بیچاره را می‌خورید. ای دوروها! 15وای به حال شما! همه جا را زیر پا می گذارید تا کسی را پیدا کنید که مرید شما شود؛ و وقتی موفق شدید، او را دو برابر بدتر از خودتان سزاوار جهنم می‌سازید.

16«وای به حال شما ای عصاکش‌های کور! زیرا می گویید: اشکالی ندارد کسی به خانه ء خدا قسم بخورد چون می‌تواند قسمش را بشکند؛ ولی کسی که به ظرفهای طلایی که در خانه ء خدا هست، قسم بخورد باید آن را حتماً وفا کند. 17ای نادانان! ای نابینایان! کدام مهم‌تر است، طلا یا خانه ء خدا که طلا را تقدیس می کند؟

18«می گویید قسم به قربانگاه را می‌شود شکست، ولی قسم به هدیه ء روی قربانگاه را باید حتماً وفا کرد. 19ای احمقهای کور! کدام مهم‌تر است هدیه‌ای که روی قربانگاه است یا خود قربانگاه که هدیه را تقدیس می کند؟ 20وقتی به قربانگاه قسم می‌خورید، در واقع به خود قربانگاه و هر چه که برآن است قسم می‌خورید؛ 21و وقتی به خانه ء خدا قسم می‌خورید، به خود خانه و به خدایی که در آن خانه هست قسم

می‌خورید؛ 22و وقتی به آسمان قسم می‌خورید، در
واقع به تخت خدا و خود خدا که برتخت نشسته است
قسم می‌خورید.
23«وای به حال شما ای علمای دینی و فریسیان ریاکار!
شما حتی ده یک محصول نعناع و شِوید و زیره
باغچه‌تان را زکات می‌دهید، اما از طرف دیگر مهمترین
احکام خدا را که نیکویی، گذشت و صداقت است
فراموش کرده‌اید. شما باید ده یک را بدهید، ولی احکام
مهم‌تر خدا را نیز فراموش نکنید. 24ای عصاکش‌های
کور، که پشه را از صافی می گذرانید ولی شتر را
می بلعید!
25«وای بحال شما ای علمای دینی و فریسیان ریاکار!
چون شما بیرون ظرف را آنقدر تمیز می کنید تا
بدرخشد، ولی داخل ظرف از کثافت ظلم و طمع پر
است. 26ای فریسی‌های کور، اول داخل ظرف را تمیز
کنید تا بیرون ظرف هم پاک شود.
27«وای بحال شما ای علمای دینی و فریسیان ریاکار! شما
مانند قبرهای سفید شده‌ای هستید که ظاهری زیبا دارند
اما داخل آن پر است از استخوانهای مردگان و کثافات!
28شما می کوشید خود را دیندار جلوه دهید، ولی در زیر
آن عبای مقدستان، دلهایی دارید پر از ریا و گناه.
29و 30«وای به حالتان ای علمای دینی و فریسیان ریاکار!
شما برای پیامبرانی که اجدادتان کشتند، با دست خود
بنای یادبود می‌سازید، و قبر مقدسینی را که بدست آنان

کشته شدند، تزئین می کنید و می گویید: اگر ما بجای
اجدادمان بودیم، پیامبران را نمی کشتیم.
31«اما با این گفته، به زبان خود اعلام می‌دارید که
فرزندان قاتلان انبیاء هستید. 32شما قدم به قدم از آنان
پیروی می کنید؛ شما در اعمال بد، از ایشان پیشی
گرفته‌اید. 33ای مارهای خوش خط و خال! چگونه
می‌توانید از مجازات جهنم جان سالم بدر ببرید؟
34«من، انبیا و مردان حکیم و روحانی را بسوی شما
می‌فرستم، و شما بعضی را به دار خواهید کشید و
بعضی را در عبادتگاه‌های خود زیر ضربه‌های شلاق
گرفته، شهر به شهر آواره خواهید کرد. 35به این ترتیب،
خون مردم بی گناهی که شهید شده‌اند، به گردن شما
خواهد بود، از هابیل معصوم گرفته تا زکریا پسر برخیا
که او را در داخل خانه ء خدا، بین عبادتگاه و قربانگاه
کشتید. 36باور کنید گناه تمام این کارها به گردن این
نسل خواهد بود.

عیسی ویرانی اورشلیم را پیشگویی می کند

37«ای اورشلیم، ای اورشلیم، ای شهری که پیامبران را
کشتی و رسولان خدا را سنگسار کردی! چند بار خواستم
فرزندان تو را جمع کنم همانطور که مرغ جوجه‌های
خود را زیر بال خود می گیرد، اما تو نخواستی. 38و
حال، خانه ء شما برای شما ویران می‌ماند. 39این را
نیز به شما بگویم که دیگر مرا نخواهید دید تا وقتی

که آماده باشید کسی را که خدا برای شما می‌فرستد بپذیرید.»

زمانهای آخر

24 هنگامی که عیسی از خانه ء خدا خارج می‌شد، شاگردانش آمده، خواستند او را به دیدن ساختمانهای خانه ء خدا ببرند. 2اما عیسی به ایشان گفت: «این ساختمانها چنان ویران خواهند شد که سنگ روی سنگ باقی نخواهد ماند!»

3ساعاتی بعد، وقتی او در دامنه ء کوه زیتون نشسته بود، شاگردانش از او پرسیدند: «این اتفاق چه زمانی خواهد افتاد؟ ما چگونه می‌توانیم بفهمیم که شما کی به این جهان باز می گردید؟ و کی دنیا به آخر خواهد رسید؟»

4عیسی به ایشان گفت: «مواظب باشید کسی شما را فریب ندهد. 5چون بسیاری آمده، خواهند گفت که مسیح هستند و عده ء زیادی را گمراه خواهند کرد. 6از دور و نزدیک خبر جنگها به گوشتان خواهد رسید. اما پریشان نشوید زیرا جنگها اتفاق خواهند افتاد اما آخر دنیا در آن زمان نیست.

7«قومها و ممالک جهان با یکدیگر به ستیز برخواهند خاست. در جایهای مختلف، قحطی و زمین لرزه روی خواهد داد. 8ولی اینها پیش درآمد بلاهای بعدی است.

9«آنگاه شما را شکنجه داده، خواهند کشت و تمام دنیا از شما متنفر خواهند شد، زیرا شما پیرو من می‌باشید.

10 بسیاری از ایمان خود برخواهند گشت و یکدیگر
را تسلیم کرده، از هم متنفر خواهند شد. 11 بسیاری
برخاسته، خود را نبی معرفی خواهند کرد و عده ء زیادی
را گمراه خواهند نمود. 12 گناه آنقدر گسترش پیدا
خواهد کرد که محبت بسیاری سرد خواهد شد. 13 اما
فقط کسانی نجات خواهند یافت که تا به آخر طاقت
بیاورند.
14 «سرانجام وقتی مژده ء انجیل به گوش همه ء مردم
جهان رسید و همه از آن باخبر شدند، آنگاه دنیا به آخر
خواهد رسید.
15 «پس وقتی آن چیز وحشتناک را که دانیال نبی
درباره‌اش نوشته است، ببینید که در جای مقدس برپا
شده است (خواننده خوب توجه کند تا معنی این را
بداند)، 16 آنگاه کسانی که در یهودیه هستند به تپه‌های
اطراف فرار کنند، 17 و کسانی که روی پشت بام
می‌باشند، به هنگام فرار حتی برای برداشتن چیزی
داخل خانه نروند؛ 18 و همینطور کسانی که در مزرعه
هستند، برای برداشتن لباس به خانه برنگردند.
19 «وای به حال زنانی که در آن زمان آبستن باشند یا
طفل شیرخوار داشته باشند. 20 دعا کنید که فرار شما در
زمستان یا در روز شنبه که دروازه‌های شهر بسته است،
نباشد. 21 چون در آن روزها مردم به چنان مصیبتی دچار
خواهند شد که دنیا آنرا تابحال ندیده است و هرگز
نخواهد دید.

22«در واقع، اگر خدا آن روزهای سخت را کوتاه نکند،
هیچ انسانی جان سالم بدر نخواهد برد؛ ولی خدا محض
خاطر برگزیدگان خود، آن روزها را کوتاه خواهد کرد.
23«در آن روزها اگر کسی به شما بگوید که مسیح
به فلان جا آمده است، یا او اینجا یا آنجاست، باور
نکنید. 24چون از این مسیح‌ها و پیغمبران دروغین زیاد
خواهند آمد و حتی معجزات حیرت‌انگیزنیز خواهند
کرد، بطوری که اگر ممکن بود حتی برگزیدگان خدا
را هم گمراه می کردند. 25من از ابتدا اینها را گفتم تا
مواظب باشید.
26«پس اگر بیایند و به شما بگویند که مسیح دربیابان
دوباره ظهور کرده، به سخنشان اهمیت ندهید؛ و اگر
بگویند نزد ما مخفی شده، باور نکنید. 27چون آمدن
من یعنی مسیح، مانند برق آسمان خواهد بود که در
یک لحظه از شرق تا غرب را روشن می‌سازد. 28هر جا
لاشه‌ای باشد، لاشخورها نیز در آنجا جمع می‌شوند!

بازگشت مسیح در آخر زمان

29«پس از آن مصیبتها، خورشید تیره و تار شده، ماه
دیگر نور نخواهد داد. ستارگان فرو خواهند ریخت و
نیروهایی که زمین را نگاه داشته‌اند، به لرزه درخواهند
آمد.
30«و سرانجام نشانه ء آمدن من در آسمان ظاهر خواهد
شد. آنگاه مردم در سراسر جهان عزا خواهند گرفت

و تمام مردم دنیا مرا خواهند دید که در میان ابرهای
آسمان، با قدرت و شکوهی خیره کننده می‌آیم. 31و من
فرشتگان خود را با صدای بلند شیپور خواهم فرستاد
تا برگزیدگان مرا از گوشه و کنار زمین و آسمان گرد
آورند.
32«حال از درخت انجیر درس بگیرید. هر وقت
شاخه‌های آن جوانه می‌زند و برگ می‌آورد، می‌فهمید
که تابستان بزودی فرا می‌رسد. 33همین طور نیز وقتی
تمام این نشانه‌ها را ببینید، بدانید که پایان کار بسیار
نزدیک شده است.
34«مطمئن باشید این نسل خواهد ماند و همه ء اینها را
به چشم خود خواهد دید.
35«آسمان و زمین از بین خواهد رفت، اما کلام من تا ابد
باقی خواهد ماند. 36اما هیچکس نمی‌داند چه روزی و
چه ساعتی دنیا به آخر خواهد رسید، حتی فرشتگان هم
نمی‌دانند، فرزند خدا نیز از آن بی‌خبر است. فقط پدرم
خدا آن را می‌داند.
37و 38«در آن زمان، مردم دنیا سرگرم عیش و نوش، مهمانی
و عروسی خواهند بود، درست همانطور که در زمان
نوح قبل از آمدن طوفان بودند. 39در آن وقت کسی باور
نمی کرد که واقعاً طوفانی در کار باشد، تا آن که طوفان
آمد و همه ء آنان را برد. آمدن من نیز چنین خواهد بود.
40«آنگاه از دو نفر که در مزرعه با هم کار می کنند،
یکی برده شده، دیگری خواهد ماند؛ 41و از دو زن که

خانه‌داری می کنند، یکی برده شده، دیگری خواهد ماند. [42]پس آماده باشید چون نمی‌دانید خداوند شما چه روزی باز می گردد.
[43]«اگر صاحب خانه می‌دانست که دزد در چه ساعتی می‌آید، بیدار می‌ماند و نمی گذاشت دزد وارد خانه‌اش شود. [44]به همان ترتیب، شما نیز برای آمدن ناگهانی من، همیشه آماده باشید تا غافلگیر نشوید.
[45]«آیا شما خدمتگزاران دانا و وفادار خداوند هستید؟ آیا می‌توانید از اهل خانه ء من مواظبت کنید و به ایماندارانم هر روز خوراک دهید؟ [46]خوشابحال شما اگر وقتی باز می گردم، شما را در حال انجام وظیفه ببینم. [47]من اختیار تمام دارایی خود را به چنین خدمتگزاران وظیفه شناس خواهم سپرد.
[48]«ولی اگر شما خدمتگزاران بی‌وفایی باشید و بگویید: خداوندمان به این زودی نمی‌آید، [49]و به همقطارانتان ظلم کنید و به عیاشی با میگساران بپردازید، [50]آنگاه در لحظه‌ای که انتظار ندارید، خداوندتان خواهد آمد، [51]و شما را به سختی تنبیه خواهد کرد و به سرنوشت ریاکاران دچار خواهد ساخت و به جایی خواهد انداخت که گریه و ناله و فشار دندان بر دندان باشد.

آماده و هشیار باشید

25 «وقایع ملکوت خدا شبیه ماجرای ده دختر جوانی است که ندیمه‌های عروس بودند. این

ندیمه‌ها چراغهای خود را روشن کردند تا به پیشواز
داماد بروند. 2و3و4پنج تن از این ندیمه‌ها که عاقل
بودند، در چراغهای خود روغن کافی ریختند تا ذخیره
داشته باشند؛ اما پنج تن دیگر که نادان بودند، روغن
کافی نریختند.
5و6«چون آمدن داماد بطول انجامید، ندیمه‌ها را خواب
در ربود. اما در نیمه‌های شب، در اثر سروصدا از خواب
پریدند: داماد می‌آید! برخیزید و به پیشوازش بروید!
7و8«ندیمه‌ها فوراً برخاستند و چراغهای خود را آماده
کردند. پنج دختری که روغن کافی نیاورده بودند،
چون چراغهایشان خاموش می‌شد، از پنج دختر دیگر
روغن خواستند.
9«ولی ایشان جواب دادند: اگر از روغن خود به شما
بدهیم، برای خودمان کفایت نخواهد کرد. بهتر است
بروید و برای خودتان بخرید.
10«ولی وقتی آنان رفته بودند، داماد از راه رسید و کسانی
که آماده بودند، با او به جشن عروسی داخل شدند و در
بسته شد.
11« کمی بعد، آن پنج دختر دیگر رسیدند و از پشت در
فریاد زدند: آقا، در را باز کنید!
12«اما جواب شنیدند: بروید! دیگر خیلی دیر شده
است!
13«پس شما بیدار بمانید و آماده باشید چون نمی‌دانید در
چه روز و ساعتی من باز می گردم.

در کار خداوند کوشا و وفادار باشید

14«ملکوت آسمان را می‌توان با این حکایت نیز تشریح
کرد: مردی عزم سفر داشت. پس خدمتگزاران خود را
خواست و به آنان سرمایه‌ای داد تا در غیاب او، آن را بکار
بیندازند.
15«به هر کدام به اندازه ٔ توانایی‌اش داد: به اولی پنج
کیسه ٔ طلا، به دومی دو کیسه ٔ طلا و به سومی یک
کیسه ٔ طلا. سپس عازم سفر شد. 16اولی که پنج کیسه
ٔ طلا گرفته بود، بی‌درنگ مشغول خرید و فروش شد و
طولی نکشید که پنج کیسه ٔ طلای دیگر هم به دارایی
او اضافه شد. 17دومی هم که دو کیسه طلا داشت،
همین کار را کرد و دو کیسه طلای دیگر نیز سود برد.
18«ولی سومی که یک کیسه ٔ طلا داشت، زمین را کند
و پولش را زیر سنگ مخفی کرد.
19«پس از مدتی طولانی، ارباب از سفر برگشت و
خدمتگزاران خود را برای تصفیه ٔ حساب فرا خواند.
20«شخصی که پنج کیسه طلا گرفته بود، ده کیسه ٔ
طلا تحویل داد. 21ارباب به او گفت: آفرین، آفرین!
حال که در این مبلغ کم درستکار بودی، مبلغ بیشتری
به تو خواهم سپرد. بیا و در شادی من شریک شو.
22«سپس آن که دو کیسه گرفته بود جلو آمد و گفت:
آقا، شما دو کیسه ٔ طلا داده بودید؛ دو کیسه ٔ دیگر هم
سود آورده‌ام.
23«اربابش به او گفت: آفرین! تو خدمتگزار خوب

و باوفایی هستی. چون در این مبلغ کم، امانت خود را نشان دادی، حالا مبلغ بیشتری به تو می‌دهم. بیا و در شادی من شریک شو.
24و 25«آنگاه آخری با یک کیسه جلو آمد و گفت: آقا، من می‌دانستم که شما آنقدر مرد سختگیری هستید که حتی از زمینی که چیزی در آن نکاشته‌اید انتظار محصول دارید. پس، از ترسم پولتان را زیر سنگ مخفی کردم تا مبادا از دست برود. بفرمایید این هم پول شما.
26«ارباب جواب داد: ای آدم تنبل و بیهوده! اگر تو می‌دانستی که من آنقدر سختگیر هستم که حتی از زمینی که چیزی در آن نکاشته‌ام انتظار محصول دارم،
27پس چرا پولم را لااقل نزد صرافان نگذاشتی تا بهره‌اش را بگیرم؟ 28سپس اضافه کرد: پول این مرد را بگیرید و به آن شخصی بدهید که ده کیسه ء طلا دارد. 29چون کسی که بتواند آنچه که دارد خوب بکار ببرد، به او باز هم بیشتر داده می‌شود. ولی کسی که کارش را درست انجام ندهد، آن را هر چقدر هم کوچک باشد از دست خواهد داد. 30حالا این خدمتگزار را که به درد هیچ کاری نمی‌خورد، بگیرید و در تاریکی بیندازید، تا در آنجا از شدت گریه، دندانهایش را بر هم بفشارد.

روز داوری

31«هنگامی که من، مسیح موعود، با شکوه و جلال خود و همراه با تمام فرشتگانم بیایم، آنگاه بر تخت باشکوه

خـود خواهـم نشسـت. 32سـپس تمـام قومهـای روی زمیـن
در مقابـل مـن خواهنـد ایسـتاد و مـن ایشـان را از هـم جـدا
خواهـم کـرد، همـان طـور کـه یـک چوپـان، گوسـفندان
را از بزهـا جـدا می کنـد؛ 33گوسـفندها را در طـرف راسـتم
قـرار می‌دهـم و بزهـا را در طـرف چپـم.
34«آنـگاه بعنـوان پادشـاه، بـه کسـانی کـه در طـرف راسـت
منـد خواهـم گفـت: بیاییـد ای عزیـزان پـدرم! بیاییـد تـا شـما
را در بـرکات ملکـوت خـدا سـهیم گردانـم، برکاتـی کـه از
آغـاز آفرینـش دنیـا بـرای شـما آمـاده شـده بـود. 35زیـرا وقتـی
مـن گرسـنه بـودم، شـما بـه مـن خـوراک دادیـد؛ تشـنه بـودم،
بـه مـن آب دادیـد؛ غریـب بـودم، مـرا بـه خانـه ء تـان بردیـد؛
36برهنـه بـودم، بـه مـن لبـاس دادیـد؛ بیمـار و زندانـی بـودم،
بـه عیادتـم آمدیـد.
37«نیکـوکاران در پاسـخ خواهنـد گفـت: خداونـدا، کـی
گرسـنه بودیـد تـا بـه شـما خـوراک بدهیـم؟ کـی تشـنه
بودیـد تـا بـه شـما آب بدهیـم؟ 38کـی غریـب بودیـد تـا شـما
را بـه منـزل ببریـم یـا برهنـه بودیـد تـا لبـاس بپوشـانیم؟ 39کی
بیمـار یـا زندانـی بودیـد تـا بـه ملاقـات شـما بیاییـم؟
40«آنـگاه بـه ایشـان خواهـم گفـت: وقتـی ایـن خدمتهـا را
بـه کوچکتریـن بـرادران مـن می کردیـد، در واقـع بـه مـن
می‌نمودیـد.
41«سـپس بکسـانی کـه درطـرف چـپ مـن قـرار دارنـد،
خواهـم گفـت: ای لعنـت شـده‌هااز اینجـا برویـد وبـه آتـش
ابـدی داخـل شـوید کـه بـرای شـیطان و ارواح شـیطانی آمـاده

شده است. 42زیرا گرسنه بودم و شما به من خوراک ندادید؛ تشنه بودم و بمن آب ندادید؛ 43غریب بودم و بمن جا ندادید؛ برهنه بودم و مرا نپوشانیدید؛ بیمار و زندانی بودم و شما به ملاقاتم نیامدید.
44«جواب خواهند داد: خداوندا، کی شما گرسنه و تشنه یا غریب و برهنه یا بیمار و زندانی بودید تا خدمتی به شما بکنیم؟
45«در جواب خواهم گفت: وقتی به کوچکترین برادران من کمک نکردید، در واقع به من کمک نکردید.
46«و این اشخاص به کیفر ابدی می‌رسند، ولی نیکوکاران به زندگی جاوید خواهند پیوست.»

توطئه قتل عیسی

26 چون عیسی سخنان خود را به پایان رساند، به شاگردانش گفت: «همانطور که می‌دانید، دو روز دیگر عید پِسَح آغاز می‌شود. در این عید مرا دستگیر کرده، بر صلیب خواهند کشت.»
3در این هنگام، روحانیون و مشایخ قوم در خانه ء قیافا، کاهن اعظم، گرد آمدند، 4و با یکدیگر مشورت کردند که با چه حیله‌ای عیسی را دستگیر کرده، بکشند؛ 5ولی تصمیم گرفتند این کار را به هنگام عید نکنند تا آشوبی براه نیفتد.

تدهین عیسی در بیت عنیا

6اما عیسی به بیت‌عنیا، به خانه ء شمعون که قبلاً

جذامی بود، رفت. 7سر سفره، زنی با یک شیشه عطر
گرانبها وارد شد و عطر را بر سر عیسی ریخت.
8و9شاگردانش وقتی این عمل را دیدند، اوقاتشان تلخ شد
و گفتند: «حیف از این عطر که تلف شد. او می‌توانست
آن را به قیمت خوبی بفروشد و پولش را به فقرا بدهد.»
10عیسی که می‌دانست به یکدیگر چه می گویند،
فرمود: «چرا از این زن ایراد می گیرید؟ او خدمت
بزرگی به من کرد. 11فقرا همیشه دور و بر شما هستند،
ولی من همیشه با شما نمی‌باشم. 12این زن در واقع با
ریختن عطر روی من، بدن مرا برای دفن آماده کرد.
13باور کنید در هر نقطه ء جهان که انجیل موعظه
شود، خدمتی نیز که این زن به من کرد، ذکر خواهد
شد.»

خیانت یهودا به عیسی

14آنگاه یهودا اسخریوطی که یکی از دوازده شاگرد
عیسی بود، نزد کاهنان اعظم رفت 15و گفت: «چقدر به
من می‌دهید تا عیسی را به شما تحویل دهم؟» آنان سی
سکه ء نقره به او دادند. 16از آن هنگام، او بدنبال فرصت
مناسبی بود تا عیسی را به ایشان تسلیم کند.

آخرین شام عیسی با شاگردان

17روز اول عید که طی آن همه ء یهودیان نانهای غیر
فطیر را از خانه‌های خود دور می کردند، فرا رسید.

شاگردان عیسی نزد او آمده، پرسیدند: «شام مخصوص
عید را کجا آماده کنیم و بخوریم؟»
18او در جواب گفت که به شهر نزد فلان شخص رفته،
بگویند: «استاد ما می گوید وقت من رسیده است،
و من و شاگردانم در منزل شما شام مخصوص عید را
خواهیم خورد.» 19شاگردان اطاعت کردند و شام را در
آنجا تدارک دیدند.
20و21شب، عیسی با دوازده شاگرد خود سر میز نشست.
هنگام خوردن شام او به ایشان گفت: «یکی از شما به
من خیانت می کند.»
22همه از این سخن غمگین شدند، و هر یک با اندوه
زیاد پرسیدند: «آیا من این کار را خواهم کرد؟»
23او جواب داد: «آنکه دستش را اول با دست من بسوی
بشقاب دراز کرد، همان کسی است که به من خیانت
می کند. 24البته من باید مطابق پیشگویی‌ها رحلت
کنم، اما وای بحال کسی که مرا به مرگ تسلیم کند.
بهتر بود که اصلاً این شخص بدنیا نمی‌آمد.»
25یهودا نیز که بعداً به او خیانت کرد، از او پرسید:
«استاد، آیا آن شخص منم؟» عیسی جواب داد: «بلی،
خودت گفتی!»
26وقتی شام می‌خوردند، عیسی یک تکه نان برداشت و
شکر نمود؛ سپس آن را تکه‌تکه کرد و به شاگردان داد
و فرمود: «بگیرید بخورید، این بدن من است.» 27پس
از آن، جام را برداشت و شکر کرد، و به آنها داده، فرمود:

«هر یک از شما از این جام بنوشید. 28چون این خون
من است که با آن، این پیمان جدید را مهر می کنم.
خون من ریخته می‌شود تا گناهان بسیاری بخشیده
شود. 29این سخن مرا فراموش نکنید: من دیگر از این
محصول انگور نخواهم نوشید تا روزی که آن را تازه با
شما در ملکوت پدرم بنوشم.»
30پس از آن، سرود مخصوص عید را خواندند و بسوی
کوه زیتون رفتند.

عیسی انکار پطرس را پیشگویی می‌کند

31آنگاه عیسی به ایشان فرمود: «امشب همه ء شما مرا
تنها می گذارید. چون در کتاب آسمانی نوشته شده
که خدا چوپان را می‌زند و گوسفندان گله پراکنده
می‌شوند.
32ولی پس از آن که زنده شدم، به جلیل خواهم رفت و
شما را در آنجا خواهم دید.»
33پطرس گفت: «اگر همه، شما را تنها بگذارند، من از
کنار شما دور نخواهم شد.» 34عیسی به او فرمود: «باور
کن که همین امشب، پیش از آنکه خروس بخواند،
تو سه بار مرا انکار کرده، خواهی گفت که مرا
نمی‌شناسی!»
35ولی پطرس گفت: «حتی اگر لازم باشد، با شما
خواهم مرد، ولی هرگز شما را انکار نخواهم کرد!» بقیه
شاگردان نیز چنین گفتند.

آخرین دعا در باغ جتسیمانی

36 پس عیسی ایشان را به بیشه‌ای آورد که آن را جتسیمانی
می‌نامیدند. او به ایشان فرمود: «بنشینید و منتظر باشید
تا من کمی دورتر رفته، دعا کنم.» 37 پطرس و دو
پسر زبدی یعنی یعقوب و یوحنا را نیز با خود برد. در
حالیکه غم و اندوه تمام وجود او را فرا گرفته بود، 38 رو
به ایشان کرد و فرمود: «من از شدت حزن و غم، در
آستانه ء مرگ می‌باشم. شما اینجا بمانید و با من بیدار
باشید.»
39 سپس کمی دورتر رفت و بر زمین افتاد و چنین دعا
کرد: «پدر، اگر ممکن است، این جام رنج و عذاب
را از مقابل من بردار؛ اما نه به خواهش من بلکه به
خواست تو.»
40 آنگاه نزد آن سه شاگرد برگشت و دید که در خوابند.
گفت: «پطرس نتوانستی حتی یک ساعت با من بیدار
بمانی؟ 41 بیدار بمانید و دعا کنید تا وسوسه بر شما غلبه
نکند. روح انسان می‌خواهد آنچه درست است انجام
دهد، اما طبع بشری او ضعیف است.»
42 باز ایشان را گذاشت و رفت و چنین دعا کرد: «پدر،
اگر ممکن نیست این جام از مقابل من برداشته شود،
پس آن را می‌نوشم. آنچه خواست توست بشود.»
43 باز برگشت و دید که درخوابند، چون پلکهای ایشان
سنگین شده بود. 44 پس برای بار سوم رفت و همان دعا
را کرد.

45سپس، نزد شاگردان بازگشت و گفت: «حالا دیگر
بخوابید و استراحت کنید... اما نه، حالا زمان آن است
که در چنگ بدکاران گرفتار شوم. 46برخیزید و برویم.
نگاه کنید، این هم شاگرد خائن من!»

دستگیری و محاکمه ء عیسی

47سخن عیسی هنوز به پایان نرسیده بود که یهودا، از
راه رسید. همراه او عده‌ای با شمشیر و چوب و چماق نیز
آمده بودند. آنان از سوی سران قوم یهود فرستاده شده
بودند. 48شاگرد خائن به همراهان خود گفته بود: «هر
که را ببوسم، همان است؛ او را بگیرید.» 49پس یهودا
مستقیم بسوی عیسی رفت و گفت: «سلام استاد!» و
صورت استاد خود را بوسید.
50عیسی گفت: «دوست من، کار خود را زودتر انجام
بده!» پس آن عده جلو رفتند و عیسی را گرفتند.
51در این لحظه یکی از همراهان عیسی شمشیر خود
را کشید و با یک ضربه، گوش غلام کاهن اعظم را
برید.
52عیسی به او فرمود: «شمشیرت را غلاف کن. هر که
شمشیر بکشد، با شمشیر نیز کشته خواهد شد. 53مگر
نمی‌دانی که من می‌توانم از پدرم درخواست کنم تا در
یک لحظه، هزاران فرشته به کمک ما بفرستد؟ 54ولی
اگر چنین کنم، پیشگویی‌های کتاب آسمانی درباره ء
من چگونه جامه ء عمل خواهند پوشید؟»

55آنگاه رو به آن عده کرد و گفت: «مگر من دزد
فراری هستم که با چوب و چماق و شمشیر به سراغم
آمده‌اید؟ من هر روز در برابر چشمانتان در خانه ء خدا
بودم و به مردم تعلیم می‌دادم؛ چرا در آنجا مرا نگرفتید؟
56بلی، می‌بایست اینطور می‌شد، چون تمام این وقایع
را انبیاء در کتاب آسمانی پیشگویی کرده‌اند.»
در این گیرودار، تمام شاگردان، او را تنها گذاشته، فرار
کردند.

عیسی در برابر شورای یهود

57پس آن گروه، عیسی را به خانه ء قیافا، کاهن اعظم
بردند. در آنجا تمام سران یهود جمع بودند. 58در ضمن،
پطرس هم از دور به دنبال عیسی می‌آمد تا وارد حیاط
خانه ء کاهن اعظم شد و کنار سربازان نشست تا ببیند
بر سر عیسی چه می‌آید.
59کاهنان اعظم، و در واقع، تمام اعضای شورای عالی
یهود جمع شده بودند و به دنبال شاهدانی می گشتند
که به دروغ به عیسی تهمت بزنند، تا بتوانند به مرگ
محکومش کنند. 60و61ولی با این که چند نفر را یافتند
و آنان نیز شهادت دروغ دادند، ولی سخنان ایشان با هم
یکی نبود.
سرانجام دو نفر را پیدا کردند که می گفتند: «این مرد
می گفت من می‌توانم خانه ء خدا را خراب کنم، و آن
را ظرف سه روز باز بنا نمایم.»

62آنگاه کاهن اعظم برخاست و به عیسی گفت: «خوب،
چه می گویی؟ آیا آنچه می گویند صحت دارد؟» 63ولی
عیسی خاموش ماند.
کاهن اعظم به او گفت: «به نام خدای زنده از تو
می‌خواهم جواب بدهی. آیا تو مسیح، فرزند خدا
هستی یا نه؟»
64عیسی جواب داد: «بلی، هستم؛ و یک روز مرا خواهید
دید که در دست راست خدا نشسته‌ام و بر ابرهای
آسمان به زمین باز می گردم.»
65و66ناگهان کاهن اعظم لباس خود را درید و فریاد زد:
«کفر گفت! کفر گفت! دیگر چه احتیاجی به شاهد
داریم؟ همه شنیدید چه گفت! چه رأی می‌دهید؟»
همه فریاد زدند: «باید بمیرد!»
67آنگاه به صورتش آب دهان انداخته، او را زدند. بعضی
نیز به او سیلی زده، 68با ریشخند می گفتند: «ای مسیح
تو که پیغمبری، بگو ببینم چه کسی تو را زد؟»

پطرس عیسی را انکار می‌کند

69اما پطرس هنوز در حیاط نشسته بود که یکی از
کنیزان کاهن اعظم نزد او آمد و گفت: «به گمانم تو
نیز همراه با عیسای جلیلی بودی!»
70ولی پطرس در حضور همه منکر شد و گفت: «من
اصلاً از گفته‌هایت سر در نمی‌آورم!»
71اندکی بعد، در کنار در، کنیز دیگری به او برخورد

و به آنانی که در آنجا بودند گفت: «این مرد نیز با عیسای ناصری بود.»
72 پطرس دوباره انکار کرد، و حتی این بار قسم خورده، گفت: «من اصلاً این مرد را نمی‌شناسم.»
73 ولی کمی بعد، کسانی که آنجا ایستاده بودند پیش پطرس آمده، به او گفتند: «تو حتماً یکی از شاگردان او هستی، چون لهجه‌ات جلیلی است!»
74 پطرس این بار شروع کرد به لعنت کردن و قسم خوردن و گفت: «من اصلاً این مرد را نمی‌شناسم.» درست در همین هنگام خروس بانگ زد، 75 و پطرس گفته ء عیسی را بخاطر آورد که گفته بود: «پیش از اینکه خروس بخواند، تو سه بار مرا انکار خواهی کرد.» پس بیرون رفت و زارزار گریست.

عیسی جانش را برای نجات مردم فدا می کند

27 چون صبح شد، کاهنان اعظم و سران قوم، با یکدیگر مشورت کردند تا راهی بیابند که عیسی را بدست مقامات رومی بسپارند تا کشته شود.
2 پس عیسی را دست بسته به پیلاطوس، فرماندار رومی، تحویل دادند.
3 اما یهودای خائن، وقتی دید که عیسی به مرگ محکوم شده است، از کار خود پشیمان شد و سی سکه نقره‌ای را که گرفته بود، نزد کاهنان اعظم و سران قوم آورد تا به ایشان بازگرداند.

4او به آنان گفت: «من گناه کرده‌ام چون باعث
محکومیت مرد بیگناهی شده‌ام.»
آنان جواب دادند: «به ما چه؟ خودت خواستی!»
5پس او سکه‌ها را در خانه ء خدا ریخت و بیرون رفت
و خود را با طناب خفه کرد. 6کاهنان اعظم سکه‌ها
را از روی زمین جمع کردند و گفتند: «شریعت ما
اجازه نمی‌دهد پولی را که برای قتل پرداخت شده، در
بیت‌المال خانه ء خدا بگذاریم.»
7بنابراین، پس از بحث و مشورت، قرار بر این شد
که با آن پول قطعه زمینی را بخرند که کوزه گرها از
خاکش استفاده می کردند، و از آن زمین بعنوان قبرستان
خارجی‌هایی استفاده کنند که در اورشلیم فوت
می‌شدند. 8به همین، دلیل آن قبرستان تا به امروز نیز
به «زمین خون» معروف است. 9این واقعه، پیشگویی
ارمیای نبی را به انجام رساند که فرموده بود: «آنها
سی سکه نقره یعنی قیمتی را که مردم اسرائیل برای
او تعیین کرده بودند برداشتند، 10و از کوزه گرها زمینی
خریدند همانطور که خداوند به من فرموده بود.»

محاکمه عیسی در برابر پیلاطوس

11در این هنگام، عیسی را به حضور پیلاطوس، فرماندار
رومی آوردند. فرماندار از او پرسید: «آیا تو همان مسیح
موعود هستی؟»
عیسی جواب داد: «همینطور است که می گویی.»

12آنگاه کاهنان اعظم و سران قوم یهود اتهامات متعددی
بر او وارد ساختند، اما او هیچ جواب نداد.
13پس پیلاطوس به او گفت: «نمی‌شنوی چه می گویند؟»
14اما عیسی همچنان خاموش بود، به طوری که سکوت
او فرماندار را نیز به تعجب واداشت.
15و رسم فرماندار این بود که هر سال در عید پِسَح،
یک زندانی را به خواست مردم آزاد کند. 16در آن سال،
زندانی مشهوری به اسم باراباس در زندان بود. 17وقتی
مردم آن روز صبح اجتماع کردند، پیلاطوس به ایشان
گفت: «کدامیک از این دو نفر را می‌خواهید برایتان
آزاد کنم: باراباس یا عیسی را که مسیح شماست؟»
18چون خوب می‌دانست که سران قوم یهود عیسی
را از روی حسادت، بخاطر محبوبیتش در میان مردم
دستگیر کرده بودند.
19در همان هنگام که پیلاطوس جلسه دادگاه را اداره
می کرد، همسرش برای او پیغامی فرستاده، گفت: «با این
مرد بی گناه کاری نداشته باش، چون دیشب بخاطر او
خوابهای وحشتناک دیده‌ام.»
20کاهنان اعظم و مقامات قوم یهود از این فرصت
استفاده کردند و مردم را واداشتند که از پیلاطوس
آزادی باراباس و اعدام عیسی را بخواهند. 21پس
فرماندار دوباره پرسید: «کدامیک از این دو نفر را
می‌خواهید برایتان آزاد کنم؟» مردم فریاد زدند:
«باراباس را!»

22پیلاطوس پرسید: «پس با عیسی که مسیح شماست،
چه کنم؟»
مردم یک صدا فریاد زدند: «مصلوبش کن!»
23پیلاطوس پرسید: «چرا؟ مگر چه گناهی کرده است؟»
ولی باز فریاد زدند: «اعدامش کن! اعدامش کن!»
24وقتی پیلاطوس دید که دیگر فایده‌ای ندارد، و حتی
ممکن است شورشی به پا شود، دستور داد کاسه ء آبی
حاضر کنند، و در مقابل چشمان مردم دستهای خود را
شست و گفت: «من از خون این مرد، بری هستم؛ هر
اتفاقی بیفتد شما مسئولید!»
25جمعیت فریاد زدند: «خونش به گردن ما و فرزندان
ما باشد!»
26پس پیلاطوس، باراباس را برای ایشان آزاد کرد. سپس
به سربازان دستور داد عیسی را شلاق بزنند و بعد او را بر
روی صلیب اعدام کنند.

سربازان عیسی را ریشخند می¬کنند

27سربازان ابتدا عیسی را به حیاط کاخ فرماندار بردند و
تمام سربازان دیگر را به دور او جمع کردند. 28سپس،
لباس او را در آوردند و شنل ارغوانی رنگی بر دوش او
انداختند، 29و تاجی از خارهای بلند درست کردند و بر
سرش گذاشتند، و یک چوب، به نشانه ء عصای سلطنت،
بدست راست او دادند و پیش او تعظیم می کردند و با
ریشخند می گفتند: «درود بر پادشاه یهود!» 30پس از

آن، بـه صورتـش آب دهـان انداختنـد و چـوب را از دسـتش گرفتـه، بـر سـرش زدنـد.
31پـس از اینکـه از مسـخره کـردن او خسـته شـدند، شـنل را از دوشـش برداشـته، لبـاس خـودش را بـه او پوشـانیدند، و او را بردنـد تـا اعـدام کننـد.

عیسی را مصلوب می¬کنند

32در راه بـه مـردی از اهالـی قیـروان واقـع در شـمال آفریقـا برخوردنـد کـه اسـمش شـمعون بـود. او را وادار کردند صلیب عیسـی را دنبـال او ببـرد. 33وقتـی بـه محلـی بـه نـام "جُل‌جُتـا" (بـه معنـی «جمجمـه ء سـر») رسـیدند، 34سـربازان بـه او شـرابی مخلـوط بـه مـواد مخـدر دادنـد تـا درد را احسـاس نکنـد؛ امـا وقتـی آن را چشـید، نخواسـت بنوشـد.
35سـربازان، پـس از مصلـوب کـردن او، بـر سـر تقسـیم لباسـهایش قرعـه انداختنـد. 36سـپس همانجـا در اطـراف صلیـب بـه تماشـای جـان دادن او نشسـتند. 37ایـن نوشـته را نیـز بـالای سـر او بـر صلیـب نصـب کردنـد: «ایـن اسـت عیسـی، پادشـاه یهـود.»
38همـان صبـح دو دزد را نیـز در دو طـرف او دار زدنـد.
39و40هرکـس از آنجـا رد می‌شـد، سـرش راتـکان مـی‌داد و بـا ریشـخند می گفـت: «تـو کـه می‌خواسـتی خانـه ء خـدا را خـراب کنـی و در عـرض سـه روز بـاز بسـازی! اگـر واقعـاً فرزنـد خدایـی، از صلیـب پاییـن بیـا و خـود را نجـات بـده.»
41و42و43کاهنـان اعظـم و سـران قـوم نیـز او را مسـخره کرده،

می گفتند: «دیگران را نجات می‌داد ولی نمی‌تواند خود را نجات دهد! تو که ادعا می کردی پادشاه یهود هستی، چرا از صلیب پایین نمی‌آیی تا به تو ایمان آوریم؟ تو که می گفتی به خدا توکل داری و فرزند او هستی! اگر خدا تو را دوست دارد چرا نجاتت نمی‌دهد؟»
44حتی آن دو دزد هم به او دشنام می‌دادند.

عیسی جان می¬سپارد

45آن روز، از ظهر تا سه بعد از ظهر، تمام دنیا تاریک شد.
46نزدیک به ساعت سه، عیسی فریاد زده، گفت: «ایلی ایلی لَما سَبَقتَنی»، یعنی «خدای من، خدای من، چرا مرا تنها گذاشته‌ای؟»
47بعضی که آنجا ایستاده بودند، تصور کردند که الیاس نبی را صدا می‌زند. 48یکی از آنان دوید و ظرفی از شراب ترشیده را بر سر یک چوب گذاشت و نزدیک دهان او برد تا بنوشد. 49ولی دیگران گفتند: «کاری نداشته باش! بگذار ببینیم آیا الیاس می‌آید او را نجات دهد یا نه؟»
50آنگاه عیسی فریاد بلند دیگری برآورد و جان سپرد.
51در آن لحظه، ناگهان پرده ء خانه ء خدا که در مقابل مقدس‌ترین جایگاه قرار داشت، از سر تا پا دو پاره شد و چنان زمین لرزه‌ای رخ داد که سنگها شکافته، 52و قبرها باز شدند و بسیاری از مقدسین خدا که مرده بودند،

زنده شدند؛ [53]و پس از زنده شدن عیسی، از قبرستان به اورشلیم رفتند و بسیاری ایشان را دیدند.
[54]سربازانی که در پای صلیب عیسی بودند، با فرمانده ء خود، از این زمین لرزه و رویدادها وحشت کردند و گفتند: «حتماً این مرد فرزند خدا بود.»
[55]عده‌ای از زنان که عیسی را خدمت می کردند و به دنبال او از جلیل آمده بودند، در آنجا حضور داشتند و از دور ناظر واقعه بودند. [56]در بین ایشان مریم مجدلیه، مریم مادر یعقوب و یوسف، و مادر یعقوب و یوحنا پسران زبدی دیده می‌شدند.

خاکسپاری جسد عیسی

[57]هنگام غروب، مردی ثروتمند به نام یوسف که اهل رامه و یکی از پیروان عیسی بود، [58]به حضور پیلاطوس رفت و از او جسد عیسی را خواست. پیلاطوس دستور داد جسد را در اختیار او قرار دهند. [59]یوسف جسد را گرفت و در کتان پاکی پیچید، [60]و در مقبره‌ای که به تازگی برای خود از سنگ تراشیده بود، جای داد. سپس سنگی بزرگ در مقابل قبر قرار داد و رفت. [61]مریم مجدلیه و آن مریم دیگر، هر دو آنجا بودند و نگاه می کردند.

نگهبانان قبر عیسی

[62]روز بعد، پس از مراسم اولین روز پِسَح، کاهنان اعظم و فریسیان نزد پیلاطوس رفتند [63]و گفتند: «قربان، به یاد

داریم که آن فریبکار وقتی زنده بود، یک بار گفت: "من پس از سه روز زنده می‌شوم." 64پس خواهش می کنیم دستور فرمایید قبر را تا سه روز زیر نظر داشته باشند، تا شاگردانش نتوانند بیایند و جسد او را بدزدند و ادعا کنند که او زنده شده است! اگر موفق به این کار شوند، وضع بدتر از اول می‌شود.»
65پیلاطوس گفت: «چرا از محافظین خانه ء خدا استفاده نمی کنید؟ آنان خوب می‌توانند از قبر محافظت کنند.»
66پس رفتند و سنگ در قبر را مهر کردند و نگهبانان گماشتند تا کسی به قبر نزدیک نشود.

عیسی زنده می‌شود

28 شنبه به هر حال گذشت. یکشنبه صبح زود، مریم مجدلیه و آن مریم دیگر به سر قبر رفتند.
2ناگهان زمین لرزه ء شدیدی رخ داد، زیرا یکی از فرشتگان خداوند از آسمان پایین آمده، بسوی سنگ قبر رفت و آن را به کناری افکند و بر آن نشست. 3صورت فرشته می‌درخشید و لباسش مثل برف سفید بود. 4نگهبانان با دیدن او بشدت ترسیده، لرزان شدند و همچون مرده، بی‌حرکت بر زمین افتادند.
5فرشته به زنان گفت: «نترسید! می‌دانم به دنبال عیسای مصلوب می گردید؛ 6او اینجا نیست! همانطور که خودش گفته بود، زنده شده است. جلو بیایید و جایی که جسد

او را گذاشته بودند، به چشم خود ببینید. 7و حالا زود
رفته، به شاگردانش بگویید که او زنده شده است و به
جلیل می‌رود تا ایشان را در آنجا ببینند. فراموش نکنید
این پیغام را به آنان برسانید.»
8زنان با عجله از قبر خارج شدند و در حالیکه هم
می‌ترسیدند و هم بسیار خوشحال بودند، فوری بسراغ
شاگردان رفتند تا پیغام فرشته را به ایشان بدهند. 9در
همان حال که می‌دویدند، ناگهان عیسی را در مقابل
خود دیدند!
او گفت: «سلام!» زنها به پایهای او افتادند و او را پرستش
کردند.
10عیسی به ایشان فرمود: «نترسید! بروید به برادران من
بگویید که هر چه زودتر به جلیل بروند تا مرا در
آنجا ببینند.»

گزارش نگهبانان

11زنان هنوز به شهر نرسیده بودند، که چند نگهبان از
سر قبر، خود را به شهر رساندند و به کاهنان اعظم
جریان را گفتند.
12و 13تمام سران قوم یهود جمع شدند و تصمیم گرفتند
به نگهبانان پول زیاد بدهند

تا بگویند وقتی که در خواب بودند، شاگردان عیسی
جسد او را شبانه دزدیدند. 14در ضمن، به نگهبانان گفتند:

«اگر این موضوع به گوش فرماندار برسد، ما جوابش را
خواهیم داد تا مشکلی برای شما ایجاد نشود.»
15نگهبانان رشوه را گرفتند و خبر دروغ را شایع کردند،
بطوری که هنوز هم که هنوز است یهودیان این قصه
را باور می کنند.

فرمان بزرگ عیسی

16پس یازده شاگرد عیسی به جلیل رفتند و بر کوهی که
عیسی گفته بود، گرد آمدند. 17وقتی عیسی را در آنجا
دیدند، او را پرستش کردند، ولی بعضی از ایشان شک
داشتند که او همان عیسی باشد.
18آنگاه عیسی جلو آمد و به ایشان فرمود: «تمام
اختیارات آسمان و زمین به من داده شده است. 19پس
بروید و تمام قومها را شاگرد من سازید و ایشان را به
اسم پدر و پسر و روح القدس غسل تعمید دهید؛ 20و
به ایشان تعلیم دهید که تمام دستوراتی را که به شما
داده‌ام، اطاعت کنند. مطمئن باشید هر جا که بروید،
حتی دورترین نقطه دنیا باشد، من همیشه همراه شما
هستم!»

سرگذشت عیسی مسیح
نوشته ء مَرقُس

ظهور نجات دهنده

1 اِنجیل عیسی مسیح، فرزند خدا، این چنین آغاز
می‌شود:
2خدا به زبان اشعیای نبی خبر داده بود که مسیح را
به این جهان خواهد فرستاد، و شخصی را نیز پیش از
او گسیل خواهد داشت تا مردم جهان را برای آمدن
او آماده سازد. 3اشعیا نوشت که این پیشرو مسیح، در
بیابان خشک و سوزان زندگی خواهد کرد و مردم را
بسوی زندگی خداپسندانه هدایت خواهد نمود، تا برای
آمدن مسیح خداوند آماده باشند.
4این شخص همان یحیای پیامبر بود که در بیابان زندگی
می کرد و به مردم می گفت: «توبه کنید و غسل تعمید
بگیرید تا به همه نشان دهید که از گناهانتان دست
کشیده‌اید. آنگاه خدا از سر تقصیراتتان خواهد گذشت
و شما را خواهد بخشید.» 5مردم از شهر اورشلیم و از تمام
سرزمین یهودیه به آن بیابان می‌شتافتند تا سخنان او را
بشنوند. آنان به اعمال و رفتار بد خود اعتراف می کردند
و از یحیی در رود اردن غسل تعمید می گرفتند. 6لباس
یحیی از پشم شتر و کمربند او از چرم و خوراکش نیز
ملخ و عسل صحرایی بود. 7او به مردم چنین می گفت:
«بزودی شخصی خواهد آمد که از من خیلی بزرگتر

است، بطوری که من حتی لیاقت خدمتگزاری او را ندارم. 8من شما را با آب تعمید می‌دهم، ولی او شما را به روح‌القدس تعمید خواهد داد.»

تعمید عیسی

9یکی از همان روزها، عیسی از شهر ناصره، واقع در ایالت جلیل، نزد یحیی رفت و از او در رود اردن تعمید گرفت. 10هنگامی که عیسی از آب بیرون می‌آمد، دید که آسمان باز شد و روح‌القدس به شکل کبوتری فرود آمد و بر او قرار گرفت، 11و ندایی از آسمان در رسید و گفت: «تو فرزند عزیز من هستی که از تو بسیار خشنودم.»

آزمایش عیسی

12و 13بلافاصله پس از این رویداد، روح خدا، عیسی را به بیابان برد. در آنجا چهل روز تنها ماند. فقط حیوانات وحشی با او بودند. در این مدت شیطان او را وسوسه می‌کرد، اما فرشتگان از او مراقبت می‌نمودند.

آغاز خدمت عیسی

14مدتی بعد، پس از آنکه یحیی بدستور هیرودیس پادشاه، زندانی شد، عیسی به ایالت جلیل آمد تا پیام خدا را به مردم برساند. 15او فرمود: «زمان موعود فرا رسیده است. بزودی خداوندْ ملکوت خود را برقرار

خواهد ساخت. پس، از گناهان خود دست بکشید و به این خبر خوش ایمان بیاورید.»
16روزی عیسی در کناره ء دریاچه ء جلیل قدم می‌زد که چشمش به شمعون و برادرش اندریاس افتاد. ایشان تور به دریا انداخته، مشغول صید ماهی بودند، چون کارشان ماهیگیری بود. 17عیسی ایشان را صدا زد و فرمود: «از من پیروی کنید تا شما را صیاد مردم سازم.» 18ایشان نیز بی‌درنگ تورهای خود را بر زمین گذاشتند و به دنبال او براه افتادند. 19کمی جلوتر، یعقوب و یوحنا، پسران زبدی را دید که در قایق، تورهای ماهیگیری خود را تعمیر می کردند. 20ایشان را نیز دعوت کرد تا پیروی‌اش کنند، که بلافاصله پدر خود زبدی را با کارگران گذاشتند و بدنبال او رفتند.

عیسی روح پلید را اخراج می‌کند

21سپس همگی وارد شهر کفرناحوم شدند، و صبح روز شنبه به عبادتگاه یهود که آن را کنیسه می‌نامیدند، رفتند. در آنجا عیسی پیغام خدا را برای مردم بیان فرمود. 22مردم از موعظه ء او تعجب کردند چون هرگز نشنیده بودند که کسی با چنین قدرت و اقتداری سخن گوید و برای اثبات گفته‌های خود، نیازی نداشته باشد که گفتار بزرگان را شاهد بیاورد.
23در آن عبادتگاه، دیوانه‌ای حضور داشت که با دیدن عیسی فریاد زد: 24«ای عیسای ناصری، چرا ما را آسوده

نمی‌گذاری؟ آیا آمده‌ای ما را هلاک سازی؟ تو را
می‌شناسم؛ تو فرستاده ء مقدس خدا هستی.»
25عیسی حرف روح پلید را قطع کرد و دستور داد تا از
او بیرون بیاید. 26همان دم، روح پلید او را به زمین زد،
نعره‌ای برآورد و از او خارج شد. 27حیرت همه ء حاضرین
را فرو گرفت؛ ایشان با هیجان به یکدیگر می گفتند:
«این دیگر چه نوع مکتب جدیدی است؟ کلام او
بقدری قدرت دارد که حتی ارواح پلید نیز از او فرمان
می‌برند!» 28طولی نکشید که در تمام ایالت جلیل خبر
معجزه ء عیسی پیچید.

عیسی بیماران بسیاری را شفا می¬بخشد

29عیسی از کنیسه خارج شد، و به اتفاق یعقوب و یوحنا
به خانه ء شمعون و اندریاس رفت. 30وقتی به خانه
رسیدند، دیدند که مادر زن شمعون تب کرده و خوابیده
است؛ فوری به عیسی خبر دادند. 31عیسی نزد او رفت،
دستش را گرفت و او را برخیزاند. همان لحظه تبش قطع
شد و برخاست و مشغول پذیرایی گردید.
32هنگام غروب، مردم بیماران و دیوانگان را نزد عیسی
آوردند تا شفایشان دهد. 33تمام اهالی شهر نیز برای
تماشا جلو در خانه گرد آمده بودند. 34پس عیسی
بیماران زیادی را شفا بخشید و روح‌های ناپاک بسیاری
را از دیوانه‌ها بیرون کرد، اما اجازه نداد ارواح ناپاک
چیزی بگویند زیرا او را می‌شناختند.

عیسی در جلیل موعظه می‌کند

35صبح روز بعد، وقتی هنوز هوا تاریک بود، عیسی
برخاست و تنها به صحرا رفت تا در آنجا دعا کند.
36کمی بعد شمعون با سایرین به جستجوی او رفتند.
37وقتی او را یافتند، گفتند: «همه بدنبال شما می‌گردند.»
38ولی عیسی در جواب ایشان فرمود: «باید به شهرهای
دیگر هم بروم، تا به اهالی آنجا نیز پیغامم را برسانم،
چون بخاطر همین به اینجا آمده‌ام.» 39پس در تمام
ایالت جلیل سفر کرد و در کنیسه‌ها به تعلیم و راهنمایی
مردم پرداخت و ارواح پلید را از دیوانه‌ها بیرون کرد.

عیسی جذامی را شفا می‌بخشد

40روزی یک جذامی آمده، نزد عیسی زانو زد و
التماس کنان گفت: «اگر بخواهید می‌توانید مرا شفا
دهید.» 41عیسی دلش بر او سوخت، دست خود را بر
او گذاشت و فرمود: «البته که می‌خواهم! شفا بیاب.»
42بلافاصله جذام او بر طرف شد و شفا یافت. 43هنگامی
که عیسی او را مرخص می‌نمود، با تأکید زیاد به او
فرمود: 44«بی‌درنگ نزد کاهن برو تا تو را معاینه کند.
بین راه نیز با کسی صحبت نکن. آن هدیه را هم که
موسی برای جذامی‌های شفا یافته تعیین کرده، با خودت
ببر تا به همه ثابت شود که شفا یافته‌ای.» 45اما او
همانطور که می‌رفت، فریاد می‌زد که شفا یافته است.
در نتیجه، مردم دور عیسی جمع شدند، بطوری که از آن

به بعد دیگر نتوانست آزادانه وارد شهری شود. او مجبور بود پس از آن در بیابانها بماند، ولی مردم از همه جا نزد او می‌شتافتند.

شفای افلیج

2 پس از چند روز، عیسی به کفرناحوم بازگشت و خبر ورود او فوری در شهر پیچید. طولی نکشید که خانه‌ای که عیسی در آن بود پر شد، بطوری که حتی بیرون خانه نیز جای ایستادن نبود. در آن حال، او پیام خدا را برای مردم بیان می کرد.
3درهمین هنگام، چهار نفر آمدند و مرد افلیجی را بر تختی آوردند. 4ولی نتوانستند خود را از لابلای جمعیت به عیسی برسانند. پس به پشت‌بام رفتند و سقف بالای سر عیسی را برداشتند و افلیج را با تختش در مقابل پایهای او پایین فرستادند.
5وقتی عیسی دید که چقدر ایمانشان به او قوی است، به آن افلیج فرمود: «پسرم گناهانت بخشیده شد!»
6بعضی از علمای مذهبی که در آنجا نشسته بودند، پیش خود فکر کردند: 7«عجب کفری! مگر او خداست که چنین چیزی می گوید؟ غیر از خدای یگانه چه کسی می‌تواند گناهان انسان را ببخشد.»
8عیسی همان لحظه در خود درک کرد که چه فکر می کنند. پس رو به ایشان کرده، فرمود: «چرا از این موضوع در اندیشه‌اید؟ 9آیا فکر می کنید بخشیدن

گناهـان انسـان، از شـفا دادن مرضـش سـختتر اسـت؟ 10حـال ثابـت می کنـم کـه سـخن بیجایـی نگفتـه‌ام، بلکـه واقعـاً اختیـار و توانایـی بخشـیدن گنـاه بشـر را دارم.» آنـگاه رو بـه افلیـج کـرد و بـه او فرمـود: 11«تـو شـفا یافتـه‌ای. بسـترت را جمـع کـن و بـه خانـه‌ات بـرو!»
12افلیـج از جـا پریـد و بلافاصلـه بسـتر خـود را جمـع کـرد و در مقابـل چشـمان حیـرت‌زده ء مـردم، از آن خانـه خـارج شـد. همـه خـدا را شـکر می کردنـد و بـه یکدیگـر می گفتنـد: «تـا بحـال چنیـن چیـزی ندیـده بودیـم!»

یک گناهکار شاگرد عیسی می‌شود

13عیسـی بـار دیگـر بـه سـاحل دریـا رفـت و مـردم دور او حلقـه زدنـد. عیسـی نیـز ایشـان را تعلیـم مـی‌داد. 14سـپس هنگامـی کـه می‌رفـت، لاوی پسـر حلفـی را دیـد؛ او مأمـور جمع‌آوری بـاج و خـراج بـود و در محـل کارش نشسـته بـود. عیسـی بـه او فرمـود: «بیـا و از مـن پیـروی کـن.» لاوی نیـز بلافاصلـه بدنبـال او بـراه افتـاد.
15آنشـب لاوی تمـام همـکاران خـود و افـراد بدنـام شـهر را بـرای شـام دعـوت کـرد تـا عیسـی و شـاگردان او را ببیننـد. در بیـن طرفـداران عیسـی، اینگونـه اشـخاص زیـاد دیـده می‌شـدند. 16امـا بعضـی از روحانیـون یهـود، وقتـی عیسـی را دیدنـد کـه بـا چنیـن اشـخاص بدنـام سـر یـک سـفره نشسـته اسـت، بـه شـاگردان او گفتنـد: «چطـور اسـتاد شـما رغبـت می کنـد بـا ایـن اشـخاص پسـت همنشـین باشـد؟»

17عیسی سخن آنان را شنید و به ایشان فرمود: «بیماران
به پزشک نیاز دارند، نه اشخاص سالم. من نیز آمده‌ام
تا گمراهان را به راه راست دعوت کنم نه کسانی را که
خود را عادل و مقدس می‌پندارند.»

سؤال درباره ء روزه

18پیروان یحیی و نیز فریسیان عادت داشتند بطور مرتب
روزه بگیرند. پس عده‌ای نزد عیسی آمدند و از او پرسیدند:
«چرا شاگردان شما، مانند پیروان یحیی و فریسیان، روزه
نمی گیرند؟»
19عیسی به ایشان فرمود: «آیا دوستان داماد در جشن
عروسی روزه می گیرند؟ آیا تا موقعی که داماد
همراه ایشان است، باید غصه‌دار باشند؟ هرگز!
20ولی روزی که داماد از ایشان جدا شد، روزه
خواهند گرفت. 21از این گذشته، روزه ء شما یکی از
مراسم کهنه‌ای است که با روش جدید من سازگار
نمی‌باشد. مثل اینست که یک تکه پارچه ء نو را
به لباس کهنه وصله کنید؛ می‌دانید چه می‌شود؟
بزودی وصله جدا می‌شود و پارگی لباس بدتر از
اول می گردد. 22همچنین، خودتان بهتر می‌دانید
که شراب تازه را در مَشک کهنه نمی‌ریزند، چون
مَشک کهنه می‌ترکد؛ آنگاه هم شراب از بین
می‌رود و هم مَشک. شراب تازه را باید در مَشک
تازه ریخت.»

دین برای انسان یا انسان برای دین

23یک روز شنبه، که روز مقدس یهود است، عیسی و
شاگردانش از میان کشتزارها می گذشتند. در همانحال
که می‌رفتند، شاگردان خوشه‌های گندم را می‌چیدند و
دانه‌هایش را می‌خوردند. 24برخی از روحانیون یهود به
عیسی گفتند: «پیروانت نباید این کار را بکنند، چون
برخلاف دستورات مذهبی ماست. امروز شنبه و روز
استراحت است و نباید دست به هیچ کاری زد.»
25اما عیسی پاسخ داد: «مگر در تورات نخوانده‌اید که
داود و یارانش وقتی گرسنه بودند، چه کردند؟ 26زمانی
که ابیاتار، کاهن اعظم بود، ایشان وارد خانه ء خدا
شدند و نان مقدس را خوردند، در حالیکه فقط کاهنان
اجازه داشتند آن نان را بخورند. آیا آن کار برخلاف
دستورات مذهبی نبود؟» 27سپس افزود: «روز شنبه
برای استراحت انسان بوجود آمد، نه انسان برای روز
شنبه. 28من صاحب اختیار روز شنبه هستم و اختیار
دارم بگویم مردم در روزهای شنبه چه باید بکنند و چه
نباید بکنند.»

شفا در روز شنبه

3 در کفرناحوم عیسی بار دیگر به کنیسه رفت و در
آنجا مردی را دید که دستش از کار افتاده بود. 2آن
روز شنبه بود؛ به همین دلیل مخالفانش مواظب بودند
تا اگر آن مرد را در آن روز شفا بخشد، این موضوع را

بهانه‌ای قرار دهند و او را متهم کنند به اینکه دستورات مذهبی را زیر پا می گذارد.
3عیسی ازآن مردخواست که درمقابل همه بایستد. 4سپس رو به مخالفانش کرد و فرمود: «بنظر شما روز شنبه برای چیست؟ برای نیکی کردن است یا بدی کردن؟ برای نجات دادن جان است یا برای هلاک ساختن آن؟» هیچکس حرفی نزد. 5عیسی که از سنگدلی آنان به خشم آمده بود، نگاهی غضب‌آلود بر ایشان انداخت، و به آن مرد فرمود: «دستت را دراز کن!» مرد دستش را دراز کرد و همان لحظه شفا یافت.
6فریسیان بلافاصله از کنیسه خارج شدند و نزد افراد حزب «هیرودیان» رفتند و با یکدیگر مشورت کردند تا راهی بیابند که عیسی را بکشند.

جماعت از عیسی پیروی می‌کند

7و8در این ضمن، عیسی به همراه پیروانش بسوی ساحل دریاچه رفت و جمعی بیشمار از اهالی جلیل و یهودیه و اورشلیم و همچنین از سرزمین ادومیه و از آنطرف رود اردن، حتی از صور و صیدون به دنبالش روانه شدند، زیرا خبر معجزات او را شنیده بودند. 9جمعیت بقدری زیاد بود که به شاگردانش فرمود قایقی برایش آماده نگاه دارند تا اگر لازم شد سوار شده، از ازدحام مردم دور بماند، 10زیرا آن روز، بسیاری را شفا می‌بخشید، بطوری که تمام بیماران بسوی او هجوم می‌آوردند تا

به او دست بزنند و شفا بیابند. 11 کسانی نیز که گرفتار
ارواح پلید بودند، وقتی چشمشان به او می‌افتاد، در
مقابلش به خاک می‌افتادند و فریاد برآورده، می گفتند:
«تو فرزند خدا هستی!» 12 ولی عیسی با تأکید زیاد، به
آنها می‌فرمود که نزد مردم او را شهرت ندهند.

دوازده شاگرد عیسی

13 سپس عیسی به تپه‌ای برآمد و از آنانی که منظور
نظرش بودند، دعوت کرد تا نزد او بروند.
14 و 15 سپس، از میانشان دوازده نفر را برگزید تا شاگردان
همیشگی او باشند و ایشان را بفرستد که پیام خدا را به
گوش مردم برسانند، بیماران را شفا دهند و ارواح پلید را
بیرون کنند.
16 و 17 و 18 و 19 آن دوازده نفر اینان هستند: شمعون (که
عیسی او را «پِطرُس» لقب داد)؛ یعقوب و یوحَنّا (که
پسران زبدی بودند و عیسی آنان را «پسران رعد» لقب
داد)؛ اندریاس، فیلیپ، بَرتولُما، متّی[1]، توما، یعقوب
(پسر حلفی)، تِدّی، شَمعون (عضو حزبی بود که برای
برانداختن دولت روم در اسرائیل فعالیت می کرد)؛ و یهودا
اِسخَریوطی (همان که بعداً به عیسی خیانت کرد).

تهمت ناروا به عیسی

20 وقتی عیسی به خانه‌ای که محل اقامتش بود بازگشت،
باز عده ء زیادی جمع شدند، بطوری که حتی فرصت

غـذا خـوردن نیـز پیـدا نکـرد. 21نزدیکانـش بـا شـنیدن
ایـن خبـر آمدنـد تـا او را بـه خانـه‌اش ببرنـد، چـون فکـر
می کردنـد عقلـش را از دسـت داده اسـت.
22عـده‌ای از علمـای دینـی نیـز کـه از اورشـلیم آمـده بودنـد،
می گفتنـد: «شـیطان کـه رئیـس ارواح ناپـاک اسـت بـه
جلـدش رفتـه، و بـه همیـن دلیـل روحهـای ناپـاک از او فرمـان
می‌برنـد.»
23عیسـی ایشـان را خواسـت و مَثَلهـا زده، از ایشـان پرسـید:
«چگونـه ممکـن اسـت شـیطان خـودش را بیـرون برانـد؟
24مملکتـی کـه بیـن مردمـش دو دسـتگی ایجـاد شـود، نابـود
می‌شـود. 25خانـواده‌ای کـه بیـن اعضایـش تفرقـه باشـد، از هـم
می‌پاشـد. 26و اگـر شـیطان بـا خـودش می‌جنگیـد، قـادر بـه
انجـام هیـچ کاری نمی‌شـد و تابحـال نابـود شـده بـود. 27در
واقـع، کسـی نمی‌توانـد وارد خانـه ء شـخصی نیرومنـد شـود و
دارایـی و اموالـش را غـارت کنـد، مگـر اینکـه اول آن شـخص
را ببنـدد و بعـد بـه غـارت بپـردازد. بـرای بیـرون کـردن ارواح
پلیـد نیـز بایـد اول شـیطان را بسـت. 28عیـن حقیقـت را به شـما
می گویـم کـه هـر گناهـی کـه انسـان مرتکـب شـود، قابـل
بخشـش می‌باشـد، حتـی اگـر کفـر بـه مـن باشـد. 29ولـی اگـر
کسـی بـه روح‌القـدس کفـر گویـد، خـدا هرگـز او را نخواهد
بخشـید و بـار ایـن گنـاه تـا ابـد بـر دوش او خواهـد مانـد.»
30عیسـی ایـن را بـه ایـن علـت گفـت کـه مـردم بجـای
اینکـه معجـزات او را ناشـی از قـدرت روح‌القـدس بداننـد،
می گفتنـد کـه او بقـدرت شـیطان معجـزه می کنـد.

خانواده راستین عیسی

31آنگاه مادر و برادران عیسی آمدند و بیرون آن خانه ء
شلوغ، منتظرش شدند و کسی را فرستادند تا او را خبر
کند. 32در حالیکه عیسی در میان عده‌ای نشسته بود،
به او پیغام داده، گفتند: «مادر و برادرانت بیرون منتظر
هستند.»
33در پاسخ ایشان فرمود: «مادر من کیست؟ برادرانم چه
کسانی هستند؟» 34و نگاهی به آنانی که در اطرافش
نشسته بودند، انداخت و فرمود: «اینان مادر و برادرانم
هستند. 35هر که خواست خدا را بجا آورد، او برادر و
خواهر و مادر من است.»

حکایت کشاورز

4 بار دیگر عیسی در کنار دریاچه به تعلیم مردم
پرداخت و جمعیتی بزرگ نزدش گرد آمدند،
بطوری که مجبور شد در قایقی بنشیند و کمی از ساحل
فاصله بگیرد و از همانجا با مردم سخن گوید. او وقتی
می‌خواست چیزی به مردم بیاموزد، معمولاً آن را بصورت
داستان بیان می کرد. مثلاً یکبار این داستان را نقل کرد:
3«گوش کنید! روزی کشاورزی رفت تا در مزرعه‌اش
تخم بکارد. 4هنگامی که تخم می‌پاشید، مقداری از
تخمها در جاده افتادند و پرنده‌ها آمده، آنها را از آن زمین
خشک برداشتند و خوردند. 5و6مقداری نیز روی خاکی
افتادند که زیرش سنگ بود؛ به همین خاطر زود سبز

شدند، ولی طولی نکشید که زیر حرارت آفتاب سوختند
و از بین رفتند، چون ریشه ء محکمی نداشتند. 7بعضی
از تخم‌ها نیز در میان خارها ریخت؛ خارها دور آنها را
گرفتند و نگذاشتند ثمری بدهند. 8اما مقداری از تخمها
در زمین خوب و حاصلخیز افتادند و سی برابر زیادتر و
بعضی‌ها تا شصت و حتی صد برابر ثمر دادند. 9اگر
گوش دارید، گوش کنید!»
10پس از آن، وقتی آن دوازده نفر و سایر پیروانش با او تنها
بودند، از او پرسیدند: «منظور از این داستان چه بود؟»
11عیسی جواب داد: «خدا به شما این اجازه را عطا فرموده
تا اسرار ملکوتش را درک نمایید. ولی برای آنانی که از
من پیروی نمی کنند، باید همه چیزها را به صورت مُعّما
و مثل بیان کرد. 12همانطور که یکی از پیامبران فرموده:
با اینکه می‌بینند و می‌شنوند، اما چیزی درک نمی کنند
و بسوی خدا برنمی گردند تا خدا گناهانشان را ببخشد.»
13سپس به ایشان گفت: «اگر منظور این مَثَل را درک
نکردید، مَثَلهای دیگر را که خواهم گفت، چگونه
خواهید فهمید؟ 14منظور از کشاورز کسی است که
پیام خدا را مانند تخم در دل مردم می کارد. 15آن جاده ء
خشک که بعضی تخمها بر آن افتاد، دل سنگ کسانی
است که پیام خدا را می‌شنوند، ولی چون قلبشان سخت
است، فوراً شیطان می‌آید و آنچه را کاشته شده است
می‌رباید. 16خاکی که زیرش سنگ بود، دل کسانی
است که با خوشحالی پیام خدا را می‌شنوند. 17ولی

مانند آن نهال تازه، چون ریشه ء عمیقی نمی‌دوانند، دوام نمی‌آورند. اینها گرچه اول خوب پیش می‌روند ولی همینکه بخاطر کلام آزار و اذیتی ببینند، فوری ایمان خود را از دست می‌دهند. 18زمینی که از خارها پوشیده شده بود، مانند قلب اشخاصی است که پیام را قبول می کنند، 19اما چیزی نمی گذرد که گرفتاریهای زندگی، عشق به ثروت، شهرت‌طلبی و علاقه به چیزهای دیگر آنقدر فکرشان را مشغول می کند که دیگر جایی برای پیام خدا در قلبشان باقی نمی‌ماند؛ در نتیجه هیچ ثمره‌ای به بار نمی‌آید. 20و اما زمین خوب و حاصلخیز، دل انسان‌هایی است که پیام خدا را با جان و دل می‌پذیرند و در مقابل، سی برابر، شصت و حتی صد برابر ثمر می‌دهند.»

مَثَل چراغ

21سپس از ایشان پرسید: «چراغی را که روشن می کنند، آیا زیر جعبه یا تخت پنهان می‌نمایند؟ نه، بلکه آن را روی پایه می گذارند تا نورش بر همه بتابد. 22همینطور نیز هر چه پنهان و نادانسته است، روزی آشکار و واضح خواهد شد. 23اگر گوش شنوا دارید، گوش کنید.
24«دقت کنید تا آنچه را که می‌شنوید، انجام دهید. چون هر چقدر در انجام آنها بکوشید، سخنانم را بهتر درک خواهید کرد. 25زیرا هر که چیزی داشته باشد، باز هم به او بیشتر عطا خواهد شد؛ و کسی که چیزی

نداشته باشد، حتی چیز کمی هم که دارد از او گرفته خواهد شد.

مَثَل رشد دانه

26«حال، داستان دیگری تعریف می کنم تا بدانید ملکوت خدا چگونه است: کشاورزی در مزرعه‌اش تخم پاشید و رفت. 27روزها گذشت و کم کم تخم سبز شد و رشد کرد بدون آنکه کشاورز بداند چگونه این امر اتفاق افتاد. 28زیرا زمین بدون کمک کسی، خودش تخم را به ثمر می‌آورد. یعنی اول ساقه بالا می‌آید، بعد خوشه درست می‌شود، و بعد از آن دانه ء کامل در خوشه ایجاد می‌شود. 29و وقتی ثمر رسید، کشاورز داس را برمی‌دارد تا محصول را درو کند.»

مَثَل دانه خردل

30سپس گفت: «چطور می‌توانم ملکوت خدا را برای شما تشریح کنم؟ با چه مثلی آن را برایتان شرح دهم؟ 31و32مانند دانه ء خردل است که گر چه یکی از کوچکترین دانه‌هاست، ولی وقتی کاشته شد، از همه ء گیاهان بزرگتر می‌شود و شاخه‌های بلند می‌آورد، بطوری که پرندگان می‌توانند زیر سایه‌اش آشیانه کنند.»

33او پیام خدا را تا آنجا که مردم می‌توانستند بفهمند، بصورت داستان و با مَثَلهای بسیار برای ایشان بیان

می‌فرمود. 34در واقع عیسی همیشه بصورت داستان و مثل به مردم تعلیم می‌داد. ولی وقتی با شاگردانش تنها می‌شد، معنی تمام آنها را به ایشان می گفت.

عیسی طوفان دریا را آرام می کند

35غروب آن روز، عیسی به شاگردانش فرمود: «به کناره ء دیگر دریاچه برویم.» 36پس آن عده‌ای را که در ساحل گرد آمده بودند، روانه کردند و با همان قایقی که عیسی در آن نشسته بود، به راه افتادند. البته عده‌ای نیز با قایقهای دیگر همراهشان رفتند. 37چیزی نگذشت که طوفانی شدید در گرفت. امواج سهمگین، قایق را آنچنان در هم می کوبید که نزدیک بود از آب پر شده، غرق شود. 38اما عیسی در انتهای قایق آسوده خاطر، سر را بر بالشی گذاشته و خوابیده بود. شاگردان سراسیمه او را بیدار کردند و گفتند: «استاد، استاد، داریم غرق می‌شویم. اصلاً هیچ به فکر ما نیستید؟!» 39او برخاست و به باد و دریا فرمان داد: «آرام شو!» همان لحظه باد از وزیدن باز ایستاد و همه جا آرامی کامل برقرار شد. 40عیسی به شاگردانش فرمود: «چرا اینقدر ترسیده بودید؟ آیا هنوز هم به من اعتماد ندارید؟» 41ایشان در حالیکه ترس سراسر وجودشان را فرا گرفته بود، به یکدیگر می گفتند: «این دیگر چگونه انسانی است که حتی باد و دریا هم اطاعتش می کنند!»

عیسی دیوانه‌ای را شفا می‌بخشد

5 به این ترتیب به آنطرف دریاچه، به سرزمین
جدری‌ها رسیدند. 2هنگامی که عیسی پا به
ساحل می گذاشت، شخصی که گرفتار روح ناپاک بود
از قبرستان بیرون آمد و بسوی او دوید. 3این مرد همیشه
در قبرستان بسر می‌برد، و هیچکس نمی‌توانست حتی با
زنجیر نیز او را ببندد، 4چون بارها او را به زنجیر کشیده
و دست و پایش را نیز در کُنده بسته بودند، ولی زنجیرها
را پاره کرده و کُنده‌ها را هم شکسته بود. او بقدری
نیرومند بود که کسی نمی‌توانست او را رام کند. 5روز و
شب در کوهستان و قبرستان نعره می کشید و خود را به
سنگهای تیز می‌زد و زخمی می کرد.
6وقتی عیسی را از دور دید، دوان‌دوان خود را به او
رساند و در مقابلش به خاک افتاد. 7و8عیسی به روح
ناپاکی که در آن مرد بود فرمان داد: «ای روح ناپاک
از این مرد خارج شو!» روح ناپاک از دهان آن مرد
فریادی بلند برآورد و گفت: «ای عیسی، ای فرزند
خدای متعال، برای چه به سراغ ما آمده‌ای؟ ترا
بخدا مرا عذاب نده!» 9عیسی از او پرسید: «نام تو
چیست؟» روح ناپاک از زبان مرد جواب داد: «نام من
قُشون است، چون ما عده ء زیادی هستیم که داخل
این مرد شده‌ایم.» 10ارواح پلید شروع به خواهش و
تمنا کردند که از آن سرزمین بیرونشان نکند. 11اتفاقاً
یک گله خوک در بلندی کنار دریاچه می‌چریدند.

12پس ارواح پلید از او استدعا کرده، گفتند: «ما
را داخل خوکها بفرست!» 13عیسی خواهش آنها را
پذیرفت؛ پس همه ء روح‌های ناپاک از آن مرد بیرون
آمدند و داخل خوکها شدند و تمام آن گله ء بزرگ که
حدود دوهزار خوک بود، از سراشیبی تپه به دریاچه
ریختند و خفه شدند.
14خوک‌چرانها به شهر و دهات اطراف فرار کردند و
به هر جا که می‌رسیدند، به مردم خبر می‌دادند، مردم
با عجله می‌آمدند تا ماجرا را ببینند. 15طولی نکشید که
عده ء زیادی دور عیسی جمع شدند. ولی وقتی آن دیوانه
را که روح ناپاک داشت، دیدند که آرام نشسته، لباسی
پوشیده و کاملاً عاقل شده است، ترسیدند. 16کسانی
که به چشم خود دیده بودند چه اتفاقی افتاده بود،
آن را برای همه تعریف می کردند، 17بطوری که چیزی
نگذشت که جمعیت بزرگی جمع شدند و از عیسی
خواهش کردند که از سرزمینشان برود و دیگر کاری به
کارشان نداشته باشد.
18عیسی نیز بسوی قایق بازگشت تا آنجا را ترک گوید،
ولی آن مردی که شفا یافته بود از او خواهش کرد تا او را
نیز همراه خود ببرد. 19ولی عیسی خواهش او را نپذیرفت
و به او فرمود: «به خانه‌ات برگرد و به اقوام و آشنایانت
بگو که خدا برای تو چه کرده و چگونه لطف او شامل
حال تو شده است.»
20او نیز روانه شد و در تمام سرزمین دکاپولیس برای

همه بازگو می کرد که عیسی چه کار بزرگی برایش انجام داده، و همه از شنیدن آن مبهوت می‌شدند.

عیسی دختری را زنده می کند
و زنی را شفا می‌بخشد.

21عیسی سوار قایق شد و به آن سوی دریاچه رفت. وقتی به ساحل رسید، عده ء زیادی نزدش گرد آمدند. 22در این هنگام مردی به نام یایروس که سرپرست عبادتگاه یهودیان آن شهر بود، خود را به عیسی رساند و در مقابل پایهای او به خاک افتاد. 23او التماس کنان گفت: «دختر کوچکم در حال مرگ است؛ از شما خواهش می کنم بیایید و دستتان را بر او بگذارید تا شفا یابد و نمیرد.»
24عیسی با او به راه افتاد. در همان حال، عده ء بیشماری نیز به دنبالش روانه شدند، و بقدری زیاد بودند که از هر طرف بر او فشار می‌آوردند.
25در میان آن جمعیت، زنی بود که مدت دوازده سال خونریزی داشت. 26با اینکه برای معالجه، به پزشکان بسیاری مراجعه کرده بود و برای این کار تمام دارایی‌اش را نیز از دست داده بود، ولی هیچ نتیجه‌ای نگرفته بود بلکه برعکس رفته‌رفته بدتر هم شده بود. 27ولی او شنیده بود که عیسی بیماران را شفا می‌بخشد. به همین دلیل، خود را از میان مردم به پشت سر عیسی رساند و به لباسش دست زد، 28چون با خود گفته بود که «اگر فقط دستم به لباسش برسد، شفا پیدا می کنم.» 29پس

همین کار را کرد و خونریزی‌اش قطع شد و خود نیز
متوجه شد که شفا یافته است.
30عیسی نیز فوراً احساس کرد که از وجودش نیرویی
خارج شد. پس به اطراف نگاهی کرد و پرسید: «چه
کسی به لباس من دست زد؟»
31شاگردانش با تعجب به او گفتند: «می‌بینید که از همه
طرف به شما فشار می‌آورند، و می‌پرسید چه کسی به
شما دست زد؟»
32ولی عیسی همچنان به اطراف نگاه می کرد تا کسی
را که به لباسش دست زده بود پیدا کند. 33آن زن که آگاه
بود چه اتفاقی برایش افتاده، با ترس و لرز پیش آمد
و در مقابل پایهای عیسی به زمین افتاد و گفت که چه
کرده است.
34عیسی به او فرمود: «دخترم، ایمانت تو را شفا داده!
بسلامت برو و همیشه سالم باش!»
35هنگامی که عیسی مشغول صحبت بود، از خانه ء
یایروس خبر آوردند که دخترش فوت کرده و دیگر
لزومی ندارد مزاحم عیسی شود.
36وقتی عیسی این را شنید، فوراً رو به یایروس کرد و
فرمود: «نترس! فقط به من ایمان داشته باش!» 37این را
گفت و اجازه نداد غیر از پطرس، یعقوب و یوحنا کسی
دیگر همراهش به خانه ء یایروس برود.
38وقتی به خانه ء یایروس رسیدند، دیدند عده‌ای
پریشان‌حال، باصدای بلند شیون و زاری می کنند.

39عیسی داخل شد و به ایشان فرمود: «چرا گریه و زاری
راه انداخته‌اید؟ دختر نمرده، خوابیده است.»
40مردم با شنیدن این سخن، خنده ء تلخی کرده، او را
مسخره نمودند؛ ولی عیسی همه را بیرون کرد و با پدر
و مادر و آن سه شاگرد، وارد اطاقی شد که دختر در آن
آرامیده بود.
41عیسی دستش را گرفت و فرمود: «دخترم، بلند شو!»
42آن دختر که دوازده سال بیشتر نداشت، فوری برخاست
و شروع به راه رفتن کرد. پدر و مادرش با دیدن این
معجزه، غرق در حیرت و شگفتی شدند. 43عیسی با تأکید
بسیار به ایشان فرمود تا ماجرا را به کسی نگویند و
گفت که به دختر غذا دهند.

پیامبر در شهر خود احترامی ندارد

6 آنگاه عیسی از آن دیار روانه شد و همراه
شاگردانش به ناصره، شهری که در آن بزرگ شده
بود، بازگشت. 2روز شنبه به کنیسه رفت تا تعلیم دهد.
مردم از حکمت و معجزات او غرق در شگفتی شدند،
مخصوصاً که همشهری ایشان نیز بود. آنان می گفتند:
«مگر او چه چیز از ما بیشتر دارد؟ 3او که همان نجّار
است و مادرش مریم و برادرانش هم یعقوب و یوشا و
یهودا و شمعون هستند؛ خواهرانش نیز در میان ما زندگی
می کنند.» و بدین ترتیب غرورشان اجازه نداد با احترام
به سخنان او گوش فرا دهند.

4عیسی به ایشان فرمود: «پیامبر را همه جا گرامی
می‌دارند، مگر در شهر خود و میان خویشاوندان و
خانواده ء خویش.» 5و او نتوانست معجزه ء بزرگی در آن
شهر انجام دهد چون مردم به او ایمان نداشتند. فقط
دست خود را بر چند بیمار گذاشت و ایشان را شفا
بخشید. 6عیسی نمی‌توانست باور کند که همشهریان او
تا این حد بی‌ایمان باشند.

مأموریت دوازده شاگرد عیسی

آنگاه عیسی به دهکده‌ها رفته، به تعلیم دادن مردم
پرداخت. 7او دوازده شاگرد خود را فراخواند و ایشان را
دو به دو فرستاد و به ایشان قدرت داد تا ارواح پلید را
از مردم بیرون کنند. 8در ضمن به ایشان فرمود: «جز
چوبدستی چیزی همراه خود نبرید. نه خوراک، نه
پوشاک، نه پول در کمربند خود، 9و نه حتی کفش و
لباس اضافی. 10به هر دِهی که رسیدید، فقط در یک
خانه بمانید و تا وقتی در آن دِه هستید محل اقامت خود
را عوض نکنید. 11اگر در جایی شما را نپذیرفتند و حاضر
نبودند به سخنانتان گوش دهند، از آنجا بیرون بروید
و گرد و خاکی را که از آن ده بر پایهایتان نشسته است
پاک کنید، تا نشان دهید که آنان چه فرصتی را از
دست داده‌اند.»
12پس ایشان رفته، همه ء مردم را به توبه از گناهان
دعوت کردند. 13ایشان روح‌های ناپاک زیادی را بیرون

کردند و بر سر بیماران بسیاری روغن زیتون مالیده، آنان را شفا دادند.

مرگ یحیی

14طولی نکشید که خبر کارهای عیسی به گوش هیرودیس پادشاه رسید زیرا همه جا گفتگو درباره ء معجزات او بود. بعضی گمان می کردند عیسی همان یحیی است که زنده شده و می گفتند: «برای همین است که چنین معجزاتی می کند.» 15عده‌ای نیز بر این گمان بودند که او همان الیاس پیغمبر می‌باشد که ظهور کرده است. دیگران نیز می گفتند که او پیامبری است مانند پیامبران بزرگ گذشته. 16اما هیرودیس می گفت: «نه، این باید همان یحیی باشد که من سرش را از تن جدا کردم، و حالا دوباره زنده شده است.»

17و18ماجرا چنین بود که هیرودیس سربازانی فرستاده، یحیی را دستگیر کرده، به زندان انداخته بود، زیرا او به هیرودیس می گفت: «ازدواج تو با هیرودیا، همسر برادرت فیلیپ، کار درستی نیست.» 19هیرودیا از یحیی کینه به دل داشت و می‌خواست او را بکشد، اما این کار بدون اجازه ء هیرودیس ممکن نبود. 20هیرودیس به یحیی احترام می گذاشت چون می‌دانست که او مرد نیک و مقدسی است؛ بنابراین، از او حمایت می کرد و هرگاه با یحیی گفتگو می‌نمود، وجدانش ناراحت می‌شد. با اینحال دوست می‌داشت سخنان او را بشنود.

21اما سرانجام فرصت مناسبی برای هیرودیا پیش آمد.
به این ترتیب که هیرودیس در روز تولد خود، ضیافتی
ترتیب داد و همه ء درباریان و فرماندهان و بزرگان ایالت
جلیل را دعوت کرد. 22و23آنگاه دختر هیرودیا وارد
مجلس شد و برای مهمانان رقصید و همه را شاد کرد.
پس هیرودیس پادشاه برای او قسم خورد و گفت: «هر
چه می‌خواهی بگو تا به تو بدهم؛ حتی اگر نصف
مملکتم را بخواهی به تو خواهم داد.» 24دختر بی‌درنگ
نزد مادرش رفت تا با او مشورت کند. مادر به او
گفت: «سر یحیی را درخواست کن!» 25دختر با عجله
برگشت و درخواستش را به پادشاه گفت: «سر یحیی را
می‌خواهم. آن را در یک سینی به من بدهید.»
26پادشاه بسیار اندوهگین شد، ولی چون نمی‌توانست
قول خود را در مقابل مهمانان زیر پا بگذارد، 27یکی از
جلادان را به زندان فرستاد تا سر یحیی را از تن جدا
کند و برایش بیاورد. 28جلاد نیز به زندان رفت و سر
یحیی را برید و آن را در یک سینی برای دختر آورد. او
نیز سر بریده را نزد مادرش برد.
29هنگامی که مریدان یحیی از ماجرا باخبر شدند،
آمدند و جنازه ء او را برده، بخاک سپردند.

غذا دادن به 5.000 نفر

30پس از مدتی، شاگردان عیسی از سفر برگشتند و او را از
کارهایی که کرده و تعالیمی که داده بودند، آگاه ساختند.

31عیسی به ایشان گفت: «بیایید از غوغای جمعیت کمی
دور شویم و استراحت کنیم.» رفت و آمد مردم آنقدر
زیاد بود که حتی فرصت نمی کردند چیزی بخورند.
32پس سوار قایقی شدند تا به جای خلوتی بروند. 33وقتی
مردم دیدند که ایشان می‌روند، در کنار دریا آنقدر
دویدند تا به مقصد ایشان رسیدند و پیش از آنکه عیسی
و شاگردانش از قایق پیاده شوند، در آن محل حاضر بودند.
34وقتی عیسی پا به ساحل گذاشت مردم طبق معمول دور
او جمع شدند. او دلش بحال ایشان سوخت چون مانند
گوسفندان بی‌شبان بودند. پس تعالیم بسیاری به ایشان داد.
35و36نزدیک غروب، شاگردان نزد او آمدند و گفتند:
«به مردم بگویید به دهات اطراف بروند و برای خود
خوراک تهیه کنند، چون در این جای دور افتاده، چیزی
برای خوردن پیدا نمی‌شود. هوا نیز رو به تاریکی
می‌رود.»
37ولی عیسی فرمود: «شما خودتان به ایشان خوراک
بدهید.»
پرسیدند: «با دست خالی؟ می‌دانی چقدر پول می‌خواهد
تا بتوانیم به این جمعیت خوراک بدهیم؟»
38عیسی فرمود: «بروید ببینید چقدر نان داریم.»
پس از تحقیق، آمدند و گفتند که پنج نان و دو ماهی
دارند. 39و40آنگاه عیسی به مردم فرمود تا بر روی زمین
بنشینند. طولی نکشید که مردم درگروه‌های پنجاه نفری
و صد نفری، روی سبزه‌ها نشستند.

41عیسی آن پنج نان و دو ماهی را در دست گرفت و به
سوی آسمان نگاه کرد و خدا را شکر نمود. سپس نانها
را تکه‌تکه کرد و با ماهی به یارانش داد تا پیش مردم
بگذارند. 42مردم آنقدر خوردند تا کاملاً سیر شدند.
43و44تعداد کسانی که نان و ماهی را خوردند حدود
5.000 مرد بود؛ با اینحال، از خرده نانها و ماهیها، دوازده
سبد پر شد.

عیسی روی آب راه می‌رود

45بلافاصله پس از آن، عیسی به شاگردانش فرمود تا سوار
قایق شوند و به کناره ء دیگر دریاچه به بیت‌صیدا
بروند تا خود نیز پس از روانه کردن مردم، به ایشان
ملحق شود.
46پس عیسی مردم را مرخص فرمود و از تپه‌ای بالا رفت
تا دعا کند. 47کم کم شب شد. قایق شاگردان به وسط
دریاچه رسیده بود و عیسی هنوز در تنهایی مشغول
دعا بود. 48در این هنگام، او دید که ایشان در زحمت
افتاده‌اند و با باد و موج دست بگریبانند.
پس نزدیک به ساعت سه بعد از نیمه شب، عیسی بر
روی آب قدم زنان بسوی قایق حرکت کرد و می‌خواست
از ایشان بگذرد 49که شاگردان متوجه شدند و دیدند
که چیزی روی آب راه می‌رود. به گمان اینکه روحی
می‌بینند، از ترس فریاد زدند، 50چون همه او را می‌دیدند
و مضطرب بودند. ولی عیسی فوری با ایشان صحبت

کرده، گفت: «دلیر باشید، نترسید، من هستم!» [51]آنگاه سوار قایق شد و باد از وزیدن باز ایستاد.
شاگردان از ترس و حیرت، در جای خود خشک شده بودند. [52]چون حتی بعد از آن معجزه ء بزرگ شب پیش، هنوز نفهمیده بودند او چه شخصیتی دارد، زیرا نمی‌خواستند ایمان بیاورند.
[53]وقتی به آن کناره ء دریاچه، به سرزمین جنیسارت رسیدند و لنگر انداخته [54]از قایق بیرون آمدند، مردم فوری او را شناختند [55]و در سراسر آن ناحیه خبر ورود او را پخش کردند. طولی نکشید که از هر طرف مریضان را روی تختها نزد او آوردند. [56]عیسی هر جا قدم می گذاشت، چه در دهات و چه در شهرها و چه در صحرا، مردم بیماران را بر سر راه او می گذاشتند و خواهش می کردند که لااقل اجازه دهد به لباس او دست بزنند؛ و هر مریضی که به او دست می‌زد شفا می یافت.

احکام خدا یا آداب و رسوم انسان

7 روزی، چند نفر از روحانیان یهود از اورشلیم آمدند تا درباره ء عیسی تحقیقاتی بعمل آورند. [2]ایشان وقتی متوجه شدند که بعضی از شاگردان او با دستهای نجس، یعنی ناشسته، غذا می‌خورند، آنان را سرزنش کردند. [3]زیرا یهودیان بخصوص فرقه ء فریسیان تا دستها را تا آرنج نشویند، هرگز دست به غذا نمی‌زنند. این

یکی از عادتهای قدیمی ایشان است. 4از اینرو، هربار
که از بازار به خانه می‌آیند، پیش از غذا همیشه باید
به این ترتیب شستشو کنند. این فقط یک نمونه از
قانونها و مقررات زیادی است که طی سالیان دراز بجا
آورده‌اند و هنوز هم به آن سخت پای‌بند می‌باشند.
نمونه ء دیگر، شستن پیاله‌ها، دیگها و کاسه‌هاست.
5روحانیان از عیسی پرسیدند: «چرا پیروانت این آداب
و رسوم قدیمی ما را زیر پا می گذارند و پیش از غذا،
دستهای خود را نمی‌شویند؟ آنها با دستهای نجس غذا
می‌خورند.»
6و7عیسی در پاسخ ایشان فرمود: «ای آدمهای دورو! اشعیای
پیامبر در وصف شما خوب گفته است که: این مردم
با چه زبان شیرینی درباره ء خدا سخن می گویند اما
در قلبشان محبتی برای او ندارند. عبادتشان ظاهرسازی
است، چون مردم را وادار می کنند بجای احکام خدا،
به مقررات پوچ ایشان گوش دهند. بلی، اشعیا درست
گفته است. 8چون شما دستورات مهم خدا را کنار
گذاشته‌اید و آداب و رسوم خود را جانشین آن ساخته‌اید.
9حتی حاضرید احکام خدا را زیر پا بگذارید تا آداب
و رسوم خودتان را حفظ کنید.
10«مثلاً موسی از طرف خدا این دستور را به شما داد:
به پدر و مادرت احترام بگذار، و هر که پدر و مادر
خود را ناسزا گوید، باید کشته شود. 11و12و13ولی شما
می گویید که هیچ اشکالی ندارد اگر کسی به پدر

و مادر محتاج خود کمک نکند و بگوید: ببخشید، نمی‌توانم به شما کمک بکنم، چون آنچه می‌بایست به شما بدهم، در راه خدا صدقه داده‌ام. و به این ترتیب، فرمان خدا را زیر پا می گذارید تا دستورات خودتان حفظ شود. و این فقط یک نمونه است. چه کارهای دیگری که شما نمی کنید!»

14و15و16آنگاه عیسی مردم را فرا خوانده به ایشان فرمود: «خوب گوش کنید و سعی کنید بفهمید. هرگز خوراکی که انسان می‌خورد، نمی‌تواند او را نجس کند. فکرها و گفتار زشت انسان است که او را نجس می‌سازند.»

17وقتی عیسی وارد خانه‌ای شد تا از جمعیت دور باشد، شاگردان مقصود او را از این گفته جویا شدند.

18عیسی به ایشان فرمود: «شما نیز این مسایل را درک نمی کنید؟ مگر نمی‌دانید که آنچه می‌خورید، به روحتان لطمه‌ای نمی‌زند و آن را نجس نمی‌سازد؟ 19زیرا خوراک با قلب و روح شما کاری ندارد، بلکه از معده ء شما عبور می کند و بیرون می‌رود.» (با این گفته، عیسی نشان داد که هر نوع خوراک، پاک و حلال است.)

20سپس افزود: «آنچه انسان را نجس می‌سازد، افکاری است که از وجود او تراوش می کند. 21چون از وجود و قلب انسان است که فکرهای نادرست بیرون می‌آیند، و منجر به اعمال نادرست می‌شوند، اعمالی نظیر: دزدی، آدم کشی، زنا کاری، 22طمع به مال دیگران، شرارت، فریب و تقلب، شهوت، حسادت، بدگویی و غیبت،

خودپسندی و هرگونه حماقت دیگر. 23تمام این چیزهای
شرم‌آور از وجود و قلب انسان سرچشمه می گیرد و
انسان را نجس ساخته، از خدا دور می کند.»

ایمان یک زن غیر یهودی

24آنگاه عیسی ایالت جلیل را ترک گفته، به شهرهای
صور و صیدون رفت. او وارد خانه‌ای شد و نمی‌خواست
کسی متوجه آمدنش گردد؛ ولی میسر نشد، چون مانند
همیشه خبر ورودش فوری در همه جا پیچید.
25همان موقع، زنی نزد او آمد که دختر کوچکش گرفتار
روح ناپاک بود. او خبر معجزات عیسی را شنیده بود. از
اینرو آمد و بر پایهای عیسی افتاد، 26و التماس کرد که
فرزندش را از شر روح ناپاک نجات دهد. این زن اهل
فینیقیه ء سوریه و غیر یهودی بود.
27عیسی به او گفت: «من باید نخست قوم خود، یعنی
یهودیان را یاری کنم. خوب نیست نان فرزندان را
بگیریم و مقابل سگها بیندازیم.»
28زن جواب داد: «درست است سَروَر من. ولی حتی
سگ‌ها نیز از پس مانده ء خوراک فرزندان خانه
می‌خورند.» 29عیسی گفت: «آفرین، نیکو پاسخ گفتی.
بخاطر همین پاسخ، دخترت را شفا می‌بخشم. به خانه‌ات
برگرد، روح ناپاک از دخترت بیرون رفته است.»
30هنگامی که زن به خانه‌اش رسید، دید دخترش آرام بر
تخت دراز کشیده و روح ناپاک از او بیرون رفته است.

شفای کر و لال

31سپس عیسی از صور به صیدون رفت و از راه دکاپولیس
به طرف دریاچه ء جلیل بازگشت. 32در آنجا مردی را
پیش او آوردند که کر بود و در ضمن لکنت زبان هم
داشت. آنان التماس کردند تا عیسی دستهایش را بر سر
او بگذارد و او را شفا دهد.
33عیسی او را از میان جمعیت به گوشه‌ای برد و
انگشتانش را در گوش او گذاشت و آب دهان انداخت
و به زبان مرد مالید. 34سپس بسوی آسمان نگاه کرد و
آهی کشید و گفت: «باز شو!» 35بلافاصله آن مرد شفا
یافت و توانست بخوبی بشنود و صحبت کند.
36عیسی به مردم فرمود که به کسی چیزی نگویند. اما
هر چقدر بیشتر ایشان را قدغن می کرد، بیشتر خبر را
پخش می کردند، 37چون این معجزه در آنها تأثیر زیادی
گذاشته بود. ایشان به یکدیگر می گفتند: «کارهای
این مرد چه عالی است. حتی کر و لال را نیز شفا
می بخشد.»

غذا دادن به 4.000 نفر

8 در یکی از همان روزها، بار دیگر انبوه جمعیت
نزد او جمع شدند و باز خوراکشان تمام شد.
عیسی شاگردان خود را صدا زد و موضوع را با ایشان در
میان گذاشت و فرمود: 2«دلم بحال این مردم می‌سوزد،
چون سه روز است اینجا هستند و دیگر چیزی برای

خـوردن ندارنـد. 3اگـر ایشـان را گرسـنه بـه خانه‌هایشـان
بفرسـتم، مطمئناً در راه ضعـف خواهنـد کـرد، چـون بعضـی
از ایشـان از راه دور آمده‌انـد.»
4شـاگردانش بـا تعجـب گفتنـد: «آیـا انتظـار داریـد در ایـن
بیابـان بـرای ایـن عـده خـوراک تهیـه کنیـم؟»
5فرمود: «چند نان دارید؟»
گفتنـد: «هفـت نـان». 6پـس بـه مـردم فرمـود تـا بـر زمیـن
بنشـینند. سـپس نانهـا را گرفـت و خـدا را شـکر نمـود و
تکه‌تکـه کـرده، بـه شـاگردانش داد. ایشـان نیـز نانهـا را
بـه مـردم دادنـد. 7چنـد ماهـی کوچـک نیـز پیـدا کردنـد.
ماهی‌هـا را نیـز برکـت داد و بـه شـاگردانش فرمـود تـا بیـن
مـردم تقسـیم کننـد.
8و9مـردم همـه خوردنـد و سـیر شـدند. سـپس ایشـان را بـه
خانه‌هایشـان فرسـتاد. جمعیـت در حـدود 4.000 نفـر بودنـد.
وقتـی باقیمانده‌هـای خـوراک را جمـع کردنـد، هفـت سـبد
بـزرگ پـر شـد.
10بلافاصلـه عیسـی همـراه شـاگردان خـود سـوار قایقـی شـد و
بـه ناحیـه دلمانوتـه آمـد.

فریسیان در طلب معجزه

11وقتـی فریسـیان در آن محـل، از آمـدن او بـا خبـر شـدند،
گـرد آمدنـد تـا بـا او بـه بحـث و مجادلـه بپردازنـد. پـس بـه
او گفتنـد: «بـرای مـا معجـزه‌ای کـن. مثـلاً کاری کـن کـه در
آسـمان چیـز عجیبـی اتفـاق بیفتـد تـا بـه تـو ایمـان آوریـم.»

12عیسی آهی از دل برآورد و گفت: «هرگز! مگر چقدر
معجزه باید ببینید تا ایمان بیاورید؟»
13پس ایشان را واگذاشت و سوار قایق شد و به آنسوی
دریاچه رفت.

خمیرمایه فریسیان و هیرودیس

14ولی شاگردان قبل از حرکت، فراموش کردند به اندازه
ء کافی با خود نان بردارند و در قایق فقط یک نان
داشتند.
15در همان حال که در دریاچه پیش می‌رفتند، عیسی به
ایشان هشدار داد و گفت: «مواظب باشید واز خمیرمایه
ء هیرودیس پادشاه و فریسی‌ها خود را دور نگه‌دارید.»
16شاگردان با یکدیگر درباره ء منظور عیسی بحث
می کردند؛ و بالاخره به این نتیجه رسیدند که لابد عیسی
درباره ء نان صحبت می کند چون فراموش کرده‌اند با
خود نان بیاورند. درصورتی که منظور عیسی این بود
که مانند فریسی‌ها دورو، و مثل هیرودیس در پی جلال
و شهوت دنیا نباشند.
17عیسی فهمید که با یکدیگر درباره ء چه گفتگو
می کنند. پس گفت: «هیچ چنین منظوری نداشتم.
چرا درک نمی کنید؟ مگر فکرتان از کار افتاده است؟
18شما که چشم دارید، پس چرا نمی‌بینید؟ چرا
گوشهایتان را باز نمی کنید تا بشنوید؟ 19آیا فراموش
کردید چطور 5.000 مرد را با پنج نان سیر کردم؟

چند سبد از باقیمانده‌ها پر شد؟» جواب دادند:
«دوازده سبد.»
20 گفت: «وقتی با هفت نان، 4.000 نفر را سیر کردم،
چقدر باقی ماند؟»
گفتند: «هفت سبد!»
21 گفت: «پس چرا معنی سخنان مرا درک نمی کنید؟»

عیسی مرد کوری را شفا می‌دهد

22 هنگامی که به بیت‌صیدا رسیدند، مرد کوری را نزد
او آوردند و از او خواهش کردند که بر او دست بگذارد
و شفایش دهد. 23 عیسی دست آن مرد را گرفت و از ده
بیرون برد، آب دهان به چشمهای او مالید و دستهای خود
را بر چشمان او گذاشت و از او پرسید: «چیزی می‌بینی؟»
24 مرد به اطراف نگاه کرد و گفت: «می‌بینم، ولی نه
کاملاً خوب. مردم را مثل تنه ء درختان می‌بینم که راه
می‌روند.»
25 عیسی بار دیگر دستهایش را روی چشمان آن مرد
گذاشت. هنگامی که مرد به اطراف چشم دوخت، بینایی
کامل یافت و همه چیز را بخوبی می‌دید. 26 عیسی او را به
سوی خانه و خانواده‌اش فرستاد و فرمود که به ده برنگردد.

عقیده ء پطرس درباره ء عیسی

27 عیسی با شاگردان خود، ایالت جلیل را ترک گفت
و به دهات قیصریه ء فیلیپ رفت. در بین راه از ایشان

پرسید: «مردم درباره ء من چه عقیده‌ای دارند؟ بنظر آنها من که هستم؟»
28شاگردان جواب دادند: «بعضی‌ها فکر می کنند که شما همان یحیای پیغمبر هستید؛ عده‌ای هم می گویند که شما الیاس یا یکی دیگر از پیامبران گذشته هستید که دوباره ظهور کرده است.»
29پرسید: «شما چطور؟ بنظر شما من که هستم؟»
پطرس گفت: «شما مسیح هستید.» 30ولی عیسی به ایشان دستور داد که درباره ء او چیزی به کسی نگویند.

پیشگویی عیسی درباره ء مرگ خویش

31آنگاه عیسی به ایشان گفت که چه عذابهایی خواهد کشید، و چطور سران قوم یهود و کاهنان اعظم او را طرد کرده، خواهند کشت، ولی روز سوم دوباره زنده خواهد شد. 32وقتی عیسی این مطلب را آشکارا بیان کرد، پطرس او را به کناری کشید و به او گفت که نباید چنین سخنانی برزبان براند.
33عیسی برگشت و نگاهی به شاگردان کرد؛ سپس با لحنی تند به پطرس فرمود: «دور شو از من ای شیطان! تو با دید انسانی به این موضوع نگاه می کنی، نه با دید خدایی.»
34آنگاه شاگردان و مردم را صدا زد و فرمود: «اگر کسی از شما بخواهد پیرو من باشد، باید از آرزوها و آسایش خود چشم بپوشد و صلیب خود را بر دوش گیرد و مرا

دنبال کند. 35هر که بخاطر من و بخاطر پیام نجاتبخش
انجیل، حاضر باشد جانش را فدا کند، آن را نجات
خواهد داد. ولی هر که تلاش کند جانش را حفظ نماید
آن را از دست خواهد داد.
36«چه فایده که انسان تمام دنیا را ببرد ولی در عوض
جانش را از دست بدهد؟ 37مگر چیزی با ارزشتر از
جان او پیدا میشود؟ 38و اگر کسی در این روزگار پر
از گناه و بیایمانی، از من و از سخنان من عار داشته
باشد، من نیز هنگامی که با فرشتگان مقدس در شکوه
و جلال پدرم باز گردم، از او عار خواهم داشت.»

یک منظره ء ملکوتی

9 عیسی به شاگردان خود فرمود: «بعضی از شما که
الان در اینجا ایستادهاید، پیش از مرگ، ملکوت
خدا را با تمام شکوهش خواهید دید.»
2شش روز بعد، عیسی با پطرس، یعقوب و یوحنا به
بالای تپهای رفت. کس دیگری در آنجا نبود.
ناگاه صورت عیسی بطرز پرشکوهی شروع به درخشیدن
کرد 3و لباسش درخشان و مثل برف سفید شد، بطوری
که هیچ کس بر روی زمین نمیتواند لباسی را آنقدر
سفید بشوید.
4آنگاه الیاس و موسی ظاهر شدند و با عیسی به گفتگو
پرداختند.
5پطرس شگفتزده گفت: «استاد، چه خوب میشود

اینجا بمانیم. اگر اجازه بفرمایید، سه سایبان بسازیم، برای هر یک از شما، یک سایبان...»
6پطرس این حرف را زد تا چیزی گفته باشد، چون نمی‌دانست چه بگوید و همه از ترس می‌لرزیدند.
7اما در همان حال، ابری بالای سرشان سایه افکند و ندایی از آن در رسید که «این فرزند عزیز من است؛ سخنان او را بشنوید!»
8ایشان بلافاصله به اطراف نگاه کردند، ولی جز عیسی کس دیگری را ندیدند.
9هنگامی که از کوه پایین می‌آمدند، عیسی به ایشان فرمود تا پیش از زنده شدنش، درباره ء آنچه دیدند به کسی چیزی نگویند. 10ایشان نیز اطاعت نمودند، ولی اغلب درباره ء آن ماجرا با یکدیگر گفتگو می کردند و در این فکر بودند که منظور عیسی از «زنده شدن» چه بوده است.
11یکبار از عیسی پرسیدند: «چرا روحانیان یهود می گویند اول باید الیاس پیامبر بیاید، و بعد مسیح؟»
12عیسی پاسخ داد: «درست است، اول باید الیاس بیاید و راه را آماده کند. ولی در مورد خود مسیح، در کتاب آسمانی چه نوشته شده است؟ نوشته شده که او عذاب خواهد کشید، و با خفت و خواری با او رفتار خواهند کرد. 13اما درباره ء الیاس باید بگویم که او آمد و همانطور که پیامبران از پیش گفته بودند، با او بسیار بدرفتاری شد.»

شفای یک پسر غشی

14وقتی به پای کوه رسیدند، دیدند که عده ء زیادی دور
آن نُه شاگرد دیگر جمع شده‌اند و چند نفر از سران
قوم یهود نیز با ایشان بحث و گفتگو می کنند. 15همان
طور که عیسی نزدیک می‌شد، مردم با احترام خاصی
به او چشم دوخته بودند؛ سپس پیش رفتند و سلام
کردند. 16عیسی پرسید: «درباره ء چه بحث می کنید؟»
17مردی از آن میان جواب داد: «استاد، پسرم را به اینجا
آوردم تا او را شفا دهید. او نمی‌تواند حرف بزند چون
اسیر یک روح ناپاک است. 18هرگاه روح ناپاک پسرم
را بگیرد، او را بر زمین می کوبد و دهانش کف می کند
و دندانهایش به هم می‌خورد و بدنش مثل چوب خشک
می‌شود. از شاگردان شما خواهش کردم روح ناپاک را از
او بیرون کنند، ولی نتوانستند.»
19عیسی فرمود: «ای قوم بی‌ایمان، تا کی با شما باشم تا
ایمان بیاورید؟ تا کی باید با شما باشم و این وضع را
تحمل کنم؟ پسر را نزد من بیاورید.»
20پس او را آوردند؛ اما به محض اینکه چشمش به
عیسی افتاد، روح ناپاک او را تکان سختی داد و بر زمین
زد. پسر می‌غلطید و دهانش کف می کرد.
21عیسی از پدر او پرسید: «از کی چنین شده است؟»
جواب داد: «از وقتی که طفل کوچکی بود. 22روح ناپاک
بارها او را در آب و آتش انداخته تا نابودش کند. به ما
رحم کن و اگر می‌توانی او را شفا بده.»

23عیسی فرمود: «اگر می‌توانم؟ اگر ایمان داشته باشی
همه چیز برایت امکان خواهد داشت.»
24پدر فوری با صدای بلند جواب داد: «بلی، ایمان دارم.
کمک کنید تا ایمانم بیشتر شود.»
25چون عیسی دید جمعیت زیادتر می‌شود، به روح
ناپاک دستور داد: «ای روح کرولال، به تو می گویم از
این پسر بیرون برو و دیگر داخل او نشو!»
26روح ناپاک نعره‌ای زد و بار دیگر پسر را تکان داد و از
او خارج شد. پسر غش کرد و مانند مرده بی‌حرکت بر
زمین افتاد. مردم به یکدیگر گفتند: «مُرد!»
27اما عیسی دست او را گرفت و بلند کرد. پسر، صحیح
و سالم بر پاهای خود ایستاد.
28بعداً وقتی شاگردان در خانه با عیسی تنها بودند، از او
پرسیدند: «چرا ما نتوانستیم روح ناپاک را بیرون کنیم؟»
29عیسی فرمود: «این نوع روح ناپاک جز با دعا بیرون
نمی‌رود.»

عیسی باردیگر مرگ خود را پیشگویی می‌کند

30عیسی از آنجا به جلیل رفت و سعی کرد از نظر مردم
دور بماند، 31تا بتواند وقت بیشتری را با شاگردانش
صرف کند و ایشان را تعلیم دهد. او به ایشان می گفت:
«به من که مسیح هستم، خیانت خواهد شد و مرا
خواهند کشت. اما بعد از سه روز زنده خواهم شد.»
32ولی منظور او را نفهمیدند و می‌ترسیدند بپرسند.

بزرگی در چیست؟

33سپس به کَفَرناحوم رسیدند. وقتی به خانه‌ای وارد شدند
که بنا بود در آنجا بمانند، عیسی از ایشان پرسید: «در
بین راه با هم چه می گفتید؟»
34ایشان خجالت می کشیدند جواب دهند، زیرا در بین
راه بحث و گفتگو می کردند که چه کسی از همه
بزرگتر است.
35پس عیسی نشست و آنها را دور خود جمع کرد و
گفت: «هر که می‌خواهد از همه بزرگتر باشد، باید
کوچکتر از همه و خدمتگزار همه باشد.»
36سپس کودکی را به میان آورد و او را در آغوش گرفت
و گفت: 37«هر که بخاطر من خدمتی به این کودک
بکند، در واقع به من خدمت کرده است؛ و هر که به
من خدمت کند، به پدرم که مرا فرستاده خدمت کرده
است.»

قدرت نام عیسی

38روزی یکی از شاگردان او به نام یوحنا، به او گفت:
«استاد، مردی را دیدیم که به نام شما ارواح ناپاک را از
مردم بیرون می کرد؛ ولی ما به او گفتیم که این کار را
نکند چون او جزو دسته ء ما نبود.»
39عیسی فرمود: «نه، این کار را نکنید، چون کسی که به
اسم من معجزه‌ای می کند، مخالف من نیست. 40کسی
که به ضد ما نیست، با ما است. 41اگر کسی به شما

حتـی یـک لیـوان آب بدهـد، فقـط بخاطـر اینکـه شـاگرد
مـن هسـتید، حتمـاً خـدا بـه او پـاداش و برکـت خواهـد داد.
42ولـی اگـر کسـی باعـث شـود یکـی از ایـن کـودکان کـه بـه
مـن ایمـان دارنـد، ایمانـش را از دسـت بدهـد، بـرای او بهتـر
اسـت یـک سـنگ بـزرگ دور گردنـش آویختـه و بـه دریـا
انداختـه شـود.
43و44«اگـر از دسـتت خطایـی سـر می‌زنـد، آن را بِبُـر؛ چـون
بهتـر اسـت یـک دسـت داشـته باشـی و تـا ابـد زنـده بمانـی
تـا اینکـه دو دسـت داشـته باشـی و در آتـش بی‌امـان جهنـم
بیفتـی. 45و46اگـر پایـت تـو را بـه سـوی بـدی می کشـاند، آن
را ببـر؛ چـون بهتـر اسـت یـک پـا داشـته باشـی و تـا ابـد زنـده
بمانـی تـا اینکـه دو پـا داشـته باشـی و در جهنـم بسـر ببـری.
47«اگـر چشـمت گنـاه کنـد، آن را درآور؛ چـون بهتـر اسـت
یـک چشـم داشـته باشـی و وارد ملکـوت خـدا شـوی تـا اینکه
دو چشـم داشـته باشـی و آتـش جهنـم را ببینـی، 48جایـی کـه
کرم‌هـای بدن‌خـوار هرگـز نمی‌میرنـد و آتـش، هیچـگاه
خامـوش نمی‌شـود.
49«هرکـس بایـد بـرای خـدا همچـون قربانـی باشـد کـه بـا
آتـش رنجهـا و زحمـات پـاک می‌شـود، همانطـور کـه یـک
قربانـی بـا نمـک پـاک می‌شـود.
50«نمـک خـوب اسـت ولـی اگـر طعـم خـود را از دسـت
بدهـد، دیگـر ارزشـی نـدارد و بـه هیـچ غذایـی طعـم نمی‌دهد.
پـس شـما نیـز طعـم خـود را از دسـت ندهیـد. بـا هـم در صلـح
و صفـا زندگـی کنیـد.»

ازدواج یک امر الهی است

10 عیسی از کفرناحوم بطرف سرزمین یهودیه و
قسمت شرقی رود اردن رفت. باز عده ء زیادی در
آنجا نزد او گرد آمدند و او نیز طبق عادت خود، به تعلیم
ایشان پرداخت.
2 در آن میان، چند تن از فرقه ء فریسی‌ها آمدند و از او
پرسیدند: «آیا شما اجازه می‌دهید مرد، زن خود را طلاق
دهد؟» البته منظور آنان این بود که عیسی را در بحث
غافلگیر کنند.
3 عیسی نیز از ایشان پرسید: «موسی در مورد طلاق چه
دستوری داده است؟»
4 جواب دادند: «موسی فرموده که طلاق دادن زن اشکالی
ندارد. فقط کافی است که مرد طلاقنامه‌ای بنویسد و به
زن خود بدهد.»
5 عیسی فرمود: «آیا می‌دانید چرا موسی چنین دستوری
داد؟ علتش فقط سنگدلی و بدذاتی شما بوده است.
6 و 7 ولی قطعاً خواست خدا چنین نیست. چون خدا از
همان ابتدا، مرد و زن را برای پیوند همیشگی آفرید. به
همین دلیل، مرد باید از پدر و مادر خود جدا شود، و به
همسرش بپیوندد، 8 بطوری که از آن پس دو تن نباشند
بلکه یک تن باشند. 9 و هیچ کس حق ندارد این اتحاد
را برهم زند و ایشان را از یکدیگر جدا سازد. چون خدا
آن دو را با هم یکی ساخته است.»
10 بعداً وقتی عیسی در خانه تنها بود، شاگردانش بار

دیگر سر صحبت را درباره ء همین موضوع باز کردند.
11عیسی به ایشان فرمود: «اگر مردی همسرش را طلاق
دهد و با زن دیگری ازدواج کند، نسبت به همسرش زنا
کرده است. 12همچنین اگر زنی از شوهرش جدا شود و
با مرد دیگری ازدواج کند، او نیز زنا کرده است.»

عیسی و کودکان

13روزی چند زن، فرزندان خود را نزد عیسی آوردند تا
آنان را برکت دهد. ولی شاگردان عیسی ایشان را به
عقب راندند و گفتند که مزاحم نشوند. 14ولی وقتی
عیسی رفتار شاگردان را دید، ناراحت شد و به ایشان
گفت: «بگذارید بچه‌ها نزد من بیایند؛ ایشان را بیرون
نکنید چون ملکوت خداوند به آنانی تعلق دارد که مانند
این بچه‌ها باشند. 15در حقیقت به شما می گویم هر
که نخواهد مانند یک کودک بسوی خدا بیاید، هرگز
از برکات ملکوت خداوند برخوردار نخواهد شد.»
16آنگاه بچه‌ها را در آغوش گرفت و دست بر سر ایشان
گذاشت و آنان را برکت داد.

خطر ثروت زیاد

17وقتی عیسی عازم سفر بود، شخصی با عجله آمده، نزد
او زانو زد و پرسید: «ای استاد نیکو، چه باید بکنم تا در
آن دنیا زندگی جاوید نصیبم شود؟»
18عیسی فرمود: «چرا مرا نیکو می گویی؟ فقط

خداست که واقعاً نیکوست. 19ولی در مورد سؤالت ، خودت که احکام خدا را می‌دانی: قتل نکن، زنا نکن، دزدی نکن، دروغ نگو، کسی را فریب نده و به پدر و مادرت احترام بگذار.»
20مرد جواب داد: «این قوانین را یک یک از کودکی انجام داده‌ام.»
21عیسی نگاهی گرم و پرمحبت به او کرد و فرمود: «تو فقط یک چیز کم داری: برو هر چه داری بفروش و پولش را به فقرا بده که در آسمان گنجی خواهی یافت. آنگاه بیا و مرا پیروی کن.»
22مرد با چهره‌ای درهم و افسرده برگشت، چون ثروت زیادی داشت.
23عیسی لحظه‌ای به اطراف نگاه کرد و بعد به شاگردان خود فرمود: «برای یک ثروتمند چقدر سخت است به ملکوت خدا داخل شود.»
24شاگردان از این گفته ء عیسی تعجب کردند. پس عیسی باز گفت: «برای کسانی که به مال دنیا دل بسته‌اند، چقدر مشکل است به عالم آسمانی که خدا در آن سلطنت می کند داخل شوند. 25خیلی آسانتر است که شتر از سوراخ سوزن بگذرد از اینکه شخص ثروتمندی وارد ملکوت خدا گردد.»
26شاگردان با شک و تردید پرسیدند: «اگر ثروتمندان نتوانند نجات پیدا کنند، پس چه کسی می‌تواند؟»
27عیسی نگاهی عمیق به ایشان کرد و فرمود: «ممکن

است انسان نتواند این کار را بکند، ولی خدا می‌تواند، زیرا برای خدا هیچ کاری غیرممکن نیست.»
28آنگاه پطرس گفت: «من و سایر شاگردان از هر چه داشتیم گذشتیم. ما همه چیز خود را از دست دادیم تا بتوانیم شما را پیروی کنیم.»
29عیسی جواب داد: «خاطرجمع باشید، اگر کسی چیزی را بخاطر من و انجیل از دست بدهد، مثل خانه، برادر، خواهر، پدر، مادر، فرزند و اموال خود، 30خدا به او صد برابر بیشتر خانه، برادر، خواهر، مادر و فرزند و زمین خواهد داد، همراه با رنج و زحمت. تمام اینها در این دنیا از آن او خواهد بود و در عالم آینده نیز زندگی جاوید نصیب او خواهد شد. 31ولی بسیاری که حالا مهم بنظر می‌رسند، در آن زمان کوچکترین خواهند بود. و بسیاری که الان کوچکترین بحساب می‌آیند در آنجا بزرگترین خواهند بود.»

آخرین سفر عیسی به اورشلیم

32پس ایشان بسوی اورشلیم براه افتادند. عیسی جلو می‌رفت و شاگردان بدنبال او. ناگهان ترس و حیرت سراسر وجود شاگردان را فرا گرفت. عیسی ایشان را به کناری کشید و یکبار دیگر به ایشان گفت که در اورشلیم چه سرنوشتی در انتظار اوست. او فرمود:
33«وقتی به اورشلیم رسیدیم، مرا دستگیر می کنند و

پیش کاهنان اعظم و سران قوم یهود می‌برند و به مرگ محکوم می کنند. سپس مرا بدست رومی‌ها خواهند سپرد تا مرا بکشند. 34مردم مرا مسخره خواهند کرد و روی صورتم آب دهان انداخته، مرا شلاق خواهند زد و سرانجام مرا خواهند کشت؛ ولی بعد از سه روز دوباره زنده خواهم شد.»

یک درخواست بیجا

35یعقوب و یوحنا، پسران زبدی، نزد او آمده، گفتند: «استاد، ممکن است لطفی در حق ما بکنید؟»
36عیسی پرسید: «چه لطفی؟»
37گفتند: «می‌خواهیم در دوران سلطنت شما، یکی بر دست راست و دیگری بر دست چپ تخت سلطنت شما بنشینیم.»
38عیسی جواب داد: «شما نمی‌دانید چه می‌خواهید! آیا می‌توانید از جام تلخ رنج و عذابی که من باید بنوشم، شما هم بنوشید؟ یا در دریای عذابی فرو روید که من باید فرو بروم؟»
39جواب دادند: «بلی، می‌توانیم.»
عیسی فرمود: «البته از جام تلخ من خواهید نوشید و در دریای عذابی که من فرو می‌روم، شما هم فرو خواهید رفت، 40ولی من اختیار آن را ندارم که شما را در کنار خود، بر تخت سلطنت بنشانم. چون قبلاً مقرر شده که چه کسانی باید آنجا بنشینند.»

41وقتی بقیه شاگردان فهمیدند که یعقوب و یوحنا چه
درخواستی کرده‌اند، بر آن دو خشمگین شدند. 42پس
عیسی همگی آنان را فرا خوانده، گفت: «می‌دانید که
پادشاهان و بزرگان این دنیا بر مردم آقایی می کنند؛
43ولی در میان شما نباید چنین باشد. بلکه برعکس، هر
که می‌خواهد در میان شما بزرگ باشد، باید خدمتگزار
همه باشد. 44و هر که می‌خواهد از دیگران بزرگتر
باشد، باید غلام همه باشد. 45من نیز که مسیح هستم،
نیامده‌ام تا کسی به من خدمت کند، بلکه آمده‌ام تا
به دیگران کمک کنم و جانم را در راه آزادی دیگران
فدا سازم.»

شفای مرد کور

46سپس به اریحا رسیدند. وقتی از شهر بیرون می‌رفتند،
عده ء زیادی بدنبالشان براه افتادند. در کنار راه، کوری
به نام بارتیمائوس نشسته بود و گدایی می کرد.
47وقتی بارتیمائوس شنید که عیسای ناصری از آن راه
می گذرد، شروع به داد و فریاد کرد و گفت: «ای عیسی،
ای پسر داود، به من رحم کن!»
48اما مردم بر سرش فریاد زدند: «ساکت شو!»
ولی او صدایش را بلندتر کرد و پشت سر هم فریاد
می‌زد: «ای پسر داود، به من رحم کن!»
49وقتی سر و صدای او بگوش عیسی رسید، همانجا
ایستاد و فرمود: «بگویید اینجا بیاید.»

پس مردم او را صدا زده، گفتند: «بخت به تو روی آورده؛
برخیز که تو را می‌خواند.»
50بارتیمائوس ردای کهنه ء خود را کناری انداخت و از جا
پرید و پیش عیسی آمد.
51عیسی پرسید: «چه می‌خواهی برایت بکنم؟»
گفت: «استاد، می‌خواهم بینا شوم.»
52عیسی به او فرمود: «آنچه خواستی شد. ایمانت ترا
شفا داد.»
کور فوری بینا شد و در پی عیسی براه افتاد.

مسیح وارد اورشلیم می‌شود

11 هنگامی که به حوالی اورشلیم، به نزدیکی
بیت‌فاجی و بیت‌عنیا واقع در کوه زیتون
رسیدند، عیسی دو نفر از شاگردان خود را جلوتر فرستاد
و به ایشان فرمود: 2«به دهکده‌ای که در مقابل شماست
بروید. هنگامی که وارد شدید، کرّه ء الاغی را خواهید
دید که بسته‌اند. تابحال کسی بر آن سوار نشده است.
آن را باز کنید و به اینجا بیاورید. 3و اگر کسی بپرسد
چه می کنید، فقط بگویید: استادمان لازمش دارد و زود
آن را پس خواهد فرستاد.»
4و5آن دو شاگرد رفتند و کُرّه الاغ را یافتند که در
جاده‌ای، کنار درِ خانه‌ای بسته شده بود. وقتی کره را
باز می کردند، عده‌ای که در آن نزدیکی ایستاده بودند،
پرسیدند: «چه می کنید؟ چرا کرّه را باز می کنید؟»

6پس آنچه عیسی فرموده بود، گفتند. آنان نیز اجازه
دادند که کُرّه را ببرند.
7کُرّه را نزد عیسی آوردند و شاگردان ردای خود را بر
پشت آن انداختند تا او سوار شود. 8از میان جمعیت نیز
بسیاری لباس خود را در راه پهن می کردند تا عیسی سوار
بر کرّه از روی آنها عبور کند. بعضی نیز شاخه‌های
درختان را بریده، سر راه او می گذاشتند.
9مردم از هر سو او را احاطه کرده بودند و فریاد
برمی‌آوردند: «خوش آمدی ای پادشاه! خدا را سپاس باد
بخاطر او که به نام خداوند می‌آید... 10خدا را سپاس
باد که سلطنت پدر ما داود بار دیگر برقرار می‌شود.
خوش آمدی ای پادشاه.»
11به این ترتیب، عیسی وارد اورشلیم شد و به خانه ء خدا
رفت. او با دقت همه چیز را زیر نظر گرفت و بیرون
آمد. هنگام غروب، شهر را ترک گفت و همراه دوازده
شاگرد خود به بیت‌عنیا رفت.

عیسی درخت انجیر را لعنت می‌کند

12صبح روز بعد، هنگامی که از بیت‌عنیا برمی گشتند،
عیسی گرسنه شد. 13کمی دورتر درخت انجیر پربرگی
دید؛ پس به طرف آن رفت تا شاید انجیری پیدا کند. ولی
روی آن جز برگ چیز دیگری نبود، چون هنوز فصل
میوه نرسیده بود. 14عیسی به درخت فرمود: «از این پس
دیگر هرگز میوه نخواهی داد.» و شاگردانش این را شنیدند.

پاکسازی خانه خدا بدست عیسی

15هنگامی که بار دیگر وارد اورشلیم شدند، عیسی به
خانه ء خدا رفت و آنانی را که در آنجا مشغول خرید و
فروش بودند، بیرون راند و بساط صرافان و کبوترفروشان
را واژگون ساخت، 16و نگذاشت کسی با کالایی وارد
محوطه ء خانه ء خدا شود.
17سپس به مردم گفت: «خدا در کتاب آسمانی فرموده
است: خانه ء من، مکان عبادت برای تمام قومهاست.
ولی شما آن را میعادگاه دزدان ساخته‌اید.»
18هنگامی که کاهنان اعظم و سران قوم یهود از کار
عیسی باخبر شدند، نقشه ء قتل او را کشیدند. ولی
می‌ترسیدند که مردم سر به شورش بگذارند، چون همه
شیفته ء تعلیمات عیسی بودند.
19عصر آن روز، مانند روزهای دیگر از شهر بیرون
رفتند. 20صبح روز بعد، وقتی به اورشلیم باز می گشتند،
شاگردان درخت انجیر را دیدند که از ریشه خشک
شده است. 21پطرس بخاطر آورد که عیسی روز قبل،
درخت را نفرین کرده بود. پس با تعجب گفت: «استاد
نگاه کنید! درخت انجیری که نفرین کردید، خشک
شده است!»
22و23عیسی گفت: «این که می گویم عین حقیقت
است: اگر به خدا ایمان داشته باشید، می‌توانید به این
کوه زیتون بگویید که برخیزد و در دریا بیفتد، و فرمان
شما را بی‌چون و چرا اطاعت خواهد کرد. فقط کافی

است که به آنچه می گویید واقعاً ایمان داشته باشید و شک به خود راه ندهید. 24خوب گوش کنید: اگر ایمان داشته باشید، هر چه در دعا بخواهید خدا به شما خواهد داد.
25«ولی وقتی دعا می کنید اگر نسبت به کسی کینه دارید، او را ببخشید، تا پدر آسمانی شما نیز از سر تقصیرات شما بگذرد و شما را ببخشد.»

اقتدار و اختیارات عیسی

26و27و28بار دیگر وارد اورشلیم شدند. به محض اینکه عیسی قدم به خانه ء خدا گذاشت، کاهنان اعظم و سران قوم یهود دور او را گرفتند و پرسیدند: «به چه حقی فروشندگان را از معبد بیرون کردی؟ چه کسی این اختیار را به تو داده است؟»
29عیسی فرمود: «من بشرطی جواب شما را می‌دهم که اول به سؤال من جواب دهید. 30یحیی که بود؟ آیا فرستاده ء خدا بود یا نه؟ جواب مرا بدهید.» 31ایشان با یکدیگر مشورت کردند و گفتند: «اگر بگوییم فرستاده ء خدا بود، خواهد گفت پس چرا به او ایمان نیاوردید؟
32و اگر بگوییم فرستاده ء خدا نبود، ممکن است مردم علیه ما قیام کنند.» زیرا همه مردم یحیی را پیامبری راستین می‌دانستند.
33پس گفتند: «نمی‌توانیم جواب بدهیم؛ نمی‌دانیم.»
عیسی فرمود: «من نیز به پرسش شما جواب نمی‌دهم.»

حکایت باغبانهای ظالم

12 عیسی برای تعلیم مردم، حکایات و مَثَلهای
بسیاری بیان می کرد. او یکبار فرمود: «شخصی
تاکستانی درست کرد و دور آن دیواری کشید. در آن
حوضچه‌ای نیز برای گرفتن آب‌انگور کَند و یک برج
دیده‌بانی نیز بنا کرد. سپس باغ را به چند باغبان
اجاره داد و خود به سفر رفت. 2در فصل انگورچینی،
خدمتکارش را فرستاد تا سهم خود را از محصول باغ
بگیرد. 3ولی باغبانها او را زدند و دست خالی برگرداندند.
4«صاحب باغ یک نفر دیگر را فرستاد؛ این بار به او
دشنام دادند و او را زدند و سرش را نیز شکستند. 5نفر
بعدی را نیز کشتند. دیگران را هم یا زدند یا کشتند. 6تا
اینکه فقط یک نفر برای صاحب تاکستان باقی ماند،
یعنی تنها پسرش. آخر او را فرستاد، به امید اینکه به او
احترام خواهند گذاشت.
7«ولی وقتی باغبانها دیدند که پسرش می‌آید، به
یکدیگر گفتند: او پس از مرگ پدرش، صاحب این باغ
خواهد شد. پس بیایید او را بکشیم تا باغ مال ما شود.
8پس او را گرفتند و کشتند و جنازه‌اش را از باغ بیرون
انداختند.
9«حال به نظر شما، صاحب باغ وقتی این خبر را بشنود
چه خواهد کرد؟ او آمده، همه را خواهد کشت و باغ را
به دیگران اجاره خواهد داد. 10آیا به یاد ندارید کتاب
آسمانی چه می گوید؟ می‌فرماید: همان سنگی که بَنّاها

دور انداختند، مهمترین سنگِ بنای ساختمان شده است.
11این کار خداوند است و به نظر همه عجیب می‌آید.»
12سران قوم یهود خواستند همانجا او را بگیرند، چون فهمیدند که منظور عیسی از باغبانهای ظالم، اشاره به ایشان می‌باشد. اما از ترس مردم اقدامی نکردند و او را بحال خود گذاشتند و رفتند.

باج و خراج به قیصر روم

13اما بعداً، چند تن از فریسیان و از هواداران حزب «هیرودیان» را بعنوان جاسوس فرستادند تا عیسی را با سؤالات مختلف درگیر سازند و از جوابهای او، بهانه‌ای بدست آورده، او را بازداشت کنند.
14پس جاسوسان آمدند و گفتند: «استاد، ما می‌دانیم که شما هر چه باشد، حقیقت را می گویید، و هرگز تحت تأثیر عقاید و خواستهای مردم قرار نمی گیرید، بلکه راه خدا را با درستی تعلیم می‌دهید. حالا بفرمایید آیا درست است که ما به دولت روم باج و خراج بدهیم؟»
15عیسی متوجه ء نیرنگ ایشان شد و فرمود: «چرا می‌خواهید مرا آزمایش کنید. سکه‌ای به من نشان دهید تا بگویم.»
16وقتی سکه را به او دادند، پرسید:«عکس و اسم چه کسی روی این سکه است؟» جواب دادند: «امپراطور روم.»
17فرمود: «مال امپراطور را به امپراطور بدهید، و مال

خـدا را بـه خـدا!» جـواب عیسـی ایشـان را حیـران کـرد.

آیا قیامتی در کار هست؟

18سـپس یـک دسـته دیگـر بـه اسـم صدوقی‌هـا کـه منکـر روز قیامـت هسـتند، جلـو آمدنـد و سـؤال کـرده، گفتنـد:
19«اسـتاد، موسـی فرمـوده اسـت هـرگاه مـردی بمیـرد و فرزنـدی نداشـته باشـد، بـرادرش همسـر او را بـه زنـی بگیـرد تـا صاحـب اولاد شـده، آنهـا را فرزنـدان و نسـل بـرادر مـرده ء خـود بدانـد. 20امـا هفـت بـرادر بودنـد؛ اولـی زنـی گرفـت و بـی‌اولاد درگذشـت. 21پـس دومـی همسـر او را بـه زنـی گرفـت، ولـی او هـم بی‌فرزنـد مـرد. سـومی هـم او را گرفـت و بـی‌اولاد فـوت کـرد. 22و بـه همیـن ترتیـب، همـه ء برادرهـا مردنـد ولـی هیچکـدام صاحـب فرزند نشـدند. سـرانجام آن زن نیـز مـرد. 23حـال، آنچـه مـا می‌خواهیـم بدانیـم اینسـت کـه در روز قیامـت، آن زن، همسـر کـدام یـک از آن هفـت بـرادر خواهـد شـد، چـون هـر هفـت بـرادر او را بـه زنـی گرفتـه بودنـد؟»
24عیسـی جـواب داد: «شـما چقـدر گمراهیـد، زیـرا نـه از کلام خـدا چیـزی می‌دانیـد نـه از قـدرت خـدا. 25وقتـی آن هفـت بـرادر و آن زن در روز قیامـت زنـده شـوند، دیگـر ازدواج نخواهنـد کـرد بلکـه ماننـد فرشـتگان خـدا خواهنـد بـود.
26«ولـی دربـاره ء روز قیامـت و زنـده شـدن مـردگان، مگـر

سرگذشت موسی و بوته ء سوزان را در کتاب تورات نخوانده‌اید؟ در آنجا خدا به موسی فرمود: من خدای ابراهیم، خدای اسحاق و خدای یعقوب هستم.
27«در واقع خدا به موسی می گفت که این اشخاص با اینکه صدها سال از مرگشان می گذرد، ولی ایشان در نظر او زنده‌اند، و گرنه برای شخصی که در قید حیات نیست، لازم نیست بگوید من خدای او هستم. حالا می‌بینید چقدر در اشتباهید!»

بزرگترین دستور خدا

28یکی از علمای مذهبی که آنجا ایستاده بود و به گفت و گوی ایشان گوش می‌داد، وقتی دید عیسی چه جواب دندان‌شکنی به آنان داد، پرسید: «از تمام احکام خدا، کدام از همه مهمتر است؟»
29عیسی جواب داد: «آنکه می گوید: ای قوم اسرائیل گوش کن، تنها خدایی که وجود دارد خداوند ماست.
30و باید او را با تمام قلب و جان و فکر و نیروی خود دوست بداری.
31«دومین حکم مهم این است: دیگران را به اندازه ء خودت دوست داشته باش.
«هیچ دستوری مهمتر از این دو نیست.»
32عالِم مذهبی در جواب عیسی گفت: «استاد، کاملاً درست فرمودید. فقط یک خدا وجود دارد و غیر از او خدای دیگری نیست. 33و من قبول دارم که باید او را با

تمـام قلـب و فهـم و قوتـم دوسـت بـدارم و دیگـران را نیـز بـه انـدازه ء خـودم دوسـت بـدارم. ایـن کار حتـی از قربانـی کـردن حیوانـات در خانـه ء خـدا بسـیار مهم‌تـر اسـت.»
34عیسـی کـه دیـد ایـن شـخص متوجـه ء حقیقت شـده اسـت، فرمـود: «تـو از ملکـوت خـدا دور نیسـتی.» از آن پـس، دیگـر هیچکـس جـرأت نکـرد از او چیـزی بپرسـد.

مسیح پسر کیست؟

35یـک روز کـه عیسـی در خانـه ء خـدا بـه مـردم تعلیـم مـی‌داد، پرسـید: «چـرا روحانیـان شـما می گوینـد کـه مسـیح بایـد از نسـل داود باشـد؟ 36در حالیکـه داود خـودش، وقتـی از روح خـدا بـه او الهـام شـد، چنیـن گفـت: خـدا بـه خداونـد مـن فرمـود بـه دسـت راسـت مـن بنشـین تـا دشـمنانت را زیـر پایـت بینـدازم. 37داود خـودش مسـیح را خداونـد خـود می‌خوانـد، پـس چطـور ممکـن اسـت مسـیح، پسـر او باشـد؟»
مـردم از ایـن گونـه سـؤالات بسـیار لـذت می‌بردنـد و بـا شـور و علاقـه ء فـراوان بـه سـخنان او گـوش می‌دادنـد.

تظاهر به دینداری

38باز خطاب به مردم فرمود:
«از ایـن روحانیـان متظاهـر دوری کنیـد! ایشـان در قباهـای بلنـد خـود احسـاس بزرگـی می کننـد و وقتـی در بـازار قـدم می‌زننـد دوسـت دارنـد همـه در مقابلشـان سـر تعظیـم

فـرود آورنـد. [39]دوسـت دارنـد در عبادتـگاه در بهتریـن جایهـا بنشـینند و در ضیافتهـا در صـدر مجلـس باشـند. [40]ولـی در همـان حـال، امـوال خانـه ء بیـوه زنـان را تصاحـب می کننـد و بعـد بـرای اینکـه کسـی متوجـه کارهـای کثیفشـان نشـود، در برابـر چشـم مـردم نمازشـان را طـول می‌دهنـد. بـه همیـن خاطـر خـدا ایشـان را بـه شـدیدترین وضـع مجـازات خواهـد کـرد.»

هدیه بیوه زن

[41]سـپس عیسـی بـه مکانـی از خانـه ء خـدا رفـت کـه در آنجـا صنـدوق اعانـات بـود. او بـه مردمـی کـه پـول خـود را در صنـدوق می‌انداختنـد چشـم دوختـه بـود. بعضـی کـه ثروتمنـد بودنـد مبلـغ زیـادی تقدیـم می کردنـد. [42]در آن میـان یـک بیـوه زن فقیـر هـم آمـد و دو سـکه ء کـم‌ارزش در صنـدوق انداخـت.

[43]و[44]عیسـی شـاگردان خـود را فراخوانـد و بـه ایشـان فرمـود: «آنچـه ایـن بیـوه زن فقیـر در صنـدوق انداخـت، از تمـام آنچـه کـه ایـن ثروتمنـدان هدیـه کردنـد، بیشـتر بـود. چـون آنـان جزئـی از ثـروت خـود را بـه خـدا دادنـد، ولـی ایـن زن تمـام دارایـی خـود را داد.»

عیسی ویرانی خانه ء خدا را پیشگویی می کند

13 آن روز، هنگامـی کـه از خانـه ء خـدا بیـرون می‌رفتنـد، یکـی از شـاگردان بـه تعریـف از

ساختمانهای خانه ء خدا پرداخت و گفت: «استاد ببینید این ساختمانها چقدر زیبا هستند! چه سنگ‌بری‌های ظریفی دارند!»
2عیسی جواب داد: «بلی، این ساختمانهای زیبا را می‌بینید؟ حتی یک سنگ روی سنگ دیگر باقی نخواهد ماند، بلکه همه زیرورو خواهد شد.»
3و4وقتی عیسی در دامنه ء کوه زیتون، روبروی خانه ء خدا نشسته بود، پطرس و یعقوب و یوحنا و اندریاس بطور خصوصی نزد او آمدند و پرسیدند: «در چه زمانی این بلایا بر سر این خانه خواهد آمد؟ آیا پیش از وقت به ما اعلام خطر خواهد شد؟»
5عیسی جواب داد: «مواظب باشید کسی شما را گمراه نکند. 6زیرا بسیاری آمده، ادعا خواهند کرد که مسیح هستند و خیلی‌ها را گمراه خواهند ساخت. 7در نقاط دور و نزدیک جنگهای بسیاری بروز خواهد کرد. وقتی این خبرها را بشنوید، نگران نشوید. این جنگها باید اتفاق بیفتد. ولی این علامتِ فرا رسیدن آخر زمان نیست.
8«قومها و ممالک به هم اعلان جنگ خواهند داد، و در جاهای مختلف زمین‌لرزه خواهد شد و قحطی و گرسنگی و اغتشاش پدید خواهد آمد. اینها فقط اعلام خطری است برای نزدیک شدن مصیبت‌های بعدی. 9وقتی این رویدادها را دیدید مواظب خودتان باشید، زیرا زندگی شما در خطر خواهد افتاد. شما را به دادگاه‌ها خواهند کشید و در کنیسه‌ها شکنجه خواهند داد. بخاطر پیروی

از من، شما را نزد پادشاهان و فرمانروایان خواهند برد. ولی همین امر، فرصت مناسبی خواهد بود تا پیام انجیل را به ایشان برسانید. 10پیام انجیل باید اول به تمام قومها برسد و بعد زمان به آخر خواهد رسید. 11اما وقتی شما را می گیرند و به دادگاه می‌برند، هیچ نگران این نباشید که برای دفاع از خود چه بگویید. هر چه خدا به شما می گوید همان را بگویید، زیرا در آن موقع روح‌القدس سخن خواهد گفت، نه شما.

12«برادر به برادر خود خیانت خواهد کرد و پدر به فرزند خود؛ فرزندان نیز پدر و مادر خود را به کشتن خواهند داد. 13همه از شما بخاطر پیروی از من نفرت خواهند داشت. ولی کسانی نجات خواهند یافت که این مشکلات را تا به آخر تحمل نمایند و مرا انکار نکنند.

14«هرگاه دیدید که آن چیز هولناک در خانه ء خدا برقرار است (خواننده خوب توجه کند تا معنی این را بداند)، آنگاه در یهودیه هستید به تپه‌های اطراف بگریزید. 15و16وقت را تلف نکنید. اگر روی بام باشید به خانه برنگردید، و اگر در صحرا باشید حتی برای برداشتن پول یا لباس برنگردید.

17«بیچاره زنانی که در آن روزها آبستن باشند و بیچاره مادرانی که بچه‌های شیرخوار داشته باشند. 18فقط دعا کنید که فرارتان به زمستان نیفتد. 19چون آن روزها بقدری وحشتناک خواهد بود که از وقتی خدا جهان را آفرید تا کنون نظیر آن پیش نیامده و دیگر هرگز پیش

نخواهد آمد. 20و اگر خداوند آن روزهای مصیبت‌بار را
کوتاه نمی کرد، حتی یک انسان نیز بر روی زمین باقی
نمی‌ماند. ولی بخاطر برگزیدگانش آن روزها را کوتاه
خواهد کرد.
21«آنگاه اگر کسی به شما بگوید: این شخص مسیح
است و یا آن یکی مسیح است، به سخنش توجه نکنید.
22چون مسیح‌ها و پیغمبران دروغین، بسیار ظهور
خواهند کرد و معجزات حیرت‌انگیز انجام داده، مردم
را فریب خواهند داد، بطوری که اگر ممکن می‌بود،
حتی فرزندان خدا را نیز از راه راست منحرف می کردند.
23پس مواظب خودتان باشید. از ابتدا همه ء اینها را به
شما گفتم.
24«پس از این مصیبتها، خورشید تیره و تار خواهد شد
و ماه دیگر نخواهد درخشید، 25ستاره‌ها خواهند افتاد و
آسمان دگرگون خواهد شد.
26«آنگاه تمام مردم، مرا خواهند دید که در ابرها با
قدرت و شکوه عظیم می‌آیم. 27من فرشتگان خود را
خواهم فرستاد تا برگزیدگانم را از سراسر دنیا یعنی از
گوشه و کنار زمین و آسمان جمع کنند.
28«حال، این درس را از درخت انجیر بیاموزید؛ وقتی
شاخه‌هایش نرم می‌شوند و برگ تولید می کنند،
می‌فهمید که تابستان نزدیک شده است. 29همین‌طور
وقتی دیدید آنچه گفتم رخ داده، بدانید که پایان کار
بسیار نزدیک شده است.

30«مطمئـن باشـید ایـن نسـل خواهـد مانـد و ایـن وقایـع را
خواهـد دیـد. 31آسـمان و زمیـن از میـان خواهـد رفـت، ولـی
سـخنان مـن تـا بـه ابـد پابرجـا خواهـد مانـد.
32«امـا هیچکـس، حتـی فرشـتگان آسـمان نیـز خبـر ندارنـد
چـه روز و سـاعتی دنیـا بـه آخـر می‌رسـد. حتـی خـود مـن
هـم نمی‌دانـم، فقـط پـدرم خـدا از آن آگاه اسـت. 33پـس
بایـد آمـاده بـوده، دعـا کنیـد و هـر لحظـه چشـم بـراه
بازگشـت مـن باشـید، چـون نمی‌دانیـد آن لحظـه کـی فـرا
می‌رسـد.
34«بازگشـت مـن ماننـد بازگشـت مـردی اسـت کـه به کشـور
دیگـر بـه سـفر رفته اسـت، و بـرای هر یـک از خدمتگـزاران
خـود وظیفـه ء خاصـی معیـن کـرده و بـه دربـان نیـز فرمـوده
تـا منتظـر بازگشـت او باشـد.
35و36و37«پـس شـما نیـز چشـم بـراه باشـید، چـون نمی‌دانیـد
کـی برمی گـردم: سرشـب، نیمـه شـب، سـحر یـا صبـح.
مواظـب باشـید کـه وقتـی می‌آیـم، در خـواب غفلـت نباشـید.
بـاز هـم می گویـم چشـم‌براه مـن باشـید. اینسـت پیـام مـن
بـه شـما و بـه همـه.»

آخرین روزهای عیسی در این دنیا

14 دو روز بـه عیـد پِسَـح مانـده بـود. در ایـام ایـن
عیـد، یهودیـان فقـط نـان فطیـر می‌خوردنـد.
کاهنـان اعظـم و روحانیـان دیگـرِ یهـود، هنـوز در پی‌فرصـت
می گشـتند تـا عیسـی را بی‌سـر و صـدا دسـتگیر کننـد و

بکشند. 2ولی می گفتند: «در روزهای عید نمی‌توان این
کار را کرد مبادا مردم سر بشورش بگذارند.»
3در این هنگام، عیسی در بیت‌عنیا در خانه ء شمعون
جذامی مهمان بود. وقت شام، زنی با یک شیشه عطر
گران‌قیمت از سُنبُل خالص وارد شد و شیشه را باز کرد و
عطر را بر سر عیسی ریخت.
4و5بعضی از حضار از این عمل ناراحت شده، به یکدیگر
گفتند: «افسوس! چرا عطر به این خوبی را تلف کرد؟
می توانستیم آن را به سیصد سکه نقره بفروشیم و پولش
را به فقرا بدهیم.» به این ترتیب، آن زن را سرزنش
می کردند.
6ولی عیسی گفت: «کاری به کار او نداشته باشید! چرا
برای این کار خوب او را سرزنش می کنید؟ 7فقرا همیشه
دوروبر شما هستند. هرگاه بخواهید می‌توانید کمکشان
کنید. ولی من مدت زیادی با شما نخواهم بود. 8این زن
هر چه از دستش برمی‌آمد، انجام داد. در واقع بدن مرا
برای کفن و دفن حاضر کرد. 9این که می گویم عین
حقیقت است: از این پس در هر جای دنیا که پیغام
انجیل موعظه شود، کار این زن نیز ذکر خواهد شد و
مورد تحسین قرار خواهد گرفت.»

خیانت یهودا به عیسی

10آنگاه یکی از شاگردان او به نام یهودا اسخریوطی،
نزد کاهنان اعظم رفت تا استاد خود را به ایشان

تسلیم کند. 11وقتی کاهنان شنیدند برای چه آمده است، بسیار شاد شدند و قول دادند به او پاداشی بدهند. او نیز در پی‌فرصت می گشت تا عیسی را به ایشان تحویل دهد.

آخرین شام عیسی با شاگردان

12روز اول عید که در آن قربانی می کردند، شاگردان عیسی پرسیدند: «کجا می‌خواهید برویم و شام عید پِسَح را بخوریم؟» 13عیسی دو نفر از شاگردان را به اورشلیم فرستاد تا شام را حاضر کنند و گفت: «در راه شخصی را خواهید دید که بطرف شما می‌آید. یک کوزه آب هم در دست دارد. به دنبال او بروید. 14به هر خانه‌ای داخل شد، به صاحب آن خانه بگویید: استادمان ما را فرستاده است تا اطاقی را که برای ما حاضر کرده‌اید تا امشب شام پسح را بخوریم، ببینیم. 15او شما را به بالاخانه، به یک اطاق بزرگ و مفروش خواهد برد. شام را همانجا تدارک ببینید.»

16پس آن دو شاگرد به شهر رفتند و همان طور واقع شد که عیسی گفته بود. پس شام را حاضر کردند.

17هنگام شب، عیسی و بقیه ء شاگردان رسیدند. 18وقتی دور سفره نشستند، عیسی گفت: «این که می گویم عین حقیقت است: یکی از شما به من خیانت می کند، بلی، یکی از خود شما که اینجا با من شام می‌خورید.»

19همه از این سخن غمگین شدند و یک به یک از او
پرسیدند: «منم؟»
20عیسی جواب داد: «یکی از شما دوازده نفر است که
حالا با من شام می‌خورد. 21من باید بمیرم، همانطور که
پیغمبران خدا از پیش خبر داده‌اند. اما وای بحال آنکه مرا
تسلیم به مرگ می کند. کاش هرگز به دنیا نمی‌آمد.»
22وقتی شام می‌خوردند، عیسی نان را بدست گرفت، آن
را برکت داده، پاره کرد و به ایشان داد و فرمود: «بگیرید،
این بدن من است.» 23سپس جام را بدست گرفت، از
خدا تشکر کرد و به ایشان داد و همه از آن نوشیدند.
24آنگاه به ایشان فرمود: «این خون من است که در راه
بسیاری ریخته می‌شود، و مهر یک پیمان تازه است بین
خدا و انسان. 25این که می گویم عین حقیقت است:
دیگر از این محصول انگور نخواهم نوشید تا روزی که
تازه ء آن را در ملکوت خدا بنوشم.»
26سپس سرودی خواندند و از خانه بیرون آمدند و بسوی
کوه زیتون رفتند.

عیسی انکار پطرس را پیشگویی می¬کند

27در بین راه، عیسی به ایشان گفت: «امشب همه ء شما
مرا تنها گذارده، خواهید رفت، چون در کتاب آسمانی
نوشته شده که خدا چوپان را می‌زند و گوسفندان
پراکنده می‌شوند. 28ولی بعد از زنده شدنم، به جلیل
خواهم رفت و شما را در آنجا خواهم دید.»

29پطرس گفت: «حتی اگر همه شما را ترک کنند، من
این کار را نخواهم کرد.»
30عیسی گفت: «پطرس، فردا صبح پیش از اینکه خروس
دو بار بخواند، تو سه بار مرا انکار کرده، خواهی
گفت که مرا نمی‌شناسی.»
31ولی پطرس با تأکید بیشتر گفت: «نه، من اگر لازم
باشد بمیرم، می‌میرم ولی هرگز شما را انکار نمی کنم.»
دیگران نیز همین قسم را خوردند.

آخرین دعا در جتسیمانی

32سپس به یک باغ زیتون رسیدند، که به باغ
جتسیمانی معروف بود. عیسی به شاگردان خود گفت:
«شما اینجا بنشینید تا من بروم دعا کنم.» 33او پطرس،
یعقوب و یوحنا را نیز با خود برد. ناگاه اضطراب و
پریشانی عمیقی بر او مستولی شد. 34به ایشان گفت: «از
شدت حزن و غم، در شرف مرگ می‌باشم. شما همینجا
بمانید و با من بیدار باشید.» 35سپس کمی دورتر رفت،
بر زمین افتاد و دعا کرد تا شاید آن دقایق وحشت‌آور که
انتظارش را می کشید، هرگز پیش نیاید. 36او دعا کرده،
گفت: «ای پدر، هر کاری نزد تو امکان‌پذیر است.
پس این جام رنج و عذاب را از مقابل من بردار. درعین
حال، خواست تو را می‌خواهم نه میل خود را.» 37سپس
نزد آن سه شاگرد برگشت و دید که در خوابند. پس
گفت: «شمعون! خوابی؟ نتوانستی حتی یک ساعت با

من بیدار بمانی؟ 38با من بیدار بمانید و دعا کنید مبادا
وسوسه کننده بر شما غالب آید. چون روح مایل است
اما جسم، ضعیف و ناتوان.»
39باز رفت و همان دعا را کرد. 40وقتی بازگشت، دید
که هنوز در خوابند، چون نمی‌توانستند پلکهایشان را
باز نگاه دارند و نمی‌دانستند چه بگویند. 41وقتی برای
بار سوم برگشت، گفت: «هنوز درخوابید؟ بس است!
دیگر وقت خواب نیست. نگاه کنید، اکنون در چنگ
این اشخاص بدکار گرفتار خواهم شد. 42برخیزید، باید
برویم! نگاه کنید، این هم شاگرد خائن من!...»

دستگیری عیسی

43سخن عیسی هنوز به پایان نرسیده بود که یهودا،
یکی از دوازده شاگرد عیسی، از راه رسید؛ عده‌ای بسیار
با شمشیر و چوب و چماق او را همراهی می کردند. آنان
از طرف کاهنان اعظم و سران قوم یهود آمده بودند.
44یهودا به ایشان گفته بود: «هر که را بوسیدم، بدانید
که او کسی است که باید بگیرید. پس با احتیاط او را
بگیرید و ببرید.»
45پس به محض اینکه یهودا رسید، نزد عیسی رفت و
گفت: «سلام استاد!» و دست در گردن او انداخت و
صورت او را بوسید. 46آنان نیز عیسی را گرفتند و محکم
بستند تا ببرند. 47ولی یک نفر شمشیر کشید و با غلام
کاهن اعظم درگیر شد و گوش او را برید.

48عیسی گفت: «مگر من دزد فراری هستم که اینطور
سر تا پا مسلح برای گرفتنم آمده‌اید؟ 49چرا در خانه
ء خدا مرا نگرفتید؟ من که هر روز آنجا بودم و
تعلیم می‌دادم. ولی لازم است تمام اینها اتفاق بیفتد تا
پیشگویی کلام خدا انجام شود.»
50در این گیرودار، شاگردان او را تنها گذاشتند و فرار
کردند. 51و52یک جوانی نیز از پشت سرشان می‌آمد
که فقط چادری بر خود انداخته بود. وقتی سعی کردند
او را بگیرند، چادر را در دست آنها رها کرد و عریان پا
بفرار گذاشت.

محاکمه عیسی در دادگاه شورای یهود

53پس عیسی را به خانه ء کاهن اعظم بردند. بی‌درنگ،
تمام کاهنان اعظم و سران قوم یهود در آنجا جمع شدند.
54پطرس نیز از دور بدنبالشان می‌آمد تا به خانه ء کاهن
اعظم رسید. سپس آهسته از لای در، داخل حیاط خانه
شد و میان غلامان، کنار آتش نشست.
55در داخل خانه، کاهنان اعظم و اعضاء شورای عالی
یهود سعی می کردند علیه عیسی مدرکی بدست آورند
تا حکم اعدامش را صادر کنند، ولی نتوانستند.
56چند نفر نیز شهادت دروغ دادند ولی گفته‌هایشان
با هم یکسان نبود. 57و58سرانجام، بعضی برخاسته،
بدروغ گفتند: «ما شنیدیم که می گفت من این خانه
ء خدا را که با دست انسان ساخته شده است، خراب

می کنم و بدون کمک دست انسان، در عرض سه روز، عبادتگاهی دیگر می‌سازم.» 59ولی این تهمت نیز بجایی نرسید.
60آنگاه کاهن اعظم در حضور شورای عالی برخاست و از عیسی پرسید: «به این اتهام جواب نمی‌دهی؟ چه داری در دفاع از خودت بگویی؟»
61عیسی هیچ جواب نداد. پس کاهن اعظم پرسید: «آیا تو مسیح، فرزند خدای متبارک هستی؟»
62عیسی گفت: «هستم، و یک روز مرا خواهید دید که در دست راست خدا نشسته‌ام و در ابرهای آسمان به زمین باز می گردم.»
63و64 کاهن اعظم لباس خود را پاره کرد و گفت: «دیگر چه می‌خواهید؟ هنوز هم شاهد لازم دارید؟ خودتان شنیدید که کفر گفت. چه رأی می‌دهید؟» پس به اتفاق آراء او را به مرگ محکوم کردند.
65آنگاه به آزار و اذیت او پرداختند. بعضی بر صورتش آب دهان می‌انداختند. بعضی دیگر چشمانش را می‌بستند و به صورتش سیلی می‌زدند و با ریشخند می گفتند: «اگر پیغمبری، بگو چه کسی تو را زد؟» سربازان نیز او را می‌زدند.

پطرس عیسی را انکار می‌کند

66و67اما پطرس هنوز در حیاط بود. در آن حال، یکی از کنیزان کاهن اعظم او را دید که کنار آتش خود را گرم

می کنـد؛ پـس بـه او خیـره شـد و گفـت: «مثـل اینکـه تـو هـم بـا عیسـای ناصـری بـودی!»
68پطـرس انـکار کـرد و گفـت: «از حرف‌هایـت سـر در نمـی‌آورم!» و بـه گوشـه ء دیگـر حیـاط رفـت.
همانوقت خروس بانگ زد.
69آن کنیـز دوبـاره پطـرس را دیـد و بـه دیگـران گفـت: «او را مـی بینیـد؟ او هـم یکـی از شـاگردان عیسـی اسـت!»
70باز پطرس انکار کرد.
کمـی بعـد، دیگـران کـه دور آتـش بودنـد، بـه او گفتنـد: «تـو بایـد یکـی از شـاگردان عیسـی باشـی، چـون لهجـه‌ات جلیلـی است!»
71پطرس لعنت کرد و قسم خورد که من او را نمی‌شناسم.
72بـار دوم خـروس بانـگ زد و پطـرس گفتـه ء عیسـی را بـه یـاد آورد کـه فرمـوده بـود: «پیـش از اینکـه خـروس دوبـار بخوانـد، تـو سـه بـار خواهـی گفـت کـه مـرا نمی‌شناسـی.» پـس بـه گریـه افتـاد.

محاکمه عیسی در دادگاه پیلاطوس

15 صبـح زود، کاهنـان اعظـم، ریش‌سـفیدان قـوم و روحانیـان یهـود، یعنـی تمـام اعضـای شـورای عالـی، پـس از مشـورت و تصمیم گیـری، عیسـی را دسـت بسـته، نـزد پیلاطـوس فرمانـدار رومـی بردنـد.
2پیلاطوس از عیسی پرسید: «تو پادشاه یهود هستی؟»
عیسی جواب داد: «بلی، چنین است که می گویی.»

3و4آنگاه کاهنان اعظم، اتهامات متعددی بر عیسی وارد
کردند. پیلاطوس از او پرسید: «چرا چیزی نمی گویی؟
این چه تهمت‌هایی است که به تو می‌زنند؟»
5ولی عیسی چیزی نگفت بطوری که پیلاطوس تعجب
کرد.
6پیلاطوس عادت داشت هر سال در عید پِسَح، یک
زندانی یهودی را آزاد کند، هر زندانی که مردم
می‌خواستند. 7یکی از زندانیان آن سال باراباس بود که
با یاغیان دیگر در شورش شهر، آدم کشته بود. 8از اینرو،
عده‌ای از جمعیت نزد پیلاطوس رفته، خواهش کردند
مانند هر سال یک زندانی را آزاد سازد.
9پیلاطوس پرسید: «آیا می‌خواهید پادشاه یهود را برایتان
آزاد کنم؟» 10زیرا او می‌دانست تمام این تحریکات
زیر سر کاهنان اعظم است که به محبوبیت عیسی
حسادت می‌ورزیدند.
11ولی کاهنان اعظم مردم را تحریک کردند تا به عوض
عیسی، آزادی باراباس را بخواهند.
12پیلاطوس پرسید: «ولی اگر باراباس را آزاد کنم، با این
شخص که می گویید پادشاهتان است، چه کنم؟»
13فریاد زدند: «اعدامش کن!»
14پیلاطوس گفت: « چرا، مگر چه بدی کرده است؟»
مردم صدایشان را بلند کرده، فریاد زدند: «اعدامش کن!»
15پیلاطوس که از شورش مردم وحشت داشت، و در
ضمن می‌خواست ایشان را راضی نگاه دارد، باراباس را

برای ایشان آزاد کرد و دستور داد عیسی را پس از شلاق زدن ببرند و بر صلیب اعدام کنند.

سربازان عیسی را ریشخند می‌کنند

16و17پس سربازان رومی عیسی را به حیاط کاخ فرمانداری بردند و تمام سربازان کاخ را جمع کردند. سپس ردایی ارغوانی به او پوشاندند و تاجی از خار ساخته، بر سر او گذاشتند. 18آنها در مقابل او تعظیم کرده، می‌گفتند: «زنده باد پادشاه یهود!» 19سپس با چوب بر سرش می‌کوفتند و بر او آب دهان می‌انداختند و جلو او زانو زده، با ریشخند او را سجده می‌کردند. 20وقتی از کار خود خسته شدند، ردا را از تنش در آوردند و لباس خودش را به او پوشاندند و او را بردند تا اعدام کنند.

مصلوب شدن عیسی

21در راه به کسی برخوردند که از ده می‌آمد. نام او شمعون اهل قیروان و پدر اسکندر و روفس بود. سربازان او را وادار کردند صلیب عیسی را به دوش بگیرد و ببرد.
22سربازان عیسی را به محلی بردند به نام جُلجُتّا یعنی «جمجمه سر». 23ایشان به او شرابی مخلوط با سبز یجات تلخ دادند تا بنوشد و درد را احساس نکند، اما او نپذیرفت.
24آنگاه او را بر صلیب میخکوب کردند و بر سر تقسیم لباس‌های او قرعه انداختند.
25تقریباً سه ساعت به ظهر مانده بود که او را مصلوب

کردند. 26تقصیرنامه ء او را بر صلیب نصب کردند که
روی آن نوشته شده بود:«پادشاه یهود.»
27دو دزد را نیز در همان وقت در دو طرف او به صلیب
کشیدند. 28به این ترتیب، پیشگویی کتاب آسمانی به
انجام رسید که می‌فرماید: «او جزو بدکاران محسوب
خواهد شد.»
29و30 کسانی که از آنجا رد می‌شدند، او را دشنام می‌دادند
و سر خود را تکان داده، با تمسخر می گفتند:«تو که
می‌خواستی خانه ء خدا را خراب کنی و در عرض سه
روز باز بسازی، چرا خودت را نجات نمی‌دهی و از
صلیب پایین نمی‌آیی؟»
31 کاهنان اعظم و رهبران دینی نیز که در آنجا حضور
داشتند، مسخره کنان می گفتند:«دیگران را خوب نجات
می‌داد، اما نمی‌تواند خودش را نجات دهد! 32ای مسیح،
پادشاه اسرائیل، از صلیب پایین بیا تا ما هم به تو ایمان
بیاوریم!»
حتی آن دو دزد نیز در حال مرگ، او را ناسزا می گفتند.

مرگ عیسی

33به هنگام ظهر، تاریکی همه جا را فرا گرفت و تا
ساعت سه بعد از ظهر ادامه یافت.
34در این وقت، عیسی با صدای بلند فریاد زد: «ایلوئی،
ایلوئی، لَما سَبَقتَنی؟» یعنی «خدای من، خدای من، چرا
مرا تنها گذارده‌ای؟» 35بعضی از حاضرین گمان بردند

که الیاس نبی را صدا می‌زند. 36پس شخصی دوید و اسفنجی را از شراب ترشیده پر کرد و بر سر چوبی گذاشت و نزدیک دهان او برد و گفت: «بگذار ببینیم الیاس می‌آید کمکش کند!»
37آنگاه عیسی فریاد دیگری برآورد و جان سپرد.
38دراین هنگام، پرده ء خانه ء خدا از سر تا پا شکافت.
39وقتی افسر رومی در پای صلیب، دید که عیسی چگونه جان سپرد، گفت: «واقعاً این مرد فرزند خدا بود!»
40چند زن نیز آنجا بودند که از دور این وقایع را می‌دیدند. در میان ایشان مریم مجدلیه، مریم (مادر یعقوب کوچک و یوشا) و سالومه بودند. 41این زنان با زنان دیگر جلیلی، به عیسی ایمان داشتند و در جلیل او را خدمت می کردند و بتازگی با او به اورشلیم آمده بودند.

خاکسپاری جسد عیسی

42و 43آن روز جمعه بود و مردم خود را برای شنبه یعنی روز استراحت، آماده می کردند. نزدیک غروب شخصی به نام یوسف، اهل رامه، که یکی از اعضای محترم شورای عالی یهود و با اشتیاق در انتظار فرا رسیدن ملکوت خدا بود، با جرأت نزد پیلاطوس رفت و جنازه ء عیسی را خواست.
44پیلاطوس که باور نمی کرد عیسی به این زودی فوت کرده باشد، افسر مسئول را خواست و موضوع را

از او پرسید. 45وقتی آن افسر مرگ عیسی را تأیید کرد، پیلاطوس اجازه داد یوسف جنازه را ببرد.
46یوسف نیز مقداری پارچه ء کتان خرید و جنازه را از بالای صلیب پایین آورد و در آن پیچید و در مقبره ء سنگی خود گذاشت. یک سنگ نیز جلو در قبر که مثل غار بود، غلطاند.
47مریم مجدلیه و مریم مادر یوشا نیز سر قبر بودند و دیدند جنازه را کجا گذاشتند.

عیسی زنده می‌شود

16 عصر روز شنبه، در پایان روز استراحت، مریم مجدلیه، سالومه و مریم مادر یعقوب داروهای معطر خریدند تا مطابق رسم یهود، جسد مرده را با آن معطر سازند.
روز بعد که یکشنبه بود، صبح زود پیش از طلوع آفتاب، دارو را به سر قبر بردند. 3در بین راه تمام گفتگو یشان درباره ء این بود که چگونه آن سنگ بزرگ را از جلو در قبر جابجا کنند.
4وقتی بر سر قبر رسیدند، دیدند که سنگ بزرگ جابجا شده و درِ قبر باز است! 5پس داخل قبر که مثل یک غار بود شدند و دیدند فرشته‌ای با لباس سفید در طرف راست قبر نشسته است. زنان لرزیدند.
6ولی فرشته به ایشان گفت: «نترسید. مگر بدنبال عیسای ناصری نمی گردید که روی صلیب کشته شد؟ او اینجا

نیست. عیسی دوباره زنده شده است! نگاه کنید، این
هم جایی که جسدش را گذاشته بودند! 7اکنون بروید و
به شاگردان او و پطرس مژده دهید که او پیش از شما به
جلیل می‌رود تا شما را در آنجا ببینند، درست همان‌طور
که پیش از مرگ به شما گفته بود.»
8زنان پا بفرار گذاشتند و از ترس می‌لرزیدند بطوریکه
نتوانستند با کسی صحبت کنند.
9عیسی روز یکشنبه صبح زود زنده شد. اولین کسی که
او را دید مریم مجدلیه بود، که عیسی از وجود او هفت
روح ناپاک بیرون کرده بود. 10و11او نیز رفت و به
شاگردان عیسی که گریان و پریشان حال بودند، مژده
داد که عیسی را زنده دیده است! اما ایشان سخن او را
باور نکردند. 12تا اینکه عصر همان روز، عیسی خود را
به دو نفر از ایشان نشان داد. آنان از شهر اورشلیم بطرف
دهی می‌رفتند. ابتدا او را نشناختند، چون ظاهر خود را
عوض کرده بود. 13سرانجام وقتی او را شناختند، با عجله
به اورشلیم بازگشتند و به دیگران خبر دادند. ولی باز
هیچ کس حرفشان را باور نکرد.
14در آخر عیسی به آن یازده شاگرد، وقتی که شام
می‌خوردند ظاهر شد و ایشان را بخاطر بی‌ایمانی و
سماجتشان سرزنش کرد، زیرا گفته‌های کسانی را که
او را بعد از مرگ زنده دیده بودند، باور نکرده بودند.
15سپس به ایشان گفت: «حال باید به سراسر دنیا
بروید و پیغام انجیل را به مردم برسانید. 16کسانی که

ایمان بیاورند و غسل تعمید بگیرند، نجات می‌یابند، اما
کسانی که ایمان نیاورند، داوری خواهند شد.
17«کسانی که ایمان می‌آورند، با قدرت من، ارواح پلید
را از مردم بیرون خواهند کرد و به زبان‌های تازه سخن
خواهند گفت. 18مارها را برخواهند داشت و در امان
خواهند بود، و اگر زهر کشنده‌ای بخورند صدمه‌ای
نخواهند دید، دست بر بیماران خواهند گذاشت و ایشان
را شفا خواهند داد.»
19چون عیسای خداوند سخنان خود را به پایان رساند، به
آسمان صعود کرد و به دست راست خدا نشست.
20شاگردان به همه جا رفته، پیغام انجیل را به همه
رساندند. خداوند نیز با ایشان کار می‌کرد و با معجزاتی
که عطا می‌نمود، پیغام ایشان را ثابت می‌کرد.

سرگذشت عیسی مسیح
نوشته ء لوقا

عالیجناب تِئوفیلوس:

1 بسیاری کوشیده‌اند شرح زندگی عیسی مسیح را به نگارش درآورند؛ و برای انجام این کار، از مطالبی استفاده کرده‌اند که از طریق شاگردان او و شاهدان عینی وقایع، در دسترس ما قرار گرفته است. اما از آنجا که من خود، این مطالب را از آغاز تا پایان، با دقت بررسی و مطالعه کرده‌ام، چنین صلاح دیدم که ماجرا را بطور کامل و به ترتیب برایتان بنویسم،[4] تا از درستی تعلیمی که یافته‌اید، اطمینان حاصل کنید.

مژده ء تولد یحیای تعمید دهنده

[5]ماجرا را از کاهنی یهودی آغاز می کنم، با نام زکریا، که در زمان هیرودیس، پادشاه یهودیه، زندگی می کرد. او عضو دسته‌ای از خدمه ء خانه ء خدا بود که ابیا نام داشت. همسرش الیزابت نیز مانند خود او از قبیله ء کاهنان یهود و از نسل هارون برادر موسی بود.[6] زکریا و الیزابت هر دو در نظر خدا بسیار درستکار بودند و با جان و دل تمام احکام الهی را بجا می‌آوردند.[7] اما آنها فرزندی نداشتند، زیرا الیزابت نازا بود؛ از این گذشته، هر دو بسیار سالخورده بودند.

[8]و[9]یکبار که دسته ء ابیا در خانه ء خدا خدمت می کرد،

و زکریا نیز به انجام وظایف کاهنی خود مشغول بود،
به حکم قرعه نوبت به او رسید که به جایگاه مقدس
خانه ء خدا داخل شود و در آنجا بخور بسوزاند. 10به
هنگام سوزاندن بخور، جمعیت انبوهی در صحن خانه
ء خدا مشغول عبادت بودند. 11و12ناگهان فرشته‌ای بر
زکریا ظاهر شد و در طرف راست قربانگاه بخور
ایستاد. زکریا از دیدن فرشته مبهوت و هراسان شد.
13فرشته به او گفت: «ای زکریا، نترس! چون آمده‌ام به
تو خبر دهم که خدا دعایت را شنیده است، و همسرت
الیزابت برایت پسری بدنیا خواهد آورد که نامش را
یحیی خواهی گذارد. 14این پسر باعث شادی و سُرور
شما خواهد شد، و بسیاری نیز از تولدش شادی خواهند
نمود. 15زیرا او یکی از مردان بزرگ خدا خواهد شد.
او هرگز نباید شراب و مشروبات سُکرآور بنوشد،
چون حتی پیش از تولد، از روح‌القدس پر خواهد بود!
16بسیاری از بنی‌اسرائیل توسط او بسوی خداوند، خدای
خود بازگشت خواهند نمود. 17او خدمت خود را با همان
روح و قدرت الیاس، آن نبی قدیم انجام خواهد داد. او
پیشاپیش مسیح خواهد آمد تا مردم را برای ظهور او
آماده کند، دلهای پدران را به پسران نزدیک سازد و به
افراد سرکش بیاموزد که همچون اجداد خویش خداوند
را دوست داشته و مردم خداترسی باشند.»
18زکریا به فرشته گفت: «ولی این غیرممکن است،
چون من پیر شده‌ام و همسرم نیز سالخورده است!»

19فرشته در جواب گفت: «من جبرائیل هستم که در
حضور خدا می‌ایستم و اوست که مرا فرستاده تا
این خبر خوش را به تو دهم. 20اما حال که سخنان
مرا باور نکردی، قدرت تکلم را از دست خواهی داد
و تا زمانی که کودک بدنیا بیاید یارای سخن گفتن
نخواهی داشت؛ زیرا آنچه گفتم، در زمان مقرر واقع
خواهد شد.»
21در این میان، مردم در صحن خانه ء خدا منتظر زکریا
بودند و از اینکه او در بیرون آمدن از جایگاه مقدس
اینهمه تأخیر می کرد، در حیرت بودند. 22سرانجام وقتی
بیرون آمد و نتوانست با ایشان سخن گوید، از اشارات
او پی‌بردند که در جایگاه مقدس خانه ء خدا رؤیایی
دیده است.
23زکریا پس از پایان دوره خدمتش، به خانه ء خود
بازگشت. 24طولی نکشید که همسرش الیزابت باردار
شد. او برای مدت پنج ماه گوشه‌نشینی اختیار کرد و
می گفت: 25«سرانجام خداوند بر من نظر لطف انداخت
و کاری کرد که دیگر در میان مردم شرمگین نباشم!»

مژده ء تولد عیسی

26در ششمین ماه بارداری الیزابت، خدا فرشته خود
جبرائیل را به ناصره، یکی از شهرهای استان جلیل
فرستاد، 27تا وحی او را به دختری به نام مریم برساند.
مریم نامزدی داشت به نام یوسف، از نسل داود پادشاه.

28جبرائیل به مریم ظاهر شد و گفت: «سلام بر تو ای
دختری که مورد لطف پروردگار قرار گرفته‌ای! خداوند
با توست!»
29مریم سخت پریشان و متحیر شد، چون نمی‌توانست
بفهمد منظور فرشته از این سخنان چیست.
30فرشته به او گفت: «ای مریم، نترس! زیرا خدا بر
تو نظر لطف انداخته است! 31تو بزودی باردار شده،
پسری بدنیا خواهی آورد و نامش را عیسی خواهی
نهاد. 32او مردی بزرگ خواهد بود و پسر خدا نامیده
خواهد شد و خداوند تخت سلطنت جدش داود را
به او واگذار خواهد کرد 33تا برای همیشه بر قوم
اسرائیل سلطنت کند. سلطنت او هرگز پایان نخواهد
یافت!»
34مریم از فرشته پرسید: «اما چگونه چنین چیزی امکان
دارد؟ دست هیچ مردی هرگز به من نرسیده است!»
35فرشته جواب داد: «روح‌القدس بر تو نازل خواهد شد و
قدرت خدا بر تو سایه خواهد افکند. از این رو آن نوزاد
مقدس بوده، فرزند خدا خوانده خواهد شد. 36بدان که
خویشاوند تو الیزابت نیز شش ماه پیش در سن پیری
باردار شده و بزودی پسری بدنیا خواهد آورد؛ بلی، همان
کسی که همه او را نازا می‌خواندند. 37زیرا برای خدا
هیچ کاری محال نیست!»
38مریم گفت: «من خدمتگزار خداوند هستم و هر
چه او بخواهد، با کمال میل انجام می‌دهم. از خدا

می‌خواهم که هر چه گفتی، همان بشود.» آنگاه فرشته ناپدید شد.

مریم از الیزابت دیدار می‌کند

39و40پس از چند روز، مریم تدارک سفر دید و شتابان نزد الیزابت رفت، که با همسرش زکریا، در یکی از شهرهای واقع در منطقه کوهستان یهودیه زندگی می کرد. مریم وارد خانه شد و سلام کرد. 41به محض اینکه صدای سلام مریم به گوش الیزابت رسید، بچه در رحم او به حرکت درآمد. الیزابت از روح‌القدس پر شد 42و با صدای بلند به مریم گفت: «خدا تو را بیش از همه ء زنان دیگر مورد لطف خود قرار داده است! فرزندت نیز سرچشمه ء برکات برای انسانها خواهد بود. 43چه افتخار بزرگی است برای من، که مادر خداوندم به دیدنم بیاید! 44وقتی وارد شدی و به من سلام کردی، به محض اینکه صدایت را شنیدم، بچه از شادی در رَحِم من به حرکت درآمد! 45خوشابحال تو، زیرا ایمان آوردی که هر چه خدا به تو گفته است، به انجام خواهد رسید!»

سرود شکرگزاری مریم

46مریم گفت: «خداوند را با تمام وجود ستایش می کنم، 47و روح من، بسبب نجات‌دهنده‌ام خدا، شاد و مسرور می گردد! 48چون او منِ ناچیز را مورد عنایت قرار داده است. از این پس، همه ء نسلها مرا خوشبخت خواهند

خوانـد، [49]زیـرا خـدای قـادر و قـدوس در حـق مـن کارهـای
بـس بـزرگ کـرده اسـت.
[50]«لطـف و رحمـت او، نسـل انـدر نسـل شـامل حـال
آنانـی می‌شـود کـه از او می‌ترسـند. [51]او دسـت خـود را
بـا قـدرت دراز کـرده و متکبـران را همـراه نقشه‌هایشـان
پراکنـده سـاخته اسـت. [52]سـلاطین را از تخـت بزیـر
کشـیده و فروتنـان را سـربلند کـرده اسـت. [53]گرسـنگان
را بـا نعمت‌هـای خـود سـیر کـرده، امـا ثروتمنـدان را تهـی
دسـت روانـه نمـوده اسـت. [54]او رحمـت خـود را کـه بـه
اجـداد مـا وعـده داده بـود، بـه یـاد آورده و بـه یـاری قـوم
خـود، اسـرائیل، آمده‌اسـت. [55]بلـی، او وعـده ء ابـدی خـود
را کـه بـه ابراهیـم و فرزنـدان او داده بـود، بـه یـاد آورده
اسـت.»
[56]مریـم حـدود سـه مـاه نـزد الیزابـت مانـد. سـپس بـه خانـه
خـود بازگشـت.

تولد یحیای تعمیددهنده

[57]سـرانجام، انتظـار الیزابـت پایـان یافـت و زمـان وضـع
حملـش فـرا رسـید و پسـری بدنیـا آورد. [58]وقتـی کـه
همسـایگان و بسـتگان او از ایـن خبـر آگاهـی یافتنـد و دیدند
کـه خداونـد چـه لطـف بزرگـی در حـق او نمـوده اسـت، نـزد
او آمـده، در شـادی‌اش شـریک شـدند.
[59]چـون نـوزاد هشـت روزه شـد، تمـام بسـتگان و دوسـتان
بـرای مراسـم ختنـه گـرد آمدنـد و قصـد داشـتند نـام پـدرش،

زکریا را بر او بگذارند. 60اما الیزابت نپذیرفت و گفت:
«نام او یحیی خواهد بود.»
61گفتند: «اما در خانواده تو، کسی به این نام نبوده
است.»
62پس با اشاره، از پدر نوزاد پرسیدند که نام او را چه
بگذارند.
63زکریا با اشاره، تختهای خواست و در برابر چشمان
حیرتزده ء همه نوشت: «نامش یحیی است!» 64در
همان لحظه زبانش باز شد و قدرت سخن گفتن را باز
یافت و به شکرگزاری خدا پرداخت. 65همسایگان با
دیدن تمام این وقایع بسیار متعجب شدند، و خبر این
ماجرا در سراسر کوهستان یهودیه پخش شد. 66هر که
این خبر را میشنید، به فکر فرو میرفت و از خود
میپرسید: «این بچه، در آینده چه خواهد شد؟» زیرا
همه میدیدند که او مورد توجه خداوند قرار دارد.

نبوت زکریا

67آنگاه پدرش زکریا، از روحالقدس پر شد و چنین
نبوت کرد:
68«خداوند، خدای اسرائیل را سپاس باد، زیرا به یاری
قوم خود شتافته و ایشان را رهایی بخشیده است. 69او
بزودی برای ما نجاتدهندهای قدرتمند از نسل داود
خواهد فرستاد؛ 70چنانکه از گذشتههای دور، از زبان
انبیای مقدس خود وعده میداد 71که شخصی را خواهد

فرستاد تا ما را از چنگ دشمنانمان و از دست همه آنانی
که از ما نفرت دارند، رهایی بخشد.
72و73«خداوند نسبت به نیاکان ما، رحیم و مهربان بوده
است. بلی، او عهد و پیمان مقدسی را که با ابراهیم
بست، از یاد نبرده 74و این افتخار را نصیب ما کرده که
از دست دشمنانمان رهایی یابیم و بدون ترس و واهمه از
آنان، او را عبادت نماییم 75و تمام روزهای عمر خود را
در حضور او با پاکی و عدالت بگذرانیم.
76«و تو ای فرزند، نبی خدای تعالی نامیده خواهی شد،
زیرا پیشاپیش خداوند حرکت خواهی کرد تا راه او
را آماده نمایی، 77و قوم او را آگاه سازی که با آمرزش
گناهانشان نجات خواهند یافت. 78و79اینها، همه به
سبب رحمت و شفقت بی‌پایان خدای ماست. بزودی
سپیده صبح از افق آسمان بر ما طلوع خواهد کرد تا بر
کسانی که در تاریکی و سایه مرگ ساکن هستند، بتابد
و همه ء ما را به سوی آرامش و صفا هدایت نماید.»
80آن کودک رشد کرد و صاحب روحی توانا شد. او در
بیابانها بسر می‌برد؛ تا روزی فرا رسید که می‌بایست
خدمت خود را در میان قوم اسرائیل آغاز کند.

تولد عیسی مسیح

2 در آن زمان، اوگوستوس، امپراطور روم، فرمان داد تا
مردم را در تمام سرزمینهای تحت سُلطه امپراطوری
سرشماری کنند. 2این سرشماری زمانی صورت گرفت

که کرینیوس، از جانب امپراطور، فرماندار سوریه بود.
3برای شرکت در سرشماری، هر شخص می‌بایست به
شهر آبا و اجدادی خود می‌رفت. 4از اینرو، یوسف
نیز از شهر ناصره در استان جلیل، به زادگاه داود پادشاه
یعنی بیت‌لحم در استان یهودیه رفت زیرا او از نسل داود
پادشاه بود. 5مریم نیز که در عقد یوسف بود و آخرین
روزهای بارداری خود را می گذراند، همراه او رفت تا
ثبت نام کند.
6هنگامی که در بیت‌لحم بودند، وقت وضع حمل مریم
فرا رسید، 7و نخستین فرزند خود را که پسر بود، بدنیا
آورد و او را در قنداقی پیچید و در آخوری خوابانید، زیرا
درمسافرخانه ء آنجا برای ایشان جا نبود.

چوپانان و فرشتگان

8در دشتهای اطراف آن شهر، چوپانانی بودند که شبانگاه
از گله‌های خود مراقبت می کردند. 9آن شب، ناگهان
فرشته‌ای در میان ایشان ظاهر شد و نور جلال خداوند
در اطرافشان تابید و ترس همه را فرا گرفت. 10اما فرشته
به ایشان اطمینان خاطر داد و گفت: «نترسید! من حامل
مژده‌ای برای شما هستم، مژده‌ای مسرت‌بخش برای همه
ء مردم! 11و آن اینست که همین امروز مسیح، خداوند و
نجات‌دهنده ء شما، در شهر داود چشم به جهان گشود.
12علامت درستی سخن من اینست که نوزادی را خواهید
دید که در قنداق پیچیده و در آخور خوابانیده‌اند.»

13ناگهان گروه بیشماری از فرشتگان آسمانی به آن فرشته
پیوستند. آنان در ستایش خدا، می‌سرائیدند و می گفتند:
14«خدا را در آسمانها جلال باد و بر زمین، در میان مردمی
که خدا را خشنود می‌سازند، آرامش و صفا برقرار باد!»
15چون فرشتگان به آسمان بازگشتند، چوپانان به
یکدیگر گفتند: «بیایید به بیت‌لحم برویم و این واقعه
ء عجیب را که خداوند خبرش را به ما داده است، به
چشم ببینیم.»
16پس با شتاب به بیت لحم رفتند و مریم و یوسف را
پیدا کردند. آنگاه نوزاد را دیدند که در آخوری خوابیده
است. 17چوپانان بی‌درنگ ماجرا را به گوش همه
رساندند و سخنانی را که فرشته درباره نوزاد گفته بود،
بازگو کردند. 18هر که گفته‌های آنان را می‌شنید،
حیرت‌زده می‌شد. 19اما مریم، تمام این رویدادها را در
دل خود نگاه می‌داشت و اغلب درباره ء آنها به فکر
فرو می‌رفت.
20پس چوپانان به صحرا نزد گله‌های خود بازگشتند
و خدا را سپاس می گفتند بسبب آنچه مطابق گفته ء
فرشتگان دیده و شنیده بودند.

مراسم تقدیم عیسی در خانه خدا

21در روز هشتم تولد نوزاد، در مراسم ختنه ء او، نامش
را عیسی گذاشتند، یعنی همان نامی که فرشته پیش از
باردار شدن مریم، برای او تعیین کرده بود.

22روزی که قرار بود والدین عیسی به اورشلیم، به خانه
خدا بروند و مطابق شریعت موسی، مراسم طهارت خود
را بجا آورند، عیسی را نیز به آنجا بردند تا به خداوند
وقف کنند؛ 23زیرا در شریعت آمده بود که پسر ارشد
هر خانواده باید وقف خداوند گردد. 24پس والدین
عیسی برای طهارت خود، قربانی لازم را تقدیم کردند،
که مطابق شریعت می‌بایست دو قمری یا دو جوجه
کبوتر باشد.

نبوت شمعون

25در آن زمان مردی در اورشلیم زندگی می کرد، به
نام شمعون، او شخصی صالح، خداترس و پر از
روح‌القدس بود، و ظهور مسیح را انتظار می کشید.
26روح‌القدس نیز بر او آشکار ساخته بود که تا
مسیح موعود را نبیند، چشم از جهان فرو نخواهد
بست. 27آن روز، روح‌القدس او را هدایت کرد که
به خانه خدا برود؛ و هنگامی که یوسف و مریم،
عیسای کوچک را آوردند تا مطابق شریعت، به خدا
وقف کنند، 28شمعون، او را در آغوش کشید و خدا را
ستایش کرد و گفت:
29و30و31«خداوندا، اکنون دیگر می‌توانم با خیالی
آسوده چشم از جهان فرو بندم، زیرا طبق وعده‌ات، او
را دیدم! بلی، نجات‌دهنده‌ای را که به جهان بخشیدی، با
چشمان خود دیدم! 32او همچون نوری بر قومها خواهد

تایید و ذهنشان را منوّر خواهد ساخت و مایه سربلندی
قوم تو، بنی‌اسرائیل، خواهد شد!»
33یوسف و مریم مات و مبهوت ایستاده بودند و از آنچه
درباره عیسی گفته می‌شد، به شگفت آمده بودند.
34و35اما شمعون برای ایشان دعای خیر کرد. سپس
به مریم گفت: «اندوه، همچون شمشیری قلب تو
را خواهد شکافت، زیرا بسیاری از قوم اسرائیل این
کودک را نخواهند پذیرفت و با این کار، باعث هلاکت
خود خواهند شد. اما او موجب شادی و برکت بسیاری
دیگر خواهد گردید؛ و افکار پنهانی عده ء زیادی فاش
خواهد شد!»

نبوت آنّا

36و37در خانه ء خدا زنی بود بسیار سالخورده به نام
آنا، دختر فنوئیل از قبیله ء اشیر که همواره صدای خدا
را می‌شنید. او پس از هفت سال شوهرداری، هشتاد و
چهار سال بیوه مانده بود. آنّا هرگز خانه خدا را ترک
نمی کرد، بلکه شب و روز به دعا می‌پرداخت و اغلب
نیز روزه‌دار بود.
38هنگامی که شمعون با یوسف و مریم سخن می گفت،
آنّا نیز وارد شده، خدا را شکر نمود و به تمام کسانی که
در اورشلیم چشم‌براه ظهور نجات‌دهنده بودند، خبر داد
که مسیح موعود تولد یافته است.
39یوسف و مریم، پس از اجرای مراسم دینی، به شهر

خود ناصره در استان جلیل، بازگشتند. 40در آنجا، عیسی رشد کرد و بزرگ شد. او سرشار از حکمت بود و فیض خدا بر او قرار داشت.

عیسای دوازده ساله در اورشلیم

41والدین عیسی هر سال برای شرکت در مراسم عید پِسَح به اورشلیم می‌رفتند. 42وقتی عیسی دوازده ساله شد، طبق رسم یهود، او را نیز همراه خود بردند. 43پس از پایان ایام عید، عازم ناصره شدند. اما عیسی بدون اطلاع یوسف و مادرش، در اورشلیم ماند. 44آنان روز اول متوجه ء غیبت او نشدند، چون فکر می کردند که او در میان همسفرانشان است. اما وقتی شب شد و دیدند که عیسی هنوز نزد ایشان نیامده، در میان بستگان و دوستان خود بدنبال او گشتند، 45اما او را نیافتند. پس مجبور شدند به اورشلیم بازگردند و او را جستجو کنند.

46و47سرانجام، پس از سه روز جستجو او را یافتند. عیسی در خانه خدا و در میان علمای دینی نشسته بود و درباره مسایل عمیق با ایشان گفتگو می کرد و همه از فهم و جوابهای او در حیرت بودند.

48یوسف و مریم نمی‌دانستند چه کنند! مادرش به او گفت: «پسرم، چرا با ما چنین کردی؟ من و پدرت، دلواپس بودیم و همه جا را بدنبالت گشتیم!»

49عیسی پاسخ داد: «چه لزومی داشت برای پیدا کردنم، به اینسو و آنسو بروید؟ مگر نمی‌دانستید که من باید

در خانه ء پدرم باشم؟» 50اما آنان منظور عیسی را درک نکردند.
51آنگاه عیسی به همراه یوسف و مریم به ناصره بازگشت و همواره مطیع ایشان بود. مادرش نیز تمام این امور را در خاطر خود نگاه می‌داشت. 52اما عیسی در حکمت و قامت رشد می کرد و مورد پسند خدا و مردم بود.

یحیی راه را برای مسیح آماده می کند

3 در سال پانزدهم فرمانروایی تیبریوس، امپراطور روم، کلام خدا در بیابان بر یحیی، پسر زکریا، نازل شد. (در آن زمان، پنطیوس پیلاطوس فرماندار یهودیه؛ هیرودیس حاکم جلیل؛ فیلیپ برادر هیرودیس، حاکم ایالات ایتوریه و تراخونیتس؛ و لیسانیوس حاکم آبلیه بود. حنّا و قیافا نیز کاهنان اعظم بودند.) 3یحیی پس از دریافت پیغام خدا، رسالت خود را آغاز کرد. او در مناطق اطراف رود اردن می گشت و مردم را ارشاد می‌نمود و می گفت که توبه کنند و تعمید بگیرند تا خدا گناهانشان را بیامرزد.
4یحیی همان کسی است که اشعیا درباره‌اش پیشگویی کرده و گفته بود: «کسی در بیابان صدا می‌زند و می گوید که راهی برای آمدن خداوند بسازید! راهی راست در صحرا برایش آماده کنید! 5کوه‌ها و تپه‌ها را هموار سازید؛ دره‌ها را پر کنید! راه‌های کج را راست

و جاده‌های ناهموار را صاف نمایید! 6آنگاه همه مردم
نجات خدا را خواهند دید!»
7بسیاری از مردم، برای غسل‌تعمید نزد یحیی می‌آمدند.
یکبار او به عده‌ای از ایشان گفت: «ای مارهای خوش خط
و خال، فکر کردید می‌توانید بدون توبه ء واقعی، از عذاب
جهنم بگریزید؟ 8رفتارتان نشان می‌دهد که واقعاً توبه
کرده‌اید یا نه. این فکر را نیز از سرتان بیرون کنید که
چون جدتان ابراهیم است، از غضب خدا در امان خواهید
ماند، زیرا خدا می‌تواند از این سنگهای بیابان برای ابراهیم
فرزندان بوجود آورد! 9اکنون تیشه داوری خدا بر ریشه
درخت زندگی شما گذاشته شده است. هر درختی که میوه
خوب ندهد، بریده و در آتش انداخته خواهد شد!»
10از او پرسیدند: «چه باید بکنیم؟»
11جواب داد: «اگر دو پیراهن دارید، یکی را بدهید
به کسی که ندارد. اگر خوراک اضافی نیز دارید،
اینچنین کنید.»
12مأمورین جمع‌آوری باج و خراج که به بدنامی
معروف بودند، نیز برای غسل‌تعمید نزد او آمدند و
پرسیدند: «استاد، چگونه نشان دهیم که از گناهانمان
دست کشیده‌ایم؟»
13پاسخ داد: «با درستکاری‌تان! بیش از آنچه دولت روم
تعیین کرده است، از کسی باج و خراج نگیرید.»
14عده‌ای از نظامیان رومی نیز از او پرسیدند: «ما چه
کنیم؟»

یحیی جواب داد: «با زور و تهدید از مردم پول نگیرید. تهمت ناروا به کسی نزنید و به حقوقی که می گیرید، قانع باشید.»
15در آن روزها، امید مردم به ظهور مسیح موعود قوت گرفته بود و همه از خود می‌پرسیدند که آیا یحیی همان مسیح است یا نه؟ 16یحیی در این باره به مردم گفت: «من شما را با آب تعمید می‌دهم. اما بزودی شخصی خواهد آمد که شما را با روح‌القدس و آتش تعمید خواهد داد. مقام او بالاتر از من است و من حتی لایق نیستم که بند کفشهایش را بگشایم. 17او کاه را از گندم جدا کرده، آن را در آتشی که خاموشی نمی‌پذیرد خواهد سوزانید و گندم را در انبار ذخیره خواهد نمود.»
18بدینسان یحیی با چنین نصایحی، کلام خدا را به مردم اعلام می کرد و مژده می‌داد که ملکوت خدا نزدیک است.
19و20(اما پس از اینکه یحیی آشکارا هیرودیس را بسبب ازدواج با هیرودیا، زن برادر خود فیلیپ، و خطاهای فراوان دیگرش سرزنش کرد، هیرودیس او را به زندان انداخت و گناه دیگری به گناهان بیشمار خود افزود.)

تعمید عیسی مسیح

21یک روز، پس از آنکه همه تعمید گرفته بودند، عیسی نیز نزد یحیی آمد و تعمید گرفت و مشغول دعا گردید.

در آن حال، آسمان گشوده شد، 22و روح‌القدس به شکل
کبوتری نازل شد و بر او قرار گرفت؛ و ندایی نیز از
آسمان در رسید که: «تو فرزند عزیز من هستی! از تو
بسیار خشنودم!»
23عیسی تقریباً سی ساله بود که خدمت خود را آغاز
کرد. مردم او را پسر یوسف می‌دانستند. پدر یوسف،
هالی بود.
24پدر هالی، متات بود. پدر متات، لاوی بود. پدر لاوی،
ملکی بود. پدر ملکی، ینا بود. پدر ینا، یوسف بود.
25پدر یوسف، متاتیا بود. پدر متاتیا، آموس بود. پدر
آموس، ناحوم بود. پدر ناحوم، حسلی بود. پدر حسلی،
نجی بود.
26پدر نجی، مائت بود. پدر مائت، متاتیا بود. پدر متاتیا،
شمعی بود. پدر شمعی، یوسف بود. پدر یوسف، یهودا
بود. پدر یهودا، یوحنا بود.
27پدر یوحنا، ریسا بود. پدر ریسا، زروبابل بود. پدر
زروبابل، سائلتی‌ئیل بود. پدر سائلتی‌ئیل، نیری بود.
28پدر نیری، ملکی بود. پدر ملکی، ادی بود. پدر ادی،
قوسام بود. پدر قوسام، ایلمودام بود. پدر ایلمودام، عیر
بود.
29پدر عیر، یوسی بود. پدر یوسی، ایلعاذر بود. پدر
ایلعاذر، یوریم بود. پدر یوریم، متات بود. پدر متات،
لاوی بود.
30پدر لاوی، شمعون بود. پدر شمعون، یهودا بود. پدر

یهـودا، یوسـف بـود. پـدر یوسـف، یونـان بـود. پـدر یونـان، ایلیاقیـم بـود.
31پـدر ایلیاقیـم، ملیـا بـود. پـدر ملیـا، مینـان بـود. پـدر مینـان، متاتـا بـود. پـدر متاتـا، ناتـان بـود. پـدر ناتـان، داود بـود.
32پـدر داود، یسـی[1] بـود. پـدر یسـی[1]، عوبیـد بـود. پـدر عوبیـد، بوعـز بـود. پـدر بوعـز، شـلمون بـود. پـدر شـلمون، نحشـون بود.
33پـدر نحشـون، عمینـاداب بـود. پـدر عمینـاداب، ارام بـود. پـدر ارام، حصـرون بـود. پـدر حصـرون، فـارص بـود. پـدر فـارص، یهـودا بـود.
34پـدر یهـودا، یعقـوب بـود. پـدر یعقـوب، اسـحاق بـود. پـدر اسـحاق، ابراهیـم بـود. پـدر ابراهیـم، تـارح بـود. پـدر تـارح، ناحـور بـود.
35پـدر ناحـور، سـروج بـود. پـدر سـروج، رعـو بـود. پـدر رعـو، فالـج بـود. پـدر فالـج، عابـر بـود. پـدر عابـر، صالـح بـود.
36پـدر صالـح، قینـان بـود. پـدر قینـان، ارفـک شـاد بـود. پـدر ارفـک شـاد، سـام بـود. پـدر سـام، نـوح بـود. پـدر نـوح، لمـک بـود.
37پـدر لمـک، متوشـالح بـود. پـدر متوشـالح، خنـوخ بـود. پدر خنـوخ، یـارد بـود. پـدر یـارد، مهللئیـل بـود. پـدر مهللئیـل، قینـان بـود.
38پـدر قینـان، انـوش بـود. پـدر انـوش، شـیث بـود. پدر شـیث، آدم بـود. پـدر آدم، خـدا خالـق او بـود.

عیسی بر وسوسه‌های شیطان پیروز می‌شود

4 عیسی که پر از روح‌القدس شده بود، با هدایت
همان روح، از رود اردن به بیابانهای یهودیه رفت.
2در آنجا شیطان برای مدت چهل روز او را وسوسه
می کرد. در تمام این مدت، عیسی چیزی نخورد؛ از
اینرو در پایان، بسیار گرسنه شد.
3شیطان به عیسی گفت: «اگر تو فرزند خدا هستی، به
این سنگ بگو تا نان شود!»
4عیسی در جواب فرمود: «در کتاب آسمانی نوشته شده
است که نیاز انسان در زندگی، فقط نان نیست.»
5سپس شیطان او را به قله کوهی برد و در یک آن، تمام
ممالک جهان را به او نشان داد، 6و7و گفت: «اگر فقط
زانو بزنی و مرا سجده کنی، تمام این مملکتها را با
شکوه و جلالشان، به تو خواهم بخشید؛ چون همه
ء آنها از آن من است و به هر که بخواهم واگذار
می کنم.»
8عیسی جواب داد: «در کتاب آسمانی آمده که انسان باید
فقط و فقط خدا را بپرستد!»
9آنگاه شیطان از آنجا او را به اورشلیم برد و بر مرتفع‌ترین
نقطه خانه ء خدا قرار داد و گفت: «اگر فرزند خدا
هستی، خود را از اینجا به زیر بینداز، 10و11چون در
کتاب آسمانی آمده که خدا فرشته‌های خود را خواهد
فرستاد تا تو را محافظت کنند و در دستهای خود نگاه
دارند که پایت به سنگی نخورد!»

12عیسی در جواب فرمود: «کتاب آسمانی این را نیز
می‌فرماید که خداوند خود را آزمایش مکن!»
13وقتی شیطان تمام وسوسه‌های خود را به پایان رسانید،
تا مدتی عیسی را رها کرد.

عیسی خدمات خود را آغاز می کند

14آنگاه عیسی، پر از قدرت روح‌القدس، به ایالت جلیل
بازگشت. همه جا گفتگو درباره او بود، 15و برای
موعظه‌هایش در عبادتگاه‌های یهود، همه از او تعریف
می کردند.
16وقتی به ناصره، شهری که در آن بزرگ شده بود آمد،
طبق عادت همیشگی‌اش، روز شنبه به عبادتگاه شهر
رفت. در حین مراسم، او برخاست تا قسمتی از کلام خدا
را برای جماعت بخواند. 17آنگاه طومار اشعیای نبی را به
او دادند. او طومار را باز کرد و آن قسمت را خواند که
می‌فرماید:
18«روح خداوند بر من است! خداوند مرا برگزیده تا
مژده ء رحمت او را به بینوایان برسانم. او مرا فرستاده
است تا رنجدیدگان را تسلی بخشم و رهایی را به اسیران
و بینایی را به نابینایان اعلام نمایم و مظلومان را آزاد سازم؛
19و بشارت دهم که زمان آن فرا رسیده که خداوند انسان
را مورد لطف خود قرار دهد.»
20سپس طومار را پیچید و به خادم عبادتگاه سپرد و رو
به جمعیت نشست. در حالیکه همه حضار در عبادتگاه،

به او چشم دوخته بودند، 21به ایشان فرمود: «امروز، این نوشته به انجام رسید!»
22همه کسانی که در آنجا بودند او را تحسین نمودند. آنها تحت‌تأثیر سخنان فیض‌بخش او قرار گرفته، از یکدیگر می‌پرسیدند: «چگونه چنین چیزی امکان دارد؟ مگر این شخص، همان پسر یوسف نیست؟»
23عیسی به ایشان فرمود: «شاید می‌خواهید این ضرب‌المثل را در حق من بیاورید که ای طبیب، خود را شفا بده! و به من بگویید: معجزاتی را که شنیده‌ایم در کفرناحوم کرده‌ای، در اینجا، در زادگاه خود نیز انجام بده! 24اما بدانید که هیچ نبی، در شهر خود مورد احترام نیست! 25در زمان الیاس نبی، در اسرائیل سه سال و نیم باران نبارید و قحطی سختی پدید آمد. با اینکه در آن زمان، بیوه زنان بسیاری در اسرائیل بودند که نیاز به کمک داشتند، 26خدا الیاس را به یاری هیچیک از آنان نفرستاد، بلکه او را نزد بیوه زنی غیر یهودی از اهالی صرفه صیدون فرستاد. 27یا الیشع نبی را در نظر بگیرید که نعمان سوری را از جذام شفا داد، در صورتی که در اسرائیل جذامی‌های بسیاری بودند که احتیاج به شفا داشتند.»
28حضار از این سخنان به خشم آمدند 29و برخاسته، او را از شهر بیرون کردند و به سراشیبی تپه‌ای که شهرشان بر آن قرار داشت، بردند تا او را از آنجا بزیر بیندازند.
30اما عیسی از میان ایشان گذشت و رفت.

عیسی روح پلیدی را اخراج می‌کند

31 پس از آن، عیسی به کَفَرناحوم، یکی از شهرهای ایالت
جلیل رفت و در روزهای سبت در عبادتگاه یهود، کلام
خدا را برای مردم شرح می‌داد. 32 در آنجا نیز، مردم از
سخنان و تعالیم او شگفت‌زده شدند، زیرا با قدرت و
اقتدار سخن می گفت.
33 یکبار، وقتی در عبادتگاه کلام خدا را تعلیم می‌داد،
مردی که روح پلید داشت شروع به فریاد زدن کرد و
گفت: 34 «آه، ای عیسای ناصری، با ما چه کار داری؟ آیا
آمده‌ای ما را هلاک کنی؟ من تو را خوب می‌شناسم، ای
فرستاده مقدس خدا!»
35 عیسی اجازه نداد آن روح پلید بیش از این چیزی بگوید
و به او دستور داده، گفت: «ساکت باش! از این مرد
بیرون بیا!» روح پلید در برابر چشمان بهت‌زده ء همه، آن
مرد را بر زمین انداخت و بی‌آنکه آسیب بیشتری برساند،
از جسم او خارج شد. 36 مردم حیرت‌زده، از یکدیگر
می‌پرسیدند: «مگر چه قدرتی در سخنان این مرد
هست که حتی ارواح پلید نیز از او اطاعت می کنند؟»
37 بلافاصله خبر این واقعه در سراسر آن ناحیه پیچید.

عیسی بسیاری را شفا می‌بخشد

38 سپس عیسی از عبادتگاه بیرون آمد و به خانه شمعون
رفت. در آنجا مادر زن شمعون، دچار تب شدیدی شده
بود؛ آنها به عیسی التماس کردند که او را شفا بخشد.

39عیسی بر بالین او آمد و به تب دستور داد که قطع
شود. همان لحظه، تب او قطع شد و برخاست و مشغول
پذیرایی از ایشان گردید.
40غروب آن روز، مردم تمام بیماران خود را نزد عیسی
آوردند. او نیز بر یک‌یک ایشان دست گذاشت و
آنان را شفا بخشید. 41روح‌های پلید نیز به فرمان عیسی،
فریادکنان از جسم دیوانگان خارج می‌شدند و می گفتند:
«تو فرزند خدا هستی!» اما او ارواح پلید را ساکت
می کرد و نمی گذاشت چیزی بگویند، چون می‌دانستند
که او مسیح موعود است.

عیسی به موعظه ادامه می‌دهد

42فردای آن روز، صبح زود، عیسی برای دعا، به محل
دور افتاده‌ای رفت. اما مردم در جستجوی او بودند، و
وقتی او را یافتند، به او بسیار التماس کردند که همانجا
در کفرناحوم بماند و از نزد ایشان نرود. 43عیسی به آنان
گفت: «لازم است که به شهرهای دیگر نیز بروم و مژده
فرا رسیدن ملکوت خدا را به مردم اعلام کنم، زیرا
برای همین منظور فرستاده شده‌ام.» 44پس در سراسر آن
سرزمین، در عبادتگاه‌ها، پیغام خدا را به مردم می‌رسانید.

نخستین شاگردان عیسی

5 روزی عیسی در کنار دریاچه ء جنیسارت ایستاده
بود و عده بسیاری برای شنیدن کلام خدا نزد او

گـرد آمـده بودنـد. 2آنـگاه عیسـی دو قایـق خالـی در سـاحل
دریاچـه دیـد کـه ماهیگیرهـا از آنهـا بیـرون آمـده بودنـد و
تورهـای خـود را پـاک می کردنـد. 3پـس سـوار یکـی از آن
قایقهـا شـد و بـه شـمعون کـه صاحـب قایـق بـود، فرمـود کـه
آن را اندکـی از سـاحل دور نمایـد تـا در آن نشسـته، از آنجـا
مـردم را تعلیـم دهـد.
4پـس از آنکـه سـخنان خـود را بـه پایـان رسـانید، بـه شـمعون
فرمـود: «اکنـون قایـق را بـه جـای عمیـق دریاچـه ببـر، و
تورهایتـان را بـه آب بینداز یـد تـا ماهـی فـراوان صیـد کنیـد!»
5شـمعون در جـواب گفـت: «اسـتاد، دیشـب زیـاد زحمـت
کشـیدیم ولـی چیـزی صیـد نکردیـم. امـا اکنـون بدسـتور تـو،
یکبـار دیگـر تورهـا را خواهـم انداخـت!»
6ایـن بـار آنقـدر ماهـی گرفتنـد کـه نزدیـک بـود تورهـا پـاره
شـوند! 7بنابرایـن از همـکاران خـود در قایـق دیگـر کمـک
خواسـتند. طولـی نکشـید کـه هـر دو قایـق از ماهـی پـر شـد،
بطـوری کـه نزدیـک بـود غـرق شـوند!
8وقتـی شـمعون پطـرس بخـود آمـد و پـی بـرد کـه چـه
معجـزه‌ای رخ داده اسـت، در مقابـل عیسـی زانـو زد و گفـت:
«سَـروَر مـن، نزدیـک مـن نیـا، چـون مـن ناپاکتـر از آنـم کـه
در حضـور تـو بایسـتم.» 9در اثـر صیـد آن مقـدار ماهـی، او و
همکارانـش وحشـت‌زده شـده بودنـد. 10همـکاران او، یعقـوب
و یوحنـا، پسـران زَبـدی نیـز همـان حـال را داشـتند. عیسـی
بـه پطـرس فرمـود: «نتـرس! از ایـن پـس، مـردم را بـرای خـدا
صیـد خواهـی کـرد!»

11وقتی به خشکی رسیدند، بی‌درنگ هر چه داشتند، رها کردند و بدنبال عیسی راه افتادند.

عیسی جذامی را شفا می‌بخشد

12روزی عیسی در یکی از شهرها بود که ناگاه یک جذامی او را دید و پیش پایهایش بخاک افتاد و گفت: «سَروَر من، اگر بخواهی، می‌توانی مرا از جذام پاک سازی!»
13عیسی دست خود را دراز کرد و آن جذامی را لمس نمود و گفت: «البته که می‌خواهم. پاک شو!» همان لحظه، جذام او برطرف گردید.
14عیسی به او فرمود: «در این باره با کسی سخن نگو، بلکه نزد کاهن برو تا تو را معاینه کند. سپس طبق شریعت موسی، قربانی مخصوص شفا از جذام را تقدیم کن تا به این ترتیب نشان دهی که شفا یافته‌ای.»
15کارهای عیسی روزبروز بیشتر زبانزد مردم می‌شد و همه دسته دسته می‌آمدند تا پیغام او را بشنوند و از امراض خود شفا یابند.
16ولی عیسی بیشتر اوقات برای دعا به نقاط دور افتاده در خارج شهر می‌رفت.

شفای مرد افلیج

17روزی عیسی در خانه‌ای مشغول تعلیم مردم بود. عده‌ای از علمای دین یهود و فریسی‌ها نیز از اورشلیم و سایر شهرهای جلیل و یهودیه در آنجا حضور داشتند.

در همانحال، عیسی با قدرت خداوند، بیماران را شفا
می بخشید.
18و19در آن میان، چند نفر آمدند و مرد فلجی را بر روی
بستری به همراه آوردند. آنها کوشیدند که خود را از
میان انبوه جمعیت نزد عیسی برسانند، اما نتوانستند.
پس به پشت‌بام رفتند و سفالهای سقف بالای سر عیسی
را برداشتند و بیمار را با بسترش پایین فرستادند و مقابل
عیسی گذاشتند.
20وقتی عیسی ایمان ایشان را دید، به آن مرد فلج فرمود:
«ای دوست، گناهانت آمرزیده شد!»
21علما و فریسیانی که در آنجا نشسته بودند، با خود
فکر کردند: «چه کفری! مگر این شخص خود را که
می‌داند؟ غیر از خدا، چه کسی می‌تواند گناهان مردم
را ببخشد؟»
22عیسی فوراً متوجه افکار آنان شد و فرمود: «چرا سخن
مرا کفر می‌پندارید؟ 23و24من این قدرت و اختیار را دارم
که گناه انسان را ببخشم. ولی می‌دانم که سخن گفتن
آسان است؛ دیگران نیز ممکن است همین ادعا را بکنند.
پس حال این مرد را شفا می‌بخشم تا بدانید که ادعای
من پوچ نیست!» سپس رو به آن مرد زمین گیر کرد و
فرمود: «برخیز و بسترت را جمع کن و به خانه برو!»
25آن مرد در برابر چشمان همه، فوراً از جا برخاست،
بستر خود را برداشت و در حالیکه با تمام وجود خدا
را شکر می کرد، به خانه رفت. 26حیرت همه ء حضار

را فرا گرفته بود. ایشان با ترس آمیخته به احترام خدا را شکر می کردند و می گفتند: «امروز شاهد اتفاقات عجیبی بودیم!»

یک باجگیر، شاگرد عیسی می‌شود

27پس از آن، وقتی عیسی از شهر خارج می‌شد، یکی از مأمورین باج و خراج را دید که در محل کارش نشسته است. نام این شخص، لاوی بود. عیسی به او فرمود: «تو نیز بیا مرا پیروی کن!»
28همان لحظه، لاوی از همه چیز دست کشید و بدنبال عیسی براه افتاد.
29مدتی بعد، لاوی در خانه خود ضیافت بزرگی به افتخار عیسی ترتیب داد. جمعی از همکاران سابق او و میهمانان دیگر نیز دعوت داشتند.
30اما فریسی‌ها و علمای وابسته به ایشان نزد شاگردان عیسی رفته، لب به شکایت گشودند و گفتند: «چرا شما با این افراد گناهکار، بر سر یک سفره می‌نشینید؟»
31عیسی در جواب ایشان گفت: «بیماران نیاز به پزشک دارند، نه تندرستان! 32من آمده‌ام تا گناهکاران را به توبه دعوت کنم، نه آنانی را که خود را عادل و مقدس می‌پندارند!»

سؤال درباره روزه

33یکبار به عیسی گفتند: «شاگردان یحیی اغلب اوقات

در روزه بسر می‌برند و نماز می‌خوانند. شاگردان فریسی‌ها نیز چنین می کنند. اما چرا شاگردان تو، همیشه در حال خوردن و نوشیدن هستند؟»
34عیسی در جواب، از ایشان پرسید: «آیا در جشن عروسی، تا وقتی که داماد آنجاست، می‌توانید میهمانها را به روزه داشتن وادار کنید؟ 35اما زمانی می‌رسد که داماد کشته خواهد شد؛ آنگاه ایشان روزه خواهند گرفت.»
36سپس عیسی مَثَلی آورد و گفت: «کسی لباس نو را پاره نمی کند تا تکه‌ای از پارچه آن را به لباس کهنه وصله بزند، چون نه فقط لباس نو از بین می‌رود، بلکه لباس کهنه نیز با وصله نو، بدتر می‌شود. 37همچنین کسی شراب تازه را در مَشک کهنه نمی‌ریزد، چون شراب تازه، مَشک کهنه را پاره می کند، آنگاه هم شراب می‌ریزد و هم مَشک از بین می‌رود. 38شراب تازه را باید در مشک تازه ریخت. 39اما پس از نوشیدن شراب کهنه، دیگر کسی تمایلی به شراب تازه ندارد، چون می گوید که شراب کهنه بهتر است.»

دین برای انسان یا انسان برای دین؟

6 یک روز شنبه، عیسی و شاگردان از جاده‌ای در میان کشتزارها می گذشتند. در ضمن راه، شاگردان خوشه‌های گندم را می‌چیدند، به کف دست می‌مالیدند و پوستش را کنده، می‌خوردند. 2بعضی از فریسیان که این صحنه را دیدند، به عیسی گفتند: «این عمل برخلاف

دستورات مذهبی است! کاری که شاگردان تو می کنند همانند درو کردن گندم است و این کار در روز شنبه جایز نیست!»
3عیسی جواب داد: «مگر شما کتاب آسمانی را نخوانده‌اید؟ آیا نخوانده‌اید که داود و همراهانش وقتی گرسنه بودند، چه کردند؟ 4داود وارد خانه خدا شد و نان مقدس را که فقط کاهنان اجازه داشتند بخورند، خورد و به همراهانش نیز داد.» 5سپس عیسی فرمود: «من صاحب اختیار روز شنبه نیز هستم!»

عیسی روز شنبه مردم را شفا می‌بخشد

6یک روز دیگر که باز شنبه بود، عیسی در عبادتگاه، کلام خدا را به مردم تعلیم می‌داد. از قضا، در آنجا مردی حضور داشت که دست راستش از کار افتاده بود. 7علمای دینی و فریسی‌ها مراقب عیسی بودند تا ببینند آیا در آن روز، او را شفا می‌دهد یا نه، چون دنبال بهانه‌ای بودند تا مدرکی علیه او بدست آورند.
8عیسی که افکار ایشان را درک کرده بود، به آن مرد فرمود: «بیا اینجا بایست تا همه بتوانند تو را ببینند!» او نیز رفت و ایستاد. 9عیسی به فریسی‌ها و علمای دینی فرمود: «سؤالی از شما دارم: در روز شنبه باید نیکی کرد یا بدی؟ باید جان انسان را نجات داد یا نابود کرد؟»
10سپس به یک‌یک ایشان خیره شد و به آن مرد گفت: «دستت را دراز کن!» او نیز اطاعت کرد و دستش کاملاً

خوب شد! 11دشمنان عیسی از این کار او به خشم آمده،
بر آن شدند که او را به قتل رسانند.

تعیین رسولان

12در یکی از آن روزها، عیسی برای دعا به کوهستان
رفت و تمام شب را به راز و نیاز با خدا پرداخت. 13صبح
زود، پیروان خود را فرا خواند و از میان آنها، دوازده نفر
را بعنوان شاگردان خاص خود برگزید و ایشان را رسولان
خود نامید.
14و 15و 16اینست نامهای رسولان مسیح: شمعون (معروف
به پطرس)، اندریاس (برادر شمعون)، یعقوب، یوحنا،
فیلیپ، برتولما، متی[1]، توما، یعقوب (پسر حلفی)،
شمعون (معروف به فدایی)، یهودا (پسر یعقوب)، یهودا
اسخریوطی (کسی که در آخر به عیسی خیانت کرد).

جماعت در پی عیسی می‌روند

17سپس همگی از دامنه کوه پایین آمدند و به محلی
وسیع و هموار رسیدند. در آنجا تمام پیروانش و گروه
بسیاری از مردم، گرد او جمع شدند. این عده از سراسر
ایالت یهودیه، اورشلیم و حتی سواحل شمالی صور و
صیدون آمده بودند تا سخنان او را بشنوند و از امراض
خود شفا یابند. 18آن کسانی نیز که از ارواح پلید رنج
می‌بردند، آمدند و شفا یافتند. 19مردم همه کوشش
می کردند خود را به او برسانند، چون به محض اینکه

به او دست می‌زدند، نیرویی از او صادر می‌شد و آنان را شفا می‌بخشید!

گفتار عیسی درباره روش زندگی

20در این هنگام، عیسی رو به شاگردان خود کرد و فرمود:
«خوشابه حال شما که تهی‌دستید، زیرا ملکوت خدا از آن شماست!
21«خوشابه حال شما که اکنون گرسنه‌اید، زیرا سیر و بی‌نیاز خواهید شد. خوشابحال شما که گریان هستید، زیرا زمانی خواهد رسید که از خوشی خواهید خندید!
22«خوشابه حال شما، وقتی که مردم بخاطر من، از شما متنفر شوند و شما را در جمع خود راه ندهند و به شما ناسزا گویند و تهمت زنند! 23در اینگونه مواقع شادی کنید! بلی، شاد و مسرور باشید، زیرا در آسمان پاداش بزرگی در انتظارتان خواهد بود؛ بدانید که با انبیای قدیم نیز مردم همینگونه رفتار کرده‌اند.

پیشگویی درباره غم و اندوه

24«اما وای به حال ثروتمندان، زیرا دوران خوشی ایشان فقط محدود به این جهان است.
25«وای به حال آنانی که اکنون سیر هستند، زیرا دوران گرسنگی‌شان فرا خواهد رسید!

«وای بـه حـال آنانـی کـه امـروز خنـدان و بی‌غمنـد، زیـرا غـم و انـدوه انتظارشـان را می کشـد!
26«وای بـر شـما، آنـگاه کـه مـردم از شـما تعریـف و تمجیـد کننـد، زیـرا بـا انبیـای دروغیـن نیـز بـه همینگونـه رفتـار می کردنـد!

محبت نسبت به دشمنان

27«امـا بـه همـه شـما کـه سـخنان مـرا می‌شـنوید، می گویـم کـه دشـمنان خـود را دوسـت بداریـد و بـه کسـانی کـه از شـما نفـرت دارنـد، خوبـی کنیـد. 28بـرای آنانـی کـه بـه شـما ناسـزا می گوینـد، دعـای خیـر کنیـد. بـرای افـرادی کـه بـه شـما آزار می‌رسـانند، برکـت خـدا را بطلبیـد.
29«اگـر کسـی بـه یـک طـرف صورتـت سـیلی زد، بگـذار بـه طـرف دیگـر هـم بزنـد! اگـر کسـی خواسـت ردای تـو را بگیـرد، پیراهنـت را هـم بـه او بـده. 30هـر کـه از تـو چیـزی بخواهـد، از او دریـغ مـدار، و اگـر امـوالـت را گرفتنـد، در فکـر پـس گرفتـن نبـاش. 31بـا مـردم آنگونـه رفتـار کـن کـه انتظـار داری بـا تـو رفتـار کننـد.
32«اگـر فقـط کسـانی را دوسـت بداریـد کـه شـما را دوسـت می‌دارنـد، چـه برتـری بـر دیگـران داریـد؟ خداشناسـان نیـز چنیـن می کننـد! 33اگـر فقـط بـه کسـانی خوبـی کنیـد کـه بـه شـما خوبـی می کننـد، آیـا کار بزرگـی کرده‌ایـد؟ گناهـکاران نیـز چنیـن می کننـد! 34و اگـر فقـط بـه کسـانی قـرض بدهیـد کـه می‌تواننـد بـه شـما پـس بدهنـد، چـه هنـر

کرده‌اید؟ حتی گناهکاران نیز اگر بدانند پولشان را
پس می گیرند، به یکدیگر قرض می‌دهند.
35«اما شما، دشمنانتان را دوست بدارید و به ایشان
خوبی کنید! قرض بدهید و نگران پس گرفتن نباشید.
در اینصورت پاداش آسمانی شما بزرگ خواهد بود، زیرا
همچون فرزندان خدا رفتار کرده‌اید، چون خدا نیز
نسبت به حق‌ناشناسان و بدکاران مهربان است. 36 پس
مانند پدر آسمانی خود دلسوز باشید.

ایراد نگیرید

37«ایراد نگیرید تا از شما ایراد نگیرند. دیگران را
محکوم نکنید تا خدا شما را محکوم نکند. گذشت
داشته باشید تا نسبت به شما با گذشت باشند. 38بدهید تا
خدا هم به شما بدهد. هدیه‌ای که می‌دهید، به خودتان
برخواهد گشت، آن هم با پیمانه‌ای پُر، لبریز، فشرده و
تکان داده شده! با هر دستی که بدهید با همان دست
دریافت خواهید کرد. اگر با دست پُر بدهید، با دست
پُر دریافت می کنید و اگر با دست خالی بدهید، با
دست خالی دریافت خواهید کرد.»
39سپس عیسی این مثل‌ها را آورد: «چه فایده دارد که
کور، راهنمای کور دیگر شود؟ یکی که در گودال
بیفتد، دیگری را هم بدنبال خود می کشد. 40چگونه
ممکن است که شاگرد داناتر از استاد خود باشد؟
شاگرد اگر زیاد تلاش کند، شاید مانند استاد خود شود.

41«چرا پَرِ کاهی را که در چشم دیگران است، می‌بینی، اما چوب را در چشم خود نادیده می گیری؟ 42چگونه جرأت می کنی بگویی: برادر، اجازه بده پر کاه را از چشمت درآورم، در حالیکه چوب را در چشم خود نمی‌بینی؟ ای متظاهر، نخست چوب را از چشم خود درآور، آنگاه بهتر خواهی دید تا پرکاه را از چشم او بیرون بیاوری!

درخت و میوهٔ آن

43«اگر درخت خوب باشد، میوه‌اش نیز خوب خواهد بود، و اگر بد باشد، میوه‌اش نیز بد خواهد بود. 44درخت را از میوه‌اش می‌شناسند. نه بوته ٔ خار انجیر می‌دهد و نه بوته ٔ تمشک، انگور! 45شخص نیک، چون خوش قلب است، اعمالش نیز نیک است. شخص بد، چون بد باطن است، اعمالش نیز بد است. آنچه در دل شخص باشد، از سخنانش آشکار می گردد!

ساختن خانه بر بنیادی محکم

46«چگونه مرا "خداوند" می‌خوانید، اما دستوراتم را اطاعت نمی کنید؟ 47و48هر که نزد من آید و سخنان مرا بشنود و به آنها عمل کند، مانند شخصی است که خانه‌اش را بر بنیاد محکم سنگی می‌سازد. وقتی سیلاب بیاید و به آن خانه فشار بیاورد، پابرجا می‌ماند، زیرا بنیادی محکم دارد. 49«اما کسی که سخنان مرا می‌شنود

و اطاعت نمی کند، مانند کسی است که خانه‌اش را
روی زمین سست بنا می کند. هرگاه سیل به آن خانه
فشار آوَرَد، فرو می‌ریزد و ویران می‌شود.»

ایمان عجیب یک افسر رومی

7 هنگامی که عیسی این سخنان را به پایان رسانید،
به کفرناحوم بازگشت.
2در آن شهر، یک افسر رومی، غلامی داشت که برایش
خیلی عزیز بود. از قضا آن غلام بیمار شد و به حال
مرگ افتاد. 3وقتی افسر از آمدن عیسی باخبر شد، چند
نفر از بزرگان یهود را فرستاد تا از او خواهش کنند که
بیاید و غلامش را شفا بخشد. 4پس آنان با اصرار، به
عیسی التماس کردند که همراه ایشان برود و آن غلام را
شفا دهد. ایشان گفتند: «این افسر مرد بسیار نیکوکاری
است. اگر کسی پیدا شود که لایق لطف تو باشد،
همین شخص است. 5زیرا نسبت به یهودیان مهربان بوده
و عبادتگاهی نیز برای ما ساخته است!»
6عیسی با ایشان رفت. اما پیش از آنکه به خانه برسند،
آن افسر چند نفر از دوستان خود را فرستاد تا به عیسی
چنین بگویند: «سَروَر من، به خود زحمت ندهید که
به خانه من بیایید، چون من لایق چنین افتخاری نیستم.
7خود را نیز لایق نمی‌دانم که به حضورتان بیایم. از
همانجا که هستید، فقط دستور بدهید تا غلام من
شفا یابد! 8من خود، زیر دست افسران ارشد هستم و

از طرف دیگر، سربازانی را تحت فرمان خود دارم. فقط کافی است به سربازی دستور بدهم "برو" تا برود. یا بگویم "بیا" تا بیاید، و به غلام خود بگویم "چنین و چنان کن" تا بکند. پس شما نیز فقط دستور بدهید تا خدمتگزار من بهبود یابد!»
9عیسی وقتی این را شنید، تعجب کرد و رو به جمعیتی که همراهش بودند، نمود و گفت: «در میان تمام یهودیان اسرائیل، حتی یک نفر را ندیده‌ام که چنین ایمانی داشته باشد.» 10وقتی دوستان آن افسر به خانه بازگشتند، غلام کاملاً شفا یافته بود.

عیسی مرده‌ای را زنده می کند

11چندی بعد، عیسی با شاگردان خود به شهری به نام نائین رفت و مانند همیشه، گروه بزرگی از مردم نیز همراه او بودند. 12وقتی به دروازه شهر رسیدند، دیدند که جنازه‌ای را می‌برند. جوانی که تنها پسر یک بیوه‌زن بود، مرده بود. بسیاری از اهالی آن شهر، با آن زن عزاداری می کردند.
13وقتی عیسای خداوند، آن مادر داغدیده را دید، دلش بحال او سوخت و فرمود: « گریه نکن!» 14سپس نزدیک تابوت رفت و دست بر آن گذارد. کسانی که تابوت را می‌بردند، ایستادند. عیسی فرمود: «ای جوان، به تو می گویم، برخیز!»
15بلافاصله، آن جوان برخاست و نشست و با کسانی

که دور او را گرفته بودند، مشغول گفتگو شد! به این ترتیب، عیسی او را به مادرش بازگردانید.
16تمام کسانی که این معجزه را دیدند، با ترس و احترام، خدا را شکر کرده، می گفتند: «نبی بزرگی در میان ما ظهور کرده است! خداوند به یاری ما آمده است!»
17آنگاه خبر این معجزه در سراسر ایالت یهودیه و در سرزمینهای اطراف منتشر شد.

پیغام عیسی به یحیی

18هنگامی که یحیی خبر کارهای عیسی را از زبان شاگردان خود شنید، 19دو نفر از ایشان را نزد او فرستاد تا بپرسند: «آیا تو همان مسیح موعود هستی یا هنوز باید منتظر آمدن او باشیم؟»
20و 21و 22آن دو شاگرد هنگامی نزد عیسی رسیدند که او افلیج‌ها، کورها و بیماران مختلف را شفا می‌بخشید و ارواح پلید را از وجود دیوانگان اخراج می کرد. آنان سؤال یحیی را به عرض او رساندند. عیسی در جواب فرمود: «نزد یحیی بازگردید و آنچه دیدید و شنیدید، برای او بیان کنید که چگونه نابینایان بینا می‌شوند، لنگ‌ها راه می‌روند، جذامی‌ها شفا می‌یابند، ناشنواها شنوا می گردند، مرده‌ها زنده می‌شوند و فقرا پیغام نجاتبخش خدا را می‌شنوند. 23سپس به او بگویید، خوشابحال کسی که به من شک نکند.»
24وقتی آن دو فرستاده رفتند، عیسی درباره یحیی با مردم

سخن گفت و فرمود: «آن مرد که برای دیدنش به بیابان یهودیه رفته بودید، که بود؟ آیا مردی بود سست چون علف، که از وزش هر بادی بلرزد؟ 25آیا مردی بود با لباسهای گرانقیمت؟ اگر شخص عیاش و خوش گذرانی بود، در قصرها زندگی می کرد، نه در بیابان! 26آیا رفته بودید پیامبری را ببینید؟ بلی، به شما می گویم که یحیی از یک پیامبر نیز بزرگتر است. 27او همان رسولی است که کتاب آسمانی درباره‌اش می‌فرماید: "من رسول خود را پیش از تو می‌فرستم تا راه را برایت باز کند." 28در میان تمام انسانهایی که تابحال بدنیا آمده‌اند، کسی بزرگتر از یحیی نبوده است. با وجود این، کوچکترین فرد در ملکوت خدا از یحیی بزرگتر است!

29«تمام کسانی که پیغام یحیی را شنیدند، حتی مأمورین باج و خراج، تسلیم خواست خدا گردیده، از دست او غسل‌تعمید گرفتند. 30ولی فریسی‌ها و علمای دین، دعوت خدا را رد کردند و حاضر نشدند از او تعمید بگیرند.

31«پس درباره این قبیل اشخاص چه بگویم؟ ایشان را به چه چیز تشبیه کنم؟ 32مانند کودکانی هستند که در کوچه‌ها به هنگام بازی، با بی‌حوصلگی به همبازیهای خود می گویند: "نه به ساز ما می‌رقصید، و نه به نوحه ء ما گریه می کنید." 33زیرا درباره یحیای تعمیددهنده که اغلب روزه‌دار بود و شراب هم نمی‌نوشید، می گفتید که دیوانه است! 34و درباره من که می‌خورم و می‌نوشم،

می گویید که شخصی است پرخور و میگسار و همنشین گناهکاران! 35اگر عاقل بودید، چنین نمی گفتید و می‌دانستید چرا او چنان می کرد و من چنین!»

زن بدکاره آمرزیده می‌شود

36روزی یکی از فریسیان عیسی را برای صرف غذا به خانه خود دعوت کرد. عیسی نیز دعوت او را پذیرفت و به خانه او رفت. وقتی سر سفره نشسته بودند، 37زنی بدکاره که شنیده بود عیسی در آن خانه است، شیشه‌ای نفیس پر از عطر گرانبها برداشت، 38و وارد شد و پشت سر عیسی، نزد پایهایش نشست و شروع به گریستن کرد. قطره‌های اشک او روی پایهای عیسی می‌چکید و او با مویهای سر خود آنها را پاک می کرد. سپس پایهای عیسی را بوسید و روی آنها عطر ریخت.

39صاحب خانه یعنی آن فریسی، وقتی این وضع را مشاهده نمود و آن زن را شناخت، با خود گفت: «اگر این مرد فرستاده خدا بود، یقیناً متوجه می‌شد که این زن گناهکار و ناپاک است!»

40عیسی خیالات دل او را درک کرد و به او گفت: «شمعون، می‌خواهم چیزی به تو بگویم.»

شمعون گفت: «بفرما استاد!»

41آنگاه عیسی داستانی برای او تعریف کرد و گفت: «شخصی از دو نفر طلب داشت، از یکی 500 سکه و از دیگری 50 سکه. 42اما هیچیک از آن دو، نمی‌توانست

بدهی خود را بپردازد. پس آن مرد مهربان هر دو را بخشید و از طلب خود چشم‌پوشی کرد! حال، به نظر تو کدامیک از آن دو او را بیشتر دوست خواهد داشت؟»
43شمعون جواب داد: «به نظر من، آن که بیشتر بدهکار بود.»

عیسی فرمود: «درست گفتی!»
44سپس به آن زن اشاره کرد و به شمعون گفت: «به این زن که اینجا زانو زده است خوب نگاه کن! وقتی به خانه ء تو آمدم به خودت زحمت ندادی که برای شستشوی پایهایم، آب بیاوری. اما او پایهای مرا با اشک چشمانش شست و با مو یهای سرش خشک کرد. 45به رسم معمول، صورتم را نبوسیدی؛ اما از وقتی که داخل شدم، این زن از بوسیدن پایهای من دست نکشیده است.
46تو غفلت کردی که به رسم احترام، روغن بر سرم بمالی، ولی او پایهای مرا عطرآگین کرده است. 47از اینروست که او محبت بیشتری نشان می‌دهد، چون گناهان بسیارش آمرزیده شده است. اما هر که کمتر بخشیده شده باشد، محبت کمتری نشان می‌دهد.»
48آنگاه رو به آن زن کرد و فرمود: «گناهان تو بخشیده شد!»
49اشخاصی که بر سر سفره حضور داشتند، با خود می گفتند: «این مرد کیست که گناهان مردم را نیز می‌آمرزد؟»

50عیسی به آن زن فرمود: «ایمانت باعث نجاتت شده
است! برخیز و آسوده خاطر برو.»

زنانی که از عیسی پیروی می‌کردند

8 چندی بعد، عیسی سفری به شهرها و دهات ایالت
جلیل کرد تا همه جا مژده ملکوت خدا را اعلام
کند. آن دوازده شاگرد 2و چند زن که از ارواح پلید و یا
از امراض شفا یافته بودند نیز او را همراهی می‌کردند.
مریم مجدلیه که عیسی هفت روح پلید از وجود او
بیرون کرده بود، 3یونا، همسر خوزا (رئیس دربار
هیرودیس)، و سوسن از جمله این زنان بودند. ایشان و
بسیاری از زنان دیگر، از دارایی شخصی خود، عیسی و
شاگردانش را خدمت می‌کردند.

تأثیر کلام خدا بر قلبهای مردم

4مردم از همه شهرها نزد عیسی می‌آمدند. یک روز،
عده ء زیادی نزدش گرد آمدند و او این حکایت را برای
ایشان بیان نمود:
5«روزی کشاورزی به مزرعه رفت تا تخم بکارد. وقتی
تخمها را می‌پاشید، مقداری روی گذرگاه افتاد و پایمال
شد و پرندگان آمده، آنها را برچیدند و خوردند. 6مقداری
دیگر در زمین سنگلاخ و کم‌خاک افتاد و سبز شد،
اما چون زمین رطوبت نداشت، زود پژمرد و خشکید.
7مقداری هم در میان خارها افتاد. خارها با تخمها رشد

کرد و ساقه‌های جوان گیاه، زیر فشار خارها خفه شد.
8اما مقداری از تخمها در زمین بارور افتاد و روییده و
صد برابر ثمر داد.» سپس با صدای بلند فرمود: «هر که
گوش شنوا دارد، خوب به سخنان من توجه کند!»
9شاگردان پرسیدند: «معنی این حکایت چیست؟»
10فرمود: «خدا به شما این توانایی را داده است که معنی
این حکایات را درک کنید، چون حقایق ناگفته‌ای را
درباره برقراری ملکوت خدا بر روی زمین، بیان می‌کند.
اما این مردم، سخنان مرا می‌شنوند و چیزی از آن درک
نمی‌کنند، و این درست همان چیزی است که انبیای
قدیم پیشگویی کرده‌اند.
11«معنی حکایت اینست: تخم، همان کلام خداست.
12گذرگاه مزرعه که بعضی ازتخمها در آنجا افتاد،
دل سخت کسانی را نشان می‌دهد که کلام خدا را
می‌شنوند، اما بعد شیطان آمده، کلام را می‌رباید و
می‌برد و نمی‌گذارد ایمان بیاورند و نجات پیدا کنند،
13زمین سنگلاخ، نمایانگر کسانی است که از گوش دادن
به کلام خدا لذت می‌برند ولی در ایشان هرگز تأثیری
عمیق نمی‌نماید و ریشه نمی‌دوانند. آنان می‌دانند که
کلام خدا حقیقت دارد و تا مدتی هم ایمان می‌آورند.
اما وقتی باد سوزان شکنجه و آزار وزید، ایمان خود
را از دست می‌دهند. 14زمینی که از خار پوشیده شده،
به کسانی اشاره دارد که به پیغام خدا گوش می‌دهند
و ایمان می‌آورند ولی ایمانشان در زیر فشار نگرانی،

مادیات و مسئولیتها و لذات زندگی، کم کم خفه می‌شود وثمری به بار نمی‌آورد.
15«اما خاک خوب، نمایانگر اشخاصی است که با قلبی آماده و پذیرا به کلام خدا گوش می‌دهند و با جدیت از آن اطاعت می کنند تا ثمر به بار آورند.

اطاعت از پیغام خدا

16«آیا تابحال شنیده‌اید که کسی چراغی را روشن کند و بعد روی آن را بپوشاند تا نورش به دیگران نتابد؟ چراغ را باید جایی گذاشت که همه بتوانند از نورش استفاده کنند. 17به همین صورت، خدا نیز یک روز اسرار نهان و مخفی دل انسان را پیش چشمان همه، عیان و آشکار خواهد ساخت. 18پس سعی کنید که به پیغام خدا خوب گوش فرا دهید. چون هر که دارد، به او بیشتر داده خواهد شد، و هر که ندارد، آنچه گمان می کند دارد نیز از او گرفته خواهد شد.»

خانواده واقعی عیسی

19یکبار، مادر و برادران عیسی آمدند تا او را ببینند، اما بعلت ازدحام جمعیت نتوانستند وارد خانه‌ای شوند که درآن تعلیم می‌داد. 20وقتی به عیسی خبر دادند که مادر و برادرانش بیرون ایستاده و منتظر دیدنش هستند، 21فرمود: «مادر و برادران من کسانی هستند که پیغام خدا را می‌شنوند و آن را اطاعت می کنند.»

عیسی دریای طوفانی را آرام می کند

22روزی عیسی با شاگردانش سوار قایقی شد و از ایشان
خواست که آن را به کناره دیگر دریاچه ببرند. 23در
بین راه، عیسی را خواب در ربود. ناگهان طوفان سختی
درگرفت، طوری که آب قایق را پر کرد و جانشان به
خطر افتاد.
24شاگردان با عجله عیسی را بیدار کردند و فریاد زدند:
«استاد، استاد، نزدیک است غرق شویم!»
عیسی برخاست و به طوفان دستور داد: «آرام شو!» آنگاه
باد و امواج فروکش کرد و همه جا آرامش حکمفرما
گردید! 25سپس از ایشان پرسید: «ایمانتان کجاست؟»
ایشان با ترس و تعجب به یکدیگر گفتند: «این مرد
کیست که حتی باد و امواج دریا نیز از او فرمان
می‌برند؟»

عیسی دیوانه‌ای را شفا می‌بخشد

26به این ترتیب به آنسوی دریاچه، به سرزمین جدری‌ها
رسیدند که مقابل ایالت جلیل بود. 27وقتی عیسی از قایق
پیاده شد، مردی که مدتها دیوانه بود از شهر به سوی
او آمد. او نه لباس می‌پوشید و نه در خانه می‌ماند بلکه
در قبرستانها زندگی می کرد. 28به محض اینکه عیسی را
دید، نعره زد و پیش پایهای او بر زمین افتاد و با صدای
بلند گفت: «ای عیسی، فرزند خدای متعال، با من چه
کار داری؟ التماس می کنم مرا عذاب ندهی!» 29زیرا

عیسی به روح پلید دستور می‌داد که از وجود آن مرد بیرون بیاید.
این روح پلید بارها به آن مرد حمله کرده بود و حتی موقعی که دستها و پایهای او را با زنجیر می‌بستند، به آسانی زنجیرها را می گسیخت و سر به بیابان می گذاشت. او بطور کامل در چنگال ارواح پلید اسیر بود.
30عیسی از آن روح پرسید: «اسم تو چیست؟»
گفت: «قشون»، زیرا هزاران روح در وجود آن مرد داخل شده بودند. 31سپس ارواح پلید به عیسی التماس کردند که آنها را به جهنم نفرستد.
32در این هنگام، یک گله ء بزرگ خوک، روی تپه‌ای در آن حوالی می‌چریدند. ارواح به عیسی التماس کردند که اجازه دهد داخل خوکها گردند. عیسی اجازه داد. 33آنگاه ارواح پلید از وجود آن مرد بیرون آمدند و داخل خوکها شدند. بلافاصله تمام آن گله از تپه سرازیر شده، از پرتگاه به داخل دریاچه پریدند و غرق شدند. 34خوک‌چرانها پا به فرار گذاشتند و به هر جا که می‌رسیدند، ماجرا را برای مردم بازگو می کردند. 35طولی نکشید که مردم دسته‌دسته آمدند تا واقعه را به چشم ببینند. وقتی آن دیوانه را دیدند که لباس برتن داشت و پیش پای عیسی آرام نشسته و کاملاً عاقل شده است، وحشت کردند.
36کسانی که این ماجرا را دیده بودند، برای دیگران تعریف می کردند که آن دیوانه چگونه شفا یافته است.

37مـردم کـه از ایـن واقعـه دچـار وحشـت شـده بودنـد، از عیسـی خواهـش کردنـد کـه از آنجـا بـرود و دیگـر کاری بـه کارشـان نداشـته باشـد. پـس او سـوار قایـق شـد تـا بـه کنـاره دیگـر دریاچـه بازگـردد.
38دیوانـه‌ای کـه شـفا یافتـه بـود، بـه عیسـی التمـاس کـرد کـه اجـازه دهـد او را همراهـی کنـد. امـا عیسـی اجـازه نـداد و بـه او فرمـود: 39«نـزد خانـواده‌ات برگـرد و بگـو کـه خـدا چـه کار بزرگـی برایـت انجـام داده اسـت.»
او نیـز بـه شـهر رفـت و بـرای همـه بازگـو نمـود کـه عیسـی چـه معجـزه بزرگـی در حـق او انجـام داده اسـت.

شفای زن بیمار و زنده کردن دختر یایروس

40هنگامـی کـه عیسـی بـه کنـاره دیگـر دریاچـه بازگشـت، مـردم بـا آغـوش بـاز از او اسـتقبال کردنـد، چـون منتظـرش بودنـد. 41ناگهـان مـردی بـه نـام یایـروس کـه سرپرسـت عبادتـگاه شـهر بـود، آمـد و بـر پایهـای عیسـی افتـاد و بـه او التمـاس کـرد کـه همـراه او بـه خانـه‌اش بـرود، 42و دختـر دوازده سـاله‌اش را کـه تنهـا فرزنـدش بـود و در آسـتانه مـرگ قـرار داشـت، شـفا دهـد.
عیسـی خواهـش او را پذیرفـت و در میـان انبـوه جمعیـت، بـا او بـراه افتـاد. مـردم از هـر طـرف دور او را گرفتـه بودنـد و بـر او فشـار می‌آوردنـد. 43و44در همیـن حـال، زنـی از پشـت سـر عیسـی خـود را بـه او رسـانید و به گوشـه ء ردای او دسـت زد. ایـن زن بـه مـدت دوازده سـال بـه خونریـزی مبتـلا بـود و

با اینکه تمام دارایی خود را صرف معالجه خود نموده بود، بهبودی نیافته بود. اما به محض اینکه دستش به گوشه ردای عیسی رسید، خونریزی‌اش قطع شد.
45عیسی ناگهان برگشت و پرسید: «چه کسی به من دست زد؟»
همه انکار کردند. پطرس گفت: «استاد، می‌بینید که مردم از هر طرف فشار می‌آورند...» 46اما عیسی فرمود: «یک نفر به من دست زد، چون حس کردم که نیروی شفابخشی از من صادر شد!»
47آن زن که دید عیسی از همه چیز آگاهی دارد، با ترس و لرز آمد و در برابر او به زانو افتاد. آنگاه در حضور همه بیان کرد که به چه علت به او دست زده و چگونه شفا یافته است.
48عیسی فرمود: «دخترم، ایمانت باعث شفایت شده است. برخیز و با خیالی آسوده، برو!»
49عیسی هنوز با آن زن سخن می گفت که شخصی از خانه یایروس آمد و به او خبر داده گفت: «دخترت فوت کرد. دیگر بیهوده به استاد زحمت نده.»
50اما وقتی عیسی این را شنید، به یایروس فرمود: «نترس! فقط به من اعتماد داشته باش! دخترت شفا خواهد یافت!»
51هنگامی که به خانه رسیدند، عیسی اجازه نداد که بغیر از پطرس، یعقوب، یوحنا و پدر و مادر آن دختر، کسی با او وارد اطاق شود. 52در آن خانه عده زیادی

جمع شده و گریه و زاری می کردند. عیسی به ایشان
فرمود: «گریه نکنید! دختر نمرده؛ فقط خوابیده است!»
53همه او را مسخره کردند، چون می‌دانستند که دختر
مرده است.
54آنگاه عیسی وارد اطاق شد و دست دختر را گرفت
و فرمود: «دختر، برخیز!» 55همان لحظه، او زنده شد و
فوراً از جا برخاست! عیسی فرمود: «چیزی به او بدهید
تا بخورد.» 56پدر و مادر او از فرط شادی نمی‌دانستند
چه کنند؛ اما عیسی اصرار کرد که جزئیات ماجرا را
برای کسی فاش ننمایند.

مأموریت دوازده شاگرد عیسی

9 روزی عیسی دوازده شاگرد خود را فرا خواند و به
ایشان قدرت و اقتدار داد تا ارواح پلید را از وجود
دیوانگان بیرون کنند و بیماران را شفا بخشند. 2آنگاه
ایشان را فرستاد تا فرا رسیدن ملکوت خدا را به مردم
اعلام نمایند و بیماران را شفا دهند.
3پیش از آنکه براه افتند، عیسی به آنان فرمود: «در این
سفر، هیچ چیز با خود نبرید، نه چوب دستی، نه
کوله‌بار، نه خوراک، نه پول و نه لباس اضافی. 4به هر
شهری که رفتید، فقط در یک خانه مهمان باشید. 5اگر
اهالی شهری به پیغام شما توجهی نکردند، به هنگام
ترک آن شهر، حتی گرد و خاک آنجا را از پایهایتان
بتکانید تا بدانند که خدا نسبت به آنان غضبناک است!»

6پس شاگردان، شهر به شهر و آبادی به آبادی می گشتند
و پیغام انجیل را به مردم می‌رساندند و بیماران را شفا
می‌بخشیدند.

مرگ یحیی

7وقتی که هیرودیس حکمران جلیل خبر معجزات
عیسی را شنید، نگران و پریشان شد، زیرا بعضی درباره
عیسی می گفتند که او همان یحیای تعمید دهنده است
که زنده شده است. 8عده‌ای دیگر نیز می گفتند که او
همان الیاس است که ظهور کرده و یا یکی از پیغمبران
قدیمی است که زنده شده است. اینگونه شایعات همه
جا به گوش می‌رسید.
9اما هیرودیس می گفت: «من خود سر یحیی را از تنش
جدا کردم! پس این دیگر کیست که این داستانهای
عجیب و غریب را درباره‌اش می‌شنوم؟» از اینرو مشتاق
بود که عیسی را ملاقات کند.

غذا دادن به پنج هزار مرد

10پس از مدتی، رسولان برگشتند و عیسی را از آنچه کرده
بودند، آگاه ساختند. آنگاه عیسی همراه ایشان، بدور
از چشم مردم، بسوی شهر بیت‌صیدا براه افتاد. 11اما
عده بسیاری از مقصد او باخبر شدند و بدنبالش شتافتند.
عیسی نیز با خوشرویی ایشان را پذیرفت و باز درباره
ملکوت خدا ایشان را تعلیم داد و بیماران را شفا بخشید.

12نزدیک غروب، دوازده شاگرد عیسی آمده، به او گفتند:
«مردم را مرخص فرما تا به آبادیهای اطراف بروند و
برای گذراندن شب، جا و خوراک بیابند، چون در این
بیابان، چیزی برای خوردن پیدا نمی‌شود.»
13عیسی جواب داد: «شما خودتان به ایشان خوراک
بدهید!»
شاگردان با تعجب گفتند: «چگونه؟ ما حتی برای
خودمان، چیزی جز پنج نان و دو ماهی نداریم! شاید
می‌خواهی که برویم و برای تمام این جمعیت غذا
بخریم؟» 14فقط تعداد مردها در آن جمعیت، حدود پنج
هزار نفر بود.
آنگاه عیسی فرمود: «به مردم بگویید که در دسته‌های
پنجاه نفری، بر روی زمین بنشینند.» 15 شاگردان همه را
نشاندند.
16عیسی آن پنج نان و دو ماهی را در دست گرفت و بسوی
آسمان نگاه کرد و شکر نمود. سپس نانها را تکه‌تکه
کرد و به شاگردانش داد تا در میان مردم تقسیم کنند.
17همه خوردند و سیر شدند و دوازده سبد نیز از تکه‌های
باقیمانده، اضافه آمد.

اعتقاد پطرس درباره عیسی

18یک روز که عیسی به تنهایی دعا می کرد، شاگردانش
نزد او آمدند و او از ایشان پرسید: «به نظر مردم، من که
هستم ؟ »

19جواب دادند: «یحیای تعمید دهنده، یا الیاس نبی، و یا
یکی از پیغمبران قدیم که زنده شده است.»
20آنگاه از ایشان پرسید: «شما چه؟ شما مرا که
می دانید؟»
پطرس در جواب گفت: «تو مسیح موعود هستی!»

عیسی مرگ خود را پیشگویی می کند

21اما عیسی ایشان را اکیداً منع کرد که این موضوع را
با کسی درمیان نگذارند. 22سپس به ایشان فرمود: «لازم
است که من رنج و عذاب بسیار بکشم. بزرگان قوم،
کاهنان اعظم و علمای دین مرا محکوم کرده، خواهند
کشت. اما من روز سوم زنده خواهم شد!»
23سپس به همه فرمود: «هر که می‌خواهد مرا پیروی
کند، باید از خواسته‌ها و آسایش خود چشم بپوشد و
هر روز، زحمات و سختی‌ها را همچون صلیب بر دوش
بکشد و بدنبال من بیاید. 24هر که در راه من جانش
را از دست بدهد، حیات جاودان را خواهد یافت، اما
هر که بکوشد جانش را حفظ کند، حیات جاودان را
از دست خواهد داد. 25پس چه فایده‌ای دارد که شخص
تمام دنیا را به چنگ بیاورد، اما حیات جاوید را از
دست بدهد؟
26«هر که در این جهان از من و سخنان من عار داشته
باشد، من نیز وقتی در جلال خود و جلال پدر، با
فرشتگان مقدس به جهان بازگردم، از او عار خواهم

داشت. 27اما یقین بدانید که در اینجا کسانی ایستاده‌اند
که تا ملکوت خدا را نبینند، نخواهند مرد.»

شاگردان جلال مسیح را می‌بینند

28هشت روز پس از این سخنان، عیسی به همراه پطرس،
یعقوب و یوحنا، بر فراز تپه‌ای برآمد تا دعا کند. 29به
هنگام دعا، ناگهان چهره عیسی نورانی شد و لباس او از
سفیدی، چشم را خیره می کرد. 30و31در همان حال، دو
مرد، یعنی موسی و الیاس، با ظاهری پرشکوه و نورانی
ظاهر شدند و با عیسی درباره مرگ او که می‌بایست
طبق خواست خدا، بزودی در اورشلیم واقع گردد، به
گفتگو پرداختند.
32اما در این هنگام، پطرس و دوستانش را خواب در
ربوده بود. وقتی بیدار شدند، عیسی و آن دو مرد را
غرق در نور و جلال دیدند. 33هنگامی که موسی و
الیاس آن محل را ترک می کردند پطرس که دستپاچه
بود و نمی‌دانست چه می گوید، به عیسی گفت:
«استاد، چه عالی است! همینجا بمانیم و سه سایبان
بسازیم، یکی برای تو، یکی برای موسی و یکی هم
برای الیاس.»
34سخن پطرس هنوز تمام نشده بود که ابری درخشان
پدیدار گشت و وقتی بر ایشان سایه انداخت، شاگردان
را ترس فرا گرفت. 35آنگاه از ابر ندایی در رسید که
«اینست پسر محبوب من. سخنان او را بشنوید!»

36وقتی که ندا خاتمه یافت، متوجه شدند که عیسی
تنهاست. آنان تا مدتها، به کسی درباره این واقعه چیزی
نگفتند.

شفای یک پسر غشی

37روز بعد، وقتی از تپه پایین می‌آمدند، با جمعیت
بزرگی روبرو شدند. 38ناگهان مردی از میان جمعیت
فریاد زد: «استاد، التماس می کنم بر پسرم، که تنها
فرزندم است، نظر لطف بیندازی، 39چون یک روح پلید
مرتب داخل وجود او می‌شود و او را به فریاد کشیدن
وامی‌دارد. روح پلید او را متشنج می کند، بطوری که از
دهانش کف بیرون می‌آید. او همیشه به پسرم حمله
می کند و به سختی او را رها می‌سازد. 40از شاگردانت
درخواست کردم که این روح را از وجود پسرم بیرون
کنند، اما نتوانستند.»
41عیسی فرمود: «شما مردم این زمانه، چقدر سرسخت و
بی‌ایمان هستید! تا کی این وضع را تحمل کنم؟ پسر را
نزد من بیاورید!»
42در همان هنگام که پسر را می‌آوردند، روح پلید او را
تکان سختی داد و برزمین زد. پسر می‌غلطید و دهانش
کف می کرد. اما عیسی به روح پلید دستور داد که
بیرون بیاید. به این ترتیب آن پسر را شفا بخشید و به
پدرش سپرد. 43مردم همه از قدرت خدا شگفت‌زده شده
بودند.

عیسی باردگر درباره مرگش پیشگویی می‌کند

در همان حال که همه با حیرت از کارهای عجیب عیسی تعریف می‌کردند، او به شاگردان خود فرمود:
44«به آنچه می‌گویم، خوب توجه کنید: مرا که مسیح هستم بزودی به‌دست مردم تسلیم خواهند کرد.» 45اما شاگردان منظور او را نفهمیدند، چون ذهنشان کور شده بود و می‌ترسیدند در این باره از او سؤال کنند.

چه کسی بزرگتر است؟

46سپس بین شاگردان عیسی این بحث درگرفت که چه کسی از همه بزرگتر است! 47عیسی که متوجه افکار ایشان شده بود، کودکی را نزد خود خواند، 48و به ایشان فرمود: «هر که افرادی این چنین کوچک را بپذیرد، مرا پذیرفته است؛ و هر که مرا پذیرد، در حقیقت خدایی را که مرا فرستاده پذیرفته است. بزرگی شما به این بستگی دارد که تا چه اندازه دیگران را می‌پذیرید.»

برزبان راندن نام عیسی

49شاگرد او، یوحنا گفت: «استاد، ما شخصی را دیدیم که با بر زبان آوردن نام تو، ارواح پلید را از وجود دیوانه‌ها بیرون می‌کرد. ما نیز سعی کردیم مانع کار او شویم، چون از گروه ما نبود!»
50عیسی فرمود: «مانع او نشوید، چون کسی که برضد شما نباشد، از شماست.»

حرکت عیسی بسوی اورشلیم

51هنگامی که زمان بازگشت عیسی به آسمان نزدیک
شد، با عزمی راسخ بسوی اورشلیم براه افتاد. 52او
چند نفر را جلوتر فرستاد تا در یکی از دهکده‌های
سامری‌نشین، محلی برای اقامت ایشان آماده سازند. 53اما
اهالی آن دهکده، ایشان را نپذیرفتند چون می‌دانستند
که عازم اورشلیم هستند. (سامریها و یهودیها، دشمنی
دیرینه‌ای با یکدیگر داشتند.)
54وقتی فرستادگان برگشتند و این خبر را آوردند، یعقوب
و یوحنا به عیسی گفتند: «استاد، آیا می‌خواهی از خدا
درخواست کنیم که از آسمان آتش بفرستد و ایشان
را از بین ببرد، همانگونه که الیاس نیز کرد؟» 55اما
عیسی ایشان را سرزنش نمود. 56بنابراین از آنجا به آبادی
دیگری رفتند.

بهای پیروی از عیسی

57در بین راه، شخصی به عیسی گفت: «می‌خواهم هر
جا که می‌روی، تو را پیروی کنم!»
58عیسی در جواب فرمود: «روباه‌ها، لانه دارند و
پرندگان، آشیانه! اما من حتی جایی برای خوابیدن
ندارم!»
59یکبار نیز او کسی را دعوت کرد تا پیروی‌اش نماید.
آن شخص پذیرفت اما خواست که این کار را به پس از
مرگ پدرش موکول کند. 60عیسی به او گفت: «بگذار

کسانی در فکر این چیزها باشند که حیات جاودانی ندارند. وظیفه تو اینست که بیایی و مژده ملکوت خدا را در همه جا اعلام نمایی.»
61شخصی نیز به عیسی گفت: «خداوندا، من حاضرم تو را پیروی کنم. اما بگذار اول بروم و از خانواده‌ام اجازه بگیرم!»
62عیسی به او فرمود: «کسی که تمام هوش و حواسش متوجه خدمت به من نباشد، لایق این خدمت نیست!»

مأموریت هفتاد شاگرد دیگر

10 آنگاه، عیسای خداوند هفتاد نفر دیگر را تعیین کرد و ایشان را دو به دو به شهرها و نقاطی که خود عازم آن بود، فرستاد، 2و به آنها فرمود: «مردم بیشماری آماده شنیدن کلام خدا هستند. بلی، محصول بی‌نهایت زیاد است و کارگر کم! پس از صاحب محصول درخواست کنید تا کارگران بیشتری به کمکتان بفرستد. 3بروید و فراموش نکنید که من شما را همچون بره‌ها به میان گرگها می‌فرستم. 4با خود نه پول بردارید، نه کوله بار و نه حتی یک جفت کفش اضافی. در بین راه نیز وقت تلف نکنید.
5«وارد هر خانه‌ای که شدید، قبل از هر چیز بگویید: برکت بر این خانه باشد. 6اگر کسی در آنجا لیاقت برکت را داشته باشد، برکت شامل حالش می‌شود و اگر لیاقت نداشته باشد، برکت به خود شما برمی گردد.

7پس در همان خانه بمانید و بدنبال جای بهتر، از خانه
به خانه‌ای دیگر نقل مکان نکنید. هر چه به شما
می‌دهند، بخورید و بنوشید و از اینکه از شما پذیرایی
می کنند، شرمسار نباشید، چون کارگر مستحق مزد
خویش است!
8و9«اگر اهالی شهری شما را پذیرا شوند، هر چه پیش
شما بگذارند، بخورید و بیماران را شفا دهید و به ایشان
بگویید: ملکوت خدا به شما نزدیک شده است.
10«اما اگر شهری شما را نپذیرفت، به کوچه‌های آن
بروید و بگویید: 11"ما حتی گرد و خاک شهرتان را
که بر پایهای ما نشسته، می‌تکانیم تا بدانید که آینده
ء تاریکی در انتظار شماست. اما بدانید که در رحمت
خدا به روی شما گشوده شده بود." 12حتی وضع شهر
گناهکاری چون سدوم، در روز داوری، از وضع چنان
شهری بهتر خواهد بود.
13«وای بر شما ای اهالی خورزین و بیت‌صیدا! چه
سرنوشت وحشتناکی در انتظار شماست! چون اگر
معجزاتی را که برای شما کردم در شهرهای فاسدی چون
صور و صیدون انجام می‌دادم، اهالی آنجا مدتها پیش
به زانو درمی‌آمدند و توبه می کردند، و یقیناً پلاس
می‌پوشیدند و خاکستر بر سر خود می‌ریختند، تا نشان
دهند که چقدر از کرده خود پشیمانند. 14بلی، در روز
داوری، مجازات مردم صور و صیدون از مجازات شما
بسیار سبکتر خواهد بود. 15ای مردم کفرناحوم، به

شما چه بگویم؟ شما که می‌خواستید تا به آسمان
سربرافرازید، بدانید که به جهنم سرنگون خواهید شد!»
16سپس به شاگردان خود گفت: «هر که شما را بپذیرد،
مرا پذیرفته است، و هر که شما را رد کند، در واقع مرا
رد کرده است، و هر که مرا رد کند، خدایی را که مرا
فرستاده، رد کرده است.»
17پس از مدتی هفتاد شاگرد برگشتند و با خوشحالی به
عیسی خبر داده، گفتند: «خداوندا، حتی ارواح پلید نیز
به نام تو، از ما اطاعت می کنند!»
18عیسی فرمود: «بلی، من شیطان را دیدم که همچون
برق، از آسمان به زیر افتاد! 19من به شما قدرت
بخشیده‌ام تا بر همه نیروهای شیطان مسلط شوید و
از میان مارها و عقربها بگذرید و آنها را پایمال کنید؛ و
هیچ چیز هرگز به شما آسیب نخواهد رسانید! 20باوجود
این، فقط از این شادی نکنید که ارواح پلید از شما
اطاعت می کنند، بلکه از این شاد باشید که نام شما در
آسمان ثبت شده است!»

دعای شکرگزاری عیسی

21آنگاه دل عیسی سرشار از شادی روح خدا گردید و
فرمود: «ای پدر، ای مالک آسمان و زمین، تو را سپاس
می گویم که این امور را از اشخاص متفکر و دانای
این جهان پنهان کردی و به کسانی آشکار ساختی که
با سادگی، همچون کودکان به تو ایمان دارند. بلی،

ای پدر، تو را شکر می‌کنم، چون خواست تو چنین بود.»
22سپس به شاگردان خود گفت: «پدرم، خدا، همه چیز را در اختیار من قرار داده است. پسر را هیچکس نمی‌شناسد بغیر از پدر، و پدر را نیز کسی براستی نمی‌شناسد، مگر پسر و آنانی که از طریق پسر او را بشناسند.»
23سپس، در تنهایی به آن دوازده شاگرد فرمود: «خوشابحال شما که این چیزها را می‌بینید! 24چون پیامبران و پادشاهان زیادی در روزگاران گذشته، آرزو داشتند که آنچه شما می‌بینید و می‌شنوید، ببینند و بشنوند!

بزرگترین دستور خدا

25روزی یکی از علمای دین که می‌خواست اعتقادات عیسی را امتحان کند، از او پرسید: «استاد، انسان چه باید بکند تا حیات جاودانی را بدست بیاورد؟»
26عیسی به او گفت: «در کتاب تورات، در این باره چه نوشته شده است؟»
27جواب داد: «نوشته شده که خداوند، خدای خود را با تمام دل، با تمام جان، با تمام قوت و با تمام فکرت دوست بدار. همسایه‌ات را نیز دوست بدار، همانقدر که خود را دوست می‌داری!»
28عیسی فرمود: «بسیار خوب، تو نیز چنین کن تا حیات جاودانی داشته باشی.»

29اما او چون می‌خواست سؤال خود را موجه و بجا
جلوه دهد، باز پرسید: «خوب، همسایه من کیست؟»

داستان سامری نیکو

30عیسی در جواب، داستانی تعریف کرد و فرمود: «یک
یهودی از اورشلیم به شهر اریحا می‌رفت. در راه بدست
راهزنان افتاد. ایشان لباس و پول او را گرفتند و او را
کتک زده، نیمه جان کنار جاده انداختند و رفتند. 31از
قضا، کاهنی یهودی از آنجا می گذشت. وقتی او را کنار
جاده افتاده دید، راه خود را کج کرد و از سمت دیگر
جاده رد شد. 32سپس یکی از خادمان خانه خدا از راه
رسید و نگاهی به او کرد. اما او نیز راه خود را در پیش
گرفت و رفت.
33«آنگاه یک سامری از راه رسید (یهودی‌ها وسامری‌ها،
با یکدیگر دشمنی داشتند). وقتی آن مجروح را دید،
دلش به حال او سوخت، 34نزدیک رفت و کنارش
نشست، زخمهایش را شست و مرهم مالید و بست. سپس
او را بر الاغ خود سوار کرد و به مهمانخانه‌ای برد و از
او مراقبت نمود. 35روز بعد، هنگامی که آنجا را ترک
می کرد، مقداری پول به صاحب مهمانخانه داد و گفت:
از این شخص مراقبت کن و اگر بیشتر از این خرج
کنی، وقتی برگشتم، پرداخت خواهم کرد!
36«حال، به نظر تو کدامیک از این سه نفر، همسایه آن
مرد بیچاره بود؟»

37جواب داد: «آنکه به او ترحم نمود و کمکش کرد.»
عیسی فرمود: «تو نیز چنین کن!»

اهمیت گوش دادن به کلام خدا

38در سر راه خود به اورشلیم، عیسی و شاگردان به دهی
رسیدند. در آنجا زنی به نام مرتا ایشان را به خانه ء خود
دعوت کرد. 39او خواهری داشت به نام مریم. وقتی
عیسی به خانه ایشان آمد، مریم با خیالی آسوده نشست
تا به سخنان او گوش فرا دهد.
40اما مرتا که برای پذیرایی از آن همه مهمان، پریشان
شده و به تکاپو افتاده بود، نزد عیسی آمد و گفت:
«سَروَر من، آیا این دور از انصاف نیست که خواهرم
اینجا بنشیند و من به تنهایی همه کارها را انجام دهم؟
لطفاً به او بفرما تا به من کمک کند!»
41عیسای خداوند به او فرمود: «مرتا، تو برای همه چیز
خود را ناراحت و مضطرب می کنی، 42اما فقط یک
چیز اهمیت دارد. مریم همان را انتخاب کرده است و
من نمی‌خواهم او را از این فیض محروم سازم!»

عیسی دعا کردن را به شاگردان می‌آموزد

11 روزی عیسی مشغول دعا بود. وقتی دعایش تمام
شد، یکی از شاگردان به او گفت: «خداوندا،
همانطور که یحیی طرز دعا کردن را به شاگردان خود
آموخت، تو نیز به ما بیاموز.»

2عیسی به ایشان گفت که چنین دعا کنند: «ای پدر،
نام مقدس تو گرامی باد. ملکوت تو برقرار گردد.
3نان مورد نیاز ما را هر روز به ما ارزانی فرما. 4گناهان
ما را ببخش، چنانکه ما نیز آنانی را که به ما خطا
کرده‌اند، می‌بخشیم. ما را از وسوسه های شیطان دور
نگهدار.»
5و6سپس تعلیم خود را درباره دعا ادامه داد و فرمود:
«فرض کنید که نیمه شب، مهمانی از راه دور برای شما
می‌رسد و شما چیزی برای خوردن در خانه ندارید.
اجباراً درِ خانه ء دوستی را می‌زنید و از او سه نان قرض
می‌خواهید. 7او از داخل خانه جواب می‌دهد که با
بچه‌هایش در رختخواب خوابیده است و نمی‌تواند
برخیزد و به شما نان دهد.
8«اما مطمئن باشید که حتی اگر از روی دوستی این
کار را نکند، اگر مدتی در بزنید، در اثر پافشاری شما
برخواهد خاست و هر چه بخواهید به شما خواهد
داد. 9در دعا نیز باید چنین کرد. آنقدر دعا کنید تا
جواب دعایتان داده شود. آنقدر جستو کنید تا بیابید.
آنقدر در بزنید تا باز شود. 10زیرا هر که درخواست
کند، بدست خواهد آورد؛ هر که جستجو کند،
خواهد یافت؛ و هر که در بزند، در به رویش باز
خواهد شد.
11«شما که پدر هستید، اگر فرزندتان از شما نان
بخواهد، آیا به او سنگ می‌دهید؟ یا اگر ماهی

بخواهد، آیا به او مار می‌دهید؟ 12یا اگر تخم مرغ
بخواهد، آیا به او عقرب می‌دهید؟ هرگز!
13«پس اگر شما، اشخاص گناهکار، می‌دانید که باید
چیزهای خوب را به فرزندانتان بدهید، چقدر بیشتر پدر
آسمانی شما می‌داند که باید روح‌القدس را به آنانی که
از او درخواست می کنند، ارزانی دارد!»

تهمت به عیسی

14یکبار عیسی، روح پلیدی را از جسم یک لال بیرون
کرد و زبان آن شخص باز شد. کسانی که این ماجرا
را دیدند، بسیار تعجب کردند و به هیجان آمدند. 15اما
بعضی از آن میان گفتند: «جای تعجب نیست که او
می‌تواند ارواح پلید را اخراج کند، چون قدرت انجام
این کارها را از شیطان که رئیس همه ارواح پلید است،
می گیرد!» 16عده‌ای دیگر نیز از او خواستند تا کاری
کند که در آسمان اتفاق عجیبی بیفتد، و به این طریق
ثابت شود که او همان مسیح موعود است.
17عیسی افکار هر یک از ایشان را خواند و فرمود:
«هر حکومتی که به دسته‌های مخالف تقسیم شود،
رو به نابودی خواهد رفت، و هر خانه‌ای که گرفتار
مشاجرات و جنگ و جدال گردد، از هم خواهد پاشید.
18از این رو، اگر گفته شما درست باشد، یعنی اینکه
شیطان بضد خود می‌جنگد و به من قدرت داده تا
ارواح پلید او را بیرون کنم، در اینصورت حکومت

او چگونه برقرار خواهد ماند؟ 19و اگر قدرت من از
طرف شیطان است، پس قدرت آن عده از مریدان شما
که ارواح پلید را بیرون می کنند، از کجاست؟ آیا این
نشان می‌دهد که آنها آلت دست شیطان هستند؟ اگر
راست می گویید،همین سؤال را از ایشان بکنید! 20اما
اگر من با قدرت خدا ارواح پلید را از وجود مردم
بیرون می کنم، این ثابت می کند که ملکوت خدا در
میان شما آغاز شده است.
21«تا زمانی که شیطان، نیرومند و مسلح، از کاخ خود
محافظت می کند، کاخش در امن و امان است. 22اما
وقتی کسی نیرومندتر و مسلح‌تر از او به او حمله کند،
بر او پیروز خواهد شد و او را خلع سلاح خواهد کرد و
تمام دارایی‌اش را از دستش خواهد گرفت.
23«هر که طرفدار من نباشد، بضد من است. هر که
مرا یاری نکند، در واقع علیه من کار می کند.
24«هنگامی که روح پلید از وجود شخصی اخراج
می‌شود، برای استراحت به بیابانها می‌رود. اما چون
جای مناسبی نمی‌یابد، نزد همان شخصی که از وجودش
بیرون رفته بود، باز می گردد، 25و می‌بیند که خانه
سابقش جارو شده و تمیز است. 26پس می‌رود و هفت
روح بدتر از خود را نیز می‌آورد و همگی داخل وجود
او می‌شوند. آنگاه وضع آن شخص، بدتر از حالت اولش
می گردد.»
27این سخنان هنوز بر زبان عیسی بود که زنی از میان

جمعیت با صدای بلند گفت: «خوشابحال آن مادری که تو را بدنیا آورد و شیر داد!»
28عیسی در جواب گفت: «بلی، اما خوشبخت‌تر از مادر من، کسی است که کلام خدا را می‌شنود و به آن عمل می کند!»

مردم بی‌ایمان زمان عیسی

29و30هنگامی که جمعیت انبوهی نزد او گرد آمدند، عیسی فرمود: «مردم این دوره و زمانه چقدر شرورند! همواره از من طالب علامتی هستند تا یقین حاصل کنند که من همان مسیح موعود می‌باشم. اما تنها علامتی که من به آنان نشان خواهم داد، رویدادی است نظیر آنچه بر یونس پیامبر گذشت، که به مردم نینوا ثابت کرد که خدا او را فرستاده است. علامت من نیز به این مردم ثابت خواهد کرد که از جانب خدا آمده‌ام.
31«در روز داوری، «ملکه ء سبا» بر خواهد خاست و مردم این دوره و زمانه را محکوم خواهد ساخت، زیرا او با زحمت فراوان، راهی دراز را پیمود تا بتواند سخنان حکیمانه «سلیمان» را بشنود. اما شخصی برتر از سلیمان در اینجاست و چه کم هستند آنانی که به او توجه می کنند.
32«در آن روز، مردم شهر نینوا برخواهند خاست و مردم این نسل را محکوم خواهند ساخت، زیرا آنها بر اثر

موعظـه یونـس توبـه کردنـد. درحالیکـه شـخصی برتـر از یونـس در اینجاسـت امـا ایـن مـردم توجهـی بـه او ندارنـد.

دینداری با خلوص نیت

33«هیچکـس چـراغ را روشـن نمی کنـد تـا پنهانـش سـازد، بلکـه آن را در جایـی می‌آویـزد کـه نـورش بـر هـر کـه وارد اطـاق می‌شـود، بتابـد. 34چشـم نیـز چـراغ وجود اسـت! چشـم پـاک همچـون تابـش آفتـاب، اعمـاق وجـود انسـان را روشـن می کنـد. امـا چشـم ناپـاک و گناه‌آلـود، جلـو تابـش نـور را می گیـرد و انسـان را غـرق تاریکـی می‌سـازد. 35پـس هشـیار باشـید، مبـادا بجـای نـور، تاریکـی بـر وجودتـان حکمفرمـا باشـد! 36اگـر باطـن شـما نورانـی بـوده و هیـچ نقطـه تاریکـی در آن نباشـد، آنـگاه سراسـر وجودتـان درخشـان خواهـد بـود، گویـی چراغـی پـر نـور بـر شـما می‌تابـد.»

عیسی از رهبران مذهبی انتقاد می‌کند

37و38وقتـی عیسـی سـخنان خـود را بـه پایـان رسـانید، یکـی از فریسـی‌ها، او را بـرای صـرف غـذا بـه خانـه ء خـود دعـوت کـرد. عیسـی دعـوت او را پذیرفـت و بـه خانـه او رفـت. وقتـی بـر سـر سـفره می‌نشسـتند، عیسـی برخـلاف رسـم یهـود، دسـتهای خـود را نشسـت. میزبـان بسـیار تعجـب کـرد!
39عیسـی بـه او فرمـود: «شـما فریسـیان، ظاهرتـان را می‌شـویید و پـاک می‌سـازید، امـا باطنتـان ناپـاک اسـت و پـر از حـرص و طمـع و شـرارت! 40ای نادانـان، آیـا همـان

خدایی که ظاهر را ساخت، باطن را نساخت؟ 41اما بهترین نشانه پاکی باطن، همانا سخاوتمندی و گشاده دستی است.
42«وای بر شما ای فریسی‌ها که هر چند با دقت کامل، یک دهم تمام درآمدتان را در راه خدا می‌دهید، اما عدالت و محبت خدا را بکلی فراموش کرده‌اید. یک دهم درآمد را البته باید داد، اما عدالت و محبت را نیز نباید فراموش کرد.
43«وای بر شما ای فریسی‌ها، که دوست دارید در عبادتگاه‌ها در صدر بنشینید و در کوچه و بازار از مردم احترام ببینید! 44چه عذاب هولناکی در انتظار شماست! شما مانند قبرهایی هستید که در صحرا میان علفها پنهانند، مردم از کنارتان رد می‌شوند بی‌آنکه بدانند چقدر فاسد هستید.»
45یکی از علمای دین که در آنجا ایستاده بود، به عیسی گفت: «استاد، با این سخنانت به ما نیز توهین کردی!»
46عیسی فرمود: «بلی، همین عذاب هولناک در انتظار شما نیز هست. شما تکالیف دینی بسیار سنگینی بر دوش مردم می گذارید، و هیچ نمی کوشید آنها را به گونه‌ای تعلیم دهید که انجامشان برای مردم آسانترگردد. 47وای بر شما، چون درست مانند اجداد خود هستید که درگذشته پیامبران خدا را کشتند. 48شما کارهای شرم‌آور پدرانتان را تصدیق می کنید و اگر خودتان هم بودید، همان کارها را می کردید.

49«از همین روست که خدا با حکمتی که دارد درباره
شما فرموده است: پیامبران و رسولان نزد شما خواهم
فرستاد، اما شما برخی را کشته، و برخی دیگر را آزار
خواهید رساند. 50بنابراین، خدا انتقام خون همه انبیاء را
که از ابتدای پیدایش جهان تابحال ریخته شده است،
از شما خواهد گرفت، 51از خون «هابیل» گرفته تا
خون «زکریا» که در خانه خدا در میان قربانگاه و
جایگاه مقدس کشته شد. بلی، خون همه آنها به گردن
شماست! 52وای بر شما ای علمای دین، چون حقیقت را
از مردم پنهان می کنید، نه خودتان آن را می‌پذیرید و نه
می گذارید دیگران به آن ایمان بیاورند.»
53وقتی عیسی از آن محفل بیرون آمد، فریسی‌ها و علمای
دین که از سخنان او بسیار خشمگین شده بودند، او را به
سختی مورد انتقاد قرار داده، کوشیدند با سؤالات خود او
را در تنگنا قرار دهند. 54ایشان از آن پس درصدد برآمدند
که با استفاده از سخنان خودش او را به دام بیندازند و
گرفتارش سازند.

هشدار علیه ریاکاری

12 هنگامی که هزاران نفر ازدحام نموده بودند،
بطوری که یکدیگر را پایمال می کردند،
عیسی نخست رو به شاگردان کرد و به ایشان فرمود:
«از فریسی‌های خوش‌ظاهر و بدباطن برحذر باشید!
زیرا همانگونه که خمیرمایه در تمام خمیر اثر می کند،

همانطور ریاکاری فریسیان نیز انسان را آلوده می‌سازد.
2بدانید که چیزی پنهان نیست که روزی آشکار و عیان
نگردد. 3بنابراین، آنچه ایشان در تاریکی گفته‌اند، در
روشنایی شنیده خواهد شد، و آنچه در اتاقهای در بسته
در گوش گفته‌اند، بر بامها اعلام خواهد شد تا همه
بشنوند!

توکل و اعتماد به خدا

4«ای دوستان من، از آنانی نترسید که قادرند فقط
جسمتان را بکُشند، چون نمی‌توانند به روحتان آسیبی
برسانند! 5اما به شما خواهم گفت از که بترسید: از
خدایی بترسید که هم قدرت دارد بکشد وهم به جهنم
بیندازد. بلی، از او باید ترسید.
6«مگر پنج گنجشک به قیمتی ارزان خرید و فروش
نمی‌شوند؟ باوجود این، خدا حتی یکی از آنها را فراموش
نمی کند! 7او حتی حساب موهای سر شما را نیز دارد!
پس هرگز نترسید! چون در نظر خدا، شما بسیار عزیزتر
از گنجشکان هستید.
8«یقین بدانید که اگر نزد مردم اعلام نمایید که پیرو
من می‌باشید، من نیز در حضور فرشتگان خدا، شما
را دوست خود اعلام خواهم نمود. 9اما کسانی که
پیش مردم مرا انکار کنند، من نیز ایشان را در حضور
فرشتگان خدا انکار خواهم نمود. 10با این حال، آنانی
که بضد من چیزی بگویند، در صورت توبه بخشیده

خواهند شد، اما آنانی که بضد روح‌القدس سخنی گویند، هرگز بخشیده نخواهند شد.
11«هنگامی که شما را برای محاکمه، به عبادتگاه‌های یهود و نزد بزرگان و حاکمان می‌برند، نگران نباشید که برای دفاع از خود، چه بگویید، 12چون روح‌القدس همان لحظه به شما خواهد آموخت که چه بگویید.»

وارستگی از طمع و مادیات

13در این هنگام، شخصی از میان جمعیت گفت: «استاد، به برادرم بفرما که ارث پدرم را با من تقسیم کند!»
14عیسی جواب داد: «ای مرد، چه کسی تعیین کرده که من قاضی شما باشم تا درباره ء این موضوع حکم کنم؟
15اما اگر از من می‌شنوید، از طمع فرار کنید، چون زندگی حقیقی به ثروت بستگی ندارد.»
16سپس این داستان را برای ایشان بیان کرد: «شخصی ثروتمند از مزرعه خود محصول فراوانی بدست آورد،
17و18بطوری که تمام انبارهایش پر شد، اما هنوز مقدار زیادی غَلّه باقی مانده بود. پس از تفکر بسیار، بالاخره با خود گفت: "انبارهایم را خراب می کنم و انبارهای بزرگتری می‌سازم تا جای کافی برای محصول خود داشته باشم. 19آنگاه به خود خواهم گفت: ای مرد خوشبخت، تو برای چندین سال، محصول فراوان ذخیره کرده‌ای! حالا دیگر راحت باش و به عیش و نوش بپرداز و خوش بگذران!"

20«اما خدا به او فرمود: "ای نادان! همین امشب جانت
را خواهم گرفت. آنگاه اموالی که اندوخته‌ای، به چه
کسی خواهد رسید؟"
21«بلی، نادان است هر که در این دنیا مال و ثروت
جمع کند، اما توشه‌ای برای آخرت نیندوزد!»

تعلیم درباره مال و ثروت

22آنگاه به شاگردان خود فرمود: «هرگز برای خوراک و
پوشاک غصه نخورید، 23زیرا زندگی بسیار با ارزشتر از
خوراک و پوشاک است! 24کلاغها را ملاحظه کنید! نه
می کارند، نه درو می کنند و نه انبار دارند تا خوراک
را ذخیره کنند، زیرا روزی آنها را خدا می‌رساند. اما شما
در نظر خدا بسیار عزیزتر از پرندگان هستید! 25بعلاوه،
با نگرانی و غصه خوردن چه کاری از پیش می‌برید؟
آیا می‌توانید حتی یک لحظه به عمر خود بیفزایید؟
هرگز! 26پس اگر با غصه خوردن، حتی قادر به انجام
کوچکترین کار هم نیستید، پس چرا برای امور بزرگتر
نگران و مضطرب می‌شوید؟
227«گلهای وحشی را بنگرید که چگونه رشد و نمو
می کنند! نه نخ می‌ریسند و نه می‌بافند. باوجود این،
حتی سلیمان پادشاه نیز با آن همه شکوه و جلال،
همچون یکی از این گلها آراسته نبود! 28پس اگر خدا
به فکر پوشاک گلهاست، گلهایی که امروز سبز و
خرّمند و فردا پژمرده می‌شوند، آیا به فکر پوشاک

شما نخواهد بود، ای سست ایمانان؟! 29برای خوراک
نیز نگران نباشید که چه بخورید و چه بنوشید! غصه
نخورید، چون خدا روزی شما را می‌رساند. 30مردم
بی‌ایمان تمام زندگی خود را صرف بدست آوردن این
چیزها می کنند، اما پدر آسمانی شما بخوبی می‌داند
که شما به همه اینها نیاز دارید. 31بنابراین، ملکوت
خدا را هدف زندگی خود قرار دهید، و خدا خودش
همه نیازهای شما را برآورده خواهد ساخت.
32«پس ای گله کوچک من، نترسید! چون رضای خاطر
پدر شما در اینست که ملکوت را به شما عطا فرماید.
33بنابراین، هر چه دارید بفروشید و به فقرا بدهید تا
برای آخرت خود، گنج و ثروتی اندوخته باشید، ثروتی
که هرگز تلف نمی‌شود و دزدها به آن دستبرد نمی‌زنند
و بید، آن را تباه نمی‌سازد. 34زیرا گنجتان هر کجا باشد،
فکر و دلتان نیز همانجا خواهد بود.

آماده باشید

35«همواره لباس بر تن، برای خدمت آماده باشید! 36مانند
خدمتکارانی که منتظرند اربابشان از جشن عروسی
بازگردد، و حاضرند هر وقت که برسد و در بزند، در را
به رویش باز کنند. 37خوشابحال آن خدمتکارانی که
وقتی اربابشان می‌آید، بیدار باشند. یقین بدانید که او
خود لباس کار بر تن کرده، آنان را بر سر سفره خواهد
نشاند و به پذیرایی از ایشان خواهد پرداخت. 38بلی،

خوشابحال آن غلامانی که وقتی اربابشان می‌آید، بیدار باشند، خواه نیمه شب باشد، خواه سپیده دم! 39اگر صاحب خانه می‌دانست که دزد چه وقت می‌آید، بیدار می‌ماند و نمی گذاشت وارد خانه‌اش شود. همانگونه نیز زمان دقیق بازگشت ارباب معلوم نیست. 40بنابراین، شما نیز آماده باشید، زیرا من، مسیح موعود، هنگامی باز خواهم گشت که کمتر انتظارش را دارید.»

41پطرس از عیسی پرسید: «خداوندا، آیا این را فقط برای ما می گویی یا برای همه؟»

42عیسای خداوند در جواب فرمود: «این را به هر خدمتکار امین و آگاهی می گویم که اربابش او را بر سایر خدمتکاران می گمارد تا در غیاب خود، خوراک و آذوقه را بموقع به ایشان بدهد. 43خوشابحال چنین خدمتکاری که وقتی اربابش باز می گردد، او را در حال انجام وظیفه ببیند. 44یقین بدانید که او را ناظر تمام دارایی خود خواهد ساخت.

45«ولی ممکن است آن شخص با این تصور که اربابش به این زودی‌ها باز نخواهد گشت، به اذیت و آزار افراد زیردست خود بپردازد و وقت خود را به عیش و نوش بگذراند. 46آنگاه در روزی که انتظارش را ندارد، اربابش باز خواهد گشت و او را از مقامش بر کنار کرده، به جایی خواهد فرستاد که افراد نادرست و خائن فرستاده می‌شوند.

47«آن خدمتکاری که وظیفه خود را بداند و به آن

عمل نکند، به سختی مجازات خواهد شد. 48اما اگر کسی ندانسته عمل خلافی انجام دهد، کمتر مجازات خواهد شد. به هر که مسئولیت بزرگتری سپرده شود، بازخواست بیشتری نیز از او بعمل خواهد آمد، و نزد هر که امانت بیشتری گذاشته شود، مطالبه بیشتری نیز خواهد شد.

اختلاف بخاطر عیسی

49«من آمده‌ام تا بر روی زمین آتش داوری بیفروزم، و کاش هر چه زودتر این کار انجام شود! 50اما پیش از آن، باید از تجربیاتی سخت بگذرم، و چقدر در اندوه هستم، تا آنها به پایان برسند!
51«آیا تصور می کنید که آمدن من باعث صلح و آشتی مردم با یکدیگر می‌شود؟ نه! بلکه بخاطر من، مردم با یکدیگر اختلاف پیدا خواهند کرد، 52و خانواده‌ها از هم پاشیده خواهند شد! دو نفر به جانب من خواهند بود و سه نفر بضد من. 53نظر پدر خانواده درباره من، با نظر پسرش متفاوت خواهد بود. همچنین مادر با دختر، و عروس با مادر شوهر اختلاف نظر پیدا خواهند کرد.»
54سپس رو به جماعت کرد و فرمود: «وقتی می‌بینید ابرها از سوی مغرب می‌آیند، می گویید که باران خواهد آمد و همانطور نیز می‌شود. 55و هنگامی که باد جنوبی می‌وزد، می گویید که امروز هوا گرم خواهد شد، و همانگونه نیز می‌شود. 56ای ریاکاران، شما قادرید وضع

آب و هوا را پیش‌بینی کنید، اما نمی‌خواهید تشخیص دهید که در چه زمانی زندگی می کنید، و نمی‌خواهید درک کنید که رویدادهای حاضر چه بلایایی را هشدار می‌دهند! 57چرا نمی‌خواهید حقیقت را بپذیرید؟
58«وقتی کسی از تو شاکی است و تو را به دادگاه می‌برد، سعی کن پیش از رسیدن به نزد قاضی، با او صلح کنی، مبادا تو را به زندان بیفکند. 59چون اگر به زندان بیفتی، از آنجا بیرون نخواهی آمد، مگر آنکه تا دینار آخر را بپردازی!»

توبه یا هلاکت

13 در همین وقت به عیسی اطلاع دادند که پیلاطوس، عده‌ای از زائران جلیلی را در اورشلیم به هنگام تقدیم قربانی در خانه ء خدا، قتل عام کرده است.
2عیسی با شنیدن این خبر فرمود: «آیا تصور می کنید این عده، از سایر مردم جلیل گناهکارتر بودند، که اینگونه رنج دیدند و کشته شدند؟ 3به هیچ وجه! شما نیز اگر از راه‌های بد خویش باز نگردید و بسوی خدا بازگشت ننمایید، مانند ایشان هلاک خواهید شد! 4یا آن هجده نفری که برج «سلوام» بر روی ایشان فرو ریخت و کشته شدند، آیا از همه ساکنان اورشلیم، گناهکارتر بودند؟ 5هرگز! شما نیز اگر توبه نکنید، همگی هلاک خواهید شد!»

عبرت از درخت انجیر

6سپس این داستان را بیان فرمود: «شخصی در باغ خود، درخت انجیری کاشته بود. اما هر بار که به آن سر می‌زد، می‌دید که میوه‌ای نیاورده است. 7سرانجام صبرش به پایان رسید و به باغبان خود گفت: این درخت را ببر، چون سه سال تمام انتظار کشیده‌ام و هنوز یک دانه انجیر هم نداده است! نگه داشتنش چه فایده‌ای دارد؟ زمین را نیز بیهوده اشغال کرده است!

8«باغبان جواب داد: باز هم به آن فرصت بدهید! بگذارید یک سال دیگر هم بماند تا از آن بخوبی مواظبت کنم و کود زیاد به آن بدهم. 9اگر سال آینده میوه داد که چه بهتر؛ اما اگر نداد، آنوقت آن را خواهم برید.»

شفای بیمار در روز شنبه

10یک روز شنبه، عیسی در عبادتگاه کلام خدا را تعلیم می‌داد. 11در آنجا زنی حضور داشت که مدت هجده سال، روحی پلید او را علیل ساخته بود بطوریکه پشتش خمیده شده، بهیچوجه نمی‌توانست راست بایستد.

12وقتی عیسی او را دید، به او فرمود: «ای زن، تو از این مرض شفا یافته‌ای!» 13در همان حال که این را می گفت، دستهای خود را بر او گذاشت. بلافاصله آن زن شفا یافت و راست ایستاد و شروع به ستایش خداوند نمود!

14اما سرپرست عبادتگاه غضبناک شد، چون عیسی آن زن را روز شنبه شفا داده بود. پس با خشم به حضار گفت:

«در هفته شش روز باید کار کرد. در این شش روز بیایید
و شفا بگیرید، اما نه در روز شنبه.»
15اما عیسای خداوند در جواب او فرمود: «ای ریاکار! مگر
تو خود روز شنبه کار نمی کنی؟ مگر روز شنبه، گاو یا
الاغت را از آخور باز نمی کنی تا برای آب دادن بیرون
ببری؟ 16پس حال چرا از من ایراد می گیری که در روز
شنبه، این زن را رهایی دادم، زنی که همچون ما از نسل
ابراهیم است، و هجده سال در چنگ شیطان اسیر بود؟»
17با شنیدن این سخن، دشمنان او همه شرمگین شدند،
اما مردم از معجزات او غرق شادی گشتند.

مثال درباره ملکوت خدا

18آنگاه عیسی درباره ملکوت خدا مثالی آورد و فرمود:
«ملکوت خدا به چه می‌ماند؟ آن را به چه تشبیه
کنم؟ 19مانند دانه ء کوچک خردل است که در باغی
کاشته می‌شود و پس از مدتی تبدیل به چنان بوته
بزرگی می‌شود که پرندگان در میان شاخه‌هایش آشیانه
می کنند.

مثال خمیر مایه

20و 21یا مانند خمیر مایه‌ای است که هنگام تهیه خمیر
با آرد مخلوط می‌شود و کم کم اثر آن نمایان می گردد.»
تا فرصت باقی است باید بسوی خدا بازگشت نمود
22عیسی بر سر راه خود به اورشلیم، به شهرها و

دهـات مختلـف می‌رفـت و کلام خـدا را بـه مـردم تعلیـم مـی‌داد.
23روزی، شـخصی از او پرسـید: «خداونـدا، آیـا تعـداد نجات‌یافتـگان کـم خواهـد بـود؟»
عیسـی فرمـود: 24«درِ آسـمان تنـگ اسـت. پـس بکوشـید تـا داخـل شـوید، زیـرا یقیـن بدانیـد کـه بسیاری تـلاش خواهند کـرد کـه داخـل گردنـد، امـا نخواهنـد توانسـت. 25زمانـی خواهـد رسـید کـه صاحـب خانـه در را خواهـد بسـت. آنـگاه شـما بیـرون ایسـتاده، در خواهیـد زد و التمـاس خواهیـد کـرد کـه: خداونـدا، خداونـدا، در را بـه روی مـا بـاز کـن! امـا او جـواب خواهـد داد کـه: مـن شـما را نمی‌شناسـم!
26«شـما خواهیـد گفـت: مـا بـا تـو غـذا خوردیـم! تـو در کوچه‌هـای شـهر مـا تعلیـم دادی! چگونـه مـا را نمی‌شناسـی؟
27«امـا او بـاز خواهـد گفـت: مـن بـه هیچ‌وجـه شـما را نمی‌شناسـم! ای بـدکاران از اینجـا دور شـوید!
28«آنـگاه وقتـی ببینیـد کـه ابراهیـم و اسـحاق و یعقـوب و همـه انبیـاء در ملکـوت خـدا هسـتند و خودتـان بیـرون مانده‌ایـد، از شـدت ناراحتـی خواهیـد گریسـت و لبهایتـان را خواهیـد گزیـد. 29مـردم از تمـام نقـاط جهـان آمـده، در ضیافـت ملکـوت خـدا شـرکت خواهنـد کـرد، امـا شـما محـروم خواهیـد مانـد. 30بلـی، یقیـن بدانیـد آنانـی کـه اکنون خـوار و حقیـر شـمرده می‌شـوند، در آن زمـان بسـیار سـرافراز خواهنـد گردیـد و آنانـی کـه حـالا مـورد احتـرام و تمجیـد هسـتند، در آن زمـان، حقیـر و ناچیـز بحسـاب خواهنـد آمـد.»

سوگواری برای اورشلیم

31همانموقع چند نفر از فریسی‌ها آمدند و به او گفتند:
«اگر می‌خواهی زنده بمانی، هر چه زودتر از جلیل
برو، چون هیرودیس پادشاه قصد دارد تو را بکشد!»
32عیسی جواب داد: «بروید و به آن روباه بگویید که
من امروز و فردا، ارواح پلید را بیرون می کنم و بیماران
را شفا می‌بخشم و روز سوم، خدمتم را به پایان خواهم
رساند. 33بلی، امروز و فردا و پس فردا، باید به راه خود
ادامه دهم، چون محال است که نبی خدا در جای
دیگری بغیر از اورشلیم کشته شود!
34«ای اورشلیم، ای اورشلیم، ای شهری که کشتارگاه
انبیاء می‌باشی! ای شهری که انبیایی را که خدا بسویت
فرستاد، سنگسار کردی! چند بار خواستم فرزندانت
را دور هم جمع کنم، همانطور که مرغ جوجه‌هایش
را زیر پروبالش می گیرد، اما نخواستی. 35 پس اکنون
خانه‌ات ویران خواهد ماند و دیگر هرگز مرا نخواهی
دید تا زمانی که بگویی: مبارک باد قدم کسی که به
نام خداوند می‌آید.»

عیسی باز در روز شنبه شفا می‌بخشد

14 یک روز شنبه، عیسی در خانه ء یکی از
بزرگان فریسی دعوت داشت. در آنجا
بیماری نیز حضور داشت که بدنش آب آورده و
دستها و پایهایش متورم شده بود. فریسیان مراقب

عیسی بودند تا ببینند آیا آن بیمار را شفا می‌دهد یا نه.
3عیسی از فریسیان و علمای دین که حاضر بودند، پرسید: «آیا طبق دستورات تورات، می‌توان بیماری را در روز شنبه شفا داد یا نه؟»
4ایشان پاسخی ندادند! پس عیسی دست مریض را گرفت و شفایش داد و به خانه فرستاد. 5سپس رو به ایشان کرد و پرسید: «کدامیک از شما، در روز شنبه کار نمی کند؟ آیا اگر الاغ یا گاوتان در چاه بیفتد، فوراً نمی‌روید تا بیرونش بیاورید؟»
6اما ایشان جوابی نداشتند که بدهند.

درس فروتنی

7عیسی چون دید که همه ء مهمانان سعی می کنند بالای مجلس بنشینند، ایشان را چنین نصیحت کرد:
8«هرگاه به جشن عروسی دعوت می‌شوید، بالای مجلس ننشینید، زیرا ممکن است مهمانی مهم‌تر از شما بیاید و 9صاحب‌خانه از شما بخواهد که جایتان را به او بدهید. آنگاه باید با شرمساری برخیزید و در پایین مجلس بنشینید!
10پس اول، پایین مجلس بنشینید تا وقتی صاحب‌خانه شما را آنجا ببیند، بیاید و شما را بالا ببرد. آنگاه، در حضور مهمانان سربلند خواهید شد. 11زیرا هر که بکوشد خود را بزرگ جلوه دهد، خوار خواهد شد، اما کسی که خود را فروتن سازد، سربلند خواهد گردید.»

12سپس رو به صاحب خانه کرد و گفت: «هرگاه ضیافتی
ترتیب می‌دهی، دوستان و برادران و بستگان و همسایگان
ثروتمند خود را دعوت نکن، چون ایشان هم در عوض،
تو را دعوت خواهند کرد. 13بلکه وقتی مهمانی می‌دهی،
فقرا، لنگان و شلان و نابینایان را دعوت کن. 14آنگاه
خدا در روز قیامت درستکاران، تو را اجر خواهد داد،
زیرا کسانی را خدمت کردی که نتوانستند محبتت را
جبران کنند.»

ضیافت ملکوت خدا

15یکی از آنانی که بر سر سفره نشسته بود، چون این
سخنان را شنید، گفت: «خوشابحال کسی که در ضیافت
ملکوت خدا شرکت کند!»
16عیسی در جواب او این داستان را بیان کرد: «شخصی
ضیافت مفصلی ترتیب داد و بسیاری را دعوت کرد.
17وقتی همه چیز آماده شد، خدمتکار خود را فرستاد تا
به مهمانان اطلاع دهد که وقت آمدنشان فرا رسیده
است. 18اما هر یک از دعوت‌شدگان به نوعی عذر و
بهانه آوردند. یکی گفت که بتازگی قطعه زمینی خریده
است و باید برود آن را ببیند. 19دیگری گفت که پنج
جفت گاو خریده است و باید برود آنها را امتحان کند.
20یکی دیگر نیز گفت که تازه ازدواج کرده و به همین
دلیل نمی‌تواند بیاید.
21«خدمتکار بازگشت و پاسخ دعوت‌شدگان را به اطلاع

ارباب خود رسانید. ارباب عصبانی شد و به او گفت: فوری به میدانها و کوچه‌های شهر برو و فقرا و مفلوجان و شلان و کوران را دعوت کن! 22وقتی این دستور اجرا شد، باز هنوز جای اضافی باقی بود. 23پس ارباب به خدمتکارش گفت: حال به شاه‌راه‌ها و کوره‌راه‌ها برو و هر که را می‌بینی به اصرار بیاور تا خانه من پر شود. 24چون از آن کسانی که دعوت کرده بودم، هیچیک طعم خورا کهایی را که تدارک دیده‌ام، نخواهد چشید!»

بهای پیروی از مسیح

25یکبار عیسی روگرداند و به جمعیت بزرگی که بدنبال او حرکت می کردند، گفت: 26«هر که می‌خواهد پیرو من باشد، باید مرا از پدر و مادر، زن و فرزند، برادر و خواهر و حتی از جان خود نیز بیشتر دوست بدارد. 27هر که صلیب خود را برندارد و بدنبال من نیاید، نمی‌تواند شاگرد من باشد.

28«اما پیش از آنکه در مورد پیروی از من، تصمیمی بگیرید، همه جوانب را خوب بسنجید! اگر کسی در نظر دارد ساختمانی بسازد، ابتدا مخارج آن را برآورد می کند تا ببیند آیا از عهده آن برمی‌آید یا نه. 29مبادا وقتی بنیاد ساختمان را گذاشت، سرمایه‌اش تمام شود و نتواند کار را تمام کند! آنگاه همه تمسخرکنان خواهند گفت: 30این شخص ساختمان را شروع کرد، اما نتوانست آن را به پایان برساند!

31«یا فرض کنید پادشاهی می‌خواهد با پادشاه دیگری
بجنگد. او ابتدا با مشاورانش مشورت می کند تا ببیند
که آیا با یک نیروی ده هزار نفری، می‌تواند یک
لشکر بیست هزار نفری را شکست بدهد یا نه. 32اگر
دید که قادر به این کار نیست، هنگامی که سپاه دشمن
هنوز دور است، نمایندگانی را می‌فرستد تا درباره
شرایط صلح مذاکره کنند. 33به همین طریق، کسی که
می‌خواهد شاگرد من شود، نخست باید بنشیند و حساب
کند که آیا می‌تواند بخاطر من از مال و دارایی خود
چشم بپوشد یا نه.
34«اگر نمک طعم و خاصیت خود را از دست بدهد،
دیگر چه فایده‌ای دارد؟ 35نمک بی‌طعم و خاصیت حتی
به درد کود زمین هم نمی‌خورد. فقط باید آن را دور
ریخت. اگر می‌خواهید منظورم را درک کنید، با دقت
به سخنانم گوش فرا دهید!»

داستان گوسفند گمشده

15 بسیاری از مأمورین باج و خراج و سایر
مطرودین جامعه، اغلب گرد می‌آمدند تا
سخنان عیسی را بشنوند. 2اما فریسیان و علمای دین از او
ایراد گرفتند که چرا با مردمان بدنام و پست، نشست
و برخاست می کند و بر سر یک سفره می‌نشیند. 3پس
عیسی این مثل را برای ایشان آورد: 4«اگر یکی از شما،
صد گوسفند داشته باشد و یکی از آنها از گله دور بیفتد

و گم شود، چه می کند؟ یقیناً آن نود و نه گوسفند را می گذارد و به جستجوی آن گم شده می‌رود تا آن را پیدا کند. 5وقتی آن را یافت با شادی بر دوش می گذارد، 6و به خانه می‌آید و دوستان و همسایگان را جمع می کند تا برای پیدا شدن گوسفند گم شده با او شادی کنند. 7«به همین صورت، با توبه یک گناهکار گمراه و بازگشت او بسوی خدا، در آسمان شادی بیشتری رخ می‌دهد تا برای نود و نه نفر دیگر که گمراه و سرگردان نشده‌اند.

داستان سکه گمشده

8«یا مثلاً اگر زنی ده سکه ء نقره داشته باشد و یکی را گم کند، آیا چراغ روشن نمی کند و با دقت تمام گوشه و کنار خانه را نمی گردد و همه جا را جارو نمی کند تا آن را پیدا کند؟ 9و وقتی آن را پیدا کرد، آیا تمام دوستان و همسایگان خود را جمع نمی کند تا با او شادی کنند؟ 10به همین‌سان، فرشتگان خدا شادی می کنند از اینکه یک گناهکار توبه کند و بسوی خدا باز گردد.»

داستان پسر گمشده

11برای آنکه موضوع بیشتر روشن شود، عیسی این داستان را نیز بیان فرمود: «مردی دو پسر داشت. 12روزی پسر کوچک به پدرش گفت: پدر، بهتر است سهمی که از دارایی تو باید به من به ارث برسد، از هم اکنون

به من بدهی. پس پدر موافقت نمود و دارایی خود را
بین دو پسرش تقسیم کرد.
13«چندی نگذشت که پسر کوچکتر، هر چه داشت
جمع کرد و به سرزمینی دوردست رفت. در آنجا تمام
ثروت خود را در عیاشی‌ها و راه‌های نادرست بر باد داد.
14از قضا، در همان زمان که تمام پولهایش را خرج کرده
بود، قحطی شدیدی در آن سرزمین پدید آمد، طوری که
او سخت در تنگی قرار گرفت و نزدیک بود از گرسنگی
بمیرد. 15پس به ناچار رفت و به بندگی یکی از اهالی
آن منطقه درآمد. او نیز وی را به مزرعه خود فرستاد تا
خوکهایش را بچراند. 16آن پسر به روزی افتاده بود که
آرزو می کرد بتواند با خوراک خوکها، شکم خود را
سیر کند؛ کسی هم به او کمک نمی کرد.
17«سرانجام روزی به خود آمد و فکر کرد: در خانه
پدرم، خدمتکاران نیز خوراک کافی و حتی اضافی
دارند، و من اینجا از گرسنگی هلاک می‌شوم! 18پس
برخواهم خاست و نزد پدر رفته، به او خواهم گفت:
ای پدر، من در حق خدا و در حق تو گناه کرده‌ام،
19و دیگر لیاقت این را ندارم که مرا پسر خود بدانی،
خواهش می کنم مرا به نوکری خود بپذیر!
20«پس بی‌درنگ برخاست و بسوی خانه ء پدر براه
افتاد. اما هنوز از خانه خیلی دور بود که پدرش او را
دید و دلش بحال او سوخت و به استقبالش دوید و او را
در آغوش گرفت و بوسید.

21«پسر به او گفت: پدر، من در حق خدا و در حق تو
گناه کرده‌ام، و دیگر لیاقت این را ندارم که مرا پسر
خود بدانی.
22«اما پدرش به خدمتکاران گفت: عجله کنید! بهترین
جامه را از خانه بیاورید و به او بپوشانید! انگشتری به
دستش و کفش به پایش کنید! 23و گوساله پرواری را
بیاورید و سر ببرید تا جشن بگیریم و شادی کنیم!
24چون این پسر من، مرده بود و زنده شد؛ گم شده بود
و پیدا شده است!
«پس ضیافت مفصلی برپا کردند.
25«در این اثنا، پسر بزرگ در مزرعه مشغول کار بود.
وقتی به خانه باز می گشت، صدای ساز و رقص و
پایکوبی شنید. 26پس یکی از خدمتکاران را صدا کرد و
پرسید: چه خبر است؟
27«خدمتکار جواب داد: برادرت بازگشته و پدرت چون
او را صحیح و سالم بازیافته، گوساله پرواری را سربریده
و جشن گرفته است!
28«برادر بزرگ عصبانی شد و حاضر نشد وارد خانه
شود. تا اینکه پدرش بیرون آمد و به او التماس کرد
که به خانه بیاید. 29اما او در جواب گفت: سالهاست
که من همچون یک غلام به تو خدمت کرده‌ام و
حتی یک بار هم از دستوراتت سرپیچی نکرده‌ام.
اما در تمام این مدت به من چه دادی؟ حتی یک
بزغاله هم ندادی تا سر ببُرم و با دوستانم به شادی

بپردازم! 30اما این پسرت که ثروت تو را با فاحشه‌ها تلف کرده، حال که بازگشته است، بهترین گوساله پرواری را که داشتیم، سر بریدی و برایش جشن گرفتی!
31«پدرش گفت: پسر عزیزم، تو همیشه در کنار من بوده‌ای؛ و هر چه من دارم، در واقع به تو تعلق دارد و سهم ارث توست! 32اما حالا باید جشن بگیریم و شادی کنیم، چون این برادر تو، مرده بود و زنده شده است؛ گم شده بود و پیدا شده است!»

استفاده درست از مال دنیا

16 عیسی این حکایت را برای شاگردان خود تعریف کرد: «مردی ثروتمند مباشری داشت که به حساب دارایی‌های او رسیدگی می کرد. اما به او خبر رسید که مباشرش در اموال او خیانت می کند.
2پس او را خواست و به او گفت: شنیده‌ام که اموال مرا حیف و میل می کنی! پس هر چه زودتر حسابهایت را ببند، چون از کار برکنار هستی!
3«مباشر پیش خود فکر کرد: حالا چه کنم؟ وقتی از این کار برکنار شدم، نه قدرت بیل زدن دارم، و نه غرورم اجازه می‌دهد گدایی کنم. 4فهمیدم چه کنم! باید کاری کنم که وقتی از اینجا می‌روم، دوستان زیادی داشته باشم تا از من نگهداری کنند.
5«پس هر یک از بدهکاران ارباب خود را فرا خواند

و با ایشان گفتگو کرد. از اولی پرسید: چقدر به ارباب
من بدهکار هستی؟
6«جواب داد: صد حلب روغن زیتون.
«مباشر گفت: درست است. این هم قبضی است که
امضاء کرده‌ای. پاره‌اش کن و در یک قبض دیگر،
بنویس پنجاه حلب!
7«از دیگری پرسید: تو چقدر بدهکاری؟
«جواب داد: صد خروار گندم.
«به او گفت: قبض خود را بگیر و بجای آن بنویس
هشتاد خروار!
8«آن مرد ثروتمند، زیرکی مباشر خائن را تحسین کرد!
در واقع مردم بی‌ایمان، در روابط خود با دیگران و در
کارهای خود، زیرک‌تر از مردم خداشناس هستند.
9«مال دنیا اغلب در راه‌های بد مصرف می‌شود. اما
من به شما توصیه می کنم که آن را در راه درست بکار
گیرید تا دوستان بیابید. آنگاه وقتی مالتان از میان برود،
خانه‌ای در آخرت خواهید داشت.
10«اگر در کارهای کوچک درستکار باشید، در کارهای
بزرگ نیز درستکار خواهید بود؛ و اگر در امور جزئی
نادرست باشید، در انجام وظایف بزرگ نیز نادرست خواهید
بود. 11پس اگر در مورد ثروتهای دنیوی، امین و درستکار
نبودید، چگونه در خصوص ثروتهای حقیقی آسمانی به شما
اعتماد خواهند کرد؟ 12و اگر در مال دیگران خیانت کنید،
چه کسی مال خود شما را به دستتان خواهد سپرد؟

13«هیچ خدمتکاری نمی‌تواند دو ارباب را خدمت کند، زیرا یا از یکی نفرت دارد و به دیگری محبت می کند و یا به یکی دل می‌بندد و دیگری را پست می‌شمارد. شما نیز نمی‌توانید هم بنده خدا باشید و هم بنده پول!»
14فریسی‌ها وقتی این سخنان را شنیدند، او را مسخره کردند، زیرا که پول دوست بودند. 15عیسی به ایشان فرمود: «شما در ظاهر، لباس تقوا و دینداری به تن دارید، اما خدا از باطن شریرتان باخبر است. تظاهر شما باعث می‌شود که مردم به شما احترام بگذارند، اما بدانید که آنچه در نظر انسان با ارزش است، در نظر خدا مکروه و ناپسند است. 16تا پیش از موعظه‌های یحیی، تورات موسی و نوشته‌های انبیاء راهنمای شما بودند. اما حال که یحیی مژده فرا رسیدن ملکوت خدا را داده است، مردم می کوشند بزور وارد آن گردند. 17اما این بدان معنی نیست که تورات، حتی در یک جزء، اعتبار خود را از دست داده باشد، بلکه همچون زمین و آسمان، ثابت و پایدار است.
18«هرکه زن خود را طلاق دهد و با دیگری ازدواج کند، زنا می کند؛ و هر مردی نیز که با زن طلاق داده شده‌ای ازدواج کند، در واقع مرتکب زنا می‌شود.»

مرد ثروتمند و ایلعازر فقیر

19عیسی فرمود: «مرد ثروتمندی بود که جامه‌های نفیس و گرانبها می‌پوشید و هر روز به عیش و نوش

و خوشگذرانی می‌پرداخت. 20فقیری زخم‌آلود نیز
بود، بنام ایلعازر، که او را جلو در خانه ء آن ثروتمند
می گذاشتند. 21ایلعازر آرزو می‌داشت که از پس مانده
خوراک او، شکم خود را سیر کند. حتی سگها نیز
می‌آمدند و زخمهایش را می‌لیسیدند.
22«سرانجام آن فقیر مرد و فرشته‌ها او را نزد ابراهیم
بردند، جایی که نیکان بسر می‌برند. آن ثروتمند هم مرد
و او را دفن کردند، 23اما روحش به دنیای مردگان رفت.
در آنجا، در همان حالی که عذاب می کشید، به بالا
نگاه کرد و از دور ابراهیم را دید که ایلعازر در کنارش
ایستاده است. 24پس فریاد زد: ای پدرم ابراهیم، بر من
رحم کن و ایلعازر را به اینجا بفرست تا فقط انگشتش
را در آب فرو ببرد و زبانم را خنک سازد، چون در میان
این شعله‌ها عذاب می کشم!
25«اما ابراهیم به او گفت: فرزندم، به خاطر بیاور که
تو در دوران زندگی‌ات، هر چه می‌خواستی، داشتی، اما
ایلعازر از همه چیز محروم بود. پس حالا او در آسایش
است و تو در عذاب! 26از این گذشته، شکاف عمیقی ما
را از یکدیگر جدا می کند، بطوری که نه ساکنین اینجا
می‌توانند به آن سو بیایند و نه ساکنین آنجا به این سو.
27«ثروتمند گفت: ای پدرم ابراهیم، پس التماس می کنم
که او را به خانه پدرم بفرستی، 28تا پنج برادر مرا از
وجود این محل رنج و عذاب آگاه سازد، مبادا آنان نیز
پس از مرگ به اینجا بیایند! 29ابراهیم فرمود: موسی و

انبیا بارها و بارها ایشان را از این امر آگاه ساخته‌اند. برادرانت می‌توانند به سخنان ایشان توجه کنند.
30«ثروتمند جواب داد: نه، ای پدرم ابراهیم! به کلام ایشان توجهی ندارند. اما اگر کسی از مردگان نزد ایشان برود، یقیناً از گناهانشان توبه خواهند کرد.
31«ابراهیم فرمود: اگر به سخنان موسی و انبیاء توجهی ندارند، حتی اگر کسی از مردگان هم نزد ایشان برود، به سخنان او توجه نخواهند کرد و به راه راست هدایت نخواهند شد.»

برخی دیگر از سخنان عیسی

17 روزی عیسی به شاگردان خود فرمود: «وسوسه گناه همیشه وجود خواهد داشت، اما وای
ء بحال آن کس که دیگران را بسوی این وسوسه‌ها بکشاند. 2برای چنین شخصی بهتر است که سنگ بزرگ آسیابی به گردنش ببندند و او را به قعر دریا بیندازند، تا اینکه باعث گمراه شدن یکی از پیروان بی‌تجربه و ساده‌دل خدا گردد؛ زیرا مجازات خدا در حق او بسیار سنگین خواهد بود. 3پس مراقب اعمال و کردار خود باشید!
«اگر برادرت در حق تو خطایی ورزد، او را از اشتباهش آگاه ساز. اگر پشیمان شد، او را ببخش. 4حتی اگر روزی هفت مرتبه به تو بدی کند، و هر بار نزد تو باز گردد و اظهار پشیمانی کند، او را ببخش!»

5روزی رسولان به عیسای خداوند گفتند: «ایمان ما را
زیاد کن.»
6عیسی فرمود: «اگر ایمانتان به اندازه دانه ریز خردل
می‌بود، می‌توانستید به این درخت توت دستور بدهید
که از جایش کنده شده، در دریا کاشته شود، و درخت
هم از دستور شما اطاعت می کرد.
7و8و9«وقتی خدمتکاری از شخم زدن یا گوسفندچرانی
به خانه باز می گردد، فوری نمی‌نشیند تا غذا بخورد؛
بلکه ابتدا خوراک اربابش را حاضر می کند و شام او را
می‌دهد، سپس خودش می‌خورد. کسی نیز از او تشکر
نمی کند، زیرا وظیفه‌اش را انجام می‌دهد. 10به همین
صورت، شما نیز وقتی دستورات مرا اجرا می کنید،
انتظار تعریف و تمجید نداشته باشید، چون فقط وظیفه
خود را انجام داده‌اید.»

سامری سپاسگزار

11و12و13عیسی بر سر راه خود به اورشلیم، در مرز جلیل
و سامره، وارد روستایی می‌شد که ناگاه دَه جذامی به
مقابل او آمدند. ایشان از دور ایستاده، فریاد زدند: «ای
عیسی، ای استاد، بر ما رحم فرما!»
14عیسی متوجه ء آنان شد و فرمود: «نزد کاهنان بروید
و خود را به ایشان نشان دهید.» هنگامی که می‌رفتند،
آثار جذام از روی بدنشان محو شد.
15یکی از آنان وقتی دید که شفا یافته است، در حالیکه

با صدای بلند خدا را شکر می کرد، نزد عیسی بازگشت،
16و جلو او بر خاک افتاد و برای لطفی که در حقش
کرده بود، از وی تشکر نمود. این شخص، یک سامری
بود.
17عیسی فرمود: «مگر من ده نفر را شفا ندادم؟ پس آن
نه نفر دیگر کجا هستند؟ 18آیا بجز این غریب، کسی
نبود که بازگردد و از خدا تشکر کند؟»
19پس به آن مرد فرمود: «برخیز و برو! ایمانت تو را شفا
داده است!»

گفتار عیسی درباره آخر زمان

20روزی بعضی از فریسیان از عیسی پرسیدند: «ملکوت
خدا کی آغاز خواهد شد؟»
عیسی جواب داد: «ملکوت خدا با علائم قابل دیدن
آغاز نخواهد شد. 21و نخواهند گفت که در این گوشه
یا آن گوشه زمین آغاز شده است، زیرا ملکوت خدا در
میان شماست.»
22کمی بعد، در این باره به شاگردان خود فرمود: «زمانی
می‌رسد که آرزو خواهید کرد حتی برای یک روز هم
که شده، با شما باشم، اما این آرزو برآورده نخواهد شد.
23به شما خبر خواهد رسید که من بازگشته‌ام و در فلان
جا هستم. اما باور نکنید و بدنبال من نگردید. 24زیرا
وقتی بازگردم، بدون شک شما از آن آگاه خواهید شد.
بازگشت من، در واقع همچون برق خواهد بود که تمام

آسمان را روشن می‌سازد. 25اما پیش از آن، لازم است که زحمات بسیاری متحمل گردم و توسط این قوم محکوم شوم.
26«در زمان بازگشت من، مردم دنیا مانند زمان نوح نسبت به امور الهی بی‌توجه خواهند بود. 27در زمان نوح، مردم همه سرگرم خوردن و نوشیدن و ازدواج و خوشگذرانی بودند و همه چیز بصورت عادی جریان داشت، تا روزی که نوح داخل کشتی شد و طوفان آمد و همه را از بین برد.
28«در آن زمان، دنیا مانند زمان لوط خواهد بود که مردم غرق کارهای روزانه‌شان بودند؛ می‌خوردند و می‌نوشیدند؛ خرید و فروش می کردند؛ می کاشتند و می‌ساختند، 29تا صبح روزی که لوط از شهر سدوم بیرون آمد وآتش و گوگرد از آسمان بارید و همه چیز را از بین برد. 30بلی، به هنگام بازگشت من، اوضاع دنیا به همین صورت خواهد بود!
31«در آن روز، کسانی که بیرون خانه باشند برای بردن اموالشان به خانه باز نگردند؛ و آنانی که در صحرا هستند، به شهر باز نگردند. 32بخاطر بیاورید بر سر زن لوط چه آمد! 33هر که بکوشد جان خود را حفظ کند، آن را از دست خواهد داد؛ اما هر که از جان خود بگذرد، آن را نجات خواهد داد. 34در آن شب، دو نفر که در یک اطاق خوابیده باشند، یکی به آسمان برده خواهد شد و دیگری خواهد ماند. 35دو زن که سرگرم کارهای

خانه باشند، یکی به آسمان برده شده، دیگری بر جای خواهد ماند. 36دو نفر نیز که در مزرعه کار می کنند، یکی برده شده، و دیگری خواهد ماند.»
37شاگردان از عیسی پرسیدند: «خداوندا، به کجا برده خواهند شد؟»
عیسی فرمود: «جایی که لاشه باشد، لاشخورها در آنجا جمع خواهند شد!»

باید با جدیت دعا کرد

18 روزی عیسی برای شاگردانش مثلی آورد تا نشان دهد که لازم است همیشه دعا کنند و تا جواب دعای خود را نگرفته‌اند، از دعا کردن باز نایستند.
2پس چنین فرمود: «در شهری، یک قاضی بود که نه از خدا می‌ترسید و نه توجهی به مردم داشت. 3بیوه زنی از اهالی همان شهر، دائماً نزد او می‌آمد و از او می‌خواست که به شکایتش علیه کسی که به او ضرر رسانده بود، رسیدگی کند. 4و5قاضی تا مدتی به شکایت او توجهی نکرد. اما سرانجام از دست او به ستوه آمد و با خود گفت: با اینکه من نه از خدا می‌ترسم و نه از مردم، اما چون این زن مایه دردسر من شده است، بهتر است به شکایتش رسیدگی کنم تا اینقدر مزاحم من نشود.»
6آنگاه عیسای خداوند فرمود: «ببینید این قاضی بی‌انصاف چه می گوید! 7اگر چنین شخص بی‌انصافی،

راضی شود به داد مردم برسد، آیا خدا به داد قوم خود که شبانه‌روز به درگاه او دعا و التماس می کنند، نخواهد رسید؟ 8یقین بدانید که خیلی زود دعای ایشان را اجابت خواهد فرمود. اما سؤال اینجاست که وقتی من، مسیح به این دنیا بازگردم، چند نفر را خواهم یافت که ایمان دارند و سرگرم دعا هستند؟»

خدا دعای فروتنان را جواب می‌دهد

9سپس برای کسانی که به پاکی و پرهیزگاری خود می‌بالیدند و سایر مردم را حقیر می‌شمردند، این داستان را تعریف کرد:

10«دو نفر به خانه ء خدا رفتند تا دعا کنند؛ یکی، فریسی مغرور و خودپسندی بود و دیگری، مأمور باج و خراج. 11فریسی خودپسند، کناری ایستاد و با خود چنین دعا کرد: ای خدا تو را شکر می کنم که من مانند سایر مردم، خصوصاً مانند این باجگیر، گناهکار نیستم. نه دزدی می کنم، نه به کسی ظلم می کنم و نه مرتکب زنا می‌شوم. 12در هفته دو بار روزه می گیرم و از هر چه که بدست می‌آورم، یک دهم را در راه تو می‌دهم.

13«اما آن باجگیر گناهکار در فاصله‌ای دور ایستاد و به هنگام دعا، حتی جرأت نکرد از خجالت سر خود را بلند کند، بلکه با اندوه به سینه خود زده، گفت: خدایا، بر من گناهکار رحم فرما!

14«به شما می گویم که این مرد گناهکار، بخشیده شد

و به خانه رفت، اما آن فریسی خودپسند، از بخشش و رحمت خدا محروم ماند. زیرا هر که خود را بزرگ جلوه دهد، پست خواهد شد و هر که خود را فروتن سازد، سربلند خواهد گردید.»

عیسی کودکان را محبت می کند

15روزی چند زن، فرزندان خود را نزد عیسی آوردند تا برسر ایشان دست بگذارد و برکتشان بدهد. اما شاگردان عیسی وقتی این را دیدند، مادران را سرزنش کردند و مانع آمدن ایشان شدند. 16و17اما عیسی کودکان را نزد خود فراخواند و به شاگردان فرمود: «بگذارید بچه‌های کوچک نزد من بیایند، و هرگز مانع آنان نشوید. زیرا فقط کسانی می‌توانند از برکات ملکوت خدا بهره‌مند گردند که همچون این بچه‌های کوچک، دلی بی‌آلایش و زودباور داشته باشند؛ و هر که ایمانی چون ایمان این بچه‌ها نداشته باشد هرگز از برکت ملکوت خدا بهره‌ای نخواهد برد.»

خطر ثروت زیاد

18روزی یکی از سران قوم یهود از عیسی پرسید: «ای استاد نیکو، من چه کنم تا زندگی جاودانی داشته باشم؟»
19عیسی از او پرسید: «وقتی مرا نیکو می‌خوانی، آیا متوجه مفهوم آن هستی؟ زیرا فقط خدا نیکوست و بس! 20اما جواب سؤالت؛ خودت خوب می‌دانی که در ده فرمان، خدا چه فرموده است: زنا نکن، قتل نکن،

دزدی نکن، دروغ نگو، به پدر و مادرت احترام بگذار، و غیره.»
21آن مرد جواب داد: «این قوانین را یک به یک از کودکی انجام داده‌ام.»
22عیسی فرمود: «هنوز یک چیز کم داری. هر چه داری بفروش و به فقرا بده تا برای آخرت تو، توشه‌ای باشد. آنگاه بیا و مرا پیروی کن.»
23آن شخص، با شنیدن این سخن، غمگین شد و رفت، زیرا بسیار ثروتمند بود. 24در همان حال که می‌رفت، عیسی او را می‌نگریست. سپس رو به شاگردان کرد و فرمود: «چه دشوار است که ثروتمندی وارد ملکوت خدا شود. 25گذشتن شتر از سوراخ سوزن آسانتر است از وارد شدن شخص ثروتمند به ملکوت خدا.»
26کسانی که این سخن را شنیدند، گفتند: «اگر چنین است، پس چه کسی می‌تواند نجات یابد؟»
27عیسی فرمود: «خدا می‌تواند کارهایی انجام دهد که برای انسان غیر ممکن است.»
28پطرس گفت: «ما خانه و زندگی‌مان را رها کرده‌ایم و تو را پیروی می کنیم.»
29عیسی جواب داد: «هر که برای خدمت به ملکوت خدا، مانند شما خانه، زن و فرزندان، برادران و خواهران، و پدر و مادر خود را ترک کند، 30در همین دنیا چندین برابر به او عوض داده خواهد شد و در عالم آینده نیز زندگی جاودانی را خواهد یافت.»

عیسی مرگ و رستاخیز خود را پیشگویی می کند

31سپس آن دوازده شاگرد را نزد خود گرد آورد و به ایشان
فرمود: «چنانکه می‌دانید، ما بسوی اورشلیم می‌رویم.
وقتی به آنجا برسیم، تمام آنچه که انبیای پیشین درباره
من پیشگویی کرده‌اند، عملی خواهد شد. 32در آنجا
مرا بدست غیر یهودیان خواهند سپرد تا مرا مورد
استهزاء قرار داده، بی‌احترامی کنند؛ به صورتم آب دهان
بیندازند، 33شلاقم بزنند و سرانجام به قتل رسانند. اما من
روز سوم پس از مرگ، زنده خواهم شد!»
34اما شاگردان چیزی از سخنان او درک نکردند، و مفهوم
آنها از ایشان مخفی نگاه داشته شد، گویی برای ایشان
معما می گفت.

شفای فقیر نابینا

35ایشان در طی راه به نزدیکی شهر اریحا رسیدند. در
کنار راه، کوری نشسته بود و گدایی می کرد. 36چون
صدای رفت و آمد مردم را شنید، پرسید: «چه خبر
است؟» 37گفتند: «عیسای ناصری در حال عبور است!»
38بلافاصله فریادکنان گفت: «ای عیسی، ای پسر داود، بر
من رحم کن!»
39آنانی که پیشاپیش عیسی می‌رفتند، سعی کردند او را
ساکت کنند، اما مرد کور هر بار صدایش را بلندتر
می کرد و فریاد می‌زد: «ای پسر داود، به من رحم کن!»
40و 41وقتی عیسی به آن محل رسید، ایستاد و گفت «او را

نـزد مـن بیاوریـد!» چـون او را نزدیـک آوردنـد، از او پرسـید:
«چـه می‌خواهـی بـرای تـو انجـام دهـم؟»
جواب داد: «سرور من، می‌خواهم بینا شوم.»
42عیسـی فرمـود: «بسـیار خـوب، بینـا شـو! ایمانـت تـو را شـفا
داده است!»
43همـان لحظـه آن کـور، بینایـی خـود را بـاز یافـت و در
حالیکـه خـدا را شـکر می کـرد، بدنبـال عیسـی بـراه افتـاد.
وقتـی مـردم ایـن ماجـرا را دیدنـد، همگـی خـدا را سـتایش
کردنـد.

باجگیری به عیسی ایمان می‌آورد

19 عیسـی وارد اریحـا شـد تـا از آنجـا راه خـود را
بسـوی اورشـلیم ادامـه دهـد. 2در اریحـا شـخص
ثروتمنـدی زندگـی می کـرد، بـه نـام «زَکّـی[1]» کـه رئیـس
مأموریـن بـاج و خـراج بـود؛ 3او می‌خواسـت عیسـی را
ببینـد، امـا بسـبب ازدحـام مـردم نمی‌توانسـت، چـون قـدش
کوتـاه بـود. 4پـس جلـو دویـد و از درخـت چنـاری کـه در
کنـار راه بـود، بـالا رفـت تـا از آنجـا عیسـی را ببینـد.
5وقتـی عیسـی نزدیـک درخـت رسـید، بـه بـالا نـگاه کـرد و او
را بنـام صـدا زد و فرمـود: «زَکّـی[1]، بشـتاب و پاییـن بیـا! چـون
می‌خواهـم امـروز بـه خانـه تـو بیایـم و مهمانـت باشـم!»
6زَکّـی[1] بـا عجلـه پاییـن آمـد و بـا هیجـان و شـادی، عیسـی را
بـه خانـه خـود بـرد.
7تمـام کسـانی کـه ایـن واقعـه را دیدنـد، گلـه و شـکایت

سر داده، با ناراحتی می گفتند: «او مهمان یک گناهکار بدنام شده است!»
8اما زَکّی[1] در حضور عیسای خداوند ایستاد و گفت:
«سَروَر من، اینک نصف دارایی خود را به فقرا خواهم بخشید، و اگر از کسی مالیات اضافی گرفته باشم، چهار برابر آن را پس خواهم داد!»
9و10عیسی به او فرمود: «این نشان می‌دهد که امروز نجات به اهل این خانه روی آورده است. این مرد، یکی از فرزندان ابراهیم است که گمراه شده بود. من آمده‌ام تا چنین اشخاص را بیابم و نجات بخشم!»

در کار خداوند، کوشا و وفادار باشید

11چون عیسی به اورشلیم نزدیک می‌شد، داستانی تعریف کرد تا نظر بعضی اشخاص را درباره ملکوت خدا اصلاح کند، چون تصور می کردند که ملکوت خدا همان موقع آغاز خواهد شد. 12پس چنین فرمود: «در یکی از ایالات امپراطوری روم، نجیب‌زاده‌ای زندگی می کرد. روزی او سفر دور و درازی به پایتخت کرد، تا از جانب امپراطور به مقام پادشاهی آن ایالت منصوب شود. 13اما پیش از عزیمت، ده نفر از دستیاران خود را احضار کرد و به هر یک، مبلغی پول داد تا در غیاب او به تجارت بپردازند.
14اما برخی از اهالی آن ایالت که با او مخالف بودند، نمایندگانی به حضور امپراطور فرستادند تا اطلاع دهند که مایل نیستند آن نجیب‌زاده بر آنان حکمرانی کند.

15«اما آن شخص به مقام پادشاهی منصوب شد و به
ایالت خود بازگشت و دستیاران خود را فرا خواند تا
ببیند با پولش چه کرده‌اند و چه مقدار سود بدست
آورده‌اند.
16«پس اولی آمد و گفت که ده برابر سرمایه اصلی سود
کرده است.
17«پادشاه گفت: آفرین بر تو، ای خدمتگزار خوب!
چون در کار و مسئولیت کوچکی که به تو سپردم، امین
بودی، حکمرانی ده شهر را به تو واگذار می کنم!
18«نفر دوم نیز گزارش رضایت بخشی داد. او گفت که
پنج برابر سرمایه اصلی، سود کرده است.
19«به او نیز گفت: بسیار خوب! تو نیز حاکم پنج شهر
باش!
20و21«اما سومی همان مبلغی را که در ابتدا گرفته
بود، بدون کم و زیاد پس آورد و گفت: من از ترس
شما، سرمایه‌تان را در جای امنی نگهداری کردم،
چون می‌دانستم که مردی هستید سختگیر و از آنچه
زحمت نکشیده‌اید، سود می‌طلبید و از سرمایه‌ای که
نگذاشته‌اید، انتظار بهره دارید؟
22«پادشاه او را سرزنش کرده، گفت: ای خدمتکار پست
و شرور، تو با این سخنان خودت را محکوم کردی! تو
که می‌دانستی من اینقدر سختگیر هستم، 23چرا پولم را
به منفعت ندادی تا به هنگام مراجعت، لااقل سودش را
بگیرم؟

24«آنگاه به حاضران فرمود که پول را از او بگیرند و به
آن خدمتکاری بدهند که از همه بیشتر سود آورده بود.
25« گفتند: قربان، او خودش به اندازه کافی دارد!
26«پادشاه جواب داد: بلی، این حقیقت همیشه صادق
است که آنانی که زیاد دارند، بیشتر بدست می‌آورند و
آنانی که کم دارند، همان را نیز از دست می‌دهند. 27و
اما مخالفینی که نمی‌خواستند بر آنان حکومت کنم،
ایشان را اکنون به اینجا بیاورید و در حضور من، گردن
بزنید.»

ورود عیسی به اورشلیم

28پس از تعریف این داستان، عیسی پیشاپیش دیگران،
بسوی اورشلیم براه افتاد. 29وقتی به «بیت‌فاجی» و
«بیت‌عنیا» واقع بر کوه زیتون رسیدند، دو نفر از شاگردان
خود را زودتر فرستاد، 30و به ایشان گفت: «به روستایی که
در پیش است، بروید. وقتی وارد شدید، کرّه الاغی را بسته
خواهید دید که تابحال کسی بر آن سوار نشده است. آن
را باز کنید و به اینجا بیاورید. 31اگر کسی پرسید که چه
می کنید، فقط بگویید: خداوند آن را لازم دارد!»
32آن دو شاگرد رفتند و کرّه الاغ را همانگونه که عیسی
فرموده بود، یافتند. 33وقتی آن را باز می کردند، صاحبانش
جویای ماجرا شده، پرسیدند: «چه می کنید؟ چرا کرّه
الاغ را باز می کنید؟»
34جواب دادند: «خداوند آن را لازم دارد!»

35پس کرّه الاغ را نزد عیسی آوردند، و جامه‌های خود را
بر آن انداختند تا او سوار شود.
36هنگامی که عیسی براه افتاد، مردم به احترام او،
لباسهای خود را در راه، در مقابل او پهن می کردند. 37وقتی
به سرازیری کوه زیتون رسیدند، گروه انبوه پیروانش
فریاد شادی برآورده، برای همه معجزات و کارهای
عجیبی که انجام داده بود، خدا را شکر می کردند،
38و می گفتند: «مبارک باد پادشاهی که به نام خداوند
می‌آید! آرامش در آسمان و جلال بر خدا باد!»
39آنگاه برخی از فریسیان که در میان جمعیت بودند، به
عیسی گفتند:
«استاد، پیروانت را امر کن که ساکت باشند! این چه
چیزهاست که می گویند؟»
40عیسی جواب داد: «اگر آنان ساکت شوند، سنگهای
کنار راه بانگ شادی برخواهند آورد!»
گریه برای اورشلیم
41اما همینکه به اورشلیم نزدیک شدند و عیسی شهر
را از دور دید، به گریه افتاد، 42و در حالیکه اشک
می‌ریخت، گفت: «ای اورشلیم، صلح و آرامش جاوید
در اختیار تو قرار داده شد، اما تو آن را رد کردی! و
اینک دیگر بسیار دیر است! 43بزودی دشمنانت، در
پشت همین دیوارها، سنگرها ساخته، از هر سو تو را
محاصره و احاطه خواهند کرد. 44آنگاه تو را با خاک
یکسان کرده، ساکنانت را به خاک و خون خواهند

کشید. حتی نخواهند گذاشت سنگی بر سنگی دیگر باقی بماند، بلکه همه چیز را زیرورو خواهند کرد. زیرا فرصتی را که خدا به تو داده بود، رد کردی!»

پاکسازی معبد

45سپس وارد خانه ء خدا شد و کسانی را که در آنجا مشغول خرید و فروش بودند، بیرون کرد و بساط آنان را در هم ریخت، 46و به ایشان گفت: «در کلام خدا نوشته شده است که خانه من محل عبادت خواهد بود، اما شما آن را تبدیل به پناهگاه دزدان کرده‌اید!»

47از آن پس عیسی هرروز در خانه خدا تعلیم می‌داد. کاهنان اعظم، علمای دین و بزرگان قوم در پی فرصتی می‌گشتند تا او را از بین ببرند، 48اما راهی پیدا نمی‌کردند، چون مردم همواره گرد او جمع می‌شدند تا سخنانش را بشنوند.

اقتدار و اختیارات عیسی

20 در یکی از همان روزها که عیسی در خانه ء خدا تعلیم می‌داد و پیغام نجات‌بخش خدا را به مردم اعلام می‌کرد، کاهنان اعظم و سایر علمای دین با اعضای مجلس شورای یهود نزد او آمدند، 2تا بپرسند با چه اجازه و اختیاری، فروشندگان را از خانه خدا بیرون کرده است.

3عیسی پاسخ داد: «پیش از آنکه جواب شما را بدهم،

می‌خواهم از شما سؤالی بکنم: 4آیا یحیی را خدا
فرستاده بود تا مردم را تعمید دهد، یا با اختیار خودش
تعمید می‌داد؟»
5ایشان درباره این موضوع با یکدیگر مشورت کرده،
گفتند: «اگر بگوییم از سوی خدا فرستاده شده بود،
خود را به دام انداخته‌ایم، زیرا خواهد پرسید: پس
چرا به او ایمان نیاوردید؟ 6و اگر بگوییم که خدا او
را نفرستاده بود، مردم ما را سنگسار خواهند کرد، چون
یحیی را فرستاده خدا می‌دانند.» 7بنابراین جواب دادند:
«ما نمی‌دانیم!»
8عیسی فرمود: «پس من نیز جواب سؤال شما را نخواهم
داد!»

حکایت باغبانهای ظالم

9آنگاه رو به جماعت کرده، این حکایت را برای ایشان
تعریف کرد: «شخصی تاکستانی درست کرد و آن را به
چند باغبان اجاره داد و خودش به سرزمین دوردستی سفر
کرد تا در آنجا زندگی کند. 10در فصل انگورچینی، یکی
از خدمتگزاران خود را فرستاد تا سهم خود را از محصول
تاکستان بگیرد. اما باغبانها او را زدند و دست خالی
بازگرداندند. 11پس صاحب باغ یک نفر دیگر را فرستاد.
اما باز هم بی‌فایده بود؛ او نیز کتک خورد، ناسزا شنید
و دست خالی بازگشت. 12سومی را فرستاد. او را نیز زدند
و زخمی کردند و از باغ بیرون انداختند.

13«صاحب باغ با خود گفت: حال چه باید کرد؟
فهمیدم چه کنم! پسر عزیزم را خواهم فرستاد. یقیناً به
او احترام خواهند گذاشت.
14«وقتی باغبانها پسر او را دیدند، با خود فکر کرده،
گفتند: این بهترین فرصت است! پس از مرگ صاحب
باغ، تمام ملک به این پسر خواهد رسید. پس بیایید او
را بکشیم تا باغ به خودمان برسد.
15«بنابراین، او را گرفتند و کشان کشان از باغ بیرون
بردند و کشتند. حال بنظر شما، صاحب باغ چه خواهد
کرد؟ 16بگذارید بگویم چه خواهد کرد: او خواهد
آمد و همه باغبانها را خواهد کشت و باغ را به دیگران
اجاره خواهد داد.»
شنوندگان اعتراض کنان گفتند: «باغبانها هرگز چنین
کاری نخواهند کرد!»
17عیسی نگاهی به ایشان کرد و گفت: «پس منظور
کلام خدا چیست که می گوید: سنگی که معماران دور
انداختند، سنگ اصلی ساختمان شد؟ 18هرکس بر آن
سنگ بیفتد، خرد خواهد شد و اگر آن سنگ بر کسی
بیفتد، او را له خواهد کرد!»
19وقتی کاهنان اعظم و علمای دین این داستان را شنیدند،
خواستند همانجا او را دستگیر کنند، چون متوجه شدند
که این داستان را درباره ایشان گفته، و منظورش از
باغبانهای ظالم، آنان بوده است. اما می‌ترسیدند که اگر
خودشان دست به چنین کاری بزنند، آشوب به پا شود.

جواب دندان‌شکن

20از اینرو می کوشیدند او را وادار کنند سخنی بگوید تا از آن، علیه او استفاده کنند و او را به مقامات رومی تحویل دهند. به همین منظور چند مأمور مخفی نزد او فرستادند که خود را حقجو نشان می‌دادند. 21ایشان به عیسی گفتند: «استاد، ما می‌دانیم که آنچه تو می گویی و تعلیم می‌دهی، راست و درست است. ما می‌دانیم که تو بدون توجه به مقام و موقعیت افراد، همیشه حقیقت را می گویی و راه خدا را تعلیم می‌دهی. 22حال بفرما آیا طبق شریعت موسی، درست است که ما به دولت روم باج و خراج بدهیم؟»

23عیسی که متوجه مکر و حیله ء ایشان شده بود، گفت: 24«سکه‌ای به من نشان دهید. نقش و نام چه کسی بر روی آن است؟»

جواب دادند: «امپراطور روم.»

25فرمود: «هر چه مال امپراطور است، به امپراطور بدهید، و هر چه مال خداست، به خدا!»

26به این ترتیب، تلاش آنان برای به دام انداختن عیسی بی‌اثر ماند و از جواب او مات و مبهوت ماندند و دیگر حرفی نزدند.

آیا قیامتی در کار هست؟

27سپس عده‌ای از صدوقی‌ها نزد او آمدند. صدوقی‌ها معتقد به روز قیامت نبودند و می گفتند که مرگ پایان

زندگی است. ایشان مسئله‌ای را مطرح کردند 28و چنین
گفتند: «در تورات موسی آمده که اگر مردی بی‌اولاد
بمیرد، برادرش باید بیوه ء او را به همسری اختیار کند و
فرزندان ایشان، فرزندان آن برادر مرده بحساب خواهند
آمد تا نسل او برقرار بماند. 29باری، در خانواده‌ای هفت
برادر بودند. برادر بزرگتر همسری گرفت و بی‌اولاد مرد.
30برادر کوچکترش با آن بیوه ازدواج کرد و او هم بی‌اولاد
مرد. 31به این ترتیب، تا برادر هفتم، همه یکی پس از
دیگری، با آن زن ازدواج کردند و همه نیز بی‌اولاد مردند.
32در آخر، آن زن نیز مرد. 33حال، سؤال ما اینست که
در روز قیامت، او زن کدامیک از آن هفت برادر خواهد
بود؟ چون هر هفت برادر با او ازدواج کرده بودند؟»
34عیسی جواب داد: «ازدواج، برای مردم فانی این
دنیاست؛ 35و36اما کسانی که شایسته شمرده شوند که
پس از مرگ زنده گردند، وقتی به آن عالم بروند، نه
ازدواج می کنند و نه می‌میرند؛ و از این لحاظ مانند
فرشتگان و فرزندان خدا می‌شوند؛ زیرا از مرگ به یک
زندگی تازه منتقل شده‌اند.
37«اما درباره سؤال اصلی شما، یعنی اینکه آیا قیامت
مردگان وجود دارد یا نه، موسی به روشنی نشان داد که
قیامت وجود خواهد داشت. زیرا وقتی موسی بازگو
می کند که چگونه خدا در بوته سوزان بر او ظاهر
شد، از خدا بعنوان خدای ابراهیم، خدای اسحاق و
خدای یعقوب نام می‌برد. 38و هنگامی که خدا، خدای

کسی نامیده می‌شود، منظور آنست که آن شخص زنده است و نه مرده! زیرا در نظر خدا، همه زنده هستند!»
39چند نفر از علمای دین که آنجا ایستاده بودند، گفتند:
«استاد، بسیار خوب جواب دادی!» 40و از آن پس دیگر کسی جرأت نکرد سؤالی از او بکند!

مسیح پسر کیست؟

41اما اینبار عیسی خود سؤالی از ایشان کرد. او فرمود:
«چرا می گویند که مسیح موعود باید از نسل داود پادشاه باشد؟ 42و 43در حالیکه خود داود، در کتاب زبور نوشته است که خدا به خداوند من، مسیح، گفت:
بدست راست من بنشین
تا دشمنانت را زیر پایهایت بیفکنم.
44چگونه ممکن است که مسیح، هم پسر داود باشد و هم خداوند او؟»

تظاهر به دینداری

45سپس درحالیکه جمعیت به او گوش می‌دادند، رو به شاگردان خود کرد و گفت: 46«از این علمای متظاهر دوری کنید که دوست دارند با قباهای بلند، خودنمایی کنند و به هنگام عبور از کوچه و بازار، مردم به ایشان تعظیم کنند؛ و چقدر دوست دارند که در عبادتگاه‌ها و جشنهای مذهبی، بالای مجلس بنشینند. 47اما حتی وقتی دعاهای طولانی می کنند و تظاهر به دینداری می‌نمایند،

تمام هوش و حواسشان به اینست که چگونه اموال بیوه زنان را تصاحب کنند. از اینرو مجازات آنان بسیار شدید خواهد بود.»

هدیه ء بیوه زن

21 وقتی عیسی در خانه خدا ایستاده بود و به اطراف نگاه می کرد، ثروتمندانی را دید که هدایای خود را در صندوق اعانات می ریختند. 2در همان حال بیوه زن فقیری نیز آمد و دو سکه کوچک در صندوق انداخت.
3عیسی فرمود: «در واقع این بیوه زن فقیر بیشتر از تمام آن ثروتمندان هدیه داده است. 4چون آنها قسمت کوچکی از آنچه را که احتیاج نداشتند دادند، در حالیکه این زن فقیر هر چه داشت داد.»

خرابی خانه ء خدا و مصائب آخر زمان

5در این هنگام بعضی از شاگردان عیسی از سنگهای زیبایی که در بنای خانه خدا بکار رفته بود و از اشیاء گرانبهایی که مردم وقف کرده بودند، تعریف می کردند. اما عیسی به ایشان فرمود: 6«روزی فرا می‌رسد که تمام این چیزهایی که می‌بینید، خراب و ویران خواهد شد و سنگی بر سنگی دیگر باقی نخواهد ماند.»
7ایشان با تعجب گفتند: «استاد، این وقایع کی روی

خواهند داد؟ آیا پیش از وقوع آنها، علائمی وجود خواهد داشت؟»
8عیسی در جواب فرمود: «مواظب باشید کسی شما را گمراه نکند. زیرا بسیاری آمده، ادعا خواهند کرد که مسیح هستند و خواهند گفت که دنیا به آخر رسیده است. اما باور نکنید. 9و هنگامی که خبر جنگها و آشوبها را بشنوید، مضطرب نشوید. لازم است که چنین وقایعی رخ دهد، اما این به آن معنی نیست که آخر دنیا نزدیک شده است.»
10سپس ادامه داد: «قومها و ممالک علیه یکدیگر به جنگ برخواهند خاست. 11زلزله‌های عظیم، قحطی‌ها و بیماریهای مسری در بسیاری از نقاط روی خواهد داد و در آسمان نیز چیزهای عجیب و هولناک دیده خواهد شد.
12«اما قبل از این وقایع، دوره آزار و جفا و شکنجه پیش خواهد آمد. شما را بخاطر نام من، به عبادتگاه‌ها، زندانها، و به حضور پادشاهان و فرمانروایان خواهند کشاند. 13اما این فرصتی خواهد بود تا بتوانید خبر خوش انجیل را به آنان اعلام دارید. 14پس در این فکر نباشید که چگونه از خود دفاع کنید، 15زیرا من خود، به شما خواهم آموخت که چه بگویید، بطوری که هیچیک از دشمنانتان، یارای پاسخگویی و ایستادگی درمقابل شما را نخواهند داشت! 16پدر و مادر و برادران و بستگان و دوستانتان به شما خیانت خواهند کرد و شما را تحویل دشمن خواهند داد؛ و برخی از شما کشته

خواهید شد؛ 17و همه بسبب اینکه پیرو من هستید،
از شما متنفر خواهند شد. 18اما مویی از سر شما گُم
نخواهد شد! 19اگر تا به آخر تحمل کنید، جانهای خود
را نجات خواهید داد.
20«اما هرگاه دیدید که اورشلیم به محاصره دشمن
درآمده، بدانید که زمان نابودی آن فرا رسیده است.
21آنگاه مردم یهودیه به کوهستان بگریزند و ساکنان
اورشلیم فرار کنند و آنانی که بیرون شهر هستند، به
شهر باز نگردند. 22زیرا آن زمان، هنگام مجازات خواهد
بود، روزهایی که تمام هشدارهای انبیاء تحقق خواهند
یافت. 23وای بحال زنانی که در آن زمان آبستن بوده، یا
بچه شیرخوار داشته باشند! زیرا این قوم دچار مصیبت
سختی شده، خشم و غضب خدا بر آنان عارض خواهد
شد؛ 24به دم شمشیر خواهند افتاد و یا اسیر شده، به
سرزمینهای بیگانه تبعید خواهند گشت. اورشلیم نیز
بدست بیگانگان افتاده، پایمال خواهد شد تا زمانی که
دوره تسلط بیگانگان به پایان رسد.
25«آنگاه در آسمان اتفاقات عجیبی خواهد افتاد و
در خورشید و ماه و ستارگان، علائم هولناکی دیده
خواهد شد. بر روی زمین، قومها از غرش دریاها
و خروش امواج آن، آشفته و پریشان خواهند شد.
26بسیاری از تصور سرنوشت هولناکی که در انتظار
دنیاست، ضعف خواهند کرد؛ زیرا نظم و ثبات
آسمان نیز درهم خواهد ریخت. 27آنگاه تمام مردم

روی زمین مرا خواهند دید که سوار بر ابر، با قدرت و شکوهی عظیم می‌آیم. 28پس وقتی این رویدادها آغاز می‌شوند، بایستید و به بالا نگاه کنید، زیرا نجات شما نزدیک است!»

29سپس این مثل را برایشان زد: «درخت انجیر یا سایر درختان را بنگرید. 30وقتی شکوفه می کنند، بی‌آنکه کسی به شما بگوید، متوجه می‌شوید که تابستان نزدیک شده است. 31به همین صورت، وقتی می‌بینید که این رویدادها در حال وقوع هستند، بدانید که بزودی ملکوت خدا آغاز خواهد شد.

32«یقین بدانید که این نسل خواهد ماند و این وقایع را خواهد دید. 33آسمان و زمین از بین خواهد رفت، اما سخنان من همیشه باقی خواهد ماند.

34و35«پس مراقب باشید که بازگشت ناگهانی من، شما را غافلگیر نکند! نگذارید پرخوری، میگساری و غم و غصه‌های زندگی شما را مانند سایر مردم دنیا بخود مشغول سازند. 36بلکه هر لحظه چشم براه من باشید و همیشه دعا کنید تا در صورت امکان بدون برخورد با این رویدادهای وحشتناک، به حضور من برسید.»

37و38به این ترتیب، او هر روز در خانه خدا به تعلیم مردم می‌پرداخت. مردم نیز از صبح زود گرد می‌آمدند تا سخنان او را بشنوند. هنگام عصر نیز از شهر خارج شده، شب را در کوه زیتون به صبح می‌آورد.

آخرین روزهای عیسی در این دنیا

22 عید پِسَح نزدیک می‌شد، عیدی که در آن
فقط نان فطیر می‌خوردند. 2در طی روزهای
عید، کاهنان اعظم و سایر علمای دین در پی فرصت
بودند تا عیسی را بی‌سر و صدا بگیرند و بقتل برسانند،
اما از شورش مردم وحشت داشتند.
3در همین زمان، شیطان وارد وجود یهودا اسخریوطی یکی
از دوازده شاگرد عیسی شد. 4پس او نزد کاهنان اعظم
و فرماندهان محافظین خانه ء خدا رفت تا با ایشان
گفتگو کند که چگونه عیسی را بدستشان تسلیم نماید.
5ایشان نیز از این امر بسیار شاد شدند و قول دادند که
پاداش خوبی به او دهند. 6بنابراین یهودا بدنبال فرصتی
می گشت تا به‌دور از چشم مردم، عیسی را به آنان
تسلیم کند.

آخرین شام عیسی با شاگردان

7روز عید پِسَح فرا رسید. در این روز، می‌بایست بره
قربانی را ذبح کرده، با نان فطیر بخورند. 8پس عیسی،
دو نفر از شاگردان یعنی پطرس و یوحنا را به شهر فرستاد
تا جایی پیدا کنند و شام عید را در آنجا حاضر نمایند.
9ایشان از عیسی پرسیدند: «میل داری شام را کجا آماده
کنیم؟»
10فرمود: «به محض اینکه وارد اورشلیم شدید، به
مردی برخواهید خورد که کوزه آبی حمل می کند.

وارد هر خانه‌ای شد، بدنبالش بروید، 11و به صاحب
خانه بگویید: استاد ما گفته است که اطاقی را که
باید شام عید را در آنجا صرف کنیم، به ما نشان
دهی. 12او نیز شما را به اطاق بزرگی در طبقه دوم که
قبلاً برای ما حاضر شده، خواهد برد. همانجا شام را
حاضر کنید.»
13آن دو شاگرد به شهر رفتند. هر چه عیسی گفته بود،
رخ داد. پس شام را حاضر کردند.
14هنگامی که وقت شام فرا رسید، عیسی با دوازده
رسول بر سر سفره نشست. 15آنگاه به ایشان فرمود: «با
اشتیاق زیاد، در انتظار چنین لحظه‌ای بودم، تا پیش از
آغاز رنجها و زحماتم، این شام پِسَح را با شما بخورم.
16زیرا به شما می گویم که دیگر از این شام نخواهم
خورد تا آن زمان که در ملکوت خدا، مفهوم واقعی آن
جامه تحقق بپوشد.»
17آنگاه پیاله‌ای بدست گرفت و شکر کرد و آن را به
شاگردان داد و فرمود: «بگیرید و میان خود تقسیم کنید،
18زیرا تا زمان برقراری ملکوت خدا، دیگر از این
محصول انگور نخواهم نوشید.»
19سپس نان را برداشت و خدا را شکر نمود و آن را پاره
کرد و به ایشان داد و گفت: «این بدن من است که در
راه شما فدا می‌شود. این را به یاد من بجا آرید.»
20به همین ترتیب، پس از شام، پیاله‌ای دیگر به
ایشان داد و گفت: «این پیاله، نشاندهنده پیمان تازه

ء خداست که با خون من مهر می‌شود، خونی که برای نجات شما ریخته می‌شود. 21اما اینجا، سر همین سفره، کسی نشسته است که خود را دوست ما می‌داند، ولی او همان کسی است که به من خیانت می‌کند. 22درست است که من باید مطابق نقشه ء خدا کشته شوم، اما وای بحال کسی که مرا به مرگ تسلیم کند!»
23شاگردان حیران ماندند و از یکدیگر می‌پرسیدند که کدامیک از ایشان دست به چنین کاری خواهد زد!
24در ضمن بین شاگردان این بحث در گرفت که کدامیک از ایشان بزرگتر است.
25عیسی به ایشان گفت: «در این دنیا، پادشاهان و بزرگان به زیر دستانشان دستور می‌دهند و آنها هم چاره‌ای جز اطاعت ندارند. 26اما در میان شما کسی از همه بزرگتر است که بیشتراز همه به دیگران خدمت کند. 27در این دنیا، ارباب بر سر سفره می‌نشیند و نوکرانش به او خدمت می کنند. اما اینجا بین ما اینطور نیست، چون من خدمتگزار شما هستم. 28و شما کسانی هستید که در سختی‌های من، نسبت به من وفادار بوده‌اید؛ 29و30از اینرو، همانگونه که پدرم به من اجازه داده است تا فرمانروایی کنم، من نیز به شما اجازه می‌دهم که در سلطنت من، بر سر سفره ء من بنشینید و بخورید و بنوشید، و بر تختها نشسته، بر دوازده قبیله ء اسرائیل فرمانروایی کنید.

عیسی انکار پطرس را پیشگویی می‌کند

31«ای شمعون، ای شمعون، شیطان می‌خواست همگی شما را
بیازماید و همانند گندم، غربال کند؛ 32اما من برای تو دعا
کردم تا ایمانت از بین نرود. پس وقتی توبه کردی و بسوی
من بازگشتی، ایمان برادرانت را تقویت و استوار کن!»
33شمعون گفت: «خداوندا، من حاضرم با تو به زندان
بروم، حتی با تو بمیرم!» 34عیسی فرمود: «پطرس، بدان
که تا فردا صبح، پیش از بانگ خروس، سه بار مرا
انکار نموده، خواهی گفت که مرا نمی‌شناسی!»
35سپس از شاگردان پرسید: «هنگامی که شما را فرستادم
تا پیام انجیل را به مردم اعلام کنید، و پول و کوله‌بار
و لباس اضافی با خود بر نداشته بودید، آیا به چیزی
محتاج شدید؟»
جواب دادند: «خیر.»
36فرمود: «اما اکنون اگر کوله‌بار و پول دارید،
بردارید؛ و اگر شمشیر ندارید، بهتر است لباس خود
را بفروشید و شمشیری بخرید! 37چون زمان انجام این
پیشگویی درباره من رسیده است که می گوید: همچون
یک گناهکار، محکوم خواهد شد. بلی، هر چه درباره
من پیشگویی شده است، عملی خواهد شد.»
38گفتند: «استاد، دو شمشیر داریم.»
اما عیسی فرمود: «بس است!»

دعای عیسی در کوه زیتون

39آنگاه عیسی همراه شاگردان خود، از آن بالاخانه بیرون

آمد و طبق عادت به کوه زیتون رفت. 40در آنجا به
ایشان گفت: «دعا کنید و از خدا بخواهید که مغلوب
وسوسه‌ها نشوید!»
41سپس به اندازه پرتاب یک سنگ دورتر رفت و زانو زد و
چنین دعا کرد: 42«ای پدر، اگر خواست توست، این جام
رنج و زحمت را از مقابل من بردار، اما در این مورد نیز
می‌خواهم اراده تو انجام شود، نه خواست من.» 43آنگاه
از آسمان فرشته‌ای ظاهر شد و او را تقویت کرد. 44پس او
با شدت بیشتری به دعا پرداخت و از کشمکش روحی
آنچنان در رنج و عذاب بود که عرق او همچون قطره‌های
درشت خون بر زمین می‌چکید. 45سرانجام، برخاست و
نزد شاگردان بازگشت و دید که در اثر غم و اندوه، به
خواب رفته‌اند. 46پس به ایشان گفت: «چرا خوابیده‌اید؟
برخیزید و دعا کنید تا مغلوب وسوسه‌ها نشوید!»

دستگیری عیسی

47این کلمات هنوز بر زبان او بود که ناگاه گروهی با
هدایت یهودا سر رسیدند. (یهودا یکی از دوازده شاگرد
عیسی بود.) او جلو آمد و به رسم دوستی، صورت عیسی
را بوسید. 48عیسی به او گفت: «یهودا، چگونه راضی
شدی با بوسه‌ای به مسیح خیانت کنی؟»
49اما شاگردان، وقتی متوجه جریان شدند، فریاد زدند:
«استاد، آیا اجازه می‌دهید بجنگیم؟ شمشیرهایمان حاضر
است!» 50همان لحظه یکی از ایشان به روی خادم کاهن

اعظم شمشیر کشید و گوش راست او را برید. 51عیسی بلافاصله گفت: «دیگر بس است!» سپس گوش او را لمس کرد و شفا داد.
52آنگاه عیسی به کاهنان اعظم، فرماندهان محافظین خانه ء خدا و سران مذهبی که آن گروه را رهبری می کردند، گفت: «مگر من یک دزد فراری هستم که برای گرفتنم، با چماق و شمشیر آمده‌اید؟ 53من هر روز در خانه خدا بودم؛ چرا در آنجا مرا نگرفتید؟ آن موقع نمی‌توانستید کاری بکنید، اما اکنون زمان شماست، زمانی که قدرت شیطان حکمفرماست!»

پطرس عیسی را انکار می¬کند

54به این ترتیب او را گرفته، به خانه کاهن اعظم بردند. پطرس نیز از دور ایشان را دنبال کرد. 55سربازان در حیاط آتشی روشن کردند و دور آن نشستند. پطرس هم در آنجا به ایشان پیوست.
56در این هنگام، کنیزی، چهره پطرس را در نور آتش دید و او را شناخت و گفت: «این مرد هم با عیسی بود!»
57اما پطرس انکار کرد و گفت: «دختر، من اصلاً او را نمی‌شناسم!»
58کمی بعد، یک نفر دیگر متوجه او شد و گفت: «تو هم باید یکی از آنان باشی.»
جواب داد: «نه آقا، نیستم!»

59در حدود یک ساعت بعد، یک نفر دیگر با
تأکید گفت: «من مطمئن هستم که این مرد یکی
از شاگردان عیسی است، چون هر دو اهل جلیل
هستند.»
60پطرس گفت: «ای مرد، از گفته‌هایت سر در نمی‌آورم!»
و همینکه این را گفت، خروس بانگ زد. 61همان لحظه
عیسی سرش را برگرداند و به پطرس نگاه کرد. آنگاه
سخن عیسی به یادش آمد که به او گفته بود: «تا فردا
صبح، پیش از آنکه خروس بانگ زند، سه بار مرا
انکار خواهی کرد!» 62پس پطرس از حیاط بیرون رفت
و زارزار گریست.
63 و64اما نگهبانانی که عیسی را تحت‌نظر داشتند، او
را مسخره می کردند. ایشان چشمانش را می‌بستند، به
او سیلی می‌زدند و می گفتند: «ای پیغمبر، از غیب بگو
ببینیم، چه کسی تو را زد؟» 65و بسیار سخنان ناشایست
دیگر به او می گفتند.

محاکمه ء عیسی

66به محض روشن شدن هوا، شورای عالی یهود، مرکب
از کاهنان اعظم و علمای دین، تشکیل جلسه داد. ایشان
عیسی را احضار کرده، 67و68از او پرسیدند: «به ما بگو،
آیا تو مسیح موعود هستی یا نه؟»
عیسی فرمود: «اگر هم بگویم، باور نخواهید کرد و
اجازه نخواهید داد تا از خود دفاع کنم. 69اما بزودی

زمانی خواهد رسید که من در کنار خدای قادر مطلق،
بر تخت سلطنت خواهم نشست!»
70همه فریاد زده، گفتند: «پس تو ادعا می کنی که
فرزند خدا هستی؟»
فرمود: «بلی، چنین است که می گویید!»
71فریاد زدند: «دیگر چه نیازی به شاهد داریم؟ خودمان
کفر را از زبانش شنیدیم!»

عیسی به مرگ محکوم می‌شود

23 آنگاه اعضای شورا همگی برخاسته، عیسی را
به حضور «پیلاطوس»، فرماندار رومی یهودیه
بردند، 2و شکایات خود را علیه او عنوان کرده، گفتند:
«این شخص مردم را تحریک می کند که به دولت روم
مالیات ندهند، و ادعا می کند که مسیح، یعنی پادشاه
ماست.»
3پیلاطوس از عیسی پرسید: «آیا تو مسیح، پادشاه یهود
هستی؟»
عیسی جواب داد: «بلی، چنین است که می گویی.»
4پیلاطوس رو به کاهنان اعظم و جماعت کرد و گفت:
«خوب، اینکه جرم نیست!»
5ایشان پافشاری نموده، گفتند: «اما او در سراسر یهودیه،
از جلیل تا اورشلیم، هر جا می‌رود، به ضد دولت روم
آشوب بپا می کند.»
6پیلاطوس پرسید: «مگر او اهل جلیل است؟»

7وقتی از این امر اطمینان حاصل کرد، دستور داد او را نزد
هیرودیس ببرند، زیرا ایالت جلیل جزو قلمرو حکومت
هیرودیس بود. اتفاقاً هیرودیس در آن روزها، بمناسبت
عید، در اورشلیم بسر می‌برد. 8هیرودیس از دیدن عیسی
بسیار شاد شد، چون درباره او خیلی چیزها شنیده بود
و امیدوار بود که با چشم خود یکی از معجزات او
را ببیند. 9او سؤالات گوناگونی از عیسی کرد، اما هیچ
جوابی نشنید.
10در این میان، کاهنان اعظم و دیگر علمای دین حاضر
شدند و عیسی را به باد تهمت گرفتند. 11هیرودیس و
سربازانش نیز او را مسخره کرده، مورد اهانت قرار
دادند، و لباسی شاهانه به او پوشاندند و نزد پیلاطوس باز
فرستادند. 12همان روز پیلاطوس و هیرودیس، دشمنی خود
را کنار گذارده، با یکدیگر صلح کردند.
13آنگاه پیلاطوس، کاهنان اعظم و سران یهود و مردم را
فراخواند 14و به ایشان گفت: «شما این مرد را به اتهام
شورش به ضد حکومت روم نزد من آوردید. من در
حضور خودتان از او بازجویی کردم و متوجه شدم که
اتهامات شما علیه او بی‌اساس است.
15هیرودیس نیز به همین نتیجه رسید و به همین علت
او را نزد ما پس فرستاد. این مرد کاری نکرده است که
مجازاتش اعدام باشد. 16بنابراین، فقط دستور می‌دهم
شلاقش بزنند، و بعد آزادش می کنم.» 17طبق رسم، در هر
عید پِسَح یک زندانی آزاد می‌شد.

18اما مردم یکصدا فریاد برآورده، گفتند: «اعدامش
کن و «باراباس» را برای ما آزاد کن!» 19(باراباس به
جرم شورش و خونریزی در اورشلیم، زندانی شده بود.)
20پیلاطوس بار دیگر با مردم سخن گفت، چون
می‌خواست عیسی را آزاد کند. 21اما ایشان بلندتر فریاد
زدند: «مصلوبش کن! مصلوبش کن!»
22باز برای بار سوم پیلاطوس گفت: «چرا؟ مگر او
مرتکب چه جنایتی شده است؟ من دلیلی ندارم که به
مرگ محکومش کنم. دستور می‌دهم شلاقش بزنند و
آزادش می کنم.» 23اما مردم با صدای بلند فریاد می‌زدند
و با اصرار می‌خواستند که او مصلوب شود؛ و سرانجام
فریادهای ایشان غالب آمد، 24و پیلاطوس به درخواست
ایشان، حکم اعدام عیسی را صادر کرد. 25سپس، باراباس
را که بعلت شورش و خونریزی در حبس بود، آزاد کرد
و عیسی را تحویل داد تا طبق تقاضای ایشان، اعدام شود.

مصلوب شدن عیسی

26سربازان رومی عیسی را بردند. هنگامی که می‌رفتند،
مردی بنام «شمعون قیروانی» را که از مزرعه به شهر
باز می گشت، مجبور کردند که صلیب عیسی را بردارد
و بدنبال او ببرد. 27جمعیتی انبوه در پی او براه افتادند
و زنان بسیاری نیز در میان آنان برای او گریه و ماتم
می کردند و به سینه خود می‌زدند.
28عیسی رو به این زنان کرد و گفت: «ای دختران

اورشلیم، برای من گریه نکنید؛ بحال خود و فرزندانتان
گریه کنید! 29چون روزهایی می‌آید که مردم خواهند
گفت: خوشابحال زنان بی‌اولاد؛ 30و آرزو خواهند کرد که
کوه‌ها و تپه‌ها بر ایشان افتاده، پنهانشان کنند. 31زیرا
اگر شخص بی گناهی مانند من، اینگونه مجازات شود،
مجازات افراد خطاکار و گناهکار، همچون نسل شما،
چه خواهد بود؟!»
32و 33دو جنایتکار را بردند تا با او اعدام کنند. نام محل
اعدام، «کاسه ء سر» بود. در آنجا هر سه را به صلیب
میخکوب کردند، عیسی در وسط و آن دو جنایتکار در دو
طرف او. 34در چنین حالی، عیسی فرمود: «ای پدر، این
مردم را ببخش، زیرا که نمی‌دانند چه می کنند.»
سربازان رومی لباسهای عیسی را به حکم قرعه میان
خود تقسیم کردند. 35مردم ایستاده بودند و تماشا
می کردند. سران قوم نیز ایستاده، به او می‌خندیدند و
مسخره کنان می گفتند: «برای دیگران معجزات زیادی
انجام داد؛ حال اگر واقعاً مسیح و برگزیده خداست،
خود را نجات دهد!»
36سربازان نیز او را مسخره نموده، شراب ترشیده خود را
به او تعارف می کردند، 37و می گفتند: «اگر تو پادشاه
یهود هستی، خود را نجات بده!» 38بالای سر او، بر
صلیب، تخته‌ای که تقصیرنامه ء او بود، کوبیدند. روی
آن به زبانهای یونانی، رومی و عبری نوشته شده بود:
«اینست پادشاه یهود!»

39یکی از آن دو جنایتکار که در کنار عیسی مصلوب
شده بود، به طعنه به او گفت: «اگر تو مسیح هستی،
چرا خودت و ما را نجات نمی‌دهی؟»
40و 41اما آن دیگری، او را سرزنش کرد و گفت: «حتی در
حال مرگ هم از خدا نمی‌ترسی؟ ما حقمان است که
بمیریم، چون گناهکاریم. اما از این شخص، یک خطا
هم سر نزده است.» 42سپس رو به عیسی کرد وگفت:
«ای عیسی، وقتی ملکوت خود را آغاز کردی، مرا هم
بیاد آور!»
43عیسی جواب داد: «خاطر جمع باش که تو همین
امروز با من در بهشت خواهی بود!»

مرگ عیسی

44به هنگام ظهر، برای مدت سه ساعت، تاریکی همه
جا را فرا گرفت، 45و نور خورشید از تابیدن باز ایستاد.
آنگاه پرده ضخیمی که در جایگاه مقدس خانه خدا
آویزان بود، دو تکه شد.
46سپس عیسی با صدایی بلند گفت: «ای پدر، روح خود
را به دستهای تو می‌سپارم.» این را گفت و جان سپرد.
47افسر رومی که مأمور اجرای حکم بود، وقتی این
صحنه را دید خدا را ستایش کرد و گفت: «این مرد
حقیقتاً بی گناه بود!»
48کسانی که برای تماشا گرد آمده بودند، وقتی این
اتفاقات را دیدند، اندوهگین و سینه‌زنان، به خانه‌های

خود بازگشتند. 49در این میان، دوستان عیسی و زنانی که از جلیل بدنبال او آمده بودند، دورتر ایستاده، این وقایع را می‌نگریستند.

تدفین جسد عیسی

50و 51و 52آنگاه شخصی به نام یوسف، اهل رامه ء یهودیه، نزد پیلاطوس رفت و اجازه خواست که جسد عیسی را دفن کند. یوسف مردی خداشناس بود و انتظار آمدن مسیح را می کشید. در ضمن، او یکی از اعضای شورای عالی یهود بود، اما با تصمیمات و اقدام سایر اعضای شورا موافق نبود. 53او پس از کسب اجازه، جسد عیسی را از بالای صلیب پایین آورد، آن را در کفن پیچید و در قبر تازه‌ای گذاشت که قبلاً کسی در آن گذاشته نشده بود. این قبر که شبیه یک غار کوچک بود، در دامنه تپه‌ای در داخل یک صخره، تراشیده شده بود. 54تمام کار کفن و دفن، همان عصر جمعه انجام شد. یهودیها کارهای روز تعطیل شنبه را عصر روز جمعه تدارک می‌دیدند. 55زنانی که از جلیل بدنبال عیسی آمده بودند، همراه یوسف رفتند و محل قبر را دیدند و مشاهده کردند که جسد عیسی چگونه در آن گذاشته شد. 56سپس به خانه بازگشتند و دارو و عطریات تهیه کردند که به رسم آن زمان، به جسد بمالند تا زود فاسد نشود. اما وقتی دارو آماده شد، دیگر روز شنبه فرا رسیده بود. پس مطابق قانون مذهبی یهود، در آن روز به استراحت پرداختند.

عیسی زنده می‌شود

24 روز یکشنبه، صبح خیلی زود، زنها دارو و
عطریاتی را که تهیه کرده بودند، با خود
برداشته، به سر قبر رفتند. 2وقتی به آنجا رسیدند، دیدند
سنگ بزرگی که جلو دهانه ء قبر بود، به کناری
غلطانیده شده است. 3پس وارد قبر شدند. اما جسد
عیسای خداوند آنجا نبود!
4ایشان مات و مبهوت ایستاده، در این فکر بودند که
بر سر جسد چه آمده است. ناگاه دو مرد با لباسهایی
درخشان و خیره کننده، در مقابل ایشان ظاهر شدند.
5زنان بسیار ترسیدند و آنان را تعظیم کردند.
آن دو مرد پرسیدند: «چرا در بین مردگان به دنبال شخص
زنده می گردید؟ 6و7عیسی اینجا نیست! او زنده شده
است! بیاد آورید سخنانی را که در جلیل به شما گفت
که می‌بایست به دست مردم گناهکار تسلیم شده،
کشته شود و روز سوم برخیزد!»
8آنگاه زنان گفته‌های عیسی را بیاد آوردند. 9پس با
عجله به اورشلیم بازگشتند تا آن یازده شاگرد و سایرین
را از این وقایع آگاه سازند.
10زنانی که به سرقبر رفته بودند، عبارت بودند از مریم
مجدلیه، یونا، مریم مادر یعقوب و چند زن دیگر.
11ولی شاگردان گفته‌های زنان را افسانه پنداشتند و
نمی‌توانستند باور کنند.
12اما پطرس بسوی قبر دوید تا ببیند چه اتفاقی افتاده

است. وقتی به آنجا رسید، خم شد و با دقت به داخل قبر نگاه کرد. فقط کفن خالی آنجا بود! او حیران و متعجب به خانه بازگشت.

در راه عموآس

13در همان روز یکشنبه، دو نفر از پیروان عیسی به دهکده «عموآس» می‌رفتند که با اورشلیم حدود ده کیلومتر فاصله داشت. 14و15در راه درباره وقایع چند روز گذشته گفتگو می کردند، که ناگهان خود عیسی از راه رسید و با آنان همراه شد. 16اما خدا نگذاشت که در آن لحظه او را بشناسند.

17عیسی پرسید: «گویا سخت مشغول بحث هستید! موضوع گفتگویتان چیست؟»

آن دو، ایستادند. آثار غم و اندوه از چهره‌شان نمایان بود.

18یکی از آن دو که «کلئوپاس» نام داشت، جواب داد: «تو در این شهر باید تنها کسی باشی که از وقایع چند روز اخیر بی‌خبر مانده‌ای!»

19عیسی پرسید: «کدام وقایع؟»

گفتند: «وقایعی که برای عیسای ناصری اتفاق افتاد! او نبی و معلم توانایی بود؛ اعمال و معجزه‌های خارق العاده‌ای انجام می‌داد و مورد توجه خدا و انسان بود. 20اما کاهنان اعظم و سران مذهبی ما او را گرفتند و تحویل دادند تا او را به مرگ محکوم ساخته، مصلوب کنند. 21ولی ما با امیدی فراوان، تصور می کردیم که

او همان مسیح موعود است که ظهور کرده تا قوم
اسرائیل را نجات دهد. علاوه بر اینها، حالا که دو روز
از این ماجراها می گذرد، 22و23چند زن از جمع ما، با
سخنان خود ما را به حیرت انداختند؛ زیرا آنان امروز
صبح زود به سر قبر رفتند و وقتی بازگشتند، گفتند که
جسد او را پیدا نکرده‌اند، اما فرشتگانی را دیده‌اند
که گفته‌اند عیسی زنده شده است! 24پس چند نفر از
مردان ما به سر قبر رفتند و دیدند که هر چه زنان
گفته بودند، عین واقعیت بوده است، اما عیسی را
ندیدند.»
25آنگاه عیسی به ایشان فرمود: «چقدر شما نادان
هستید! چرا اینقدر برایتان دشوار است که به سخنان
انبیاء ایمان بیاورید؟ 26آیا ایشان بروشنی پیشگویی
نکرده‌اند که مسیح پیش از آنکه به عزت و جلال
خود برسد، می‌بایست تمام این زحمات را ببیند؟»
27سپس تمام پیشگویی‌هایی را که درباره خودش در
تورات موسی و کتابهای سایر انبیاء آمده بود، برای
آنان شرح داد.
28در این هنگام به دهکده عموآس و پایان سفرشان
رسیدند و عیسی خواست که به راه خود ادامه دهد.
29اما چون هوا کم کم تاریک می‌شد، آن دو مرد با
اصرار خواهش کردند که شب را نزد ایشان بماند.
پس عیسی به خانه ایشان رفت. 30وقتی بر سر سفره
نشستند، عیسی نان را برداشت و شکرگزاری نموده، به

هر یک تکه‌ای داد. 31ناگهان چشمانشان باز شد و او را شناختند! همان لحظه عیسی ناپدید شد.
32آن دو به یکدیگر گفتند: «دیدی وقتی در راه، مطالب کتاب آسمانی را برای ما شرح می‌داد، چگونه دلمان به تپش افتاده بود و به هیجان آمده بودیم؟»
33پس بی‌درنگ به اورشلیم بازگشتند و نزد یازده شاگرد عیسی رفتند که با سایر پیروان او گرد آمده بودند، 34و می گفتند: «خداوند حقیقتاً زنده شده است! پطرس نیز او را دیده است!» 35آنگاه آن دو نفر نیز ماجرای خود را تعریف کردند و گفتند که چگونه عیسی در بین راه به ایشان ظاهر شد و به چه ترتیب سر سفره، هنگام پاره کردن نان، او را شناختند.

عیسی به شاگردان ظاهر می‌شود

36در همانحال که گرم گفتگو بودند، ناگهان عیسی در میانشان ایستاد و سلام کرد. 37اما همه وحشت کردند، چون تصور کردند که روح می‌بینند!
38عیسی فرمود: «چرا وحشت کرده‌اید؟ چرا شک دارید و نمی‌خواهید باور کنید که خودم هستم! 39به جای میخها در دستها و پایهایم نگاه کنید! می‌بینید که واقعاً خودم هستم. به من دست بزنید تا خاطر جمع شوید که من روح نیستم. چون روح بدن ندارد، اما همینطور که می‌بینید، من دارم.» 40در همانحال که سخن می گفت، دستها و پایهای خود را به ایشان نشان

داد. 41آنان شاد و حیرت‌زده بودند و نمی‌توانستند آنچه را
که می‌دیدند، باور کنند.
عیسی از ایشان پرسید: «آیا در اینجا چیزی برای خوردن
دارید؟» 42آنها مقداری ماهی پخته به او دادند. 43او نیز
در برابر چشمان شگفت‌زده ایشان، آن را خورد.
44آنگاه به ایشان فرمود: «آیا به‌یاد دارید که پیش
از مرگم، وقتی با شما بودم، می گفتم که هر چه در
تورات موسی و کتابهای انبیاء و زبور داود، درباره من
نوشته شده است، همه باید عملی شود؟ حال، با آنچه
که برای من اتفاق افتاد، همه آنها عملی شد!» 45آنگاه
ذهنشان را باز کرد تا همه ء پیشگویی‌های کتاب
آسمانی را درک کنند.
46سپس فرمود: «بلی، از زمانهای دور، در کتابهای انبیاء
نوشته شده بود که مسیح موعود باید رنج و زحمت ببیند،
جانش را فدا کند و روز سوم زنده شود؛ 47و این است
پیغام نجات‌بخشی که باید از اورشلیم به همه ء قومها
برسد: "همه کسانی که از گناهانشان توبه کنند وبسوی
من باز گردند، آمرزیده خواهند شد." 48شما دیده‌اید و
شاهد هستید که همه این پیشگویی‌ها واقع شده است.
49«اینک من روح‌القُدُس را که پدرم به شما وعده داده
است، بر شما خواهم فرستاد. از
اینرو پیش از آنکه این پیغام نجاتبخش را به دیگران
اعلام کنید، در اورشلیم بمانید تا روح‌القدس بیاید و شما
را با قدرت الهی از عالم بالا، مجهز کند.»

صعود عیسی به آسمان

50آنگاه عیسی ایشان را با خود تا نزدیکی «بیت‌عنیا»
برد. در آنجا دستهای خود را بسوی آسمان بلند کرد و
ایشان را برکت داد، 51و در همان حال از روی زمین جدا
شد و بسوی آسمان بالا رفت. 52شاگردان او را پرستش
کردند و با شادی بسیار به اورشلیم بازگشتند، 53و به
خانه خدا رفتند. آنان همواره در آنجا مانده، خدا را شکر
و ستایش می کردند.

سرگذشت عیسی مسیح
نوشتهء یوحنا

مسیح به دنیای ما آمد

1 در ازل، پیش از آنکه چیزی پدید آید، «کلمه»
وجود داشت و نزد خدا بود. او همواره زنده بوده، و
خود او خداست. 3هر چه هست، بوسیله ء او آفریده شده
و چیزی نیست که آن را نیافریده باشد. 4زندگی جاوید
در اوست و این زندگی به تمام مردم نور می‌بخشد. 5او
همان نوری است که در تاریکی می‌درخشد و تاریکی
هرگز نمی‌تواند آن را خاموش کند.
6و7خدا یحیای پیامبر را فرستاد تا این «نور» را به مردم
معرفی کند و مردم به او ایمان آورند. 8یحیی آن نور نبود،
او فقط شاهدی بود تا نور را به مردم معرفی کند. 9اما
بعد، آن نور واقعی آمد تا به هرکس که به این دنیا
می‌آید، بتابد.
10گر چه جهان را او آفریده بود، اما زمانی که به این
جهان آمد، کسی او را نشناخت. 11و12حتی در سرزمین
خود و در میان قوم خود،یهودیان، کسی او را نپذیرفت. اما
او به تمام کسانی که به او ایمان آوردند، این حق را داد
که فرزندان خدا گردند؛ بلی، فقط کافی بود به او ایمان
آورند تا نجات یابند. 13این اشخاص تولدی نو یافتند، نه
همچون تولدهای معمولی که نتیجه ء امیال و خواسته‌های
آدمی است، بلکه این تولد را خدا به ایشان عطا فرمود.

14« کلمه ء خدا» انسان شد و بر روی این زمین و در بین
ما زندگی کرد. او لبریز از محبت و بخشش و راستی بود.
ما بزرگی و شکوه او را به چشم خود دیدیم، بزرگی و
شکوه فرزند بی‌نظیر پدر آسمانی ما، خدا.
15یحیی او را به مردم معرفی کرد و گفت: «این همان
کسی است که به شما گفتم بعد از من می‌آید و
مقامش از من بالاتر است، زیرا پیش از آنکه من باشم،
او وجود داشت.»
16لطف بی‌پایان او به همه ء ما رسید و برکت در پی
برکت نصیب ما شد. 17خدا احکام خود را توسط
موسی به مردم داد، اما راستی و محبت را بوسیله ء
عیسی مسیح عطا فرمود. 18کسی هرگز خدا را ندیده
است؛ اما عیسی، فرزند یگانه ء خدا، او را دیده است
زیرا همواره همراه پدر خود، خدا می‌باشد. او هر
آنچه را که ما باید درباره ء خدا بدانیم، به ما گفته
است.

شهادت یحیی

19روزی سران قوم یهود از شهر اورشلیم، چند تن از
کاهنان و دستیارانش را نزد یحیی فرستادند تا بدانند آیا
او ادعا می کند که مسیح است یا نه.
20یحیی، صریحاً اظهار داشت: «نه، من مسیح نیستم.»
21پرسیدند: «خوب، پس که هستید؟ آیا الیاس پیامبر
هستید؟» جواب داد: «نه!»

پرسیدند: «آیا شما آن پیامبر نیستید که ما چشم براهش می‌باشیم؟» باز هم جواب داد: «نه.»
22 گفتند: «پس به ما بگویید که هستید تا بتوانیم برای سران قوم که ما را به اینجا فرستاده‌اند، جوابی ببریم.»
23 یحیی گفت: «چنانکه اشعیای نبی پیشگویی کرده، من صدای ندا کننده‌ای هستم که در بیابان فریاد می‌زند: ای مردم، خود را برای آمدن خداوند آماده سازید.»
24 سپس، افرادی که از طرف فرقه ء فریسی‌ها آمده بودند، 25 از او پرسیدند: «خوب، اگر شما نه مسیح هستید، نه الیاس و نه آن پیامبر، پس چه حق دارید مردم را غسل تعمید دهید؟»
26 یحیی گفت: «من مردم را فقط با آب غسل می‌دهم؛ ولی همین جا در میان این جمعیت، کسی هست که شما او را نمی‌شناسید. 27 او بزودی خدمت خود را در بین شما آغاز می کند. مقام او بقدری بزرگ است که من حتی شایسته نیستم کفشهای او را پیش پایش بگذارم.»
28 این گفتگو در «بیت‌عنیا» روی داد. بیت‌عنیا دهی است در آنطرف رود اردن و جایی است که یحیی، مردم را غسل تعمید می‌داد.

عیسی، برّه خدا

29 روز بعد، یحیی، عیسی را دید که بسوی او می‌آید. پس به مردم گفت: «نگاه کنید! این همان برّه‌ای

است که خدا فرستاده تا برای آمرزش گناهان تمام
مردم دنیا قربانی شود. 30این همان کسی است که
گفتم بعد از من می‌آید ولی مقامش از من بالاتر
است، چون قبل از من وجود داشته است. 31من نیز
او را نمی‌شناختم. ولی برای این آمدم که مردم را با
آب غسل دهم تا به این وسیله او را به قوم اسرائیل
معرفی کنم.»
32سپس گفت: «من روح خدا را دیدم که به شکل
کبوتری از آسمان آمد و بر عیسی قرار گرفت. 33
همانطور که گفتم، من نیز او را نمی‌شناختم ولی
وقتی خدا مرا فرستاد تا مردم را غسل تعمید دهم،
در همان وقت به من فرمود: هرگاه دیدی روح خدا
از آسمان آمد و بر کسی قرار گرفت، بدان که او
همان است که منتظرش هستید. اوست که مردم را با
روح‌القدس تعمید خواهد داد. 34و چون من با چشم
خود این را دیده‌ام، شهادت می‌دهم که او فرزند
خداست.»

نخستین شاگردان عیسی

35فردای آنروز، وقتی یحیی با دو نفر از شاگردان خود
ایستاده بود، 36عیسی را دید که از آنجا می گذرد، یحیی
با اشتیاق به او نگاه کرد و گفت: «ببینید! این همان
بره‌ای است که خدا فرستاده است.» 37آنگاه دو شاگرد
یحیی برگشتند و در پی عیسی رفتند.

38عیسی که دید دو نفر دنبال او می‌آیند، برگشت و از
ایشان پرسید: «چه می‌خواهید؟»
جواب دادند: «آقا، کجا اقامت دارید؟»
39فرمود: «بیایید و ببینید.»
پس همراه عیسی رفتند و از ساعت چهار بعد از ظهر تا
غروب نزد او ماندند. 40(یکی از آن دو، «اندریاس» برادر
«شمعون پطرس» بود.)
41اندریاس رفت و برادر خود را یافته، به او گفت:
«شمعون، ما مسیح را پیدا کرده‌ایم!» 42و او را آورد تا
عیسی را ببیند.
عیسی چند لحظه به او نگاه کرد و فرمود: «تو شمعون،
پسر یونا هستی. ولی از این پس پطرس (یعنی «صخره»)
نامیده خواهی شد!»
43روز بعد، عیسی تصمیم گرفت به ایالت جلیل برود.
در راه، «فیلیپ» را دید و به او گفت: «همراه من بیا.»
44(فیلیپ نیز اهل بیت‌صیدا و همشهری اندریاس و
پطرس بود.)
45فیلیپ رفت و «نتنائیل» را پیدا کرد و به او گفت:
«نتنائیل، ما مسیح را یافته‌ایم، همان کسی که موسی و
پیامبران خدا درباره‌اش خبر داده‌اند. نامش عیسی است،
پسر یوسف و اهل ناصره.»
46نتنائیل با تعجب پرسید: «گفتی اهل ناصره؟ مگر
ممکن است از ناصره هم چیز خوبی بیرون آید؟»
فیلیپ گفت: «خودت بیا و او را ببین.»

47وقتی نزدیک می‌شدند، عیسی فرمود: «ببینید، این
شخص که می‌آید، یک مرد شریف و یک اسرائیلی
واقعی است.»
48نتنائیل پرسید: «از کجا می‌دانی من که هستم؟»
عیسی فرمود: «قبل از آنکه فیلیپ تو را پیدا کند، من
زیر درخت انجیر تو را دیدم.»
49نتنائیل حیرت‌زده گفت: «آقا، شما فرزند خدا هستید؛
شما پادشاه اسرائیل می‌باشید!»
50عیسی گفت: «چون فقط گفتم تو را زیر درخت
انجیر دیدم، به من ایمان آوردی؟ بعد از این چیزهای
بزرگتر خواهی دید. 51در حقیقت همه ء شما آسمان
را خواهید دید که باز شده و فرشتگان خدا نزد من
می‌آیند و به آسمان باز می گردند.»

معجزه در عروسی

2 دو روز بعد، مادر عیسی در یک جشن عروسی
در دهکده ء «قانا» در جلیل مهمان بود. 2عیسی و
شاگردان او نیز به عروسی دعوت شده بودند. 3هنگام
جشن، شراب تمام شد. مادر عیسی با نگرانی نزد او آمد
و گفت: «شرابشان تمام شده است.»
4عیسی فرمود: «از من چه می‌خواهی؟ هنوز وقت آن
نیست که معجزه‌ای انجام دهم.»
5با اینحال، مادر عیسی به خدمتکاران گفت: «هر
دستوری به شما می‌دهد، اطاعت کنید.»

6در آنجا شش خمره ء سنگی بود که فقط در مراسم
مذهبی از آن استفاده می‌شد و گنجایش هر کدام حدود
100 لیتر بود.
7عیسی به خدمتکاران فرمود: «این خمره‌ها را پر از
آب کنید.» 8وقتی پر کردند، فرمود: «حالا کمی از آن را
بردارید و نزد گرداننده ء مجلس ببرید!»
9و10وقتی گرداننده ء مجلس آن آب را که شراب شده
بود چشید، داماد را صدا زد و گفت: «چه شراب خوبی!
مثل اینکه شما با دیگران خیلی فرق دارید، چون
معمولاً در جشنها، اول با شراب خوب از مهمانها پذیرایی
می کنند و بعد که همه سرشان گرم شد، شراب ارزانتر
را می‌آورند. ولی شما شراب خوب را برای آخر نگه
داشته‌اید.» او نمی‌دانست که شراب از کجا آمده است،
ولی خدمتکاران می‌دانستند.
11این معجزه ء عیسی در دهکده ء قانای جلیل، اولین نشانه
ء قدرت دگرگون کننده ء او بود و شاگردان ایمان آوردند
که او واقعاً همان مسیح است.

عیسی در خانه ء خدا

12سپس عیسی با مادر، برادران و شاگردان خود برای
چند روز به شهر کفرناحوم رفت.
13عید پِسَح که یکی از اعیاد بزرگ یهود بود، نزدیک
می‌شد. پس عیسی به شهر اورشلیم رفت. 14آنجا، در
خانه ء خدا، مردم را دید که برای انجام مراسم قربانی،

به خرید و فروش گاو، گوسفند و کبوتر مشغولند.
صرّافان پولها را روی میزها چیده بودند و با مشتری‌ها
مبادله می کردند.
15عیسی با طناب، شلاقی ساخت و همه را از آنجا بیرون
کرد. او گاوان و گوسفندان را بیرون راند و سکه‌های
صرافان را بر زمین ریخت و میزها را واژگون کرد.
16سپس به سراغ کبوترفروشان رفت و دستور داده، گفت:
«اینها را از اینجا بیرون ببرید و خانه ء پدر مرا به بازار
تبدیل نکنید.»
17آنگاه شاگردان عیسی به یاد این پیشگویی کتاب
آسمانی افتادند که می گوید: «اشتیاقی که برای خانه ء
خدا دارم، مثل آتش در من زبانه می کشد.»
18سران قوم یهود از عیسی پرسیدند: «تو به چه حق این
کارها را می کنی؟ اگر ازطرف خدا آمده‌ای، با معجزه‌ای
آن را به ما ثابت نما!»
19عیسی جواب داد: «بسیار خوب، معجزه‌ای که برای
شما می کنم این است: این خانه ء خدا را خراب کنید
تا من در عرض سه روز آن را دوباره بسازم!»
20گفتند: «چه می گویی؟ چهل و شش سال طول کشید
تا این خانه را ساختند. تو می‌خواهی سه روزه آن را
بسازی؟»
21ولی منظور عیسی از «خانه ء خدا» بدن خودش
بود. 22پس از اینکه عیسی از میان مردگان زنده شد،
شاگردانش این گفته ء او را به یاد آوردند. آنها هم به

مطالب کلام خدا و هم به کلام عیسی ایمان آوردند.
23بخاطر معجزات او در روزهای عید، بسیاری در اورشلیم
به او ایمان آوردند. 24ولی عیسی به آنها اعتماد نکرد،
چون از قلب مردم آگاه بود، 25و لازم نبود کسی به او
بگوید که مردم چقدر زود تغییر عقیده می‌دهند، چون
او انسان را خوب می‌شناخت.

تولد تازه

3 یک شب، یکی از روحانیون بزرگ یهود برای
گفت و شنود نزد عیسی آمد. نام او نیقودیموس
و از فرقه ء فریسی‌ها بود. نیقودیموس به عیسی گفت:
«استاد، ما روحانیون این شهر، همه می‌دانیم که شما
از طرف خدا برای هدایت ما آمده‌اید. معجزاتتان نشان
می‌دهد که خدا با شماست.»
3عیسی جواب داد: «اگر تولد تازه پیدا نکنی، هرگز
نمی‌توانی ملکوت خدا را ببینی. این که می گویم عین
حقیقت است.»
4نیقودیموس با تعجب گفت: «منظورتان از تولد تازه
چیست؟ چگونه امکان دارد پیرمردی مثل من، به شکم
مادرش بازگردد و دوباره متولد شود؟»
5عیسی جواب داد:«آنچه می گویم عین حقیقت است.
تا کسی از آب و روح تولد نیابد، نمی‌تواند وارد ملکوت
خدا شود. 6زندگی جسمانی را انسان تولید می کند،
ولی زندگی روحانی را روح خدا از بالا می‌بخشد. 7پس

تعجب نکن که گفتم باید تولد تازه پیدا کنی. 8درست
همانگونه که صدای باد را می‌شنوی ولی نمی‌توانی
بگویی از کجا می‌آید و به کجا می‌رود، در مورد تولد
تازه نیز انسان نمی‌تواند پی‌ببرد که روح خدا آن را
چگونه عطا می کند.»
9نیقودیموس پرسید: «منظورتان چیست؟ من سخنان شما
را بدرستی درک نمی کنم.»
10عیسی جواب داد: «نیقودیموس، تو از علمای دینی
اسرائیل هستی؛ چگونه این چیزها را درک نمی کنی؟
11براستی من آنچه را که می‌دانم و دیده‌ام می گویم ولی
تو نمی‌توانی باور کنی. 12من از امور این دنیا با تو
سخن می گویم و تو باور نمی کنی. پس اگر از امور
آسمان با تو صحبت کنم چگونه باور خواهی کرد؟
13چون فقط من که مسیح هستم از آسمان به این جهان
آمده‌ام و باز هم به آسمان باز می گردم. 14و15همانگونه
که موسی در بیابان مجسمه مار مفرغی را بر چوبی
آویزان کرد تا مردم به آن نگاه کنند و از مرگ نجات
یابند، من نیز باید بر صلیب آویخته شوم تا مردم
به من ایمان آورده، از گناه نجات پیدا کنند و زندگی
جاوید بیابند. 16زیرا خدا بقدری مردم جهان را دوست
دارد که یگانه فرزند خود را فرستاده است، تا هر که
به او ایمان آورد، هلاک نشود بلکه زندگی جاوید بیابد.
17خدا فرزند خود را فرستاده است نه برای اینکه مردم
را محکوم کند بلکه بوسیله ء او نجاتشان دهد.

18«کسانی که به او ایمان بیاورند، هیچ نوع محکومیت
و هلاکتی در انتظارشان نیست؛ ولی کسانی که به او
ایمان نیاورند، از هم اکنون محکوم‌اند، چون به یگانه
فرزند خدا ایمان نیاورده‌اند. 19محکومیت بی‌ایمانان
به این دلیل است که نور از آسمان به این جهان آمد
ولی مردم تاریکی را بیشتر از نور دوست داشتند، چون
اعمال و رفتارشان بد است. 20مردم از نور آسمانی نفرت
دارند، چون می‌خواهند در تاریکی، گناه ورزند؛ پس
به نور نزدیک نمی‌شوند، مبادا کارهای گناه‌آلودشان
دیده شود و به سزای اعمالشان برسند. 21ولی درستکاران
با شادی به سوی نور می‌آیند تا همه ببینند که آنچه
می کنند، پسندیده ء خداست.»

عیسی و یحیی

22پس از آن، عیسی با شاگردان خود از اورشلیم بیرون
رفت، اما مدتی در ایالت یهودیه بسر برد و مردم را غسل
تعمید می‌داد. 23یحیی در این هنگام نزدیک سالیم در
محلی به اسم عینون مردم را غسل تعمید می‌داد، چون در
آنجا آب زیاد بود و مردم برای تعمید نزد وی می‌آمدند.
24این قبل از زندانی یحیی بود.
25روزی، یک یهودی با شاگردان یحیی بر سر طهارت
به بحث پرداخت. 26شاگردان یحیی نزد او آمدند و
گفتند: «استاد، آن شخصی که آن طرف رود اردن بود
و گفتی که مسیح است، اکنون او نیز مردم را غسل

تعمید می‌دهد و همه نزد او می‌روند، درصورتی که
باید پیش ما بیایند.»
27یحیی جواب داد: «کار هرکس را خدا از آسمان تعیین
می‌کند. 28کار من این است که راه را برای مسیح باز
کنم تا مردم همه نزد او بروند. شما خود شاهدید که
من صریحاً گفتم که مسیح نیستم، بلکه آمده‌ام تا راه را
برای او باز کنم. 29در یک عروسی، عروس پیش داماد
می‌رود و دوست داماد در شادی او شریک می‌شود. من
نیز دوست دامادم و از خوشی داماد خوشحالم. 30او باید
روزبه روز بزرگتر شود و من کوچکتر.
31«او از آسمان آمده و مقامش از همه بالاتر است. من
از این زمین هستم و فقط امور زمینی را درک می‌کنم.
32او آنچه را که دیده و شنیده است می‌گوید ولی عده
ء کمی سخنان او را باور می‌کنند. 33و34کسانی که به او
ایمان می‌آورند، پی می‌برند که خدا سرچشمه ء راستی
است، چون این شخص که از طرف خداست کلام خدا
را می‌گوید، زیرا روح خداوند به فراوانی در اوست.
35پدر آسمانی ما خدا، او را دوست دارد، چون او فرزند
خداست و خدا همه چیز را در اختیار او قرار داده است.
36خدا کسانی را که به فرزند او ایمان آورند، نجات
می‌دهد و زندگی جاوید نصیبشان می‌سازد. ولی کسانی
که به او ایمان نیاورند و از او اطاعت نکنند، هرگز
بحضور خدا راه نخواهند یافت، بلکه گرفتار خشم او
خواهند شد.»

نجات زن سامری

4 وقتی خداوند ما، عیسی مسیح فهمید که
فریسی‌ها شنیده‌اند او بیشتر از یحیی مردم را
غسل تعمید می‌دهد و شاگرد پیدا می کند، از یهودیه به
جلیل بازگشت. (درواقع شاگردان عیسی مردم را غسل
می‌دادند، نه خود او.)
4برای رفتن به جلیل، لازم بود عیسی از «سامره» بگذرد.
5و6و7و8سر راه، نزدیک دهکده ء «سوخار» به «چاه
یعقوب» رسید. این چاه در زمینی است که یعقوب به
پسر خود یوسف داده بود. عیسی از رنج سفر خسته و از
گرمای آفتاب تشنه، کنار چاه نشست.
ظهر بود و شاگردان او برای خرید خوراک به ده رفته
بودند.
در همین وقت، یکی از زنان سامری سر چاه آمد تا آب
بکشد. عیسی از او آب خواست.
9زن تعجب کرد که یک یهودی از او آب می‌خواهد،
زیرا یهودیان با تنفری که از سامریها داشتند، با آنان
حتی سخن نمی گفتند، چه رسد به اینکه چیزی از آنان
بخواهند؛ و زن این مطلب را به عیسی گوشزد کرد.
10عیسی جواب داد: «اگر می‌دانستی که خدا چه هدیه
ء عالی می‌خواهد به تو بدهد و اگر می‌دانستی که من
کیستم، آنگاه از من آب حیات می‌خواستی.»
11زن گفت: «تو که دَلوْ و طناب نداری و چاه هم که
عمیق است؛ پس این آب حیات را از کجا می‌آوری؟

12مگر تو از جد ما یعقوب بزرگتری؟ چگونه می‌توانی
آب بهتر از این به ما بدهی، آبی که یعقوب و پسران و
گله ء او از آن می‌نوشیدند؟»
13عیسی جواب داد: «مردم با نوشیدن این آب، باز هم
تشنه می‌شوند. 14ولی کسی که از آبی که من می‌دهم
بنوشد، ابداً تشنه نخواهد شد، بلکه آن آب در وجودش
تبدیل به چشمه‌ای جوشان خواهد شد و او را به زندگی
جاوید خواهد رساند.»
15زن گفت: «آقا، خواهش می کنم قدری از آن آب به من
بدهید تا دیگر تشنه نشوم و مجبور نباشم هر روز این
راه را بیایم و برگردم.»
16ولی عیسی فرمود: «برو شوهرت را بیاور.»
17زن جواب داد: «شوهر ندارم.»
عیسی فرمود: «راست گفتی. 18تابحال پنج بار شوهر
کرده‌ای، و این مردی که اکنون با او زندگی می کنی،
شوهر تو نیست. عین حقیقت را گفتی!»
19زن که مات و مبهوت مانده بود، گفت: «آقا، آیا شما
پیامبرید!» 20و بلافاصله موضوع گفتگو را عوض کرد
و گفت: «چرا شما یهودیها اینقدر اصرار دارید که
فقط اورشلیم را محل پرستش خدا بدانید، درصورتی که
ما سامری‌ها مثل اجدادمان این کوه را محل عبادت
می‌دانیم؟»
21عیسی جواب داد: «ای زن حرفم را باور کن. زمانی
می‌رسد که برای پرستش «پدر»، نه به این کوه رو

خواهیم آورد و نه به اورشلیم. 22شما سامری‌ها درباره
ء کسی که می‌پرستید چیزی نمی‌دانید اما ما یهودی‌ها
او را می‌شناسیم، زیرا نجات بوسیله ء یهود به این دنیا
می‌رسد. 23اما زمانی می‌آید، و در واقع همین الان است،
که پرستندگان واقعی، «پدر» را به روح و راستی پرستش
خواهند کرد. «پدر» طالب چنین پرستندگانی هست.
24زیرا خدا روح است، و هرکه بخواهد او را بپرستد،
باید به روح و راستی بپرستد.»
25زن گفت: « من می‌دانم که مسیح به زودی می‌آید.
شما یهودی‌ها هم این را قبول دارید و وقتی او بیاید
همه ء مسایل را برای ما روشن خواهد کرد.»
26عیسی فرمود: «من همان مسیح هستم!»
27در همین وقت، شاگردان عیسی از راه رسیدند و وقتی
دیدند او با یک زن گفتگو می کند، تعجب کردند، ولی
هیچیک از ایشان جرأت نکرد بپرسد چرا با او صحبت
می کند.
28آنگاه زن کوزه ء خود را همانجا کنار چاه گذاشت و
به ده بازگشت و به مردم گفت: 29«بیایید مردی را ببینید
که هر چه تابحال کرده بودم، به من بازگفت. فکر
نمی کنید او همان مسیح باشد؟» 30پس مردم از ده بیرون
ریختند تا عیسی را ببینند.
31در این میان، شاگردان اصرار می کردند که عیسی
چیزی بخورد. 32ولی عیسی به ایشان گفت: «من
خوراکی دارم که شما از آن خبر ندارید.»

33شاگردان از یکدیگر پرسیدند: «مگر کسی برای او
خوراک آورده است؟»
34عیسی فرمود: «خوراک من این است که خواست خدا
را بجا آورم و کاری را که بعهده ء من گذاشته است انجام
دهم. 35آیا فکر می کنید وقت برداشت محصول چهار
ماه دیگر، در آخر تابستان است؟ نگاهی به اطرافتان
بیندازید تا ببینید که مزرعه‌های وسیعی از جانهای مردم
برای درو آماده است. 36دروگران مزد خوبی می گیرند
تا این محصول را در انبارهای آسمانی ذخیره کنند. چه
برکت عظیمی نصیب کارنده و دروکننده می‌شود! 37این
مَثَل، اینجا هم صدق می کند که دیگران کاشتند و ما
درو کردیم. 38من شما را می‌فرستم تا محصولی را درو
کنید که زحمت کاشتنش را دیگران کشیده‌اند. زحمت
را دیگران کشیده‌اند و محصول را شما جمع می کنید!»
بسیاری از اهالی سامره ایمان می¬آورند
39آن زن به هر که در آن ده می‌رسید، سخنان عیسی را
بازگو می کرد و می گفت: «این شخص هرچه در عمرم
کرده بودم، به من بازگفت!» از این جهت، بسیاری از
سامری‌هابه عیسی ایمان آوردند. 40وقتی آنان بر سر
چاه آب نزد عیسی آمدند، خواهش کردند که به ده
ایشان برود. عیسی نیز رفت و دو روز با ایشان ماند. 41
در همین دو روز، بسیاری به پیغام او گوش دادند و به
او ایمان آوردند. 42آنگاه به آن زن گفتند: «ما دیگر فقط
بخاطر سخنان تو به او ایمان نمی‌آوریم، زیرا خودمان

پیغام او را شنیده‌ایم و ایمان داریم که او نجات دهنده ء
جهان است.»

عیسی پسر افسری را شفا می‌دهد

43بعد از دو روز، عیسی از آنجا به ایالت جلیل رفت،
44چون همانطور که خود می گفت: «پیامبر همه
جا مورد احترام مردم است، جز در دیار خویش.»
45وقتی به جلیل رسید، مردم با آغوش باز از او استقبال
کردند، زیرا در روزهای عید در اورشلیم، معجزات او
را دیده بودند.
46و47در این سفر، به شهر قانا نیز رفت، همانجایی که
در جشن عروسی آب را تبدیل به شراب کرده بود. وقتی
عیسی در آنجا بسر می‌برد، افسری که پسرش بیمار بود،
از شهر کفرناحوم نزد او آمد. او شنیده بود که عیسی از
ایالت یهودیه حرکت کرده و به جلیل رسیده است. پس
به قانا آمده، عیسی را یافت و از او خواهش کرد تا بیاید
و پسر او را شفا دهد، چون پسرش در آستانه ء مرگ بود.
48عیسی پرسید: «تا معجزات بسیار نبینید، ایمان نخواهید
آورد؟»
49آن افسر التماس کرد و گفت: «خواهش می کنم تا
پسرم نمرده، بیایید و او را شفا دهید.»
50آنگاه عیسی فرمود: «برگرد به خانه؛ پسرت شفا یافته
است.» آن مرد به گفته ء عیسی اطمینان کرد و به شهر
خود بازگشت. 51هنوز در راه بود که خدمتکارانش به او

رسیدند و با خوشحالی مژده داده، گفتند: «ارباب، پسرتان خوب شد!»
52پرسید: «کی حالش بهتر شد؟» گفتند: «دیروز در حدود ساعت یک بعد از ظهر، ناگهان تب او قطع شد.» 53پدر فهمید که این همان لحظه‌ای بود که عیسی فرمود: «پسرت شفا یافته است.» پس با تمام خانواده ء خود ایمان آورد که عیسی همان مسیح است.
54این دومین معجزه ء عیسی بود که بعد از بیرون آمدن از یهودیه، در جلیل انجام داد.

عیسی افلیجی را شفا می‌دهد

5 پس از مدتی، عیسی به اورشلیم بازگشت تا در مراسم یکی از اعیاد یهود شرکت کند. 2داخل شهر، نزدیک دروازه‌ای به نام «دروازه ء گوسفند»، استخری بود به نام «بیت‌حسدا»، با پنج سکوی سرپوشیده در اطرافش. 3در آنجا دسته‌دسته بیماران کور و لنگ و افلیج برروی زمین دراز کشیده بودند و منتظر بودند آب استخر تکان بخورد. (4زیرا معتقد بودند که هر چند وقت یکبار، فرشته‌ای از آسمان می‌آید و آب استخر را تکان می‌دهد و اولین کسی که داخل استخر شود، شفا می‌یابد.)
5یکی از بیمارانی که در آنجا بود، مردی بود که سی و هشت سال تمام زمینگیر بود. 6وقتی عیسی او را دید

و پی برد که بیماری‌اش طول کشیده است، پرسید:
«می‌خواهی شفا بیابی؟»
7بیمار جواب داد: «دیگر رمقی در بدنم نمانده است.
کسی را نیز ندارم که وقتی آب تکان می‌خورد، مرا در
استخر بیندازد. تا می‌آیم بخود حرکتی بدهم، می‌بینم
که قبل از من، دیگری داخل آب شده است.»
8عیسی به او فرمود: «برخیز، بسترت را جمع کن و به
خانه برو!»
9همان لحظه بیمار شفا یافت و بستر خود را جمع کرد
و به راه افتاد. ولی آن روز که عیسی این معجزه را کرد،
شنبه، روز استراحتِ یهودیان بود.
10پس سران قوم اعتراض کنان به مردی که شفا یافته
بود گفتند: «چه می کنی؟ مگر نمی‌دانی امروز شنبه
است و نباید کاری انجام دهی؟ پس چرا رختخوابت را
جمع می کنی؟»
11جواب داد: «آن کسی که مرا شفا داد، به من گفت
چنین کنم.»
12پرسیدند: «چه کسی به تو چنین دستوری داده است؟»
13آن مرد جوابی نداشت بدهد چون عیسی در میان
جمعیت ناپدید شده بود.
14ولی بعد، عیسی در خانه ء خدا او را یافت و فرمود:
«ببین، تو دیگر شفا پیدا کرده‌ای، حالا اگر می‌خواهی
وضعت بدتر از اول نشود، از گناهان سابقت دست
بکش.»

15او نزد سران قوم رفت و گفت: «کسی که مرا شفا
داد، عیسی است.»

عیسی ادعا می‌کند که فرزند خداست

16پس، ایشان به آزار و اذیت عیسی پرداختند و او را متهم
به قانون‌شکنی کردند چون روز شنبه این معجزه را
انجام داده بود. 17ولی عیسی جواب داد: «پدر من خدا
همیشه کارهای نیک انجام می‌دهد، و من نیز از او
پیروی می کنم.»
18این حرف عیسی، سران قوم را در ریختن خون
او مصمم‌تر ساخت، چون نه تنها قانون مذهبی را
می‌شکست، بلکه خدا را نیز پدر خود می‌خواند و به
این ترتیب خود را با خدا برابر می‌ساخت.
19عیسی ادامه داد: «باور کنید که من به میل خود
کاری انجام نمی‌دهم، بلکه فقط کارهایی را که از
پدر خود می‌بینم، بعمل می‌آورم. 20زیرا پدرم خدا مرا
دوست دارد و هر چه می کند، به من می گوید. من
معجزه‌های بزرگتر از شفای این مرد انجام خواهم داد
تا شما تعجب کنید. 21حتی مرده‌ها را نیز زنده خواهم
ساخت همانگونه که خدا این کار را می کند. 22پدرم
خدا داوری گناهان تمام مردم را به من واگذار کرده،
23تا همه به من احترام بگذارند همانطور که به خدا
احترام می گذارند. اگر به من که فرزند خدا هستم
احترام نگذارید، درواقع به خدا که پدر من است

احترام نگذاشته‌اید، زیرا اوست که مرا نزد شما فرستاده است.
24«باز تکرار می کنم: هر که به پیغام من گوش دهد و به خدا که مرا فرستاده است ایمان بیاورد، زندگی جاوید دارد و هرگز بخاطر گناهانش بازخواست نخواهد شد، بلکه از همان لحظه از مرگ نجات پیدا کرده، به زندگی جاوید خواهد پیوست.
25مطمئن باشید زمانی فراخواهد رسید و در واقع الان فرا رسیده است که صدای من به گوش مرده‌ها خواهد رسید و هر که به آن گوش دهد، زنده خواهد شد. 26پدرم خدا در خود حیات دارد و به من نیز که فرزند او هستم عطا کرده تا در خود حیات داشته باشم. 27او به من اختیار داده است تا گناهان مردم را داوری کنم چون من پسر انسان نیز هستم. 28از این گفته ء من تعجب نکنید، چون وقت آن رسیده است که تمام مرده‌ها در قبر صدای مرا بشنوند 29و از قبر بیرون بیایند، تا کسانی که خوبی کرده‌اند، به زندگی جاوید برسند و کسانی که بدی کرده‌اند، محکوم گردند.
30«و اما من پیش از آنکه کسی را محاکمه نمایم، نخست با پدرم مشورت می کنم. هرچه خدا به من دستور دهد، همان را انجام می‌دهم، از این جهت محاکماتی که من می کنم کاملاً عادلانه است، زیرا مطابق میل و اراده ء خدایی است که مرا فرستاده، نه مطابق میل خودم.

شهادت درباره عیسی

31«وقتی در باره ء خودم چیزی می گویم، شما باور
نمی کنید. 32و33پس شخصی دیگر را شاهد می‌آورم و
او یحیای پیامبر است و به شما اطمینان می‌دهم که
هر چه او در باره ء من می گوید، راست است. 34از این
گذشته، شاهد اصلی من انسان نیست بلکه خداست.
گفتم که یحیی شاهد است، تا شما به من ایمان آورید
و نجات بیابید. 35یحیی مانند چراغی، مدتی روشن بود
و شما از نورش استفاده کردید و شاد بودید. 36ولی من
شاهدی بزرگتر از سخنان یحیی دارم و آن معجزاتی است
که می کنم. پدرم به من گفته است این معجزه‌ها را
بکنم و همین معجزه‌هاست که ثابت می کند خدا مرا
فرستاده است. 37خدا خود گواه من است، خدایی که
هرگز او را ندیده‌اید و صدایش را نشنیده‌اید. 38علتش
نیز این است که شما به سخنان خدا گوش نمی‌دهید،
چون نمی‌خواهید به من که با پیغام خدا پیش شما
فرستاده شده‌ام، ایمان بیاورید.
39«شما کتاب آسمانی تورات را با دقت بخوانید،
چون عقیده دارید که به شما زندگی جاوید می‌دهد.
درصورتی که همان کتاب به من اشاره می کند و مرا به
شما معرفی می‌نماید. 40با اینحال شما نمی‌خواهید نزد
من بیایید تا زندگی جاوید را بدست آورید.
41«نظر و تأیید شما برای من هیچ ارزشی ندارد، 42زیرا
شما را خوب می‌شناسم که در دلتان نسبت به خدا ذره‌ای

محبت ندارید. 43من از جانب خدا آمده‌ام و شما مرا رد
می کنید؛ ولی حاضرید کسانی را قبول کنید که از طرف
خدا فرستاده نشده‌اند بلکه نماینده ء خود شما و از جنس
خودتان می‌باشند! 44می‌دانید چرا نمی‌توانید به من
ایمان بیاورید؟ چون می‌خواهید مردم به شما احترام
بگذارند و به احترامی که از خدا می‌آید، توجهی
ندارید.
45«با اینحال، فکر نکنید که من در حضور خدا از شما
شکایت می کنم. نه، کسی که از شما شکایت می کند،
موسی است، همان موسی که به او امیدوارید. 46شما
حتی به موسی ایمان ندارید، چون اگر داشتید، به من
نیز ایمان می‌آوردید، برای اینکه موسی در کتاب تورات
در باره ء من نوشته است. 47و چون نوشته‌های او را قبول
ندارید، به من نیز ایمان نمی‌آورید.»

عیسی جمعیت پنج‌هزار نفری را سیر می کند

6 پس از این رویداد، عیسی به آنسوی دریاچه ء
جلیل رفت (دریاچه ء جلیل به دریاچه ء طبریه
نیز معروف است)، 2و3و4و5و سیل جمعیت بطرف او
سرازیر شد! بیشتر ایشان زائران خانه ء خدا بودند که
به شهر اورشلیم می‌رفتند تا در مراسم عید پِسَح شرکت
کنند. هرجا که عیسی می‌رفت، ایشان نیز بدنبال او
می‌رفتند تا ببینند چطور بیماران را شفا می‌بخشد. در
آن حال، عیسی از تپه‌ای بالا رفت و شاگردانش دور او

نشستند؛ آنگاه مردم را دید که دسته‌دسته بدنبال او
از تپه بالا می‌آیند. عیسی رو به فیلیپ کرد و پرسید:
«فیلیپ، ما از کجا می‌توانیم نان بخریم و این مردم را
سیر کنیم؟» 6عیسی این سؤال را از او کرد تا ببیند عقیده
ء او چیست، چون عیسی خود می‌دانست چه کند.
7فیلیپ جواب داد: «خروارها نان لازم است تا بتوانیم
این جمعیت را سیر کنیم.»
8و9یکی از شاگردان عیسی، «اندریاس» برادر شمعون
پطرس، گفت: «پسر بچه‌ای اینجاست که پنج نان
جو و دو ماهی دارد. ولی این به چه درد این جمعیت
می‌خورد؟»
10عیسی فرمود: «بگویید همه بنشینند.» پس تمام
جمعیت روی سبزه‌ها نشستند. فقط مردها در آن جمعیت،
پنج هزار تن بودند.
11آنگاه عیسی نانها را گرفت، خدا را شکر کرد و داد تا
بین مردم تقسیم کنند. با ماهیها نیز چنین کرد. مردم
آنقدر خوردند تا سیر شدند. 12سپس، عیسی به شاگردان
فرمود: «تکه‌های باقیمانده را جمع کنید تا چیزی تلف
نشود.» 13از همان پس مانده‌ها دوازده سبد پر شد.
14وقتی مردم این معجزه ء بزرگ را دیدند گفتند: «حتماً
این همان پیامبری است که ما چشم براهش بوده‌ایم.»
15وقتی عیسی دید که مردم می‌خواهند او را به زور
ببرند و پادشاه کنند، از ایشان جدا شد و تنها بالای
کوهی رفت.

عیسی روی آب راه می‌رود

16هنگام غروب، شاگردان عیسی به کنار دریاچه رفتند و
به انتظار او نشستند. 17ولی وقتی دیدند هوا تاریک شد
و عیسی از کوه بازنگشت، سوار قایق شدند و به طرف
کفرناحوم، که در آنسوی دریاچه بود، حرکت کردند.
18و19در همان حال که پارو می‌زدند و جلو می‌رفتند،
باد شدیدی وزیدن گرفت و دریاچه طوفانی شد. هنوز
از ساحل چندان دور نشده بودند که ناگهان در میان
ظلمت و طوفان، عیسی را دیدند که روی آب بطرف قایق
پیش می‌آید. همه وحشت کردند. 20ولی عیسی به ایشان
فرمود: «من هستم، نترسید!» 21وقتی خواستند او را سوار
قایق کنند، متوجه شدند که قایق به ساحل رسیده است.

عیسی، نان واقعی

22صبح روز بعد، آن طرف دریاچه، مردم دوباره جمع
شدند تا عیسی را ببینند، زیرا دیده بودند که شاگردان
عیسی با تنها قایقی که آنجا بود آن محل را ترک گفته
و عیسی را با خود نبرده بودند. 23چند قایق دیگر از
«طبریه» به محلی که خداوند نانها را برکت داد و مردم
خوردند، رسیدند. 24وقتی مردم متوجه شدند که نه
عیسی و نه شاگردان در آنجا هستند، سوار قایق شده،
خود را به کفرناحوم رساندند تا او را پیدا کنند.
25وقتی به آنجا رسیدند و عیسی را پیدا کردند، پرسیدند:
«استاد، چطور به اینجا آمدی؟»

26 عیسی جواب داد: «حقیقت اینست که شما برای
خوراک نزد من آمده‌اید نه بسبب ایمان به من. 27
اینقدر در فکر چیزهای زودگذر این دنیا نباشید، بلکه
نیروی خود را در راه کسب زندگی جاوید صرف کنید.
این زندگی جاوید را من به شما می‌بخشم، زیرا پدر
من، خدا، مرا برای همین به این جهان فرستاده است.»
28 گفتند: «ما چه کنیم تا خدا از ما راضی باشد؟»
29 عیسی فرمود: «خدا از شما می‌خواهد که به من که
فرستاده ء او هستم، ایمان آورید.»
30 و 31 گفتند: «اگر می‌خواهی ایمان بیاوریم که تو
مسیح هستی باید بیشتر از اینها به ما معجزه نشان دهی.
هر روز به ما نان رایگان بده، همانطور که موسی به
اجداد ما به هنگام سفر در بیابان نان عطا می کرد.
کتاب آسمانی نیز می گوید: موسی از آسمان به ایشان
نان می‌داد.»
32 عیسی فرمود: «قبول کنید که این پدر من خدا بود
که به ایشان نان می‌داد، نه موسی. و اکنون نیز اوست
که می‌خواهد نان حقیقی را از آسمان به شما ببخشد.
33 این نان حقیقی را خدا از آسمان فرستاده است تا به
مردم دنیا زندگی جاوید ببخشد.»
34 گفتند: «آقا، از این نان هر روز به ما بده.»
35 عیسی جواب داد: «من نان حیات هستم. هر که نزد
من آید، دیگر گرسنه نخواهد شد و کسانی که به
من ایمان آورند، هرگز تشنه نخواهند گردید. 36 ولی

همانگونه که قبلاً گفتم، شما با اینکه مرا دیده‌اید، به
من ایمان نیاورده‌اید. 37ولی بعضی نزد من خواهند آمد
و ایشان کسانی هستند که پدرم خدا به من داده است
و ممکن نیست هرگز ایشان را از دست بدهم. 38 چون
من از آسمان آمده‌ام تا آنچه خدا می‌خواهد انجام دهم
نه آنچه خودم می‌خواهم. 39و خدا از من می‌خواهد
که حتی یک نفر از کسانی را که به من عطا کرده
است از دست ندهم، بلکه ایشان را در روز قیامت به
زندگی جاوید برسانم. 40چون خواست خدا این است
که هرکس فرزند او را دید و به او ایمان آورد، از همان
وقت زندگی جاوید بیابد. من در روز قیامت چنین کسان
را زنده خواهم کرد.»
41باز یهودیان لب به اعتراض گشودند، چون عیسی ادعا
کرده بود نانی است که از آسمان آمده است. 42پس
گفتند: «مگر این همان عیسی، پسر یوسف نیست؟
همه ء ما پدر و مادرش را می‌شناسیم! حالا چطور شده
که ادعا می کند از آسمان آمده است؟»
43ولی عیسی جواب داد: «اینقدر اعتراض نکنید. 44فقط
کسی می‌تواند نزد من آید که پدرم خدا که مرا فرستاده
است او را بسوی من جذب کند، و من در روز قیامت او
را زنده خواهم ساخت. 45همانطور که در کتاب آسمانی
نوشته شده است: همه از خدا تعلیم خواهند یافت. پس
کسانی که صدای خدای پدر را بشنوند و راستی را از او
بیاموزند، بسوی من می‌آیند. 46البته منظورم این نیست

که کسی خدا را دیده است، نه! چون فقط من که از نزد او آمده‌ام، او را دیده‌ام.
47«این حقیقت بزرگی است که به شما می گویم که هر که به من ایمان آورد، از همان لحظه، زندگی جاوید دارد. 48من نان حیات هستم. 49پدران شما در بیابان آن نان را خوردند و عاقبت مردند. 50اما هر که از این نان آسمانی بخورد، تا به ابد زنده می‌ماند. 51آن نان زنده که از آسمان نازل شد، منم. هر که از این نان بخورد، تا ابد زنده می‌ماند. این نان در واقع همان بدن من است که فدا می کنم تا مردم نجات یابند.»
52مردم با شنیدن این سخن، باز اعتراض کرده، به یکدیگر گفتند: «عجب حرفی می‌زند! چطور می‌خواهد بدنش را به ما بدهد تا بخوریم؟»
53پس عیسی باز فرمود: «این که می گویم عین حقیقت است: تا بدن مسیح را نخورید و خون او را ننوشید، هرگز نمی‌توانید زندگی جاوید داشته باشید. 54ولی کسی که بدنم را بخورد و خونم را بنوشد زندگی جاوید دارد، و من در روز قیامت او را زنده خواهم ساخت. 55چون بدنم خوراک واقعی و خونم نوشیدنی واقعی است. 56به همین دلیل، هر که بدنم را بخورد و خونم را بنوشد، در من خواهد ماند و من در او. 57من به قدرت پدرم خدا زندگی می کنم، همان که مرا به این دنیا فرستاد. شخصی نیز که در من است، به قدرت من زندگی می کند. 58نان واقعی منم که از آسمان آمده‌ام. نانی که اجداد شما

در بیابان خوردند، نتوانست ایشان را برای همیشه زنده نگهدارد. اما هر که از این نان بخورد، برای همیشه زنده خواهد ماند.» 59عیسی این سخنان را در عبادتگاه کفرناحوم بیان کرد.

شاگردان بسیاری از عیسی جدا می‌شوند

60درک این پیغام چنان سخت بود که حتی شاگردان عیسی نیز به یکدیگر می گفتند: «خیلی مشکل است بفهمیم چه می‌خواهد بگوید. چه کسی می‌تواند منظورش را درک کند؟»
61عیسی متوجه شد که شاگردان او نیز لب به اعتراض گشوده‌اند؛ پس به ایشان فرمود: «سخنان من شما را ناراحت کرده است؟ 62پس اگر ببینید که من دوباره به آسمان باز می گردم، چه حالی به شما دست خواهد داد؟ 63فقط روح خدا به انسان زندگی جاوید می‌دهد. کسانی که فقط یک بار متولد شده‌اند، با آن تولد جسمانی، هرگز این هدیه را دریافت نخواهند کرد. ولی اکنون به شما گفتم که چگونه این زندگی روحانی و واقعی را می‌توانید بدست آورید. 64 بااینحال، بعضی از شما به من ایمان نخواهید آورد.» چون عیسی از همان ابتدا می‌دانست چه کسانی به او ایمان خواهند آورد و چه کسی به او خیانت خواهد کرد.
65پس گفت: «به همین دلیل گفتم فقط کسی می‌تواند نزد من بیاید که پدرم خدا او را بسوی من جذب کند.»

66با شنیدن این سخن، بسیاری از پیروانش از او روی
گرداندند و دیگر او را پیروی نکردند. 67آنگاه عیسی رو
به آن دوازده شاگرد کرد و پرسید: «شما نیز می‌خواهید
بروید؟»
68شمعون پطرس جواب داد: «استاد، نزد که برویم؟
فقط شمایید که با سخنانتان به انسان زندگی جاوید
می‌دهید. 69و ما ایمان آورده‌ایم و می‌دانیم که شما
فرزند مقدس خدا هستید.»
70آنگاه عیسی فرمود: «من خودم شما دوازده نفر را
انتخاب کردم؛ ولی یکی از شما بازیچه ء دست شیطان
است.» 71عیسی در باره ء یهودا پسر شمعون اِسخریوطی
سخن می گفت که یکی از آن دوازده شاگرد بود و در
آخر به عیسی خیانت کرد.

عیسی در اورشلیم

7 پس از آن عیسی به ایالت جلیل رفت و در دهات
آنجا می گشت تا از یهودیه دور باشد، چون در
آنجا سران یهود می‌خواستند او را بکشند. 2اما عید
«خیمه‌ها» که یکی از اعیاد بزرگ یهود بود، نزدیک
می‌شد. 3پس برادران عیسی به او اصرار می کردند تا
به یهودیه برود و در مراسم عید شرکت کند. ایشان با
طعنه به او می گفتند: «به یهودیه برو تا عده ء بیشتری
معجزات تو را ببینند. 4چون اگر بخواهی خود را اینطور
پنهان کنی، هرگز به شهرت نخواهی رسید. اگر براستی

شخص بزرگی هستی، این را به دنیا ثابت کن.» 5حتی
برادرانش نیز به او ایمان نداشتند.
6عیسی جواب داد: « من نمی‌توانم حالا بروم، ولی شما
می‌توانید. الان وقت آمدن من نیست. ولی برای شما فرقی
ندارد کی بروید، 7چون مردم دنیا از شما نفرت ندارند
ولی از من متنفرند، زیرا من اعمال زشت و گناه‌آلودشان
را به ایشان گوشزد می کنم. 8شما الان بروید و در مراسم
عید شرکت کنید. ولی من بعد، در وقت مناسب خواهم
آمد.» 9و10ایشان رفتند، ولی عیسی ماند.

عیسی آشکارا در خانه خدا تعلیم می‌دهد

سپس، عیسی نیز برای عید رفت، اما طوری که کسی
متوجه ء آمدن او نشد. 11در آنجا سران یهود او را جستجو
می کردند و با کنجکاوی از یکدیگر می‌پرسیدند: «پس
عیسی کجاست؟»
12در میان مردم نیز بحث زیاد بود. برخی طرفدار او
بودند و می گفتند: «عیسی مرد بزرگواری است»، و
برخی مخالف او بودند و می گفتند: «نه، عیسی مردم را
گمراه می کند». 13با اینحال، هیچکس جرأت نمی کرد
آزادانه درباره ء او اظهار نظر کند، چون از سران قوم
می ترسیدند.
14وقتی نیمی از ایام عید سپری شده بود، عیسی وارد
خانه ء خدا شد و برای مردم موعظه کرد. 15سران قوم
یهود از سخنان او تعجب کردند و به یکدیگر گفتند:

«عجیب است! چگونه امکان دارد شخصی که هیچوقت
در مدرسه ء دینی ما درس نخوانده است، اینقدر معلومات
داشته باشد؟»
16عیسی به ایشان فرمود: «آنچه به شما می گویم، از
فکر و نظر خودم نیست بلکه از خدایی است که
مرا فرستاده است. 17اگر کسی براستی بخواهد مطابق
خواست خدا زندگی کند، پی خواهد برد که آنچه
من می گویم، از خداست نه از خودم. 18کسی که نظر
خود را بگوید، هدفش اینست که مورد توجه مردم
قرار گیرد؛ ولی کسی که می‌خواهد خدا مورد تمجید
و ستایش واقع شود، او شخص درستکار و بی‌ریایی
است. 19مگر موسی تورات را به شما نداده است؟ پس
چرا دستورات آن را اطاعت نمی کنید؛ اگر می گویید
می کنیم، پس چرا می‌خواهید مرا بکشید؟»
20ایشان از این سخن، یکه خوردند و گفتند: «تو بکلی
عقلت را از دست داده‌ای! چه کسی می‌خواهد تو را
بکشد؟»
21عیسی جواب داد: «من یک بیمار را در روز شنبه شفا
دادم و همه تعجب کردید. 22درصورتی که خود شما نیز
روز شنبه کار می کنید. به دستور موسی پسرانتان را حتی
در روز شنبه ختنه می کنید. (البته ختنه از زمان ابراهیم
رسم شد، نه از زمان موسی.) 23اگر روز ختنه ء بچه
به شنبه بیفتد، شما او را در روز شنبه ختنه می کنید تا
شریعت موسی را نشکسته باشید. پس چرا مرا محکوم

می کنید که روز شنبه یک بیمار را شفای کامل دادم؟
24به راستی قضاوت کنید، نه به ظاهر.»

آیا او مسیح است؟

25بعضی از مردم اورشلیم به یکدیگر گفتند: «مگر
این همان نیست که می‌خواهند او را بکشند؟ 26پس
چطور حالا آزادانه موعظه می کند و کسی به او چیزی
نمی گوید؟ شاید سران قوم ما نیز سرانجام پی برده‌اند
که او همان مسیح است. 27ولی این غیرممکن است.
چون ما شنیده‌ایم که وقتی مسیح بیاید، هیچکس
نمی‌داند از کجا آمده است. درصورتی که ما همه
می‌دانیم که این شخص کجا متولد شده است.»
28پس عیسی به هنگام موعظه ء خود در خانه ء خدا به
مردم فرمود: «شما البته مرا می‌شناسید و می‌دانید کجا
متولد و کجا بزرگ شده‌ام. ولی من از طرف کسی آمده‌ام
که شما او را نمی‌شناسید، او حقیقت محض است. 29من
او را می‌شناسم برای اینکه از او هستم و اوست که مرا
نزد شما فرستاد.»
30با شنیدن این سخنان، سران قوم خواستند او را بگیرند
ولی کسی جرأت این کار را بخود نداد، چون هنوز زمان
مقرر نرسیده بود. 31با وجود این، در همان وقت بسیاری
ایمان آوردند که او همان مسیح است و به یکدیگر
گفتند: «آیا انتظار دارید مسیح که چشم براهش بودیم،
از این بیشتر معجزه کند؟»

32هنگامی که فریسیان و سران کاهنان شنیدند مردم
درباره ء عیسی چه می گویند، بی‌درنگ مأمورانی
فرستادند تا او را بگیرند. 33آنگاه عیسی به مردم
فرمود: «من فقط مدت کوتاهی در میان شما خواهم
بود. پس از آن، نزد فرستنده ء خود بازخواهم گشت.
34آنگاه شما مرا جستجو خواهید کرد، اما مرا
نخواهید یافت و به جایی نیز که می‌روم، نمی‌توانید
راه یابید.»
35سران قوم از این گفته ء عیسی تعجب کردند و از
یکدیگر پرسیدند: «مگر کجا می‌خواهد برود؟ شاید
می‌خواهد از این مملکت خارج شود و نزد یهودیان
سایر ممالک برود. شاید هم می‌خواهد پیش غیر
یهودی‌ها برود. 36منظورش چه بود که گفت: «مرا
جستجو خواهید کرد، اما مرا نخواهید یافت و به جایی
نیز که می‌روم، نمی‌توانید راه یابید»؟

عیسی وعده آب زنده را می¬دهد

37روز آخر که مهمترین روز عید بود، عیسی با صدای
بلند به مردم فرمود: «هر که تشنه است، نزد من بیاید
و بنوشد. 38چنانکه کتاب آسمانی می‌فرماید، هر که
به من ایمان بیاورد، از وجود او نهرهای آب زنده جاری
خواهد شد.»
39منظور عیسی از نهرهای آب زنده، همان روح‌القدس بود
که به کسانی داده می‌شود که به عیسی ایمان آورند.

ولی روح‌القدس هنوز به کسی عطا نشده بود، چون عیسی هنوز به جلال خود در آسمان بازنگشته بود.

تفرقه و بی‌ایمانی

40وقتی مردم این سخن را از عیسی شنیدند، گفتند: «براستی این باید همان پیامبری باشد که پیش از مسیح می‌آید.» 41و42دیگران گفتند: «این خود مسیح است.» بعضی نیز می‌گفتند: «این مرد نمی‌تواند مسیح باشد. آیا مسیح از جلیل می‌آید؟ چون کتاب آسمانی می‌گوید که مسیح از نسل داود پادشاه است و در دهکده بیت‌لحم، زادگاه داود، متولد می‌شود.»

43پس، مردم چند دسته شدند. 44بعضی نیز خواستند او را بگیرند ولی کسی دست بسوی او دراز نکرد.

45مأمورانی که رفته بودند تا عیسی را بگیرند، دست خالی بازگشتند. فریسی‌ها و سران کاهنان پرسیدند: «پس چرا او را نیاوردید؟»

46گفتند: «هیچکس تابحال مانند این مرد سخنانی چنین دلنشین نگفته است.»

47فریسی‌ها ایشان را ریشخند کرده، گفتند: «پس شما هم فریب خورده‌اید؟ 48آیا حتی یک نفر از ما سران قوم و فریسی‌ها ایمان آورده‌ایم که او مسیح است؟ 49این مردم نادان که به او ایمان آورده‌اند، شریعت را نمی‌دانند. لعنت خدا بر ایشان باد!»

50و51در اینجا نیقودیموس برخاست و گفت: «آیا شریعت به ما اجازه می‌دهد کسی را بدون محاکمه محکوم

کنیم؟» نیقودیموس یکی از سران قوم یهود بود و او همان کسی است که یک شب مخفیانه برای گفت و شنود نزد عیسی آمد.
52به او جواب دادند: «مگر تو هم جلیلی هستی؟ برو کتاب آسمانی را با دقت بخوان تا ببینی که هیچ پیامبری از جلیل ظهور نمی کند.»
پس از این سخن، همه برخاستند و به خانه‌های خود رفتند.

محاکمه ء زن بدکاره

8 عیسی به کوه «زیتون» بازگشت. 2ولی روز بعد، صبح زود، باز به خانه ء خدا رفت. مردم نیز دور او جمع شدند. عیسی نشست و مشغول تعلیم ایشان شد.
3در همین وقت، سران قوم و فریسیان زنی را که در حال زنا گرفته بودند، کشان کشان به مقابل جمعیت آوردند
4و به عیسی گفتند: «استاد، ما این زن را به هنگام عمل زنا گرفته‌ایم. 5او مطابق قانون موسی باید کشته شود. ولی نظر شما چیست؟»
6آنان می‌خواستند عیسی چیزی بگوید تا او را به دام بیندازند و محکوم کنند. ولی عیسی سر را پایین انداخت و با انگشت بر روی زمین چیزهایی می‌نوشت. 7سران قوم با اصرار می‌خواستند که او جواب دهد. پس عیسی سر خود را بلند کرد و به ایشان فرمود:

«اگر می‌خواهید او را سنگسار کنید، باید سنگ اول را
کسی به او بزند که خود تابحال گناهی نکرده است.»
8سپس، دوباره سر را پایین انداخت و به نوشتن
بر روی زمین ادامه داد. 9سران قوم، از پیر گرفته
تا جوان، یک‌یک بیرون رفتند تا اینکه درمقابل
جمعیت فقط عیسی ماند و آن زن. 10آنگاه عیسی بار
دیگر سر را بلند کرد و به زن گفت: «آنانی که تو
را گرفته بودند کجا رفتند؟ حتی یک نفر هم نماند
که تو را محکوم کند؟» 11زن گفت: «نه آقا!» عیسی
فرمود: «من نیز تو را محکوم نمی کنم. برو و دیگر
گناه نکن.»

نور جهان

12عیسی در یکی از تعالیم خود، به مردم فرمود: «من نور
جهان هستم، هر که مرا پیروی کند، در تاریکی نخواهد
ماند، زیرا نور حیات‌بخش راهش را روشن می کند.»
13فریسیان گفتند: «تو از خودت تعریف می کنی؛ تو
دروغ می گویی.»
14عیسی فرمود: «من هر چه می گویم عین حقیقت
است، حتی اگر درباره ء خودم باشد. چون می‌دانم
از کجا آمده‌ام و به کجا بازمی گردم. ولی شما این را
نمی‌دانید. 15شما بی‌آنکه چیزی درباره ء من بدانید
قضاوت می کنید، ولی من درباره ء شما قضاوت
نمی کنم. 16اگر نیز چنین کنم، قضاوت من کاملاً

درست است، چون من تنها نیستم، بلکه «پدری» که مرا فرستاد، با من است. 17مطابق شریعت شما، اگر دو نفر درباره ء موضوعی شهادت دهند، شهادت ایشان بطور مسلم قابل قبول است. 18درباره ء من هم دو نفر هستند که شهادت می‌دهند، یکی خودم و دیگری «پدرم» که مرا فرستاد.»

19پرسیدند: «پدرت کجاست؟»

عیسی جواب داد: «شما که نمی‌دانید من کیستم، چگونه می‌خواهید پدرم را بشناسید؟ اگر مرا می‌شناختید، پدرم را نیز می‌شناختید.»

20عیسی این سخنان را در قسمتی از خانه ء خدا که خزانه در آنجا بود، بیان کرد. با اینحال کسی او را نگرفت، چون وقت او هنوز بسر نرسیده بود.

هشدار به بی¬ایمانان

21باز به ایشان فرمود: «من می‌روم و شما به دنبال من خواهید گشت و در گناهانتان خواهید مرد؛ و جایی هم که می‌روم، شما نمی‌توانید بیایید.»

22یهودیان از یکدیگر پرسیدند: «مگر می‌خواهد خودش را بکشد؟ منظورش چیست که می گوید جایی می‌روم که شما نمی‌توانید بیایید؟»

23آنگاه عیسی به ایشان فرمود: «شما از پایین هستید و من از بالا. شما متعلق به این جهان هستید ولی من نیستم. 24برای همین گفتم که شما در گناهانتان خواهید

مـرد. چـون اگـر ایمـان نیاوریـد کـه مـن مسـیح و فرزنـد خـدا هسـتم، در گناهانتـان خواهیـد مـرد.»
25مردم از او پرسیدند: «به ما بگو که تو کیستی؟»
عیسـی جـواب داد: «مـن همانـم کـه از اول بـه شـما گفتـم.
26بـرای خیلـی چیزهـا می‌توانـم شـما را محکـوم کنـم و خیلـی چیزهـا دارم کـه بـه شـما تعلیـم دهـم؛ امـا فعـلاً ایـن کار را نمی کنـم. فقـط چیزهایـی را می گویـم کـه فرسـتنده ء مـن از مـن خواسـته اسـت، و او حقیقـت محـض اسـت.»
27ولـی مـردم هنـوز نفهمیدنـد کـه عیسـی دربـاره ء خـدا سـخن می گویـد.
28پـس، عیسـی فرمـود: «وقتـی مـرا کشـتید، آنـگاه خواهیـد فهمیـد کـه مـن مسـیح هسـتم و از خـود کاری نمی کنـم، بلکـه هرچـه «پـدر» بـه مـن آموخـت، همـان را بـه شـما گفتـه‌ام. 29کسـی کـه مـرا فرسـتاده اسـت بـا مـن اسـت و مـرا تنهـا نگذاشـته، زیـرا همـواره کارهـای پسـندیده ء او را بجـا مـی‌آورم.»

عیسی و ابراهیم

30و31در ایـن وقـت، بسـیاری از سـران قـوم یهـود، بـا شـنیدن سـخنان او ایمـان آوردنـد کـه او همـان مسـیح اسـت.
عیسـی بـه ایـن عـده فرمـود: «اگـر همانگونـه کـه بـه شـما گفتـم زندگـی کنیـد، شـاگردان واقعـی مـن خواهیـد بـود.
32حقیقـت را خواهیـد شـناخت و حقیقـت شـما را آزاد خواهـد سـاخت.»

33 گفتند: «منظورت چیست که می گویی آزاد می‌شوید؟
ما که اسیر کسی نیستیم که آزاد شویم. ما فرزندان
ابراهیم هستیم.»
34 عیسی جواب داد: «این عین حقیقت است که هرکه
گناه می کند، اسیر و برده ء گناه است. 35 برده‌ها در خانه
حقی ندارند، ولی تمام حق به پسر خانواده می‌رسد.
36 پس، اگر پسر شما را آزاد کند، در واقع آزادید. 37 بلی،
می‌دانم که شما فرزندان ابراهیم هستید. با وجود این،
بعضی از شما می‌خواهید مرا بکشید، چون در دل شما
جایی برای پیغام من پیدا نمی‌شود.
38 «من هرچه از پدرم دیده‌ام، می گویم. شما نیز هرچه
از پدر خود آموخته‌اید، انجام می‌دهید.»
39 گفتند: «پدر ما ابراهیم است.»
عیسی جواب داد: «نه، اگر چنین بود، شما نیز از رفتار
خوب ابراهیم سرمشق می گرفتید. 40 من حقایقی را که از
خدا شنیده‌ام به شما گفته‌ام، با این حال شما می‌خواهید
مرا بکشید. ابراهیم هرگز چنین کاری نمی کرد! 41 وقتی
چنین می کنید، از پدر واقعی‌تان پیروی می‌نمایید.»
مردم جواب دادند: «ما که حرام‌زاده نیستیم. پدر واقعی
ما خداست.»
42 عیسی فرمود: «اگر اینطور بود، مرا دوست می‌داشتید.
چون من از جانب خدا نزد شما آمده‌ام. من خودسرانه
نیامده‌ام بلکه خدا مرا پیش شما فرستاده است. 43 چرا
نمی‌توانید سخنان مرا بفهمید؟ دلیلش اینست که

نمی‌خواهید به من گوش دهید. 44شما فرزندان پدر
واقعی‌تان شیطان می‌باشید و دوست دارید اعمال
بد او را انجام دهید. شیطان از همان اول قاتل بود و از
حقیقت نفرت داشت. در وجود او ذره‌ای حقیقت پیدا
نمی‌شود، چون ذاتاً دروغگو و پدر تمام دروغگوهاست.
45به همین دلیل است که وقتی من حقیقت را به شما
می گویم، نمی‌توانید باور کنید. 46کدام یک از شما
می‌تواند حتی یک گناه به من نسبت دهد؟ هیچکدام!
پس حال که حقیقت را از من می‌شنوید، چرا به من
ایمان نمی‌آورید؟ 47هرکس که پدرش خدا باشد، با
خوشحالی به سخنان خدا گوش می‌دهد؛ و چون شما
گوش نمی‌دهید، ثابت می کنید که فرزندان خدا
نیستید.»
48سران قوم فریاد زده، گفتند: «ای سامری اجنبی، ما از
ابتدا درست می گفتیم که تو دیوانه‌ای.» 49عیسی فرمود:
«من دیوانه نیستم. من به پدرم خدا احترام می گذارم،
ولی شما به من بی‌احترامی می کنید. 50با اینکه من
نمی‌خواهم خود را بزرگ جلوه دهم، خدا مرا بزرگ
می کند و هرکه مرا قبول نکند، خدا او را محاکمه و
مجازات خواهد نمود. 51این که می گویم عین حقیقت
است: هر که احکام مرا اطاعت کند، هرگز نخواهد
مرد.»
52سران یهود گفتند: «حالا دیگر برای ما ثابت شد که
تو دیوانه‌ای. ابراهیم و تمام پیامبران بزرگ خدا مردند؛

حال، تو ادعا می کنی که هرکه از تو اطاعت کند، نخواهد مرد؟ 53یعنی تو از پدر ما ابراهیم که مرد، بزرگتری؟ از پیامبران خدا هم که مردند بزرگتری؟ خود را که می‌دانی؟»
54عیسی به ایشان فرمود: «اگر من از خود تعریف کنم، این ارزشی ندارد؛ اما این پدر من است که به من عزّت و جلال می‌بخشد، یعنی همان کسی که ادعا می کنید خدای شماست. 55شما مطلقاً او را نمی‌شناسید، اما من کاملاً او را می‌شناسم؛ و اگر بگویم او را نمی‌شناسم، آنگاه مانند شما دروغگو خواهم بود! ولی حقیقت این است که من خدا را می‌شناسم و کاملاً مطیع او هستم. 56جدّ شما ابراهیم شادی می کرد از اینکه یک روز مرا ببیند. او می‌دانست که من به این جهان خواهم آمد؛ از این جهت شاد بود.»
57سران قوم فریاد زدند: «چه می گویی؟ تو حتی پنجاه سال نیز نداری و می گویی ابراهیم را دیده‌ای؟»
58عیسی به ایشان فرمود: «این حقیقت محض است که قبل از اینکه حتی ابراهیم به این جهان بیاید، من وجود داشتم.»
59سران قوم که دیگر طاقت شنیدن سخنان او را نداشتند، سنگ برداشتند تا او را بکشند. ولی عیسی از کنار ایشان گذشت و از خانه ء خدا بیرون رفت و از نظرها پنهان شد.

عیسی کور مادرزادی را شفا می‌بخشد

9 وقتی عیسی از محلی می گذشت، کور مادرزادی
را دید. 2شاگردان از او پرسیدند: «استاد، این شخص
چرا نابینا بدنیا آمده است؟ آیا در اثر گناهان خود او
بوده است یا در نتیجه ء گناهان پدر و مادرش؟»
3عیسی جواب داد: «هیچکدام. علت آنست که خدا
می‌خواهد قدرت شفابخش خود را اکنون از طریق او
نشان دهد. 4تا فرصت باقیست من باید وظیفه‌ای را که
فرستنده ء من به عهده ء من گذاشته است انجام دهیم،
زیرا وقت کمی تا شب باقی مانده و در آن نمی‌توان
کاری انجام داد. 5من تا وقتی در این جهان هستم، به آن
نور می‌بخشم!»
6آنگاه آب دهان بر زمین انداخت و با آن گل درست
کرد و به چشمان کور مالید، 7و به او فرمود: «به حوض
سیلوحا برو و چشمانت را بشوی.» (سیلوحا به زبان
عبری به معنی «فرستاده» می‌باشد.) آن کور نیز رفت، و
چشمان خود را در آن حوض شست و بینا بازگشت.
8همسایه‌ها و کسانی که او را بعنوان فقیری نابینا
می‌شناختند، از یکدیگر پرسیدند: «آیا این همان گدای
کور است؟» 9بعضی گفتند همانست و بعضی دیگر
گفتند: «نه، غیرممکن است که او باشد. اما شباهت
زیادی به او دارد.»
مرد فقیر گفت: «من همانم.»
10از او پرسیدند: «پس چه شد که بینا شدی؟»

11 گفت: «شخصی که مردم او را عیسی می‌خوانند، گِل
درست کرد، به چشمانم مالید و گفت که به حوض
سیلوحا بروم و گل را از چشمانم بشویم. من نیز رفتم و
شستم و بینا شدم.»
12 پرسیدند: «او حالا کجاست؟»
جواب داد: «نمی‌دانم.»
13 پس او را نزد فریسیان بردند. 14 عیسی این کور را روز
شنبه شفا داده بود. 15 فریسیان جریان را از او پرسیدند. او
نیز گفت که عیسی گل درست کرد، به چشمانش مالید
و وقتی شست، بینا شد.
16 بعضی از ایشان گفتند: «اگر چنین باشد، عیسی از
جانب خدا نیست، زیرا در روز عبادت و استراحت کار
می کند.»
دیگران گفتند: «ولی چگونه یک شخص گناهکار
می‌تواند چنین معجزه‌ای بکند؟» پس بین ایشان اختلاف
افتاد. 17 آنگاه فریسی‌ها بازگشتند و به آن مردی که قبلاً
کور بود، گفتند: «تو خودت چه می گویی؟ این شخص
که چشمانت را باز کرد، کیست؟»
جواب داد: «بنظر من باید پیامبری از طرف خدا باشد.»
18 سران قوم که نمی‌خواستند باور کنند که او کور
بوده است، پدر و مادرش را خواستند. 19 از ایشان پرسیدند:
«این پسر شماست؟ آیا درست است که کور بدنیا آمده
است؟ دراینصورت چطور چشمانش باز شد؟»
20 پدر و مادر جواب دادند: «بلی، این پسر ماست و

کور هم بدنیا آمده است. 21ولی نه می‌دانیم چطور
چشمانش باز شد و نه می‌دانیم چه کسی این کار را
برایش کرده است. از خودش بپرسید، چون بالغ است و
می‌تواند همه چیز را بگوید.»
22و23پدر و مادر او از ترس سران قوم یهود چنین گفتند،
چون ایشان اعلام کرده بودند که هر که بگوید عیسی
همان مسیح است، او را از تمام مزایای جامعه محروم
خواهند کرد.
24فریسی‌ها دوباره او را خواستند و گفتند: «خدا را
تمجید کن نه عیسی را، چون ما خوب می‌دانیم که
عیسی آدم شیادی است.»
25جواب داد: «من نمی‌دانم که او خوب است یا بد.
فقط می‌دانم که کور بودم و بینا شدم!»
26از او پرسیدند: «خوب، عیسی با تو چه کرد؟ چطور
چشمانت را باز کرد؟»
27جواب داد: «من یک بار به شما گفتم، مگر نشنیدید؟
چرا می‌خواهید دوباره تعریف کنم؟ آیا شما هم
می‌خواهید شاگرد او بشوید؟»
28فریسی‌ها او را دشنام داده، گفتند: «تو خودت شاگرد
او هستی. ما شاگردان موسی می‌باشیم. 29ما می‌دانیم که
خدا با موسی رودررو سخن می گفت. اما درباره ء این
شخص، هیچ چیز نمی‌دانیم.»
30جواب داد: «این خیلی عجیب است که او می‌تواند
کوری را بینا کند و شما درباره ء او هیچ چیز نمی‌دانید؟

31همه می‌دانند که خدا به دعای اشخاص شیاد گوش
نمی‌دهد، بلکه دعای کسی را می‌شنود که خداپرست
باشد و اراده ء او را انجام دهد. 32از آغاز جهان تابحال
هیچوقت کسی پیدا نشده که بتواند چشمان کور
مادرزاد را باز کند. 33اگر این شخص از طرف خدا
نبود، چگونه می‌توانست چنین کاری بکند؟»
34ایشان فریاد زدند: «ای حرامزاده ء لعنتی، تو می‌خواهی
به ما درس بدهی؟» پس او را بیرون کردند.

کوری روحانی

35وقتی این خبر به گوش عیسی رسید، او را پیدا کرد و
فرمود: «آیا تو به مسیح ایمان داری؟»
36جواب داد: «آقا، بگویید مسیح کیست، چون
می‌خواهم به او ایمان بیاورم.»
37عیسی فرمود: «تو او را دیده‌ای و هم اکنون با تو
سخن می گوید.»
38گفت: «بلی ای خداوند، ایمان آوردم.» و عیسی را
پرستش کرد.
39عیسی به او فرمود: «من به این جهان آمده‌ام تا چشمان
دل آنانی را که در باطن کورند باز کنم و به آنانی که
تصور می کنند بینا هستند، نشان دهم که کورند.»
40بعضی از فریسیان که آنجا بودند، گفتند: «آیا منظورت
اینست که ما کوریم؟»
41عیسی جواب داد: «اگر کور بودید، تقصیر نمی‌داشتید؛

ولی شما مقصر باقی می‌مانید، چون ادعا می کنید که چشم دارید و همه چیز را می‌بینید.»

شبان مهربان

10 «هر که نخواهد از در به آغل گوسفندان داخل
شود بلکه از روی دیوار به داخل بپرد، یقیناً دزد
است. 2زیرا شبان گوسفندان همیشه از در وارد می‌شود.
3دربان نیز برای شبان در را می گشاید، گوسفندان صدای
او را می‌شنوند و نزد او می‌آیند. شبان نام گوسفندان خود
را یک به یک می‌خواند و آنها را بیرون می‌برد. 4او
پیشاپیش گوسفندان حرکت می کند و گوسفندان بدنبال
او می‌روند، چون صدای او را می‌شناسند. 5گوسفندان
دنبال غریبه نمی‌روند، بلکه از او فرار می کنند، چون
با صدای غریبه‌ها آشنا نیستند.»
6کسانی که این مَثَل را شنیدند، منظور عیسی را درک
نکردند. 7پس برای ایشان توضیح داد و فرمود: «مطمئن
باشید که من آن دری هستم که گوسفندان از آن وارد می
شوند. 8دیگران که پیش از من آمدند، همه دزد و راهزن
بودند. بهمین جهت، گوسفندان واقعی به سخنان ایشان
گوش ندادند. 9بلی، من در هستم. کسانی که از این در
وارد می‌شوند، نجات پیدا می کنند و در داخل و بیرون
می گردند و چراگاه سبز و خرم می‌یابند. 10کار دزد
اینست که بدزدد، بکشد و نابود کند؛ اما من آمده‌ام تا
به شما حیات واقعی را به فراوانی عطا نمایم.

11«من شبان خوب و دلسوزم. شبان خوب از جان خود
می گذرد تا گوسفندان را از چنگال گرگها نجات دهد.
12ولی کسی که مزدور است و شبان نیست، وقتی
می‌بیند گرگ می‌آید، گوسفندان را گذاشته، فرار
می کند، چون گوسفندان از آن او نیستند و او شبانشان
نیست. آنگاه گرگ به گله می‌زند و گوسفندان را
پراکنده می کند. 13مزدور می گریزد، چون برای مزد
کار می کند و به فکر گوسفندان نیست.
14«من شبان خوب و مهربانم و گوسفندانم را می‌شناسم
و آنها نیز مرا می‌شناسند. 15درست همانطور که پدرم
مرا می‌شناسد و من او را می‌شناسم. من جان خود را در
راه گوسفندان فدا می کنم. 16من در آغلهای دیگر نیز
گوسفندانی دارم؛ آنها را نیز باید بیاورم. آنگاه به صدای
من توجه کرده، همه با هم یک گله خواهند شد و
یک شبان خواهند داشت.
17«پدرم مرا دوست دارد، چون من جانم را می‌دهم
و باز پس می گیرم. 18کسی نمی‌تواند بزور مرا
بکشد، من داوطلبانه جانم را فدا می کنم. چون
اختیار و قدرت این را دارم که هرگاه بخواهم، جانم
را بدهم و باز پس بگیرم. پدرم این اختیار را به من
داده است.»
19سران قوم وقتی این سخنان را شنیدند، باز درباره ء
او اختلاف نظر پیدا کردند. 20بعضی گفتند: «این مرد
دیوانه است و عقل خود را از دست داده است. چرا به

حرفهای او گوش می‌دهید؟» 21دیگران گفتند: «بنظر
دیوانه نمی‌آید. مگر دیوانه می‌تواند چشمان کور را
باز کند؟»

یهودیان عیسی را بعنوان مسیح قبول نمی کنند

22و 23زمستان بود و عیسی به هنگام جشن سالگرد بنای
خانه ء خدا در اورشلیم بود و در «تالار سلیمان» در خانه
ء خدا، قدم می‌زد. 24سران قوم یهود دور او را گرفتند و
پرسیدند: «تا به کی می‌خواهی ما را در شک و تردید
نگاه داری؟ اگر تو همان مسیح هستی، روشن و واضح
به ما بگو.»
25عیسی جواب داد: «من قبلاً به شما گفتم ولی باور
نکردید. معجزه‌هایی که به قدرت پدرم می کنم،
ثابت می کند که من مسیح هستم. 26اما شما به من
ایمان نمی‌آورید، زیرا جزو گوسفندان من نیستید.
27گوسفندان من صدای مرا می‌شناسند، من نیز ایشان
را می‌شناسم و آنها بدنبال من می‌آیند. 28من به ایشان
زندگی جاوید می‌بخشم تا هرگز هلاک نشوند. هیچکس
نیز نمی‌تواند ایشان را از دست من بگیرد. 29چون پدرم
ایشان را به من داده است و او از همه قویتر است؛ هیچ
انسانی نمی‌تواند ایشان را از پدرم بگیرد. 30من و پدرم
خدا یک هستیم.»
31باز سران قوم سنگها برداشتند تا او را بکشند.
32عیسی فرمود: «به امر خدا برای کمک به مردم،

معجزه‌های بسیار کرده‌ام. برای کدام یک از آن
معجزه‌ها می‌خواهید مرا بکشید؟»
33جواب دادند: «ما بخاطر کفری که می‌گویی
می‌خواهیم تو را بکشیم، نه برای کارهای خوبت. چون
تو یک انسانی ولی ادعای خدایی می‌کنی.»
34و35و36عیسی جواب داد: «مگر در تورات شما نوشته
نشده «شما خدایان هستید»؟ حال، اگر کتاب آسمانی
که غیر ممکن است مطالب نادرستی در آن باشد،
به کسانی که پیغام خدا به ایشان رسیده است،
می‌گوید که خدایان هستند، آیا کفر است کسی
که خدا او را تقدیس کرد و به جهان فرستاد، بگوید
من فرزند خدا هستم؟ 37اگر معجزه نمی‌کنم، به من
ایمان نیاورید. 38ولی اگرمی‌کنم و باز نمی‌توانید
به خود من ایمان بیاورید، لااقل به معجزاتم ایمان
آورید تا بدانید که "پدر" در وجود من است و من
در وجود او هستم.»
39بار دیگر خواستند او را بگیرند ولی عیسی رفت و
از آنان دور شد. 40سپس به آن طرف رود اردن رفت،
یعنی نزدیک به جایی که یحیی در آغاز مردم را
غسل می‌داد. 41در آنجا بسیاری از مردم نزد او آمدند؛
ایشان به یکدیگر می‌گفتند: «یحیی معجزه‌ای نکرد
ولی هرچه در باره ء این شخص گفت درست درآمد.»
42و بسیاری به این نتیجه رسیدند که او همان مسیح
است.

مرگ ایلعازر

11 روزی، شخصی به نام ایلعازر، که برادر مریم و مرتا بود، بیمار شد. ایشان در بیت‌عنیا زندگی می‌کردند. مریم همان کسی است که عطر گرانبهایش را بر پایهای عیسی ریخت و با موهای خود آنها را خشک کرد. آن دو خواهر برای عیسی پیغام فرستاده، گفتند: «آقا، دوست عزیزتان سخت بیمار است.»
4وقتی عیسی این خبر را شنید فرمود: «این بیماری موجب مرگ ایلعازر نخواهد شد، بلکه باعث بزرگی و جلال خدا خواهد گشت، و من، فرزند خدا نیز از این رویداد جلال خواهم یافت.»
5عیسی با اینکه نسبت به مرتا و مریم و ایلعازر لطف خاصی داشت، 6با این حال وقتی خبر بیماری ایلعازر را شنید، در محلی که بود، دو روز دیگر نیز ماند. 7پس از آن، به شاگردان خود فرمود: «بیایید به یهودیه بازگردیم.»
8شاگردان اعتراض کرده، گفتند: «همین چند روز پیش بود که سران یهود می‌خواستند شما را در یهودیه بکشند. حال می‌خواهید باز به آنجا بروید؟»
9عیسی جواب داد: «در روز، دوازده ساعت هوا روشن است. تا زمانی که همه جا روشن است مردم می‌توانند راه بروند و نیفتند. آنها راه را می‌بینند زیرا از نور این جهان برخوردارند. 10فقط در شب است که خطر افتادن وجود دارد، چون هوا تاریک است.» 11 آنگاه فرمود: «دوست ما ایلعازر خوابیده است و من می‌روم تا او را بیدار کنم.»

12و 13شاگردان تصور کردند که منظور عیسی اینست
که ایلعازر دیشب راحت خوابیده است. از این رو
گفتند: «پس حالش خوب خواهد شد.» ولی منظور
عیسی این بود که ایلعازر مرده است.
14آنگاه عیسی بطور واضح فرمود: «ایلعازر مرده است.
15و من خوشحالم که در کنار او نبودم، چون مرگ او
یک بار دیگر به شما فرصت خواهد داد که به من
ایمان آورید. حال بیایید نزد او برویم.»
16یکی از شاگردان او به نام «توما» که معنی اسمش
«دوقلو» بود، به شاگردان دیگر گفت: «بیایید ما نیز
برویم و با او بمیریم.»
17وقتی به بیت‌عنیا رسیدند، شنیدند که ایلعازر را
چهار روز پیش بخاک سپرده‌اند. 18بیت‌عنیا فقط چند
کیلومتر تا شهر اورشلیم فاصله داشت. 19از اینرو،
عده‌ای از سران قوم یهود برای تسلیت گفتن به مرتا و
مریم، از اورشلیم به آنجا آمده بودند.
20وقتی به مرتا خبر دادند که عیسی آمده است، برخاست
و بی‌درنگ به پیشواز او رفت، ولی مریم در خانه ماند.
21مرتا به عیسی گفت: «سَرورم، اگر اینجا بودید، برادرم
از دست نمی‌رفت. 22حال نیز دیر نشده است؛ اگر از
خدا بخواهید، برادرم دوباره زنده خواهد شد.»
23عیسی فرمود: «مرتا، برادرت حتماً زنده خواهد شد.»
24مرتا گفت: «بلی، البته می‌دانم که برادرم در روز
قیامت مانند دیگران زنده خواهد شد.»

25عیسی فرمود: «آن کسی که مردگان را زنده می کند و
به ایشان زندگی می‌بخشد، من هستم. هر که به من
ایمان داشته باشد، اگر حتی مانند دیگران بمیرد، بار
دیگر زنده خواهد شد. 26و چون به من ایمان دارد،
زندگی جاوید یافته، هرگز هلاک نخواهد شد. مرتا! آیا
به این گفته ء من ایمان داری؟»
27مرتا گفت: «بلی استاد، من ایمان دارم که شما مسیح،
فرزند خدا هستید، همانکه منتظرش بودیم.»
28آنگاه مرتا به خانه بازگشت و مریم را از مجلس
عزاداری بیرون برد و به او گفت: «عیسی اینجاست و
می‌خواهد تو را ببیند.»
29مریم فوراً نزد عیسی رفت. 30عیسی بیرون دِه در همان
جا منتظر ایستاده بود. 31سران قوم که در خانه سعی
می کردند مریم را دلداری دهند، وقتی دیدند که او
با عجله از خانه بیرون رفت، فکر کردند به سر قبر
می‌رود تا باز گریه کند. پس ایشان نیز بدنبال او رفتند.
32وقتی مریم نزد عیسی رسید، به پاهای او افتاد و گفت:
«سَروَرم، اگر اینجا بودید، برادرم نمی‌مرد.»
33وقتی عیسی دید که مریم گریه می کند و سران قوم
نیز با او ماتم گرفته‌اند عمیقاً متأثر و پریشان گردید.
34او پرسید: «کجا او را دفن کرده‌اید؟» گفتند: «بفرمایید،
ببینید.» 35عیسی گریست.
36سران یهود به یکدیگر گفتند: «ببینید چقدر او را
دوست می‌داشت.»

37و38ولی بعضی می گفتند: «این مرد که چشمان کور را باز کرد، چرا نتوانست کاری کند که ایلعازر زنده بماند؟»

عیسی ایلعازر را از مرگ زنده می‌سازد

باز عیسی بشدت متأثر شد. سرانجام به سر قبر رسیدند. قبر او غاری بود که سنگ بزرگی جلو دهانه‌اش غلطانیده بودند.

39عیسی فرمود: «سنگ را کنار بزنید!» ولی مرتا، خواهر ایلعازر گفت: «حالا دیگر متعفن شده، چون چهار روز است که او را دفن کرده‌ایم.»

40عیسی فرمود: «مگر نگفتم اگر ایمان بیاوری، کارهای عجیب از خدا می‌بینی؟»

41پس سنگ را کنار زدند. آنگاه عیسی به آسمان نگاه کرد و فرمود: «پدر، شکر می کنم که دعای مرا شنیده‌ای. 42البته همیشه دعایم را می‌شنوی ولی این را بخاطر مردمی که اینجا هستند گفتم، تا ایمان آورند که تو مرا فرستاده‌ای.» 43سپس با صدای بلند فرمود: «ایلعازر، بیرون بیا!»

44ایلعازر از قبر بیرون آمد، در حالی که تمام بدنش در کفن پیچیده شده و پارچه‌ای سر و صورتش را پوشانده بود. عیسی فرمود: «او را باز کنید تا بتواند راه برود.»

توطئه قتل عیسی

45بعضی از سران قوم که با مریم بودند و این معجزه

را دیدند، به عیسی ایمان آوردند. 46ولی بعضی نیز نزد
فریسیان رفته، واقعه را گزارش دادند. 47کاهنان اعظم
و فریسیان بی‌درنگ جلسه‌ای تشکیل دادند تا به این
موضوع رسیدگی کنند. ایشان به یکدیگر می گفتند:
«چه کنیم؟ این شخص معجزات بسیار می کند. 48اگر
او را بحال خود بگذاریم، تمام این قوم بدنبال او خواهند
رفت. آنگاه رومی‌ها به اینجا لشکرکشی کرده، این
عبادتگاه و قوم ما را از بین خواهند برد.»
49یکی از ایشان به نام «قیافا»، که در آن سال کاهن
اعظم بود، برخاست و گفت: «شما اصلاً متوجه ء
موضوع نیستید. 50آیا درک نمی کنید که بهتر است یک
نفر فدا شود تا همه هلاک نگردند؟ آیا بهتر نیست این
شخص فدای مردم شود؟»
51قیافا با این سخن، در واقع پیشگویی کرد که عیسی
باید در راه مردم فدا شود. اما این را از خود نگفت، بلکه
بخاطر مقام روحانی که داشت، به او الهام شد. 52این
پیشگویی نشان می‌دهد که مرگ عیسی نه فقط برای
قوم اسرائیل بود، بلکه به این منظور نیز که همه ء
فرزندان خدا را که در سراسر دنیا پراکنده‌اند، در یکی
جمع کند. 53از آن روز به بعد، سران قوم یهود توطئه
چیدند تا عیسی را به قتل رسانند.
54عیسی از آن پس، دیگر در میان مردم آشکار نمی‌شد،
بلکه با شاگردانش از اورشلیم به دهکده ء «افرایم» در
نزدیکی بیابان رفت و در آنجا ماند.

55کم کم عید «پِسَح» که از روزهای مقدس یهود بود
نزدیک می‌شد. مردم از سراسر مملکت در اورشلیم
جمع می‌شدند تا خود را برای شرکت در مراسم عید
آماده کنند. 56در این میان، همه می‌خواستند عیسی
را ببینند، و در خانه ء خدا با کنجکاوی از یکدیگر
می‌پرسیدند: «چه فکر می کنید؟ آیا عیسی برای
شرکت در مراسم عید به اورشلیم خواهد آمد؟» 57ولی
از طرف دیگر کاهنان اعظم و فریسیان اعلام کرده
بودند که هر که عیسی را ببیند، فوراً گزارش دهد تا
او را بگیرند.

هدیه ء پرارزش مریم

12 شش روز پیش از آغاز عید پِسَح، عیسی وارد
«بیت‌عنیا» شد، همان جایی که ایلعازر مرده
را زنده کرده بود. 2یکشب در آن دهکده به افتخار عیسی
ضیافتی ترتیب دادند. مرتا پذیرایی می کرد و ایلعازر با
عیسی سر سفره نشسته بود. 3آنگاه مریم یک شیشه
عطر سنبل خالص گران‌قیمت گرفت و آن را روی پایهای
عیسی ریخت و با موهای سر خود آنها را خشک کرد.
خانه از بوی عطر پر شد.
4ولی «یهودا اسخریوطی» که یکی از شاگردان عیسی بود
و بعد به او خیانت کرد، گفت: 5«این عطر گرانبها بود.
بهتر بود آن را می‌فروختیم و پولش را به فقرا می‌دادیم.»
6البته او در فکر فقرا نبود بلکه در فکر خودش بود،

چون مسئول دخل و خرج و نگهداری پول شاگردان بود و اغلب از این پول می‌دزدید.
7عیسی جواب داد: «کاری با او نداشته باشید، مریم بدن مرا برای دفن آماده کرد. 8به فقرا همیشه می‌توانید کمک کنید ولی من همیشه با شما نیستم.»
9وقتی مردم اورشلیم شنیدند که عیسی آمده، دسته‌دسته به دیدن او شتافتند. آنان در ضمن بسیار مایل بودند ایلعازر را نیز که عیسی او را زنده کرده بود، ببینند.
10پس کاهنان اعظم تصمیم گرفتند ایلعازر را هم بکشند،
11زیرا بخاطر او بعضی از سران قوم یهود نیز ایمان آورده بودند که عیسی همان مسیح است.

عیسی وارد اورشلیم می‌شود

12روز بعد، در تمام شهر خبر پیچید که عیسی به اورشلیم می‌آید. پس، جمعیت انبوهی که برای مراسم عید آمده بودند، 13با شاخه‌های نخل به پیشواز او رفتند، درحالی که فریاد می‌زدند:
«مَقدَمت مبارک، ای نجات دهنده! زنده باد پادشاه اسرائیل! درود بر تو ای فرستاده ء خدا!»
14عیسی نیز کرّه الاغی یافت و بر آن سوار شد، همانگونه که در پیشگویی کتاب آسمانی آمده است که: 15«ای قوم اسرائیل از پادشاهت نترس، چون او با فروتنی سوار بر کرّه ء الاغ می‌آید!»
16شاگردان او در آن زمان متوجه ء این پیشگویی نشدند،

ولی بعد از این که عیسی به جلال خود در آسمان بازگشت، پی بردند که تمام پیشگویی‌های کتاب آسمانی، در مقابل چشمانشان، یکی پس از دیگری واقع شده است.
17در بین جمعیت، کسانی که زنده شدن ایلعازر را به چشم خود دیده بودند، آن را برای دیگران تعریف می‌کردند. 18در واقع بخاطر همین معجزه ء بزرگ بود که مردم با چنان شور و حرارت به پیشواز او رفتند.
19فریسی‌ها به یکدیگر گفتند: «دیگر از ما کاری ساخته نیست. ببینید، تمام دنیا بدنبال او رفته‌اند!»

عیسی مرگ خود را پیشگویی می¬کند

20یک عده یونانی که برای مراسم عید به اورشلیم آمده بودند، 21پیش فیلیپ که اهل بیت‌صیدای جلیل بود، رفتند و گفتند: «ما می‌خواهیم عیسی را ببینیم.» 22فیلیپ این را با اندریاس درمیان گذاشت و هر دو رفتند و به عیسی گفتند.
23عیسی جواب داد: «وقت آن رسیده است که من به جلالی که در آسمان داشتم بازگردم. 24این که می گویم عین حقیقت است: همانطور که دانه ء گندم در شیار زمین می‌افتد و می‌میرد و بعد ثمر می‌دهد، من نیز باید بمیرم، اگر نه، همچون یک دانه تنها خواهم ماند. ولی مرگ من دانه‌های گندم تازه ء بسیار تولید می کند، که همانا محصول فراوان از جانهای رستگار شده ء مردم

می‌باشد. 25اگر در این دنیا به زندگی خود دل ببندید،
آن را بر باد خواهید داد؛ ولی اگر از جان و زندگی خود
بگذرید، به جلال و زندگی جاوید خواهید رسید.
26«به این یونانیها بگویید که اگر می‌خواهند شاگرد
من شوند، باید از من سرمشق بگیرند. چون خدمتگزاران
من باید هرجا می‌روم با من بیایند. اگر عیناً از من
سرمشق بگیرند، پدرم خدا ایشان را سرافراز می گرداند.
27اکنون جانم همچون دریایی آشفته است. آیا باید دعا
کنم که: ای پدر، از آنچه می‌خواهد بر من واقع شود،
مرا نجات ده؟ ولی من برای همین امر به این جهان
آمده‌ام! 28پس می گویم: ای پدر، نام خود را جلال و
سرافرازی ده.»
ناگاه صدایی از آسمان گفت: «جلال دادم و باز جلال
خواهم داد.» 29وقتی مردم این صدا را شنیدند، بعضی
گمان بردند که صدای رعد بود و بعضی دیگر گفتند:
«فرشته‌ای با او سخن گفت.»
30ولی عیسی فرمود: «این صدا برای شما بود، نه برای
من. 31چون وقت آن رسیده است که خدا مردم دنیا را
داوری کند و فرمانروای این دنیا، یعنی شیطان را از قدرت
بیندازد. 32وقتی مسیح را از زمین بلند کردید، او نیز همه
را بسوی خود بالا خواهد کشید.»
33عیسی با این گفته، به نوع مرگ خود بر صلیب
اشاره کرد.
34مردم پرسیدند: «تو از مرگ سخن می گویی؟ تا جایی

که ما می‌دانیم مسیح باید همیشه زنده بماند و هرگز نمیرد. پس چرا تو می گویی که مسیح باید بمیرد؟ اصلاً درباره ء که صحبت می کنی؟»
35عیسی جواب داد: «نور من فقط تا مدتی کوتاه بر شما خواهد تابید؛ پس از فرصت استفاده کنید و پیش از تاریک شدن، هرجا می‌خواهید بروید، چون در تاریکی نمی‌توانید راه را تشخیص دهید. 36تا دیر نشده، به نور ایمان آورید تا نورانی شوید.» آنگاه عیسی رفت و خود را از چشم مردم پنهان کرد.

بی‌ایمانی مردم

37با وجود تمام معجزاتی که عیسی کرد، بسیاری از مردم ایمان نیاوردند که او همان مسیح است. 38و این عین همان است که «اشعیای نبی» پیشگویی کرده بود که: «ای خداوند، چه کسی سخن ما را باور می کند؟ چه کسی معجزات بزرگ خدا را به عنوان دلیل و برهان قبول می کند؟» 39البته ایشان نتوانستند ایمان بیاورند، چون همانطور که اشعیا گفته بود: 40«خدا چشمانشان را کور و دلهایشان را سخت کرده است، تا نبینند و نفهمند و بسوی خدا بازنگردند تا شفا یابند.»
41اشعیا با این پیشگویی، به عیسی اشاره می کرد، چون پیش از آن در رؤیا جلال مسیح را دیده بود.
42با این همه، بعضی از سران قوم یهود ایمان آوردند که او براستی همان مسیح است، ولی به کسی نگفتند چون

می‌ترسیدند ایشان را از عبادتگاه بیرون کنند. 43در واقع
چیزی که برای این اشخاص اهمیت داشت، جلب نظر
و احترام مردم بود نه جلب رضای خدا.
44پس عیسی با صدای بلند به مردم فرمود: «اگر به من
ایمان آورید، درواقع به خدا ایمان آورده‌اید. 45چون آن
که مرا دید، گویی فرستنده ء مرا دیده است. 46من مثل
نوری آمده‌ام تا در این دنیای تاریک بدرخشم تا تمام
کسانی که به من ایمان می‌آورند، در تاریکی سرگردان
نشوند. 47اگر کسی صدای مرا بشنود ولی اطاعت نکند،
من از او بازخواست نخواهم کرد، زیرا من نه برای
بازخواست بلکه برای نجات جهان آمده‌ام. 48ولی تمام
کسانی که مرا و سخنان مرا نمی‌پذیرند، در روز قیامت
بوسیله ء کلام من از ایشان بازخواست خواهد شد. 49این
سخنان از من نیست، بلکه من آنچه را که پدرم خدا
گفته است، به شما می گویم؛ 50و می‌دانم که احکام
او انسان را به زندگی جاوید می‌رساند. پس هر چه خدا
به من می‌فرماید، من همان را می گویم.»

عیسی به شاگردان درس فروتنی می‌دهد

13 شب «عید پِسَح» فرا رسید و عیسی با شاگردان
خود بر سر سفره ء شام نشست. عیسی
می‌دانست که این آخرین شب عمر او بر زمین است
و بزودی نزد خدای پدر به آسمان باز خواهد گشت،
بنابراین محبت خود را به کمال به شاگردانش نشان داد.

شیطان که یهودای اِسخریوطی (پسر شمعون) را از قبل فریب داده بود تا به عیسی خیانت کند، در وقت شام به فکر او انداخت تا در همان شب نقشه ء خود را عملی سازد.

عیسی می‌دانست که خدا اختیار همه چیز را به دست او سپرده است و از نزد خدا آمده و بار دیگر به نزد او باز می گردد. 4پس، از سرشام برخاست، لباس خود را درآورد، حوله‌ای به کمر بست، 5آب در لگن ریخت و به شستن پایهای شاگردان و خشک کردن آنها با حوله پرداخت. 6وقتی به شمعون پطرس رسید، پطرس به او گفت: «استاد، شما نباید پایهای ما را بشویید.»

7عیسی جواب داد: «اکنون علت کار مرا درک نمی کنی؛ ولی یک روز خواهی فهمید.»

8پطرس باز اصرار کرد: «نه، هرگز نمی گذارم شما پاهای مرا بشویید.»

عیسی فرمود: «اگر نگذاری، رابطه‌مان قطع می‌شود.»

9پطرس باعجله گفت: «پس حالا که اینطور است، نه فقط پا، بلکه دست و صورتم را نیز بشویید.»

10عیسی جواب داد: «کسی که تازه حمام کرده، فقط کافی است که پایهای خود را بشوید تا تمام بدنش پاکیزه شود. شما نیز پاکید ولی نه همه.» 11چون عیسی می‌دانست چه کسی به او خیانت خواهد کرد؛ از این جهت گفت که همه ء شاگردان پاک نیستند.

12پس از آنکه پاهای شاگردان خود را شست، لباس خود را

پوشید و سر میز شام نشست و پرسید: «آیا فهمیدید چرا
این کار را کردم؟ 13شما مرا استاد و خداوند می‌خوانید،
و درست می گویید چون همینطور نیز هست. 14حال،
اگر من که خداوند و استاد شما هستم، پاهای شما را
شستم، شما نیز باید پاهای یکدیگر را بشویید. 15من
به شما سرمشقی دادم تا شما نیز همینطور رفتار کنید.
16چون مسلماً خدمتکار از اربابش بالاتر نیست و قاصد
نیز از فرستنده‌اش مهم‌تر نمی‌باشد. 17در زندگی، سعادت
در این است که به آنچه می‌دانید، عمل کنید.»

عیسی خیانت یهودا را پیشگویی می کند

18«این را به همه ء شما نمی گویم، چون تک‌تک شما
را که انتخاب کرده‌ام، خوب می‌شناسم. کتاب آسمانی
می گوید: "کسی که با من نان خورده است، به من
خیانت می کند." و این همین الان واقع می‌شود. 19این
را به شما می گویم تا وقتی واقع شد، به من ایمان
بیاورید. 20بدانید که هرکس فرستاده ء مرا قبول کند،
مرا پذیرفته است و آنکه مرا قبول کند فرستنده ء من
یعنی خدای پدر را پذیرفته است.»
21پس از این سخن، عیسی بشدت محزون شد و با دلی
شکسته گفت: «حقیقت این است که یکی از شما به
من خیانت خواهد کرد.»
22شاگردان مات و مبهوت به یکدیگر نگاه می کردند
و در حیرت بودند که عیسی این را در باره ء چه کسی

می گوید. 23شاگردی که معمولاً سر رو سینه ء عیسی
می گذاشت و عیسی او را بسیار محبت می‌نمود، کنار
عیسی نشسته بود. 24شمعون پطرس به او اشاره کرد
تا بپرسد کیست که دست به چنین کار وحشتناکی
می‌زند. 25 پس، آن شاگرد به عیسی نزدیکتر شد و پرسید:
«خداوندا، آن شخص کیست؟»
26فرمود: «آن کسی است که یک لقمه می گیرم و به
او می‌دهم.» آنگاه لقمه‌ای گرفت و آن را به یهودا پسر
شمعون اسخریوطی داد. 27به محض اینکه لقمه از گلوی
یهودا پایین رفت، شیطان داخل او شد.
پس عیسی به او فرمود: «عجله کن و کار را به پایان
برسان!» 28هیچکس به هنگام شام منظور عیسی را
نفهمید. 29فقط بعضی گمان کردند که چون پول دست
یهودا بود، عیسی به او دستور داد که برود و خوراک
بخرد و یا چیزی به فقرا بدهد.
30یهودا لقمه را خورد و فوراً برخاست و در تاریکی شب
بیرون رفت.

عیسی انکار پطرس را پیشگویی می¬کند

31به محض اینکه یهودا از اطاق خارج شد، عیسی فرمود:
«وقت من تمام شده است. بزودی جلال خدا مرا فرا
خواهد گرفت و آنچه برای من پیش می‌آید، باعث
جلال و ستایش خدا خواهد شد. 32خدا نیز بزودی
بزرگی و جلال خود را به من خواهد داد. 33ای فرزندان

من که برایم بسیار عزیز هستید، چقدر این لحظات کوتاهند. بزودی باید شما را بگذارم و بروم. آنگاه همانطور که به سران قوم یهود گفتم، همه جا بدنبال من خواهید گشت، اما مرا نخواهید یافت و نخواهید توانست به جایی که می‌روم، بیایید.
34«پس حال، دستوری تازه به شما می‌دهم: یکدیگر را
دوست بدارید همانگونه که من شما را دوست می‌دارم.
35محبت شما به یکدیگر، به جهان ثابت خواهد کرد
که شما شاگردان من می‌باشید.»
36شمعون پطرس پرسید: «استاد، شما کجا می‌خواهید
بروید؟»
عیسی جواب داد: «حال، نمی‌توانی با من بیایی، ولی
بعد بدنبالم خواهی آمد.»
37پطرس پرسید: «استاد، چرا نمی‌توانم حالا بیایم؟ من
حتی حاضرم جانم را فدای شما کنم.»
38عیسی جواب داد: «تو جانت را فدای من می کنی؟
همین امشب پیش از بانگ خروس، سه بار مرا انکار
کرده، خواهی گفت که مرا نمی‌شناسی.»

آخرین سخنان عیسی

14 «خاطرتان آسوده باشد. شما که به خدا ایمان
دارید، به من نیز ایمان داشته باشید. 2و3نزد
پدر من خدا، جا بسیار است. من می‌روم تا آن جا را
برای شما آماده کنم. وقتی همه چیز آماده شد، باز

خواهم گشت و شما را خواهم برد، تا جایی که من
هستم شما نیز باشید. اگر غیر از این بود، بطور واضح
به شما می گفتم.
4«شما می‌دانید من کجا می‌روم و می‌دانید چگونه به
آنجا بیایید.»
5توما گفت: «نه، نمی‌دانیم، ما اصلاً خبر نداریم شما
کجا می‌روید؛ پس چطور می‌توانیم راه را پیدا کنیم؟»
6عیسی به او فرمود: «راه منم، راستی منم، زندگی منم.
هیچ کس نمی‌تواند به خدا برسد مگر بوسیله ء من.
7«اگر می‌دانستید من کیستم، آنگاه می‌دانستید پدرم
کیست. اما از حالا به بعد، او را می‌شناسید و او را
دیده‌اید.»
8فیلیپ گفت: «خداوندا، پدر را به ما نشان دهید که
همین برای ما کافی است.»
9عیسی جواب داد: «فیلیپ، آیا بعد از تمام این مدتی
که با شما بوده‌ام، هنوز هم نمی‌دانی من کیستم؟
هر که مرا ببیند، خدای پدر را دیده است. پس دیگر
چرا می‌خواهی او را ببینی؟ 10آیا ایمان نداری که من
در خدای پدر هستم و او در من است؟ سخنانی که
می گویم، از خودم نیست بلکه از پدر من خداست که
در من ساکن است؛ و اوست که این کارها را می کند.
11فقط ایمان داشته باش که من در خدای پدر هستم و
او در من است؛ و گرنه بخاطر این معجزات بزرگ که
از من دیده‌ای، به من ایمان آور. 12اینکه می گویم عین

حقیقت است: هر که به من ایمان بیاورد، می‌تواند همان کارهایی را بکند که من کرده‌ام و حتی بزرگتر از اینها نیز بکند، چون من نزد «پدرم» باز می گردم. 13 شما می‌توانید به نام من، هر چیزی از خدا درخواست کنید، و من آن را به شما خواهم داد. چون من که فرزند خدا هستم هر چه برای شما انجام دهم، باعث بزرگی و جلال خدا خواهد شد. 14بلی، به نام من هر چه لازم دارید بخواهید تا به شما عطا کنم.

عیسی وعده روح القدس را می‌دهد

15اگر مرا دوست دارید، آنچه می گویم اطاعت کنید. 16و من از «پدرم» درخواست خواهم کرد تا پشتیبان و تسلی‌بخش دیگری به شما عطا نماید که همیشه با شما بماند. 17این پشتیبان و تسلی‌بخش همان روح القدس است که شما را با تمام حقایق آشنا خواهد کرد. مردم دنیا به او دسترسی ندارند، چون نه در جستجوی او هستند و نه او را می‌شناسند. ولی شما در جستجوی او هستید و او را می‌شناسید، چون او همیشه با شماست و در وجودتان خواهد بود.

18«در طوفانهای زندگی، شما را یتیم و بی‌سرپرست نخواهم گذاشت و به کمک شما خواهم آمد. 19برای مدت کوتاهی از این دنیا خواهم رفت ولی حتی در آن هنگام نیز با شما خواهم بود، زیرا دوباره زنده خواهم شد و چون من زنده‌ام شما نیز خواهید زیست. 20وقتی

زندگی را از سر گیرم، خواهید دانست که من در خدای
پدر هستم و شما در من هستید و من نیز در شما هستم.
21کسی مرا دوست دارد که آنچه می گویم اطاعت
کند؛ و چون مرا دوست دارد، پدرم خدا نیز او را دوست
خواهد داشت و من نیز او را دوست خواهم داشت و
خود را به او نشان خواهم داد.»
22یکی از شاگردان او به اسم یهودا (البته نه یهودای
اِسخریوطی) پرسید: «ای استاد، چرا خود را فقط به
شاگردانتان نشان می‌دهید ولی به مردم دنیا نشان
نمی دهید ؟ »
23عیسی جواب داد: «من خود را فقط به کسانی نشان
می‌دهم که مرا دوست می‌دارند و هر چه می گویم
اطاعت می کنند. پدرم خدا نیز ایشان را دوست دارد و
ما نزد ایشان آمده، با ایشان زندگی خواهیم کرد. 24اگر
کسی مرا دوست نداشته باشد، کلام مرا اطاعت نخواهد
کرد. سخنانی که می‌شنوید، از من نیست، بلکه از پدری
است که مرا فرستاده است. 25این چیزها را اکنون که
با شما هستم، می گویم. 26ولی وقتی پدر «تسلی‌بخش»
را به جای من فرستاد، منظورم همان روح‌القدس است،
او همه چیز را به شما تعلیم خواهد داد؛ درضمن هر چه
من به شما گفته‌ام، به یادتان خواهد آورد.
27«من هدیه‌ای نزد شما می گذارم و می‌روم. این هدیه،
آرامش فکر و دل است. آرامشی که من به شما می‌دهم،
مانند آرامش‌های دنیا بی‌دوام و زودگذر نیست. پس

آسوده خاطر باشید! نترسید! 28فراموش نکنید چه گفتم؛ گفتم که می‌روم و زود بازمی گردم. اگر واقعاً مرا دوست داشته باشید، از این خبر شاد خواهید شد، چون نزد پدرم خدا می‌روم که از من بزرگتر است. 29من همه چیز را از پیش به شما گفتم تا وقتی واقع می‌شود، به من ایمان آورید.
30«دیگر فرصت زیادی نمانده است تا باز با شما سخن گویم، زیرا شیطان که فرمانروای این دنیاست، نزدیک می‌شود. البته در برابر من هیچ قدرتی ندارد. 31من آزادانه آنچه «پدر» از من می‌خواهد می کنم تا مردم دنیا بدانند که من چقدر پدرم خدا را دوست دارم.
«برخیزید از اینجا برویم.»

عیسی به شاگردان تعلیم می‌دهد که با او پیوند داشته باشند

15 «من تاک حقیقی هستم و پدرم باغبان است.
2او هر شاخه‌ای را که میوه ندهد، می‌بُرَد و شاخه‌هایی را که میوه می‌دهند، اصلاح می کند تا میوه ء بیشتری بدهند. 3بوسیله ء احکامی که به شما دادم، خدا شما را اصلاح و پاک کرده است تا قوی‌تر و مفیدتر باشید. 4در من بمانید و بگذارید من هم در شما بمانم. زیرا وقتی شاخه از درخت جدا شود، دیگر نمی‌تواند میوه بدهد. شما نیز جدا از من نمی‌توانید بارور و مفید باشید.

5«بله، من تاک هستم، شما نیز شاخه‌های من. هر که
در من بماند و من نیز در او، میوه ء فراوان می‌دهد، چون
جدا از من هیچ کاری از شما ساخته نیست. 6اگر کسی
از من جدا شود، مانند شاخه‌ای بیفایده آن را می‌بُرَند،
دور می‌اندازند و آن شاخه خشکیده می‌شود؛ سپس، آن را
با سایر شاخه‌ها جمع می کنند و در آتش می‌سوزانند.
7ولی اگر در من بمانید و از کلام من اطاعت کنید، هر
چه بخواهید به شما داده خواهد شد. 8شاگردان واقعی
من محصول فراوان می‌دهند و این، باعث بزرگی و
جلال پدرم خدا می‌شود.
9«همانطور که پدر مرا دوست دارد، من نیز شما را
دوست دارم، پس در محبت من بمانید. 10اگر از کلام
من اطاعت نمایید، در محبت من خواهید ماند، درست
همانگونه که من از احکام پدرم اطاعت می‌نمایم و در
محبت او می‌مانم. 11این را گفتم تا شما نیز از شادی من
لبریز شوید؛ بلی، تا مالامال از خوشی گردید. 12از شما
می‌خواهم که به همان اندازه که من شما را دوست
می‌دارم، شما نیز یکدیگر را دوست بدارید. 13بزرگترین
محبتی که شخص می‌تواند در حق دوستانش بکند، این
است که جان خود را در راه ایشان فدا سازد. محبت
را باید اینچنین سنجید. 14و شما دوستان منید اگر
آنچه می گویم اطاعت کنید. 15دیگر شما را «بنده»
نمی‌خوانم، چون معمولاً بنده مورد اعتماد اربابش
نیست. من شما را «دوستان خود» می‌خوانم، به این

دلیل که به شما اعتماد کرده، هر چه پدرم به من گفته است، همه را به شما گفته‌ام.
16«شما مرا برنگزیدید، من شما را برگزیدم و شما را فرستادم که بروید و دائم میوه‌های خوب بیاورید تا هر چه می‌خواهید، با بردن نام من، از پدرم خدا بگیرید.
17از شما می‌خواهم که یکدیگر را دوست بدارید،

عیسی از نفرت مردم دنیا سخن می‌گوید

18چون مردم دنیا از شما نفرت خواهند داشت. اما بدانید که پیش از اینکه از شما نفرت کنند، از من نفرت داشته‌اند. 19اگر به دنیا دل می‌بستید، دنیا شما را دوست می‌داشت. ولی شما به آن دل نبسته‌اید، چون من شما را از میان مردم دنیا جدا کرده‌ام. به همین دلیل از شما نفرت دارند. 20آیا بخاطر دارید چه گفتم؟ مقام خدمتکار از اربابش بالاتر نیست. پس اگر مرا اذیت کردند، شما را نیز اذیت خواهند کرد و اگر به سخنان من گوش ندادند، به سخنان شما نیز گوش نخواهند داد.
21مردم دنیا شما را آزار و اذیت خواهند کرد، از اینرو که شما از آن منید و همچنین به این دلیل که خدا را نمی‌شناسند، خدایی که مرا فرستاده است.
22«اگر من به دنیا نمی‌آمدم و با مردم سخن نمی‌گفتم، تقصیری نمی‌داشتند. ولی حال که آمده‌ام، دیگر برای گناهانشان عذر و بهانه‌ای ندارند. 23هر که از من نفرت دارد، از پدرم نیز نفرت دارد. 24اگر من در مقابل چشمان

این مردم کارهایی نکرده بودم که غیر از من کسی تابحال نکرده بود، بی‌تقصیر می‌بودند؛ ولی اینک حتی با دیدن تمام این معجزات، باز از من و از پدرم نفرت دارند؛ 25و با این کارشان پیشگویی تورات را در باره ء مسیح عملی می کنند که می گوید: بی‌جهت از من نفرت دارند.
26«اما من آن روح تسلی‌بخش را به کمک شما خواهم فرستاد. او سرچشمه ء تمام حقایق است و از طرف «پدرم» آمده، درباره ء من همه چیز را به شما خواهد گفت.
27شما نیز باید درباره ء من با تمام مردم صحبت کنید، چون از ابتدا با من بوده‌اید.»

16 «این امور را از هم اکنون به شما می گویم تا وقتی با مشکلات روبرو می‌شوید، ایمانتان را از دست ندهید. 2شما را از عبادتگاهها بیرون خواهند راند و حتی زمانی فرا خواهد رسید که مردم شما را خواهند کشت به خیال اینکه خدا را خدمت می کنند.
3به این علت با شما اینچنین رفتار خواهند کرد که نه خدا را می‌شناسند، و نه مرا. 4پس در آن موقع به یاد داشته باشید که خبر تمام این پیش‌آمدها را از قبل به شما دادم. علت اینکه این موضوع را زودتر به شما نگفتم این است که خودم با شما بودم.

کار روح القدس

5«ولی اکنون نزد کسی می‌روم که مرا فرستاد. اما

گویی هیچیک از شما علاقه ندارد که بداند منظور من از این رفتن و آمدن چیست. حتی تعجب هم نمی کنید؛ 6در عوض غمگین و محزونید. 7رفتن من به نفع شماست، چون اگر نروم، آن روح تسلی‌بخش نزد شما نخواهد آمد. ولی اگر بروم او خواهد آمد، زیرا خودم او را نزد شما خواهم فرستاد. 8و9و10و11وقتی او بیاید دنیا را متوجه ء این سه نکته خواهد کرد: نخست آنکه مردم همه گناهکار و محکومند، چون به من ایمان ندارند. دوم آنکه پدر خوب و مهربان من خدا، حاضر است مردم را ببخشد، چون من به نزد او می‌روم و دیگر مرا نخواهید دید و برای ایشان شفاعت می کنم. سوم آنکه نجات برای همه مهیا شده، نجات از غضب و کیفر خدا، چون فرمانروای این دنیا یعنی شیطان محکوم شده است.

12«بسیار چیزهای دیگر دارم که بگویم، ولی افسوس که حال نمی‌توانید بفهمید. 13ولی وقتی روح‌القدس که سرچشمه ء همه ء راستی‌ها است بیاید، تمام حقیقت را به شما آشکار خواهد ساخت. زیرا نه از جانب خود، بلکه هر چه از من شنیده است خواهد گفت. او از آینده نیز شما را باخبر خواهد ساخت. 14او جلال و بزرگی مرا به شما نشان خواهد داد و با این کار باعث عزت و احترام من خواهد شد. 15تمام بزرگی و جلال پدرم خدا از آن من است. وقتی گفتم جلال و بزرگی مرا به شما نشان می‌دهد، منظورم همین بود.

غم به شادی تبدیل خواهد شد

16بـزودی خواهـم رفـت و دیگـر مـرا نخواهیـد دیـد. ولـی
بعـد از مـدت کوتاهـی بـاز می گـردم و دوبـاره مـرا خواهیـد
دیـد!»
17بعضـی از شـاگردان او از یکدیگـر پرسـیدند: «اسـتاد چـه
می گویـد؟ منظـورش از ایـن سـخن چیسـت کـه می گویـد:
دیگـر مـرا نخواهیـد دیـد، ولـی بعـد از مـدت کوتاهـی
دوبـاره مـرا خواهیـد دیـد؟ 18منظـورش از "نـزد پـدر مـی‌روم"
چیسـت؟»
19عیسـی متوجـه شـد کـه شـاگردان می‌خواهنـد از او سـؤال
کننـد. پـس فرمـود: «می‌پرسـید منظـورم چیسـت کـه گفتـم:
دیگـر مـرا نخواهیـد دیـد، ولـی بعـد از مـدت کوتاهـی
خواهیـد دیـد؟ 20مـردم دنیـا از رفتـن مـن خوشـحال خواهنـد
شـد ولـی شـما محـزون خواهیـد گردیـد و گریـه خواهیـد
کـرد. ولـی وقتـی دوبـاره مـرا ببینیـد، گریـه ء شـما تبدیـل
بـه شـادی خواهـد شـد. 21همچـون زنـی کـه درد می کشـد تـا
نـوزادی بـه دنیـا آورد؛ ولـی بعـد از زایمـان، رنـج او بـه شـادی
تبدیـل می‌شـود و درد را فرامـوش می کنـد، زیـرا انسـان
جدیـدی بـه دنیـا آورده اسـت. 22شـما نیـز اکنـون غمگیـن
می‌باشـید، ولـی دوبـاره شـما را خواهـم دیـد. آنـگاه شـاد
خواهیـد شـد و کسـی نمی‌توانـد آن شـادی را از شـما بگیـرد.
23در آنموقـع دیگـر از مـن چیـزی نخواهیـد خواسـت، چـون
واقعـاً می‌توانیـد مسـتقیم نـزد «پـدر» برویـد، و بـه نـام مـن،
هـر چـه می‌خواهیـد از او دریافـت کنیـد. 24تابحـال بـه نـام

من چیزی نخواسته‌اید. بخواهید تا بیابید و شاد شوید و
شادی‌تان کامل گردد.
25«این چیزها را با مَثَلها به شما گفتم. ولی وقتی می‌رسد
که دیگر به این کار احتیاج نخواهد بود و همه چیز
را به روشنی درباره ء پدرم خدا به شما خواهم گفت.
26آنگاه به نام من درخواستهایتان را به حضور پدر
خواهید آورد. البته لازم نیست که من سفارش شما را به
پدر بکنم تا آنچه می‌خواهید به شما بدهد؛ 27زیرا
خود پدر، شما را دوست دارد چونکه شما مرا دوست
دارید و ایمان دارید که من از نزد پدرم آمده‌ام. 28بلی،
من از نزد پدرم خدا به این دنیا آمده‌ام، و حال دنیا را
می گذارم و نزد او باز می گردم.»
29شاگردان گفتند: «اکنون آشکارا با ما سخن می گویید
و نه با مَثَل. 30حالا فهمیدیم که شما همه چیز را
می‌دانید و احتیاج ندارید کسی به شما چیزی بگوید.
همین برای ما کافی است تا ایمان بیاوریم که شما از
نزد خدا آمده‌اید.»
31عیسی پرسید: «آیا سرانجام به این موضوع ایمان
آوردید؟ 32ولی وقتی می‌رسد، و یا بهتر بگویم
همین الان رسیده است که شما مانند کاه پراکنده
می‌شوید و هرکدام به خانه‌تان برمی گردید و مرا
تنها می گذارید. ولی من تنها نیستم چون پدرم با من
است. 33این چیزها را گفتم تا خیالتان آسوده باشد. در
این دنیا با مشکلات و زحمات فراوان روبرو خواهید

شـد؛ بـا اینحـال شـجاع باشـید، چـون مـن بـر دنیـا پیـروز شـده‌ام.»

دعای عیسی برای شاگردان

17 وقتـی عیسـی سـخنان خـود را بـه پایـان رسـاند، بسـوی آسـمان نـگاه کـرد و گفـت: «پـدر، وقـت موعـود فـرا رسـیده اسـت. بزرگـی و جـلال پسـرت را آشـکار کـن تـا او نیـز جـلال و بزرگـی را بـه تـو بازگردانـد. 2زیـرا تـو اختیـار زندگـی تمـام مـردم دنیـا را بـه دسـت او سـپرده‌ای؛ و او بـه آن عـده‌ای کـه بـه او عطـا کـرده‌ای، زندگـی جاویـد می‌بخشـد. 3و زندگـی جاویـد از ایـن راه بدسـت می‌آیـد کـه تـو را کـه خـدای واقعـی و بی‌نظیـر هسـتی و عیسـی مسـیح را کـه بـه ایـن جهـان فرسـتاده‌ای، بشناسـند.

4«بـر روی زمیـن آنچـه را کـه بـه مـن محـول کـرده بـودی، انجـام دادم تـا باعـث بزرگـی و جـلال تـو شـوم. 5و حـال، ای پـدر کـه در حضـورت ایسـتاده‌ام، بزرگـی و جـلال مـرا آشـکار کـن، همـان بزرگـی و جلالـی کـه پیـش از آفرینـش جهـان نـزد تـو داشـتم.

6«مـن تـو را بـه ایـن شـاگردان شناسـاندم. ایشـان در دنیـا بودنـد و تـو ایشـان را بـه مـن بخشـیدی. در واقـع همیشـه از آن تـو بودنـد و تـو ایشـان را بـه مـن دادی؛ و هـر چـه بـه ایشـان گفتـم اطاعـت کردنـد. 7حـال، می‌داننـد کـه هـر چـه مـن دارم، هدیـه ء توسـت. 8هـر دسـتوری بـه مـن دادی، بـه ایشـان دادم و ایشـان قبـول کردنـد و دانسـتند کـه مـن از

نزد تو به این جهان آمده‌ام و ایمان دارند که تو مرا
فرستاده‌ای.
9«من برای مردم دنیا دعا نمی کنم بلکه برای این
شاگردان دعا می کنم که به دست من سپرده‌ای، چون
از آن تو هستند. 10هر چه از آن من باشد متعلق به تو
نیز هست، و هر چه از آن تو باشد متعلق به من هم
می‌باشد. از این جهت، ایشان باعث افتخار و سربلندی
منند. 11بزودی من این جهان را گذاشته، نزد تو خواهم
آمد، ولی ایشان همین جا می‌مانند. پس ای پدر مقدس،
این شاگردان را که به دست من سپرده‌ای، با توجهات
پدرانه‌ات حفظ فرما تا مانند من و تو با هم یکی باشند
و هیچیک از ایشان از دست نرود. 12تا وقتی که در این
دنیا بودم، با قدرت تو از ایشان خوب مواظبت کردم و
تمام کسانی را که به من سپردی، حفظ نمودم بطوری
که هیچکدام از دست نرفت، مگر آن پسر جهنمی که
کتاب آسمانی درباره ء او پیشگویی کرده بود.
13«و حال، نزد تو می‌آیم. تا وقتی که با آنان بودم،
چیزهای بسیار به ایشان گفتم تا از خوشی من لبریز
باشند. 14احکام تو را به ایشان دادم. دنیا از آنان نفرت
دارد، زیرا آنان به این دنیا تعلق ندارند، چنانکه من
ندارم. 15نمی‌خواهم که ایشان را از دنیا ببری، بلکه
می‌خواهم آنان را از قدرت شیطان حفظ کنی. 16 ایشان
نیز مانند من از این دنیا نیستند. 17کلام راستی خود را
به آنان بیاموز تا پاک و مقدس شوند. 18همانطور که

تو مرا به این جهان فرستادی، من نیز ایشان را به میان
مردم می‌فرستم. 19من خود را وقف آنان کرده‌ام تا در
راستی و پاکی رشد کنند.
20«من فقط برای این شاگردان دعا نمی‌کنم؛ برای
ایمان‌داران آینده نیز دعا می‌کنم که بوسیله ء شهادت
ایشان به من ایمان خواهند آورد. 21برای تک‌تک ایشان
دعا می‌کنم تا همه با هم یکدل و یکرأی باشند،
همانطور که ای پدر، من و تو با هم یکی هستیم؛ تا
همچنانکه تو در منی، و من در تو ایشان نیز با ما یک
باشند، تا از این راه مردم جهان ایمان آورند که تو مرا
فرستاده‌ای.
22«جلالی را که به من بخشیدی به ایشان داده‌ام، تا
آنان نیز مانند ما یکی گردند. 23من در ایشان و تو در
من، تا به این ترتیب ایشان نیز به تمام معنا با هم
یکی باشند، و مردم دنیا بدانند که تو مرا فرستاده‌ای
و بفهمند که ایشان را دوست داری، به همان اندازه
که مرا دوست داری. 24پدر، می‌خواهم همه ء آنانی
که به من ایمان می‌آورند، در آینده با من باشند تا
از نزدیک بزرگی و جلال مرا ببینند. تو به من جلال
دادی، چون حتی پیش از آفرینش جهان مرا دوست
می‌داشتی.
25«ای پدر خوب و مهربان، مردم جهان تو را نمی‌شناسند
ولی من تو را می‌شناسم و این شاگردان می‌دانند که تو
مرا فرستاده‌ای. 26من تو را به ایشان شناساندم و باز هم

خواهم شناسانید تا آن محبت بی‌پایانی که تو نسبت به من داری در ایشان بوجود آید و من نیز در ایشان باشم.»

دستگیری و محاکمه ء عیسی

18 پس از پایان دعا، عیسی با شاگردانش به یک باغ زیتون واقع در آنسوی دره ء «قدرون» رفت.
2یهودای خائن نیز آن محل را می‌شناخت، زیرا عیسی و شاگردانش بارها در آنجا گرد آمده بودند.
3پس یهودا به همراه سربازان و محافظین مخصوص خانه ء خدا که کاهنان اعظم و فریسیان در اختیارش گذاشته بودند، با اسلحه و مشعلها و چراغها وارد باغ شدند.
4عیسی با اینکه می‌دانست چه سرنوشتی در انتظار اوست، جلو رفت و از ایشان پرسید: «چه کسی را می خواهید؟»
5جواب دادند: «عیسای ناصری!»
عیسی فرمود: «من خودم هستم!» وقتی عیسی این را می گفت یهودا نیز آنجا ایستاده بود. 6به محض اینکه گفت من خودم هستم، همه عقب‌عقب رفتند و بر زمین افتادند.
7عیسی باز از ایشان پرسید: «چه کسی را می‌خواهید؟»
باز جواب دادند: «عیسای ناصری را.»
8فرمود: «من که گفتم خودم هستم. اگر مرا می‌خواهید، بگذارید اینها بروند.» 9او این کار را کرد تا مطابق دعای آن شب خود عمل کرده باشد که فرمود:

«تمام کسانی را که به من سپردی حفظ کردم بطوری
که هیچیک از دست نرفت.»
10در همین وقت، شمعون پطرس شمشیر خود را کشید
و گوش راست «ملوک» خدمتکار کاهن اعظم را برید.
11عیسی به پطرس فرمود: «شمشیرت را غلاف کن. آیا
جامی را که پدرم به من داده است، نباید بنوشم؟»

حنا از عیسی بازجویی می‌کند

12آنگاه سربازان و فرماندهان و محافظین مخصوص،
عیسی را گرفتند و دستهای او را بستند، 13و او را نخست
نزد «حنا»، پدر زن «قیافا» که کاهن اعظم آن سال بود،
بردند. 14قیافا همان است که به سران قوم یهود گفت:
«بهتر است این یک نفر فدای همه شود.»

نخستین انکار پطرس

15شمعون پطرس و یک شاگرد دیگر نیز دنبال عیسی
رفتند. آن شاگرد با کاهن اعظم آشنا بود، پس توانست
دنبال عیسی داخل خانهٔ کاهن اعظم شود. 16ولی
پطرس پشت در ماند، تا اینکه آن شاگرد دیگر آمد و
با کنیزی که دربان آنجا بود، گفتگو کرد و پطرس را
با خود به داخل خانه برد. 17آن کنیز از پطرس پرسید:
«آیا تو از شاگردان عیسی هستی؟» جواب داد: «نه،
نیستم.»
18بیرون، هوا سرد بود. پس خدمتکاران و مأموران،

آتشی درست کردند و دور آن جمع شدند. پطرس نیز به میان ایشان رفت تا خود را گرم کند.

کاهن اعظم از عیسی بازجویی می‌کند

19در داخل، کاهن اعظم، از عیسی درباره ء شاگردان و
تعالیم او سؤالاتی کرد. 20عیسی جواب داد: «همه می‌دانند
که من چه تعلیمی می‌دهم. آشکارا در عبادتگاهها و
خانه ء خدا موعظه کرده‌ام؛ تمام سران قوم سخنان مرا
شنیده‌اند و به کسی مخفیانه چیزی نگفته‌ام. 21چرا این
سؤال را از من می کنی؟ از کسانی بپرس که سخنانم را
شنیده‌اند. عده‌ای از ایشان اینجا حاضرند و می‌دانند من
چه گفته‌ام.»
22وقتی این را گفت، یکی از سربازان که آنجا ایستاده
بود، به عیسی سیلی زد و گفت: «به کاهن اعظم اینطور
جواب می‌دهی؟»
23عیسی جواب داد: «اگر سخنی ناراست گفته‌ام، آن
را ثابت کن. ولی اگر سخنم راست است، چرا سیلی
می‌زنی؟»
24سپس «حنا» عیسی را دست بسته، نزد «قیافا» فرستاد
که او نیز کاهن اعظم بود.

دومین و سومین انکار پطرس

25در حالی که شمعون پطرس در کنار آتش ایستاده
بود و خود را گرم می کرد، یک نفر دیگر از او

پرسید: «تو از شاگردان او نیستی؟» جواب داد: «البته که نیستم.»
26یکی از خدمتکاران کاهن اعظم که از خویشان کسی بود که پطرس گوشش را بریده بود، گفت: «مگر من خودم تو را در باغ با عیسی ندیدم؟»
27باز پطرس حاشا کرد. همان لحظه خروس بانگ زد.

محاکمه عیسی در حضور پیلاطوس

28نزدیک صبح، بازجویی از عیسی تمام شد. پس قیافا او را به کاخ فرماندار رومی فرستاد. یهودیان برای اینکه نجس نشوند، داخل کاخ نشدند، چون اگر داخل می‌شدند دیگر نمی‌توانستند در مراسم «عید پِسَح» و مراسم قربانی شرکت کنند. 29پس فرماندار رومی که نامش «پیلاطوس» بود، بیرون آمد و پرسید: «اتهام این شخص چیست؟ از دست او چه شکایت دارید؟»
30جواب دادند: «اگر مجرم نبود، دستگیرش نمی کردیم.»
31پیلاطوس گفت: «پس او را ببرید و مطابق قوانین مذهبی خودتان محاکمه کنید.»
گفتند: «ما می‌خواهیم او بر صلیب اعدام شود و لازم است که دستور این کار را شما بدهید.»
32این مطابق پیشگویی خود عیسی بود که فرموده بود به چه ترتیبی باید بمیرد.
33پیلاطوس به داخل کاخ برگشت و دستور داد عیسی را

نـزد او بیاورنـد. آنـگاه از او پرسـید: «آیـا تـو پادشـاه یهـود هسـتی؟»
34عیسـی پرسـید: «منظـورت از "پادشـاه" آن اسـت کـه شـما رومی‌هـا می‌گوییـد یـا پادشـاهی کـه یهودیـان منتظـر ظهـورش هسـتند؟»
35پیلاطـوس گفـت: «مگـر مـن یهـودی هسـتم کـه ایـن چیزهـا را از مـن می‌پرسـی؟ قـوم خـودت و کاهنانشـان تـو را اینجـا آورده‌انـد. چـه کـرده‌ای؟»
36عیسـی فرمـود: «مـن یـک پادشـاه دنیـوی نیسـتم. اگـر بـودم، پیروانـم می‌جنگیدنـد تـا در چنـگ سـران قـوم یهـود گرفتـار نشـوم. پادشـاهی مـن متعلـق بـه ایـن دنیـا نیسـت.»
37پیلاطـوس پرسـید: «بهـر حـال منظـورت ایـن اسـت کـه تـو پادشـاهی؟»
عیسـی فرمـود: «بلـی، مـن بـرای همیـن منظـور متولـد شـده‌ام، و آمـده‌ام تـا حقیقـت را بـه دنیـا بیـاورم؛ و تمـام کسـانی کـه حقیقـت را دوسـت دارنـد از مـن پیـروی می‌کننـد.»
38پیلاطوس گفت: «حقیقت چیست؟»
سـپس بیـرون رفـت و بـه مـردم گفـت: «او هیـچ جرمـی مرتکـب نشـده اسـت؛ 39ولـی رسـم اینسـت کـه در هـر «عیـد پِسَـح» یـک زندانـی را بـرای شـما آزاد کنـم. اگـر بخواهیـد، حاضـرم "پادشـاه یهـود" را آزاد کنـم.»
40ولـی مـردم فریـاد زدنـد: «نـه، او را نمی‌خواهیـم. باراباس را می‌خواهیـم!» (باراباس راهـزن بـود.)

تلاش نافرجام پیلاطوس برای آزادی عیسی

19 آنگاه به دستور پیلاطوس عیسی را شلاق زدند
2 سربازان از خار تاجی ساختند و بر سر او
گذاشتند و یک لباس بلند شاهانه ء ارغوانی رنگ به
او پوشاندند؛ 3 و او را مسخره کرده، می گفتند: «زنده باد
پادشاه یهود!» و به او سیلی می‌زدند.
4 پیلاطوس باز بیرون رفت و به یهودیان گفت: «اینک او
را نزد شما می‌آورم؛ ولی بدانید که او بی‌تقصیر است.»
5 آنگاه عیسی با تاج خار و لباس بلند ارغوانی بیرون
آمد. پیلاطوس به مردم گفت: «ببینید، این همان شخص
است.»
6 به محض اینکه چشم کاهنان اعظم و محافظین
مخصوص خانه ء خدا به عیسی افتاد، فریاد زدند:
«اعدامش کن! برصلیب اعدامش کن!»
پیلاطوس گفت: «شما خودتان اعدامش کنید. چون به
نظر من بی‌تقصیر است.»
7 جواب دادند: «مطابق شریعت ما باید کشته شود چون
ادعا می کند که پسر خداست.»
8 وقتی پیلاطوس این را شنید بیشتر وحشت کرد. 9 پس
دوباره عیسی را به کاخ خود برد و از او پرسید: «تو اهل
کجایی!» ولی عیسی به او جواب نداد.
10 پیلاطوس گفت: «چرا جواب نمی‌دهی؟ مگر نمی‌دانی
من قدرت آن را دارم که تو را آزاد کنم یا اعدام نمایم؟»
11 عیسی فرمود: «اگر خدا این قدرت را به تو نمی‌داد، با

من هیچ کاری نمی‌توانستی بکنی. ولی گناه کسانی که
مرا پیش تو آوردند، سنگینتر از گناه توست.»
12پیلاطوس خیلی تلاش کرد تا عیسی را آزاد سازد، ولی
سران یهود به او گفتند: «این شخص یاغی است، چون
ادعای پادشاهی می کند. پس اگر آزادش کنی، معلوم
می‌شود مطیع امپراطور نیستی.»
13با شنیدن این سخن، پیلاطوس عیسی را بیرون آورد و
در محل سنگ‌فرش، بر مسند قضاوت نشست. 14ظهر
نزدیک می‌شد و یک روز نیز بیشتر به عید پِسَح
نمانده بود.
پیلاطوس به یهودیان گفت: «این هم پادشاهتان!»
15مردم فریاد زدند: «نابودش کن، نابودش کن! مصلوبش
کن!»
پیلاطوس گفت: «می‌خواهید پادشاهتان را اعدام کنم؟»
کاهنان اعظم فریاد زدند: «غیر از امپراطور روم، پادشاه
دیگری نداریم.»

عیسی را مصلوب می کنند

16پس پیلاطوس عیسی را در اختیار ایشان گذاشت تا
اعدام شود. سربازان او را گرفته، بردند، 17و صلیب را بر
دوشش گذاشتند و از شهر بیرون بردند تا به محلی به
نام «جمجمه» رسیدند که به زبان عبری آن را «جلجتا»
می گویند. 18در آنجا او را با دو نفر دیگر مصلوب
کردند یکی این طرف، یکی آن طرف و عیسی در وسط.

19 پیلاطوس دستور داد در بالای صلیب او نوشته‌ای نصب
کنند که روی آن نوشته شده بود: «عیسای ناصری،
پادشاه یهود.» 20 بسیاری آن نوشته را که به زبان عبری،
رومی و یونانی بود خواندند، چون جایی که عیسی را
مصلوب کردند، نزدیک شهر بود.
21 پس، سران کاهنان به پیلاطوس گفتند: «این نوشته را
عوض کنید و بجای "پادشاه یهود" بنویسید: "او گفت
که من پادشاه یهود هستم."» 22 پیلاطوس جواب داد:
«آنچه نوشته‌ام، نوشته‌ام و تغییر نخواهد کرد.»
23 وقتی سربازان عیسی را مصلوب کردند، لباسهای او
را بین خود به چهار قسمت تقسیم نمودند؛ ولی وقتی
به ردای او رسیدند، دیدند که یکپارچه بافته شده و درز
ندارد. 24 پس به یکدیگر گفتند: «حیف است این را
پاره کنیم. بنابراین قرعه می‌اندازیم تا ببینیم به که
می‌رسد.» و این مطابق پیشگویی کتاب آسمانی بود
که می‌فرماید: «لباسهایم را میان خود تقسیم کردند و
بر ردای من قرعه انداختند.» پس سربازان نیز چنین
کردند.
25 در پای صلیب، مریم مادر عیسی، خاله ء عیسی، مریم
زن کلوپا و مریم مجدلیه ایستاده بودند. 26 وقتی عیسی
مادر خود را در کنار شاگردی که دوستش می‌داشت،
دید، به مادر خود گفت: «این پسر تو باشد.» 27 و به آن
شاگرد نیز فرمود: «او مادر تو باشد.» از آن روز به بعد،
آن شاگرد مادر عیسی را به خانه ء خود برد.

مرگ عیسی

28عیسی می‌دانست که دیگر همه چیز تمام شده است. پس برای اینکه مطابق پیشگویی کتاب آسمانی عمل کرده باشد، فرمود: «تشنه‌ام.» 29در آنجا یک کوزه ء شراب ترشیده بود. پس اسفنجی در آن فرو کردند و بر سر نی گذاشتند و جلو دهان او بردند.
30وقتی عیسی چشید، فرمود: «تمام شد!» و سر خود را پایین انداخت و جان سپرد.
31سران قوم یهود نمی‌خواستند جسدها روز بعد که شنبه و روز اول عید بود، بالای دار بمانند. بنابراین، از پیلاطوس خواهش کردند که دستور بدهد ساق پایهای ایشان را بشکنند تا زودتر بمیرند و جسدشان را از بالای دار پایین بیاورند. 32پس سربازان آمدند و ساق پایهای آن دو نفر را که با عیسی اعدام شده بودند، شکستند.
33ولی وقتی به عیسی رسیدند، دیدند که مرده است. پس ساقهای او را نشکستند. 34با این همه، یکی از سربازان نیزه ء خود را به پهلوی عیسی فرو کرد که خون و آب بیرون آمد. 35(کسی که این وقایع را دید، آنها را عیناً نوشت تا شما نیز ایمان آورید. شهادت او راست است و او می‌داند که حقیقت را می گوید.)
36کاری که سربازان کردند، مطابق پیشگویی کتاب آسمانی بود که می‌فرماید: «هیچ یک از استخوانهای او شکسته نخواهد شد.» 37و همچنین «به او نیزه زدند و به تماشای او پرداختند.»

خاکسپاری عیسی

38ساعتی بعد، یکی از بزرگان یهود، به نام یوسف که اهل «رامه» بود و از ترس سران قوم، مخفیانه شاگرد عیسی شده بود، با بی‌باکی به حضور پیلاطوس رفت و اجازه خواست تا جسد عیسی را از بالای صلیب پایین بیاورد و بخاک بسپارد. پیلاطوس به او اجازه داد و او نیز جسد را پایین آورد و برد. 39نیقودیموس هم که یک شب نزد عیسی آمده بود، سی کیلو مواد خوشبو که از مر و چوب عود درست شده بود برای مراسم تدفین آورد. 40ایشان با هم، مطابق رسم یهود، جسد عیسی را در پارچه ء کتانی که با مواد خوشبو معطر شده بود پیچیدند. 41در نزدیکی محل اعدام، باغ کوچکی بود و قبری تازه که تا آن زمان کسی در آن دفن نشده بود. 42پس چون شنبه در پیش بود و قبر نزدیک، جسد عیسی را همانجا دفن کردند.

عیسی زنده می‌شود!

20 روز یکشنبه صبح زود، وقتی هوا تاریک و روشن بود، مریم مجدلیه به سر قبر آمد و باکمال تعجب دید که سنگ از در قبر کنار رفته است. 2پس با عجله نزد پطرس و آن شاگردی که عیسی او را دوست می‌داشت آمد و گفت: «جسد خداوند را از قبر برده‌اند و معلوم نیست کجا گذاشته‌اند.»
3و4و5پطرس و آن شاگرد دیگر دویدند تا به سر قبر

رسیدند. آن شاگرد از پطرس پیش افتاد و زودتر به قبر
رسید. او خم شد و نگاه کرد. فقط کفن خالی آنجا بود.
دیگر داخل قبر نرفت. 6سپس شمعون پطرس رسید و
داخل قبر شد. او هم فقط کفن خالی را دید، 7و متوجه
شد که پارچه‌ای که به سر و صورت عیسی پیچیده
بودند، همان طور پیچیده و جدا از کفن مانده بود.
8آنگاه آن شاگرد نیز داخل قبر شد و دید و ایمان آورد
که عیسی زنده شده است! 9چون تا آنوقت آنها هنوز به
این حقیقت پی نبرده بودند که کتاب آسمانی می‌فرماید
که او باید زنده شود. 10پس آنان به خانه رفتند.

عیسی بر مریم مجدلیه ظاهر می‌شود

11ولی مریم مجدلیه به سر قبر برگشته بود و حیران
ایستاده، گریه می کرد. همچنانکه اشک می‌ریخت،
خم شد و داخل قبر را نگاه کرد. 12در همان هنگام، دو
فرشته را دید با لباس سفید، که در جایی نشسته بودند
که جسد عیسی گذاشته شده بود، یکی نزدیک سر و
دیگری نزدیک پاها.
13فرشته‌ها از مریم پرسیدند: «چرا گریه می کنی؟»
جواب داد: «جسد خداوند مرا برده‌اند و نمی‌دانم کجا
گذاشته‌اند.»
14ناگاه مریم احساس کرد کسی پشت سر او ایستاده
است. برگشت و نگاه کرد. عیسی خودش بود. ولی مریم
او را نشناخت.

15عیسی از مریم پرسید: «چرا گریه می کنی؟ دنبال چه
کسی می گردی؟»
مریم به گمان اینکه باغبان است، به او گفت: «آقا،
اگر تو او را برده‌ای، بگو کجا گذاشته‌ای تا بروم او را
بردارم.»
16عیسی گفت: «مریم!»
مریم برگشت و عیسی را شناخت و با شادی فریاد زد:
«استاد!»
17عیسی فرمود: «به من دست نزن، چون هنوز نزد پدرم
بالا نرفته‌ام. ولی برو و برادرانم را پیدا کن و به ایشان
بگو که من نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و
خدای شما بالا می‌روم.»
18مریم شاگردان را پیدا کرد و به ایشان گفت: «خداوند
زنده شده است! من خودم او را دیدم!» و پیغام او را به
ایشان داد.

عیسی بر شاگردانش ظاهر می‌شود

19غروب همان روز، شاگردان دور هم جمع شدند و از
ترس سران قوم یهود، درها را از پشت بستند. ولی ناگهان
عیسی را دیدند که در میانشان ایستاده است. عیسی سلام
کرد، 20و زخم دستها و پهلوی خود را به ایشان نشان داد
تا او را بشناسند. وقتی خداوند خود را دیدند، بی‌اندازه
شاد شدند.
21عیسی باز به ایشان فرمود: «سلام بر شما باد.

همچنانکه پدر مرا به این جهان فرستاد، من نیز شما
را به میان مردم می‌فرستم.» 22آنگاه به ایشان دمید و
فرمود: «روح‌القدس را بیابید. 23هرگاه گناهان کسی را
ببخشید، بخشیده می‌شود، و هرگاه نبخشید، بخشیده
نمی‌شود.»

عیسی بر توما ظاهر می‌شود

24«توما» معروف به «دوقلو» که یکی از دوازده
شاگرد مسیح بود، آن شب در آن جمع نبود. 25پس،
وقتی به او گفتند که خداوند را دیده‌اند، جواب داد:
«من که باور نمی‌کنم. تا خودم زخم میخهای صلیب
را در دستهای او نبینم و انگشتانم را در آنها نگذارم و
به پهلوی زخمی‌اش دست نزنم، باور نمی‌کنم که او
زنده شده است.»
26یکشنبه هفته بعد، باز شاگردان دور هم جمع شدند.
این بار توما نیز با ایشان بود. باز هم درها بسته بود
که ناگهان عیسی را دیدند که در میانشان ایستاد و سلام
کرد. 27عیسی رو به توما کرد و فرمود: «انگشتت را در
زخم دست‌هایم بگذار. دست به پهلویم بزن و بیش از
این بی‌ایمان نباش. ایمان داشته باش.»
28توما گفت: «ای خداوند من، ای خدای من.»
29عیسی به او فرمود: «بعد از اینکه مرا دیدی، ایمان
آوردی. ولی خوشابحال کسانی که ندیده به من ایمان
می‌آورند.»

مقصود از نوشته شدن این کتاب

30شاگردان عیسی معجزات بسیاری از او دیدند که در این
کتاب نوشته نشده است. 31ولی همین مقدار نوشته شد تا
ایمان آورید که عیسی، همان مسیح و فرزند خداست و
با ایمان به او، زندگی جاوید بیابید.

عیسای زنده با شاگردان

21 پس از چند روز، در کنار دریاچه ء جلیل،
عیسی بار دیگر خود را به شاگردانش نشان
داد. شرح واقعه چنین است. 2چند نفر از شاگردان کنار
دریا بودند: شمعون پطرس، توما دوقلو، نتنائیل اهل
قانای جلیل، پسران زبدی و دو نفر دیگر از شاگردان.
3شمعون پطرس گفت: «من می‌روم ماهی بگیرم.»
همه گفتند: «ما هم می‌آییم.» پس، سوار قایق شدند و
رفتند ولی آن شب چیزی نگرفتند.
4صبح زود دیدند یک نفر در ساحل ایستاده است، ولی
چون هوا هنوز نیمه روشن بود، نتوانستند ببینند کیست.
5او صدا زد: «بچه‌ها، ماهی گرفته‌اید؟»
جواب دادند: «نه.»
6گفت: «تورتان را در سمت راست قایق بیندازید تا
بگیرید.»
آنها هم انداختند. آنقدر ماهی در تور جمع شد که از
سنگینی نتوانستند تور را بالا بکشند.
7آنگاه شاگردی که عیسی او را دوست می‌داشت به

پطرس گفت: «این خداوند است! پطرس هم که تا کمر برهنه بود، فوراً لباسش را به خود پیچید و داخل آب پرید و شناکنان خود را به ساحل رساند. 8بقیه ء در قایق ماندند و تور پر از ماهی را به ساحل کشیدند. ساحل حدود صد متر با قایق فاصله داشت. 9وقتی به ساحل رسیدند، دیدند آتش روشن است و ماهی روی آن گذاشته شده، و مقداری هم نان آنجاست.

10عیسی فرمود: «چند تا از ماهی‌هایی را که تازه گرفته‌اید، بیاورید.» 11پطرس رفت و تور را به ساحل کشید و ماهی‌ها را شمرد؛ صدو پنجاه و سه ماهی بزرگ در تور بود، باوجود این، تور پاره نشده بود.

12عیسی فرمود: «بیایید صبحانه بخورید.» ولی هیچیک جرأت نکرد از او بپرسد که آیا او خود عیسای خداوند است یا نه، چون همه مطمئن بودند که خود اوست. 13آنگاه عیسی نان و ماهی را گرفت و بین شاگردان تقسیم کرد. 14این سومین باری بود که عیسی پس از زنده شدن، خود را به شاگردان نشان می‌داد.

گفتگوی عیسی با پطرس

15بعد از صبحانه، عیسی از شمعون پطرس پرسید: «شمعون، پسر یونا، آیا تو از دیگران بیشتر مرا دوست داری؟» پطرس جواب داد: «بلی، خودتان می‌دانید که من شما را دوست دارم.»

عیسی به او فرمود: «پس به بره‌های من خوراک بده.»

16عیسی بار دیگر پرسید: «شمعون، پسر یونا، آیا واقعاً
مرا دوست داری؟»
پطرس جواب داد: «بلی خداوندا، خودتان می‌دانید که
من شما را دوست دارم.»
عیسی فرمود: «پس، از گوسفندان من مراقبت کن.»
17یک بار دیگر عیسی از او پرسید: «شمعون، پسر یونا،
آیا مرا دوست داری؟»
این بار پطرس از طرز سؤال عیسی که سه بار پرسیده
بود که او را دوست دارد، ناراحت شد و گفت: «خداوندا،
شما از قلب من باخبرید. خودتان می‌دانید که شما را
دوست دارم.»
عیسی به او فرمود: «پس به بره‌های کوچک من خوراک
بده. 18واقعیت این است که وقتی جوان بودی هر کاری
می‌خواستی می‌توانستی بکنی و هر جا می‌خواستی
می‌رفتی، ولی وقتی پیر شوی، دیگران دستت را می گیرند
و به این طرف وآن طرف می کشند، و جایی می‌برند که
نمی‌خواهی بروی.» 19 این را فرمود تا پطرس بداند که
با چه نوع مرگی خواهد مرد و خداراجلال خواهد داد.
بعد عیسی به او فرمود: «حالا بدنبال من بیا.»
20پطرس برگشت و شاگرد محبوب عیسی را دید که
دنبالشان می‌آید، یعنی همان کسی که سر شام، کنار
عیسی تکیه زده، از او پرسید: «استاد، کدامیک از ما به
تو خیانت می کنیم؟»
21پطرس از عیسی پرسید: «بر سر او چه خواهد آمد؟»

22عیسی جواب داد: «اگر بخواهم او بماند تا بازگردم،
چه ربطی به تو دارد؟ تو دنبال من بیا.»
23پس این خبر در میان برادران پیچید که آن شاگرد
محبوب نخواهد مرد. درصورتی که عیسی هرگز چنین
چیزی نگفت، او فقط فرمود: «اگر بخواهم او بماند تا
بازگردم، چه ربطی به تو دارد.»

خاتمه

24آن شاگرد تمام این چیزها را دید و اینجا نوشت؛ و ما
همه می‌دانیم که این نوشته‌ها عین حقیقت است.
25من گمان می کنم اگر تمام رویدادهای زندگانی
عیسی در کتابها نوشته می‌شد، دنیا گنجایش آن کتاب‌ها
را نمی‌داشت!

اعمال رسولان مسیح

دوست عزیزم تئوفیلوس:

1 در کتاب نخست، به شرح کامل زندگی و تعالیم
عیسی پرداختم و نوشتم که او چگونه، پس از آنکه
احکام خود را توسط روح‌القدس به رسولان برگزیده ء
خود داد، به آسمان بالا رفت. 3او در مدت چهل روز پس
از مرگ خود، بارها خود را زنده به رسولان ظاهر ساخت
و به طرق گوناگون به ایشان ثابت کرد که واقعاً زنده
شده است. در این فرصتها، او درباره ء ملکوت خدا با
ایشان سخن می گفت.
4در یکی از این دیدارها بود که عیسی به ایشان گفت:
«از شهر اورشلیم بیرون نروید بلکه منتظر روح‌القدس
باشید زیرا او همان هدیه‌ای است که پدرم وعده‌اش را
داده و من نیز در باره‌اش با شما سخن گفتم.
5«یحیی شما را با آب تعمید داد ولی تا چند روز دیگر
شما با روح‌القدس تعمید خواهید یافت.»

صعود عیسی

6هنگامی که عیسی با شاگردان بود آنان از او پرسیدند:
«خداوندا، آیا در همین زمان است که حکومت از دست
رفته ء اسرائیل را باز برقرار خواهی کرد؟»
7جواب داد: «این زمانها را پدرم خدا تعیین می کند و
دانستن آنها کار شما نیست. 8ولی آنچه لازم است بدانید

این است که وقتی روح‌القدس بر شما نازل شود، قدرت خواهید یافت تا در «اورشلیم»، در سراسر «یهودیه»، «سامره»، و تا دورترین نقطه ء دنیا درباره ء من شهادت دهید.»
9پس از آنکه عیسی این سخنان را به پایان رساند، در مقابل چشمان ایشان، بسوی آسمان بالا رفت و در ابری ناپدید گشت.
10ایشان هنوز به آسمان خیره بودند که ناگهان متوجه شدند دو مرد سفیدپوش در میانشان ایستاده‌اند. 11ایشان گفتند: «ای مردان جلیلی، چرا اینجا ایستاده‌اید و به آسمان خیره شده‌اید؟ عیسی به آسمان رفت و همانگونه که رفت، یک روز نیز باز خواهد گشت.»

انتخاب متیاس به جای یهودا

12این رویداد تاریخی بر روی کوه زیتون واقع شد که با اورشلیم یک کیلومتر فاصله داشت. 13پس، از آنجا به شهر بازگشتند. و14آنان پیوسته در بالاخانه‌ای با هم جمع می‌شدند و به دعا و نیایش می‌پرداختند. کسانی که در این دعا شرکت داشتند، عبارت بودند از: پطرس، یوحنا، یعقوب، اندریاس، فیلیپ، توما، برتولما، متی[1]، یعقوب (پسر حلفی)، شمعون (که به او غیور می‌گفتند)، یهودا (پسر یعقوب)، و برادران عیسی.
چند زن از جمله مادر عیسی نیز در آنجا حضور داشتند.

15در یکی از آن روزها که در حدود صدوبیست نفر
حاضر بودند، پطرس برخاست و به ایشان گفت:
16«برادران، لازم بود پیشگویی کتاب آسمانی در باره ء
یهودا عملی شود که اشخاص شریر را راهنمایی کرد تا
عیسی را بگیرند، زیرا مدتها قبل از آن، داود نبی خیانت
یهودا را با الهام از روح‌القدس پیشگویی کرده بود.
17یهودا یکی از ما بود. او را نیز عیسی مسیح انتخاب
کرده بود تا مانند ما رسول خدا باشد. 18ولی با پولی که
بابت خیانت خود گرفت، مزرعه‌ای خرید، در همانجا با
سر سقوط کرد، از میان دو پاره شد و تمام روده‌هایش
بیرون ریخت. 19خبر مرگ او فوری در شهر پیچید و
مردم اسم آن زمین را «مزرعه ء خون» گذاشتند.»
پطرس ادامه داد و گفت: 20«داود پادشاه در این مورد در
کتاب زبور اینچنین پیشگویی کرده است: خانه‌اش
خراب شود و کسی آنجا منزل نکند. و باز می گوید:
مقام او را به دیگری بدهند.
21و22«پس، حال، باید یک نفر دیگر را انتخاب کنیم
تا جای او را بگیرد و با ما شاهد زنده شدن عیسی باشد.
البته باید کسی را انتخاب کنیم که از شروع همکاری
ما با خداوند، همیشه با ما بوده است، یعنی از روزی
که یحیی او را تعمید داد تا روزی که در مقابل چشمان
ما به آسمان بالا رفت.»
23حاضرین دو نفر را معرفی کردند، یکی «یوسف
برسابا» که به او یوستوس نیز می گفتند، و دیگری

«متیاس». 24و25آنگاه دعا کردند تا شخصی را که خدا
می‌خواهد، انتخاب کنند، و گفتند: «خداوندا، تو از
قلب همه باخبری. به ما نشان بده کدامیک از این دو
نفر را انتخاب کرده‌ای تا رسول تو و جانشین یهودای
خائن باشد که به سزای عمل خود رسید.»
26پس ایشان قرعه انداختند و متیاس انتخاب شد و در
خدمت خدا همکار یازده رسول دیگر گردید.

نزول روح‌القدس

2 هفت هفته پس از مرگ و زنده شدن مسیح،
روز «پنطیکاست» فرا رسید. به این روز، «عید
پنجاهم» می گفتند، یعنی پنجاه روز بعد از عید پِسَح.
در این روز یهودیان نوبر غله ء خود را به خانه ء خدا
می‌آوردند. آن روز، وقتی ایمانداران دور هم جمع شده
بودند، 2ناگهان صدایی شبیه صدای وزش باد از آسمان آمد
و خانه‌ای را که در آن جمع بودند، پر کرد. 3سپس چیزی
شبیه زبانه‌های آتش ظاهر شده، پخش شد و بر سر
همه قرار گرفت. 4آنگاه همه از روح‌القدس پر شدند و
برای اولین بار شروع به سخن گفتن به زبانهایی کردند
که با آنها آشنایی نداشتند، زیرا روح خدا این قدرت را
به ایشان داد.
5آن روزها، یهودیان دیندار برای مراسم عید از تمام
سرزمینها به اورشلیم آمده بودند. 6پس وقتی صدا از آن
خانه به گوش رسید، گروهی با سرعت آمدند تا ببینند

چه شده است. وقتی شنیدند شاگردان عیسی به زبان
ایشان سخن می گویند، مات و مبهوت ماندند!
7آنان با تعجب به یکدیگر می گفتند: «این چگونه
ممکن است؟ با اینکه این اشخاص از اهالی جلیل
هستند، 8ولی به زبانهای محلی ما تکلم می کنند به
زبان همان سرزمینهایی که ما در آنجا بدنیا آمده‌ایم! 9ما
که از پارت‌ها، مادها، ایلامی‌ها، اهالی بین‌النهرین،
یهودیه، کپدوکیه، پونتوس، آسیا، 10و11فریجیه و پمفلیه،
مصر، قسمت قیروانی زبان لیبی، کریت، عربستان
هستیم و حتی کسانی که از روم آمده‌اند هم یهودی و هم
آنانی که یهودی شده‌اند همه ء ما می‌شنویم که این
اشخاص به زبان خود ما از اعمال عجیب خدا سخن
می گویند!»
12همه در حالی که مبهوت بودند، از یکدیگر
می‌پرسیدند: «این چه واقعه‌ای است؟»
13بعضی نیز مسخره کرده، می گفتند: «اینها مست
هستند!»

موعظه ء پطرس رسول

14آنگاه پطرس با یازده رسول دیگر از جا برخاست و
با صدای بلند به ایشان گفت: «ای اهالی اورشلیم، ای
زائرینی که در این شهر بسر می‌برید، گوش کنید!
15بعضی از شما می گویید که ما مست هستیم! این
حقیقت ندارد! چون اکنون ساعت نه صبح است و

هنگام شرابخواری و مستی نیست! 16آنچه امروز صبح
شاهد آن هستید، یوئیل نبی قرنها قبل پیشگویی کرده
بود. 17خدا از زبان او فرمود: «در روزهای آخر، تمام
مردم را از روح خود پر خواهم ساخت تا پسران و
دختران شما نبوت کنند و جوانان شما رؤیاها و پیران
شما خوابها ببینند. 18بله، تمام خدمتگزارانم را، چه مرد
و چه زن، از روح خود پر خواهم کرد، و ایشان نبوت
نموده، از جانب من سخن خواهند گفت. 19در آسمان
و زمین علامات عجیب ظاهر خواهم نمود؛ بر زمین
خون جاری خواهد شد، از هوا آتش خواهد بارید و دود
غلیظ برخواهد خاست. 20پیش از آن روز بزرگ و پرشکوه
خداوند، خورشید تاریک شده، ماه به رنگ خون در
خواهد آمد. 21اما هر که خداوند را به کمک بطلبد،
خداوند او را نجات خواهد داد.
22«حال، ای مردان اسرائیلی به من گوش دهید! همانطور
که خود نیز می‌دانید، خدا بوسیله ء عیسای ناصری
معجزات عجیب ظاهر کرد تا به همه ثابت کند که
عیسی از جانب او آمده است. 23از سوی دیگر، خدا
مطابق اراده و نقشه‌ای که از پیش تعیین فرموده بود، به
شما اجازه داد تا بدست اجنبی‌های بی‌دین، عیسی را
بر صلیب کشیده، بکُشید. 24ولی خدا او را دوباره زنده
ساخت و از قدرت مرگ رهانید، زیرا مرگ نمی‌توانست
چنین کسی را در چنگ خود اسیر نگه دارد.
25«زیرا داود نبی می‌فرماید: می‌دانم که خداوند همیشه

با من است. خدا مرا کمک می کند. قدرت پرتوان خدا پشتیبان من است.
26از این جهت دلم از خوشی لبریز است و زبانم دائماً او را سپاس می گوید! زیرا آسوده‌خاطر هستم که در مرگ نیز در امان خدا می‌باشم.
27تو نمی گذاری جانم در عالم مردگان بماند و اجازه نخواهی داد بدن فرزند مقدس تو فاسد گردد.
28تو به من عمر دوباره عطا خواهی کرد و در حضورت مرا از خوشی لبریز خواهی نمود.
29«برادران عزیز، کمی فکر کنید! این سخنان را جدّ ما داود درباره ء خودش نگفت زیرا او مرد، دفن شد و قبرش نیز هنوز همینجا درمیان ماست. 30ولی چون نبی بود، می‌دانست خدا قول داده و قسم خورده است که از نسل او، مسیح را بر تخت سلطنت او بنشاند. 31داود به آینده ء دور نگاه می کرد و زنده شدن مسیح را می‌دید و می گفت که جان او در عالم مردگان باقی نخواهد ماند و بدنش نخواهد پوسید. 32داود در واقع درباره ء عیسی پیشگویی می کرد و همه ء ما با چشمان خود دیدیم که خدا عیسی را زنده ساخت.
33«او اکنون در آسمان بر عالیترین جایگاه افتخار در کنار خدا نشسته است و روح‌القدس موعود را از پدر دریافت کرده و او را به پیروان خود عطا فرموده است، که امروز شما نتیجه‌اش را می‌بینید و می‌شنوید.
34«پس می‌بینید که داود سخنانی را که از او نقل کردم،

درباره ء خودش نگفت چون داود هرگز به آسمان نرفت، بلکه می گوید: خدا به خداوند من مسیح گفت: در دست راست من بنشین 35تا دشمنانت را زیر پایت بیندازم.
36«از این جهت، من امروز به وضوح و روشنی به همه ء شما هموطنانم می گویم که همین عیسی که شما بر روی صلیب کشتید، خدا او را خداوند و مسیح تعیین فرموده است!»
37سخنان پطرس مردم را سخت تحت‌تأثیر قرار داد. بنابراین، به او و به سایر رسولان گفتند: «برادران، اکنون باید چه کنیم؟»
38پطرس جواب داد: «هر یک از شما باید از گناهانتان دست کشیده، بسوی خدا باز گردید و به نام عیسی تعمید بگیرید تا خدا گناهانتان را ببخشد. آنگاه خدا به شما نیز این هدیه، یعنی روح‌القدس را عطا خواهد فرمود. 39زیرا مسیح به شما که از سوی خداوند، خدای ما دعوت شده‌اید، و نیز به فرزندان شما و همچنین به کسانی که در سرزمینهای دور هستند، وعده داده که روح‌القدس را عطا فرماید.»
40سپس پطرس به تفصیل درباره ء عیسی سخن گفت و تمام شنوندگان را تشویق نمود که خود را از گناهان مردم شرور آن زمانه آزاد سازند. 41از کسانی که گفته‌های او را قبول کردند، تقریباً سه هزار نفر تعمید گرفتند، 42و در تعلیمی که رسولان می‌دادند و

در آئین شام خداوند و دعا، با سایر ایمانداران مرتب شرکت می کردند.
مردم گروه گروه به عیسی ایمان می‌آورند
43در ضمن، در اثر معجزات زیادی که توسط رسولان به عمل می‌آمد، در دل همه ترسی توأم با احترام نسبت به خدا ایجاد شده بود.
44به این ترتیب، تمام ایمانداران با هم بودند و هر چه داشتند با هم قسمت می کردند. 45ایشان دارایی خود را نیز می‌فروختند و بین فقرا تقسیم می‌نمودند؛ 46و هر روز مرتب در خانه ء خدا باهم عبادت می کردند، در خانه‌ها برای شام خداوند جمع می‌شدند، و با خوشحالی و شکرگزاری هر چه داشتند با هم می‌خوردند، 47و خدا را سپاس می گفتند. اهالی شهر نیز به ایشان احترام می گذاشتند و خدا هر روز عده‌ای را نجات می‌داد و به جمع ایشان می‌افزود.

لنگ مادرزاد راه می‌رود

3 یک روز بعد از ظهر پطرس و یوحنا به خانه ء خدا می‌رفتند تا مانند هر روز در مراسم دعای ساعت سه شرکت کنند. 2وقتی به نزدیکی خانه ء خدا رسیدند، مردی را دیدند که لنگ مادرزاد بود. هر روز او را می‌آوردند و در کنار یکی از دروازه‌های خانه ء خدا که معروف به «زیبا» بود می گذاشتند تا از کسانی که وارد خانه ء خدا می شدند گدایی کند. 3وقتی پطرس

و یوحنا می‌خواستند وارد خانه ء خدا شوند، آن مرد از
ایشان پول خواست.
4ایشان به او خیره شدند. سپس پطرس گفت: «به ما
نگاه کن!»
5گدای لنگ به امید اینکه چیزی به او بدهند، با
اشتیاق به ایشان نگاه کرد.
6پطرس گفت: «ما پولی نداریم که به تو بدهیم!
اما من چیز دیگری به تو می‌دهم! در نام عیسی
مسیح ناصری به تو دستور می‌دهم که برخیزی و راه
بروی!»
7و8سپس دست او را گرفت و از زمین بلندش کرد. در
همان لحظه پاها و قوزک پاهای او صحیح و سالم شد
و قوت گرفت، بطوری که از جا پرید، لحظه‌ای روی
پاهای خود ایستاد و براه افتاد! آنگاه در حالی که بالا و
پایین می‌پرید و خدا را شکر می کرد با پطرس و یوحنا
داخل خانه ء خدا شد.
9اشخاصی که آنجا بودند، وقتی او را دیدند که راه می‌رود
و خدا را شکر می کند، 10و پی بردند که همان گدای
لنگی است که هر روز کنار دروازه ء «زیبای» خانه ء
خدا می‌نشست، بی‌اندازه تعجب کردند! 11پس همه
بطرف «ایوان سلیمان» هجوم بردند و او را دیدند که
کنار پطرس و یوحنا بود و از آنها جدا نمی‌شد. آنگاه با
احترام ایستادند و با حیرت به این واقعه ء عجیب خیره
شدند.

پیامبران راجع به عیسی پیشگویی کرده بودند

12پطرس از این فرصت استفاده کرد و به گروهی که
در آنجا گرد آمده بودند گفت: «ای مردان اسرائیلی،
چرا اینقدر تعجب کرده‌اید؟ چرا اینچنین به ما
خیره شده‌اید؟ مگر خیال می کنید که ما با قدرت و
دینداری خودمان این شخص را شفا داده‌ایم؟ 13این خدای
ابراهیم، اسحاق، یعقوب و خدای اجداد ماست که با
این معجزه، خدمتگزار خود عیسی را سرافراز کرده
است. منظورم همان عیسی است که شما به پیلاطوس
فرماندار اصرار کردید که اعدامش کند. درصورتی که
پیلاطوس می کوشید او را آزاد سازد. 14بلی، شما نخواستید
او آزاد شود، بلکه آن مرد پاک و مقدس را رد کردید، و
اصرار داشتید بجای او یک قاتل آزاد شود. 15شما آن مرد
حیاتبخش را کشتید، ولی خدا او را زنده کرد. من و یوحنا
شاهد این واقعه هستیم چون بعد از آنکه او را کشتید،
ما او را زنده دیدیم!
16«شما خود می‌دانید که این مرد فقیر قبلاً لنگ بود.
اما اکنون، نام عیسی او را شفا داده است، یعنی ایمان به
نام عیسی باعث شفای کامل او شده است، ایمانی که
عطیه ء الهی است.
17«برادران عزیز، در ضمن این را نیز می‌دانم که
رفتار شما و سران قوم شما از روی نادانی بود. 18از طرف
دیگر، دست خدا هم در این کار بود، زیرا مطابق
پیشگویی‌های کتاب آسمانی، مسیح بر روی صلیب برای

آمرزش گناهان ما جان خود را فدا کرد. 19پس، توبه
کنید، از گناهانتان دست بکشید و بسوی خدا بازگردید
تا گناهانتان پاک شود و دوران آسودگی و خرمّی از
جانب خداوند فرا برسد. 20و بار دیگر عیسی را، که
همانا مسیح شماست، باز بفرستد. 21و22چون همانطور
که از زمان قدیم پیشگویی شده است، مسیح باید در
آسمان بماند تا همه چیز از آلودگی گناه پاک شود و به
حال اول بازگردد. برای نمونه، موسی سالها پیش فرمود:
«خداوند، خدای شما پیامبری مثل من از میان شما و
برای شما می‌فرستد. هر چه او می گوید با دقت گوش
کنید؛ 23هر که به او گوش ندهد، هلاک خواهد شد.»
24«و نه فقط موسی، بلکه سموئیل، و تمام پیامبران بعد
از او، واقعه ء امروز را پیشگویی کردند. 25شما فرزندان
همان پیامبران هستید و خدا به شما نیز مانند اجدادتان
وعده داده است که تمام مردم روی زمین را بوسیله ء نسل
ابراهیم برکت دهد. این همان وعده‌ای است که خدا به
ابراهیم داد. 26از این جهت خدا خدمتگزار خود را اول از
همه نزد شما، بنی‌اسرائیل، فرستاد تا شما را از راه‌های
گناه‌آلودتان بازگرداند و به این وسیله به شما برکت
دهد.»

رسولان مسیح با جرأت سخن می گویند

4 ایشان هنوز مشغول گفتگو با مردم بودند که
ناگهان کاهنان اعظم با سرنگهبان خانه ء خدا و

چند نفر از فرقه ء صدوقی‌ها بر سرشان تاختند. 2ایشان
از اینکه پطرس و یوحنا درباره ء زنده شدن عیسی با مردم
سخن می گفتند، بسیار مضطرب و پریشان شده بودند.
3پس آنان را گرفتند و چون عصر بود تا روز بعد زندانی
کردند. 4اما بسیاری از کسانی که پیام ایشان را شنیده
بودند، ایمان آوردند و به این ترتیب تعداد ایمانداران به
پنج هزار رسید!
5روز بعد، شورای عالی یهود در اورشلیم جلسه داشتند.
6حنا کاهن اعظم با قیافا، یوحنا، اسکندر و سایر
بستگانش نیز حضور داشتند. 7آنگاه پطرس و یوحنا را
آوردند و از ایشان پرسیدند: «این کار را با چه قدرت و با
اجازه ء چه کسی انجام داده‌اید؟»
8پطرس که پر از روح‌القدس بود، به ایشان گفت:
«ای سران و بزرگان قوم اسرائیل، 9اگر منظورتان این
کار خیر است که در حق این شخص لنگ کرده‌ایم
و می‌پرسید که چگونه شفا پیدا کرده است، 10اجازه
دهید صریحاً به همه بگویم که این معجزه را در نام
عیسی مسیح ناصری و با قدرت او کرده‌ایم، یعنی همان
کسی که شما بر صلیب کشتید ولی خدا او را زنده کرد.
بلی، با قدرت اوست که این مرد الان صحیح و سالم
اینجا ایستاده است. 11چون بنا به گفته ء کتاب آسمانی،
عیسی مسیح همان سنگی است که شما معمارها دور
انداختید، ولی سنگ اصلی ساختمان شد. 12غیر از عیسی
مسیح کسی نیست که بتواند ما را رستگار سازد! چون

در زیر این آسمان، نام دیگری وجود ندارد که مردم
بتوانند توسط آن از گناهان نجات یابند.»
13وقتی اعضای شورا جرأت و بی‌باکی پطرس و یوحنا
را دیدند، مات و مبهوت ماندند! خصوصاً که می‌دیدند
اشخاص بیسواد و معمولی هستند، و پی بردند که چون
با عیسی بوده‌اند تا این حد دگرگون شده‌اند! 14از
طرف دیگر، فقیر لنگ نیز صحیح و سالم کنار ایشان
ایستاده بود و نمی‌توانستند شفای او را انکار کنند! 15پس
ایشان را از تالار شورا بیرون فرستادند تا با یکدیگر
مشورت کنند.
16آنان از یکدیگر می‌پرسیدند: «با ایشان چه کنیم؟ ما
که نمی‌توانیم منکر این معجزه ء بزرگ شویم، چون
در اورشلیم همه از آن باخبرند. 17ولی شاید بتوانیم جلو
تبلیغاتشان را بگیریم. پس به ایشان می گوییم اگر بار
دیگر نام عیسی را بر زبان بیاورند و دست به چنین
کارهایی بزنند، مسئول عواقب آن خواهند بود.» 18پس
ایشان را احضار کرده، گفتند که دیگر درباره ء عیسی
با کسی سخن نگویند.
19اما پطرس و یوحنا جواب دادند: «خودتان بگویید، آیا
درست است که بجای حکم خدا، از دستور شما اطاعت
کنیم؟ 20ما نمی‌توانیم آنچه از عیسی دیده و شنیده‌ایم
به کسی نگوییم.» 21پس ایشان را بسیار تهدید کردند و
آزاد ساختند، چون نمی‌دانستند چطور مجازاتشان کنند
بدون اینکه آشوب تازه‌ای براه افتد؛ زیرا بخاطر این

معجزه ء بزرگ، همه خدا را شکر می کردند. 22معجزه ء شفای مردی که بیش از چهل سال فلج بود!

دعای متحد ایمانداران

23پطرس و یوحنا بمحض اینکه آزاد شدند، نزد سایر رسولان عیسی بازگشتند و تصمیمات شورا را برای ایشان بازگو کردند.
24آنگاه تمام ایمانداران با هم دعا کرده، گفتند:
«ای خداوند، ای خالق آسمان و زمین و دریا و هر آنچه در آنهاست، 25و26مدتها پیش بوسیله ء روح‌القدس از زبان جد ما و خدمتگزار خود داود نبی فرمودی: چرا مردم خدانشناس بضد خداوند شورش بپا می کنند و قومهای نادان علیه خدای بزرگ و توانا توطئه می‌چینند؟ پادشاهان دنیا با یکدیگر همدست می‌شوند تا با خدا و با مسیح او بجنگند.
27«این درست همان چیزی است که ما امروز شاهد آن هستیم، زیرا هیرودیس پادشاه، پونتیوس پیلاطوس فرماندار و تمام رومی‌ها با قوم اسرائیل، ضد عیسی مسیح، خدمتگزار مقدس تو همدست شده‌اند 28تا دست به کارهایی بزنند که حکمت و قدرت تو از پیش مقدر کرده بود. 29و حال، ای خداوند، به تهدیدهای ایشان گوش کن و به ما خدمتگزاران خود جرأت بده تا پیام تو را به مردم برسانیم. 30قدرت شفابخش خود را نیز به ما عطا فرما تا بوسیله ء نام خدمتگزار مقدس تو

عیسی، معجزات بزرگ و کارهای عجیب انجام دهیم.»
31پس از این دعا، خانه‌ای که در آن بودند، تکان خورد
و همه از روح‌القدس پر شدند و پیغام خدا را با جرأت
به مردم رساندند.

صمیمیت و همبستگی مسیحیان

32تمام ایمانداران با هم یکدل و یکرأی بودند، و کسی
دارایی خود را از آن خود نمی‌دانست، چون هر چه
داشتند با هم قسمت می کردند. 33رسولان درباره ء زنده
شدن عیسای خداوند با قدرت موعظه می کردند و فیض
عظیم خدا بر همه ء ایشان بود. 34و35کسی نیز محتاج
نبود، چون هرکس زمین یا خانه‌ای داشت، می‌فروخت
و پولش را به رسولان می‌داد تا بین نیازمندان تقسیم کنند.
36برای مثال شخصی بود به نام یوسف که رسولان او را
«برنابای واعظ» نام نهاده بودند! او از قبیله ء لاوی و اهل
قبرس بود. 37او مزرعه ء خود را فروخت و پولش را آورد و
پیش قدمهای رسولان گذاشت.

خدا را نمی‌توان فریب داد

5 در ضمن، شخصی نیز بود به نام حنانیا با همسرش
سفیره. او زمینی را فروخت، 2ولی فقط قسمتی از
پول آن را آورد و ادعا کرد تمام قیمت زمین را آورده است.
زن او نیز از حیله ء او باخبر بود.
3پطرس گفت: «حنانیا، شیطان قلب تو را از طمع پر

کرده است. وقتی گفتی این تمام قیمت زمین است، در واقع به روح‌القدس دروغ گفتی. 4زمین مال خودت بود که بفروشی یا نفروشی. بعد از فروش هم دست خودت بود که چقدر بدهی یا ندهی. چرا این کار را کردی؟ تو به ما دروغ نگفتی، بلکه به خدا دروغ گفتی.»

5بمحض اینکه حنانیا این سخن را شنید، بر زمین افتاد و جابجا مرد! همه وحشت کردند! 6پس جوانان آمدند، او را در کفن پیچیدند و به خاک سپردند.

7حدود سه ساعت بعد، همسر او بی‌خبر از مرگ شوهرش آمد. 8پطرس از او پرسید: «آیا شما زمینتان را به همین قیمت فروختید؟»

گفت: «بلی، به همین قیمت.»

9پطرس گفت: «تو و شوهرت چطور جرأت کردید چنین کار وحشتناکی بکنید؟ چرا باهم همدست شدید تا روح خدا را امتحان کنید؟ آیا می‌خواستید بدانید که او از آنچه می کنید باخبر است یا نه؟ جوانانی که شوهرت را بردند و به خاک سپردند، تازه برگشته‌اند. پس تو را نیز خواهند برد.»

10بلافاصله آن زن نیز بر زمین افتاد و جان داد. وقتی جوانان رسیدند، دیدند که او هم مرده است. پس، جنازه ء او را نیز بردند و در کنار شوهرش به خاک سپردند.

11در نتیجه، ترس عظیمی کلیسا و تمام کسانی را که این واقعه را می‌شنیدند فرا گرفت.

رسولان بسیاری را شفا می‌بخشند

12و 13و 14از آن پس مردم جرأت نمی کردند به رسولان نزدیک شوند، ولی احترام زیادی برای ایشان قائل بودند و مردان و زنان ایماندار دسته‌دسته به خداوند روی می‌آوردند. در ضمن، رسولان بطور مرتب برای دعا در خانه ء خدا، در قسمتی به نام «ایوان سلیمان» جمع می‌شدند. ایشان در میان مردم معجزات زیاد و حیرت‌آوری می کردند، 15تا جایی که مردم بیماران خود را بر روی تخت و تشک به کوچه‌ها می‌آوردند تا وقتی پطرس از آنجا رد می‌شود، اقلاً سایه ء او بر بعضی از ایشان بیفتد! 16مردم حتی از اطراف اورشلیم می‌آمدند و دیوانه‌ها و بیماران خود را می‌آوردند و همه شفا می‌یافتند.

رسولان با مخالفت روبرو می‌شوند

17پس، کاهن اعظم و بستگان و دوستان او از فرقه ء صدوقی‌ها، از حسد به جوش آمدند، 18و رسولان را گرفتند و زندانی کردند.

19ولی همان شب فرشته ء خداوند آمده، درهای زندان را باز کرد و آنان را بیرون آورد و به ایشان گفت: 20«به خانه ء خدا بروید و باز درباره ء این راه حیات موعظه کنید!»

21پس صبح زود به خانه ء خدا رفتند و مشغول موعظه شدند! کاهن اعظم و دار و دسته ء او نیز به خانه ء خدا

آمدند و از تمام اعضای شورای یهود و رؤسا دعوت کردند تا جلسه‌ای تشکیل دهند. چند نفر را نیز فرستادند تا رسولان را از زندان بیاورند و محاکمه کنند. 22اما وقتی مأموران به زندان رفتند، کسی را در آنجا نیافتند. پس بازگشتند و گزارش داده، گفتند: 23«درهای زندان کاملاً قفل بود، نگهبان‌ها نیز کنار درها نگهبانی می‌دادند. اما وقتی درها را باز کردیم، کسی داخل زندان نبود!» 24فرمانده ء نگهبانان و کاهنان اعظم از این خبر گیج و مبهوت شدند و از خود می‌پرسیدند که این ماجرا آخرش به کجا خواهد کشید! 25در همین وقت یک نفر خبر آورد و گفت: «اشخاصی که شما زندانی کرده بودید، در خانه ء خدا برای مردم موعظه می کنند!»

26و 27فرمانده ء نگهبانان با افراد خود رفت و ایشان را با احترام به جلسه ء شورا آورد، چون می‌ترسید که اگر به زور متوسل شود، بدست مردم کشته شوند.

28کاهن اعظم به ایشان گفت: «مگر ما به شما نگفتیم که دیگر درباره ء این عیسی موعظه نکنید؟ اما شما برخلاف دستور ما، تمام شهر اورشلیم را با سخنان خود پر کرده‌اید و می‌خواهید خون این مرد را به گردن ما بیندازید!»

29پطرس و رسولان جواب دادند: «ما دستور خدا را اطاعت می کنیم، نه دستور انسان را. 30شما عیسی را بر روی صلیب کشتید، اما خدای اجداد ما او را زنده کرد، 31و با قدرت خود، او را سرافراز فرمود تا پادشاه

و نجات دهنده باشد و قوم اسرائیل فرصت داشته باشند
که توبه کنند تا گناهانشان بخشیده شود. 32حال، ما
رسولان، شاهد این واقعه هستیم و روح‌القدس نیز شاهد
است، همان روح پاک که خدا او را به مطیعان خود
عطا می کند.»
33اعضای شورا از جواب رسولان به خشم آمدند و
تصمیم گرفتند که ایشان را نیز بکشند. 34اما یکی از
اعضای شورا به نام غمالائیل، از فرقه ء فریسیان، که
هم در مسائل دینی خبره بود و هم در نظر مردم محترم،
برخاست و خواهش کرد که رسولان را چند لحظه
بیرون ببرند.
35سپس به همکاران خود گفت:
«ای سران قوم اسرائیل، مواظب باشید چه تصمیمی درباره
ء این اشخاص می گیرید. 36چندی پیش، شخصی به نام
تئودا که ادعا می کرد شخص بزرگی است، نزدیک به
چهارصد نفر را با خود همدست ساخت. او کشته شد و
دار و دسته‌اش نیز بی‌سروصدا تارومار شدند.
37«پس از او، در زمان سرشماری، شخصی دیگر به نام
یهودای جلیلی برخاست و عده‌ای مرید پیدا کرد. ولی او
نیز کشته شد و مریدانش پراکنده شدند.
38«پس به نظر من کاری به کار این اشخاص نداشته
باشید. اگر آنچه می گویند و می کنند از خودشان
است، طولی نمی کشد که خودبخود از بین خواهد
رفت. 39اما اگر از جانب خداست، نمی‌توانید جلو

آن را بگیرید. مواظب باشید مبادا با خدا درافتاده باشید.»
40اعضای شورا نصیحت او را قبول کردند، و رسولان را آورده، شلاق زدند و گفتند که درباره ء عیسی با کسی سخن نگویند. سپس ایشان را آزاد کردند. 41رسولان از آنجا بیرون آمدند و شاد بودند که خدا ایشان را شایسته دانست که بخاطر نام او رنج بکشند و بی‌احترامی ببینند. 42از آن پس هر روز در خانه‌ها کلام خدا را تعلیم می‌دادند و در خانه ء خدا وعظ می کردند که عیسی همان مسیح است.

انتخاب هفت نفر برای خدمت

6 با افزایش تعداد ایمانداران، گِله و شکایتهایی در میان ایشان بوجود آمد. کسانی که یونانی زبان بودند، گله داشتند که میان بیوه‌زنان ایشان و بیوه زنان عبری زبان، تبعیض قائل می‌شوند و به اینان به اندازه ء آنان خوراک نمی‌دهند. 2پس، آن دوازده رسول تمام ایمانداران را جمع کردند و گفتند:
«ما باید وقت خود را صرف رساندن پیام خدا به مردم کنیم، نه صرف رساندن خوراک به این و آن. 3پس برادران عزیز، از میان خود هفت نفر را انتخاب کنید که پر از حکمت و روح‌القدس و مورد اعتماد همه باشند تا آنان را مسئول این کار کنیم. 4ما نیز وقت خود را صرف دعا، موعظه و تعلیم خواهیم نمود.»

5این پیشنهاد را همه پسندیدند و این اشخاص را انتخاب
کردند:
استیفان (مردی با ایمانی قوی و پر از روح‌القدس)، فیلیپ،
پروخروس، نیکانور، تیمون، پرمیناس و نیکلائوس اهل
انطاکیه. نیکلائوس یک غیر یهودی بود که اول یهودی و
بعد مسیحی شده بود.
6این هفت نفر را به رسولان معرفی کردند و رسولان
نیز برای ایشان دعا کرده، دست بر سرشان گذاشتند و
برکت دادند.
7به تدریج پیام خدا در همه جا اعلام می‌شد و تعداد
ایمانداران در شهر اورشلیم افزایش می‌یافت. حتی
بسیاری از کاهنان یهودی نیز پیرو عیسی شدند.

دستگیر شدن استیفان

8استیفان هم که بسیار با ایمان و پر از قدرت روح‌القدس
بود، در میان مردم معجزه‌های بزرگ انجام می‌داد.
9اما یک روز چند یهودی از کنیسه‌ای مشهور به «آزاد
مردان» برای بحث و مجادله نزد استیفان آمدند. این
عده از قیروان، اسکندریه ء مصر، قیلیقیه و آسیا آمده
بودند. 10ولی کسی نمی‌توانست در برابر روح و حکمت
استیفان مقاومت کند.
11پس آنان به چند نفر رشوه دادند تا بگویند ما شنیدیم
که استیفان به موسی و به خدا کفر می گفت.
12این تهمت بشدت مردم را بر ضد استیفان تحریک

کـرد. پـس سـران قـوم یهـود او را گرفتنـد و بـرای محاکمـه بـه مجلـس شـورا بردنـد. 13شـاهدان دروغیـن برضـد اسـتیفان شـهادت داده، گفتنـد کـه او مرتـب بـه خانـه ء خـدا و تـورات موسـی بـد می گویـد.
14آنـان گفتنـد: «مـا بـا گـوش خودمـان شـنیدیم کـه می گفـت عیسـای ناصـری خانـه ء خـدا را خـراب خواهـد کـرد و تمـام احـکام موسـی را باطـل خواهـد سـاخت!» 15در ایـن لحظـه تمـام اعضـای شـورا دیدنـد کـه صـورت اسـتیفان همچـون صـورت فرشـته می‌درخشـید!

موعظه ء استیفان، نخستین شهید مسیحیت

7 آنـگاه کاهـن اعظـم از اسـتیفان پرسـید: «آیـا ایـن تهمت‌هـا صحـت دارد؟»
2اسـتیفان بـه تفصیـل جـواب داده، گفـت: «ای بـرادران و پـدران گـوش دهیـد. خـدای پرشـکوه و جـلال، در بین‌النهرین بـه جـد مـا ابراهیـم ظاهـر شـد، پیـش از آنکـه او بـه حـران کـوچ کنـد. 3خـدا بـه او فرمـود: از وطـن خـود بیـرون بیـا و بـا اقـوام و بسـتگانت وداع کـن و عـازم سـرزمینی شـو کـه بـه تـو نشـان خواهـم داد.
4«پـس ابراهیـم از سـرزمین کلدانیـان بیـرون آمـد و بـه حـران رفـت و تـا مـرگ پـدرش در آنجـا مانـد. سـپس خـدا او را بـه اینجـا آورد کـه امـروز سـرزمین اسـرائیل اسـت. 5ولـی در آن روز حتـی یـک وجـب از ایـن زمیـن را بـه او نـداد. امـا بـه او قـول داد کـه سـرانجام تمـام ایـن سـرزمین از آن

او و نسل او خواهد شد، و این درحالی بود که ابراهیم
هنوز صاحب فرزندی نشده بود. 6از طرف دیگر، خدا
به ابراهیم فرمود فرزندان او از آنجا خارج شده، در
سرزمینی بیگانه چهارصد سال اسیر و معذب خواهند
بود. 7و خداوند فرمود: من آن قومی را که ایشان را اسیر
سازد، مجازات خواهم نمود و بعد قوم خود را به این
سرزمین باز خواهم آورد تا مرا عبادت کنند.
8«در آن هنگام، خدا آئین ختنه را نیز به ابراهیم داد تا
نشان عهد و پیمان بین خدا و قوم ابراهیم باشد. پس
اسحاق، پسر ابراهیم، وقتی هشت روزه بود، ختنه شد.
اسحاق پدر یعقوب بود و یعقوب صاحب دوازده پسر شد
که هر کدام سرسلسله ء یکی از قبیله‌های بنی‌اسرائیل
شدند. 9فرزندان یعقوب به یوسف حسد بردند و او را
فروختند تا در مصر غلام شود. ولی خدا با یوسف
بود، 10و او را از تمام غمها و رنجهایش آزاد کرد و مورد
لطف فرعون، پادشاه مصر قرار داد. خدا به یوسف
حکمت فوق‌العاده‌ای عطا کرد، تا آنجا که فرعون او را
نخست‌وزیر مصر و وزیر دربار خود ساخت.
11«آنگاه در مصر و کنعان قحطی شد بطوری که اجداد
ما آنچه داشتند از دست دادند. وقتی خوراکشان تمام
شد، 12یعقوب شنید که در مصر هنوز غله پیدا می‌شود؛
پس پسران خود را فرستاد تا غله بخرند. 13بار دوم که
به مصر رفتند، یوسف خود را به برادرانش شناسانید،
سپس ایشان را بحضور فرعون معرفی کرد. 14پس از آن،

یوسف پدر خود یعقوب و خانواده ء برادرانش را به مصر
آورد که جمعاً هفتاد و پنج نفر بودند. 15به این ترتیب،
یعقوب و همه ء پسرانش به مصر رفتند و عاقبت در
همانجا نیز فوت شدند، 16و جنازه‌های ایشان را به شکیم
بردند و در آرامگاهی که ابراهیم از پسران حمور، پدر
شکیم، خریده بود، به خاک سپردند.
17و18« کم کم زمان تحقق وعده ء خدا به ابراهیم در
مورد آزادی فرزندان او از مصر نزدیک می‌شد و تعداد
ایشان نیز در مصر بسرعت فزونی می‌یافت. ولی در
همین زمان پادشاهی به قدرت رسید که اهمیتی برای
یوسف و خدمات بزرگ او قائل نبود. 19این پادشاه دشمن
نژاد ما بود و والدین را مجبور می کرد فرزندان خود را
در بیابان بحال خود بگذارند تا بمیرند.
20«در همان وقت موسی بدنیا آمد. او طفلی بسیار زیبا
بود. پدر و مادرش سه ماه او را در خانه پنهان کردند.
21در آخر وقتی نتوانستند بیش از آن او را پنهان کنند،
مجبور شدند موسی را به رودخانه بیندازند. دختر پادشاه
مصر او را یافت و به فرزندی پذیرفت. 22موسی تمام علوم
و حکمت مصر را فرا گرفت تا جایی که شاهزاده‌ای با
نفوذ و ناطقی برجسته شد.
23«وقتی موسی چهل ساله شد، روزی به فکرش رسید
که دیداری از برادران اسرائیلی خود بعمل آورد. 24در
این بازدید یک مصری را دید که به یک اسرائیلی ظلم
می کرد. پس موسی آن مصری را کشت. 25موسی تصور

می کـرد بـرادران اسـرائیلی او فهمیده‌انـد کـه خـدا او را بـه کمـک ایشـان فرسـتاده اسـت. ولـی ایشـان بـه هیچ‌وجـه بـه ایـن موضـوع پـی نبـرده بودنـد.
26«روز بعـد، بـاز بـه دیـدن آنـان رفـت. ایـن بـار دیـد کـه دو اسـرائیلی بـا هـم دعـوا می کننـد. پـس سـعی کـرد ایشـان را بـا هـم آشـتی دهـد و گفـت: عزیـزان، شـما بـا هـم بـرادر هسـتید و نبایـد اینچنیـن بـا یکدیگـر منازعـه کنیـد! ایـن کار اشـتباهی اسـت!
27«ولـی شـخصی کـه مقصـر بـود بـه موسـی گفـت: چـه کسـی تـو را حاکـم و داور مـا سـاخته اسـت؟ 28آیـا خیـال داری مـرا نیـز بکشـی، همانطـور کـه دیـروز آن مصـری را کشـتی؟
29«وقتـی موسـی ایـن را شـنید، ترسـید و بـه سـرزمین مِدیـان گریخـت و در آنجـا ازدواج کـرد و صاحـب دو پسـر شـد.
30«چهـل سـال بعـد، روزی در بیابـان نزدیـک کـوه سـینا، فرشـته‌ای در بوتـه‌ای شـعله‌ور بـه او ظاهـر شـد. 31موسـی بـا دیـدن ایـن منظـره، تعجـب کـرد و دویـد تـا آن را از نزدیـک ببینـد. امـا ناگهـان صـدای خداونـد بـه گـوش او رسـید کـه می گفـت: 32مـن خـدای اجـداد تـو هسـتم، خـدای ابراهیـم، اسـحاق، و یعقـوب.
«موسـی از تـرس لرزیـد و دیگـر جـرأت نکـرد بـه بوتـه نگاه کنـد. 33خداونـد بـه او فرمـود: کفشـهایت را از پـای درآور، زیـرا زمینـی کـه بـر آن ایسـتاده‌ای مقـدس اسـت. 34مـن غـم و انـدوه قـوم خـود را در مصـر دیـده‌ام و ناله‌هـای ایشـان را

شنیده‌ام و آمده‌ام تا نجاتشان دهم. پس بیا تو را به مصر
بفرستم.
35«به این ترتیب، خدا همان کسی را به مصر بازگرداند
که قوم اسرائیل او را رد کرده و به او گفته بودند: چه
کسی تو را حاکم و داور ما ساخته است؟ خدا توسط
فرشته‌ای که در بوته ء آتش ظاهر شد موسی را فرستاد
تا هم حاکم ایشان باشد و هم نجات دهنده ء ایشان.
36موسی با معجزات بسیار قوم اسرائیل را از مصر بیرون
آورد، از دریای سرخ عبور داد و چهل سال ایشان را در
بیابان هدایت کرد.
37«همین موسی به قوم اسرائیل گفت: خدا از میان
برادران شما، پیامبری مانند من برایتان خواهد فرستاد.
38«موسی در بیابان با جماعت قوم خدا بود. او واسطه‌ای
بود بین قوم اسرائیل و آن فرشته‌ای که کلمات حیاتبخش
را در کوه سینا به او داد تا آنها را به ما برساند. 39ولی
اجداد ما نخواستند مطیع موسی شوند. آنها او را رد کردند
و خواستند که به مصر باز گردند. 40ایشان به هارون
گفتند: برای ما بتهایی بساز که خدایان ما باشند و ما
را به مصر بازگردانند، زیرا نمی‌دانیم بر سر این موسی
که ما را از مصر بیرون آورد، چه آمده است!
41«پس بتی به شکل گوساله ساختند و برایش قربانی
کردند و به افتخار آنچه ساخته بودند، جشن گرفتند.
42از اینرو خدا از آنان بیزار شد و ایشان را بحال خود
گذاشت تا آفتاب، ماه و ستارگان را عبادت کنند! در

کتاب عاموس نبی، خداوند می‌فرماید: ای قوم اسرائیل،
در آن چهل سالی که در بیابان سرگردان بودید، آیا برای
من قربانی کردید؟ 43نه، عشق و علاقه ء واقعی شما به
بتهایتان بود، یعنی به بت ملوک، بت رِفان و تمام آن
بتهایی که با دست خود ساخته بودید. پس من نیز شما
را به آنسوی بابل تبعید خواهم کرد.
44«اجداد ما در بیابان خیمه ء عبادت را حمل می کردند.
در آن خیمه، دو لوح سنگی بود که روی آنها ده فرمان
خدا نوشته شده بود. این خیمه ء عبادت، درست مطابق
آن نقشه‌ای ساخته شده بود که فرشته ء خدا به موسی
نشان داده بود. 45سالها بعد، وقتی یوشع در سرزمین
موعود، با اقوام بت‌پرست می‌جنگید، این خیمه را به
آنجا آورد. قوم اسرائیل نیز تا زمان داود پادشاه، در آن
عبادت می کردند.
46«خدا نسبت به داود عنایت خاصی داشت. داود نیز از
خداوند درخواست کرد تا این افتخار نصیب او شود که
برای خدای یعقوب عبادتگاه ثابتی بنا کند. 47ولی درواقع
سلیمان بود که خانه ء خدا را ساخت. 48و49باوجود این،
خدا در جایی منزل نمی کند که بدست انسان ساخته
شده باشد، چون بوسیله ء پیامبران خود فرموده: آسمان،
تخت من و زمین کرسی زیر پای من است. چه نوع
خانه‌ای شما می‌توانید برای من بسازید؟ آیا من در این
خانه‌ها منزل می کنم؟ 50مگر من خود، آسمان و زمین
را نیافریده‌ام؟

51«ای خدانشناسان، ای یاغیان! تا کی می‌خواهید مانند
اجدادتان با روح‌القدس مقاومت کنید؟ 52کدام پیامبری
است که اجداد شما او را شکنجه و آزار نداده باشند،
پیامبرانی که آمدن آن مرد عادل یعنی مسیح را پیشگویی
می کردند؟ و سرانجام مسیح را نیز گرفتید و کشتید!
53بلی، شما عمداً با خدا و احکام او مخالفت می کنید
با اینکه این احکام را فرشتگان خدا به دست شما
سپردند.»
54سران قوم یهود از این سخنان سخت برآشفتند و بشدت
خشمگین شدند. 55ولی استیفان پر از روح‌القدس بسوی
آسمان خیره شد و جلال خدا را دید و همچنین عیسی
را که در دست راست خدا ایستاده بود. 56پس به ایشان
گفت: «نگاه کنید! من آسمان را می‌بینم که باز شده
است و مسیح را می‌بینم که در دست راست خدا ایستاده
است!»
57حضار که دیگر طاقت نداشتند، گوشهای خود را
گرفتند و تا توانستند فریاد زدند و بر سر استیفان
ریختند، 58و کشان کشان او را از شهر بیرون بردند تا
سنگسارش کنند. کسانی که علیه استیفان رسماً شهادت
دادند با آنانی که او را سنگسار کردند، عباهای خود را
از تن درآوردند و پیش پای جوانی گذاشتند به نام پولُس.
59در همان حالی که استیفان را سنگسار می کردند، او
چنین دعا کرد: «ای عیسای خداوند، روح مرا بپذیر!»
60سپس روی زانوها افتاد و با صدای بلند گفت:

«خداوندا، این گناه را به حساب آنان نگذار!» بعد از این دعا، جان سپرد.

پراکنده شدن ایمانداران

8 پولُس با کشته شدن استیفان موافق بود. از آن روز به بعد، شکنجه و آزار ایمانداران کلیسای اورشلیم شروع شد. بطوری که همه به یهودیه و سامره فرار کردند. فقط رسولان در اورشلیم باقی ماندند. 2ولی چند یهودی خداشناس جمع شدند و جنازه ء استیفان را به خاک سپردند. ایشان از این پیش‌آمد بسیار اندوهگین بودند. 3اما پولس همه جا می‌رفت و ایمانداران به مسیح را شکنجه می‌داد. او وارد خانه‌های مردم می‌شد و مردان و زنان را به زور بیرون می کشید و به زندان می‌انداخت.

فیلیپ در سامره بشارت می¬دهد

4ولی ایماندارانی که از اورشلیم گریخته بودند به هر جا می‌رفتند پیغام عیسی را به مردم می‌رساندند. 5فیلیپ نیز به شهر سامره رفت و پیغام عیسی را در آنجا اعلام نمود. 6مردم، بخاطر معجزات او، بدقت به سخنان او گوش می‌دادند. 7ارواح ناپاک نیز با فریادهای بلند از وجود دیوانگان بیرون می‌آمدند، و افلیج‌ها و لنگها شفا می‌یافتند. 8از این جهت، آن شهر غرق در شادی شد!
9و10و11درضمن در سامره مردی بود به نام شمعون که سالهای سال جادوگری می کرد. او در اثر

چشم‌بندی‌هایش بسیار با نفوذ و مغرور شده بود، تا جایی که اهالی سامره اغلب از او بعنوان «مرد بزرگ» و «قدرت خدا» یاد می کردند. 12اما وقتی مردم به پیغام فیلیپ درباره ء ملکوت خدا و عیسی مسیح ایمان آوردند، هم مردان و هم زنان غسل تعمید گرفتند. 13سپس شمعون نیز ایمان آورده، غسل تعمید گرفت. او از فیلیپ جدا نمی‌شد و از معجزات او مات و مبهوت می‌ماند.
14وقتی رسولان در اورشلیم شنیدند که اهالی سامره پیغام خدا را قبول کرده‌اند، پطرس و یوحنا را به آنجا فرستادند. 15وقتی ایشان به سامره رسیدند، برای نوایمانان دعا کردند تا روح‌القدس را بیابند، 16زیرا ایشان فقط به نام عیسای خداوند تعمید گرفته بودند و هنوز روح‌القدس بر هیچیک از ایشان نازل نشده بود. 17پس پطرس و یوحنا دستهای خود را بر سر این نوایمانان گذاشتند و ایشان نیز روح‌القدس را یافتند.
18وقتی شمعون دید که با قرار گرفتن دستهای رسولان بر سر مردم، روح‌القدس عطا می‌شود، مبلغی پول نزد پطرس و یوحنا آورد تا این قدرت را بخرد. 19او گفت: «به من نیز این قدرت را بدهید تا هر وقت دست بر سر کسی می گذارم، روح‌القدس ر ابیابد!»
20اما پطرس جواب داد: «پولت با تو نابود باد! گمان می کنی هدیه ء خدا را می‌توان با پول خرید! 21تو از این نعمت بی‌نصیب هستی، چون دلت نزد خدا پاک نیست. 22از این شرارت دست بردار و دعا کن تا شاید

خدا این افکار ناپاکت را ببخشد. 23زیرا می‌بینم که حسادت و گناه، دلت را سیاه کرده است!»
24شمعون با التماس گفت: «برای من دعا کنید تا بلایی بر سرم نیاید!»
25پطرس و یوحنا آنچه خدا در زندگی آنان کرده بود، برای ایمانداران سامره تعریف کردند و کلام خداوند را به آنان تعلیم دادند. آنگاه به اورشلیم بازگشتند. سر راهشان به چند روستا نیز سر زدند و پیغام خدا را به اهالی آنجا نیز بشارت دادند.

فیلیپ و خزانه‌دار حبشه

26پس از این واقعه، فرشته ء خداوند به فیلیپ گفت: «برخیز و رو به جنوب به راهی برو که از اورشلیم به بیابان غزه می‌رود.» 27پس فیلیپ بطرف آن جاده براه افتاد. وقتی به آنجا رسید به خزانه‌دار مملکت حبشه برخورد که در دربار «کندا که»، ملکه ء حبشه، نفوذ و قدرت فراوانی داشت. او برای زیارت خانه ء خدا به اورشلیم رفته بود، 28و حالا با کالسکه به وطن خود باز می گشت. درضمن کتاب اشعیای نبی را با صدای بلند می‌خواند.
29روح خدا به فیلیپ گفت: «تندتر برو تا به کالسکه برسی.»
30فیلیپ جلو دوید و شنید که چه می‌خواند. پس پرسید: «آیا می‌فهمید چه نوشته است؟»

31مـرد حبشـی جـواب داد: «نـه، وقتـی کسـی نیسـت بـه مـن بیامـوزد، چگونـه بفهمـم؟» پـس، از فیلیـپ خواهـش کـرد کـه سـوار کالسـکه شـود و کنـار او بنشـیند.
32آن قسمتی که از کتاب آسمانی می‌خواند، این بود:
«همچنانکـه گوسـفند را بسـوی کشـتارگاه می‌برنـد، او را نیـز بـه کشـتارگاه بردنـد. او مثـل گوسـفندی کـه پشـمهایش را می‌چیننـد، لـب بـه اعتـراض نگشـود. 33او فروتـن بـود؛ از اینـرو هرگونـه بی‌عدالتـی در حـق او روا داشـتند. چـه کسـی می‌توانـد از نسـل او سـخن بگویـد؟ زیـرا حیـات او از زمیـن برداشـته شـد.»
34خزانـه‌دار حبشـی از فیلیـپ پرسـید: «آیـا اشـعیا ایـن چیزهـا را دربـاره ء خـودش می گفـت یـا دربـاره ء دیگـری؟»
35آنـگاه فیلیـپ از آن نوشـته ء آسـمانی شـروع کـرد و بـا اسـتفاده از قسـمت‌های دیگـر کتـاب آسـمانی، پیـام نجات‌بخـش عیسـی را بـه او رسـانید.
36همچنانکـه کالسـکه پیـش می‌رفـت، بـه یـک برکـه ء آب رسـیدند. مـرد حبشـی گفـت: «نـگاه کـن! ایـن هـم آب! آیـا امـکان دارد حـالا غسـل تعمیـد بگیـرم؟»
37فیلیـپ جـواب داد: «اگـر بـا تمـام وجـودت ایمـان آورده‌ای، امـکان دارد.»
جـواب داد: «مـن ایمـان دارم کـه عیسـی مسـیح، فرزنـد خداسـت.»
38پـس کالسـکه را نـگاه داشـتند و هـر دو داخـل آب رفتنـد و فیلیـپ او را تعمیـد داد.

39وقتی از آب بیرون آمدند، روح خداوند فیلیپ را
برداشت و برد و خزانه‌دار حبشی دیگر او را ندید،
ولی راه خود را با خوشحالی پیش گرفت و رفت. 40اما
فیلیپ خود را در شهر اشدود یافت. پس هم در آنجا
و هم در شهرهای سر راه خود، پیغام خدا را به مردم
رساند تا به شهر قیصریه رسید.

پولس، دشمن مسیح، پیرو مسیح می‌شود

9 و اما پولُس که از تهدید و کشتار پیروان مسیح
هیچ کوتاهی نمی‌کرد، نزد کاهن اعظم اورشلیم
رفت و از او معرفی نامه‌هایی خطاب به کنیسه‌ها و
عبادتگاه‌های دمشق، پایتخت سوریه خواست تا ایشان
با او در امر دستگیری پیروان عیسی، چه مرد و چه
زن، همکاری کنند و او بتواند ایشان را دست بسته به
اورشلیم بیاورد.
3پس او رهسپار شد. در راه، در نزدیکی دمشق، ناگهان
نوری خیره کننده از آسمان گرداگرد پولس تابید،
4بطوری که بر زمین افتاد و صدایی شنید که به او
می‌گفت: «پولس، پولس، چرا اینقدر مرا رنج می‌دهی؟»
5پولس پرسید: «آقا، شما کیستید؟»
آن صدا جواب داد: «من عیسی هستم، همان کسی که
تو به او آزار می‌رسانی! 6اکنون برخیز، به شهر برو و
منتظر دستور من باش.»
7همسفران پولس مبهوت ماندند، چون صدایی می‌شنیدند

ولی کسی را نمی‌دیدند! 8و9وقتی پولس به خود آمد و
از زمین برخاست، متوجه شد که چیزی نمی‌بیند. پس
دست او را گرفتند و به دمشق بردند. در آنجا سه روز
نابینا بود و در این مدت چیزی نخورد و ننوشید.
10در دمشق، شخصی مسیحی به نام حنانیا زندگی
می‌کرد. خداوند در رؤیا به او فرمود: «حنانیا!»
حنانیا جواب داد: «بلی، ای خداوند!»
11خداوند فرمود: «برخیز و به کوچه ء راست، به خانه ء
یهودا برو و سراغ پولس طرسوسی را بگیر. الان او مشغول
دعاست. 12من در رؤیا به او نشان داده‌ام که شخصی به
نام حنانیا می‌آید و دست بر سر او می‌گذارد تا دوباره
بینا شود!»
13حنانیا عرض کرد: «خداوندا، ولی من شنیده‌ام که این
شخص به ایمانداران اورشلیم بسیار آزار رسانده است!
14و می‌گویند از طرف کاهنان اعظم اجازه دارد که تمام
ایمانداران دمشق را نیز بازداشت کند!»
15اما خداوند فرمود: «برو و آنچه می‌گویم، انجام
بده چون او را انتخاب کرده‌ام تا پیام مرا به قوم‌ها
و پادشاهان و همچنین بنی‌اسرائیل برساند. 16من به
او نشان خواهم داد که چقدر باید در راه من زحمت
بکشد.»
17پس حنانیا رفته، پولس را یافت و دست خود را بر سر
او گذاشت و گفت: «برادر پولس، خداوند یعنی همان
عیسی که در راه به تو ظاهر شد، مرا فرستاده است که

برای تو دعا کنم تا از روح‌القدس پر شوی و چشمانت نیز دوباره بینا شود.»
18در همان لحظه، چیزی مثل پولک از چشمان پولس افتاد و بینا شد. او بی‌درنگ برخاست و غسل تعمید یافت. 19سپس غذا خورد و قوت گرفت

پولس در دمشق و اورشلیم

و چند روز در دمشق نزد ایمانداران ماند. 20آنگاه به کنیسه‌های یهود رفت و به همه اعلام کرد که عیسی در حقیقت فرزند خداست!
21کسانی که سخنان او را می‌شنیدند، مات و مبهوت می‌ماندند و می گفتند: «مگر این همان نیست که در اورشلیم پیروان عیسی را شکنجه می‌داد و اینجا نیز آمده است تا آنان را بگیرد و زندانی کند و برای محاکمه نزد کاهنان اعظم ببرد؟»
22ولی پولس با شور و اشتیاق فراوان موعظه می کرد و برای یهودیان دمشق با دلیل و برهان ثابت می‌نمود که عیسی در حقیقت همان مسیح است.
23پس طولی نکشید که سران قوم یهود تصمیم گرفتند او را بکشند. 24پولس از نقشه ء آنان باخبر شد و دانست که شب و روز کنار دروازه‌های شهر کشیک می‌دهند تا او را به قتل برسانند. 25پس طرفداران پولس یک شب او را در سبدی گذاشتند و از شکاف حصار شهر پایین فرستادند.

26وقتی به اورشلیم رسید بسیار کوشید تا نزد ایمانداران
برود. ولی همه از او می‌ترسیدند و تصور می کردند که
حیله‌ای در کار است. 27تا اینکه برنابا او را نزد رسولان
آورد و برای ایشان تعریف کرد که چگونه پولس در راه
دمشق خداوند را دیده و خداوند به او چه فرموده و اینکه
چگونه در دمشق با قدرت به نام عیسی وعظ کرده
است. 28آنگاه او را در جمع خود راه دادند و پولس ازآن
پس همیشه با ایمانداران بود، و به نام خداوند با جرأت
موعظه می کرد. 29ولی عده‌ای از یهودیان یونانی زبان
که پولس با ایشان بحث می کرد، توطئه چیدند تا او را
بکشند. 30وقتی سایر ایمانداران از وضع خطرناک پولس
آگاه شدند، او را به قیصریه بردند و از آنجا به خانه‌اش
در طرسوس روانه کردند.
31به این ترتیب، پولس پیرو مسیح شد، و کلیسا آرامش
یافت و قوت گرفت و در یهودیه و جلیل و سامره پیشرفت
کرد. ایمانداران در ترس خدا و تسلی روح‌القدس زندگی
می کردند و تعدادشان زیاد می‌شد.

پطرس زن مرده‌ای را زنده می کند

32پطرس نیز به همه جا می‌رفت و به وضع ایمانداران
رسیدگی می کرد. در یکی از این سفرها، نزد ایمانداران
شهر لُده رفت. 33در آنجا شخصی را دید به نام اینیاس
که به مدت هشت سال فلج و بستری بود.
34پطرس به او گفت: «اینیاس، عیسی مسیح تو را شفا

داده است! برخیز و بسترت را جمع کن!» او نیز بلافاصله
شفا یافت. 35آنگاه تمام اهالی لده و شارون با دیدن این
معجزه به خداوند ایمان آوردند.
36در شهر یافا زن ایمانداری بود به نام طبیتا که به
یونانی او را دورکاس یعنی «غزال» می گفتند. او زن
نیکوکاری بود و همیشه در حق دیگران خصوصاً فقرا
خوبی می کرد. 37ولی در همین زمان بیمار شد و فوت
کرد. دوستانش او را غسل دادند و در بالاخانه‌ای گذاشتند
تا ببرند و او را دفن کنند. 38در این هنگام، شنیدند که
پطرس در شهر لده، نزدیک یافا است. پس دو نفر را
فرستادند تا از او خواهش کنند که هر چه زودتر به
یافا بیاید. 39همین که پطرس آمد، او را به بالاخانه‌ای
که جسد دورکاس در آن بود، بردند. در آنجا بیوه‌زنان
گرد آمده، گریه کنان لباس‌هایی را که دورکاس در
زمان حیات خود برای ایشان دوخته بود، به او نشان
می‌دادند. 40ولی پطرس خواست که همه از اطاق بیرون
روند. آنگاه زانو زد و دعا نمود. سپس رو به جنازه کرد و
گفت: «دورکاس، برخیز!» آن زن چشمان خود را باز کرد
و همین که پطرس را دید، برخاست و نشست! 41پطرس
دستش را گرفت و او را برخیزانید و ایمانداران و بیوه‌زنان
را خواند و او را زنده به ایشان سپرد.
42این خبر به سرعت در شهر پیچید و بسیاری به خداوند
ایمان آوردند. 43پطرس نیز مدتی در آن شهر نزد شمعون
چرم‌ساز اقامت گزید.

کرنیلیوس می‌خواهد با پطرس دیدار کند

10 در شهر قیصریه یک افسر رومی به نام
کُرنیلیوس زندگی می کرد که فرمانده ء هنگی
بود معروف به «ایتالیایی». 2او شخصی خداپرست و
پرهیزکار بود و خانواده‌ای خداترس داشت. کرنیلیوس
همیشه با سخاوت به فقرای یهودی کمک می کرد و به
درگاه خدا دعا می‌نمود. 3یک روز، ساعت سه بعد از
ظهر، در رؤیا فرشته ء خدا را دید. فرشته نزد او آمد و
گفت: « کُرنیلیوس!»
4کرنیلیوس با وحشت به او خیره شد و پرسید: «آقا، چه
فرمایشی دارید؟»
فرشته جواب داد: «دعاها و نیکوکاریهای تو از نظر خدا
دور نمانده است! 5و6اکنون چند نفر به یافا به دنبال
شمعون پطرس بفرست تا به دیدن تو بیاید. او در خانه ء
شمعون چرم ساز که خانه‌اش در کنار دریاست، مهمان
است.»
7وقتی فرشته ناپدید شد، کرنیلیوس دو نفر از نوکران
خود را با یک سرباز خداشناس که محافظ او بود، فرا
خواند 8و جریان را به ایشان گفت و آنان را به یافا
فرستاد.

پطرس با کرنیلیوس دیدار می‌کند

9و10روز بعد، وقتی این افراد به شهر یافا نزدیک
می‌شدند، پطرس به پشت‌بام رفت تا دعا کند. ظهر بود

و پطرس گرسنه شد. در همان حال که خوراک را آماده
می کردند، پطرس در عالم رؤیا دید که 11آسمان باز
شد و چیزی شبیه سفره‌ای بزرگ بطرف زمین آمد که از
چهار گوشه آویزان بود. 12در آن سفره، همه نوع حیوان
و حشره و پرنده ء وحشی وجود داشت که خوردن آنها
برای یهودیان حرام بود.
13سپس صدایی به پطرس گفت: «برخیز و هر کدام را
که می‌خواهی، ذبح کن و بخور!»
14پطرس گفت: «خداوندا، من هرگز چنین کاری نخواهم
کرد! در تمام عمرم هرگز گوشت حرام نخورده‌ام!»
15باز آن صدا گفت: «دستور خدا را رد نکن! اگر خدا
چیزی را حلال می‌خواند، تو آن را حرام نخوان!»
16این رؤیا سه بار تکرار شد. سپس، آن سفره به آسمان
بالا رفت. 17پطرس گیج شده بود، چون نه معنی این
رؤیا را می‌دانست و نه می‌دانست چه باید بکند.
در همین وقت، آن سه نفری که کرنیلیوس فرستاده بود،
خانه را پیدا کرده، به دم در رسیده بودند، 18و می گفتند:
«آیا شمعون معروف به پطرس در اینجا اقامت دارد؟»
19درحالیکه پطرس درباره ء رؤیا فکر می کرد،
روح‌القدس به او گفت: «سه نفر آمده‌اند تو را ببینند.
20برخیز و از ایشان استقبال کن و بدون شک و تردید
همراه ایشان برو چون من ایشان را فرستاده‌ام.»
21پطرس پایین رفت و به ایشان گفت: «من پطرس
هستم. چه فرمایشی دارید؟»

22جواب دادند: «ما از جانب کرنیلیوس، فرمانده ء رومی
آمده‌ایم. او شخص نیکوکار و خداترسی است و مورد
احترام یهودیان نیز می‌باشد. فرشته‌ای نیز به او ظاهر
شده و گفته است که بدنبال شما بفرستد و سخنان شما
را بشنود.»
23پطرس آنان را به خانه برد و پذیرایی کرد و روز بعد
با ایشان به قیصریه رفت. چند نفر از ایمانداران «یافا»
نیز با او رفتند.
24فردای آن روز به قیصریه رسیدند. کرنیلیوس بستگان
و دوستان نزدیک خود را هم جمع کرده بود و انتظار
ایشان را می کشید. 25به محض اینکه پطرس وارد خانه
شد، کرنیلیوس در مقابل او به خاک افتاد تا او را بپرستد.
26اما پطرس گفت: «برخیز! من نیز مانند تو یک
انسانم.»
27پس برخاسته، گفتگوکنان به اتاقی که عده ء زیادی در
آن جمع بودند، رفتند.
28پطرس به ایشان گفت: «شما خود می‌دانید که قوانین
یهود اجازه نمی‌دهد که من به خانه ء شخصی غیر
یهودی بیایم. ولی خدا در رؤیا به من نشان داده است
که هرگز نباید کسی را نجس بدانم. 29از این رو وقتی
شما به دنبال من فرستادید، بی‌چون و چرا آمدم. حال
بفرمایید به چه علت مرا خواسته‌اید.»
30کُرنیلیوس جواب داد: «چهار روز پیش، در همین وقت
یعنی ساعت سه ء بعد از ظهر، طبق عادت در خانه ء

خود مشغول دعا بودم که ناگهان دیدم شخصی با لباس
نورانی روبروی من ایستاده است! 31او به من گفت:
کرنیلیوس، خدا دعاهای تو را شنیده است و کمکهای
تو را در حق مردم قبول کرده است! 32حال چند نفر
را به یافا بفرست و شمعون پطرس را دعوت کن تا به
اینجا بیاید. او در خانه ء شمعون چرمساز که خانه‌اش
در ساحل دریاست، مهمان است.
33«پس بی‌درنگ به دنبال شما فرستادم و شما نیز لطف
کرده، زود آمدید. اینک منتظریم که بدانیم خداوند چه
فرموده است تا به ما بگویید.»

غیر یهودیان نیز بشارت انجیل را می¬شنوند

34آنگاه پطرس جواب داد: «حالا می‌فهمم که فقط
یهودیان محبوب خدا نیستند! 35بلکه هرکس از هر
نژاد و قومی که خدا را بپرستد و کارهای نیک بکند،
مورد پسند او واقع می‌شود. 36و37شما یقیناً از آن
بشارت و مژده‌ای که خدا به قوم اسرائیل داده آگاه
می‌باشید، یعنی این مژده که انسان می‌تواند بوسیله
ء عیسی مسیح که خداوند همه است، بسوی خدا
بازگردد. این پیغام و این وقایع، با تعمید یحیی آغاز
شد، و از جلیل به تمام یهودیه رسید. 38و بدون شک
می‌دانید که خدا عیسای ناصری را مسیح تعیین کرد
و با روح‌القدس و قدرت خود به این دنیا فرستاد.
او به همه جا می‌رفت، کارهای نیک انجام می‌داد

و تمام کسانی را که اسیر ارواح ناپاک بودند شفا می‌داد، زیرا خدا با او بود.
39«و ما رسولان شاهد تمام اعمالی هستیم که او در سرتاسر
اسرائیل و در اورشلیم انجام داد و در همان شهر بود که او
را بر صلیب کشتند. 40و 41ولی سه روز بعد، خدا او را زنده
کرد و او را به شاهدانی که از پیش انتخاب کرده بود،
ظاهر فرمود. البته همه ء مردم او را ندیدند، بلکه فقط ما
که بعد از زنده شدنش، با او خوردیم و نوشیدیم، شاهد
این واقعه ء عظیم بودیم. 42و خدا ما را فرستاد تا این خبر
خوش را به همه بدهیم و بگوییم که خدا عیسی را تعیین
نموده تا داور زندگان و مردگان باشد. 43تمام پیامبران نیز
در کتاب آسمانی ما نوشته‌اند که هرکس به او ایمان
بیاورد، گناهانش بخشیده خواهد شد.»

غیر یهودیان روح القدس را دریافت می‌کنند

44هنوز سخن پطرس تمام نشده بود که روح‌القدس بر
تمام شنوندگان نازل شد! 45یهودیانی که همراه پطرس
آمده بودند، وقتی دیدند که روح‌القدس به غیر یهودیان
نیز عطا شده است، مات و مبهوت ماندند. 46و 47ولی جای
شک باقی نماند، چون می‌شنیدند که همه به زبانهای
مختلف سخن می گویند و خدا را تمجید می کنند.
آنگاه پطرس گفت: «اکنون که ایشان مانند ما
روح‌القدس را یافته‌اند،آیا کسی می‌تواند بمن اعتراض
کند که چرا تعمیدشان می‌دهم؟» 48پس بنام عیسی

مسیح ایشان را غسل تعمید داد. آنگاه کرنیلیوس التماس کرد که پطرس چند روزی نزد آنان بماند.

خدا می‌خواهد هر انسانی را نجات بخشد

11 خبر ایمان آوردن غیر یهودیان بلافاصله در همه
جا پیچید و به گوش رسولان و سایر پیروان
مسیح در یهودیه نیز رسید. 2پس هنگامی که پطرس به
اورشلیم بازگشت، ایمانداران یهودی‌نژاد با او درگیر
شدند 3و گفتند که چرا با غیر یهودیان نشست و
برخاست کرده و از همه بدتر، با آنان بر سر یک سفره
غذا خورده است.
4آنگاه پطرس موضوع را از اول به تفصیل برای ایشان
تعریف کرد و گفت:
5«یک روز در شهر یافا بودم. وقتی دعا می کردم، در
رؤیا دیدم که چیزی شبیه سفره‌ای بزرگ از آسمان پایین
آمد که از چهار گوشه آویزان بود. 6وقتی خوب به آن
نگاه کردم دیدم در آن سفره همه نوع حیوان و حشره و
پرنده ء وحشی که خوردنش برای یهودیان حرام است،
وجود داشت. 7سپس صدایی شنیدم که به من گفت:
برخیز و از هر کدام که می‌خواهی ذبح کن و بخور.
8« گفتم: ای خداوند، من هرگز چنین کاری نخواهم کرد
چون در عمرم به چیزی حرام و ناپاک لب نزده‌ام!
9«ولی باز آن صدا گفت: وقتی خدا چیزی را حلال
می‌خواند، تو آن را حرام نخوان!

10«این صدا سه بار تکرار شد. سپس آن سفره دوباره
به آسمان بالا رفت. 11درست در همان لحظه، سه نفر
به خانه‌ای که من در آن مهمان بودم رسیدند. آنها آمده
بودند که مرا به قیصریه ببرند. 12روح‌القدس به من
گفت که همراه ایشان بروم و به غیر یهودی بودن ایشان
توجهی نداشته باشم. این شش برادر نیز با من آمدند.
پس به خانه ء شخصی رسیدیم که بدنبال من فرستاده
بود. 13او برای ما تعریف کرد که چگونه فرشته بر او
ظاهر شده و به او گفته: اشخاصی را به یافا بفرست تا
شمعون پطرس را پیدا کنند. 14او خواهد گفت که چطور
تو و خانواده‌ات می‌توانید نجات پیدا کنید!
15«هنگامی که برای ایشان شروع به صحبت کردم،
روح‌القدس بر ایشان نازل شد، درست همانطور که
اول بر ما نازل شد. 16آنگاه به یاد سخنان خداوند
افتادم که فرمود: یحیی با آب غسل تعمید می‌داد؛ ولی
شما با روح‌القدس تعمید خواهید یافت. 17«حال، اگر
خدا به این غیر یهودیان همان هدیه را داد که به ما
بخاطر ایمانمان، عطا فرمود، پس من که هستم که
اعتراض کنم.»
18وقتی این را شنیدند، قانع شدند و گفتند: «خدا را
شکر که همان لطفی را که در حق ما نمود، در حق
غیر یهودیان نیز انجام داد و به ایشان این امکان را داد
تا دست از گناه کشیده، بسوی او بازگردند و حیات
جاودانی را بدست آورند.»

شکنجه و آزار ایمانداران
به پیشرفت انجیل می‌انجامد

19وقتی پس از قتل استیفان، شکنجه و آزار ایمانداران
اورشلیم شروع شد، آنانی که از اورشلیم فرار کرده
بودند، تا فینیقیه و قبرس و انطاکیه پیش رفتند و پیغام
انجیل را فقط به یهودیان رساندند. 20ولی چند نفر از
ایمانداران اهل قبرس و قیروان وقتی به انطاکیه رسیدند،
با یونانی‌ها نیز درباره ء عیسای خداوند سخن گفتند.
21خداوند کوشش این چند نفر را به ثمر رساند، بطوری
که بسیاری از این غیر یهودیان ایمان آوردند و بسوی
خداوند بازگشت کردند.
22وقتی این خبر به گوش ایمانداران کلیسای اورشلیم
رسید، برنابا را که اهل قبرس بود، به انطاکیه فرستادند تا
به این نوایمانان کمک کند. 23وقتی برنابا به آنجا رسید
و دید که خدا چه کارهای شگفت‌آوری انجام می‌دهد،
بسیار شاد شد و ایمانداران را تشویق کرد که به هر
قیمتی که شده، از خداوند دور نشوند. 24برنابا شخصی
مهربان و پر از روح‌القدس بود و ایمانی قوی داشت. در
نتیجه، مردم دسته‌دسته به خداوند ایمان می‌آوردند.
25برنابا به طرسوس رفت تا پولس را بیابد. 26وقتی او را
پیدا کرد به انطاکیه آورد و هر دو یک سال در انطاکیه
ماندند و عده ء زیادی از نوایمانان را تعلیم دادند. در
انطاکیه بود که برای نخستین بار پیروان عیسی مسیح
را «مسیحی» لقب دادند.

27در این هنگام، چند نبی از اورشلیم به انطاکیه آمدند.
28یکی از آنان که نامش اَغابوس بود، در یک مجلس
عبادتی برخاست و با الهام روح خدا پیشگویی کرد که
بزودی سرزمین اسرائیل دچار قحطی سختی خواهد شد.
این قحطی در زمان فرمانروایی «کلودیوس» قیصر عارض
شد. 29پس، مسیحیان آنجا تصمیم گرفتند هرکس در حد
توانایی خود، هدیه‌ای بدهد تا برای مسیحیان یهودیه
بفرستند. 30این کار را کردند و هدایای خود را بدست برنابا
و پولس سپردند تا نزد کشیشان کلیسای اورشلیم ببرند.

کشته شدن یعقوب و زندانی شدن پطرس

12 در همین وقت هیرودیس پادشاه به آزار و
شکنجه ء عده‌ای از پیروان مسیح پرداخت.
2بدستور او یعقوب برادر یوحنا با شمشیر کشته شد.
3وقتی هیرودیس دید که سران یهود این عمل را
پسندیدند، پطرس را نیز در ایام عید پِسَح یهود دستگیر
کرد، 4و او را به زندان انداخت و دستور داد شانزده
سرباز، زندان او را نگهبانی کنند. هیرودیس قصد داشت
بعد از عید پسح، پطرس را بیرون آورد تا در ملاء عام
محاکمه شود. 5ولی در تمام مدتی که پطرس در زندان
بود، مسیحیان برای او مرتب دعا می کردند.

رهایی معجزآسای پطرس از زندان

6شب قبل از آن روزی که قرار بود پطرس محاکمه شود،

او را بـا دو زنجیـر بسـته بودنـد و او بیـن دو سـرباز خوابیـده بـود. سـربازان دیگـر نیـز کنـار در زنـدان کشـیک می‌دادنـد.
7ناگهـان محیـط زنـدان نورانـی شـد و فرشـته ء خداونـد آمـد وکنـار پطـرس ایسـتاد! سـپس بـه پهلـوی پطـرس زد و او را بیـدار کـرد وگفـت: «زود برخیـز!» همـان لحظـه زنجیرهـا از مـچ دسـتهایش بـاز شـد و بـر زمیـن فـرو ریخـت! 8فرشـته بـه او گفـت: «لباسـها و کفشـهایت را بپـوش.» پطـرس پوشـید. آنـگاه فرشـته بـه او گفـت: «ردای خـود را بـر دوش بینـداز و بدنبـال مـن بیـا!»
9بـه ایـن ترتیـب، پطـرس از زنـدان بیـرون آمـد و بـه دنبـال فرشـته بـراه افتـاد. ولـی در تمـام ایـن مـدت تصـور می کـرد کـه خـواب می‌بینـد و بـاور نمی کـرد کـه بیـدار باشـد.
10پـس بـا هـم از حیـاط اول و دوم زنـدان گذشـتند تـا بـه دروازه ء آهنـی زنـدان رسـیدند کـه بـه کوچـه‌ای بـاز می‌شـد. ایـن در نیـز خودبخـود بـاز شـد! پـس، از آنجـا هـم رد شـدند تـا بـه آخـر کوچـه رسـیدند. آنـگاه فرشـته از او جـدا شـد.
11پطـرس کـه تـازه متوجـه ء ماجـرا شـده بـود، بـه خـود گفـت: «پـس حقیقـت دارد کـه خداونـد فرشـته ء خـود را فرسـتاده، مـرا از چنـگ هیرودیـس و یهودیـان رهایـی داده اسـت!» 12آنـگاه، پـس از لحظـه‌ای تأمـل، بـه خانـه ء مریـم مـادر یوحنـا معـروف بـه مرقـس رفـت. در آنجـا عـده ء زیادی بـرای دعـا گـرد آمـده بودنـد.
13پطـرس در زد و دختـری بـه نـام رُدا آمـد تـا در را بـاز کنـد.
14وقتـی صـدای پطـرس را شـنید، ذوق زده بازگشـت تـا بـه

همه مژده دهد که پطرس در می‌زند. 15ولی آنان حرف او را باور نکردند و گفتند: «مگر دیوانه شده‌ای؟» بالاخره، وقتی دیدند اصرار می کند، گفتند: «پس حتماً او را کشته‌اند و حالا این روح اوست که به اینجا آمده است!»
16ولی پطرس بی‌وقفه در می‌زد. سرانجام رفتند و در را باز کردند. وقتی دیدند خود پطرس است، مات و مبهوت ماندند. 17پطرس اشاره کرد که آرام باشند و تعریف کرد که چه اتفاقی افتاده و چطور خداوند او را از زندان بیرون آورده است. پیش از رفتن نیز از ایشان خواست تا یعقوب و سایر برادران را آگاه سازند. بعد به جای امن‌تری رفت.
18صبح در زندان غوغایی بپا شد. همه پطرس را جستجو می کردند. 19وقتی هیرودیس به دنبال او فرستاد و فهمید که در زندان نیست، هر شانزده نگهبان را بازداشت کرد و حکم اعدامشان را صادر نمود. آنگاه یهودیه را ترک کرده، به قیصریه رفت و مدتی در آنجا ماند.

مرگ هیرودیس

20وقتی هیرودیس در قیصریه بود، هیأتی از نمایندگان شهرهای صور و صیدون به دیدن او آمدند. هیرودیس نسبت به اهالی این دو شهر خصومت عمیقی داشت. پس ایشان حمایت بلاستوس وزیر دربار او را بدست آوردند و از هیرودیس تقاضای صلح کردند، زیرا اقتصاد

شهرهای آنان به داد و ستد با سرزمین او بستگی داشت.
21سرانجام اجازه ء شرفیابی گرفتند. در آن روز هیرودیس
لباس شاهانه‌ای پوشید و بر تخت سلطنت نشست و
نطقی ایراد کرد. 22وقتی صحبت او تمام شد، مردم او را
مثل خدا پرستش کردند و فریادزنان می گفتند که این
صدای خداست، نه صدای انسان!
23همان لحظه فرشته ء خداوند هیرودیس را چنان زد که
بدنش پر از کرم شد و مرد، زیرا بجای اینکه خدا را
تمجید کند، گذاشت مردم او را پرستش کنند.
24اما پیغام خدا به سرعت به همه می‌رسید و تعداد
ایمانداران روزبروز بیشتر می‌شد.
25برنابا و پولس نیز به اورشلیم رفتند و هدایای مسیحیان را
به کلیسا دادند و بعد به شهر انطاکیه بازگشتند. در این
سفر یوحنا معروف به مرقس را نیز با خود بردند.

مأموریت پولس و برنابا

13 در کلیسای انطاکیه ء سوریه، تعدادی نبی و
معلم وجود داشت که عبارت بودند از: برنابا،
شمعون که به او «سیاه چهره» نیز می گفتند، لوکیوس
اهل قیروان، مناحم که برادر همشیر هیرودیس پادشاه
بود، و پولس. 2یک روز، وقتی این اشخاص روزه گرفته
بودند و خدا را عبادت می کردند روح‌القدس به ایشان
فرمود: «برنابا و پولس را وقف کار مخصوصی بکنید که
من برای آنان در نظر گرفته‌ام.» 3پس چند روز بیشتر

روزه گرفتند و دعا کردند و بعد دستهایشان را بر سر آن
دو گذاشتند و آنان را بدست خدا سپردند.

نخستین سفر بشارتی پولس

4برنابا و پولس با هدایت روح‌القدس سفر خود را آغاز
کردند. نخست به بندر سُلوکیه رفتند و از آنجا با کشتی
عازم جزیره ء قبرس شدند. 5در قبرس به شهر سَلامیس
رفتند و در کنیسه ء یهودیان کلام خدا را موعظه کردند.
یوحنا معروف به مرقس نیز همراه ایشان بود و کمک
می کرد.
6و7در آن جزیره، شهر به شهر گشتند و پیغام خدا را
به مردم رساندند تا اینکه به شهر پافُس رسیدند. در
پافُس به یک جادوگر یهودی برخوردند به نام باریشوع
که ادعای پیغمبری می کرد و با «سرجیوس پولس» که
فرماندار رومی قبرس و شخصی برجسته و دانا بود، طرح
دوستی ریخته بود. فرماندار برنابا و پولس را بحضور خود
احضار کرد، چون می‌خواست پیغام خدا را از زبان
آنان بشنود. 8ولی آن جادوگر که نام یونانی او اَلیما بود،
مزاحم می‌شد و نمی گذاشت فرماندار به پیغام برنابا
و پولس گوش دهد و سعی می کرد نگذارد به خداوند
ایمان بیاورد.
9آنگاه پولس که سرشار از روح‌القدس بود، نگاه
غضب‌آلودی به آن جادوگر انداخت و گفت: 10«ای
فرزند شیطان، ای حیله گر بد ذات، ای دشمن تمام

خوبیها، آیا از مخالفت کردن با خدا دست برنمی‌داری؟
11حال که چنین است، خدا تو را چنان می‌زند که تا
مدتی کور شوی!»
چشمان الیما فوری تیره و تار شد. او کورکورانه به
اینسو و آنسو می‌رفت و التماس می کرد یکنفر دست او
را بگیرد و راه را به او نشان دهد. 12وقتی فرماندار این را
دید از قدرت پیام خدا متحیر شد و ایمان آورد.

پولس، عیسی مسیح را به یهودیان می‌شناساند

13پولس و همراهانش پافس را ترک کردند و با کشتی
عازم پَمفلیه شدند و در بندر پِرجه پیاده شدند. در آنجا
یوحنا معروف به مرقس از ایشان جدا شد و به اورشلیم
بازگشت. 14ولی برنابا و پولس به شهر انطاکیه در ایالت
پیسیدیه رفتند.
روز شنبه برای پرستش خدا به کنیسه ء یهود وارد شدند.
15وقتی قرائت تورات و کتاب پیغمبران تمام شد، رؤسای
کنیسه به آنان گفتند: «برادران، اگر پیام آموزنده‌ای
برای ما دارید، بفرمایید.»
16پولس از جا برخاست و با دست اشاره کرد تا ساکت
باشند و گفت: «ای قوم بنی‌اسرائیل، و همه ء شما که به
خدا احترام می گذارید! اجازه بدهید سخنان خود را با
اشاره ء مختصری به تاریخ بنی‌اسرائیل آغاز کنم:
17«خدای بنی‌اسرائیل، اجداد ما را انتخاب کرد و با
شکوه و جلال تمام از چنگ مصریان رهایی بخشید و

سرافراز نمود. 18در آن چهل سالی که در بیابان سرگردان
بودند، او آنان را تحمل کرد. 19و20سپس، هفت قوم ساکن
کنعان را از بین برد و سرزمین آنان را به اسرائیل به ارث
داد. پس از آن، چهار صد و پنجاه سال، یعنی تا زمان
سموئیل نبی، رهبران گوناگون، این قوم را اداره کردند.
21«پس از آن، قوم خواستند برای خود پادشاهی داشته
باشند؛ و خدا شائول، پسر قیس از قبیله ء بنیامین را به
ایشان داد که چهل سال سلطنت کرد. 22ولی خدا او را
برکنار نمود و داود را بجای وی پادشاه ساخت و فرمود:
داود، پسر یسی، محبوب دل من است. او کسی است که
هر چه بگویم اطاعت می کند. 23و عیسی، آن نجات
دهنده‌ای که خدا وعده‌اش را به اسرائیل داد، از نسل
همین داود پادشاه است.
24«ولی پیش از آمدن او، یحیای پیغمبر موعظه می کرد
که لازم است هرکس در اسرائیل از گناهان خود دست
بکشد، بسوی خدا بازگشت نماید و تعمید بگیرد. 25وقتی
یحیی دوره ء خدمت خود را تمام کرد به مردم گفت: آیا
شما خیال می کنید که من مسیح هستم؟ نه، من مسیح
نیستم. مسیح بزودی خواهد آمد. من خیلی ناچیزتر از
آنم که کفشهایش را در مقابل پایهایش قرار دهم.
26«برادران، خدا این نجات را به همه ء ما هدیه کرده
است. این نجات هم برای شماست که از نسل ابراهیم
می‌باشید و هم برای شما غیر یهودیان که به خدا
احترام می گذارید.

27«ولی یهودیانِ شهر اورشلیم، با سران قوم خود عیسی را
کشتند، و به این ترتیب پیشگویی انبیا را تحقق بخشیدند.
ایشان او را نپذیرفتند و پی نبردند که او همان کسی است
که پیامبران در باره‌اش پیشگویی کرده‌اند، با اینکه هر
شنبه نوشته‌های آن پیغمبران را می‌خواندند و می‌شنیدند.
28هرچند عیسی بی‌تقصیر بود، ولی به پیلاطوس اصرار
کردند که او را بکشد. 29سرانجام وقتی تمام بلاهای
پیشگویی شده را بر سر او آوردند، او را از صلیب پایین
آوردند، و در قبر گذاشتند. 30ولی خدا باز او را زنده کرد!
31و کسانی که همراه او از جلیل به اورشلیم آمده بودند،
چندین بار او را دیدند، و بارها در همه جا به همه کس
این واقعه را شهادت داده‌اند.
32و 33«من و برنابا برای همین به اینجا آمده‌ایم تا این
پیغام را به شما نیز برسانیم و بگوییم که خدا عیسی
را زنده کرده است این همان وعده‌ای است که خدا به
اجداد ما داد و حالا در زمان ما به آن وفا کرده است. در
کتاب زبور فصل دوم، خدا درباره ء عیسی می‌فرماید:
امروز تو را که پسر من هستی سرافراز کرده‌ام.
34«خدا قول داده بود که او را زنده کند و به او عمر
جاوید بخشید. این موضوع در کتاب آسمانی نوشته
شده است که می‌فرماید: آن برکات مقدسی را که به
داود وعده دادم، برای تو انجام خواهم داد. 35در قسمت
دیگری از زبور بطور مفصل شرح می‌دهد که خدا
اجازه نخواهد داد بدن فرزند مقدسش در قبر بپوسد.

36این آیه اشاره به داود نیست چون داود، در زمان خود
مطابق میل خدا خدمت کرد و بعد مرد، دفن شد و
بدنش نیز پوسید. 37پس این اشاره به شخص دیگری
است، یعنی به کسی است که خدا او را دوباره زنده
کرد و بدنش از مرگ ضرر و زیانی ندید.
38«برادران، توجه کنید! در این عیسی برای گناهان شما
امید آمرزش هست. 39هرکه به او ایمان آورد، از قید تمام
گناهانش آزاد خواهد شد و خدا او را خوب و شایسته
به حساب خواهد آورد؛ و این کاری است که شریعت
یهود هرگز نمی‌تواند برای ما انجام دهد. 40پس مواظب
باشید مبادا گفته‌های پیغمبران شامل حال شما نیز بشود
که می گویند: 41شما که حقیقت را خوار می‌شمارید،
ببینید و تعجب کنید و نابود شوید! چون در زمان شما
کاری می کنم که اگر هم بشنوید، باور نخواهید کرد.»
42آن روز وقتی مردم از کنیسه بیرون می‌رفتند، از پولس
خواهش کردند که هفته ء بعد نیز برای ایشان صحبت
کند. 43عده‌ای از یهودیان و غیر یهودیان خداشناس نیز
که در آنجا عبادت می کردند، بدنبال پولس و برنابا رفتند.
برنابا و پولس همه را تشویق می کردند که به رحمت
خدا توکل کنند.

پولس بسوی غیر یهودیان می‌رود

44هفته ء بعد تقریباً همه ء مردم شهر آمدند تا کلام خدا
را از زبان آنان بشنوند.

45اما وقتی سران یهود دیدند که مردم اینچنین از
پیغام رسولان استقبال می کنند، از روی حسادت از آنان
بدگویی کردند و هر چه پولس می گفت، ضد آن را
می گفتند.
46آنگاه پولس و برنابا با دلیری گفتند: «لازم بود که
پیغام خدا را اول به شما یهودیان برسانیم. ولی حالا که
شما آن را رد کردید، آن را به غیر یهودیان اعلام خواهیم
کرد، چون شما نشان دادید که لایق حیات جاودانی
نیستید. 47و این درست همان است که خداوند به ما
فرمود: من تو را تعیین کردم تا برای اقوام غیر یهود
نور باشی و ایشان را از چهار گوشه ء دنیا بسوی من
راهنمایی کنی.»
48وقتی غیر یهودیان این را شنیدند، بسیار شاد شدند و
پیغام پولس را با شادی قبول کردند و آنان که برای
حیات جاودانی تعیین شده بودند، ایمان آوردند. 49به این
ترتیب، پیام خدا به تمام آن ناحیه رسید.
50آنگاه سران قوم یهود، زنان دیندار و متشخص و
بزرگان شهر را برضد پولس و برنابا تحریک کردند،
و بر سر ایشان ریختند و آنان را از آنجا بیرون
راندند. 51پولس و برنابا نیز در مقابل این عمل،
گرد و خاک آن شهر را از کفش‌های خود تکاندند
و از آنجا به شهر قونیه رفتند. 52اما کسانی که
در اثر پیغام آنان ایمان آوردند، سرشار از شادی و
روح‌القدس شدند.

سنگسار شدن پولس در قونیه

14 در شهر قونیه نیز پولس و برنابا به عبادتگاه یهود رفتند و چنان با قدرت سخن گفتند که عده ء زیادی از یهودیان و غیر یهودیان ایمان آوردند.
2 اما یهودیانی که به پیغام خدا پشت پا زده بودند، غیر یهودیان را نسبت به پولس و برنابا بدگمان ساختند و تا توانستند از آنان بدگویی کردند. 3 باوجود این، پولس و برنابا مدت زیادی آنجا ماندند و با دلیری پیغام خدا را به مردم اعلام نمودند. خداوند نیز به ایشان قدرت داد تا معجزاتی بزرگ و حیرت‌آور انجام دهند تا ثابت شود که پیغامشان از سوی خداست. 4 اما در شهر دو دستگی ایجاد شد؛ گروهی طرفدار سران قوم بودند و گروهی دیگر طرفدار رسولان مسیح.
5 و 6 وقتی پولس و برنابا پی بردند که غیر یهودیان با یهودیان و سران قوم یهود توطئه چیده‌اند که ایشان را مورد حمله قرار دهند و سنگسار کنند، به شهرهای لیکائونیه، یعنی لِستره و دِربه و اطراف آنجا فرار کردند. 7 درضمن، هرجا می‌رفتند پیغام خدا را به مردم می‌رساندند.

پولس و برنابا در لستره و دربه

8 در لستره به مردی که لنگ مادرزاد بود بر خوردند که هرگز راه نرفته بود. 9 هنگامی که پولس موعظه می کرد، او خوب گوش می‌داد و پولس دید ایمان شفا یافتن را

دارد. 10پس به او گفت: «بلند شو بایست!» او نیز از جا
جست و براه افتاد!
11وقتی حاضران این واقعه را دیدند فریاد برآورده،
به زبان محلی گفتند: «این اشخاص خدایان هستند
که بصورت انسان در آمده‌اند!» 12ایشان تصور کردند
که برنابا زئوس و پولس هِرمِس است، چون پولس بیان
خوبی داشت و هرمس نیز سخنگوی خدایان بود. زئوس
و هرمس هر دو از خدایان یونانی بودند. 13پس کاهن
معبد زئوس، واقع در بیرون شهر، برای پولس و برنابا
حلقه‌های گل آورد و می‌خواست همراه مردم نزدیک
دروازه ء شهر، برای آن دو، گاو و گوسفند قربانی کند تا
ایشان را بپرستد.
14اما وقتی برنابا و پولس متوجه ء قصد مردم شدند، از
ترس لباسهای خود را پاره کردند و به میان مردم رفتند
و فریاد زدند: 15«ای مردم، چه می کنید؟ ما هم مثل
خود شما انسان هستیم! ما آمده‌ایم به شما بگوییم
که از این کارها دست بردارید. ما برای شما مژده
آورده‌ایم و شما را دعوت می کنیم که این چیزهای
بیهوده را نپرستید و بجای آن در حضور خدای زنده
دعا کنید که آسمان و زمین و دریا و هر چه را که
در آنهاست آفرید. 16در دوران گذشته، خدا قوم‌ها را
بحال خود رها کرد تا به هر راهی که می‌خواهند
بروند، 17با اینکه برای اثبات وجود خود، همواره
دلیل کافی به ایشان می‌داد، و از رحمت خود به موقع

باران می‌فرستاد، محصول خوب و غذای کافی می‌داد
و دل همه را شاد می‌ساخت.»
18با تمام این کوشش‌ها، بالاخره پولس و برنابا با زحمت
توانستند مردم را از تقدیم قربانی به ایشان باز دارند.
19ولی چند روز بعد، اوضاع تغییر کرد. یک عده یهودی
از انطاکیه و قونیه آمدند و اهالی شهر را چنان تحریک
نمودند که بر سر پولس ریختند و او را سنگسار کردند
و به گمان اینکه دیگر مرده است، او را کشان کشان به
بیرون شهر بردند. 20اما همینطور که مسیحیان دور او به
حالت دعا ایستاده بودند، او برخاست و به شهر بازگشت
و روز بعد با برنابا به شهر دربه رفت.

بازگشت پولس و برنابا به انطاکیه سوریه

21در آنجا نیز پیغام خدا را به مردم اعلام کردند و عده‌ای
را شاگرد مسیح ساختند. بعد از آن باز به لستره، قونیه
و انطاکیه بازگشتند. 22در این شهرها مسیحیان را کمک
می کردند تا محبت خود را نسبت به خدا و یکدیگر
حفظ کنند و در ایمان پایدار باشند و می گفتند که باید
با گذشتن از تجربیات سخت، وارد ملکوت خدا شوند.
23سپس در هر کلیسا، مسیحیان باتجربه را بعنوان کشیش
تعیین کردند. آنگاه روزه گرفته، برای ایشان دعا کردند
و آنان را بدست خداوندی که به او ایمان داشتند سپردند.
24پس از آن، از راه پیسیدیه به پمفلیه سفر کردند. 25و باز
در پرجه موعظه کردند و از آنجا به اتالیه رفتند.

26سرانجام، با کشتی به انطاکیه ء سوریه بازگشتند، یعنی
به شهری که این سفر طولانی را از آنجا آغاز کرده و در
آن انتخاب شده بودند تا این خدمت را انجام دهند.
27وقتی پولس و برنابا به انطاکیه رسیدند، مسیحیان را دور
هم جمع کردند و گزارش سفر خود را تقدیم نمودند
و مژده دادند که چگونه خدا درهای ایمان را به روی
غیر یهودیان نیز گشوده است. 28آنان مدت زیادی نزد
مسیحیان انطاکیه ماندند.

شورای اورشلیم

15 در همان زمان که پولس و برنابا در انطاکیه
بودند، عده‌ای از یهودیه آمدند و به مسیحیان
تعلیم غلط داده، می گفتند: «اگر کسی به آداب و رسوم
قدیمی یهود وفادار نماند و ختنه نشود، محال است بتواند
نجات پیدا کند.» 2پولس و برنابا در این باره با ایشان به
تفصیل گفت و گو کردند تا بالاخره قرار شد مسیحیان
انطاکیه، پولس و برنابا را با چند نفر از میان خود به
اورشلیم بفرستند تا عقیده ء رسولان و کشیشان کلیسای
آنجا را در این باره جویا شوند. 3پس ایشان با بدرقه ء
کلیسا، بسوی اورشلیم حرکت کردند و سر راهشان، در
شهرهای فینیقیه و سامره نیز به مسیحیان سرزدند و مژده
دادند که غیر یهودیان هم مسیحی شده‌اند؛ و همه از
شنیدن این خبر شاد شدند.
4وقتی به اورشلیم رسیدند اعضای کلیسا و کشیشان و

رسولان، ایشان را با آغوش باز پذیرفتند. فرستادگان نیز آنچه را که خدا بوسیله ء ایشان انجام داده بود گزارش دادند. 5آنگاه چند نفر از مسیحیان که قبلاً از فرقه ء فریسیان بودند، برخاسته، گفتند: «تمام غیر یهودیانی که مسیحی شده‌اند باید ختنه شوند و تمام آداب و رسوم یهود را نگاه دارند.» 6پس رسولان و کشیشان کلیسا تصمیم گرفتند در یک جلسه ءدیگر به این موضوع رسیدگی کنند.

7در این جلسه، پس از مباحثهء بسیار، پطرس برخاست و به ایشان گفت: «برادران، شما همه می‌دانید که از مدتها پیش خدا مرا از میان خودتان انتخاب کرد تا پیغام انجیل را به غیر یهودیان برسانم تا ایشان آن را بشنوند و ایمان آورند. 8خدا که از دل مردم باخبر است، روح‌القدس را همانطور که به ما داد، به غیر یهودیان نیز ارزانی داشت تا این حقیقت را ثابت کند که ایشان را نیز مانند ما می‌پذیرد.

9«پس خدا میان ما و آنان هیچ فرقی نگذاشت، چون همانطور که دل ما را با ایمان پاک کرد، دل آنان را نیز پاک نمود. 10حال، چرا می‌خواهید از کار خدا ایراد بگیرید و باری روی دوش دیگران بگذارید که نه ما توانستیم حمل کنیم و نه اجداد ما؟ 11مگر ایمان ندارید که با هدیهء رایگان عیسای خداوند، همه یکسان نجات پیدا می کنند؟»

12بدین ترتیب، بحث خاتمه یافت. سپس حضار به برنابا

و پولس گوش دادند و ایشان معجزاتی را که خدا در میان
غیر یهودیان بعمل آورده بود، بازگو کردند.
13پس از ایشان، نوبت به یعقوب رسید. او برخاست و
گفت: «برادران، گوش کنید. 14پطرس برای شما بیان
کرد که چگونه خدا برای نخستین بار بر غیر یهودیان
ظاهر شد تا برای جلال خود، از میان ایشان قومی
جدید انتخاب کند. 15و این درست همان است که
پیغمبران خدا پیشگویی کردند. برای مثال، عاموس نبی
می گوید: 16خداوند می‌فرماید: از این پس باز می گردم
و سلطنت افتاده ء داود را برپا می دارم و خرابی‌های آن
را بنا می کنم 17تا غیر یهودیان نیز بتوانند بسوی خدا
بازگردند، یعنی تمام کسانی که نام خود را بر ایشان
مهر زده‌ام. 18این است آنچه خداوند می گوید، خداوندی
که نقشه‌های ازلی خود را اکنون فاش می کند.
19«بنابراین، عقیدهء من این است که نباید در مورد
غیر یهودیانی که بسوی خدا باز می گردند، اصرار کنیم
که قوانین یهودی را نگاه دارند. 20فقط بنویسیم که
گوشت حیواناتی را که برای بتها قربانی شده‌اند و خون
و حیوانات خفه شده را نخورند و زنا نیز نکنند. 21چون
سالهاست که روزهای شنبه در هر شهر در کنیسه‌ها
این شریعت موسی موعظه شده است.»

نامه به ایمانداران غیر یهودی

22پس رسولان و کشیشان کلیسا با تمام اعضای

کلیسا رأی دادند که دو نفر را همراه پولس و برنابا به انطاکیه بفرستند تا نتیجهء این جلسه را به ایشان اطلاع دهند. این دو نفر یکی یهودا معروف به برسابا بود و دیگری سیلاس. ایشان هر دو از افراد سرشناس کلیسا بودند. 23متن نامه‌ای که با خود بردند، از این قرار بود:

«ما رسولان، کشیشان کلیسا و برادران اهل اورشلیم به شما برادران غیر یهودی اهل انطاکیه، سوریه و قیلیقیه سلام می‌رسانیم.

24«از قرار معلوم، بعضی از ایمانداران اینجا آمده، شما را مشوش ساخته و رنجانده‌اند و بدون دستور ما به شما گفته‌اند که برای نجات یافتن، باید شریعت یهود را نگاه دارید. 25پس، ما تصمیم گرفتیم از طرف خود این دو نماینده را همراه عزیزانمان برنابا و پولس نزد شما بفرستیم. 26و27نمایندگان ما، یهودا و سیلاس که بخاطر خداوند ما عیسی مسیح هر دو از جان خود گذشته‌اند، به شما خواهند گفت که نظر ما در بارهء مشکل شما چیست.

28و29«زیرا با هدایت روح‌القدس صلاح دیدیم که از قوانین یهود باری بر دوش شما نگذاریم. فقط گوشت حیواناتی که برای بتها قربانی می‌شوند و گوشت حیوانات مردار و خون نخورید و هرگز زنا نکنید. اگر از این چیزها بپرهیزید کار خوبی خواهید کرد. همین و بس.»

30این چهار نفر بی‌درنگ به انطاکیه رفتند و تمام
مسیحیان را دور هم جمع کردند و آن نامه را به ایشان
دادند. 31وقتی نامه را خواندند بی‌اندازه شاد شدند.
32و 33سپس، یهودا و سیلاس که هر دو نبی بودند
و خدا از طریق آنان به مؤمنین پیام می‌داد، مدتی
در آنجا ماندند. آنان مسیحیان را نصیحت و تشویق
می‌کردند که در ایمان استوار باشند. سپس به
اورشلیم بازگشتند و سلامهای مسیحیان انطاکیه را
به آنان رساندند. 34و 35ولی پولس و برنابا در انطاکیه
ماندند تا به همراه دیگران، کلام خدا را تعلیم و
بشارت می‌دادند.

جدایی پولس از برنابا

36پس از چندی، پولس به برنابا پیشنهاد کرد که بازگردند
و به شهرهایی که قبلاً در آنجا موعظه کرده بودند سر
بزنند تا ببینند مسیحیان جدید در چه حالند. 37برنابا
موافقت کرد و خواست یوحنا معروف به مرقس را نیز
با خود ببرند. 38ولی پولس با این کار مخالف بود چون
می‌گفت مرقس در پمفلیه آنان را ترک نموده و با ایشان
همکاری نکرده است. 39اختلاف آنان بر سر این موضوع
بقدری شدت گرفت که از هم جدا شدند. برنابا و مرقس
به قبرس رفتند؛ 40و 41ولی پولس با سیلاس، پس از آنکه
ایمانداران برای ایشان دعا کردند، به سوریه و قیلیقیه
رفتند تا کلیساهای آنجا را تشویق و تقویت نمایند.

دومین سفر بشارتی پولس

16 به این ترتیب، پولس و سیلاس به شهر دربه و
سپس به لستره رفتند. در شهر لستره با تیموتائوس
آشنا شدند. مادر تیموتائوس مسیحی یهودی‌نژاد، ولی
پدرش یونانی بود.
2مسیحیان لستره و قونیه درباره‌ء تیموتائوس شهادت
خوبی می‌دادند. 3پس، پولس از او خواست که در این
سفر همراه ایشان برود. ولی به احترام یهودیان آن
اطراف، پیش از حرکت، تیموتائوس را ختنه کرد، چون
همه می‌دانستند که پدرش یونانی است. 4سپس، با هم
شهر به شهر گشتند و تصمیمی را که رسولان و کشیشان
کلیسای اورشلیم درباره‌ء غیر یهودیان گرفته بودند، به
اطلاع کلیساها رساندند. 5به این ترتیب، ایمان مسیحیان
رشد می کرد و بر تعداد آنان افزوده می‌شد.

دعوت به مقدونیه

6وقتی از شهرهای ایالات فریجیه و غلاطیه گذشتند،
روح‌القدس اجازه نداد که این بار به ایالت آسیا بروند.
7پس به سرحد ایالت میسیا آمدند و سعی کردند از راه
شمال به ایالت بطینیا بروند، اما باز روح عیسی به
ایشان اجازه نداد. 8پس، از ایالت میسیا گذشتند و به
شهر تروآس آمدند.
9همان شب پولس رؤیایی دید. در این رؤیا شخصی
را در مقدونیه‌ء یونان دید که به او التماس می کند و

می گوید: «به اینجا بیا و ما را کمک کن.» [10]پس چون این رؤیا را دید، مطمئن شدیم که خداوند ما را خوانده است تا پیغام انجیل را در مقدونیه نیز اعلام کنیم. از اینرو بی‌درنگ عازم آنجا شدیم.

پیام مسیح به اروپا می‌رسد

[11]بنابراین، در تروآس سوار قایق شدیم و مستقیم به ساموتراکی رفتیم. روز بعد از آنجا رهسپار نیاپولیس شدیم. [12]و سرانجام به فیلیپی رسیدیم که یکی از شهرهای مستعمرهٔ روم و داخل مرز مقدونیه بود. چند روز در آنجا ماندیم.

[13]روز شنبه که برای یهود روز استراحت و عبادت بود، از شهر بیرون رفتیم تا به ساحل رودخانه رسیدیم، چون شنیدیم که در آنجا عده‌ای برای دعا دور هم جمع می‌شوند. در آنجا کلام خدا را به زنانی که گرد آمده بودند، تعلیم دادیم. [14]یکی از این زنان لیدیه نام داشت. او فروشندهٔ پارچه‌های ارغوانی و اهل طیاتیرا و زنی خداپرست بود. همانطور که او به ما گوش می‌داد، خداوند دل او را باز کرد بطوری که هر چه پولس می گفت می‌پذیرفت. [15]او با تمام اعضای خانواده‌اش غسل تعمید گرفت و خواهش کرد که مهمان او باشیم و گفت: «اگر قبول دارید که من به خداوند ایمان واقعی دارم، پس بیایید مهمان من باشید.» آنقدر اصرار نمود تا سرانجام قبول کردیم.

پولس و سیلاس در زندان

16یک روز که به محل دعا در کنار رودخانه می‌رفتیم، به کنیزی برخوردیم که اسیر روحی ناپاک بود و فالگیری می کرد و از این راه سود کلانی عاید اربابانش می‌نمود. 17آن دختر به دنبال ما می‌آمد و با صدای بلند به مردم می گفت: «این آقایان خدمتگزاران خدا هستند و آمده‌اند راه نجات را به شما نشان دهند.»
18چند روز کار او همین بود تا اینکه پولس آزرده خاطر شد و به روح ناپاکی که در او بود گفت: «به نام عیسی مسیح به تو دستور می‌دهم که از وجود این دختر بیرون بیایی!» در همان لحظه روح ناپاک او را رها کرد.
19وقتی اربابان او دیدند که با این کار درآمدشان قطع شد، پولس و سیلاس را گرفتند و کشان کشان تا میدان شهر به دادگاه بردند. 20و21آنها فریاد می‌زدند: «این یهودی‌ها، شهر ما را بهم زده‌اند! چیزهایی به مردم تعلیم می‌دهند که برخلاف قوانین رومی است.»
22گروهی از مردم شهر نیز با آنان همدست شدند. در دادگاه لباسهای پولس و سیلاس را از تنشان در آوردند و ایشان را سخت چوب زدند. 23ضربات پی‌درپی بر پشت برهنهء آنان فرود می‌آمد. پس از ضرب و شتم فراوان، هر دو را به زندان انداختند و رئیس زندان را تهدید کردند که اگر اینها فرار کنند، او را خواهند کشت. 24او نیز ایشان را به بخش درونی زندان برد و پایهای آنان را با زنجیر بست.

25نیمه‌های شب وقتی پولس و سیلاس مشغول دعا
و سرود خواندن بودند و دیگران نیز به آنان گوش
می‌دادند، 26ناگهان زلزله‌ای رخ داد! شدت آن بقدری زیاد
بود که پایه‌های زندان لرزید و همهء درها باز شد و
زنجیرها از دست و پای زندانیان فرو ریخت! 27رئیس
زندان سراسیمه از خواب پرید و دید تمام درهای زندان
باز است و فکر کرد که زندانیها فرار کرده‌اند؛ پس
شمشیرش را کشید تا خود را بکشد.
28ولی پولس فریاد زد: «به خود صدمه‌ای نزن! ما همه
اینجا هستیم!»
29رئیس زندان در حالی که از ترس می‌لرزید، خواست
تا چراغی برایش بیاورند. او به ته زندان دوید و به پای
پولس و سیلاس افتاد. 30سپس ایشان را از زندان بیرون
آورد و با التماس گفت: «آقایان، من چه کنم تا نجات
یابم؟»
31جواب دادند:«به عیسای خداوند ایمان‌آور تا تو و تمام
افراد خانواده‌ات نجات یابید.»
32آنگاه پیام خداوند را به او و اهل خانه‌اش رساندند.
33او نیز فوری زخمهای ایشان را شست و سپس با اهل
خانه‌اش غسل تعمید گرفت. 34آنگاه پولس و سیلاس
را به خانه برد و به ایشان خوراک داد. رئیس زندان و
اهل خانهء او از اینکه به خدا ایمان آورده بودند، بسیار
شاد بودند. 35وقتی صبح شد از طرف دادگاه مأمورانی
آمدند و به رئیس زندان گفتند: «پولس و سیلاس را آزاد

کن بروند.» 36او نیز به پولس گفت: «شما آزاد هستید و می‌توانید به سلامتی بروید.»
37اما پولس جواب داد: «ما را در انظار مردم زدند و بدون محاکمه به زندان انداختند و حالا می گویند مخفیانه بیرون برویم! هرگز! ما از اینجا تکان نمی‌خوریم! چون تبعیت ما رومی است، اعضای دادگاه باید با پای خود بیایند و از ما عذرخواهی کنند!»
38مأموران بازگشتند و به دادگاه گزارش دادند. وقتی شنیدند که پولس و سیلاس تابع دولت روم هستند، وحشت کردند. 39پس به زندان آمدند و با التماس گفتند: «لطفاً تشریف ببرید.» و با احترام ایشان را از زندان بیرون آوردند و خواهش کردند که از شهر بیرون بروند.
40پولس و سیلاس پیش از اینکه شهر را ترک کنند، به خانه لیدیه بازگشتند تا یکبار دیگر مسیحیان را ببینند و برای ایشان کلام خدا را موعظه کنند.

بشارت پولس در تسالونیکی

17 ایشان از شهرهای آمفیپولیس و آپولونیا گذشتند و به تسالونیکی رسیدند. در آن شهر یهودیان عبادتگاهی داشتند. 2پولس برطبق عادت همیشگی خود وارد عبادتگاه شد و سه هفتهء پی‌درپی روزهای شنبه از کتاب آسمانی با حضار بحث می کرد، 3و پیشگویی‌های آن را دربارهء مردن و زنده شدن مسیح شرح می‌داد و ثابت می کرد که عیسی همان مسیح است. 4عده‌ای

از شنوندگان با گروهی از مردان یونانی خداپرست و بسیاری از زنان سرشناس شهر متقاعد شده، ایمان آوردند.
5اما سران یهود حسد بردند و ولگردهای کوچه و بازار را جمع کردند و آشوب براه انداختند. سپس، به خانهٔ یاسون هجوم بردند تا پولس و سیلاس را بگیرند و برای مجازات به مقامات تحویل دهند.
6اما وقتی ایشان را در خانهٔ یاسون پیدا نکردند، یاسون را با عده‌ای از مسیحیان دیگر کشان کشان نزد دادرسان شهر برده، فریاد می‌زدند: «پولس و سیلاس دنیا را بهم ریخته‌اند و حالا به اینجا آمده‌اند تا آرامش شهر ما را نیز برهم زنند. 7این یاسون هم آنان را به خانهٔ خود راه داده است. اینها همه خائن هستند چون عیسی را پادشاه می‌دانند، نه قیصر را.»
8و9مردم شهر و همچنین دادرسان از شنیدن این خبر نگران شدند. پس، از ایشان ضمانت گرفتند که کار خلافی نکنند و بعد آزادشان کردند.

پولس و سیلاس در بیریه

10همان شب مسیحیان با عجله پولس و سیلاس را به بیریه فرستادند. در آنجا باز طبق معمول به عبادتگاه یهود رفتند تا پیغام انجیل را اعلام نمایند. 11ولی اهالی بیریه از مردم تسالونیکی نجیب‌تر بودند و با اشتیاق به پیغام آنان گوش می‌دادند و هر روز کتاب آسمانی را با دقت می‌خواندند تا ببینند گفته‌های پولس و سیلاس

مطابق کلام خدا هست یا نه. 12به این ترتیب، عده‌ء
زیادی از یهودیان و گروهی از زنان سرشناس یونانی و
جمع بزرگی از مردان یونانی ایمان آوردند.
13اما وقتی یهودیان تسالونیکی باخبر شدند که پولس
در بیریه موعظه می کند، به آنجا رفتند و در آنجا نیز
آشوبی برپا کردند. 14مسیحیان بی‌درنگ پولس را بسوی
دریا فرستادند، ولی سیلاس و تیموتائوس همانجا ماندند.
15همراهان پولس تا شهر آتن با او رفتند و از آنجا به بیریه
بازگشتند و از طرف پولس برای سیلاس و تیموتائوس
پیغام آوردند که هر چه زودتر به آتن بروند.

پولس برای مردم آتن موعظه می کند

16وقتی پولس در آتن منتظر سیلاس و تیموتائوس بود،
ازآن همه بت که در شهر بود، بشدت ناراحت شد.
17پس برای گفتگو با یهودیان و غیر یهودیان دیندار، به
عبادتگاه یهود می‌رفت و هر روز در بازار هر که را
می‌دید با وی گفتگو می کرد.
18درضمن، با چند فیلسوف «اپیکوری» و «رواقی» نیز
آشنا شد. وقتی پیام نجات‌بخش مسیح و زنده شدن او
را با آنان درمیان گذاشت، گفتند: «این یاوه گو چه
می‌خواهد بگوید؟» بعضی نیز گفتند: «می‌خواهد
یکی از مذاهب بیگانه را به ما تحمیل کند.»
19پس او را به تالار اجتماعات شهر دعوت کردند که
بالای تپه‌ای به نام «مریخ» بود و گفتند: «بیا درباره‌ء

این مذهب تازه بیشتر برای ما صحبت کن. 20چون
چیزهایی که تو می‌گویی برای ما تازگی دارد و
می‌خواهیم بیشتر بشنویم.» 21تمام اهالی آتن و حتی
خارجیان آنجا گویی کاری نداشتند بجز اینکه دور هم
جمع شوند و تمام وقت خود را صرف گفتگو درباره‌ء
عقاید تازه کنند.
22پس پولس در تالار اجتماعات تپه‌ء مریخ در مقابل مردم
ایستاد و گفت: «ای اهالی آتن، می‌بینم که شما بسیار
مذهبی هستید، 23چون وقتی در شهر گردش می کردم،
بسیاری از قربانگاه‌های شما را دیدم. درضمن، روی
یکی از آنها نوشته شده بود «تقدیم به خدایی که هنوز
شناخته نشده است.» معلوم می‌شود شما مدتهاست او را
می‌پرستید، بی‌آنکه بدانید کیست. اکنون می‌خواهم با
شما درباره‌ء او سخن بگویم.
24«او همان کسی است که این دنیا و هر چه را که در
آن هست آفریده است. چون او خود، صاحب آسمان و
زمین است، در این بتخانه‌ها که بدست انسان ساخته
شده‌اند، ساکن نمی‌شود، 25و احتیاج به دستر‌نج ما
ندارد، چون بی‌نیاز است! زیرا خود او به همه نَفَس و
حیات می‌بخشد، و هر نیاز انسان را رفع می کند. 26او
تمام مردم دنیا را از یکنفر بوجود آورد، یعنی از آدم، و
قوم‌ها را در سرتاسر این زمین پراکنده ساخت؛ او زمان
به قدرت رسیدن و سقوط هر یک از قوم‌های جهان و
مرزهای آنها را از پیش تعیین کرد.

27«مقصود از تمام این کارها این است که مردم در
جستجوی خدا باشند تا شاید به او برسند؛ حال آنکه او
حتی از قلب ما نیز به ما نزدیکتر است. 28زیرا زندگی و
حرکت و هستی از اوست. یکی از شعرای شما نیز گفته
است که ما فرزندان خدا هستیم. 29اگر این درست باشد،
پس نباید خدا را یک بت بدانیم که انسان آن را از طلا
و یا نقره و یا سنگ ساخته است. 30اما خدا کارهایی را
که در گذشته از روی نادانی از انسان سرزده، تحمل کرده
است. ولی اکنون از همه می‌خواهد که بتهایشان را دور
ریخته، فقط او را بپرستند. 31زیرا روزی را معین فرموده
است که در آن مردم این دنیا را بوسیلهٔ شخص مورد نظر
خود با عدل و انصاف داوری کند. خدا با زنده کردن این
شخص از مردگان، وی را به ما شناسانیده است.»
32وقتی شنیدند که پولس دربارهٔ زنده شدن مرده
سخن می گوید، به او خندیدند. اما بعضی نیز گفتند:
«می‌خواهیم در این باره باز هم برای ما صحبت کنی.»
33بهرحال، این پایان گفتگوی پولس با ایشان بود. 34ولی
چند نفر او را پیروی کرده، به مسیح ایمان آوردند. از
جمله اینها دیونیسیوس عضو انجمن شهر بود و دیگری
زنی بود به نام داماریس و چند نفر دیگر.

آشوب یهودیان در قرنتس

18 پس از آن، پولس از آتن به قُرِنتُس رفت. 2و3در
آن شهر با مردی یهودی به نام اَکیلا، متولد

پونتوس، آشنا شد. او به اتفاق همسرش پرِسکِلا بتازگی
از ایتالیا به قرنتس آمده بود، چون ایشان نیز مانند سایر
یهودیان، به فرمان کلودیوس قیصر از روم اخراج شده
بودند. پولس نزد آنان ماند و مشغول کار شد چون او نیز
مانند ایشان خیمه دوز بود.
4پولس روزهای شنبه به عبادتگاه یهودیان می‌رفت و
سعی می کرد حقیقت گفتار خود را به یهودیان و یونانیان
ثابت کند. 5پس از آنکه سیلاس و تیموتائوس از مقدونیه
رسیدند، پولس تمام وقت خود را صرف موعظه کرد و
برای یهودیان دلیل می‌آورد که عیسی همان مسیح است.
6اما وقتی یهودیان با او مخالفت کردند و به عیسی بد
گفتند، پولس گردوخاک آن شهر را از لباس خود تکانید و
گفت: «خونتان به گردن خودتان. من از خون شما بری
هستم. از این پس پیغام خدا را به غیر یهودیان خواهم
رساند.»
7سپس با یک غیر یهودی خداپرست هم منزل شد که
نام او یوستُس و خانه‌اش مجاور عبادتگاه یهود بود.
8سرپرست آن عبادتگاه که نامش کرِسپُس بود با تمام
خانواده‌اش مانند بسیاری در قُرنتُس به مسیح ایمان
آوردند و غسل تعمید گرفتند.
9یک شب خداوند در رؤیا به پولس فرمود: «از
هیچکس نترس! با دلیری موعظه کن و از این کار
دست نکش! 10چون من با تو هستم و کسی نمی‌تواند
به تو آسیبی برساند. بسیاری در این شهر به من تعلق

دارنـد.» 11پـس پولـس یـک سـال و نیـم در آنجـا مانـد و کلام
خـدا را تعلیـم داد.
12امـا وقتـی گالیـون حاکـم ایالـت اخائیـه شـد، یهودیـان بـا
هـم بضـد پولـس برخاسـتند و او را بـرای محاکمـه بـه حضـور
حاکـم بردنـد. 13آنـان پولـس را متهـم سـاخته، گفتنـد: «او
مـردم را وادار می کنـد کـه خـدا را بـا روشـهای غیرقانونـی
بپرسـتند.» 14ولـی درسـت در همـان لحظـه کـه پولـس
می‌خواسـت از خـود دفـاع کنـد، گالیـون رو بـه مدعیـان
کـرد و گفـت: «ای یهودیـان، گـوش کنیـد! اگـر جـرم و
جنایتـی در کار بـود، بـه سـخنان شـما گـوش مـی‌دادم، 15امـا
چـون جنـگ و جـدال شـما بـر سـر کلمـات، اشـخاص و
قوانیـن مذهـب خودتـان اسـت، خـود شـما آن را حـل و فصـل
کنیـد. مـن نـه بـه ایـن چیزهـا علاقـه دارم و نـه در ایـن مـورد
دخالـت می کنـم.» 16آنـگاه ایشـان را از دادگاه بیـرون کـرد.
17پـس ایشـان رفتـه، بـر سـر سوسـتانیس کـه سرپرسـت
جدیـد عبادتـگاه یهودیـان بـود ریختنـد و او را بیـرون
دادگاه کتـک زدنـد. امـا حاکـم بـه ایـن حادثـه نیـز هیـچ
اهمیتـی نـداد.

بازگشت پولس به اورشلیم و انطاکیه سوریه

18پـس از ایـن واقعـه پولـس مدتـی در آن شـهر مانـد و بعـد
بـا مسـیحیان وداع نمـود و همـراه پرسـکلا و اکیـلا از راه
دریـا بسـوی سـوریه حرکـت کـرد. در شـهر کَنخَریـه
مطابـق رسـم یهودیـان مـوی سـر خـود را تراشـید چونکـه

نذر کرده بود. 19وقتی به بندر اَفَسُس رسید، پرسکلا و اکیلا را در کشتی گذاشت و برای گفتگو به عبادتگاه یهود رفت. 20یهودیان از او خواستند چند روز پیش ایشان بماند، ولی پولس قبول نکرد چون می‌خواست به موقع به اورشلیم برسد.
21او گفت: «هرطور باشد، باید روز عید در اورشلیم باشم.» ولی قول داد که اگر خدا بخواهد بعدها به افسس بازگردد. آنگاه دوباره سوار کشتی شد و آنجا را ترک نمود.
22در بندر قیصریه از کشتی پیاده شد و به دیدن ایمانداران کلیسای اورشلیم رفت و بعد، از راه دریا عازم انطاکیه شد. 23پس از مدتی از آنجا به غلاطیه و فریجیه رفت و از مسیحیان دیدن کرد و ایشان را در ایمان به خداوند تقویت نمود.

اَپُلُس در افسس تعلیم می‌دهد

24در این هنگام، شخصی یهودی به نام اَپُلُس از اسکندریهء مصر به افسس رسید. اپلس هم معلم کلام خدا بود و هم یک واعظ برجسته. 25او در راه خدا تعلیم دیده بود و با حرارت زیاد و با دقت دربارهء عیسی به دیگران بشارت و تعلیم داده بود. اما او تنها از تعمید یحیی اطلاع داشت و بس. 26وقتی پرسکلا و اکیلا موعظهء آتشین او را در کنیسه شنیدند، او را نزد خود بردند و راه خدا را دقیقاً به او تعلیم دادند.

27اپلس در نظر داشت به یونان برود. مسیحیان نیز
او را به این سفر تشویق کردند و نامه‌هایی هم برای
مسیحیان یونان نوشتند تا از او به گرمی پذیرایی کنند.
وقتی به یونان رسید، خدا بوسیلهٔ او مسیحیان آنجا
را بی‌اندازه دلگرم کرد؛ 28زیرا در حضور همه، تمام
استدلال یهودیان را رد می‌کرد و از کتاب آسمانی دلیل
می‌آورد که عیسی در حقیقت همان مسیح است.

سومین سفر بشارتی پولس

19 در همان زمان که اپلس در یونان در شهر قرنتس
بود، پولس نیز در ایالت آسیا سفر می‌کرد تا
به افسس رسید و در آنجا چند نفر مسیحی یافت. 2پولس
از ایشان پرسید: «آیا وقتی به عیسی مسیح ایمان آوردید،
روح‌القدس را یافتید؟»
جواب دادند: «نه، ما حتی نمی‌دانیم روح‌القدس
چیست!»
3پولس پرسید: «پس به چه ایمانی اعتراف کردید و
غسل تعمید گرفتید؟»
جواب دادند: «به آنچه یحیای پیغمبر تعلیم داده است.»
4پولس به ایشان گفت: «تعمیدی که یحیی می‌داد برای
این بود که مردم از گناه دست کشیده، بسوی خدا
بازگردند و به عیسی ایمان بیاورند، یعنی به همان کسی
که یحیی وعدهٔ ظهورش را می‌داد.»
5وقتی این را شنیدند، به نام عیسای خداوند غسل تعمید

گرفتند. 6سپس، هنگامی که پولس دست بر سر آنان گذاشت، روح‌القدس بر ایشان قرار گرفت و به زبانهای مختلف سخن گفتند و نبوت کردند. 7تعداد این افراد دوازده نفر بود.

خدمات پولس در افسس

8درضمن، پولس هر شنبه به مدت سه ماه به عبادتگاه یهود می‌رفت و با شجاعت پیغام انجیل را اعلام می کرد. او از ایمان و علت ایمان خود سخن می گفت و دیگران را نیز متقاعد می‌ساخت تا به عیسی ایمان آورند. 9اما بعضی پیغام او را رد کردند و در برابر همه به مسیح بد می گفتند. پس، از ایشان جدا شد و دیگر برای آنان موعظه نکرد. سپس، مسیحیان را از میان مخالفین بیرون کشید و برای ایشان جلسات جداگانه‌ای ترتیب داد. درضمن، هر روز در تالار سخنرانی «طیرانُس» برای مردم موعظه می کرد. 10دو سال به این ترتیب گذشت تا اینکه تمام ساکنان ایالت آسیا پیغام خداوند را شنیدند، هم یهودیان و هم یونانیان. 11خداوند به پولس قدرت داد تا معجزات شگفت‌آوری به انجام رساند، 12بطوری که هرگاه دستمال یا تکه‌ای از لباس او را روی اشخاص بیمار می گذاشتند، شفا می‌یافتند و ارواح ناپاک از وجودشان بیرون می‌رفتند.

13یک بار گروهی از یهودیان دوره گرد که شهر به شهر می گشتند و برای اخراج ارواح ناپاک ورد می‌خواندند،

خواستند امتحان کنند که اگر اسم عیسای خداوند را بر زبان آورند، می‌توانند ارواح پلید را از وجود دیوانگان بیرون کنند یا نه. وردی هم که می‌خواندند این بود: «ای روح ناپاک، به همان عیسی که پولس درباره‌اش موعظه می کند، تو را قسم می‌دهیم که از وجود این دیوانه بیرون بیایی!» 14هفت پسر «اِسکیوا» که یک کاهن یهودی بود، این کار را می کردند. 15اما وقتی این را روی یک دیوانه امتحان کردند، روح ناپاک جواب داده، گفت: «من عیسی را می‌شناسم، پولس را هم می‌شناسم، ولی شما دیگر کیستید؟» 16سپس، دیوانه به آنان حمله کرد و آنان را چنان زد که برهنه و خون‌آلود از خانه فرار کردند!

17این خبر در سراسر افسس پیچید و به گوش هر یهودی و یونانی رسید، بطوری که همه ترسیدند و از آن پس به نام عیسای خداوند احترام می گذاشتند. 18و19درضمن، از کسانی که به مسیح ایمان آوردند، آنان که قبلاً با سحر و جادو سروکار داشتند، آمدند و به گناه خود اعتراف کردند و کتابها و طلسمهای خود را در مقابل همه سوزاندند. قیمت این کتابها برابر پنجاه هزار سکه نقره بود. 20این پیش‌آمد تأثیر عمیق پیغام خدا را در آن نواحی نشان می‌داد.

آشوب در افسس

21آنگاه پولس بوسیله روح خدا هدایت شد که پیش

از مراجعت به اورشلیم، به مقدونیه و یونان برود. او
می گفت: «بعد از آن باید به روم نیز بروم!» 22پس
همکاران خود، تیموتائوس و ارسطوس را جلوتر به یونان
فرستاد و خود کمی بیشتر در آسیا ماند.
23ولی تقریباً در همین هنگام، در افسس شورشی برضد
مسیحیان برپا شد. 24این شورش زیر سر شخصی بود
به نام دیمیتریوس که یک زرگر بود و صنعتگران
را دسته‌دسته استخدام کرده بود تا از روی بت دیانا
مجسمه‌های نقره بسازند. 25روزی دیمیتریوس کارگران و
همکاران خود را جمع کرد و به ایشان گفت:
«آقایان، درآمد ما از این کسب و کار است. 26ولی
بطوری که می‌دانید و دیده و شنیده‌اید، این پولس
بسیاری را متقاعد ساخته است که این بتها خدایان
نیستند. بهمین جهت بازار ما کساد شده است! نه فقط
ما در افسس ضرر می‌بینیم، بلکه همکاران ما در سرتاسر
آسیا ورشکست می‌شوند. 27و نه فقط کسب و کار ما از
رونق می‌افتد، بلکه حتی ممکن است این معبد خدای
ما دیانا از چشم و دل مردم بیفتد و این خدای باشکوه
فراموش شود، خدایی که نه فقط تمام مردم آسیا بلکه
در سرتاسر دنیا مردم او را می‌پرستند.»
28وقتی حاضرین این را شنیدند، خشمگین شده، فریاد
زدند: «پاینده باد دیانا خدای افسسی‌ها!»
29کم کم مردم از گوشه و کنار جمع شدند و طولی
نکشید که غوغایی در شهر برپا شد. همه بسوی

تماشاخانهء شهر هجوم بردند و گایوس و اِرِستَرخُس را که از همسفران پولس و اهل مکادونیه بودند گرفتند و کشان کشان برای محاکمه بردند. 30پولس می‌خواست مداخله کند، اما مسیحیان مانع شدند. 31چند نفر از مقامات آن ایالت نیز که از دوستان پولس بودند، برای او پیغام فرستادند و خواهش کردند که دخالت نکند و جان خود را به خطر نیندازد.

32در تماشاخانه غوغایی بود! مردم تا نفس داشتند فریاد می‌زدند و هرکس یک چیز می گفت. بیشترشان نیز نمی‌دانستند چرا به آنجا آمده‌اند.

33در این بین چند یهودی، اسکندر را یافتند و جلو انداختند، گویی مسئولیت تمام ماجرا به گردن اوست. اسکندر با تکان دادن دست از مردم خواست که ساکت شوند و سعی کرد چیزی بگوید. 34اما وقتی فهمیدند یهودی است، بلندتر فریاد زدند: «پاینده باد دیانا، خدای افسسی‌ها! پاینده باد دیانا، خدای افسسی‌ها!» این سروصدا تا دو ساعت طول کشید.

35سرانجام شهردار توانست ایشان را آرام کند و چند کلمه سخن بگوید. شهردار گفت: «ای مردم افسس، همه می‌دانند که شهر ما افسس، حافظ معبد دیانای بزرگ است و تمثال او از آسمان برای ما بر زمین افتاده است. 36چون در این شکی نیست، پس اگر کسی چیزی بگوید، شما نباید ناراحت شوید و نسنجیده کاری کنید. 37شما این دو نفر را به اینجا آورده‌اید درصورتی که

نـه از بتخانـه چیـزی دزدیده‌انـد و نـه بـه بـت بی‌احترامـی کرده‌انـد. 38اگـر دیمیتریـوس و صنعتگـران از دسـت کسـی شـکایت دارنـد، درِ دادگاه بـاز اسـت و قضـات هـم آماده‌انـد تـا بـه شـکایتها رسـیدگی کننـد. بگذاریـد ایشـان از راه‌هـای قانونـی اقـدام کننـد. 39اگـر در مـورد موضـوع دیگـری گلـه و شـکایتی باشـد، در جلسـات رسـمی انجمـن شـهر، حـل و فصـل خواهـد شـد. 40زیـرا ایـن خطـر وجـود دارد کـه حاکـم رومـی بخاطـر آشـوب امـروز، از مـا بازخواسـت کنـد. اگر از مـا بازخواسـت کنـد، چـه عـذری داریـم؟ و اگـر از پایتخـت در ایـن بـاره از مـن توضیـح بخواهنـد، چـه جـواب بدهـم؟» 41سپس، ایشان را مرخص نمود و همه متفرق شدند.

سفر پولس به مقدونیه و یونان

20 وقتـی سـروصداها خوابیـد، پولـس بـه دنبـال مسـیحیان فرسـتاد و پـس از موعظـه و تشـویق، از آنـان خداحافظـی کـرد و بطـرف مقدونیـه بـراه افتـاد. 2سـر راه خـود بـه هـر شـهری کـه می‌رسـید، بـرای مسـیحیان موعظـه می‌کـرد. بـه ایـن ترتیـب، بـه یونـان رسـید 3و سـه مـاه در آنجـا اقامـت نمـود. سـپس، خواسـت بـا کشـتی بـه سـوریه بـرود، امـا وقتـی فهمیـد یهودیـان توطئـه چیده‌انـد کـه او را بکشـند، تصمیـم گرفـت از راه مقدونیـه مراجعـت کنـد.
4چنـد نفـر نیـز تـا آسـیا همـراه او رفتنـد کـه عبـارت بودنـد از سـوپاترس اهـل بیریـه، ارسـترخوس و سـکندس اهـل تسـالونیکی، گایـوس اهـل دربـه، تیموتائـوس، تیخیکـوس

و تروفیموس که همه به شهرهای خود در آسیا باز می‌گشتند. 5ایشان جلوتر رفتند و در تروآس منتظر ما ماندند. 6پس از عید پِسَح، از شهر فیلیپی واقع در شمال یونان سوار کشتی شدیم و پنج روز بعد به بندر تروآس در آسیا رسیدیم و یک هفته در آنجا ماندیم.

آخرین دیدار پولس از تروآس

7یکشنبه برای مراسم شام مقدس دور هم جمع شدیم و پولس برای ما موعظه می‌کرد؛ و چون روز بعد می‌خواست از آن شهر برود، تا نیمه‌های شب صحبت کرد. 8در بالاخانه‌ای که جمع بودیم، چراغهای بسیاری روشن بود. 9همینطور که پولس سخن را طول می‌داد، جوانی به نام افتیخُس که کنار پنجره نشسته بود، خوابش برد و از طبقهٔ سوم پایین افتاد و مرد. 10و 11و 12پولس پایین رفت و او را در آغوش گرفت و گفت: «ناراحت نباشید او صحیح و سالم است!» همینطور نیز بود! همه خوشحال شدند و با هم به بالاخانه بازگشتند و شام مقدس را خوردند. پولس باز سخن را ادامه داد تا کم کم هوا روشن شد. آنگاه ایشان را ترک گفت.

دیدار پولس با کشیشان افسس

13پولس می‌خواست از راه خشکی به اَسوس برود و ما پیش از او با کشتی به آن شهر رفتیم. 14در اسوس به هم رسیدیم و با کشتی به مِتیلینی رفتیم. 15روز بعد، از جزیره

ء خیوس گذشتیم و روز دوم به بندر ساموس رسیدیم، و
روز سوم وارد میلیتُس شدیم. 16پولس نمی‌خواست این
بار در شهر افسس توقف نماید، چون عجله داشت
که اگر ممکن باشد، برای عید پنطیکاست در اورشلیم
باشد. 17اما وقتی در میلیتُس از کشتی پیاده شدیم، برای
کشیشان کلیسای افسس پیغام فرستاد که بیایند در کشتی
او را ببینند.
18وقتی آمدند، به آنان گفت: «شما می‌دانید از روزی
که به آسیا قدم گذاشتم تابحال، 19باکمال فروتنی و
اشک و آه به خداوند خدمت کرده و همیشه با خطر
مرگ روبرو بوده‌ام، چون یهودیان برای کشتن من
توطئه می‌چیدند. 20با وجود این، چه در میان مردم و
چه در خانه‌ها، همیشه حقیقت را به شما گفته و هرگز
کوتاهی نکرده‌ام. 21به یهودیان و غیر یهودیان نیز اعلام
می کردم که لازم است از گناه دست بکشند و از راه
ایمان به خداوند ما عیسی مسیح، بسوی خدا بازگردند.
22«اکنون به دستور روح خداوند می‌خواهم به اورشلیم
بروم و نمی‌دانم بر من چه خواهد گذشت، 23بجز
اینکه روح‌القدس در هر شهر به من می گوید که
زندان و زحمت در انتظارم می‌باشد. 24ولی زندگی وقتی
برایم ارزش دارد که آن را در راه خدمتی که عیسای
خداوند به من سپرده است صرف کنم و آن را به کمال
رسانم، یعنی پیغام خوش انجیل را به دیگران برسانم و
بگویم که خدا مهربان است و همه را دوست دارد.

25«می‌دانم که بعد از این، هیچکدام از شما که پیغام
خدا را بارها به شما اعلام کرده‌ام، دیگر مرا نخواهید
دید. 26بگذارید بگویم که خون کسی به گردن من
نیست و اگر کسی از فیض خدا محروم مانده، من
مقصر نیستم. 27چون در حق کسی کوتاهی نکردم،
بلکه پیغام خدا را به همه رساندم.
28«پس مواظب خودتان باشید و از گلهٔ خدا یعنی
ایماندارانی که مسیح به قیمت خون خود خریده است
نگهداری کنید و کلام خدا را به ایشان تعلیم دهید؛ زیرا
روح‌القدس شما را ناظر و مسئول مقرر فرمود. 29می‌دانم
وقتی بروم معلمین دروغین مانند گرگان درنده به جان
شما خواهند افتاد و به گله رحم نخواهند کرد. 30بعضی
از میان خود شما نیز حقیقت را وارونه جلوه خواهند داد
تا مردم را به دنبال خود بکشند. 31پس، مواظب خود
باشید! فراموش نکنید در این سه سالی که با شما بودم،
پیوسته از شما مواظبت می کردم و شبانه روز برای شما
در دعا اشک می‌ریختم.
32«و حال شما را به دست خدا و کلام پرقدرت او
می‌سپارم که قادر است ایمان شما را بنا کند و تمام
برکاتی را که مخصوص برگزیدگان اوست، به شما بدهد.
33«می‌بینید که من هرگز نه طمع پول داشتم و نه طمع
لباس، 34بلکه با این دستها همیشه کار می کردم تا خرج
خود و همراهانم را تأمین کنم. 35از لحاظ کار سخت و
کمک به فقرا نیز پیوسته برای شما نمونه بودم، چون

کلمات عیسای خداوند را بخاطر داشتم که فرمود: دادن
بهتر از گرفتن است.»
36وقتی سخن پولس تمام شد، زانو زد و با ایشان دعا
کرد. 37سپس، همه گریه ء بسیار کردند و پولس را در
آغوش کشیده، بوسیدند. 38آنچه که بیشتر از همه آنان
را اندوهگین ساخت، این گفتهء پولس بود که گفت:
«دیگر مرا نخواهید دید». آنگاه او را تا کشتی بدرقه
کردند.

سفر پولس به اورشلیم

21 وقتی از آنها جدا شدیم، با کشتی مستقیم به
جزیرهء کوس رفتیم. روز بعد به رودس رسیدیم
و از آنجا به پاترا رفتیم. 2در پاترا یک کشتی یافتیم که
به فینیقیه می‌رفت. پس سوار آن شدیم و حرکت کردیم.
3جزیرهء قبرس را از دور تماشا کردیم و از جنوب آن
گذشتیم و در بندر صور در سوریه پیاده شدیم تا کشتی
بارش را خالی کند. 4وقتی قدم به ساحل گذاشتیم، چند
نفر از ایمانداران آنجا را یافتیم و یک هفته نزد ایشان
ماندیم. این ایمانداران به الهام روح خدا به پولس
اخطار نمودند که به اورشلیم نرود. 5آخر هفته وقتی
به کشتی بازگشتیم، تمام ایمانداران با زن و فرزندانشان
ما را تا ساحل بدرقه کردند. در آنجا همه با هم دعا
کردیم 6و بعد از خداحافظی، سوار کشتی شدیم و آنها
به خانه‌هایشان بازگشتند.

7پس از ترک بندر صور، به پتولامیس رسیدیم. در آنجا
به دیدن ایمانداران رفتیم، ولی فقط یک روز ماندیم. 8از
آنجا عازم قیصریه شدیم و به خانهٔ فیلیپ رفتیم. فیلیپ
تمام وقت خود را صرف رساندن پیغام خدا به مردم
کرده بود و یکی از آن هفت نفری بود که انتخاب شده
بودند تا مسئول تقسیم خوراک بین بیوه‌زنان باشند.
9او چهار دختر داشت که هنوز ازدواج نکرده بودند و
خدا به ایشان این عطا را داده بود که بتوانند نبوت و
پیشگویی کنند.
10و 11در آن چند روزی که آنجا بودیم، مردی به نام
اَغابوس از یهودیه وارد قیصریه شد و به دیدن ما آمد.
او نیز عطای نبوت داشت. روزی اَغابوس کمربند پولس
را گرفت و با آن دست و پای خود را بست و گفت:
«روح‌القدس می‌فرماید: یهودیان در اورشلیم صاحب این
کمربند را به همین ترتیب خواهند بست و او را بدست
رومی‌ها خواهند سپرد.» 12با شنیدن این مطلب، همهٔ
ما و ایمانداران قیصریه به پولس التماس کردیم که به
اورشلیم نرود.
13ولی پولس گفت: «چرا گریه می‌کنید؟ شما دل مرا
می‌شکنید! من حاضرم نه فقط در اورشلیم زندانی شوم،
بلکه بخاطر عیسای خداوند جانم را نیز بدهم.»
14وقتی دیدیم که او منصرف نمی‌شود، دیگر اصرار
نکردیم و گفتیم: «هر چه خواست خداست، همان
بشود.»

ورود پولس به اورشلیم

15 کمی بعد بار سفر بستیم و عازم اورشلیم شدیم. 16 در
این سفر چند نفر از مسیحیان قیصریه همراه ما آمدند.
وقتی به اورشلیم رسیدیم، به خانهٔ شخصی به نام
مناسون رفتیم. مناسون اهل قبرس و یکی از مسیحیان
قدیمی بود. 17 مسیحیان اورشلیم همه به گرمی از ما
پذیرایی کردند.
18 روز دوم پولس ما را با خود برد تا با یعقوب و کشیشان
کلیسای اورشلیم دیداری تازه کنیم. 19 پس از سلام و
احوالپرسی، پولس آنچه را که خدا بوسیلهٔ او در میان
غیر یهودیان انجام داده بود، بطور مفصل برای ایشان
بیان کرد.
20 ایشان ابتدا خدا را شکر کردند بعد گفتند: «برادر،
خودت می‌دانی که هزاران یهودی به مسیح ایمان
آورده‌اند و اصرار دارند که مسیحیان یهودی‌نژاد باید
آداب و رسوم یهودی خود را حفظ کنند. 21 از طرف دیگر
در میان آنان شایع شده است که تو به یهودیانی که در
میان غیر یهودیان زندگی می کنند تعلیم می‌دهی که از
شریعت موسی برگردند و می گویی که نباید فرزندان
خود را ختنه کنند سنت یهود را حفظ نمایند. 22 حال،
چه باید کرد؟ چون حتماً با خبر می‌شوند که تو
آمده‌ای.
23 «پس ما اینطور پیشنهاد می کنیم: چهار نفر در اینجا
هستند که به رسم یهود نذر کرده‌اند. 24 تو با ایشان

به خانهء خدا برو و مراسم طهارت را با آنان انجام بده و در ضمن مخارج ایشان را نیز بپرداز تا بتوانند سرشان را بتراشند. آنگاه به همه ثابت خواهد شد که تو رعایت سنت‌های یهود را برای مسیحیان یهودی‌نژاد جایز می‌دانی و خودت نیز قانون‌های یهود را اطاعت می کنی و با ما در این امور هم عقیده می‌باشی.
25«از مسیحیان غیر یهودی هم ما هرگز نخواستیم پای‌بند آداب و رسوم یهود باشند. فقط به آنان نوشتیم گوشت حیواناتی که برای بتها قربانی می‌شوند و گوشت حیوانات مرده و خون نخورند و زنا هم نکنند.»

دستگیری پولس در اورشلیم

26پولس راضی شد و روز بعد با آن چهار نفر مراسم طهارت را بجا آورد و به خانهء خدا رفت. سپس اعلام کرد که یک هفته بعد برای هر یک از ایشان قربانی تقدیم خواهد کرد.
27هنوز هفته به آخر نرسیده بود که چند نفر از یهودیان آسیا پولس را در خانهء خدا دیدند و مردم را بضد او شورانیدند. آنها وی را گرفته، 28فریاد زدند: «ای قوم بنی‌اسرائیل، بشتابید و کمک کنید! این همان است که بضد قوم ما موعظه می کند و به همه می گوید که احکام یهود را زیر پا بگذارند. حتی به خانهء خدا بد می گوید و خارجی‌ها را نیز با خودش آورده است تا اینجا را نجس سازد!» 29چون صبح همان روز پولس

را با یکنفر غیر یهودی به نام تروفیموس اهل افسس، در بازار دیده بودند و تصور کردند پولس او را به خانهء خدا آورده است. 30تمام مردم شهر به هیجان آمدند و آشوب بزرگی براه افتاد. پولس را بزور از خانهء خدا بیرون کشیدند و فوری درها را پشت سر او بستند. 31همین طور که او را به قصد کُشت می‌زدند، به فرماندهء هنگ رومی خبر رسید که در شهر غوغاست. 32او نیز بی‌درنگ با سربازان و افسران خود بسوی جمعیت شتافت. چشم مردم که به سربازها افتاد، از زدن پولس دست کشیدند. 33فرماندهء هنگ، پولس را گرفت و دستور داد با دو زنجیر او را ببندند. سپس از مردم پرسید: «این کیست و چه کرده است؟» 34در جواب او هرکس یک چیز می گفت. وقتی در آن غوغا و جنجال چیزی دستگیرش نشد، دستور داد پولس را به برج مجاور ببرند. 35وقتی به پله‌های برج رسیدند، مردم چنان هجوم آوردند که سربازان مجبور شدند برای حفظ جان پولس او را روی شانه‌های خود ببرند. 36جمعیت نیز بدنبال آنها فریاد می‌زد: «اعدامش کنید! اعدامش کنید!»

پولس با جماعت سخن می‌گوید

37و 38وقتی وارد برج می‌شدند پولس به فرمانده گفت: «اجازه می‌فرمایید با شما چند کلمه حرف بزنم؟» فرمانده با تعجب پرسید: «آیا تو زبان یونانی را می‌دانی؟

مگر تو همان مصری نیستی که چند سال پیش شورش
نمود و با چهار هزار آدمکش به بیابان فرار کرد؟»
39پولس جواب داد: «نه، من یهودی هستم، اهل
طرسوس قیلیقیه که شهر نسبتاً بزرگی است. خواهش
می کنم اجازه بفرمایید با این مردم چند کلمه حرف
بزنم.»
40فرمانده اجازه داد. پولس هم روی پله‌ها ایستاد و با
دست اشاره کرد تا مردم ساکت شوند. وقتی کم کم آرام
شدند، به زبان عبری به ایشان گفت:

22 «برادران عزیز و پدران من، اجازه دهید برای
دفاع از خود چند کلمه سخن بگویم.» 2وقتی
شنیدند به زبان خودشان صحبت می کند، سراپا گوش
شدند.
3«من نیز مانند شما یهودی هستم و در شهر طرسوس
قیلیقیه بدنیا آمده‌ام. ولی در همین اورشلیم، در خدمت
غمالائیل تحصیل کرده‌ام. در مکتب او یاد گرفتم احکام
و آداب و رسوم دین یهود را دقیقاً رعایت کنم، و خیلی
مشتاق بودم که هر چه می کنم به احترام خدا بکنم،
همچنان که شما نیز امروز سعی می کنید انجام دهید.
4من پیروان عیسی را تا سرحد مرگ شکنجه و آزار
می‌دادم؛ مردان و زنان را دستگیر و زندانی می کردم.
5کاهن اعظم و اعضای شورای یهود شاهد هستند که
آنچه می گویم راست است، زیرا از آنان نامه خواستم

تا به سران یهود در دمشق دستور بدهند که بگذارند مسیحیان را پیدا کنم و دست بسته به اورشلیم بیاورم تا مجازات شوند.
6«وقتی در راه دمشق بودم، نزدیک ظهر ناگهان از آسمان نور خیره کننده‌ای گرداگرد من تابید. 7بطوری که روی زمین افتادم و صدایی شنیدم که به من می گفت: پولس، چرا اینقدر مرا آزار می‌دهی؟
8«پرسیدم: آقا، شما کیستید؟
«فرمود: من عیسای ناصری هستم. همان که تو او را آزار می‌رسانی!
9«همراهان من نور را دیدند ولی از آن گفته‌ها چیزی دستگیرشان نشد.
10« گفتم: خداوندا، حالا چه کنم؟
«خداوند فرمود: برخیز، به دمشق برو. در آنجا به تو گفته خواهد شد که خدا چه نقشه‌ای برای بقیهٔ زندگی‌ات دارد.
11«من از شدت آن نور کور شدم. پس همراهانم دستم را گرفتند و به دمشق بردند. 12در آنجا شخصی بود به نام حنانیا که مرد خداشناسی بود، با دقت دستورهای خدا را اطاعت می کرد و در بین یهودیان دمشق عزیز و محترم بود. 13حنانیا پیش من آمد، در کنارم ایستاد و گفت: ای برادرم، پولس، بینا شو! و همان لحظه بینا شدم و توانستم او را ببینم!
14«سپس به من گفت: خدای اجداد ما تو را انتخاب

کرده است تا خواست او را بدانی و مسیح را با چشم
خود دیده، سخنان او را بشنوی. 15از این پس باید پیغام
او را به همه جا ببری و آنچه دیده و شنیده‌ای به همه
بگویی. 16حالا چرا معطلی؟ به نام خداوند غسل تعمید
بگیر تا از گناهانت پاک شوی.
17و18«یک روز پس از بازگشتم به اورشلیم، درحالیکه
در خانهء خدا دعا می کردم، از خود بیخود شدم و
رؤیایی دیدم. در رؤیا خدا به من گفت: عجله کن!
از اورشلیم بیرون برو چون اهالی این شهر پیغام تو
را رد می کنند.
19«گفتم: خداوندا، ولی آنها حتماً می‌دانند که من
مسیحیان را در هر عبادتگاه می‌زدم و زندانی می کردم.
20وقتی شاهد تو استیفان کشته شد، من آنجا ایستاده
و با کشتن او موافق بودم و لباس اشخاصی را که او را
سنگسار می کردند نگه می‌داشتم.
21«ولی خدا به من فرمود: از اورشلیم بیرون بیا، چون
می‌خواهم تو را به جاهای دور نزد غیر یهودیان
بفرستم!»
22مردم تا اینجا به پولس خوب گوش می‌دادند، اما
وقتی کلمهء غیر یهودیان را به زبان آورد، طاقت نیاوردند
و باز فریاد زدند: «چنین شخص باید نابود شود! اعدامش
کنید! لایق نیست زنده بماند!» 23مردم پشت سر هم
فریاد می‌زدند، و لباس‌های خود را در هوا تکان می‌دادند
و گرد و خاک بلند می کردند.

پولس تابعیت رومی خود را علنی می‌کند

24آنگاه فرماندهء هنگ، پولس را به داخل برج آورد و دستور داد او را شلاق بزنند تا به جرم خود اعتراف کند. مخصوصاً می‌خواست بداند چرا مردم چنین خشمگین شده‌اند.
25وقتی او را می‌بستند تا شلاق بزنند، پولس به مأموری که آنجا ایستاده بود گفت: «آیا قانون به شما اجازه می‌دهد یک رومی را بدون بازجویی شلاق بزنید؟»
26آن مأمور وقتی این را شنید پیش فرمانده رفت و گفت: «می‌دانی چه می کنی؟ این مرد رومی است!»
27فرمانده پیش پولس رفت و پرسید: «بگو ببینم، آیا تو رومی هستی؟»
پولس گفت: «بلی، من رومی هستم.»
28فرمانده گفت: «من هم تابع روم هستم، برای من خیلی گران تمام شد تا توانستم رومی بشوم!»
پولس گفت: «ولی من رومی بدنیا آمدم!»
29سربازانی که منتظر ایستاده بودند تا او را شلاق بزنند وقتی شنیدند رومی است، با عجله از آنجا دور شدند. فرمانده نیز بسیار ترسید زیرا دستور داده بود یک تبعهء روم را ببندند و شلاق بزنند.

پولس در برابر شورای یهود

30روز بعد، فرمانده پولس را از زندان بیرون آورد و دستور داد کاهنان اعظم و شورای یهود جلسه‌ای تشکیل بدهند.

پولس را نیز حاضر کرد تا در بازجویی علت تمام این
دردسرها معلوم شود.

23 پولس در حالیکه به اعضای شورا خیره شده
بود گفت: «ای برادران، من همیشه نزد خدا با
وجدانی پاک زندگی کرده‌ام!»
2بلافاصله حنانیا، کاهن اعظم دستور داد اشخاصی که
نزدیک پولس بودند به دهان او بزنند.
3پولس به حنانیا گفت: «ای خوش‌ظاهر بدباطن، خدا تو
را خواهد زد! تو چه نوع قاضی‌ای هستی که برخلاف
قانون دستور می‌دهی مرا بزنند؟»
4کسانی که نزدیک پولس ایستاده بودند، به او گفتند:
«آیا با کاهن اعظم خدا اینطور حرف می‌زنند؟»
5پولس جواب داد: «برادران، من نمی‌دانستم که او کاهن
اعظم است چون کتاب آسمانی می‌فرماید: به سران قوم
خود بد نگو.»
6آنگاه پولس فکری بخاطرش رسید. چون یک دسته از
اعضای شورا صدوقی بودند و یک دسته فریسی، پس با
صدای بلند گفت: «ای برادران، من فریسی هستم. تمام
اجدادم نیز فریسی بوده‌اند! و امروز به این دلیل اینجا
محاکمه می‌شوم که به قیامت مردگان اعتقاد دارم!»
7این سخن درمیان اعضای شورا جدایی انداخت و
فریسیان به مخالفت با صدوقیان برخاستند. 8زیرا
صدوقیان معتقد بودند که زندگی بعد از مرگ و فرشته و

روح وجود ندارد، در صورتی که فریسی‌ها به تمام اینها اعتقاد داشتند.
9به این طریق جنجالی بپا شد. در این میان عده‌ای از سران یهود برخاستند و با اعتراض گفتند: «ما خطایی در این شخص نمی‌یابیم. شاید در راه دمشق روح یا فرشته‌ای با او سخن گفته است.»
10صدای داد و فریاد هر لحظه بلندتر می‌شد و پولس مثل کشتی در میان آن طوفان گیر کرده بود و هرکس او را به یک طرف می کشید. تا اینکه فرمانده از ترس اینکه مبادا پولس را تکه‌تکه کنند، به سربازان دستور داد او را از چنگ مردم بیرون بکشند و به داخل برج بازگردانند.
11آن شب خداوند در کنار پولس ایستاد و به او فرمود: «پولس ناراحت نباش! همانطور که اینجا با مردم دربارهٔ من سخن گفتی، در روم نیز سخن خواهی گفت.»

توطئهٔ یهودیان برای کشتن پولس

12و13صبح روز بعد، بیش از چهل نفر از یهودیان جمع شدند و قسم خوردند که تا پولس را نکشند لب به غذا نزنند! 14آنها نزد کاهنان اعظم و سران قوم رفتند و تصمیم خود را با آنان در میان گذاشتند: «ما قسم خورده‌ایم تا پولس را نکشیم لب به غذا نزنیم. 15شما و اهل شورا به فرماندهٔ هنگ بگویید که باز پولس را به شورا بفرستد، به این بهانه که می‌خواهید سؤالات بیشتری از او بکنید. آنگاه ما در بین راه او را خواهیم کشت.»

16ولی خواهرزادهٔ پولس به نقشهٔ آنان پی برد و به
برج آمد و پولس را آگاه ساخت.
17پولس یکی از مأموران را صدا زد و گفت: «این جوان
را نزد فرمانده ببر، چون می‌خواهد خبر مهمی به او
بدهد.»
18مأمور او را پیش فرمانده برد و گفت: «پولس زندانی،
مرا صدا زد و خواهش کرد این جوان را نزد شما بیاورم
تا خبری به عرضتان برساند.»
19فرمانده دست پسر را گرفت و به گوشه‌ای برد و از او
پرسید: «چه می‌خواهی بگویی؟»
20گفت: «همین فردا یهودیان می‌خواهند از شما خواهش
کنند که باز پولس را به شورا ببرید، به بهانهٔ اینکه
می‌خواهند سؤالات بیشتری از او بکنند. 21ولی خواهش
می کنم شما این کار را نکنید! چون بیش از چهل نفرشان
کمین کرده‌اند تا بر سر او بریزند و او را بکشند. قسم
نیز خورده‌اند که تا او را نکشند، لب به غذا نزنند.
حالا همه حاضر و آماده‌اند، فقط منتظرند که شما با
درخواستشان موافقت کنید.»
22وقتی آن جوان می‌رفت، فرمانده به او گفت: «نگذار
کسی بفهمد که این موضوع را به من گفته‌ای.»

تحویل پولس به فرماندار رومی

23و24سپس فرمانده دو نفر از افسران خود را صدا زد و
دستور داد: «دویست سرباز پیاده، دویست نیزه‌دار و

هفتاد سواره نظام آماده کنید تا امشب ساعت نه به قیصریه بروند. یک اسب هم به پولس بدهید تا سوار شود و او را صحیح و سالم بدست فلیکس فرماندار بسپارید.»
25این نامه را هم برای فرماندار نوشت:
26«کلودیوس لیسیاس به جناب فلیکس، فرماندار گرامی سلام می‌رساند.
27«یهودیان این مرد را گرفته بودند و می‌خواستند او را بکشند. وقتی فهمیدم رومی است، سربازانی فرستادم و نجاتش دادم. 28سپس او را به شورای ایشان بردم تا معلوم شود چه کرده است. 29معلوم شد دعوا بر سر عقاید یهودی خودشان است و البته چیزی نبود که بشود بسبب آن او را زندانی یا اعدام کرد. 30اما وقتی مطلع شدم که توطئه چیده‌اند تا او را بکشند، تصمیم گرفتم وی را به حضور شما بفرستم. به هرکس هم که از او شکایت داشته باشد می گویم به حضور شما بیاید.»
31پس همان شب سربازان مطابق دستور فرمانده‌ء خود، پولس را به شهر آنتی پاتریس رسانیدند. 32صبح روز بعد پولس را تحویل سواره نظام دادند تا او را به قیصریه ببرند و خود به برج بازگشتند.
33وقتی به قیصریه رسیدند، پولس را با نامه به فرماندار تحویل دادند. 34فرماندار نامه را خواند. سپس از پولس پرسید: «اهل کجایی؟» پولس جواب داد: «اهل قیلیقیه هستم.»

35فرماندار به او گفت: «هرگاه شاکیان برسند، به پرونده‌ات رسیدگی خواهم کرد.» سپس، دستور داد که او را در قصر هیرودیس پادشاه نگه دارند.

پولس در دادگاه رومی

24 پنج روز بعد، حنانیا کاهن اعظم با عده‌ای از سران یهود و یک وکیل دعاوی به قیصریه آمد تا شکایت خود را از پولس تقدیم دادگاه کند. نام وکیل ترتولس بود. 2پس، دادگاه پولس را احضار کرد. وقتی او حاضر شد ترتولس شکایت خود را به این شرح آغاز کرد:

«عالیجناب فرماندار، شما برای ما یهودیان صلح و آرامش آورده‌اید و جلو تبعیض و طرفداری را گرفته‌اید. 3به این جهت از شما بی‌اندازه سپاسگزاریم. 4برای اینکه سر شما را درد نیاورم، اجازه می‌خواهم بطور خلاصه اتهامات این متهم را به عرض برسانم. 5او شخصی فتنه‌انگیز است که دائم یهودیان را در سرتاسر جهان به شورش و یاغیگری برضد دولت روم تحریک می کند؛ و سردستهٔ فرقه‌ای است به نام «ناصری‌ها». 6ما زمانی او را گرفتیم که در صدد بود خانهٔ خدا را نجس سازد.

«می‌خواستیم او را عادلانه به سزای اعمالش برسانیم، 7ولی لیسیاس، فرمانده هنگ آمد و به زور او را از چنگ ما خارج ساخت، 8و اصرار داشت که او طبق قانون روم

محاکمه شود. خود شما می‌توانید از او بازجویی کنید تا به صحت این اتهامات پی ببرید.»
9بقیه یهودیان نیز گفته‌های او را تصدیق کردند.
10سپس نوبت به پولس رسید. فرماندار به او اشاره کرد تا برخیزد و از خود دفاع کند.
پولس گفت: «جناب فرماندار، می‌دانم که سالهای سال است که شما در مقام قضاوت، به مسائل یهود رسیدگی می کنید. این امر به من قوت قلب می‌دهد تاآزادانه از خود دفاع کنم. 11شما خیلی سریع می‌توانید تحقیق کنید و پی ببرید که من فقط دوازده روز پیش وارد اورشلیم شدم تا در خانهء خدا عبادت کنم. 12آنگاه معلوم خواهد شد که من هرگز نه در خانهء خدا آشوب براه انداخته‌ام و نه در کنیسه و نه در شهر، 13و مطمئن هستم که نمی‌توانند تهمت‌هایی را که به من می‌زنند، ثابت کنند.
14«ولی به یک مورد اعتراف می کنم. من به راه نجات که به قول ایشان یک فرقه است ایمان دارم. من مثل اجدادم خدا را خدمت می کنم و به شریعت یهود و نوشته‌های پیغمبران ایمان دارم.
15«مثل خود این آقایان ایمان دارم که هم برای نیکان و هم برای بدان روز قیامت در پیش است. 16به همین دلیل با تمام توانایی‌ام سعی می کنم در حضور خدا و انسان با وجدانی پاک زندگی کنم.
17«من پس از سالها دوری با مقداری پول برای کمک

به قومم و انجام مراسم قربانی به اورشلیم بازگشتم.
18اشخاصی که از من شکایت دارند، مرا در خانهء خدا
دیدند، آنهم درحالیکه تشکرات قلبی خود را به حضور
خدا تقدیم می کردم و به رسم ایشان سرم را تراشیده
بودم. نه دارودسته‌ای دور من بود و نه جار و جنجالی!
ولی چند نفر از یهودیان آسیا مرا آنجا دیدند. 19اگر آنان
نیز از من شکایتی دارند، باید اینجا حاضر شوند. 20حال،
از این آقایانی که اینجا هستند بپرسید که شورای ایشان،
چه خطایی در من دیده است؟ 21بجز اینکه با صدای
بلند گفتم: علت اینکه در حضور شورا محاکمه می‌شوم
این است که به روز قیامت ایمان دارم!»
22فلیکس که می‌دانست مسیحیان، آشوبگر و اهل جنجال
نیستند، محاکمه را به تعویق انداخت و به یهودیان گفت:
«منتظر باشید تا لیسیاس، فرماندهء هنگ بیاید. آنگاه به
شکایت شما رسیدگی خواهم کرد.» 23سپس، دستور داد
پولس را زندانی کنند ولی به نگهبانان سفارش کرد که
با او خوش‌رفتاری نمایند تا از هر جهت راحت باشد
و بگذارند دوستانش به ملاقات او بیایند و احتیاجاتش را
تأمین کنند.
24چند روز بعد فلیکس با همسر خود دروسلا که
یهودی بود، به آنجا آمد و پولس را احضار کرد. وقتی
پولس در بارهء ایمان به عیسی مسیح صحبت می کرد،
هر دو با دقت گوش می‌دادند. 25ولی موقعی که برای
آنان در مورد پاکدامنی و پرهیزگاری و داوری الهی موعظه

کـرد، فلیکـس وحشـت کـرد و بـه پولـس گفـت: «فعـلاً بـرو، هـرگاه وقـت کـردم، بـه دنبالـت می‌فرسـتم.»
26درضمـن، فلیکـس توقـع داشـت پولـس بـه او رشـوه بدهـد تـا آزادش کنـد؛ پـس وقـت و بی‌وقـت دنبـال او می‌فرسـتاد و بـا او صحبـت می کـرد. 27دو سـال بـه ایـن ترتیـب گذشـت تـا اینکـه پُرکیـوس فسـتوس جانشـین فلیکـس شـد. فلیکـس هـم چـون می‌خواسـت یهودیـان از او راضـی باشـند، پولـس را همچنـان در زنـدان نـگاه داشـت.

پولس در حضور فستوس فرماندار

25 سـه روز پـس از اینکـه فسـتوس وارد قیصریـه شـد و پسـت جدیـد خـود را تحویـل گرفـت، از قیصریـه بـه اورشـلیم سـفر کـرد. 2در آنجـا کاهنـان اعظـم و مشـایخ یهـود نـزد فسـتوس رفتنـد و جریـان پولـس را بـه او گفتنـد، 3و التمـاس کردنـد کـه هـر چـه زودتـر او را بـه اورشـلیم بفرسـتد. نقشـهء آنـان ایـن بـود کـه پولـس را در بیـن راه بکشـند. 4ولـی فسـتوس جـواب داد: «چـون پولـس در قیصریـه اسـت و خـودم نیـز بـزودی بـه آنجـا بـاز می گـردم، 5پـس عـده‌ای از رهبـران شـما کـه در ایـن امـر ذیصـلاح می‌باشـند، همـراه مـن بیاینـد تـا او را محاکمـه کنیـم.»
6فسـتوس نزدیـک هشـت تـا ده روز در اورشـلیم ماند و سـپس بـه قیصریـه بازگشـت و روز بعـد پولـس را بـرای بازجویـی احضـار کـرد.
7وقتـی پولـس وارد دادگاه شـد، یهودیـان اورشـلیم دور او را

گرفتند و تهمت‌های زیادی بر او وارد آوردند که البته
نتوانستند آنها را ثابت کنند. 8پولس تمام اتهامات آنان را
رد کرد و گفت: «من بی‌تقصیرم. من نه مخالف شریعت
یهود هستم، نه به خانهٔ خدا بی‌احترامی کرده‌ام، و نه
علیه دولت دست به اقدامی زده‌ام.»
9فستوس که می‌خواست رضایت یهودیان را جلب کند،
از پولس پرسید: «آیا می‌خواهی به اورشلیم بروی و آنجا
در حضور من محاکمه شوی؟»
10و11پولس جواب داد: «نه، من تبعهٔ روم هستم و
می‌خواهم در حضور امپراطور روم محاکمه شوم. خود
شما می‌دانید که من بی‌تقصیرم. اگر هم کاری کرده‌ام
که باید بمیرم، حاضرم بمیرم! ولی اگر بی‌تقصیرم، نه
شما و نه هیچ کس دیگر حق ندارد مرا بدست اینها
بسپارد تا کشته شوم. من درخواست می کنم خود قیصر
به دادخواست من رسیدگی فرمایند.»
12فستوس با مشاوران خود مشورت کرد و بعد جواب داد:
«بسیار خوب! حالا که می‌خواهی قیصر به دادخواست
تو رسیدگی کند، به حضور او خواهی رفت.»
13چند روز بعد اغریپاس پادشاه با همسر خود برنیکی
برای دیدن فستوس به قیصریه آمد. 14در آن چند روزی
که آنجا بودند، فستوس موضوع پولس را پیش کشید و به
پادشاه گفت: «یک زندانی داریم که فلیکس محاکمه او
را به من واگذار کرد. 15وقتی در اورشلیم بودم کاهنان
اعظم و مشایخ یهود نزد من از او شکایت کردند و

خواستند اعدامش کنم. 16البته من فوری به ایشان گفتم
که قانون روم کسی را بدون محاکمه محکوم نمی کند،
بلکه اول به او فرصت داده می‌شود تا با شاکیان خود
روبرو شود و از خود دفاع کند.
17«وقتی ایشان به اینجا آمدند، روز بعد دادگاه تشکیل
دادم و دستور دادم پولس را بیاورند. 18ولی تهمت‌هایی که
به او زدند، آن نبود که من انتظار داشتم. 19موضوع فقط
مربوط به مذهب خودشان بود و یک نفر به نام عیسی
که ایشان می گویند مرده است، اما پولس ادعا می کند
که او زنده است! 20از آنجا که من در اینگونه مسائل
وارد نبودم، از او پرسیدم: آیا می‌خواهی به اورشلیم بروی
و در آنجا محاکمه شوی؟ 21ولی پولس به قیصر متوسل
شد! پس، او را به زندان فرستادم تا ترتیب رفتنش را به
حضور قیصر بدهم.»
22اغریپاس گفت: «خود من هم مایل هستم سخنان این
مرد را بشنوم.»
فستوس جواب داد: «بسیار خوب، فردا او را به حضور
شما خواهم آورد.»

پولس در حضور اغریپاس پادشاه

23روز بعد، وقتی پادشاه و برنیکی با شکوه و جلال تمام
وارد تالار دادگاه شدند و اُمرای سپاه و مقامات بلند مرتبه
شهر نیز همراهشان بودند، فستوس دستور داد پولس را
بیاورند.

24آنگاه فستوس گفت: «اعلیحضرتا، حضار محترم، این
است آن مردی که هم یهودیان قیصریه و هم یهودیان
اورشلیم خواستار مرگش می‌باشند. 25ولی به نظر من
کاری نکرده است که سزاوار مرگ باشد. بهرحال، او
برای تبرئهء خود به قیصر متوسل شده است و من هم
چاره‌ای ندارم جز اینکه او را به حضور قیصر بفرستم.
26ولی نمی‌دانم برای قیصر چه بنویسم، چون واقعاً
تقصیری ندارد. به همین جهت، او را به حضور شما
آورده‌ام و مخصوصاً به حضور شما ای اغریپاس پادشاه، تا
از او بازجویی کنید و بعد بفرمایید چه بنویسم. 27چون
صحیح نیست یک زندانی را به حضور قیصر بفرستم
ولی ننویسم جرم او چیست!»

26 اغریپاس به پولس گفت: «اجازه داری ماجرا را
بازگو کنی.»
آنگاه پولس دست خود را دراز کرده به دفاع از خود
پرداخت:
2«اعلیحضرتا، برای من باعث افتخار است که بتوانم
در حضور شما به اتهاماتی که بر من وارد شده است
جواب دهم و از خود دفاع کنم. 3مخصوصاً که می‌دانم
شما با قوانین و آداب و رسوم یهود آشنا هستید، پس تمنا
دارم با شکیبایی به عرایضم توجه بفرمایید:
4«همانطور که یهودیان می‌دانند، من از کودکی به
رسم یهود تربیت شده‌ام، اول در شهر خود طرسوس و

بعد در اورشلیم، و مطابق آن هم زندگی کردم. 5اگر
ایشان بخواهند، می‌توانند سخنانم را تصدیق کنند که
من همیشه یک فریسی خیلی جدی بوده و از قوانین و
آداب و رسوم یهود اطاعت کرده‌ام. 6ولی این همه تهمت
که به من می‌زنند به این علت است که من در انتظار
انجام آن وعده‌ای می‌باشم که خدا به اجداد ما داده
است. 7تمام دوازده قبیلهء اسرائیل نیز شبانه‌روز تلاش
می کنند تا به همین امیدی برسند که من دارم، همین
امیدی که، اعلیحضرتا، آن را در من محکوم می کنند.
8اما آیا ایمان به زندگی پس از مرگ جرم است؟ آیا
به نظر شما محال است که خدا بتواند انسان را پس از
مرگ دوباره زنده کند؟
9«من هم زمانی معتقد بودم که باید پیروان عیسای
ناصری را آزار داد. 10از این جهت، به دستور کاهنان
اعظم، مسیحیان زیادی را در اورشلیم زندانی کردم. وقتی
به مرگ محکوم می‌شدند، من نیز به ضد ایشان رأی
موافق می‌دادم. 11در همه ء کنیسه‌ها بارها مسیحیان را
با زجر و شکنجه وادار می کردم به مسیح بد بگویند.
شدت مخالفت من بقدری زیاد بود که حتی تا شهرهای
دوردست نیز آنان را تعقیب می کردم.
12«یکبار که در یک چنین مأموریتی، بسوی دمشق
می‌رفتم و اختیارات تام و دستورات کاهنان اعظم نیز در
دستم بود. 13در بین راه نزدیک ظهر، اعلیحضرتا، از آسمان
نور خیره کننده‌ای گرداگرد من و همراهانم تابید، نوری

که از خورشید نیز درخشان‌تر بود. 14وقتی همهٔ ما بر
زمین افتادیم، صدایی شنیدم که به زبان عبری به من
می گفت: پولس! پولس! چرا اینقدر مرا آزار می‌دهی؟
با این کار، فقط به خودت لطمه می‌زنی.
15«پرسیدم: آقا شما کیستید؟
«خداوند فرمود: من عیسی هستم، همان که تو او را
اینقدر آزار می‌دهی. 16حال، برخیز! چون به تو ظاهر
شده‌ام تا تو را انتخاب کنم که خدمتگزار و شاهد من
باشی. تو باید واقعهٔ امروز و اموری را که در آینده به
تو نشان خواهم داد، به مردم اعلام کنی. 17و من از تو
در برابر قوم خود و قوم‌های بیگانه حمایت خواهم
کرد. بلی، می‌خواهم تو را نزد غیر یهودیان بفرستم، 18تا
چشمان ایشان را بگشایی تا به حالت واقعی خود پی
ببرند و از گناه دست کشیده، از ظلمت شیطان خارج
شوند و در نور خدا زندگی کنند. و من گناهان ایشان
را خواهم بخشید و آنان را به خاطر ایمانی که به من
دارند، در برکات مقدسین سهیم خواهم ساخت.
19«بنابراین، اعلیحضرتا، من از آن رؤیای آسمانی سر پیچی
نکردم. 20پس نخست به یهودیان در دمشق، اورشلیم و
سرتاسر یهودیه و بعد به غیر یهودیان اعلام کردم که
توبه نموده، بسوی خدا بازگشت کنند و با اعمال خود
نشان دهند که واقعاً توبه کرده‌اند. 21بخاطر همین
موضوع، یهودیان در خانهٔ خدا مرا دستگیر نمودند
و سعی کردند مرا بکشند. 22اما به یاری خدا و تحت

حمایت او تا امروز زنده مانده‌ام تا این حقایق را برای
همه، کوچک و بزرگ، بیان کنم. پیغام من همان است
که پیغمبران خدا و موسی به مردم تعلیم می‌دادند، 23 که
مسیح می‌بایست درد و رنج بکشد و اولین کسی باشد که
پس از مرگ زنده شود تا به این وسیله، به زندگی یهود
و غیر یهود روشنایی بخشد.»
24 ناگهان فستوس فریاد زد: «پولس تو دیوانه‌ای! تحصیلات
زیاد مغز تو را خراب کرده است!»
25 اما پولس جواب داد: «عالیجناب فستوس، من دیوانه
نیستم. آنچه می گویم عین حقیقت است. 26 خود پادشاه
نیز این امور را می‌دانند. من بسیار روشن و واضح
سخن می گویم، چون خاطرجمع هستم که پادشاه با
تمام این رویدادها آشنا می‌باشند، زیرا هیچیک از آنها
در خفا صورت نگرفته است. 27 ای اغریپاس پادشاه، آیا
به پیغمبران خدا ایمان دارید؟ البته که دارید...»
28 پادشاه حرف او را قطع کرد و گفت: «آیا به این زودی
می‌خواهی مرا متقاعد کنی که مسیحی شوم؟»
29 پولس جواب داد: «دیر یا زود، از خدا می‌خواهم که
نه فقط شما بلکه تمام کسانی که در اینجا حاضرند،
مانند من مسیحی شوند، اما نه مسیحی زندانی!»
30 آنگاه پادشاه، فرماندار، برنیکی و سایرین برخاستند و از
تالار دادگاه بیرون رفتند. 31 هنگامی که در این مورد با
یکدیگر مذاکره نمودند، به توافق رسیده، گفتند: «این
مرد کاری نکرده است که سزاوار مرگ یا حبس باشد.»

32اغریپاس به فستوس گفت: «اگر از قیصر دادخواهی
نکرده بود، می‌شد او را آزاد کرد.»

پولس عازم روم می‌شود

27 بالاخره ترتیبی دادند که ما را با کشتی به
روم بفرستند. پولس و چند زندانی دیگر را به
افسری به نام یولیوس که از افسران گارد امپراطوری
بود تحویل دادند. 2ما سوار یک کشتی شدیم که از
«اَدرَمیتیوم» آمده بود و قرار بود در چند بندر آسیا لنگر
بیندازد. این را نیز بگویم که در این سفر ارسترخوس
یونانی، اهل تسالونیکی هم با ما بود.
3روز بعد که در بندر صیدون لنگر انداختیم، یولیوس با
پولس بسیار خوش‌رفتاری کرد و اجازه داد که به دیدن
دوستانش برود و تا موقع حرکت کشتی مهمان آنان باشد.
4از آنجا باز راه دریا را در پیش گرفتیم ولی باد مخالف
چنان شدید بود که کشتی از مسیرش خارج شد. پس
مجبور شدیم از شمال قبرس که باد پناه بود حرکت کنیم.
5از آبهای ایالات قیلیقیه و پمفلیه که گذشتیم، در «میرای»
پیاده شدیم که در ایالت لیکیه واقع است. 6در آنجا افسر
ما یک کشتی مصری پیدا کرد که از اسکندریه می‌آمد
و عازم ایتالیا بود. پس ما را سوار آن کرد.
7و8پس از چند روز که دریا متلاطم بود، بالاخره به
بندر قنیدوس نزدیک شدیم. ولی کولاک بقدری شدید
بود که مجبور شدیم مسیر خود را تغییر دهیم و بطرف

جزیرهٔ کریت برویم. از بندر سلمونی گذشتیم و با هزار زحمت آهسته‌آهسته در جهت مخالف باد بطرف ساحل جنوبی پیش رفتیم تا به بندر زیبا رسیدیم که نزدیک شهر لسائیه بود. 9چند روز در آنجا ماندیم. کم کم هوا برای سفر دریایی خطرناک می‌شد، چون آخر پاییز بود. 10پولس هم این موضوع را به کارکنان کشتی تذکر داد: «آقایان، من مطمئن هستم اگر جلوتر برویم، در زحمت خواهیم افتاد. شاید کشتی از هم متلاشی شود یا مجبور شویم بار کشتی را به دریا بریزیم و سرنشینان صدمه ببینند، یا حتی بعضی بمیرند.» 11ولی افسری که مسئول زندانیان بود به ناخدا و صاحب کشتی بیشتر گوش می‌داد تا به پولس. 12و چون بندر زیبا پناهگاه خوبی نبود و نمی‌شد زمستان را در آنجا گذراند، اکثر کارکنان کشتی مصلحت دانستند که به فینیکس بروند تا زمستان را در آنجا بسر برند. فینیکس یکی از بنادر کریت و بندری مناسب است و رو به شمال غربی و جنوب غربی بود.

طوفان در دریا

13همان وقت از جنوب، باد ملایمی وزید و گمان کردند برای سفر روز خوبی است. پس، لنگر کشتی را کشیدند و در طول ساحل حرکت کردیم.
14و 15اما طولی نکشید که ناگهان هوا تغییر کرد. باد شدیدی وزید که آن را باد شمال شرقی می گفتند. طوفان

کشتی را بطرف دریا برد. آنها اول سعی کردند کشتی را به ساحل برسانند ولی موفق نشدند. ناچار کشتی را بحال خود رها کردند تا ببینند چه پیش می‌آید. باد تند هم آن را به جلو می‌راند.
16بالاخره کشتی را به جنوب جزیرهٔ کوچکی رساندیم به نام کلودا، در آنجا با هزار زحمت قایق نجات را که عقب کشتی بود، روی کشتی آوردند. 17بعد کشتی را با طناب محکم بستند تا بدنهٔ آن بیشتر دوام بیاورد. از ترس اینکه مبادا کشتی در شن‌های روان ساحل آفریقا گیر کند، بادبانهای آن را پایین کشیدند و باز باد تند آن را جلو برد.
18روز بعد که دریا طوفانی‌تر بود، بار کشتی را به دریا ریختند. 19فردای آن روز هم لوازم یدکی کشتی و هرچه را که به دستشان رسید، به دریا ریختند. 20روزها یکی پس از دیگری سپری می‌شد بدون این که رنگ آفتاب یا ستارگان را ببینیم. باد همچنان با شدت غرش می کرد و دمی فرو نمی‌نشست. همه امیدشان را از دست داده بودند.
21برای مدت زیادی هیچکس لب به غذانزده بود، تا اینکه پولس کارکنان کشتی را دور خود جمع کرد و گفت: «آقایان، اگر از همان اول به من گوش می‌دادید و از بندر زیبا جدا نمی‌شدید، این همه ضرر و زیان نمی‌دیدید! 22ولی حالا غصه نخورید؛ حتی اگر کشتی غرق شود، به جان هیچ یک از ما ضرری نخواهد رسید.
23چون دیشب فرشتهٔ آن خدایی که از آن او هستم و

خدمتش می کنم، پیش من آمد 24و گفت: پولس، نترس
چون تو حتماً به حضور قیصر خواهی رسید! علاوه
براین، خدا به درخواست تو، زندگی تمام همسفرانت را
نجات خواهد داد.
25«پس دل و جرأت داشته باشید! من به خدا ایمان دارم.
هر چه خدا فرموده است، همان خواهد شد! 26ولی
این را نیز بدانید که در یک جزیره، کشتی ما از هم
متلاشی خواهد شد.»

شکسته شدن کشتی

27پس از چهارده روز طوفان، در یک نیمه شب هولناک،
درحالیکه در دریای آدریاتیک دستخوش موجهای
کوه‌پیکر دریا بودیم، دریانوردان احساس کردند که به
خشکی نزدیک شده‌ایم. 28عمق آب را که اندازه گرفتند،
معلوم شد چهل متر است. کمی بعد باز اندازه گرفتند و
معلوم شد فقط سی متر است. 29با این حساب فهمیدند
که بزودی به ساحل می‌رسیم. و چون می‌ترسیدند
کشتی به تخته سنگهای ساحل بخورد، از پشت کشتی
چهار لنگر به دریا انداختند و دعا می کردند زودتر
روز شود.
30چند نفر از ملاحان می‌خواستند کشتی را بگذارند و
فرار کنند. پس به این بهانه که می‌خواهند لنگرهای
جلو کشتی را به آب بیندازند، قایق نجات را به آب
انداختند. 31اما پولس به سربازان و افسر فرماندهٔ آنان

گفت: «اگر ملاحان در کشتی نمانند همه ء شما از بین
می‌روید.» 32پس سربازان طنابهای قایق نجات را بریدند
و آن را در دریا رها کردند تا کسی فرار نکند.
33وقتی هوا روشن شد، پولس به همه التماس کرد که
چیزی بخورند و گفت: «دو هفته است که شما لب به
غذا نزده‌اید. 34خواهش می کنم برای سلامتی خودتان
چیزی بخورید. چون مویی از سر شما کم نخواهد
شد!»
35آنگاه خودش نان برداشت، در مقابل همه از خدا تشکر
کرد و تکه‌ای از آن را خورد. 36ناگهان همه احساس
کردند که حالشان بهتر شده و مشغول خوردن شدند.
37در کشتی جمعاً دویست و هفتاد و شش نفر بودیم.
38کارکنان کشتی پس از صرف غذا، هر چه گندم در
کشتی بود به دریا ریختند و کشتی سبک‌تر شد.
39وقتی روز شد، نتوانستند بفهمند آنجا کجاست. ولی
خلیجی دیدند با ساحلی شنی. نمی‌دانستند آیا می‌توانند
از میان تخته سنگها کشتی را به ساحل برسانند یا نه.
40بالاخره تصمیم گرفتند امتحان کنند. پس لنگرها
را بریدند و در دریا رها کردند. سکان کشتی را شل
کردند، بادبانهای جلو را بالا کشیدند و یکراست بطرف
ساحل رفتند. 41اما کشتی به سدی از شن و گل در زیر
آب برخورد و به گل نشست. دماغهء کشتی در شن فرو
رفت و قسمت عقب آن در اثر امواج شدید متلاشی شد.
42سربازان به افسر فرماندهء خود توصیه کردند که

اجازه دهد زندانیها را بکشند، مبادا کسی شناکنان به ساحل برسد و فرار کند! 43اما یولیوس موافقت نکرد چون می‌خواست پولس را نجات دهد. سپس به تمام کسانی که می‌توانستند شنا کنند دستور داد به داخل آب بپرند و خود را به خشکی برسانند، 44و بقیه سعی کنند روی تخته‌پاره‌ها و قطعات کشتی به دنبال آنان بروند. به این ترتیب همگی به سلامت به ساحل رسیدند!

معجزه در جزیرهٔ مالت

28 وقتی سالم به ساحل رسیدیم، فهمیدیم در جزیرهٔ مالت هستیم. مردم آن جزیره با ما بسیار خوش‌رفتاری کردند و چون باران می‌آمد و سرد بود آتشی درست کردند تا از ما پذیرایی کنند. 3پولس نیز هیزم جمع می‌کرد و روی آتش می‌گذاشت. ناگهان در اثر حرارت، ماری سمی بیرون آمد و محکم به دست او چسبید! 4وقتی اهالی جزیره این را دیدند، به یکدیگر گفتند: «بدون شک این مرد قاتل است! با اینکه از طوفان جان سالم بدر برد، ولی عدالت نمی‌گذارد زنده بماند!»

5اما پولس مار را در آتش انداخت بدون این که صدمه‌ای ببیند. 6مردم منتظر بودند پولس ورم کند، یا ناگهان بیفتد و بمیرد، ولی هر چه منتظر شدند، خبری نشد. پس نظرشان را عوض کردند و گفتند: «او یکی از خدایان است!»

7نزدیک ساحل، همانجایی که ما پیاده شدیم، مِلکی بود
متعلق به پوبلیوس، حاکم آن جزیره. او ما را با خوشی
به خانهء خود برد و با کمال احترام سه روز پذیرایی
کرد. 8از قضا پدر پوبلیوس مبتلا به تب و اسهال خونی
بود. پولس نزد او رفت و برایش دعا کرد و دست بر سر
او گذاشت و شفایش داد! 9همهء بیماران دیگر آن جزیره
نیز آمدند و شفا یافتند. 10در نتیجه سیل هدایا بسوی ما
جاری شد. به هنگام حرکت نیز، هر چه برای سفر
لازم داشتیم برای ما به کشتی آوردند.

ورود پولس به روم

11سه ماه پس از اینکه کشتی ما در هم شکست، با
یک کشتی دیگر حرکت کردیم. این بار با کشتی
اسکندریه‌ای به اسم «برادران دوقلو» که زمستان در آن
جزیره مانده بود سفر می کردیم. 12سر راهمان سه روز
در سراکیوس ماندیم. 13از آنجا دور زدیم تا به ریغیون
رسیدیم. روز بعد باد جنوبی وزید. پس یک روزه به
بندر پوطیولی رسیدیم. 14در آنجا چند مسیحی پیدا کردیم
که از ما خواهش کردند یک هفته پیش ایشان بمانیم.
پس از آنجا به روم رفتیم.
15مسیحیان روم که شنیده بودند ما می‌آییم، تا فوروم
سر راه اپیوس، به پیشواز ما آمدند. بعضی نیز در شهرک
سه میخانه به استقبال ما آمدند. وقتی پولس ایشان را
دید، خدا را شکر کرد و جان تازه‌ای گرفت.

16وقتی به روم رسیدیم، به پولس اجازه دادند که هر جا می‌خواهد زندگی کند. فقط یک نگهبان همیشه مراقب او بود.

پولس در روم بشارت می‌دهد

17سه روز پس از ورودمان به روم، پولس سران یهود آن محل را جمع کرد و به ایشان گفت: «ای برادران، یهودیان اورشلیم مرا گرفتند و تحویل دولت روم دادند تا آزارم دهند، با اینکه نه به کسی آزار رسانده بودم و نه به آداب و رسوم اجدادمان بی‌حرمتی کرده بودم. 18رومی‌ها از من بازجویی کردند و خواستند آزادم کنند، چون پی بردند کاری نکرده‌ام که سزاوار مرگ باشم. 19اما وقتی یهودیان مخالفت کردند، مجبور شدم از قیصر دادخواهی کنم، بی‌آنکه نظر بدی به یهود داشته باشم. 20اما از شما خواهش کردم امروز به اینجا بیایید تا ضمن آشنایی بگویم که این زنجیری که به دستهای من بسته‌اند بخاطر این است که ایمان دارم مسیح موعود ظهور کرده است.»

21جواب دادند: «ما چیزی بضد تو نشنیده‌ایم. نه نامه‌ای از یهودیه داشته‌ایم و نه گزارشی از مسافرانی که از اورشلیم آمده‌اند. 22ولی می‌خواهیم از خودت بشنویم که چه ایمانی داری، چون تنها چیزی که درباره‌ء مسیحیان می‌دانیم این است که همه جا از آنان بد می گویند.»

23پس قرار شد یک روز دیگر بیایند. در روز مقرر،
عدهء زیادی به خانهء او آمدند و پولس دربارهء ملکوت
خدا و عیسی مسیح برای ایشان صحبت کرد. او از صبح
تا عصر از پنج کتاب موسی و کتب پیامبران برای
سخنان خود دلیل می‌آورد.
24در میان حضار، بعضی ایمان آوردند و بعضی نیاوردند.
25ولی بعد از گفتگوی زیاد و رد و بدل کلمات، از پولس
جدا شدند، درحالیکه سخنان آخر او پی در پی در
گوشهایشان صدا می کرد:
«روح‌اُلقُدس چه خوب به اشعیای نبی گفته است:
26به قوم اسرائیل بگو که می‌شنوید و می‌بینید اما
نمی فهمید .
27چون دلتان سخت و گوشتان سنگین شده است.
چشمانتان را به روی معرفت خدا بسته‌اید، چون
نمی‌خواهید ببینید و بشنوید و بفهمید و بسوی من باز
گردید تا شما را شفا بخشم.
28و29پس بدانید که غیر یهودیان به این نجات دست
یافته، آن را خواهند پذیرفت.»
30پولس دو سال تمام در خانهء اجاره‌ای خود ساکن بود و
تمام کسانی را که به دیدن او می‌آمدند، با روی خوش
می‌پذیرفت 31و با شهامت دربارهء ملکوت خدا و عیسی
مسیح خداوند با ایشان صحبت می کرد بدون آنکه
کسی مانع او شود.

نامه ء پولس به مسیحیان روم

سلام و درود از پولس

1 من، پولس، که غلام عیسی مسیح می‌باشم، این
نامه را برای شما می نویسم. خدا مرا برگزیده و
فرستاده است تا مژده ء انجیل او را به همگان برسانم.
2انجیلی که وعده‌اش را از زمانهای دور توسط انبیای خود
در کتاب آسمانی داده بود.
3این مژده درباره ء فرزند خدا، یعنی خداوند ما
عیسی مسیح می‌باشد که همچون انسان از نسل داود
نبی به دنیا آمد؛ 4اما با زنده شدنش پس از مرگ،
ثابت کرد که فرزند نیرومند خدا و دارای ذات مقدس
الهی است.
5بوسیله ء عیسی مسیح است که خدا فیض و لطف
بی‌پایان خود را شامل حال ما گناهکاران نالایق کرده و
ما را به سراسر جهان فرستاده تا به همه ء اقوام اعلام
کنیم که او چه لطف عظیمی نموده است، تا ایشان نیز
به عیسی مسیح ایمان آورند و از او اطاعت کنند.
6و7برادران عزیز که در شهر روم هستید و این نامه را
می‌خوانید، شما نیز جزو کسانی هستید که مورد مهر
و محبت خدا می‌باشند، زیرا شما هم بوسیله ء عیسی
مسیح دعوت شده‌اید تا قوم مقدس خدا و از آن او
باشید. پس، از پدرمان خدا و خداوندمان عیسی مسیح،
طالب رحمت وآرامش برای شما می‌باشم.

دعای شکرگزاری برای مسیحیان روم

8پیش از هر چیز، باید بگویم که خبر ایمانتان به تمام
دنیا رسیده و همه جا صحبت از شماست. از اینرو، برای
این خبر و برای وجود هر یک از شما، خدا را بوسیله
ء عیسی مسیح شکر می کنم. 9خدا شاهد است که من
پیوسته برای شما دعا می کنم، و روز و شب احتیاجاتتان
را به حضور او می‌برم، به حضور خدایی که با تمام
توانم او را خدمت می کنم و مژده ء انجیل او را که در
باره ء فرزندش عیسی مسیح است، به دیگران اعلام
می‌نمایم.
10دعای دیگرم اینست که اگر خدا بخواهد، پس از
این همه انتظار، سعادت دیدار شما نصیبم شود. 11زیرا
بسیار مشتاق دیدارتان هستم تا بتوانم شما را از برکات
خدا برخوردار سازم، و باعث تقویت ایمانتان شوم. 12از
این گذشته، من خود نیز نیاز به کمک شما دارم تا
بوسیله ء ایمانتان تقویت شوم. به این ترتیب، هر یک
از ما باعث تقویت ایمان یکدیگر می گردیم.
13اما برادران عزیز، مایلم بدانید که بارها خواسته‌ام نزد
شما بیایم، اما هر بار مانعی پیش آمده است. قصد من
از آمدن، این بود که خدمتی در میان شما انجام دهم
و عده‌ای را بسوی مسیح هدایت کنم، همانطور که در
جاهای دیگر نیز کرده‌ام. 14زیرا من خود را مدیون
می‌دانم که این خبر خوش را به همه برسانم، چه
به اشخاص متمدن و چه به اشخاص بی‌تمدن، چه به

تحصیلکرده‌ها و چه به بی‌سوادان. 15پس تا آنجا که در توان دارم، خواهم کوشید که به «روم»، نزد شما بیایم و مژده ء انجیل را در میان شما اعلام نمایم. 16زیرا من به انجیل عیسی مسیح افتخار می کنم چون قدرت خداست برای نجات تمام کسانی که ایمان بیاورند. پیغام انجیل در ابتدا فقط به یهودیان اعلام می‌شد، اما اکنون همه می‌توانند با ایمان آوردن به آن، به حضور خدا راه یابند. 17این پیغام اینست که خدا فقط در یک صورت از سر تقصیرات ما می گذرد و به ما شایستگی آن را می‌دهد که به حضور او برویم؛ و آن وقتی است که به عیسی مسیح ایمان آوریم. بلی، فقط و فقط ایمان لازم است. همانطور که کتاب آسمانی می‌فرماید: «فقط کسی نجات پیدا می کند که به خدا ایمان داشته باشد.»

خشم خدا نسبت به گناهان بشر

18اما از سوی دیگر، خدا خشم و غضب خود را بر تمام اشخاص گناهکار و نادرست که از حقیقت گریزانند، نازل می کند. 19برای آنان حقیقت وجود خدا کاملاً روشن است، زیرا خدا وجدانهایشان را از این حقیقت آگاه ساخته است. 20انسان از ابتدا، آسمان و زمین و چیزهایی را که خدا آفریده، دیده است و با دیدن آنها می‌تواند به وجود خدا و قدرت ابدی او که نادیدنی هستند پی ببرد. پس وقتی در روز داوری در حضور خدا می‌ایستد، برای بی‌ایمانی خود هیچ عذر و بهانه‌ای ندارد.

21بلی، درست است که مردم این حقایق را می‌دانند، اما هیچگاه حاضر نیستند به آن اعتراف کنند و خدا را عبادت نمایند و یا حتی برای برکاتی که هر روز عطا می کند، او را شکر گویند. در عوض درباره ء وجود خدا و اراده ء او، عقاید احمقانه‌ای ابداع می کنند. به همین علت ذهن نادانشان، تاریک و مغشوش شده است. 22خود را دانا و خردمند می‌پنداشتند، اما همگی، نادان و بی‌خرد شدند. 23بجای اینکه خدای بزرگ و ابدی را بپرستند، بتهایی از چوب و سنگ به شکل انسان فانی، پرندگان، چهارپایان و خزندگان ساختند و آنها را پرستیدند.

24بنابراین، خدا نیز ایشان را به حال خود رها کرده تا هر چه می‌خواهند بکنند و در آتش شهوات گناه‌آلود خود بسوزند و با بدنهای خود مرتکب گناهان شرم‌آور شوند. 25ایشان بجای اینکه به حقیقت وجود خدا ایمان بیاورند، عمداً عقاید باطل را پذیرفته‌اند و مخلوق خدا را بجای خالقی که تا ابد مورد ستایش است، می‌پرستند و خدمت می کنند.

26به همین دلیل است که خدا مردم را به حال خود رها کرده است تا خویشتن را به گناهان زشت آلوده سازند، بطوری که حتی زنها بجای روابط جنسی طبیعی، با زنان دیگر مرتکب اعمال قبیح می گردند، 27و مردها نیز بجای اینکه با زنان خود روابط طبیعی زناشویی داشته باشند، با مردهای دیگر مرتکب گناهان شرم‌آور

می‌شوند. بنابراین، سزای کارهای کثیف خود را در روح و بدن خود می‌بینند.
28پس همانطور که ایشان خدا را ترک کرده‌اند و حتی حاضر نیستند به وجود او اعتراف کنند، خدا نیز ایشان را به حال خود رها کرده است تا هر آنچه به ذهن ناپاکشان خطور می کند، به عمل آورند. 29زندگی آنان پر است از هر نوع شرارت و بدی، طمع و نفرت و حسادت، قتل و جدال، دروغ و کینه و سخن‌چینی.
30غیبت از زبانشان دور نمی‌شود. ایشان دشمنان خدا هستند. با غرور و گستاخی، خودستایی می کنند. همیشه بدنبال راه‌های تازه می گردند تا بیشتر گناه ورزند.
هرگز مطیع والدین خود نمی‌شوند. 31بی‌احساسند و بدقول و بی‌عاطفه و بی‌رحم. 32با اینکه می‌دانند خدا برای چنین اعمالی، مجازات مرگ تعیین کرده است، نه فقط خودشان مرتکب آنها می گردند، بلکه دیگران را نیز به انجام این کارها تشویق می کنند!

فقط خدا می‌تواند بر گناهکاران داوری کند

2 شاید کسی پیش خود فکر کند این مردم چقدر پست هستند که دست به چنین کارهایی می‌زنند. اما کسی که چنین فکر می کند، خودش نیز بهتر از آنها نیست. هرگاه کسی بگوید که این اشخاص بدکار باید مجازات شوند، در حقیقت خودش را محکوم می کند، چون او نیز همان گناهان را مرتکب می‌شود.

2اما می‌دانیم که خدا هرکسی را که مرتکب چنین
اعمالی شود، عادلانه و به سختی مجازات خواهد کرد.
3ای آدمی، آیا تصور می کنی که خدا دیگران را برای
این گناهان مجازات خواهد کرد، اما از گناهان تو
چشم‌پوشی خواهد نمود؟ 4اگر خدا تابحال نسبت به تو
صبر و تحمل نشان داده است، آیا این را نتیجه ء ضعف
او می‌دانی؟ آیا متوجه نیستی که خدا در تمام این مدت
که تو را مجازات نکرده، در واقع به تو فرصت داده تا
از گناهانت دست بکشی؟ بلی، مهربانی خدا برای این
بوده است که تو توبه کنی.
5اگر دل خودت را سخت کنی و توبه نکنی برای خود
مجازات وحشتناکی فراهم می‌آوری، زیرا بزودی روز
خشم و غضب خدا فرا می‌رسد روزی که در آن خدا
تمام مردم جهان را عادلانه محکوم خواهد کرد، 6و به
هرکس مطابق کارهایش پاداش یا کیفر خواهد داد. 7او
زندگی جاوید را به کسانی می‌بخشد که با صبر و
تحمل آنچه راست است به عمل می‌آورند و خواستار
جلال و بزرگی و بقایی هستند که خدا عطا می کند.
8اما آنانی را که با حقیقت وجود خدا ضدیت می کنند
و به راه‌های گناه‌آلود خود می‌روند، بشدت مجازات
خواهد کرد. بلی، ایشان مورد خشم و غضب خدا واقع
خواهند شد. 9رنج و عذاب گریبانگیر همه ء کسانی
خواهد گردید که گناه می‌ورزند، از یهودی گرفته تا
غیر یهودی. 10اما جلال و سربلندی و آرامش الهی نصیب

همه ء آنانی خواهد شد که از خدا اطاعت می کنند، چه یهودی و چه غیر یهودی، 11زیرا خدا تبعیض قائل نمی شود.
12،13،14،15خدا شخص گناهکار را، هر که باشد، مجازات خواهد کرد. بعنوان مثال، مردم وحشی و از همه جا بی‌خبر که در جنگلها زندگی می کنند اگر مرتکب گناه شوند، خدا مجازاتشان خواهد کرد، چون ایشان با اینکه هیچگاه کتاب آسمانی و احکام نوشته شده ء خدا را نخوانده‌اند، اما در عمق وجدانشان، خوب را از بد تشخیص می‌دهند. پس در حقیقت احکام خدا در وجدانشان نوشته شده است و به همین دلیل، وقتی کاری نیک انجام می‌دهند، وجدانشان آرام می گیرد و هرگاه عمل بدی مرتکب می‌شوند، وجدانشان ایشان را سرزنش می کند. از طرف دیگر، اشخاصی که دارای دین و مذهب هستند نیز اگر گناه کنند، خدا مجازاتشان خواهد کرد. چون ایشان با اینکه دارای کتاب آسمانی و احکام نوشته شده ء خدا هستند و آنها را می‌خوانند، اما از آنها اطاعت نمی کنند. ایشان راه راست را می‌دانند اما در آن قدم نمی‌زنند. بنابراین، باید گفت که دانستن احکام خدا سبب نجات نمی‌شود، بلکه اجرای آنها.
16مسلماً آن روز خواهد آمد که عیسی مسیح به حکم خدا، افکار و انگیزه‌های مخفی همه را مورد داوری قرار دهد. همه ء اینها، بخشی از نقشه ء عظیم خداست که من اعلام می کنم.

داشتن شریعت کافی نیست، باید مطابق آن زندگی کرد

17و اما شما یهودیان، تصور می کنید که چون خدا
شریعت و احکام خود را به شما عطا کرده است، بنابراین
از شما خشنود است، و می‌بالید به اینکه برگزیدگان
خدا هستید. 18شما اراده و خواست خدا را می‌دانید و
خوب را از بد تشخیص می‌دهید، چون احکام او را از
کودکی آموخته‌اید، 19شما یقین کامل دارید که راه خدا
را بخوبی می‌شناسید؛ به همین جهت خود را راهنمای
نابینایان می‌دانید، و خویشتن را چراغهایی می‌پندارید
که راه خدا را به آنانی که در تاریکی گمراه شده‌اند،
نشان می‌دهند. 20شما گمان می کنید که راهنمای مردم
نادان هستید و می‌توانید امور الهی را حتی به کودکان
نیز بیاموزید، زیرا تصور می کنید احکام خدا را که
پر از معرفت و راستی است، می‌دانید.
21حال، شما که دیگران را تعلیم می‌دهید، چرا خودتان
نمی‌آموزید؟ به دیگران می گویید که دزدی نکنید؛
آیا خودتان دزدی نمی کنید؟ 22می گویید که زنا کردن
گناه است؛ آیا خودتان زنا نمی کنید؟ می گویید که
نباید بت‌پرستی کرد؛ آیا خودتان مادیات را همچون
بت نمی‌پرستید؟ 23شما به داشتن کتاب آسمانی افتخار
می کنید؛ ولی آیا با زیر پا گذاشتن دستورات آن، به
خدا توهین نمی کنید؛ 24همانطور که کتاب آسمانی
می‌فرماید: «مردم دنیا بخاطر شما یهودیان، به نام خدا
بی‌احترامی می کنند!»

25یهودی بودن شما، درصورتی ارزش دارد که از دستورات
خدا اطاعت کنید. در غیر اینصورت، از بت‌پرستان هم
بدترید. 26زیرا اگر بت‌پرستان احکام خدا را اطاعت
کنند، آیا خدا تمام امتیازات و افتخاراتی را که قصد
داشت به شما یهودیان بدهد، به ایشان نخواهد داد؟ یقیناً
خواهد داد. 27در این صورت وضع بت‌پرستان نامختون
که احکام خدا را اطاعت می کنند، در پیشگاه خدا از
وضع شما یهودیان خیلی بهتر خواهد بود، زیرا شما
باوجود اینکه ختنه شده‌اید و صاحب کتاب آسمانی
هستید، باز احکام خدا را اطاعت نمی کنید.
28فراموش نکنید که هر که پدر و مادرش یهودی
باشند و خود نیز ختنه شده باشد، یهودی نیست. 29بلکه
یهودی واقعی کسی است که دلش در نظر خدا پاک
باشد. زیرا ختنه ء بدنی، خدا را راضی نمی‌سازد؛ خدا از
کسانی راضی و خشنود می‌شود که آرزوها و افکارشان
ختنه و دگرگون شده باشد. هر که زندگی‌اش به
اینصورت تغییر یافته باشد، اگر هم شما او را تحسین
نکنید، خدا او را تحسین خواهد کرد.

خدا امین است

3 پس برتری یهودیت در چیست؟ آیا خدا امتیاز
بخصوصی برای یهودیان قائل است؟ آیا ختنه
ارزشی دارد؟ 2بلی، خدا برای یهودیان امتیازات بسیاری
قائل شده است.

یکی از مهم‌ترین این امتیازات، اینست که خدا
احکام و کلام خود را به ایشان سپرد، تا آنان خواست
و اراده ء او را بدانند و آن را اجرا کنند. 3اما اگر بعضی
از ایشان ایمان خود را از دست دادند و نسبت به خدا
پیمان‌شکنی کردند، آیا خدا نیز عهد و پیمان خود را
خواهد شکست؟ 4هرگز! اگر همه ء مردم دنیا هم دروغ
بگویند، خدا هرگز دروغ نمی گوید. در کتاب آسمانی
در این باره آمده که هر چه خدا می‌فرماید، همیشه
راست و درست است، و در هر داوری پیروزی با اوست.
5اما بعضی چنین استدلال می کنند: «خوب است که ما
بی‌ایمان بمانیم! گناهان ما نتیجه ء خوبی دارد! زیرا وقتی
مردم ببینند که ما چقدر بد هستیم، بهتر پی خواهند
برد که خدا چقدر نیکوست! پس، در اینصورت آیا
انصاف است که خدا ما را مجازات کند، درحالیکه
گناهان ما به جلال او کمک می کند؟» 6به هیچ وجه
چنین نیست! زیرا چنین خدایی دیگر شایسته نخواهد
بود کسی را داوری کند. 7چون اگر نادرستی من در
مقایسه با راستی خدا باعث بزرگی و جلال او گردد،
دیگر او نمی‌تواند مرا بعنوان یک گناهکار، داوری و
محکوم کند. 8اگر بخواهید چنین استدلال کنید، به این
نتیجه خواهید رسید که «هر چه ما بدتر باشیم، خدا
بیشتر خشنود می گردد.» بعضی به من افترا می‌زنند
و می گویند که من این را وعظ می کنم. محکومیت
چنین اشخاص قطعی است.

هیچکس نیکوکار نیست

9خوب، چه نتیجه می گیریم؟ آیا ما یهودیان از دیگران
بهتریم؟ نه، به هیچ وجه! زیرا قبلاً بیان کردیم که
همه بطور یکسان گناهکارند، چه یهودی باشند، چه
غیر یهودی. 10کتاب آسمانی نیز در این باره می‌فرماید:
هیچکس نیکوکار نیست،
در تمام عالم، یک بی گناه هم یافت نمی‌شود.
11هیچکس فهم ندارد،
کسی واقعاً طالب خدا نیست.
12همه از او روی برگردانیده‌اند؛
همه به راه خطا رفته‌اند؛
حتی یک نفر هم نیست که نیکوکار بوده باشد.
13سخنان ایشان کثیف و متعفن است،
همچون بوی تعفنی که از قبر به مشام می‌رسد.
زبانشان را برای فریب دادن بکار می‌برند.
سخنانشان همچون نیش مار کشنده است.
14دهانشان پر از لعنت و تلخی است.
15پایهایشان برای خون ریختن شتابان است.
16به هر جا برسند، پریشانی و ویرانی بجا می گذارند.
17از آرامش الهی نصیبی ندارند.
18احترام و ترس خدا، جایی در قلبشان ندارد.
19بنابراین، خدا یهودیان را خیلی شدیدتر داوری و
مجازات خواهد کرد، زیرا ایشان می‌بایست بجای
اینکه مرتکب چنین گناهانی شوند، دستورات و احکام

خـدا را بجـا آورنـد. بـه همیـن علـت هیچیـک از ایشـان نخواهـد توانسـت بـرای بی‌ایمانـی و گناهـان خـود، عـذر و بهانـه‌ای بیـاورد. در حقیقـت، تمـام مـردم دنیـا در برابـر تخـت داوری خـدای قـادر مطلـق، مقصـر و محکومنـد.
20پـس ملاحظـه می کنیـد کـه بـا اجـرای شـریعت، کسـی هرگـز نمی‌توانـد رضایـت خـدا را حاصـل کنـد. در واقـع هـر چـه بیشـتر شـریعت را بدانیـم، بیشـتر پی‌می‌بریـم کـه آن را زیـر پـا گذارده‌ایـم. شـریعت فقـط چشـمان مـا را بـاز می کنـد تـا گناهـان خـود را ببینیـم.

راه تازه ء خدا برای نجات ما

21و22امـا اکنـون خـدا راه دیگـری بـرای نجـات بـه مـا نشـان داده اسـت. مـا تابحـال سـعی می کردیـم بـا اجـرای مقـررات و تشـریفات مذهبـی، بـه ایـن نجـات و رسـتگاری دسـت یابیـم و در حضـور خـدا پـاک و بی گنـاه شـمرده شـویم. امـا در ایـن راه نویـن، دیگـر چنیـن نیسـت، هـر چنـد کـه ایـن راه، چنـدان هـم تـازه نیسـت، زیـرا کتـاب آسـمانی مـا از زمانهـای گذشـته نویـد آن را داده بـود. اینـک خـدا چنیـن مقـرر داشـته کـه اگـر کسـی بـه مسـیح ایمـان بیـاورد، از سـر تقصیـرات او بگـذرد و او را کامـلاً «بی گنـاه» بحسـاب آورد. همـه انسـانها نیـز بـدون توجـه بـه مقـام و یا سوابقشـان، می‌تواننـد ازهمیـن راه، یعنـی «ایمـان بـه عیسـی مسـیح» نجـات یابنـد. 23زیـرا همـه گنـاه کرده‌انـد و هیچکـس بـه آن کمـال مطلـوب و پرجلالـی کـه خـدا انتظـار دارد، نرسـیده

است. 24اما اکنون اگر به عیسی مسیح ایمان آوریم، خدا ما را کاملاً «بی گناه» به حساب می‌آورد، چون عیسی مسیح به لطف خود بطور رایگان گناهان ما را برداشته است.
25خدا عیسی مسیح را فرستاد تا مجازات گناهان ما را متحمل شود و خشم و غضب خدا را از ما برگرداند. خدا خون مسیح و ایمان ما را وسیله‌ای ساخت برای نجات ما از غضب خود. به این ترتیب او عدالت خود را ظاهر نمود. اگر او کسانی را که در زمانهای گذشته گناه کرده بودند مجازات نکرد، این هم کاملاً عادلانه بود، زیرا او منتظر زمانی بود که مسیح بیاید و گناهان آنان را نیز پاک سازد. 26در زمان حاضر نیز خدا از همین راه گناهکاران را به حضور خود می‌پذیرد، زیرا عیسی مسیح گناهان ایشان را برداشته است.
اما آیا این بی‌انصافی نیست که خدا گناهکاران را بی گناه بشمارد؟ نه، زیرا خدا این کار را بر اساس ایمانشان به عیسی مسیح انجام می‌دهد، یعنی ایمان به کسی که با خون خود گناهانشان را پاک کرده است.
27آیا حالا دیگر کسی می‌تواند به خود ببالد و تصور کند که با پرهیزکاری و اعمال نیک خود، نجات یافته و مقبول خدا گشته است؟ هرگز! چرا؟ زیرا نجات، نه از کارهای نیک ما و انجام تشریفات مذهبی، بلکه از کارهایی که عیسی مسیح برای ما انجام داد و از ایمانی که ما به او داریم، بدست می‌آید. 28پس ما بوسیله ء

ایمان به عیسی مسیح نجات می‌یابیم و در حضور خدا بی گناه به حساب می‌آییم، نه بسبب کارهای خوب خود یا انجام تشریفات مذهبی.
29آیا خدا فقط یهودیان را از این راه نجات می‌دهد؟ نه، غیر یهودیان نیز می‌توانند از همین راه به حضور خدا راه یابند. 30زیرا در نظر خدا همه یکسانند. همه، چه یهودی و چه غیر یهودی، بوسیله ء ایمان بی گناه محسوب می‌شوند. 31حال که بوسیله ء ایمان نجات می‌یابیم، آیا دیگر لازم نیست شریعت و احکام خدا را اطاعت نماییم؟ نه، درست برعکس است! زیرا فقط زمانی می‌توانیم احکام خدا را اطاعت کنیم که به عیسی مسیح ایمان آوریم.

ابراهیم و نجات او

4 حال ببینیم خدا جدّ ما ابراهیم را بر چه اساس بی گناه بحساب آورد؛ آیا بخاطر اعمال نیک او و انجام تشریفات مذهبی بود، یا بخاطر ایمانش؟ اگر بخاطر اعمال نیکش بود، پس جا داشت که بخود ببالد. اما از دیدگاه خدا، ابراهیم هیچ علتی برای بالیدن نداشت. 3زیرا کتاب آسمانی ما می‌فرماید: «ابراهیم به خدا ایمان آورد، به همین دلیل خدا از خطایای او چشم پوشید و او را «بی گناه» به شمار آورد.»
4و5اما آیا اعمال نیک ابراهیم در نجات او هیچگونه تأثیری نداشت؟ نه! به این دلیل که نجات و رستگاری،

هدیه ء خداوند است. اگر کسی می‌توانست نجات و آمرزش گناهان خود را با انجام کارهای خوب بدست آورد، نجات هدیه نمی‌بود. اما نجات هدیه ء خداوند است و به کسانی عطا می‌شود که برای بدست آوردن آن، به اعمال نیک خود تکیه نمی کنند. بلی، خدا در صورتی گناهکاران را بی گناه به حساب می‌آورد که به عیسی مسیح ایمان بیاورند.

6داود نبی در بیان همین حقیقت، شادی یک شخص گناهکار را توصیف می کند که بدون آنکه لایق باشد، خدا او را «بی گناه» اعلام می‌دارد. 7حضرت داود می گوید: «خوشابه حال کسی که خدا گناهانش را بخشیده و از خطایای او چشم پوشیده باشد! 8چه سعادتی که خداوند دیگر گناهی علیه او بحساب نیاورد!»

9حال ممکن است این سؤال مطرح شود که این سعادت نصیب چه کسانی می گردد؟ آیا فقط نصیب اشخاصی می‌شود که ضمن ایمان به عیسی مسیح، مطابق شریعت ختنه نیز می‌شوند؟ یا نصیب آنانی هم می‌شود که بدون ختنه، فقط به عیسی مسیح ایمان دارند؟ درمورد ابراهیم چطور بود؟ دیدیم که ابراهیم خشنودی خدا را از راه ایمان بدست آورد و خدا او را «بی گناه» دانست. اما آیا فقط از راه ایمان بود یا به دلیل ختنه نیز بود؟

10برای پاسخ به این سؤال، من از شما سؤال دیگری می کنم: چه موقع خدا ابراهیم را «بی گناه» به شمار آورد؟ پیش از انجام مراسم ختنه، یا بعد از آن؟ واقعیت

اینست که پیش از آن بود. 11در واقع او زمانی ختنه شد که مدتها از ایمان آوردن او به خدا و دریافت وعده ء برکت الهی می گذشت. مراسم ختنه، نشانه و علامتی بود از این واقعیت که ابراهیم از قبل، یعنی قبل از ختنه شدن، به خدا ایمان داشته و خدا نیز او را از مدتها پیش نیک و بی گناه به شمار آورده است. در نتیجه ابراهیم از لحاظ روحانی، پدر کسانی است که بدون ختنه شدن و انجام سایر تشریفات شریعت، به خدا ایمان دارند و نجات یافته‌اند. پس ملاحظه می کنیم که خدا کسانی را که ختنه شده‌اند ولی به او ایمان می‌آورند نیز «بی گناه» و نیک بحساب می‌آورد. 12در ضمن، ابراهیم از لحاظ روحانی پدر کسانی است که ختنه شده‌اند، اما با توجه به زندگی ابراهیم، پی برده‌اند که نجات و لطف خدا، از راه ایمان بدست می‌آید، نه در اثر مراسم ختنه. زیرا ابراهیم تنها از راه ایمان توانست رضایت خدا را حاصل کند، پیش از آنکه ختنه شود.

13خدا به ابراهیم و به نسل او وعده داد که جهان را به ایشان ببخشد. واضح است که این وعده ء خدا به این دلیل نبود که ابراهیم تشریفات و احکام شریعت را اجرا می کرد، بلکه فقط بخاطر ایمان او بود، ایمان و اعتماد به اینکه خدا وعده‌های خود را وفا خواهد نمود. خدا نیز در برابر این ایمان، ابراهیم را «بی گناه» شناخت. 14پس اگر هنوز هم ادعا می کنید که برکات خدا نصیب کسانی می‌شود که احکام و تشریفات یهود را

نـگاه می‌دارنـد، در واقـع منظورتـان اینسـت کـه وعده‌هـای خـدا بـه صاحبـان ایمـان، بی‌اعتبـار اسـت و ایمـان بـه خـدا نیـز کار احمقانـه‌ای اسـت. 15امـا حقیقـت امـر اینسـت کـه هـرگاه بکوشـیم نجـات و سـعادت الهـی را از راه انجـام احـکام شـریعت بدسـت آوریـم، همیشـه نتیجـه‌اش ایـن می‌شـود کـه مـورد خشـم و غضـب خـدا قـرار می گیریـم؛ زیـرا هیچـگاه موفـق نمی‌شـویم آن احـکام را کامـلاً رعایـت کنیـم. مـا تنهـا زمانـی می‌توانیـم قانـون شـکنی نکنیـم کـه اصـلاً قانونـی وجـود نداشـته باشـد.

16پـس نتیجـه می گیریـم کـه خـدا بـرکات خـود را از راه ایمـان بـه مـا عطـا می کنـد، همچـون یـک هدیـه. حـال، چـه مراسـم مذهبـی را رعایـت کنیـم و چـه نکنیـم، اگـر ایمانـی ماننـد ایمـان ابراهیـم داشـته باشـیم، بی‌شـک آن بـرکات نصیـب مـا نیـز خواهـد شـد، چـون از لحـاظ ایمـان، ابراهیـم پـدر همگـی ماسـت. 17کتـاب آسـمانی می‌فرمایـد: «خـدا ابراهیـم را پـدر اقـوام بسـیاری سـاخته اسـت.» معنـی ایـن آیـه اینسـت کـه خـدا هرکسـی را کـه ماننـد ابراهیـم بـه خـدا ایمـان داشـته باشـد، از هـر قومـی نیـز کـه باشـد، بـه حضـور خـود می‌پذیـرد. ایـن قـول خـود خداسـت، خدایـی کـه مرده‌هـا را زنـده می کنـد و بـه دسـتور او موجـودات از نیسـتی بـه هسـتی می‌آینـد.

18بنابرایـن، زمانـی کـه خـدا بـه ابراهیـم فرمـود کـه بـه او پسـری خواهـد بخشـید و از نسـل او اقـوام بسـیاری بوجـود خواهنـد آمـد، ابراهیـم بـه وعـده ء خـدا ایمـان آورد، اگـر

چه چنین امری عملاً محال بود. 19زیرا در آن زمان ابراهیم صد سال داشت و همسرش سارا نود سال، و هیچیک قادر نبودند صاحب فرزند شوند. باوجود این، چون ایمان ابراهیم قوی بود، به وعده ء خدا شک نکرد. 20بلی، او هیچگاه شک ننمود. او به خدا ایمان داشت و ایمانش روزبروز قوی‌تر می‌شد، و حتی قبل از اینکه خدا به وعده‌اش عمل کند، او را سپاس می گفت، 21زیرا یقین داشت که خدا قادر است به همه ء وعده‌های خود عمل کند. 22بخاطر همین ایمان، خدا او را بخشید و «بی گناه» به شمار آورد.

23اما اگر در کتاب آسمانی آمده که ابراهیم از راه ایمان مورد قبول خدا واقع شد، این امر فقط درباره ء ابراهیم نوشته نشده است. 24بلکه برای این نوشته شد که ما اطمینان بیابیم که خدا ما را نیز از همان راه به حضور خود می‌پذیرد، یعنی از راه ایمان به وعده ء خدا، خدایی که خداوند ما عیسی را پس از مرگ زنده کرد. 25عیسی مسیح بخاطر گناهان ما تسلیم مرگ گردید و دوباره زنده شد تا ما در پیشگاه خدا «بی گناه» بحساب آییم.

رابطه ء جدید با خدا

5 پس چون بوسیله ء ایمان به عیسی مسیح در نظر خدا پاک و بی گناه محسوب شده‌ایم، از رابطه ء مسالمت‌آمیزی با خدا بهره‌مند هستیم. این رابطه زمانی ایجاد شد که خداوند ما عیسی مسیح جانش را روی

صلیب در راه ما فدا کرد. 2بسبب همین ایمان است که عیسی مسیح ما را در چنین مقام و موقعیت عالی و ممتازی قرار داده است، مقام و موقعیتی که اکنون نیز در آن قرار داریم؛ و با اطمینان و شادی فراوان، مشتاق هستیم بصورتی درآییم که خدا برای ما در نظر گرفته است.
3اما نه تنها از این بابت شادیم، بلکه وقتی با مشکلات زندگی و سختی‌های روزگار نیز روبرو می‌شویم، باز خوشحال هستیم زیرا می‌دانیم این سختی‌ها به خیر و صلاح ما هستند چون به ما می‌آموزند که صبر و تحمل داشته باشیم. 4صبر و تحمل نیز باعث رشد و استحکام شخصیت ما می‌شود و به ما یاری می کند تا ایمانمان به خدا روزبروز قوی‌تر گردد. چنین ایمانی سرانجام امید ما را نیز نیرومند و پایدار می‌سازد، 5تا بتوانیم در برابر هر مشکلی بایستیم و اطمینان داشته باشیم که هر پیش آمدی به خیر و صلاح ماست، زیرا می‌دانیم که خدا چقدر نسبت به ما مهربان است. ما این محبت گرم او را در سراسر وجود خود احساس می کنیم، زیرا او روح‌القدس را به ما عطا فرموده تا دلهای ما را از عشق و محبتش لبریز سازد.
6پس ملاحظه می کنید که در آن هنگام که ما درمانده و ذلیل بودیم، درست در زمان مناسب، مسیح آمد و در راه ما گناهکاران جان خود را فدا کرد! 7حتی اگر ما انسانهایی خوب و پرهیزکار می‌بودیم، کمتر کسی ممکن بود حاضر شود جانش را در راه ما فدا کند،

هرچند ممکن است کسی پیدا شود که بخواهد در
راه یک انسان خوب و نجیب جانش را فدا کند.[8]اما
ببینید خدا چقدر ما را دوست داشت که با وجود اینکه
گناهکار بودیم، مسیح را فرستاد تا در راه ما فدا شود.
[9]اگر آن زمان که گناهکار بودیم، مسیح با ریختن خون
خود این فداکاری را در حق ما کرد، حالا که خدا ما
را بی گناه بحساب آورده، چه کارهای بزرگتری برای ما
انجام خواهد داد و ما را از خشم و غضب آینده ء خدا
رهایی خواهد بخشید.[10]هنگامی که دشمنان خدا بودیم،
او بوسیله ء مرگ فرزندش ما را با خود آشتی داد؛ پس
اکنون که دوستان خدا شده‌ایم و عیسی مسیح هم در
قلب ما زندگی می کند، چه برکات عالی و پرشکوهی
به ما عطا خواهد کرد.
[11]حال، چقدر از رابطه ء عالی و جدیدی که با خدا
داریم، شادیم! اینها همه از برکت وجود خداوند ما
عیسی مسیح است که در راه گناهکاران، جان خود را
فدا کرد تا ما را دوستان خدا سازد.

گناه حضرت آدم و بخشش عیسی مسیح

[12]وقتی آدم گناه کرد، گناه او تمام نسل بشر را آلوده
ساخت و باعث شیوع مرگ در سراسر جهان شد.
درنتیجه، همه چیز دچار فرسودگی و تباهی گشت،
چون انسانها همه گناه کردند.[13](یقین داریم که
گناه آدم تمام این مسایل را بوجود آورد، زیرا اگر چه

مـردم از زمـان آدم تـا موسـی گنـاه می کردنـد، امـا خـدا در آن زمـان ایشـان را بسـبب زیـر پـا گذاشـتن احـکام خـود محکـوم نمی کـرد، چـون هنـوز احـکام و دسـتورات خـود را بـه ایشـان عطـا نکـرده بـود. 14باوجـود ایـن، آنهـا نیـز همـه مردنـد، امـا نـه بـه همـان علتـی کـه آدم مـرد، زیـرا ایشـان ماننـد او از میـوه ء درخـت ممنـوع نخـورده بودنـد.)

چـه تفـاوت بزرگـی اسـت میـان آدم و مسـیح موعـود کـه می‌بایسـت ظهـور کنـد! 15و چـه فـرق بزرگـی اسـت میـان گنـاه آدم و بخشـش خـدا!

آدم بـا گنـاه خـود، باعـث مـرگ عـده ء بسـیاری شـد؛ امـا عیسـی مسـیح از روی لطـف خـدا، سـبب بخشـش گناهـان بسـیاری گشـت. 16یـک گنـاه آدم موجـب شـد کـه عـده ء بسـیاری محکـوم بـه مـرگ گردنـد، درحالـی کـه مسـیح گناهـان بسـیاری را بـه رایـگان پـاک می کنـد و باعـث می‌شـود خـدا ایشـان را «بی گنـاه» بشناسـد. 17در نتیجـه ء گنـاه یـک انسـان یعنـی آدم، مـرگ و نابـودی همـه چیـز را در چنـگال خـود گرفـت؛ امـا تمـام کسـانی کـه هدیـه ء خـدا یعنـی آمـرزش و پاکـی کامـل از گنـاه را می‌پذیرنـد، از آن پـس شـریک حیـات و سـلطنت یـک انسـان دیگـر یعنـی عیسـی مسـیح می گردنـد. 18بلـی، گنـاه آدم بـرای همـه محکومیـت بـه همـراه آورد، ولـی عمـل شایسـته و مقدسـی کـه مسـیح انجـام داد، همـه را از محکومیـت رهایـی می‌دهـد و بـه ایشـان زندگـی می‌بخشـد. 19آدم باعـث شـد کـه عـده ء زیـادی گناهـکار شـوند، امـا مسـیح باعـث شـد کـه خـدا

بسیاری را «بی گناه» بحساب آورد، زیرا از خدا اطاعت کرد و بر روی صلیب کشته شد.
20پس ده فرمان موسی چه نقشی در نجات انسان از گناه دارد؟ ده فرمان به این دلیل عطا شد تا بر تمام مردم مسلم شود که تا چه حد احکام خدا را زیر پا گذاشته‌اند. اما هر چه بیشتر به طبیعت گناهکار خود پی می‌بریم، بیشتر لطف و بخشش بی‌پایان خدا را درک می کنیم. 21قبلاً گناه بر انسان حکومت می کرد و باعث مرگ می‌شد، اما اکنون لطف و مهربانی خدا حکومت می کند تا نه تنها ما را در نظر او شایسته سازد، بلکه بوسیله ء خداوند ما عیسی مسیح، ما را به زندگی جاوید برساند.

شریک در مرگ و زندگی مسیح

6 خوب، اکنون چه باید کرد؟ آیا باید به زندگی گذشته و گناه‌آلود خود ادامه دهیم تا خدا نیز لطف و بخشش بیشتری به ما نشان دهد؟
2و3هرگز! مگر نمی‌دانید که وقتی به مسیح ایمان آوردیم و غسل تعمید گرفتیم، جزئی از وجود پاک او شدیم و با مرگ او، طبیعت گناه‌آلود ما نیز مرد؟ پس، حال، که قدرت گناه در ما نابود شده است، چگونه می‌توانیم باز به زندگی گناه‌آلود سابق خود ادامه دهیم؟ 4هنگامی که مسیح مرد، طبیعت کهنه ء ما هم که گناه را دوست می‌داشت، با او در آبِ تعمید دفن شد؛ و زمانی که

خدای پدر با قدرت پر جلال خود، مسیح را به زندگی
بازگرداند، ما نیز در آن زندگی تازه و عالی شریک شدیم.
5بنابراین، ما جزئی از وجود مسیح شده‌ایم. بعبارت
دیگر، هنگامی که مسیح بر روی صلیب مرد، در واقع
ما نیز با او مردیم؛ و اکنون که او پس از مرگ زنده
شده است، ما نیز در زندگی تازه ء او شریک هستیم و
مانند او پس از مرگ زنده خواهیم شد. 6آن خواسته‌های
پیشین و ناپاک ما با مسیح بر روی صلیب میخکوب
شد. آن قسمت از وجود ما که خواهان گناه بود، درهم
شکسته شد، بطوری که بدن ما که قبلاً اسیر گناه بود،
اکنون دیگر در چنگال گناه نیست و از اسارت و بردگی
گناه آزاد است. 7زیرا وقتی نسبت به گناه می‌میریم، از
کشش و قدرت آن آزاد می‌شویم؛ 8و از آنجا که طبیعت
کهنه و گناهکار ما با مسیح مرد، می‌دانیم که باید در
زندگی جدید مسیح نیز شریک باشیم.
9مسیح پس از مرگ زنده شد و دیگر هرگز نخواهد مرد
و مرگ بر او تسلطی ندارد. 10مسیح مرد تا قدرت گناه را
در هم بکوبد و اکنون تا ابد زنده است تا با خدا رابطه
ء ابدی داشته باشد. 11به همین ترتیب، شما هم طبیعت
کهنه و گناهکار خود را برای گناه مرده بدانید، اما
بوسیله ء عیسی مسیح خود را برای خدا زنده تصور کنید.
12خلاصه دیگر اجازه ندهید که گناه بر این بدن فانی
شما حکمرانی کند و به هیچ وجه تسلیم خواهشهای
گناه‌آلود نشوید. 13اجازه ندهید هیچ عضوی از بدن

شما وسیله‌ای باشد برای گناه کردن، بلکه خود را کاملاً به خدا بسپارید و سراسر وجود خود را به او تقدیم کنید؛ زیرا شما از مرگ به زندگی بازگشته‌اید و باید وسیله‌ای مفید در دست خداوند باشید تا هدفهای نیکوی او را تحقق بخشید. 14پس گناه دیگر ارباب شما نباشد، زیرا اکنون دیگر در قید شریعت نیستید تا گناه شما را اسیر خود سازد بلکه به فیض و لطف خدا از قید آن آزاد شده‌اید.

بردگان پاکی و صداقت

15اما اگر نجات ما از راه اجرای شریعت و احکام خدا بدست نمی‌آید، بلکه خدا آن را بخاطر فیض و لطف خود به ما عطا می کند، آیا این بدان معناست که می‌توانیم باز هم گناه کنیم؟ هرگز! 16مگر نمی‌دانید که اگر اختیار زندگی خود را بدست کسی بسپارید و مطیع او باشید، شما برده ء او خواهید بود، و او ارباب شما؟ شما می‌توانید گناه و مرگ را بعنوان ارباب انتخاب کنید، و یا اطاعت از خدا و زندگی جاوید را.
17اما خدا را شکر که اگر چه در گذشته با میل خود اسیر و برده ء گناه بودید، اما اکنون با تمام وجود مطیع تعلیمی شده‌اید که خدا به شما سپرده است؛ 18و از بردگی گناه آزاد شده‌اید تا از این پس، برده ء پاکی و صداقت باشید.
19این مسایل را بطور ساده در قالب روابط ارباب و برده

بیان می کنم تا آن را بهتر درک کنید: منظورم اینست که همانطور که در گذشته برده همه ء نوع گناه بودید، اکنون نیز به خدمت آن اموری کمر ببندید که راست و مقدس هستند.
20در آن روزها که برده ء گناه بودید، در قید و بند نیکی و راستی نبودید. 21اما فایده ء چنین زندگی چه بود؟ خودتان اکنون از آن کارها شرمگین هستید، زیرا نتیجه‌ای جز هلاکت ابدی نداشتند. 22اما الان شما از قدرت گناه آزاد شده‌اید و در خدمت خدا هستید؛ بنابراین، او نیز شما را هر روز پاکتر و شایسته‌تر می‌سازد تا سرانجام زندگی جاوید نصیبتان گردد. 23زیرا هر که گناه کند، تنها دستمزدی که خواهد یافت، مرگ است؛ اما هر که به خداوند ما عیسی مسیح ایمان آورد، پاداش او از خدا زندگی جاوید است.

آزادی از شریعت

7 ای برادران عزیز، شما که از اصول شریعت آگاهی دارید، یقیناً می‌دانید که وقتی شخصی می‌میرد، اصول شریعت دیگر بر او حاکم نیست.
2و3بعنوان مثال زنی که ازدواج کرده، تا زمانی که شوهرش زنده است، شرعاً به شوهرش تعلق دارد و مجاز نیست با مرد دیگری ازدواج کند. اما اگر شوهرش فوت کند، آزاد است و می‌تواند با مرد دیگری ازدواج کند. آن زن در صورتی که پیش از فوت شوهر دست به چنین

عملی بزند، زنا کار خوانده می‌شود، اما پس از مرگ شوهرش، اشکالی در این کار وجود ندارد.
4درمورد شما نیز همین امر صادق است، به این ترتیب که شریعت یهود در گذشته همچون شوهر و صاحب اختیار شما بود. اما شما همراه مسیح بر روی صلیب مردید، از اینرو از قید «ازدواج و تعلق به شریعت یهود» آزاد شده‌اید و شریعت دیگر بر شما تسلط و حکمرانی ندارد. سپس همانطور که مسیح زنده شد، شما هم زنده شدید و اکنون شخص جدیدی هستید. حال، می‌توان گفت که شما با آن کسی که از مردگان برخاست و زنده شد، «ازدواج کرده‌اید»، و از اینرو می‌توانید برای خدمت خدا مفید باشید و ثمر بیاورید. 5هنگامی که هنوز طبیعت کهنه ء شما بر وجودتان مسلط بود، شریعت و احکام دین یهود باعث می‌شد خواهشهای گناه‌آلود در شما بیدار شوند و وادارتان سازند تا اعمالی را انجام دهید که خدا نهی کرده است؛ به این ترتیب به سوی تباهی و مرگ می‌رفتید. 6اما اکنون دیگر وظیفه‌ای نسبت به احکام دین یهود ندارید، زیرا در همان زمان که اسیر آنها بودید، «مردید» و حال می‌توانید خدا را بطور حقیقی خدمت کنید، نه به روش سابق یعنی اطاعت از تعدادی امر و نهی، بلکه به روش نوین یعنی بوسیله ء روح‌القدس.

شریعت و گناه

7پس آیا منظور اینست که شریعت بد است؟ هرگز!

شریعت بد نیست، اما همین شریعت بود که بدی و گناهان مرا به من نشان داد. بعنوان مثال اگر در احکام و شریعت، گفته نشده بود که «نباید در قلب خود خواهشهای ناپاک داشته باشید»، من هیچگاه به وجود چنین خواهشهایی در خود پی نمی‌بردم. [8]پس شریعت علیه خواهشهای ناپسند من بود؛ گناه نیز با استفاده از این امر، نادرستی این قبیل خواهشها و امیال را به یاد من می‌آورد و آنها را در من بیدار می کرد! درواقع انسان فقط زمانی گناه نمی کند که هیچ شریعت و حکمی وجود نداشته باشد.

[9]به همین دلیل، من تا زمانی که از احکام شریعت آگاهی نداشتم، از زندگی آسوده‌ای برخوردار بودم. اما وقتی از این احکام آگاهی یافتم، متوجه شدم که آنها را زیر پا گذاشته‌ام، و به همین علت گناهکار و محکوم به مرگ هستم. [10]همان احکام نیکو که انتظار می‌رفت راه زندگی را به من نشان دهند، سبب محکومیت و مرگ من شدند. [11]گناه مرا فریب داد و با استفاده از احکام پاک الهی، مرا محکوم به مرگ کرد. [12]اما باوجود این مسایل، هیچ شکی نیست که شریعت، بخودی خود کاملاً خوب و مقدس و منصفانه است.

[13]اما چگونه چنین چیزی ممکن است؟ اگر شریعت موجب محکومیت و هلاکت من شد، چگونه می‌تواند خوب باشد؟ واقعیت اینست که شریعت نیکوست، اما این گناه بود که از وسیله‌ای نیکو سوءاستفاده کرد تا

باعث محکومیت من گردد. پس ملاحظه می کنید که گناه چقدر فریبنده و مرگبار و سزاوار لعنت است که برای رسیدن به هدف خود یعنی نابودی من، از احکام و شریعت خوب خدا سوءاستفاده می کند.

کشمکش با گناه

14 پس، شریعت خوب است و اشکالی در آن وجود ندارد. اشکال در من است که همچون یک برده به گناه فروخته شده‌ام. 15 بنابراین، من اختیار عمل خود را ندارم، زیرا هر چه می کوشم کار درست را انجام دهم نمی‌توانم، بلکه کاری را انجام می‌دهم که از آن متنفرم! 16 من بخوبی می‌دانم که آنچه می کنم، اشتباه است و وجدان ناراحت من نیز نشان می‌دهد که خوب بودن شریعت را تصدیق می کنم. 17 اما کاری از دستم بر نمی‌آید، زیرا کننده ء این کارها من نیستم. این گناه درون من است که مرا وادار می کند مرتکب این اعمال زشت گردم، زیرا او از من قویتر است.

18 اکنون دیگر برای من ثابت شده است که وجود من بخاطر این طبیعت نفسانی، از سر تا پا فاسد است. هر چه تلاش می کنم، نمی‌توانم خود را به انجام اعمال نیکو وادارم. می‌خواهم خوب باشم، اما نمی‌توانم. 19 می‌خواهم کار درست و خوب انجام دهم، اما قادر نیستم. سعی می کنم کار گناه‌آلودی انجام ندهم، اما بی‌اختیار گناه می کنم. 20 پس اگر کاری را انجام

می‌دهم که نمی‌خواهم، واضح است که اشکال در کجاست: گناه هنوز مرا در چنگال خود اسیر نگاه داشته است.
21به نظر می‌رسد که در زندگی، این یک واقعیت است که هرگاه می‌خواهیم کار نیک انجام دهیم، بی‌اختیار کار بد از ما سر می‌زند. 22البته طبیعت تازه‌ام مایل است خواست خدا را انجام دهد، 23و24و25اما چیزی در عمق وجودم، در طبیعت نفسانی من هست که با فکرم در جنگ و جدال می‌باشد و در این مبارزه پیروز می‌شود و مرا برده ء گناه می‌سازد، گناهی که هنوز در درون من وجود دارد. در فکرم اراده می کنم که خدمتگزار از جان گذشته ء خدا باشم، اما می‌بینم که هنوز اسیر گناه هستم.
پس می‌بینید که من در چه حال زاری هستم: طبیعت جدید من به من امر می کند که اعمالم پاک و خوب باشد، اما آن طبیعت کهنه که هنوز در من است، بسوی گناه کشیده می‌شود. وای که در چه تنگنای وحشتناکی گرفتار شده‌ام! چه کسی می‌تواند مرا از چنگ این طبیعت مرگبار آزاد کند؟ خدا را شکر، این کار را خداوند، عیسی مسیح انجام می‌دهد.

زندگی پاک بوسیله ء روح خدا

8 بنابراین، چون به عیسی مسیح تعلق داریم، هیچ محکومیت و مجازاتی در انتظار ما نیست. 2زیرا

قدرت حیات‌بخش روح‌القدس که به لطف مسیح به ما عطا شده، ما را از سلطه ء گناه و مرگ آزاد کرده است.
3درواقع، ما با دانستن احکام مذهبی از چنگال گناه نجات پیدا نکردیم، زیرا قادر به رعایت آنها نیستیم. به همین علت خدا طرح دیگری برای نجات ما تهیه دید. او فرزند خود عیسی مسیح را در بدنی مانند بدن انسانی ما به این جهان فرستاد، با این تفاوت که بدن او مثل بدن ما تحت سلطه ء گناه نبود. او آمد و جانش را در راه آمرزش گناهان ما قربانی کرد، تا ما را نیز از سلطه ء گناه آزاد سازد. 4پس حال، قادریم احکام و دستورات خدا را اطاعت کنیم، زیرا عنان زندگی ما در دست روح خداست نه در دست طبیعت کهنه و گناه‌آلود ما.
5آنانی که عنان زندگی خود را بدست طبیعت کهنه‌شان می‌دهند، چیزی جز ارضای شهوات خود نمی‌جویند. اما آنانی که تابع روح خدا هستند، اعمالی را بجا می‌آورند که خدا را خشنود می‌سازد. 6اگر از روح خدا پیروی کنیم، حیات و آرامش نصیبمان می گردد؛ اما اگر از طبیعت کهنه خود پیروی کنیم، چیزی جز مرگ و هلاکت بدست نخواهیم آورد. 7زیرا طبیعت گناه‌آلود ما، برضد خداست و هرگز از احکام خدا اطاعت نکرده و نخواهد کرد. 8ازاینرو، آنانی که عنان زندگی‌شان در دست طبیعت کهنه ء گناه‌آلودشان است و هنوز در پی خواهشهای ناپاک سابق خود هستند، نمی‌توانند خدا را راضی کنند.

9البته شما چنین نیستید. چنانچه روح خدا در وجود شما ساکن باشد، عنان زندگی‌تان در دست طبیعت تازه‌تان خواهد بود. به یاد داشته باشید که اگر روح مسیح در وجود کسی ساکن نباشد، او اصلاً مسیحی نیست. 10با اینحال، اگر چه مسیح در وجود شما زندگی می کند، اما سرانجام بدنتان در اثر عواقب گناه خواهد مرد، ولی روحتان زنده خواهد ماند، زیرا مسیح روحتان را آمرزیده است. 11و اگر روح خدایی که عیسی مسیح را پس از مرگ زنده کرد، در وجود شما باشد، همان خدا بدنهای فانی شما را نیز پس از مرگ بوسیله ء همین روح که در وجود شماست، زنده خواهد کرد.

12پس، ای برادران عزیز، شما دیگر به هیچ وجه مجبور نیستید از امیال و خواهشهای طبیعت گناه‌آلود سابق خود پیروی کنید، 13زیرا در اینصورت گمراه و هلاک خواهید شد. اما اگر با قدرت روح خدا، این طبیعت کهنه را با اعمال ناپاکش نابود سازید، زنده خواهید ماند. 14زیرا تمام کسانی که از روح خدا پیروی می کنند، فرزندان خدا هستند.

15پس همچون برده‌ها، رفتارمان آمیخته با ترس و لرز نباشد، بلکه مانند فرزندان خدا رفتار نماییم، فرزندانی که به عضویت خانواده ء خدا پذیرفته شده‌اند و خدا را پدر خود می‌خوانند. 16زیرا روح خدا در عمق وجود ما، به ما می گوید که ما فرزندان خدا هستیم. 17و اگر فرزندان خدا هستیم، وارثان او نیز خواهیم بود. بعبارت

دیگـر، خـدا تمـام آن جـلال و شـکوهی را کـه بـه فرزنـد خـود عیسـی مسـیح خواهـد داد، بـه مـا نیـز عطـا خواهـد فرمـود. امـا اگـر می‌خواهیـم در آینـده در جـلال او شـریک شـویم، بایـد اکنـون در دردهـا و رنجهـای او نیـز شـریک گردیـم.

سختی‌های زمان حاضر هیچ است

18 بـا وجـود ایـن، سـختی‌هایی کـه در زمـان حاضـر متحمـل می‌شـویم، در مقابـل جـلال و شـکوهی کـه در آینـده خـدا نصیبمـان خواهـد سـاخت، هیـچ اسـت. 19 تمـام آفرینـش نیـز بی‌صبرانـه منتظـر روزی اسـت کـه خـدا فرزنـدان خـود را پـس از مـرگ زنـده کنـد. 20 و 21 زیـرا جهـان برخـلاف خواسـت خـود، بـه دسـتور خـدا محکـوم بـه فنـا شـد. امـا ایـن امیـد هسـت کـه روزی جهـان از قیـد فنـا رهـا شـود و در آزادی پرشـکوهی کـه متعلـق بـه فرزنـدان خداسـت، شـریک گـردد. 22 چـون می‌دانیـم کـه حتـی حیوانـات و گیاهـان نیـز کـه گرفتـار بیمـاری و مرگنـد، همچـون زنـی که در حـال زاییـدن اسـت، درد می کشـند و در انتظـار ایـن واقعـه ء بـزرگ، روزشـماری می کننـد. 23 حتـی مـا مسـیحیان، بـا اینکـه روح خـدا را بعنـوان نشـانه‌ای از شـکوه و جـلال آینـده در خـود داریـم، بـا آه و نالـه در انتظاریـم تـا از درد و رنـج آزاد شـویم. بلـی، مـا نیـز بـا اشـتیاق بسـیار، منتظـر روزی هسـتیم کـه خـدا امتیـازات کامـل مـا را بعنـوان فرزندانـش، بـه مـا عطـا کنـد. یکـی از ایـن امتیـازات، طبـق وعـده ء او، بـدن

تازه‌ای است که نه دچار بیماری می‌شود و نه مرگ بر آن قدرت دارد.
24ما با امید، نجات یافته‌ایم؛ و امید یعنی انتظار دریافت چیزی که هنوز نداریم؛ زیرا اگر کسی چیزی را در اختیار داشته باشد، نیازی نیست که به امید آن باشد.
25پس وقتی برای چیزی که هنوز رخ نداده، به خدا امیدواریم، باید با صبر و حوصله منتظر آن بمانیم.
26به این وسیله، یعنی بوسیله ء ایمان ما، روح خدا ما را در مشکلات زندگی و در دعاهایمان یاری می‌دهد، زیرا ما حتی نمی‌دانیم چگونه و برای چه باید دعا کنیم. اما روح خدا با چنان احساس عمیقی از جانب ما دعا می کند که با کلمات قابل توصیف نیست؛ 27و خدا که از دل ما باخبر است، می‌داند که روح‌القدس چه می گوید، زیرا آنچه که او بجای ما دعا می کند، طبق خواست خداست. 28و ما می‌دانیم که خدا همه چیزها را برای خیریت کسانی بکار می‌برد که او را دوست دارند و فراخوانده شده‌اند تا خواست او را انجام دهند.
29زیرا خدا که از ابتدا می‌دانست چه کسانی به سوی او خواهند آمد، چنین اراده فرمود که اینان به شباهت فرزندش درآیند، تا مسیح فرزند ارشد باشد و آنان، برادران او. 30پس هنگامی که ما را برگزید، ما را به نزد خود فراخواند؛ و چون به حضور او آمدیم، ما را «بی گناه» بحساب آورد و وعده داد که ما را در شکوه و جلال خود شریک سازد!

محبت قابل اعتماد مسیح

31پس در مقابل تمام این چیزهای عالی، چه بگوییم؟
اگر خدا با ماست، چه کسی می‌تواند بضد ما باشد؟
32در جایی که خدا حتی فرزند خود را از ما دریغ نکرد
بلکه او را فرستاد تا در راه همه ء ما قربانی شود، آیا همه
چیزها را به ما نخواهد بخشید؟
33اکنون که خدا ما را برای خود برگزیده است، دیگر
چه کسی جرأت خواهد کرد بر ما اتهامی وارد آورد؟ آیا
خود او؟ هرگز! چون اوست که ما را بخشیده و ما را به
حضور خود پذیرفته است.
34پس دیگر چه کسی می‌تواند ما را محکوم نماید؟ آیا
مسیح؟ نه! چون اوست که در راه ما مرد و زنده شد و
اکنون در بالاترین مقام، در کنار خدا نشسته است و
برای ما شفاعت می کند.
35بنابراین، چه اتفاقی ممکن است سبب شود که مسیح
دیگر ما را محبت نکند؟ زمانی که ناراحتی و مصیبتی
پیش می‌آید، و یا سختی و جفایی روی می‌دهد، آیا
علت آن اینست که مسیح دیگر ما را دوست ندارد؟ و یا
زمانی که در گرسنگی و تنگدستی هستیم و یا با خطر
و مرگ روبرو می‌شویم، آیا اینها نشان دهنده ء اینست
که خدا ما را ترک گفته است؟
36هرگز! زیرا کتاب آسمانی می‌فرماید که ما باید آماده
باشیم تا بخاطر خدا هر آن با مرگ روبرو شویم. ما
همچون گوسفندانی هستیم که برای سر بریدن می‌برند.

37اما با وجود تمام اینها، پیروزی کامل و قطعی همواره
از آن ماست! چگونه؟ به یاری عیسی مسیح که آنقدر ما
را محبت کرد که جانش را در راه ما فدا ساخت! 38زیرا
من یقین می‌دانم که هیچ چیز نمی‌تواند محبت مسیح
را از ما باز دارد. نه مرگ، نه زندگی، نه فرشتگان و نه
قدرتهای جهنم، هیچیک قدرت چنین کاری را ندارند.
حوادث امروز و نگرانیهای فردا نیز قادر نیستند خللی
در این محبت وارد کنند. 39در اوج آسمان و در عمق
اقیانوسها، هیچ موجودی نمی‌تواند ما را از محبت خدا
که در مرگ فداکارانه ء خداوند ما عیسی مسیح آشکار
شده، محروم سازد.

قوم واقعی خدا

9 ای برادران یهودی من! ای قوم من اسرائیل! چقدر
مشتاقم که به عیسی مسیح ایمان آورید. من
بخاطر شما بشدت اندوهگینم و دائماً دردی جانکاه در
وجود خود احساس می کنم، حتی حاضرم خودم از نجات
محروم شوم تا شما نجات یابید. عیسی مسیح شاهد
است و روح‌القدس می‌داند که این را راست می گویم.
4خدا شما را مورد لطف خاص خود قرار داده است، اما
شما هنوز هم مایل نیستید به او گوش دهید. او شما
را بعنوان قوم مخصوص و برگزیده ء خود تعیین کرد؛
با ابر درخشنده ء جلال خود، شما را در بیابان هدایت
نمود؛ و برکات خود را به شما وعده فرمود. او شریعت و

احکام خود را به شما بخشید تا اراده ء او را برای زندگی
خود بدانید؛ مراسم عبادت را نیز به شما آموخت تا او
را پرستش کنید و وعده‌های عالی به شما عطا فرمود.
5مردان بزرگ خدا، اجداد شما بودند. مسیح نیز که
اکنون بر همه چیز حاکم است، از لحاظ طبیعت بشری
خود، مانند شما یهودی بود. خدا را تا ابد سپاس باد!
6پس آیا خدا در انجام وعده‌های خود به یهودیان
کوتاهی کرده است؟ هرگز! زیرا این وعده‌ها به
کسانی داده نشده که فقط از پدر و مادر یهودی متولد
می‌شوند، بلکه به آنانی داده شده که براستی یهودی‌اند.
7کافی نیست که شخص از نسل ابراهیم باشد؛ همه ء
آنانی که از نسل ابراهیم هستند، فرزندان حقیقی او
نیستند. کتاب آسمانی نیز می‌فرماید که گرچه ابراهیم
فرزندان دیگری هم داشت، اما وعده‌های خدا فقط
به پسر او اسحاق و نسل او مربوط می‌شود. 8این نشان
می‌دهد که تمام فرزندان ابراهیم، فرزندان خدا نیستند،
بلکه فقط آنانی فرزند خدا هستند که به آن وعده ء
نجات که به ابراهیم داد، ایمان بیاورند. 9زیرا خدا به
ابراهیم فرموده بود: «سال آینده، به تو و به سارا پسری
خواهم بخشید.»
10_13سالها گذشت و این پسر بزرگ شد و با دختری به
نام ربکا ازدواج کرد. ربکا دو قلو آبستن شد؛ اما پیش از
آنکه بزاید، خدا به او فرمود پسری که اول بدنیا بیاید،
خدمتگزار برادر دوقلوی خود خواهد شد. در کتاب

آسمانی در این باره اینگونه آمده است: «من اراده کرده‌ام
که یعقوب را برکت دهم و نه عیسو را.» خدا این را پیش
از تولد این دو کودک فرمود، یعنی قبل از آنکه آنها عملی
خوب یا بد انجام دهند. این امر ثابت می کند که کار
خدا طبق تصمیمی بود که از ابتدا گرفته بود. بلی، خدا
این تصمیم را بخاطر اعمال آن دو کودک اتخاذ نکرد،
بلکه فقط به این علت که چنین اراده کرده بود.
14پس چه بگوییم؟ آیا خدا از روی بی‌انصافی عمل
می کرد؟ هرگز! 15او یکبار به موسی فرمود: «اگر
بخواهم با کسی مهربان باشم، با او مهربان خواهم
بود؛ و اگر بخواهم بر کسی رحم کنم، بر او رحم
خواهم کرد.»
16بنابراین، برکات خدا به خواهش یا کوشش مردم به
آنان عطا نمی‌شود، بلکه به کسانی عطا می‌شود که
خدای رحیم انتخاب کرده باشد.
17فرعون، پادشاه مصر، نمونه ء دیگری از این واقعیت
است، خدا به او فرمود که سلطنت مصر را فقط
به این دلیل به او بخشیده است تا قدرت عظیم
خود را علیه او نشان دهد و تمام دنیا نام عظیم و
الهی او را بشنوند. 18پس می‌بینید که خدا بر بعضی
رحم می کند و بعضی دیگر را نامطیع و سرسخت
می‌سازد، فقط به این دلیل که چنین اراده فرموده
است. 19ممکن است بپرسید: «اگر چنین است، چرا
خدا انسانها را برای اعمالشان سرزنش می کند؟ مگر

ایشان می‌توانند کاری خارج از اراده و خواست او انجام دهند؟»
20اما سؤال اصلی این است که: «تو ای انسان، کیستی که از خدا ایراد می گیری؟» آیا صحیح است که مخلوق به خالق خود بگوید: «چرا مرا چنین ساختی؟» 21آیا کوزه گر حق ندارد از یک خمیر، ظرفی زیبا برای مصارف عالی و ظرف دیگری برای مصارف عادی بسازد؟
22آیا خدا حق ندارد خشم و قدرت خود را برضد آنانی که شایسته ء نابودی‌اند، نشان دهد، یعنی بر ضد آنانی که با صبر بسیار گناهانشان را تحمل می کند؟ 23و24و آیا او حق ندارد کسان دیگری از جمله ما را، که از پیش برای مشاهده ء جلالش آماده ساخته بود، چه از یهود و چه از غیر یهود، دعوت کند تا عظمت جلال او را ببینیم؟
25پیشگویی «هوشع نبی» را بیاد آورید! خدا به زبان این نبی می‌فرماید که برای خود فرزندان دیگری اختیار خواهد کرد که از قوم او، بنی‌اسرائیل نیستند؛ و با اینکه آنان قبلاً مورد مهر او نبودند، اما از آن پس ایشان را محبت خواهد نمود؛
26و بت‌پرستانی که خدا قبلاً درباره ء ایشان گفته بود که «شما قوم من نیستید»، اکنون آنان را با عنوان جدیدی می‌شناسد: «فرزندان خدای زنده!»
27«اشعیای نبی» درباره ء یهودیان می گوید که حتی اگر قوم اسرائیل به اندازه ء دانه‌های شن کنار دریا زیاد باشند، فقط تعداد کمی از آنان نجات خواهند یافت.

28زیرا «خداوند بسرعت و از روی انصاف، به اعمال
مردم جهان رسیدگی کرده، ایشان را مجازات خواهد
نمود.»
29همین نبی در جای دیگری از کتاب خود می گوید که
اگر خداوند قادر متعال بر یهودیان ترحم نمی کرد، تمام
ایشان هلاک می‌شدند، همانگونه که مردم شهرهای
سدوم و عموره همگی هلاک شدند.

گمراهی قوم یهود

30بنابراین، چه نتیجه‌ای می گیریم؟ می‌توان چنین نتیجه
گرفت که خدا فرصتی عالی در اختیار غیر یهودیان قرار
داده است؛ ایشان با اینکه در گذشته در جستجوی خدا
نبودند، اما اکنون می‌توانند بوسیله ء ایمان، بی گناه
بحساب آیند و مورد قبول خدا قرار گیرند. 31اما یهودیان
با اینکه سخت می کوشیدند تا با رعایت احکام و قوانین
مذهبی، رضایت خدا را جلب کنند، موفق نشدند. 32به
چه دلیل؟ به این دلیل که به ایمان تکیه نمی کردند،
بلکه می‌خواستند از راه رعایت احکام شریعت و انجام
اعمال نیک، در نظر خدا پاک و بی گناه جلوه کنند.
به همین سبب نیز به آن «سنگ بزرگ لغزش» برخورد
نموده، افتادند. 33خدا نیز در این باره در کتاب آسمانی
به ایشان اخطار فرموده و گفته بود:
«بر سر راه قوم یهود، سنگی گذارده‌ام که بسیاری به
آن برخورده، خواهند لغزید. (منظور از سنگ در اینجا،

عیسی مسیح است.) اما کسانی که به او ایمان آورند، هرگز پشیمان و شرمسار نخواهند شد.»

10 برادران عزیز، آرزوی قلبی و دعای من برای یهودیان اینست که ایشان نجات یابند. 2من می‌دانم که آنان در دل خود چه غیرت و احترامی برای خدا دارند، اما این غیرت و احترام از روی درک و شناخت صحیح نیست. 3ایشان درک نمی کنند که مسیح جانش را فدا کرده تا آنان را در حضور خدا بی گناه سازد. درعوض می کوشند تا با رعایت احکام و رسوم شریعت، به آن درجه از پاکی برسند که در نظر خدا بی گناه جلوه کنند. اما این آن راهی نیست که خدا برای نجات انسانها در نظر گرفته است. 4ایشان متوجه نیستند که عیسی مسیح همه ء کسانی را که به او ایمان آورند، در نظر خدا پاک و بی گناه می‌سازد، یعنی همان چیزی که ایشان سعی می کنند با رعایت شریعت و احکام بدست آورند. عیسی مسیح به همه ء این راه‌ها پایان بخشیده است.

نجات برای همه است

5درباره بی گناه بحساب آمدن و آمرزش از راه شریعت، موسی فرمود که شخص در صورتی ممکن است بخشیده شود و بی گناه بحساب آید که بتواند کاملاً خوب باشد و در سراسر زندگی‌اش در مقابل وسوسه‌ها مقاومت کند

و حتی یکبار هم گناه نکند. 6اما درباره ء نجاتی که
بوسیله ء ایمان بدست می‌آید، گفته شده است: «نیازی
نیست که به آسمان صعود کنید، و در آنجا مسیح را
بیابید و او را فرود آورید تا به شما یاری دهد،» 7و
همچنین «نیازی نیست که به میان مردگان بروید تا
مسیح را زنده کنید.»
8زیرا نجاتی که از راه ایمان به مسیح بدست می‌آید، به
آسانی در دسترس هر یک از ما قرار دارد و به اندازه ء
قلب و زبان خودمان، به ما نزدیک است؛ ما نیز درباره
ء همین نجات موعظه می کنیم. 9درواقع، اگر انسان
با زبان خود نزد دیگران اقرار کند که عیسی مسیح
خداوند اوست و در قلب خود نیز ایمان داشته باشد که
خدا او را پس از مرگ زنده کرد، نجات خواهد یافت.
10زیرا بوسیله ء ایمان قلبی است که شخص رضایت
خدا را حاصل می کند؛ و بعد هنگامی که در برابر
دیگران ایمان خود را به زبان می‌آورد، نجات خود را
تأیید می‌نماید. 11کتاب آسمانی نیز می‌فرماید که هر
که به مسیح ایمان داشته باشد، هرگز ناامید نخواهد
شد. 12در این زمینه، یهود و غیر یهود یکسانند، زیرا همه
دارای یک خداوند هستند، خداوندی که گنجینه‌های
عظیم خود را در اختیار همه ء آنانی می گذارد که طالب
و تشنه ء او هستند. 13پس خداوند هرکس را که به او پناه
ببرد، نجات خواهد داد.
14اما چگونه مردم به خداوند پناه آورند، درحالیکه

به او ایمان ندارند؛ و چگونه ایمان بیاورند، در حالیکه
راجع به او چیزی نشنیده‌اند؟ و چگونه بشنوند، اگر
کسی مژده ء انجیل را به ایشان اعلام نکند؟ 15و چگونه
بروند و اعلام کنند، اگر کسی ایشان را نفرستد؟ کتاب
آسمانی در این باره می‌فرماید: «چه خوش‌قدمند آنانی
که مژده ء «آشتی با خدا» را اعلام می کنند، و درباره
ء لطف و مهربانی خدا، خبرهای خوش می‌آورند!» به
عبارت دیگر به کسانی که برای اعلام مژده ء انجیل
می‌آیند، خوشامد می گوید!
16اما تمام کسانی که این مژده را می‌شنوند، آن را قبول
نمی کنند. اشعیای نبی نیز می‌فرماید: «خداوندا، چه
کسی سخنان مرا باور کرد؟» 17با اینحال، ایمان از
شنیدن مژده ء انجیل بوجود می‌آید.
18اما یهودیان چه؟ آیا ایشان این مژده را نشنیده‌اند؟
البته که شنیده‌اند! هر جا که ایشان ساکن بوده‌اند،
این مژده نیز به آنجا رسیده است. بلی، این خبر خوش
در سراسر جهان موعظه شده است. 19آیا آنان می‌دانند
که اگر نجات خدا را نپذیرند، خدا دیگران را بجای
ایشان نجات خواهد داد؟ بلی، می‌دانند! زیرا حتی در
زمان موسی نیز خدا فرموده بود که نجات خود را به
مردمان بت‌پرست و نادان عطا خواهد کرد تا بلکه قوم
او به غیرت بیایند و از خواب غفلت بیدار شوند. 20بعدها
اشعیا با جسارت بیشتری گفت که آنانی که حتی در
جستجوی خدا نبودند، او را یافتند، و خدا به کسانی که

او را طلب نمی کردند خود را ظاهر ساخت. 21با اینحال،
آغوش خدا همواره به روی یهودیان باز است، اما ایشان
سرسختی می کنند و حاضر به بازگشت نیستند.

رحمت خدا بر قوم اسرائیل

11 حال، از شما می‌پرسم که آیا خدا قوم خود
اسرائیل را رها کرده و ایشان را ترک گفته است؟
هرگز؛ به هیچ وجه چنین نیست! فراموش نکنید که من
خود، یهودی و از نسل ابراهیم و از طایفه ء بنیامین هستم.
2و3نه، خدا قوم خود را که از ابتدا برگزیده بود، رد
نکرده است. آیا به یاد دارید در کتاب آسمانی، در
ماجرای مربوط به الیاس نبی، چه نوشته شده است؟
نوشته شده که او از قوم اسرائیل نزد خدا لب به
شکایت گشود و گفت که ایشان انبیای خدا را کشته
و قربانگاه‌های خدا را ویران کرده‌اند. او می گفت که
در تمام آن سرزمین فقط خودش باقی مانده که خدا را
می‌پرستد و می‌خواهند او را نیز از بین ببرند.
4آیا به خاطر دارید خدا به او چه جواب داد؟ خدا
فرمود: «نه، تنها تو نیستی که باقی مانده‌ای! بغیر از تو
هفت هزارنفر دیگر هم دارم که هنوز مرا می‌پرستند و
در مقابل بتها زانو نزده‌اند!»
5امروز نیز همینطور است، به این ترتیب که تمام
یهودیان خدا را فراموش نکرده‌اند. خدا در اثر رحمت
خود، عده‌ای را از میان آنان برگزیده است تا نجات

دهـد. 6بنابرایـن، اگـر ایـن نجـات، همانطـور کـه گفتیـم، در اثـر رحمـت خـدا باشـد، طبیعتاً دیگـر بـه سـبب اعمـال نیـک آنـان نخواهـد بـود. زیـرا اگـر در اثـر اعمـال نیـک آنـان باشـد، در اینصـورت نجـات، دیگـر هدیـه ء رایـگان خـدا نخواهـد بـود؛ چـون اگـر در قبـال آن، کاری انجام شـده باشـد، دیگـر رایـگان بحسـاب نخواهـد آمـد.

7پـس وضعیـت را بـه ایـن صـورت می‌تـوان تشـریح کـرد کـه یهودیانـی کـه در پـی دریافـت لطـف الهی هسـتند، بـه مقصود خـود نرسـیده‌اند. البتـه عـده‌ای از ایشـان موفـق شـده‌اند، کـه آنهـا نیـز جـزو کسـانی می‌باشـند کـه خـدا انتخـاب کـرده اسـت؛ امـا بقیـه، قـوه ء تشـخیص خـود را از دسـت داده‌انـد.

8کتـاب آسـمانی مـا نیـز بـه همیـن موضـوع اشـاره می کنـد و می‌فرمایـد کـه خـدا ایشـان را بـه خـواب فـرو بـرده اسـت، و چشـمان و گوشهایشـان را طـوری بسـته اسـت کـه وقتـی راجـع بـه مسـیح بـا ایشـان سـخن می گوییـم، چیـزی درک نمی کننـد! ایـن وضـع تـا بـه امـروز نیـز ادامـه دارد.

9داود نبـی نیـز در ایـن بـاره چنیـن گفتـه اسـت: «همـان بهتـر کـه سـفره ء رنگیـن و نعمتهـای دیگرشـان آنهـا را بـه اشـتباه بینـدازد تـا تصـور کننـد کـه خـدا از ایشـان راضـی اسـت. همـان بهتـر کـه ایـن بـرکات، بـرای آنـان همچـون دام و تلـه باشـد و هلاکشـان کنـد، چـون سزایشـان همیـن اسـت.

10همـان بهتـر کـه چشمانشـان تـار شـود تـا نتواننـد ببیننـد و پشتشـان همـواره زیـر بـار سـنگین خـم بمانـد.»

11آیـا ایـن بـه آن معناسـت کـه بـرای قـوم خـدا کـه منحـرف

شده و سقوط کرده‌اند دیگر امیدی نیست؟ هرگز! هدف
خدا این بود که هدیه ء نجات خود را به غیر یهودیان
عطا کند تا از این راه در یهودیان غیرتی بوجود آید و
ایشان نیز طالب نجات گردند. 12از آنجا که یهودیان
هدیه ء نجات خدا را نپذیرفتند و لغزیدند، هدیه ء نجات
و برکات غنی الهی در اختیار سایر مردم دنیا قرار
گرفت. حال، اگر یهودیان هم به مسیح ایمان بیاورند،
چه نعمت‌های بزرگتری نصیب مردم دنیا خواهد شد!
13اکنون روی سخنم با شما غیر یهودیان است. چنانکه
می‌دانید خدا مرا بعنوان رسول خود برای خدمت به
غیر یهودیان انتخاب کرده است. من به این موضوع
افتخار می کنم و تا آنجا که بتوانم آن را به یهودیان
یادآوری می‌نمایم، 14تا بلکه وادارشان کنم طالب همان
برکتی باشند که شما غیر یهودیان دارید و از این راه باعث
نجات برخی از ایشان گردم. 15ای کاش آنان نیز به مسیح
ایمان آورند! وقتی خدا از ایشان روی گرداند، معنایش
این بود که به بقیه ء مردم جهان رو کرد تا نجات را به
ایشان عطا کند. پس حال اگر یهودیان نیز بسوی مسیح
باز گردند، چه پر شکوه و عالی خواهد شد! مانند این
خواهد بود که مردگان به زندگی بازگردند! 16از آنجا
که ابراهیم و سایر انبیاء مردان خدا هستند، فرزندانشان
نیز باید همانطور باشند. زیرا اگر ریشه‌های درخت
مقدسند، شاخه‌ها نیز باید مقدس باشند.
17اما بعضی از شاخه‌های این درخت که یهودیان باشند

بریده شدند و بجای آنها، شاخه‌های زیتون وحشی، یعنی شما غیر یهودیان پیوند زده شدید. پس اکنون شما در آن برکاتی که خدا به ابراهیم و فرزندانشان وعده داد شریک هستید، همانگونه که شاخه‌های پیوند شده، در شیره و مواد غذایی درخت اصلی شریک می‌شوند.
18اما باید مواظب باشید که دچار غرور نشوید و به این نبالید که بجای شاخه‌های بریده، قرار گرفته‌اید. فراموش نکنید که ارزش شما فقط به این است که جزئی از درخت هستید. بلی، شما فقط یک شاخه‌اید، نه ریشه.
19ممکن است بگویید: «آن شاخه‌ها بریده شدند تا جایی برای من باز شود. پس خدا چقدر از من راضی است!»
20درست است. آن شاخه‌ها یعنی یهودیان به این دلیل قطع شدند که به خدا ایمان نداشتند؛ شما نیز فقط به این دلیل بجای آنها پیوند شدید که به خدا ایمان داشتید. پس مغرور نشوید، بلکه از خدا بترسید. 21زیرا اگر خدا بر شاخه‌های طبیعی درخت رحم نکرد، بر شما نیز رحم نخواهد فرمود.
22پس ببینید خدا چقدر مهربان و در عین حال سختگیر است. او نسبت به نافرمانان بسیار سختگیر است. اما اگر شما در ایمان و محبتی که به او دارید، ثابت بمانید، نسبت به شما مهربان خواهد بود. در غیراینصورت شما نیز بریده خواهید شد. 23از طرف دیگر، اگر یهودیان

از بی‌ایمانی دست بکشند و بسوی خدا بازگردند، خدا ایشان را مجدداً به درخت خود پیوند خواهد زد. بلی، او قادر است این کار را انجام دهد. 24خدا شما غیر یهودیان را که او را نمی‌شناختید و مانند شاخه‌های درخت زیتون وحشی بودید، چنین محبت کرده و برخلاف طبیعت، به درخت خوب خودش پیوند زده است. پس چقدر بیشتر، مایل است یهودیان را که شاخه‌های طبیعی این درخت هستند، به جای اولشان بازگرداند و در آنجا پیوند بزند!

رحمت خدا بر همه

25برادران عزیز، می‌خواهم شما از یک سرّ الهی آگاه باشید، تا دچار غرور نشوید. درست است که بعضی از یهودیان درحال حاضر برضد انجیل عمل می کنند؛ اما این حالت فقط تا زمانی ادامه خواهد یافت که آن عده از شما غیر یهودیان که خدا از ابتدا در نظر داشته است، به مسیح ایمان بیاورید. 26پس از آن، تمام قوم اسرائیل نجات خواهند یافت.

در همین مورد، در کتاب آسمانی چنین آمده است: «از شهر صهیون نجات دهنده‌ای ظاهر خواهد شد و یهودیان را از بی‌دینی رهایی خواهد داد. 27در آن زمان من طبق وعده ء خود گناهان ایشان را پاک خواهم نمود.»

28اکنون بسیاری از یهودیان دشمن انجیل مسیحند؛ این امر به نفع شما بوده است، زیرا سبب شد که خدا هدیه ء نجات خود را به شما عطا کند. اما بهرحال،

یهودیان بخاطر وعده‌هایی که خدا به ابراهیم و اسحاق و یعقوب داد، مورد توجه او هستند. 29زیرا وقتی خدا کسی را برگزید و نعمتی به او بخشید، دیگر تصمیمش را تغییر نمی‌دهد. او هرگز وعده‌های خود را پس نمی گیرد. 30زمانی شما نسبت به خدا یاغی بودید؛ اما وقتی یهودیان هدیه ء خدا را رد کردند، او همان هدیه را به شما عطا کرد. 31درحال حاضر یهودیان یاغی‌اند؛ اما ایشان نیز روزی از همان مهربانی و رحمتی که خدا نسبت به شما دارد، برخوردار خواهند شد. 32زیرا خدا همه را در گناه به حال خود رها کرده تا بتواند بر همه یکسان رحم کند.

33وه که چه خدای پرجلالی داریم! حکمت و دانش و ثروت او چه عظیم است! مشیت و راه‌های او فوق ادراک ماست! 34کیست که بتواند فکر خداوند را درک کند؟ چه کسی آنقدر داناست که بتواند مشورتی به خدا بدهد و یا او را راهنمایی کند؟ 35چه کسی می‌تواند هدیه‌ای به او تقدیم نماید که قابل او باشد و از او انتظار عوض داشته باشد؟ 36هر چه هست از خداست؛ وجود همه چیز به قدرت او وابسته است و همه چیز برای شکوه و جلال اوست. ستایش بی‌پایان بر او باد! آمین.

رفتار ما در مقابل لطف خدا

12 ای ایمانداران عزیز، در مقابل این لطف و رحمت خدا، التماس می کنم که بدنهای خود

را مانند قربانی زنده و مقدس به او تقدیم کنید، زیرا این است قربانی که مورد پسند اوست. شایسته است او را این چنین عبادت و خدمت کنید. 2رفتار و کردار و شیوه ء زندگی مردم دنیا را تقلید نکنید، بلکه بگذارید خدا افکار و طرز فکرتان را دگرگون کند تا به انسانی جدید تبدیل شوید. آنگاه قادر خواهید شد اراده ء خدا را درک کرده، آنچه را که خوب و کامل و موردپسند اوست، کشف کنید.

3بعنوان پیام‌آور خدا، از جانب او شما را نصیحت می کنم که خود را بزرگتر از آنچه که هستید بحساب نیاورید، بلکه درباره ء خود درست قضاوت کنید و خود را با آن مقدار ایمانی بسنجید که خدا به شما عطا کرده است. 4و5درست همانطور که بدن انسان اعضای مختلف دارد، بدن مسیح یعنی کلیسا نیز اعضای گوناگون دارد؛ هر یک از ما عضوی از بدن او هستیم و برای تکمیل آن لازم می‌باشیم و مسئولیت و وظیفه‌ای مشخص در آن داریم. اما در کل، همه متعلق به یکدیگریم و به هم نیاز داریم.

6خدا از روی لطف خود، به هر یک از ما نعمت و عطای خاصی بخشیده است تا وظایف خاصی را انجام دهیم. اگر خدا به شما نعمت نبوت کردن داده است، هرگاه مطمئنید خدا ازطریق شما سخن می گوید، نبوت کنید، یعنی پیغامهای خدا را به کلیسا اعلام نمایید. 7اگر نعمت شما، خدمت کردن به دیگران است، این کار را بطرز شایسته انجام دهید. اگر نعمت تعلیم دادن

دارید، خوب تعلیم بدهید. 8اگر واعظید، بکوشید که موعظه‌هایتان مفید و مؤثر باشند. اگر نعمتتان کمک به دیگران از دارایی‌تان می‌باشد، با سخاوت این کار را انجام دهید. اگر خدا توانایی مدیریت عطا کرده است، این مسئولیت را جدی بگیرید. آنانی که این عطا را دارند که افسردگان را تسلی دهند، بگذار با رغبت و روحیه ء مسیحی، این خدمت را انجام دهند.

9تظاهر به محبت نکنید، بلکه محبتتان صادقانه باشد. از هر بدی اجتناب کنید؛ به نیکویی بپیوندید. 10یکدیگر را همچون برادران مسیحی، بشدت دوست بدارید. هریک از شما دیگری را بیشتر از خود احترام کند. 11در خدمت به خداوند تنبلی و سستی به خود راه ندهید، بلکه با شور و شوق روحانی او را خدمت کنید.

12بسبب آنچه که خدا برای زندگی‌تان طرح‌ریزی کرده است، شاد باشید. زحمات را تحمل نمایید. همیشه دعا کنید. 13در رفع نیازهای برادران مسیحی خود، کوشا باشید. درِ خانه ء شما همیشه به روی میهمان باز باشد.

14اگر کسی شما را بسبب مسیحی بودن، مورد جفا و آزار قرار داد، او را نفرین نکنید، بلکه دعا کنید که خدا او را مورد لطف خود قرار دهد. 15اگر کسی شاد باشد، با او شادی کنید؛ و اگر کسی غمگین باشد، در غم او شریک شوید. 16با شادی با یکدیگر همکاری نمایید؛ هیچ کاری را برای خودنمایی نکنید؛ سعی نکنید فقط با اشخاص بزرگ و مهم معاشرت کنید، بلکه در جمع

اشخاص عادی نیز خوش باشید. خود را از دیگران داناتر نشمارید.
17هرگز به عوض بدی، بدی نکنید. طوری رفتار کنید که همه بتوانند ببینند که شما در کارهایتان صادق و درستکار می‌باشید. 18با هیچکس جروبحث نکنید. تا آنجا که ممکن است با مردم در صلح و صفا بسر برید.
19برادران عزیز، هرگز از کسی انتقام نگیرید؛ انتقام خود را به خداوند واگذار کنید، چون در کتاب آسمانی نوشته شده که مجازات انسانها از آن اوست. 20پس، اگر دشمنت گرسنه باشد، به او غذا بده و اگر تشنه باشد، به او آب بده تا از کاری که کرده، شرمگین و پشیمان شود. 21اجازه ندهید بدی بر شما چیره شود، بلکه با نیکی کردن، بدی را مغلوب سازید.

وظیفه ء مسیحیان نسبت به دولت

13 مطیع دولت و قوانین آن باشید، زیرا آن را خدا برقرار کرده است. در تمام نقاط جهان، همه ء دولتها را خدا بر سر قدرت آورده است. 2پس هر که از قوانین کشور سرپیچی کند، در واقع از خدا نااطاعتی کرده است، و البته مجازات خواهد شد. 3آنانی که اعمالشان درست است، از مأموران دولت هراسی ندارند، اما افراد خطاکار و نادرست همیشه از آنان می‌ترسند. پس اگر می‌خواهی در ترس و دلهره بسر نبری، قوانین را اطاعت کن و آسوده باش! 4مأمور دولت از جانب خدا وظیفه دارد

به تو کمک کند. اما اگر کار خلافی انجام دهی، از او بترس زیرا تو را مجازات خواهد کرد. خدا او را مقرر کرده تا کسانی را که خلاف می کنند مجازات کند.[5] پس به دو دلیل باید مطیع قانون باشی: اول برای اینکه مجازات نشوی؛ و دوم برای اینکه می‌دانی اطاعت، وظیفه ء توست.[6] به همین دو دلیل نیز باید مالیاتهایتان را بپردازید تا حقوق کارکنان دولت تأمین شود و بتوانند به انجام کار خدا، یعنی خدمت به شما ادامه دهند.[7] حق هر کس را به او ادا کنید: مالیاتها را از روی میل بپردازید؛ از افراد مافوق خود اطاعت نمایید؛ و به آنانی که سزاوار احترامند، احترام کنید.

وظیفه ء مسیحیان نسبت به مردم

[8] تمام بدهی‌های خود را بپردازید تا به کسی مدیون نباشید. فقط خود را مدیون بدانید که مردم را محبت کنید. هرگز از محبت نمودن باز نایستید زیرا با محبت کردن به دیگران، در واقع از احکام الهی اطاعت کرده‌اید و خواست خدا را بجا آورده‌اید.[9] اگر همسایه و همنوع خود را به همان اندازه دوست بدارید که خود را دوست می‌دارید، هرگز راضی نخواهید شد که به او صدمه بزنید، یا فریبش دهید، یا او را به قتل برسانید و یا مالش را بدزدید؛ و هرگز به زن و به اموال او چشم طمع نخواهید دوخت؛ خلاصه، هیچیک از کارهایی را که خدا در ده فرمان منع کرده است، انجام نخواهید

داد. بنابراین، ده فرمان در این فرمان خلاصه می‌شود که «همسایه ء خود را دوست بدار، به همان اندازه که خود را دوست می‌داری.» [10]بلی، محبت به هیچکس بدی نمی کند. پس اگر به انسانها محبت نمایید، مانند آنست که همه ء دستورات و احکام الهی را بجا آورده‌اید. خلاصه، تنها حکم و قانونی که لازم دارید، محبت است. [11]مسئله ء دیگری که ما را به انجام اعمال نیک ترغیب می کند، اینست که وقت بسرعت می گذرد و عمر ما به پایان می‌رسد. پس بیدار شوید زیرا اکنون وقت بازگشت خداوند نزدیکتر است از آن زمانی که ایمان آوردیم. [12]و[13]«شب» به پایان خود رسیده و «روز» نزدیک است. بنابراین، اعمال گناه‌آلود تاریکی را کنار گذارده، در نور خدا زندگی پاک و مقدسی را در پیش گیرید، زیرا این وظیفه ء ماست که در نور زندگی کنیم! آنچه می کنید با شایستگی باشد. از حضور در محافل عیاشی و نیز از مستی و زنا و شهوترانی و دعوا و حسادت بپرهیزید. [14]تمام وجودتان از آن مسیح باشد؛ بدنبال هوسهای جسم نروید.

وظیفه ء مسیحیان نسبت به یکدیگر

14 هر ایمانداری را که مایل است به جمع شما بپیوندد، به گرمی بپذیرید، حتی اگر ایمانش ضعیف باشد. اگر عقاید او درباره ء کارهای درست و نادرست، با عقاید شما متفاوت است، از او ایراد نگیرید.

2بعنوان مثال، بر سر خوردن یا نخوردن گوشت حیوانی
که برای بتها قربانی شده است، با او جر و بحث نکنید.
ممکن است شما در خوردن چنین گوشتی ایرادی نبینید،
اما دیگران چون ایمانشان ضعیف‌تر است، این عمل
را اشتباه بدانند و ترجیح دهند اصلاً گوشت نخورند و
برای خوراک از سبزیجات استفاده کنند. 3پس آنانی
که خوردن چنین گوشتی را بلامانع می‌دانند، آنانی را
که نمی‌خورند تحقیر نکنند؛ و آنانی که نمی‌خورند، از
کسانی که می‌خورند ایراد نگیرند، زیرا خدا ایشان را
نیز به فرزندی پذیرفته است. 4آنان بندگان خدا هستند،
نه بندگان شما؛ آنان فقط به خدا پاسخگو هستند،
نه به شما. بنابراین، بگذارید خدا درستی یا نادرستی
عقیده‌شان را به ایشان نشان دهد؛ و البته خدا قادر
است کمکشان کند که راه صحیح را در پیش گیرند.
5بعضی نیز تصور می کنند که مسیحیان باید روزهای
مقدس یهودیان را به عنوان روزهای مخصوص عبادت
خدا نگه دارند اما بعضی دیگر چنین کاری را بیهوده
می‌دانند و معتقدند که همه ء روزها بطور یکسان از آن
خدا هستند. درمورد اینگونه مسایل، هرکس باید برای
خودش تصمیم بگیرد. 6آنانی که در روزهای مخصوصی
خدا را عبادت می کنند، کار خوبی می کنند چون به
این وسیله به خدا احترام می گذارند. آنانی هم که
فرقی بین روزها قائل نمی‌شوند، کار خوبی می کنند
چون کارشان برای خشنودی خداوند است. همین امر

درمورد خوردن یا نخوردن گوشت قربانی بتها نیز صادق است. چه، کسانی که می‌خورند و چه، کسانی که نمی‌خورند، قصدشان خشنود ساختن خداوند است و برای کاری که می‌کنند، خدا را سپاس می‌گویند.
7بهرحال نباید فراموش کنیم که ما صاحب اختیار خود نیستیم و نمی‌توانیم هرطور که می‌خواهیم زندگی کنیم و یا هرطور که می‌خواهیم، بمیریم. 8چه در زندگی و چه در مرگ، ما از خداوند پیروی می‌کنیم و متعلق به او هستیم. 9مسیح نیز به همین منظور مرد و زنده شد تا بتواند هم در طول زندگی و هم در زمان مرگمان، خداوند و صاحب اختیار ما باشد.
10بنابراین، شما به هیچ وجه حق ندارید از برادر خود ایراد بگیرید و یا با نظر تحقیر به او نگاه کنید. به یاد داشته باشید که هر یک از ما باید به تنهایی در مقابل تخت داوری خدا بایستیم تا او ما را داوری کند؛ 11زیرا خداوند در کتاب آسمانی فرموده است: «به حیات خود قسم که تمام مردم در مقابل من زانو زده، به زبان خود مرا ستایش خواهند کرد.» 12بلی، هر یک از ما باید به خدا حساب پس بدهیم.
13پس بهتر است از یکدیگر ایراد نگیرید. درعوض بکوشید رفتارتان بگونه‌ای باشد که برادر مسیحی‌تان آن را گناه بحساب نیاورد، در غیراینصورت ممکن است ایمانش سست گردد.
14من خود، به سبب اختیاری که عیسای خداوند به

من داده است، یقین دارم که خوردن گوشت قربانی بتها بخودی خود اشکالی ندارد. اما اگر کسی این کار را نادرست و گناه می‌پندارد، نباید چنین گوشتی را بخورد، زیرا در اینصورت مرتکب گناه شده است. 15همچنین اگر می‌بینید که آنچه می‌خورید موجب آزردگی وجدان برادرتان می‌شود، باید از این کار دست بکشید، درغیراینصورت بر اساس محبت رفتار نمی‌کنید. اجازه ندهید خوردن شما باعث از بین رفتن ایمان کسی شود که مسیح در راه او جانش را فدا کرد. 16پس کاری نکنید که برای آن از شما ایراد بگیرند، حتی اگر آن کار بنظر خودتان درست باشد. 17چون ملکوت خدا که هدف زندگی ما مسیحیان است، خوردن و نوشیدن نیست بلکه بهره‌مند شدن از نیکی و آرامش و شادی است که روح‌القدس عطا می‌فرماید. 18اگر در خدمت به مسیح، این اصول را رعایت کنید، گذشته از اینکه خدا را خشنود می‌سازید، باعث آزردگی کسی نیز نمی‌شوید. 19پس هدف شما این باشد که با سایر ایمانداران در صلح و صفا بسر ببرید تا باعث تقویت ایمانشان گردید.

20برای یک تکه گوشت، کار خدا را خراب نکنید. باز تکرار می‌کنم، اشکالی در گوشت وجود ندارد، اما اگر خوردن آن باعث لغزش و سستی ایمان کسی شود، طبیعتاً این عمل گناه به حساب می‌آید. 21کار درست این است که از خوردن گوشت یا نوشیدن شراب و یا هر کار

دیگری که باعث آزردگی و لغزش دیگران می‌شود، پرهیز کنید. 22اگر معتقدید که کارتان، حتی از نظر خدا اشکالی ندارد، آن را نزد خود انجام دهید؛ اما از انجام آن در حضور کسانی که از آن می‌رنجند اجتناب نمایید. خوشابحال کسی که به هنگام انجام دادن آنچه که درست می‌پندارد، خود را محکوم و سرزنش نکند. 23اما کسی که وجدانش از آنچه می‌کند ناراحت است، به هیچ وجه نباید به آن کار دست بزند، چون در اینصورت مرتکب گناه شده است، زیرا وجدانش آن کار را گناه می‌داند. پس اگر قصد انجام کاری را دارید که آن را گناه می‌پندارید، آن را انجام ندهید، زیرا کاری که با وجدان ناراحت انجام شود، گناه است.

در فکر دیگران هم باشیم

15 حتی اگر فکر می‌کنیم انجام چنین کارها از نظر خدا اشتباه نیست، باز باید رعایت حال کسانی را بکنیم که ممکن است کار ما را اشتباه تصور کنند. ما نباید فقط به فکر خشنودی خودمان باشیم، بلکه وظیفه داریم این زحمت را به خود بدهیم که شک‌ها و نگرانیهای دیگران را نیز در نظر بگیریم. پس بهتر است به فکر خشنودی دیگران هم باشیم و فقط به خود نیندیشیم. سعی کنیم کارهایمان تأثیر خوبی بر دیگران بگذارد تا ایمانشان به خداوند تقویت گردد. 3مسیح نیز در پی خوشی و خشنودی خود نبود. کتاب

آسمانی درباره ء او می‌فرماید: «او آمد تا اهانتهای دشمنان
خدا را تحمل کند.» [4]این مطالب از مدتها پیش در کتاب
آسمانی نوشته شده تا به ما صبر و دلگرمی بیاموزد تا
با اشتیاق در انتظار روزی باشیم که خدا گناه و مرگ را
نابود کند.
[5]باشد تا خدایی که عطا کننده ء صبر و دلگرمی است،
به شما کمک کند تا با هم در صلح و صفای کامل
زندگی کنید و نسبت به یکدیگر همان طرز فکری را
داشته باشید که مسیح نسبت به انسانها داشت. [6]در آن
صورت، همه ء ما خواهیم توانست یکدل و یک زبان
خدا را که پدر خداوند ما عیسی مسیح است، پرستش
و تمجید کنیم.
[7]یکدیگر را به گرمی به جمع خود بپذیرید، همانطور
که مسیح نیز شما را به گرمی پذیرفته است. آنگاه
بزرگی خدا بر مردم آشکار خواهد شد و ایشان نیز
خدا را ستایش خواهند کرد. [8]به یاد داشته باشید که
عیسی مسیح آمد تا یهودیان را خدمت کند و به این
ترتیب ثابت نماید که خدا امین است و به وعده‌های
خود که به اجداد ایشان داده، عمل می کند. [9]همچنین
به یاد داشته باشید که او آمد تا غیر یهودیان را هم
نجات دهد تا ایشان نیز خدا را بخاطر رحم و شفقتی
که بر آنان نموده است، شکر و ستایش کنند. در کتاب
آسمانی زبور چنین آمده است: «در میان قومها تو را
سپاس می گویم و به نام تو سرود می‌خوانم.»

10باز در جای دیگر می‌فرماید: «شما ای قومها، به همراه
قوم او بنی‌اسرائیل، شادی کنید!»
11همچنین می گوید: «ای قومها، خداوند را ستایش کنید!
همه او را ستایش کنند!»
12اشعیای نبی نیز می‌فرماید: «در خانواده ء "یَسَی" (پدر
داود نبی) وارثی خواهد بود که پادشاه قومها خواهد شد
و امید ایشان تنها به او خواهد بود.»
13بنابراین، من برای شما قومهای غیر یهودی دعا می کنم
تا خدایی که سرچشمه ء همه ء امیدهاست، به شما
برای ایمانی که به او دارید، آرامش و شادی عطا کند
تا به یاری روح‌القدس، امیدتان روزبروز افزون شود.

پولس، رسول قومهای غیر یهودی

14ای برادران، من هیچ تردیدی درمورد درک عمیق و
رفتار نیک شما ندارم و مطمئنم این مطالب را آنقدر
خوب می‌دانید که قادرید آنها را به دیگران هم تعلیم
دهید. 15و16اما باوجود این، من با جسارت بر بعضی از
این نکات تأکید کردم چون می‌دانستم که فقط یک
یادآوری، کافی است؛ زیرا من به لطف خدا، فرستاده
ء عیسی مسیح هستم برای خدمت به شما غیر یهودیان،
تا مژده ء انجیل را به شما رسانده، شما را همچون
قربانی خوشبو به خدا تقدیم کنم، چون شما بوسیله ء
روح‌القدس، مقدس و مورد پسند او شده‌اید. 17بنابراین،
می‌توانم به تمام کارهایی که عیسی مسیح بوسیله ء من

انجام می‌دهد، افتخار کنم. 18و19من جرأت نمی کنم درباره ء خدمت دیگران قضاوت کنم، اما می‌توانم درمورد خدمت خود قضاوت کرده، بگویم که مسیح مرا وسیله‌ای قرار داده برای هدایت غیر یهودیان بسوی خدا. من با پیام انجیل، رفتاری شایسته، و معجزاتی که نشانه‌هایی از جانب خدا هستند، ایشان را بسوی خدا هدایت نمودم؛ و البته همه ء اینها به فیض و قدرت روح خدا بوده است. به این طریق بود که مژده ء انجیل را از «اورشلیم» گرفته تا «ایلیریکوم» بطور کامل اعلام کردم.

20اما در تمام مدت آرزوی من این بوده است که به نقاط دیگر نیز رفته، کلام خدا را در جایهایی که نام مسیح هرگز شنیده نشده است، بشارت دهم. اما هرگز نخواسته‌ام در نقاطی مژده ء انجیل را وعظ کنم که قبلاً شخص دیگری در آنجا عده‌ای را بسوی مسیح هدایت کرده، و کلیسایی تشکیل یافته است. 21درواقع من همان طرحی را دنبال می کنم که در کتاب آسمانی آمده است؛ زیرا اشعیای نبی گفته است کسانی که از او بی‌اطلاع بودند، خواهند دید و درک خواهند کرد. 22درحقیقت به همین دلیل در تمام این مدت نتوانستم به دیدن شما بیایم.

نقشه ء آینده ء پولس

23اما اکنون دیگر خدمتم در اینجا خاتمه یافته و پس از سالها انتظار، آماده‌ام که به «روم» نزد شما بیایم. 24در

نظر دارم به «اسپانیا» نیز سفر کنم. بنابراین، بر سر راهم به آنجا، توقف کوتاهی در روم خواهم کرد و پس از آنکه از دیدار شما اندکی سیر شدم، شما مرا بسوی اسپانیا بدرقه خواهید کرد.
25اما پیش از آنکه به نزد شما بیایم، نخست به اورشلیم خواهم رفت تا برای مسیحیان یهودی‌نژاد آنجا هدیه‌ای ببرم. 26زیرا همانطور که می‌دانید، مسیحیان «مقدونیه» و «یونان» برای مسیحیانی که در اورشلیم در شرایط دشوار زندگی می کنند، هدایایی جمع‌آوری کرده‌اند. 27آنان این کار را با شادی و رضایت انجام داده‌اند، چون احساس می کنند که مدیون مسیحیان اورشلیم هستند. می‌دانید چرا؟ به این علت که این مسیحیان غیر یهودی، خبر نجات مسیح را از مسیحیان کلیسای اورشلیم شنیدند. بنابراین، چون این عطیه روحانی را از آنجا دریافت کرده‌اند، احساس می کنند که حداقل خدمتی که در عوض می‌توانند انجام دهند، اینست که به ایشان کمک مادی بکنند. 28به محض اینکه این هدیه را به مقصد برسانم و کار خیر ایشان را تمام کنم، بر سر راهم به اسپانیا، به دیدن شما خواهم آمد؛ 29و اطمینان دارم که وقتی بیایم، خداوند برکات بسیاری به من عطا خواهد کرد تا به شما برسانم.
30ای عزیزان من، التماس می کنم بخاطر عیسی مسیح و بخاطر محبتی که روح‌القدس در دل شما نسبت به من گذاشته است، با دعاهای خود مرا در مبارزه‌ام یاری

دهید. 31دعا کنید که در اورشلیم از کسانی که به مسیح ایمان ندارند، در امان باشم. همچنین دعا کنید که خدمت من، مقبول مسیحیان آنجا واقع شود. 32پس از آن، خواهم توانست به خواست خدا، با قلبی شاد نزد شما بیایم تا یکدیگر را تقویت کنیم.
33دعایم این است که خدا که سرچشمه ء آرامش است، با همه ء شما باشد. آمین!

درودهای پولس به اعضای کلیسای روم

16 یک بانوی مسیحی به نام «فیبی» از شهر «کنخریا» بزودی به دیدن شما خواهد آمد. او از خادمان جدی و بسیار فعال کلیسای کنخریا است. او را با احترامی که شایسته ء مقدسین است، در خداوند بپذیرید و به هر وسیله‌ای که می‌توانید به او کمک کنید، زیرا او به بسیاری، از جمله خود من، در زمان نیاز کمک کرده است. 3به «پرسکلا» و شوهرش «اکیلا» سلام برسانید. ایشان در امر خدمت به عیسی مسیح، همکاران من بوده‌اند. 4درحقیقت آنان جان خود را برای من به خطر انداختند و نه تنها من، بلکه تمام کلیساهای غیر یهود از ایشان سپاسگزارند.
5خواهش می کنم سلامهای گرم مرا به مؤمنینی که برای عبادت در خانه ء ایشان گرد می‌آیند، برسانید. به دوست عزیزم «اپینتوس» سلام برسانید. او نخستین کسی بود که در ایالت آسیا به مسیح ایمان آورد. 6همچنین سلام مرا

به «مریم» برسانید که برای کمک به ما بسیار زحمت
کشید. 7به خویشاوندان من، «آندرونیکوس» و «یونیاس»
که با هم در زندان بودیم، سلام برسانید. ایشان پیش
از من مسیحی شدند و رسولان احترام زیادی برای آنان
قائلند. 8به مسیحی خوب و دوست عزیزم «اَمپلیاس»
سلام برسانید، 9همچنین به همکار ما در خدمت خداوند
«اوربانوس» ودوستم «اِستاخیس.»
10به «اَپلیس» که وفاداری خود را به مسیح ثابت کرده
است و همینطور به کسانی که در خانه ء «اَرستُبولس»
کار می کنند، سلامهای گرم مرا برسانید. 11به خویشاوند
من «هیرودیون» و همچنین به مسیحیانی که در خانه
ء «نَرکسوس» هستند، سلام برسانید. 12به خدمتگزاران
خداوند، بانوان گرامی «تریفینا» و «تریفوسا» و نیز
«پِرسیس» عزیز که برای خداوند زحمت بسیار
کشیده‌اند، سلام برسانید. 13به «روفُس»، آن مسیحی
برگزیده، و به مادر او که در حق من نیز مادری
کرده است، سلام مرا برسانید. 14خواهش می کنم
سلامهای مرا به «اَسینکریتوس»، «فلیگون»، «هِرماس»،
«پَتروباس»، «هِرمیس»، و برادران دیگری که با ایشان
هستند، برسانید. 15همچنین به «فیلولوگوس»، «جولیا»،
«نیریاس» و خواهرش، و به «اولِمپاس» و تمام مسیحیانی
که با ایشان هستند، سلام مرا برسانید. 16یکدیگر را با
محبت خالص، روبوسی کنید. تمام کلیساهای اینجا به
شما سلام می‌فرستند.

سخن آخر

17درخاتمه، ای عزیزان، استدعا دارم از آنانی که دو دستگی و تفرقه ایجاد می کنند، دوری کنید زیرا چنین اشخاص باعث سستی ایمان دیگران می‌باشند و می‌خواهند عقایدی را درباره ء مسیح تعلیم دهند که با آنچه شما آموخته‌اید، مغایرت دارد. 18چنین معلمان، خداوند ما عیسی مسیح را خدمت نمی کنند، و فقط در پی نفع خودشان هستند. ایشان خوب سخنرانی می کنند و مردم ساده دل نیز اغلب فریب ایشان را می‌خورند. 19اما همه می‌دانند که شما نسبت به انجیل وفادار و ثابت‌قدمید و از این موضوع بسیار مسرورم. اما آرزویم اینست که در مورد راستی همواره هشیار و آگاه باشید،و در مورد بدی و ناراستی، بی‌تجربه و ناآگاه. 20خدای صلح و آرامش بزودی شیطان را زیر پایهای شما خواهد سایید! فیض و لطف خداوند ما عیسی مسیح با شما باد!

21«تیموتائوس» همکار من، و «لوکیوس»، «یاسون» و «سوسیپاتروس» خویشاوندان من، به شما سلام می‌رسانند. 22(من، «ترتیوس» برادر مسیحی شما و منشی پولس، که این نامه را از زبان او می‌نویسم، سلامهای گرم خود را برای شما می‌فرستم.) 23«گایوس» نیز سلام می‌فرستد. من میهمان او هستم و مسیحیان در اینجا در خانه ء او گرد می‌آیند. اِراستوس، خزانه‌دار شهر سلام می‌رساند، و همچنین برادر مسیحی ما « کوارتوس». 24فیض و لطف خداوند ما عیسی مسیح با همه ء شما باشد. آمین.

25و26و27شما را به خدا می‌سپارم، به خدایی که قادر
است طبق فرمایش انجیل و بشارت من، شما را در ایمانتان
به خداوند، قوی و ثابت قدم نگاه دارد. این انجیل،
همان نقشه ء خداست برای نجات شما غیر یهودیان، که
در زمانهای گذشته، بصورت رازی مخفی بود اما اکنون
طبق پیشگویی انبیاء و به فرمان خدای ابدی، این پیغام
در همه جا اعلام می‌شود تا مردم در سراسر جهان به
مسیح ایمان بیاورند و از او اطاعت کنند. بر آن خدایی
که دانای یکتاست، بوسیله ء عیسی مسیح تا ابد جلال
باد! آمین.

نامه ء اول پولس به مسیحیان
قرنتس

سلام و درود از پولس

1 ازطرف من، «پولس»، که به خواست خدا انتخاب
شده‌ام تا رسول عیسی مسیح باشم، و نیز از طرف
برادر ما «سوستانیس»،
2به شما کلیسای خدا در «قرنتس» که توسط خدا
دعوت شده‌اید تا قوم مقدس او باشید. او شما را و نیز
همه ء مسیحیان را که در هر جا به نام عیسی مسیح
که خداوند ما و خداوند ایشان است دعا می کنند،
توسط عیسی مسیح مقدس ساخته است.
3از درگاه پدرمان خدا، و خداوندمان عیسی مسیح، طالب
رحمت و آرامش برای شما هستم.

شکرگزاری برای ایمان قرنتیان

4همواره خدا را برای وجود شما شکر می کنم بسبب
فیضی که بخاطر مسیح به شما عطا فرموده. 5زیرا او
زندگی شما را از هر نظر غنی ساخته و به شما توانایی
بخشیده تا پیام انجیل را اعلام کنید و آن را نیز عمیقاً
درک نمایید. 6آنچه ما درباره ء مسیح به شما گفتیم چنان
در شما ریشه دوانید 7که شما توانستید از همه ء عطایای
روحانی بهره‌مند گردید و اکنون نیز آماده و چشم‌براه
بازگشت خداوند ما عیسی مسیح می‌باشید. 8خدا نیز

ایمان شما را تا روز بازگشت مسیح استوار نگاه خواهد داشت، تا در آن روز از هر گناه و خطایی، مبرا و آزاد محسوب شوید. 9ما یقین می‌دانیم که خدا این کار را برای ما بعمل خواهد آورد، زیرا او در انجام وعده‌های خود امین و وفادار است. او همان خدایی است که شما را دعوت نموده تا با فرزندش عیسی مسیح، خداوند ما، دوستی و اتحاد روحانی داشته باشید.

جدایی در کلیسا

10اما ای برادران عزیز، به نام خداوند ما عیسی مسیح به شما التماس می کنم که از بحث و جدل دست برداشته، بکوشید با یکدیگر یکدل و یکزبان باشید تا در میان شما جدایی و شکاف پیش نیاید. خواهش می کنم که در فکر و هدف متحد باشید. 11زیرا ای برادران عزیز، چند تن از وابستگان خانواده ء «خلویی» به من خبر دادند که در میان شما بحث و جدل و تفرقه وجود دارد. 12به این ترتیب که بعضی از شما می گویند پیرو پولس هستند، و بعضی دیگر می گویند که طرفدار «اپلس» و یا «پطرس» می‌باشند؛ و عده‌ای نیز ادعا می کنند که فقط خودشان پیروان واقعی مسیح هستند. 13شما با این کار، در واقع مسیح را تکه‌تکه می کنید.

آیا این پولس بود که برای آمرزش گناهان شما مصلوب شد؟ آیا کسی از شما به نام پولس تعمید گرفته است؟ 14خدا را شکر می کنم که بغیر از «کریسپوس» و

«گایوس»، کسی دیگر را تعمید ندادم! 15بنابراین، کسی نمی‌تواند بگوید که من قصد داشته‌ام گروه جدیدی به نام «کلیسای پولس» تشکیل دهم. 16البته خانواده ء «استیفان» را نیز تعمید داده‌ام. ولی دیگر بیاد ندارم کسی را به غیر از اینان تعمید داده باشم. 17زیرا مسیح مرا نفرستاده تا مردم را تعمید دهم، بلکه تا پیغام انجیل را اعلام کنم. حتی موعظه‌هایم نیز چندان گیرا بنظر نمی‌رسد، زیرا کلمات زیبا و فلسفی بکار نمی‌برم، مبادا از تأثیر نیرومندی که در پیام ساده ء صلیب مسیح وجود دارد، بکاهم.

مسیح، حکمت و قدرت خدا

18من بخوبی می‌دانم که برای آنانی که بسوی هلاکت می‌روند، چقدر احمقانه بنظر می‌رسد وقتی می‌شنوند که عیسی مسیح بر روی صلیب جان خود را فدا کرد تا انسان را نجات بخشد. اما برای ما که در راه نجات پیش می‌رویم، این پیغام نشانه ء قدرت خداست. 19زیرا خدا فرموده است: «تمام نقشه‌هایی را که انسان برای رسیدن به خدا طرح می کند، هرقدر هم که حکیمانه جلوه کند، باطل خواهم ساخت و فکر و نبوغ خردمندان را نابود خواهم کرد.»

20پس کجایند این خردمندان و علمای دین و فلاسفه که درباره ء مسایل عمیق دنیا به بحث می‌پردازند؟ خدا ایشان را جاهل ساخته و نشان داده است که عقل

و حکمت آنان پوچ و باطل است. 21زیرا خدای حکیم
صلاح ندانست که انسان با منطق و حکمت خود او را
بشناسد. بلکه او خود به میان ما آمد و همه ء آنانی را
که به پیام او ایمان آوردند نجات بخشید، یعنی همان
پیامی که مردم دنیا، چه یهودی و چه غیر یهودی، آن را
بی‌معنی و پوچ می‌دانند. 22زیرا یهودیان خواستار آنند
که پیاممان را با معجزه‌ای ثابت کنیم، و یونانیان نیز فقط
مسایلی را می‌پذیرند که با فلسفه و حکمتشان منطبق
باشد. 23اما پیام ما اینست که مسیح برای نجات انسان
مصلوب شد و مرد؛ و این پیام برای یهودیان توهین‌آمیز
است و برای یونانیان پوچ و بی‌معنی. 24اما آنانی که
از جانب خدا برای دریافت نجات دعوت شده‌اند، چه
یهودی و چه یونانی، خدا چشمانشان را گشوده تا ببینند
که مسیح قدرت عظیم خدا و نقشه ء حکیمانه ء اوست
برای نجات ایشان. 25این نقشه ء نجات خدا که در نظر
بعضی پوچ و بی‌معنی است، بسی حکیمانه‌تر است از
نقشه‌های حکیمانه ء داناترین مردم؛ و این پیام انجیل
یعنی نجات بوسیله ء مرگ مسیح بر روی صلیب که در
نظر برخی نشانه ء ضعف خداست، بسیار نیرومندتر از
تمام قدرتهای بشری است.
26برادران عزیز، اگر به خود که برای پیروی از مسیح
دعوت شده‌اید نگاه کنید، پی خواهید برد که اکثر
شما از نظر دنیوی حکیم و قدرتمند و ثروتمند نیستید.
27درعوض، خدا عمداً اشخاصی را برگزیده، که مانند

شما در نظر مردم دنیا، نادان و ضعیف هستند، تا از این راه آنانی را که دانا و قدرتمند به حساب می‌آیند، شرمگین سازد. 28خدا افرادی را انتخاب کرده که طبق معیارهای دنیا از طبقات پایین و مطرود جامعه هستند. بلی، خدا همان کسانی را برگزیده که دنیا ایشان را هیچ می‌انگارد، تا نشان دهد آنانی که مهم و بزرگ بنظر می‌آیند، هیچ هستند؛ 29و به این ترتیب هیچکس در هیچ جا، نتواند در برابر خدا فخرفروشی کند.
30این خدا بود که شما را به مسیح عیسی پیوند داد و هم او بود که باعث شد مسیح حکمت ما شود و با فدا ساختن جان خود ما را پاک سازد و مقبول خدا گرداند.
31کتاب آسمانی نیز همین را می‌فرماید: «اگر کسی می‌خواهد به چیزی افتخار کند، به کاری که خداوند انجام داده است، افتخار کند.»

پولس درباره حکمت خدا موعظه می‌کند

2 برادران عزیز، حتی نخستین بار که به نزد شما آمدم، وقتی پیام خدا را برای شما اعلام می کردم از کلمات مشکل ادبی و افکار فلسفی استفاده نکردم، 2زیرا قصد داشتم فقط و فقط درباره عیسی مسیح و مرگ او بر صلیب سخن بگویم. 3بنابراین، با ضعف و ترس و لرز بسیار نزد شما آمدم. 4پیام و سخنانم نیز بسیار ساده و خالی از حکمت انسانی بود، اما قدرت روح خدا درآن دیده می‌شد وثابت می کرد که پیام من

از جانب خداست. 5من عمداً چنین کردم، تا پایه ء ایمان
شما بر قدرت خدا باشد، نه بر حکمت انسان.
6با اینحال، وقتی در میان مسیحیان باتجربه هستم، در
سخنانم از حکمت و فلسفه استفاده می کنم، اما نه از
حکمت و فلسفه‌ای که مورد پسند دنیا و بزرگان آنست،
بزرگانی که محکوم به نابودی‌اند. 7سخنان ما حکیمانه
است، زیرا از جانب خدا و درباره ء نقشه ء حکیمانه ء
اوست، نقشه‌ای که هدفش رساندن ما به حضور پرجلال
خداست. اگر چه خدا این نقشه را پیش از آفرینش
جهان برای نجات ما طرح کرده بود، اما در گذشته آن
را بر هیچکس آشکار نساخته بود. 8حتی بزرگان این
دنیا نیز آن را درک نکردند، زیرا اگر درک می کردند،
«خداوند جلال» را به صلیب نمی کشیدند.
9کتاب آسمانی نیز در این مورد می‌فرماید که خدا برای
دوستداران خود، چیزهایی تدارک دیده است که هیچ
انسانی هرگز ندیده، نشنیده و به فکرش نیز خطور
نکرده است. 10اما خدا این امور را توسط روح خود بر
ما آشکار ساخته است، زیرا روح خدا از عمیق‌ترین
اسرار خدا آگاهی دارد و آنها را بر ما آشکار می‌سازد.
11هیچکس نمی‌تواند بداند که در باطن شخصی دیگر
چه می گذرد، مگر خود آن شخص. به همین ترتیب،
هیچکس نمی‌تواند افکار و نقشه‌های خدا را درک
کند، مگر روح خدا. 12خدا در واقع روح خود را به
همین منظور به ما عطا فرموده است تا توسط او بر ما

آشکار کند که چه هدایای پرشکوهی از لطف و برکت خود، نصیب ما ساخته است. بدیهی است روحی که ما یافته‌ایم، با روح این دنیا تفاوت دارد. 13به هنگام گفتگو درباره این هدایا نیز از کلماتی که بعنوان یک انسان می‌توانیم بکار ببریم، استفاده نمی کنیم، بلکه عیناً همان کلماتی را بکار می‌بریم که روح خدا به ما الهام می کند. به این ترتیب، حقایق روح‌القدس را با کلمات روح‌القدس بیان می‌نماییم. 14اما شخص بی‌ایمان قادر نیست افکار و اسرار خدا را که روح‌القدس به ما می‌آموزد، درک کند و بپذیرد. این امور به نظر او پوچ و بی‌معنی می‌آیند، زیرا فقط آنانی که روح خدا در وجودشان قرار دارد، می‌توانند مقصود او را درک کنند؛ اما سایرین قادر نیستند این مطالب را بفهمند. 15شخص روحانی هر چیز را تشخیص می‌دهد و درک می کند و همین امر موجب تعجب و ناراحتی مردم دنیا می گردد، مردمی که هرگز نمی‌توانند او را درک کنند. 16چگونه ممکن است که بتوانند او را درک کنند؟ آنها هرگز سعی نکرده‌اند افکار و مشیت خدا را درک کنند، یا با او سخن بگویند و راز و نیاز کنند، ولی ما مسیحیان دارای فکر مسیح می‌باشیم و افکار او را درک می کنیم.

مسیحیان نوزاد و مسیحیان بالغ

3 برادران عزیز، من تابحال نتوانسته‌ام با شما همچون افراد بالغ سخن بگویم، زیرا شما روحانی

نیستید بلکه جسمانی، و هنوز در مسیح رشد نکرده‌اید.
2مجبور شدم بجای غذای سنگین، به شما شیر بدهم،
زیرا قادر به هضم آن نبودید. حتی حالا نیز باید به
شما شیر داد. 3زیرا هنوز که هنوز است، طفل هستید
و اختیار زندگی‌تان در دست امیال و خواسته‌هایتان
می‌باشد نه در دست خدا. شما به یکدیگر حسادت
می‌ورزید و در میانتان دو دستگی و خصومت وجود دارد.
آیا این نشان نمی‌دهد که هنوز طفل هستید و در پی
انجام خواسته‌های خود می‌باشید؟ شما طوری رفتار
می کنید که گویی خدا در زندگی شما هیچ نقشی
ندارد. 4بعنوان مثال، هم اکنون مشاجره ء شما بر سر
این است که آیا «پولس» بزرگتر است یا «اَپُلُس»، و
به این ترتیب باعث تفرقه در کلیسا می‌شوید. آیا همین
امر نشان نمی‌دهد که در زندگی روحانی، چقدر کم
رشد کرده‌اید؟
5من کیستم، و یا اپلس کیست که بخاطر ما بحث و
جدل می کنید؟ از این کار شما تعجب می کنم. زیرا
ما فقط خدمتگزاران خدا هستیم و هر یک عطا و
خدمت خاصی داریم، و شما به کمک ما، به مسیح
ایمان آورده‌اید. 6خدمت من این بود که بذر کلام خدا را
در قلبهای شما بکارم، و خدمت اپلس این بود که آن را
آبیاری کند. اما این خدا بود که باعث رشد آن در قلبهای
شما گردید. 7مهم نیست که چه کسی می کارد، یا چه
کسی آبیاری می کند. مهم، کار خداست که سبب رشد

می‌شود. 8بین من و اپلس فرقی نیست و هر یک برای
زحمتی که کشیده‌ایم، پاداش خواهیم گرفت. 9ما فقط
همکاران خدا هستیم؛ و شما مزرعه ء خدا هستید، نه
مزرعه ء ما؛ شما عمارت خدا هستید، نه عمارت ما.
عمارت بر بنیاد خدا
10خدا از روی لطف خود به من آموخت که چگونه
معماری کاردان باشم. من بنیاد عمارت را گذاشتم و
اپلس بر روی آن، عمارت را ساخت. اما آنکه بر روی
این بنیاد، عمارتی می‌سازد، باید بسیار مواظب باشد.
11زیرا هیچکس نمی‌تواند بنیاد محکم دیگری بسازد،
جز آنکه از قبل داشتیم و آن بنیاد، عیسی مسیح است.
12اما بر این بنیاد واحد، می‌توان عمارتی با مصالح
گوناگون بنا کرد. بعضی، عمارت را با طلا و نقره و
جواهرات می‌سازند و بعضی دیگر با چوب و علف
خشک و کاه! 13اما زمانی خواهد رسید، یعنی همان
روزی که مسیح همه را داوری خواهد نمود، که کار هر
معمار مورد آزمایش قرار خواهد گرفت تا معلوم شود
با چه مصالحی عمارت را ساخته است. کار هر شخص
از آتش گذرانده خواهد شد تا ارزش و اصالت آن
مشخص گردد. 14آن معماری پاداش خواهد یافت که بر
آن بنیاد، عمارتی با مصالح خوب ساخته باشد و حاصل
کارش صحیح و سالم از بوته ء آزمایش بیرون آید. 15اما
اگر عمارتی که ساخته باشد، بسوزد، ضرر بزرگی به
او خواهد رسید. اگر چه خود نجات خواهد یافت، اما

همچون کسی خواهد بود که از میان شعله‌های آتش فرار کرده باشد.

شما خانه ء خدا هستید

16آیا هنوز پی نبرده‌اید که همه ء شما با هم، خانه ء خدا هستید و روح خدا در میان شما، یعنی در این خانه ساکن است. 17اگر کسی خانه ء خدا را آلوده و خراب کند، خدا او را از بین خواهد برد. زیرا خانه ء خدا مقدس و پاک است، و آن خانه شما هستید.

18دیگر خود را فریب ندهید. اگر طبق معیارهای این جهان، خود را صاحب هوش و خرد فوق‌العاده‌ای می‌دانید، بهتر است آن را کاملاً کنار بگذارید و یک نادان باشید، که مبادا غرور بیجا شما را از حکمت واقعی خدا محروم کند. 19زیرا حکمت این دنیا، در نظر خدا حماقت محض است. همانطور که در کتاب آسمانی آمده است، خدا اجازه می‌دهد که زیرکی انسان برای خودش دامی شود، و حکمت او باعث لغزش و سقوط خودش گردد. 20همچنین در کتاب آسمانی آمده است که خداوند بخوبی آگاه است که هوش‌وحکمت انسان، چقدر احمقانه و باطل‌می‌باشد.

21پس، هیچ یک از شما به این افتخار نکند که پیرو فلان شخص یا فلان مکتب است. بدانید که خدا همه چیز را در اختیار شما گذاشته است. 22او «پولس» و «اپلس» و «پطرس» را به شما بخشیده است تا به شما

کمک نمایند. او تمام دنیا را به شما عطا کرده است تا از آن استفاده کنید. زندگی و حتی مرگ در خدمت شماست. هر آنچه را که مربوط به حال و آینده است، خدا در اختیار شما قرار داده است. همه چیز از آن شماست، 23و شما از آن مسیح و مسیح از آن خداست.

قضاوت درباره ء رسولان مسیح

4 پس شما باید من واپلس را خدمتگزاران مسیح بدانید، که با روشن ساختن اسرار خدا، شما را از برکات الهی بهره‌مند می‌سازیم. 2مهم‌ترین وظیفه ء یک خدمتگزار اینست که دستورات اربابش را بطور کامل اجرا کند. 3حال، آیا من خدمتگزار خوبی بوده‌ام؟ می‌خواهم بدانید که برای من چندان مهم نیست که شما و یا دیگران درباره ء من چگونه قضاوت می کنید. حتی نظر خودم نیز برای من اهمیت ندارد! 4گرچه وجدانم راحت است، اما این را نیز دلیل کافی نمی‌دانم. فقط خداوند باید مرا بیازماید و نظر بدهد.
5پس شما هم با عجله در این باره قضاوت نکنید که چه کسی خدمتگزار خوبی است و چه کسی بد. وقتی خداوند باز گردد، همه چیز را روشن خواهد ساخت و همه به وضوح خواهند دید که هر یک از ما در عمق وجودمان، چگونه شخصی بوده‌ایم و با چه نیتی خدا را خدمت کرده‌ایم. در آن زمان، خدا هرکس را همانقدر که سزاوار است، تحسین خواهد نمود.

6اگر اپلس و خودم را نمونه آوردم، برای این بود که مطلب روشن‌تر شود. مقصودم اینست که شما نباید میان ما فرق بگذارید و از بین ما که کلام خدا را به شما تعلیم می‌دهیم، یکی را بر دیگری ترجیح دهید و یا به یکی، بیش از دیگری افتخار کنید. 7چرا اینقدر به خود می‌بالید؟ مگر هر چه دارید، از خدا نیافته‌اید؟ پس در اینصورت چرا طوری رفتار می کنید که گویی با تلاش خودتان چیزی را کسب کرده‌اید؟

8شما تصور می کنید که تمام برکات روحانی را که لازم داشتید، بدست آورده‌اید و از لحاظ روحانی بی‌نیاز هستید. همچون سلاطین، بر تخت پادشاهی تکیه زده‌اید و ما را بکلی فراموش کرده‌اید! ای کاش که واقعاً بر تخت سلطنت نشسته بودید، زیرا در آنصورت ما نیز می‌توانستیم با شما سلطنت کنیم. 9گاه فکر می کنم که انگار خدا، ما رسولان را در انتهای صف قرار داده است، صف اسیران جنگی که محکوم به مرگ هستند و در مقابل انظار مردم، به دنبال سپاهیان پیروزمند حرکت می کنند؛ زیرا ما در معرض تماشای فرشتگان و مردم قرار گرفته‌ایم.

10شما به ما می گویید: «اعتقاداتتان شما را تبدیل به افرادی احمق کرده است!» در صورتی که خودتان مسیحیانی دانا و باشعور هستید! ما ضعیفیم، اما شما قوی! همه ما را پست می‌شمارند، اما به شما احترام می گذارند! 11تا به این لحظه، همواره گرسنگی و

تشنگی کشیده‌ایم؛ پوشاک نداشته‌ایم تا خود را از سرما حفظ کنیم؛ مورد بدرفتاری قرار گرفته‌ایم؛ و آواره و بی‌خانمان بوده‌ایم. 12با دستهای خود، کار کرده و زحمت کشیده‌ایم تا زندگی خود را تأمین کنیم. هر که ما را لعنت کرد، برای او دعای خیر کردیم. هر که ما را آزار رساند، تحمل کردیم. 13وقتی به ما توهین کردند، با ملایمت جواب دادیم. با اینحال، همچون زباله و تفاله با ما رفتار می‌شود.

14من این مطالب را نمی‌نویسم تا شما را خجل سازم، بلکه می‌خواهم شما را مانند فرزندان عزیز خود، نصیحت و راهنمایی کنم. 15زیرا اگر چه هزاران معلم روحانی داشته باشید، اما فقط یک پدر دارید و آن هم منم، چون من بودم که پیام انجیل را به شما رساندم و شما را بسوی مسیح هدایت نمودم. 16پس به شما التماس می کنم که از من سرمشق بگیرید و مانند من رفتار کنید.

17به همین دلیل «تیموتائوس» را می‌فرستم تا در این امر به شما کمک کند. او از کسانی است که بوسیله ء من به مسیح ایمان آورده و برایم همچون فرزندی عزیز و قابل اعتماد است. او تعالیمی را که من همه جا، در کلیساها می‌دهم، به یاد شما خواهد آورد.

18می‌دانم که بعضی از شما مغرور شده‌اید، چون فکر می کنید که من می‌ترسم نزد شما بیایم و با شما روبرو شوم. 19اما من خواهم آمد، و اگر خدا بخواهد بزودی

خواهم آمد تا ببینم آیا این اشخاص مغرور، فقط می‌توانند سروصدا راه بیندازند، یا اینکه واقعاً صاحب قدرتی از جانب خدا هستند. 20زیرا وقتی کسی ادعا دارد که خدا در قلب او سلطنت می کند، باید با اعمال خود آن را نشان دهد، نه فقط با سخنان خود. 21حال، خود انتخاب کنید، آیا ترجیح می دهید برای تنبیه و سرزنش نزد شما بیایم، یا با محبت و تواضع؟

اخراج عضو خطاکار از کلیسا

5 شنیده‌ام که در میان شما رسوایی بزرگی روی داده است، و فسادی اتفاق افتاده که در میان مردم خدانشناس هم دیده نمی‌شود! شنیده‌ام که یکی از اعضای کلیسای شما، با زن پدر خود زندگی می کند!
2آیا باز هم به روحانی بودن خود می‌بالید؟ چرا از غصه و شرم، عزا نمی گیرید؟ چرا این مرد را از کلیسا بیرون نمی کنید؟
3و4اگر چه من در آنجا با شما نیستم، اما راجع به این موضوع خیلی فکر کرده‌ام. به همین دلیل، درست مانند اینکه خودم آنجا باشم، از همین جا، به نام خداوند عیسی مسیح تصمیم گرفته‌ام که چه باید کرد. نخست، اعضای کلیسا را گرد آورید، زیرا وقتی با هم هستید، قدرت خداوندمان عیسی با شماست و من نیز روحاً با شما خواهم بود. 5سپس، این مرد را از کلیسا اخراج کنید و بدست شیطان بسپارید تا به سزای عمل خود برسد، تا

شاید به هنگام بازگشت خداوند ما عیسی، لااقل روح او نجات یابد.
6چگونه می‌توانید به پاکی و روحانیت خود ببالید، درحالیکه اجازه می‌دهید یک چنین رسوایی در میانتان رخ دهد؟ مگر نمی‌دانید که اندکی خمیرمایه، در تمام خمیر اثر می کند و باعث برآمدن آن می‌شود؟ 7پس این خمیرمایه ء گناه، یعنی این شخص فاسد را که چنین رسوایی ببار آورده است، از میان خود بیرون کنید، تا خمیری تازه و فطیر باشید، که البته می‌دانم همینطور هستید. زیرا اکنون عید پِسَح فرا رسیده و مسیح که بره ء قربانی این عید می‌باشد، قربانی شده است.
8پس، بیایید این عید را برگزار کنیم، نه با نانی که با خمیرمایه ء گناه و شرارت تهیه شده، بلکه با نان فطیر و بدون خمیرمایه، یعنی با احترام و یکرنگی و راستی!
9در نامه ء قبلی نوشتم که با اشخاص فاسد معاشرت نکنید. 10البته منظورم از اشخاص فاسدْ بی‌ایمانان نیستند که در زناکاری، طمع، فریب مردم و بت‌پرستی زندگی می کنند. زیرا نمی‌توانید در این دنیا زندگی کنید و با چنین کسانی برخورد نکنید. 11بلکه منظورم این بود که اگر کسی از بین خودتان، ادعا می کند که برادر مسیحی شماست اما در عین حال زناکار، طمعکار، بدزبان، بت‌پرست، مشروب‌خوار و یا فریبکار است، با او معاشرت نکنید. با چنین کسی حتی بر سر یک سفره هم ننشینید!

12وظیفه ء ما این نیست که افراد خارج از کلیسا را مورد قضاوت و داوری قرار دهیم. اما وظیفه داریم با آنانی که در کلیسا هستند و زندگی گناه‌آلودی دارند، با شدت برخورد کنیم و بر آنان داوری نماییم. 13افراد خارج از کلیسا را خدا داوری و مجازات خواهد کرد. بنابراین، شما خودتان این مرد را داوری کنید و از کلیسا اخراج نمایید.

اختلاف میان ایمانداران

6 چرا وقتی با یکدیگر اختلافی پیدا می کنید، به دادگاه می‌روید و به یک قاضی بی‌ایمان مراجعه می کنید؟ آیا نمی‌بایست از یک مسیحی مؤمن بخواهید که در مورد اختلافتان قضاوت کند؟ 2آیا نمی‌دانید که ما مسیحیان، یک روز دنیا را مورد داوری و دادرسی قرار خواهیم داد؟ پس اگر اینچنین است، چرا نباید قادر باشید این امور جزئی را میان خود حل کنید؟ 3آیا نمی‌دانید که ما حتی فرشتگان را داوری خواهیم کرد؟ پس باید بتوانید بسادگی مشکلات روزانه ء خود را حل و فصل کنید. 4وقتی چنین اختلافاتی بروز می کند، چرا برای حل اختلاف نزد قضات بی‌ایمان می‌روید که مورد احترام و تائید کلیسا نیستند؟ 5این را می گویم تا خجالت بکشید: آیا در تمام کلیسای شما، حتی یک شخص دانا پیدا نمی‌شود که به این اختلافات رسیدگی کند؟ 6آیا این صحیح است که ایماندار علیه ایماندار به

دادگاه شکایت کند و بی‌ایمانان به اختلافشان رسیدگی کنند؟ 7اما کلاً چنین شکایات و اختلافات نشانه ء ضعف روحانی شماست! آیا بهتر نیست که بجای شکایت، از حق خود بگذرید و مسئله را همانجا خاتمه دهید؟ زیرا اگر خود، مورد ظلم واقع شوید و از حقتان بگذرید خدا را بیشتر تکریم و احترام کرده‌اید. 8اما شما بجای آن، به دیگران و حتی به برادران مسیحی خود ظلم می کنید و حقشان را زایل می‌سازید.

از گناهان جنسی بپرهیزید

9و10مگر نمی‌دانید که مردم نادرست از برکات سلطنت خدا بی‌نصیب خواهند ماند؟ خود را فریب ندهید! شهوت‌رانان، بت‌پرستان و زانیان و آنانی که بدنبال زنان و مردان بدکاره می‌افتند، و همینطور دزدان، طمعکاران، مشروب‌خواران و کسانی که به دیگران تهمت می‌زنند و یا مال مردم را می‌خورند، در دنیای جدیدی که خدا سلطنت می کند، جایی نخواهند داشت. 11بعضی از شما در گذشته، چنین زندگی گناه‌آلودی داشتید، اما اکنون گناهانتان شسته شده، و شما وقف خدا و مورد پسند او شده‌اید، و این در اثر کار خداوند ما عیسی و قدرت روح‌القدس میسر شده است.

12من می‌توانم هر کاری را که مسیح منع نکرده است، انجام دهم. اما بعضی از این کارها، حتی اگر اجازه ء انجامش را نیز داشته باشم، برایم مفید نیستند. اگر

بدانم چیزی بر من مسلط خواهد شد و چنان مرا
درگیر خواهد کرد که نتوانم براحتی خود را از چنگ
آن خلاصی دهم، از آن صرفنظر می کنم. 13بعنوان مثال،
موضوع خوردن را در نظر بگیرید. خدا به ما اشتها برای
خوراک، و شکم برای هضم آن داده است. اما این دلیل
نمی‌شود که هر مقدار دلمان می‌خواهد، بخوریم. به
خورد و خوراک، زیاد اهمیت ندهید، زیرا خدا یک
روز، هم شکم را نابود خواهد کرد و هم خوراک را.
اما زنا به هر شکل که باشد، خطایی است بزرگ، زیرا
بدنهای ما برای چنین کاری ساخته نشده است، بلکه از
آن خداوند است. او می‌خواهد که بدنهای ما را از وجود
خویش مملو سازد. 14خدا با همان قدرتی که خداوند
ما عیسی مسیح را پس از مرگ زنده کرد، بدنهای ما را
نیز بعد از مرگ دوباره زنده خواهد کرد. 15آیا نمی‌دانید
که بدنهای شما، در حقیقت اجزاء و اعضای بدن مسیح
است؟ پس، آیا درست است که بدن خود را که چنین
مفهوم والایی دارد، بگیرم و با بدن یک فاحشه پیوند
بزنم؟ هرگز! 16زیرا قطعاً می‌دانید که اگر مردی، با
زنی بدکاره رابطه جنسی داشته باشد، آن زن قسمتی از
وجود آن مرد می گردد و آن مرد نیز قسمتی از وجود آن
زن. خدا نیز در کتاب آسمانی می‌فرماید که در نظر او،
آن دو نفر، یکی می گردند. 17اما اگر خود را به خداوند
تقدیم کنید، با او یکی خواهید شد.
18به همین دلیل است که می گویم از زنا فرار

کنید. هیچ گناهی تا به این اندازه، بر بدن اثر شوم نمی گذارد. وقتی مرتکب این گناه می‌شوید، به بدن خود صدمه می‌زنید. 19آیا هنوز نمی‌دانید که بدن شما، مسکن روح‌القدس می‌باشد که او را خدا به شما عطا کرده است؟ آیا نمی‌دانید که روح‌القدس در وجود شما زندگی می کند؟ پس بدن شما، از آن خودتان نیست! 20خدا شما را به بهایی گران خریده است، پس تمام اعضای بدن خود را برای نشان دادن جلال و عظمت خدا بکار ببرید، چون او صاحب بدن شماست.

سؤال درباره ء ازدواج

7 در باره ء آنچه در نامه ء خود برای من نوشته بودید، باید بگویم که خوب است مرد با زن تماس نداشته باشد. 2اما بسبب وسوسه‌های جنسی که در اطراف ما وجود دارد، بهتراست هر مرد برای خود زنی بگیرد و هر زن، شوهری برای خود اختیار کند. 3زن و مرد باید وظایف زناشویی خود را نسبت به یکدیگر انجام دهند. 4دختری که ازدواج می کند، دیگر اختیار کامل بدن خود را ندارد، بلکه شوهرش نیز بر آن حقی دارد. همچنین شوهر بر بدن خود اختیار کامل ندارد، زیرا همسرش نیز بر آن حقی دارد. 5بنابراین، شما زوجها از رابطه ء زناشویی با یکدیگر پرهیز نکنید، مگر برای مدتی محدود و با توافق طرفین، تا بتوانید بطور کامل خود را وقف روزه و عبادت نمایید. اما بعد از این مدت،

روابـط عـادی زناشـویی را از سـر گیریـد، تـا مبـادا شـیطان شـما را بعلـت عـدم تسـلط بـر نفـس، در وسوسـه انـدازد.
6البتـه مـن حکـم نمی کنـم کـه شـما حتمـاً ازدواج کنیـد، بلکـه منظـورم اینسـت کـه در صـورت تمایـل، آزاد هسـتید کـه چنیـن کنیـد. 7کاش همـه می‌توانسـتند ماننـد مـن مجـرد بماننـد. امـا مـا همـه، ماننـد هـم نیسـتیم. خـدا بـه هـر کـس نعمتـی بخشـیده اسـت؛ بـه یکـی ایـن نعمـت را عطـا کـرده کـه ازدواج کنـد، و بـه دیگـری ایـن نعمـت را کـه بـا شـادی و رضایـت، مجـرد بمانـد! 8پـس بـه آنانـی کـه هنـوز ازدواج نکرده‌انـد، و نیـز بـه بیـوه زنـان می گویـم کـه بهتـر اسـت اگـر می‌تواننـد، مثـل مـن مجـرد بماننـد. 9امـا اگـر نمی‌تواننـد بـر امیـال خـود مسـلط باشـند، بهتـر اسـت کـه ازدواج کننـد، زیـرا ازدواج کـردن، بهتـر اسـت از سـوختن در آتـش شـهوت.
10در اینجـا، بـرای آنانـی کـه ازدواج کرده‌انـد، دیگـر نـه یـک توصیـه، بلکـه یـک دسـتور دارم، دسـتوری کـه از جانـب مـن نیسـت بلکـه خـود خداونـد آن را فرمـوده اسـت؛ و آن اینسـت کـه زن نبایـد از شـوهرش جـدا شـود. 11امـا اگـر قبـلاً از او جـدا شـده اسـت، بهتـر اسـت یـا مجـرد بمانـد، یـا نـزد شـوهرش بازگـردد. شـوهر نیـز نبایـد زن خـود را طـلاق دهـد.
12اکنـون می‌خواهـم نکاتـی را بعنـوان توصیـه بیـان کنـم کـه گرچـه مسـتقیماً از جانـب خداونـد نیسـتند، امـا بـه نظـر مـن بسـیار مفیـد می‌باشـند. اگـر یـک مـرد مسـیحی، همسـری غیرمسـیحی دارد، و آن زن حاضـر اسـت بـا او زندگـی

کند، او نباید زن خود را طلاق دهد. 13همچنین اگر
یک زن مسیحی شوهری غیر مسیحی دارد، و شوهرش
از او می‌خواهد که با او زندگی کند، آن زن نباید از
شوهرش جدا شود. 14زیرا زن یا شوهر مسیحی با خود
قدوسیت را وارد ازدواج خود می کند، در غیر اینصورت
فرزندان ایشان ناپاک محسوب می‌شدند، اما بطوری که
می‌بینیم، ایشان مقدس بشمار می‌آیند.
15اما اگر شوهر یا زن غیر مسیحی مایل باشد از همسر
خود جدا شود، اشکالی ندارد. در این مورد، زن یا شوهر
مسیحی نباید اصرار کند که همسرش با او بماند، زیرا
خدا می‌خواهد که ما ایمانداران در آرامش و صفا زندگی
کنیم. 16در ثانی، شما زنان مسیحی نمی‌توانید مطمئن
باشید که اگر شوهرانتان با شما بمانند، نجات خواهند
یافت. همچنین شما شوهران مسیحی نیز نمی‌توانید
درمورد همسرانتان چنین اطمینانی داشته باشید.
17به هرحال، هنگامی که در این موارد تصمیمی
می گیرید، یقین حاصل کنید که مطابق خواست خدا
عمل می کنید. ازدواج کردن یا نکردن شما، باید طبق
هدایت خدا باشد. درضمن، شرایط و موقعیتی را که خدا
شما را در آن قرار داده است، بپذیرید. اینست دستور من
برای تمام کلیساها. 18بعنوان مثال، مردی که پیش از
مسیحی شدنش، مطابق رسم یهود ختنه شده است، نباید
از این امر ناراحت باشد؛ و اگر ختنه نشده است، نباید
حالا ختنه شود. 19زیرا برای یک مسیحی، هیچ فرقی

ندارد که ختنه شده یا نشده باشد. مهم، خشنود ساختن خدا و اطاعت از دستورات اوست.
20وقتی خدا شخصی را دعوت می کند تا زندگی خود را به مسیح بسپارد، لزومی ندارد که او شرایط و موقعیت سابق خود را تغییر دهد. 21فرض کنید که شما برده ء کسی هستید. لازم نیست از این موضوع ناراحت باشید. البته اگر فرصتی برای آزادی پیش آمد، از آن استفاده کنید. 22اگر به هنگام دعوت خداوند، برده باشید، این را بدانید که مسیح شما را آزاد کرده است، آزاد از قدرت گناه! و اگر به هنگام دعوت خداوند، برده نیستید، بدانید که اکنون برده ء مسیح هستید. 23مسیح شما را به قیمت جان خود خریده است و شما از آن او هستید. پس، اسیر اصول انسانی نشوید! 24بنابراین، ای برادران عزیز، وقتی یک نفر به مسیح ایمان می‌آورد، در هر موقعیت و شرایطی که هست باقی بماند، زیرا خدا در هر حالتی با اوست و او را یاری می کند.
25پرسیده بودید دخترانی که هنوز ازدواج نکرده‌اند، چه کنند؟ آیا اجازه دارند ازدواج کنند؟ من برای آنان حکم خاصی از جانب خداوند ندارم. اما از آنجا که خداوند از سر لطف، به من حکمتی عطا کرده که قابل اعتماد است، نظر خود را در این باره بیان می‌دارم:
26با توجه به مشکلات و سختی‌هایی که برای ما مسیحیان در زمان حاضر وجود دارد، فکر می کنم بهتر است که شخص ازدواج نکند. 27البته اگر همسر دارید،

بخاطر این موضوع، از او جدا نشوید، ولی اگر همسر ندارید، بهتر است ازدواج نکنید. 28اما اگر شما برادران، تصمیم دارید در همین شرایط نیز ازدواج کنید، اشکالی ندارد؛ و اگر دختری هم خواست ازدواج کند، گناهی مرتکب نشده است. اما بدانید که ازدواج، مشکلات شما را بیشتر می کند، و من دلم نمی‌خواهد که شما را در مشکلات ببینم.

29نکته ء مهمی که باید بیاد داشته باشیم، این است که زمان بسیار کوتاهی برای ما باقی مانده و فرصت برای کار خداوند بسیار کم است. به همین دلیل، کسانی که زن دارند، باید تا آنجا که ممکن است، برای کار خداوند آزاد باشند. 30غم یا شادی یا ثروت، نباید کسی را از خدمت به خداوند باز دارد. 31آنانی که از امکانات مادی دنیا برخوردارند، طوری زندگی کنند که به این دنیا دلبسته نشوند، زیرا شکل کنونی دنیا بزودی از بین خواهد رفت.

32من می‌خواهم که شما در همه چیز فارغ از اضطراب و نگرانی باشید. مردی که ازدواج نکرده است، می‌تواند تمام وقت خود را صرف خدمت خداوند کند و تمام فکرش این باشد که او را خشنود سازد. 33اما مردی که ازدواج کرده است، نمی‌تواند براحتی خداوند را خدمت کند، زیرا مجبور است در فکر مادیات نیز باشد و بکوشد همسرش را راضی نگاه دارد. 34در واقع عشق و علاقه ء او، بین خدا و همسرش تقسیم می‌شود. دختری

هم که ازدواج می کند، همینطور می‌باشد. او نیز با این مسایل روبرو است. اما دختری که ازدواج نکرده، مشتاقانه در فکر اینست که جسماً و روحاً خداوند را خشنود کند. اما زن شوهردار باید در فکر کارهایی مانند خانه‌داری باشد و خواستهای شوهرش را در نظر بگیرد.
35من این مطالب را برای کمک به شما می گویم، و منظورم این نیست که شما را از ازدواج باز دارم و یا محدودیتی برایتان ایجاد کنم. آرزوی من اینست که هر چه می کنید، باعث شود خداوند را بهتر خدمت نمایید و تا حد امکان توجه شما از خدمت او کمتر منحرف شود.
36اگر کسی می‌بیند که نسبت به دختری که نامزدش است پرهیز ندارد و نمی‌تواند بر امیال خود مسلط باشد و نامزدش نیز بحد بلوغ رسیده، و او می‌خواهد با این دختر ازدواج کند، گناهی مرتکب نشده است. اشکالی ندارد؛ بگذارید ازدواج کند. 37اما اگر کسی با اراده‌ای محکم تصمیم گرفته است که ازدواج نکند، و می‌بیند که نه تمایلی به این کار دارد و نه نیازی به آن، تصمیم عاقلانه‌ای گرفته است. 38پس کسی که ازدواج می کند، کار خوبی می کند، و کسی که ازدواج نمی‌نماید، کار بهتری می کند.
39زن تا زمانی که شوهرش زنده است، قسمتی از وجود اوست. ولی اگر شوهرش فوت کند، می‌تواند دوباره ازدواج نماید، اما فقط با یک مسیحی. 40ولی بنظر من،

اگـر ازدواج نکنـد، خوشـحالتر خواهـد بـود. و مـن فکـر می کنـم کـه آنچـه می گویـم، از جانـب روح خداسـت.

ملاحظه ء حال دیگران

8 سـؤال بعـدی شـما دربـاره خـوردن گوشـتی اسـت کـه بـرای بتهـا قربانـی شـده اسـت. در ایـن مـورد هرکـس فکـر می کنـد کـه جـواب درسـت را فقـط خـودش می‌دانـد! ایـن طـرز فکـر کـه «مـن همـه چیـز را می‌دانـم»، باعـث می‌شـود کـه بـه انسـان غـرور دسـت دهـد. امـا آنچـه کـه بـرای پیشـرفت کلیسـا واقعـاً لازم می‌باشـد، محبـت اسـت و نـه دانایـی. [2]کسـی کـه فکـر می کنـد همـه چیـز را می‌دانـد، در واقـع نادانـی خـود را نشـان می‌دهـد. [3]امـا کسـی کـه خـدا را دوسـت دارد قلبـش بـه روی معرفـت و شـناخت خـدا بـاز اسـت.

[4]حـال بـه اصـل مطلـب برگردیـم. آیـا صحیح اسـت گوشـتی را کـه بـرای بتهـا قربانـی شـده اسـت، بخوریـم؟ در ایـن مـورد، همـه می‌دانیـم کـه بـت، خـدا نیسـت، زیـرا فقـط یـک خـدا هسـت و بـس. [5]بـه عقیـده ء بعضـی از مـردم، خدایـان بسـیاری در آسـمان و بـر زمیـن هسـتند. [6]امـا مـا می‌دانیـم کـه فقـط یـک خـدا وجـود دارد، یعنـی پـدر آسـمانی مـا کـه تمـام چیزهـا را آفریـده و مـا را نیـز بوجـود آورده تـا از آن او باشـیم. همچنیـن می‌دانیـم کـه فقـط یـک سـرور و خداونـد وجـود دارد، یعنـی عیسـی مسـیح، کـه همـه چیـز بوسـیله ء او آفریـده شـده و حیـات مـا از اوسـت.

7اما همه ء مسیحیان این موضوع را درک نمی کنند.
بعضی‌ها در تمام طول زندگانی، بر این اعتقاد بوده‌اند
که بتها زنده‌اند و قربانی‌هایی که به بتها تقدیم
می‌شوند، به خدایان واقعی تقدیم می گردند. بنابراین،
حتی الان نیز که چنین خوراکهایی را می‌خورند،
ناراحت می‌شوند و وجدانهای حساسشان رنج می‌برد.
8اما این را بدانید که برای خدا هیچ مهم نیست که
ما چنین خوراکی را بخوریم یا نخوریم، زیرا نه با
خوردن آن بدتر می‌شویم، و نه با نخوردن آن، بهتر!
9اما مواظب باشید که مبادا آزادی شما در خوردن چنین
گوشتی، موجب لغزش و انحراف مسیحیانی گردد که از
شما ضعیفتر هستند.
10بعنوان مثال، ممکن است شخصی که خوردن گوشت
قربانی را درست نمی‌داند، ببیند که شما در نهارخوری
بتخانه نشسته‌اید و بدون هیچ وسواسی، مشغول خوردن
چنین گوشتی هستید. در نتیجه او نیز جرأت پیدا کرده،
از آن خواهد خورد، اما در تمام مدت احساس گناه
خواهد کرد. 11به این ترتیب، «دانایی» شما به برادر
حساسی که مسیح جانش را برای او فدا کرد، صدمه
ء روحانی شدیدی می‌زنند. 12شما او را به انجام کاری
تشویق کرده‌اید که او آن را خطا می‌پندارد، و با این
عمل، نسبت به او گناه کرده‌اید، و گناه به برادرتان،
گناه به مسیح است. 13پس اگر خوردن گوشتی که
برای بت قربانی شده است، باعث گناه کردن برادر

من می‌شود، من تا عمر دارم از آن نخواهم خورد، مبادا باعث لغزش او شوم.

حقوق خدمتگزار خدا

9 من رسول و فرستاده ء خدا هستم و فقط در مقابل
خدا مسئولم. من کسی هستم که خداوندمان
عیسی مسیح را با چشمان خود دیده‌ام. زندگی دگرگون
شده ء شما نیز نتیجه ء خدمت من به اوست. 2حتی اگر
دیگران مرا رسول ندانند، شما باید بدانید، زیرا وجود
شما بهترین دلیل است بر اینکه من رسول هستم، چون
شما بوسیله ء من به مسیح ایمان آوردید.
3جواب من به آنانی که از من انتقاد می کنند، اینست:
4آیا من مانند سایر رسولان، این حق را ندارم که خورد و
خوراک خود را از کلیساها تأمین کنم؟ 5اگر زن داشتم و
او نیز مسیحی می‌بود، آیا حق نداشتم او را در این سفرها
به همراه بیاورم، یعنی همان کاری که سایر رسولان و
برادران خداوندمان عیسی و پطرس می کنند؟ 6آیا فقط
من و «برنابا» باید برای تأمین نیازهای خود کار کنیم،
ولی مخارج سایر رسولان را شما باید تأمین کنید؟ 7کدام
سرباز است که به هنگام خدمت نظام، مخارج خود
را شخصاً تأمین نماید؟ یا کدام باغبان است که درختی
بکارد ولی اجازه نداشته باشد از میوه ء آن بخورد؟ یا
کدام چوپان است که گله‌ای را چوپانی کند ولی حق
نداشته باشد از شیر آن بنوشد؟ 8شاید فکر کنید که این

نکات را از نقطه‌نظر انسانی می گویم. اما چنین نیست، زیرا قانون خدا نیز همین را می گوید. 9در تورات حکم شده که وقتی گاو خرمنت را می کوبد، دهانش را نبند تا بتواند از خرمنت بخورد. آیا تصور می کنید که خدا فقط به فکر گاوها بود که چنین دستوری داد؟ 10آیا فکر نمی کنید که این دستور را برای ما نیز داده است؟ بلی، همینطور است. خدا این حکم را داد تا نشان دهد که مسیحیان باید معاش خدمتگزاران روحانی خود را تأمین کنند. کسی که شخم می‌زند و خرمن می کوبد، البته باید سهمی از محصول ببرد.

11ما در دل شما بذر نیکوی روحانی را کاشته‌ایم. حال، اگر تقاضای کمک مالی از شما داشته باشیم، آیا چیز بزرگی خواسته‌ایم؟ 12شما نیازهای دیگران را که از لحاظ روحانی شما را خدمت می کنند، برآورده می‌سازید و همینطور نیز باید باشد. پس آیا ما نباید نسبت به آنان حق بیشتری داشته باشیم؟ با اینحال ما هرگز از این حق خود استفاده نکرده‌ایم، بلکه احتیاجاتمان را بدون کمک شما تأمین نموده‌ایم. ما هرگز از شما درخواست کمک مالی نکرده‌ایم، چون می‌ترسیدیم علاقه ء شما به شنیدن پیغام انجیل کم شود.

13بی‌شک به یاد دارید که خدا به خدمتگزاران خانه‌اش اجازه داد که خوراک خود را از هدایایی که مردم به خانه ء او می‌آورند، تأمین نمایند، و خدمتگزاران قربانگاه نیز از قربانی‌های مردم سهمی ببرند. 14به

همین ترتیب، خداوند فرموده است هر که پیام انجیل را اعلام می کند، هزینه ء زندگی‌اش باید توسط مسیحیان تأمین شود. 15اما باوجود این، من هیچگاه از این حق خود استفاده نکرده‌ام. اگر هم حالا چنین مطلبی را می‌نویسم، منظورم این نیست که از این پس از کمکهای شما بهره‌مند شوم. من ترجیح می‌دهم از گرسنگی بمیرم، اما این افتخارم را از دست ندهم؛ من افتخار می کنم که پیغام انجیل را بدون دستمزد اعلام می‌دارم. 16زیرا انجام این خدمت، بخودی خود برای من امتیازی محسوب نمی‌شود، چون من موظفم که این خدمت را انجام دهم، و اگر در انجام آن کوتاهی کنم، وای بر من!
17اگر من به میل خود داوطلب می‌شدم که خدا را خدمت کنم، در آنصورت توقع دستمزد نیز می‌داشتم. اما چنین نیست، زیرا خدا خود، مرا برگزیده و این خدمت مقدس را به من سپرده است و من هیچ اختیاری از خود ندارم. 18در چنین شرایطی، دستمزد من چیست؟ دستمزد من، همان شادی است که از اعلام خبر خوش انجیل بدست می‌آورم، آن هم بدون آنکه از کسی کمک مالی بگیرم و یا حق خود را مطالبه کنم.
19این روش یک مزیت دارد و آن اینکه من مجبور نیستم بخاطر دستمزدی که کسی به من می‌دهد، مطیع او باشم. با وجود این، از روی میل و رضا خدمتگزار همه کس شده‌ام تا ایشان را بسوی مسیح هدایت کنم.

20وقتی با یهودیان هستم، مانند خودشان رفتار می کنم تا به این ترتیب مایل شوند به پیام انجیل گوش فرا دهند و به مسیح ایمان آورند. وقتی با غیر یهودیانی هستم که پیرو آداب و رسوم یهودند، با اینکه با طرز فکرشان موافق نیستم، اما مخالفت خود را ابراز نمی کنم، زیرا هدفم کمک به ایشان است. 21وقتی با بت‌پرستان هستم، مانند ایشان می‌شوم، البته نه در همه مسایل، زیرا بعنوان یک مسیحی باید مطیع احکام خدا باشم و آنچه را که درست است، انجام دهم.

بنابراین، همرنگ آنان می‌شوم تا بتوانم بسوی مسیح هدایتشان کنم. 22وقتی با کسانی هستم که وجدانشان خیلی زود ناراحت می‌شود، خود را داناتر از آنان نشان نمی‌دهم، تا اجازه دهند کمکشان کنم. خلاصه سعی می کنم با هر کس، مانند خودش باشم تا مایل شود سخنان مرا بشنود و نجات یابد. 23همه ء این کارها را می کنم تا بتوانم پیام انجیل را به ایشان برسانم و خود نیز با مشاهده ء نجات آنان، از برکات الهی بهره‌مند شوم.

24در یک مسابقه ء دو، همه می‌دوند اما فقط یک نفر جایزه را می‌برد. پس شما نیز طوری بدوید تا مسابقه را ببرید. 25یک ورزشکار برای کسب موفقیت در مسابقات از چیزهای بسیاری چشم‌پوشی می کند و تمرینهای سختی انجام می‌دهد. او برای بدست آوردن جایزه‌ای فانی، چنین زحماتی را متحمل می‌شود، ولی ما

برای پاداش آسمانی کوشش می کنیم، که هرگز از بین نخواهد رفت. 26به همین دلیل، من مستقیم و با اطمینان بسوی خط پایان مسابقه می‌دوم؛ همچون مشت‌زنی هستم که از هر ضربه ء مشتش برای پیروزی استفاده می کند، نه مانند کسی که به سایه‌اش مشت می‌زند. 27من مثل یک ورزشکار با تمرینهای سخت، بدنم را آماده می کنم، و آنقدر بر آن سخت می گیرم تا آن کاری را انجام دهد که باید بکند، نه آنچه را که می‌خواهد. اگر چنین نکنم می‌ترسم پس از آنکه دیگران را برای شرکت در مسابقه آماده کردم، خودم آماده نباشم و از شرکت در مسابقه محروم گردم.

درس عبرت از گذشتگان

10 ای برادران عزیز، نباید آنچه را که در زمانهای گذشته برای قوم ما اتفاق افتاد، از یاد ببریم، هنگامی که ایشان در بیابان سفر می کردند، خدا ابری فرستاد تا پیشاپیش آنان حرکت کند و هدایتشان نماید؛ سپس آنان را بسلامت از دریای سرخ عبور داد. 2در واقع می‌توانیم بگوییم که ایشان در دریا و در ابر، غسل تعمید گرفتند و با این کار، نشان دادند که موسی را پیروی خواهند کرد. 3و4در بیابان، خدا معجزه‌وار برای ایشان نان تدارک می‌دید. آنان آبی را می‌نوشیدند که مسیح عطا می کرد، زیرا مسیح در واقع همان صخره‌ای بود که خدا در بیابان از آن برای قوم اسرائیل آب بیرون

آورد. 5اما با وجود تمام اینها، اکثر ایشان مطیع احکام
خدا نبودند و خدا نیز آنان را در بیابان از میان برد.
6این درس عبرتی است برای ما، تا مانند آنان، در
آرزوی اعمال پلید و شرورانه نباشیم، 7و همچون آنان
بسوی پرستش بتها نرویم. کتاب آسمانی می‌فرماید که
بنی‌اسرائیل به هنگام پرستش گوساله ء طلایی، برای
خوردن و نوشیدن نشستند، و برای رقصیدن به پا خاستند.
8همچنین مانند بعضی از آنان نباشیم که با زنان دیگران
زنا کردند و در همان روز، بیست و سه هزار نفر از
ایشان هلاک شدند. 9صبر و تحمل خداوند را نیز امتحان
نکنیم، زیرا عده‌ای از آنان چنین کردند و از نیش مارهای
سمی مردند. 10همچنین مانند برخی از ایشان، از خدا و
کارهای او گله و شکایت نکنیم، زیرا در اثر همین کار
بود که خدا فرشته ء خود را فرستاد تا نابودشان کند.
11تمام اتفاقات و بلایایی که بر سر قوم ما آمد، برای
این نوشته شد که ما بخوانیم و آن اشتباهات را تکرار
نکنیم، تا در این روزهای آخر که دنیا به پایان خود
نزدیک می‌شود، درس عبرتی بگیریم.
12پس هشیار باشید و فکر نکنید که از ایشان بهتر
هستید! شما نیز ممکن است در دام گناه گرفتار شوید.
13اما این را بیاد داشته باشید که وسوسه‌هایی که به
سراغ شما می‌آیند، از وسوسه‌هایی که دیگران دچار
آنند، دشوارتر نمی‌باشد. هیچ وسوسه‌ای نیست که نتوان
در مقابل آن ایستادگی کرد. پس در برابر آنها مقاومت

کنید و اطمینان داشته باشید که خدا نخواهد گذارد که
بیش از حد توانایی خود وسوسه شوید؛ و به شما قدرت
خواهد بخشید تا بتوانید در برابر آن تاب بیاورید. این
وعده ء خداست و به آن عمل نیز خواهد کرد. او به شما
نشان خواهد داد که چگونه از وسوسه‌ها بگریزید و در
دام آنها نیفتید.
14پس ای عزیزان، با هشیاری کامل از هر گونه
بت‌پرستی دوری کنید. 15شما اشخاص دانایی هستید؛
خودتان قضاوت کنید که آنچه می گویم درست است یا
نه. 16پیاله‌ای که به هنگام شام خداوند از آن می‌نوشیم
و برای آن دعای برکت می کنیم، آیا به این معنی نیست
که هرکس از آن می‌نوشد، در برکات خون مسیح شریک
می‌شود؟ و نانی که قسمت کرده، با هم می‌خوریم،
آیا نشان نمی‌دهد که ما با هم در برکات بدن مسیح
شریکیم؟ 17تعداد ما هر قدر هم که باشد، همه از
همان نان می‌خوریم و نشان می‌دهیم که همه عضو
یک بدن می‌باشیم، یعنی بدن مسیح. 18قوم یهود را در
نظر بگیرید؛ آیا آنانی که از گوشت قربانی می‌خورند،
بوسیله ء این عمل با یکدیگر متحد نمی‌شوند؟
19پس منظورم چیست؟ آیا منظورم اینست که این بتها
واقعاً خدا هستند؟ و یا اینکه قربانی‌هایی که به آنها
تقدیم می‌شوند، ارزشی دارند؟ 20به هیچ وجه! منظورم
اینست که کسانی که برای این بتها قربانی می‌آورند،
در واقع خود را همراه با قربانی‌شان نه به خدا، بلکه به

شیاطین تقدیم می کنند، و من نمی‌خواهم که هیچیک
از شما، با خوردن گوشت این قربانی‌ها، با شیاطین
شریک شود. 21شما نمی‌توانید هم از پیاله ء سفره ء
خداوند بنوشید و هم از پیاله ء سفره ء شیطان؛ هم از نان
سفره ء خداوند بخورید و هم از نان سفره ء شیطان.
22می‌خواهید چه کنید؟ آیا می‌خواهید آتش خشم
و غضب خداوند را بضد خود شعله‌ور سازید؟ یا
می‌خواهید نشان دهید که از او نیرومندترید؟ 23شما
البته آزادید که از گوشت قربانی‌ها بخورید. خوردن
چنین گوشتی برخلاف احکام خدا نیست. اما این
دلیل نمی‌شود که حتماً این کار را بکنید. چنین عملی
ممکن است مخالف احکام خدا نباشد، اما در ضمن
مفید و صلاح هم نیست. 24نباید فقط به فکر خودتان
باشید؛ به فکر دیگران هم باشید و نفع دیگران را نیز
در نظر بگیرید.
25پس می‌توانید به این صورت عمل کنید: هر گوشتی
را که در بازار می‌فروشند، بخرید و بخورید، و نپرسید
که گوشت قربانی بتهاست یا نه، تا وجدانتان ناراحت
نشود. 26زیرا همانطور که کتاب آسمانی می گوید:
«جهان و هر چه در آنست، از آن خداوند است.»
27اگر شخصی بت‌پرست، شما را به صرف خوراک
دعوت کند، در صورت تمایل می‌توانید دعوتش را
بپذیرید. آنگاه از هر چه که در سفره است بخورید و
چیزی هم نپرسید. به این ترتیب وجدانتان راحت خواهد

بود چون نمی‌دانید که گوشت قربانی است یا نه. 28اما اگر کسی به شما بگوید که این گوشت قربانی است، در آنصورت بخاطر آن کسی که گفته است و بخاطر وجدان حساس او، از آن گوشت نخورید. 29در این مورد احساس او مهم است، نه احساس شما.
اما شما ممکن است بپرسید: «چرا من باید بخاطر فکر و احساس دیگران، در قید و بند باشم؟ 30من خدا را شکر می کنم و خوراکم را با خوشی می‌خورم. چرا باید دیگری مانع خوشی من گردد، آن هم به این دلیل که تصور می کند من در اشتباهم؟» 31جواب سؤال شما اینست: کارهای شما، حتی خوردن و نوشیدنتان، همه باید برای جلال و بزرگی خدا باشد. 32پس مواظب باشید که برای کسی سنگ لغزش نشوید، نه برای یهودیان، نه برای غیر یهودیان، نه برای مسیحیان. 33من نیز به همین روش عمل می کنم و می کوشم در هر کاری همه را راضی سازم. پس آنچه را که دوست دارم، و یا به نفع خودم می‌باشد، انجام نمی‌دهم، بلکه کاری را می کنم که به نفع دیگران است تا ایشان نجات یابند.

11 پس از من سرمشق بگیرید، چنانکه من نیز از مسیح سرمشق می گیرم.

پوشیده بودن سر زنان به هنگام عبادت

2برادران عزیز، بسیار شادم از اینکه هر چه به شما

آموختم، بیاد دارید و به آنها عمل می کنید. 3اما
می‌خواهم این موضوع را نیز یادآور شوم که هر زن
باید از شوهر خود اطاعت کند، و شوهر نیز از مسیح،
همانطور که مسیح هم از خدا اطاعت می کند. 4به
همین دلیل اگر در جلسه‌ای مردی با سر پوشیده، دعا یا
نبوت کند، به مسیح بی‌احترامی کرده است، زیرا این
پوشش یا کلاه نشانه ء اطاعت از انسانهاست. 5همچنین
اگر زنی در جلسه‌ای، با سر برهنه دعا یا نبوت کند، به
شوهرش بی‌احترامی کرده است، زیرا این مانند آنست
که زن سرش را بتراشد. 6اگر زن نمی‌خواهد سر خود را
بپوشاند، باید موی سرش را بتراشد؛ و اگر از این عمل
خجالت می کشد، پس باید سر خود را بپوشاند. 7اما مرد
نباید به هنگام عبادت، سر خود را بپوشاند و یا کلاهی
بر سر داشته باشد.
مرد، جلال و شکوه خداست و به شکل او آفریده شده.
زن نیز جلال و شکوه مرد می‌باشد. 8نخستین مرد، از
زن بوجود نیامد، بلکه اولین زن از مرد بوجود آمد. 9در
ضمن، نخستین مرد که «آدم» بود، برای «حوا» آفریده
نشد، بلکه حوا برای آدم آفریده شد. 10پس زن باید سر
خود را بپوشاند تا نشان دهد که مطیع شوهرش می‌باشد.
این واقعیتی است که حتی فرشتگان به آن توجه دارند و
بسبب آن شادند.
11اما بیاد داشته باشید که در طرح الهی، زن و مرد به
یکدیگر احتیاج دارند. 12زیرا با اینکه اولین زن از مرد

بوجـود آمـد، ولـی از آن پـس، تمـام مردهـا از زن بوجـود آمده‌انـد. امـا بهـر حـال مـرد و زن هـر دو از خالـق خـود، خـدا می‌باشـند. 13حـال، نظـر خودتـان در ایـن بـاره چیسـت؟ آیـا درسـت اسـت کـه یـک زن در یـک جمـع، بـدون پوشـش سـر دعـا کنـد؟ 14و15آیـا خـود غریـزه و طبیعـت، بـه مـا نمی‌آمـوزد کـه سـر زن بایـد پوشـیده باشـد؟ زیـرا زنهـا بـه مـوی بلنـد خـود افتخـار می کننـد، چـون مـو بعنـوان پوشـش بـه ایشـان داده شـده اسـت. در حالیکـه مـوی بلنـد بـرای مردهـا عیـب اسـت. 16امـا اگـر کسـی می‌خواهـد در ایـن بـاره بحـث و مجادلـه کنـد، تنهـا چیـزی کـه می‌توانـم بـه او بگویـم اینسـت کـه مـا همیشـه ایـن را تعلیـم داده‌ایـم کـه زن بـه هنـگام دعـا یـا نبـوت، بایـد سـرخود را بپوشـاند. تمـام کلیسـاها نیـز در ایـن امـر توافـق دارنـد.

نحوه ء شرکت در شام خداوند

17می‌خواهـم شـما را بـرای رفتـار ناپسـندتان سـرزنش کنـم. زیـرا شـنیده‌ام کـه وقتـی بـرای شـرکت در شـام خداونـد گـرد می‌آییـد، ضـرری کـه بـه شـما وارد می‌آیـد، بیـش از نفـع آن اسـت. 18می‌شـنوم کـه در جلسـاتتان بحـث و مجادلـه در می گیـرد و دو دسـتگی بوجـود می‌آیـد، و تـا حـدی ایـن گفته‌هـا را بـاور می کنـم. 19لابـد فکـر مـی کنیـد کـه ایـن بحثهـا و اختلافـات لازم اسـت، چـون باعـث می‌شـود کـه همـه بداننـد حـق بـا کیسـت.

20وقتـی بـرای خـوردن دور هـم جمـع می‌شـوید، آنچـه

می‌خورید در واقع شام خداوند نیست، 21بلکه شام
خودتان است. زیرا شنیده‌ام که بعضی بدون آنکه
منتظر دیگران باشند، با عجله و تا آنجا که می‌توانند،
خوراکها را می‌بلعند و برای بقیه چیزی نمی‌گذارند.
پس به یکی خوراک کافی نمی‌رسد و گرسنه می‌ماند،
در حالیکه دیگری آنقدر خورده و نوشیده که مست
شده است. 22واقعاً تعجب می‌کنم! آیا این راست
است؟ مگر نمی‌توانید خوراکتان را در خانه بخورید تا
باعث بی‌حرمتی کلیسا نشوید و فقرا را که نمی‌توانند
با خود خوراک بیاورند، خجالت‌زده نسازید؟ به شما
چه بگویم؟ آیا شما را تحسین کنم؟ هرگز!
23این است آنچه خود خداوندمان عیسی مسیح درباره ء
این شام فرموده است و من هم قبلاً آن را به شما تعلیم
داده‌ام: خداوند ما عیسی، در شبی که یهودا به او خیانت
کرد، نان را بدست گرفت، 24و پس از شکرگزاری،
آن را پاره کرد و به شاگردان خود داد و گفت: «این
را بگیرید و بخورید. این بدن من است که در راه
شما فدا می‌کنم. این آیین را به یاد من نگاه دارید.»
25همچنین پس از شام، پیاله را بدست گرفت و فرمود:
«این پیاله، نشان پیمان تازه‌ای است میان خدا و شما،
که با خون من بسته شده است. هرگاه از آن می‌نوشید،
بیاد من باشید.» 26به این ترتیب، هربار که این نان را
می‌خورید و از این پیاله می‌نوشید، در واقع این حقیقت
را اعلام می‌کنید که مسیح برای نجات شما، جان خود

را فدا کرده است. پس تا زمان بازگشت خداوند، این آیین را نگاه دارید.
27بنابراین، اگر کسی بطور ناشایست از این نان بخورد و از این پیاله بنوشد، به بدن و خون خداوندمان عیسی مسیح بی‌احترامی کرده و نسبت به آنها مرتکب گناه شده است. 28به همین دلیل است که شخص پیش از شرکت در این آیین، باید با دقت خود را امتحان کند تا ببیند آیا شایستگی برای شرکت در آن را دارد یا نه. 29زیرا اگر کسی بطور ناشایسته از نان بخورد و از پیاله بنوشد، یعنی تشخیص ندهد که بدن مسیح همان کلیساست، با شرکت در این آیین، خود را در نظر خدا محکوم کرده است، چون به مرگ مسیح بی‌حرمتی نموده است. 30از اینروست که بسیاری از شما ضعیف و بیمارند و حتی بعضی مرده‌اند.
31اما اگر خود را امتحان کنید، دیگر خدا شما را محکوم و تنبیه نخواهد نمود. 32اما حتی اگر خداوند ما را محکوم و تنبیه کند، به این منظور است که در آینده با سایر مردم دنیا مورد محاکمه و داوری قرار نگیریم. 33پس ای برادران عزیز، هنگامی که برای شام خداوندمان عیسی مسیح جمع می‌شوید، صبر کنید تا دیگران هم بیایند. 34اگر کسی خیلی گرسنه است، در خانه بخورد تا وقتی با دیگران جمع می‌شود، باعث محکومیت و مجازات خود نشود.
وقتی آمدم، به مسایل دیگر نیز رسیدگی خواهم کرد.

عطایای روح‌القدس

12 حال، ای برادران، می‌خواهم در خصوص
عطایایی که روح‌القدس به هر یک از
شما می‌بخشد، نکاتی بنویسم، زیرا می‌خواهم این
موضوع را بدقت درک کنید و برداشت نادرست از
آن نداشته باشید. 2یقیناً به یاد دارید که پیش از
ایمان آوردن به خداوند، در میان بتهایی که قادر به
سخن گفتن نبودند، سرگردان بودید و از یک بت
به بت دیگر پناه می‌بردید. 3اما اکنون به کسانی
برمی‌خورید که ادعا می‌کنند از جانب روح خدا
برایتان پیغامی دارند. چگونه می‌توان دانست که آیا
ایشان واقعاً از جانب خدا الهام یافته‌اند، یا اینکه
فریبکارند؟ راهش اینست: کسی که تحت قدرت روح
خدا سخن می‌گوید، هرگز نمی‌تواند عیسی را لعنت
کند. هیچکس نیز نمی‌تواند با تمام وجود عیسی را
خداوند بخواند، جز اینکه روح‌القدس این حقیقت را
بر او آشکار ساخته باشد.
4گر چه عطایایی که خدا به ما می‌بخشد گوناگون
است، اما اصل و منشاء تمام آنها، روح‌القدس است. 5با
اینکه می‌توان خدا را از راه‌های مختلف خدمت کرد،
اما همه همان خداوند را خدمت می‌کنیم. 6خدا یکی
است، اما به صورت‌های مختلف در زندگی ما عمل
می‌کند. او همان خداست که در همه ء ما و بوسیله ء ما
که از آن او هستیم، کار می‌کند. 7در واقع، روح‌القدس

بوسیله ء هر یک از ما، قدرت خدا را جلوه گر می‌سازد،
تا از این راه کلیسا را تقویت نماید.
8روح‌القدس به یک شخص عطای بیان حکمت
می‌بخشد تا با ارائه ء راه حل‌های حکیمانه دیگران را
یاری نماید؛ و به دیگری دانستن اسرار را عطا می کند.
9او به یکی ایمانی فوق‌العاده عطا می‌نماید، و به دیگری
قدرت شفای بیماران را می‌بخشد. 10به بعضی قدرت
انجام معجزات می‌دهد، به برخی دیگر عطای نبوت
کردن. به یک نفر قدرت عطا می کند که تشخیص
دهد چه عطایی از جانب روح خداست و چه عطایی
از جانب او نیست. باز ممکن است به یک شخص این
عطا را ببخشد که بتواند به هنگام دعا به زبانهایی که
نیاموخته است، سخن گوید، و به دیگری عطای ترجمه
ء این زبانها را بدهد. 11اما تمام این عطایا از جانب یک
روح، یعنی همان روح‌القدس است، و اوست که تصمیم
می گیرد به هرکس چه عطایی ببخشد.

یک بدن، اما اعضای متعدد

12بدن یکی است اما اعضای بسیار دارد. وقتی تمام این
اعضا کنار هم قرار می گیرند، بدن تشکیل می‌شود.
«بدنِ» مسیح نیز همینطور است. 13هر یک از ما
عضوی از بدن مسیح می‌باشیم. بعضی از ما یهودی
هستیم و بعضی غیر یهودی؛ بعضی غلام هستیم و بعضی
آزاد. اما روح‌القدس همه ء ما را کنار هم قرار داده و

بصورت یک بدن درآورده است. درواقع ما بوسیله ء یک
روح، یعنی روح‌القدس، در بدن مسیح تعمید گرفته‌ایم و
خدا به همه ء ما، از همان روح عطا کرده است.
14بلی، بدن فقط دارای یک عضو نیست، بلکه اعضای
گوناگون دارد. 15اگر روزی پا بگوید: «من چون دست
نیستم، جزو بدن نمی‌باشم،» آیا این گفته دلیل می‌شود
که پا جزو بدن نباشد؟ 16یا اگر گوش بگوید: «من
چون چشم نیستم، جزو بدن به حساب نمی‌آیم،» چه
پیش می‌آید؟ آیا این سخن، گوش را از سایر اعضای
بدن جدا می کند؟ 17فرض کنید تمام بدن چشم بود!
در آنصورت چگونه می‌توانستید بشنوید؟ یا تمام بدن
گوش بود! چگونه می‌توانستید چیزی را بو کنید؟
18اما خدا ما را به اینصورت خلق نکرده است. او برای
بدن ما اعضای گوناگون ساخته و هر عضو را درست در
همانجایی که لازم می‌دانست، قرار داده است. 19اگر
بدن فقط یک عضو می‌داشت، چقدر عجیب و غریب
می‌شد! 20اما خدا بدن را از اعضای متعدد ساخت، ولی
با وجود این، بدن یکی است.
21چشم هرگز نمی‌تواند به دست بگوید: «من احتیاجی
به تو ندارم.» سر هم نمی‌تواند به پاها بگوید: «من
نیازی به شما ندارم.» 22برعکس، بعضی از اعضا که
ضعیف‌ترین و بی‌اهمیت‌ترین اعضا بنظر می‌رسند، در
واقع بیش از سایرین مورد نیاز می‌باشند. 23ما همچنین
آن اعضایی را که زشت و بی‌ارزش به نظر می‌آیند، مورد

مراقبت بیشتر قرار می‌دهیم و آنها را بدقت می‌پوشانیم.
24درحالیکه اعضای زیبای بدن ما، نیاز به چنین توجهی
ندارند. بنابراین، خدا اعضای بدن را طوری در کنار هم
قرار داده است که به اعضای بظاهر کم اهمیت، احترام
و توجه بیشتری شود؛ 25تا به این ترتیب در میان اعضای
بدن هم‌آهنگی ایجاد شود و هر عضو همان قدر که به
خود علاقه و توجه دارد، به اعضای دیگر نیز علاقمند
باشد. 26به این ترتیب، اگر عضوی از بدن دچار دردی
شود، تمام اعضای بدن با آن همدردی می کنند؛ و اگر
افتخاری نصیب یک عضو گردد، تمام اعضا با او شادی
می‌نمایند.
27مقصودم از این سخنان اینست که شما همگی با هم
بدن مسیح هستید، اما هر یک به تنهایی عضوی مستقل
و ضروری در این بدن می‌باشید. 28بعضی از اعضاء که
خدا در کلیسا یعنی در بدن مسیح قرار داده است، اینها
هستند:
رسولان، یعنی فرستادگان مسیح.
انبیاء، یعنی کسانی که با الهام از خدا، پیغامی می‌آورند.
معلمان، یعنی کسانی که کلام خدا را به دیگران تعلیم
می‌دهند.
کسانی که معجزه می کنند.
کسانی که بیماران را شفا می‌دهند.
کسانی که عطای کمک به دیگران را دارند.
کسانی که عطای رهبری و هدایت مردم را دارند.

کسانی که عطای سخن گفتن به زبانهایی را دارند که قبلاً نیاموخته‌اند.
29آیا در کلیسا همه رسول هستند؟ آیا همه نبی هستند؟ آیا همه معلمند؟ آیا همه می‌توانند معجزه کنند؟ 30آیا همه عطای شفا دارند؟ آیا همه عطای سخن گفتن به زبانها را دارند؟ یا همه عطای ترجمه ء این زبانها را دارند؟ 31نه، چنین نیست. پس تا آنجا که می‌توانید، بکوشید که بهترین عطایا را دریافت کنید.

محبت، بزرگترین عطا

اما اجازه دهید ابتدا راهی را به شما نشان دهم که از تمام این عطایا برتر است.

13 اگر عطای سخن گفتن به زبانهای مردم و فرشتگان را داشته باشم، زبانهایی که هیچگاه نیاموخته‌ام، اما در وجود خود نسبت به انسانها محبت نداشته باشم، همچون طبلی توخالی و سنجی پر سروصدا خواهم بود. 2اگر عطای نبوت داشته باشم، و از رویدادهای آینده آگاه باشم و همه چیز را درباره ء هر چیز و هرکس بدانم، اما انسانها را دوست نداشته باشم، چه فایده‌ای به ایشان خواهم رساند؟ یا اگر چنان ایمانی داشته باشم که به فرمان من کوهها جابجا گردند، اما انسانها را دوست نداشته باشم، باز هیچ ارزشی نخواهم داشت. 3اگر تمام اموال خود را به فقرا ببخشم و بخاطر

اعـلام پیغـام انجیـل، زنده‌زنـده در میـان شـعله‌های آتـش سـوزانده شـوم، امـا نسـبت بـه انسـانها محبتـی نداشـته باشـم، تمـام فدا کار یهایـم بیهـوده خواهـد بـود.
4کسـی کـه محبـت دارد، صبـور اسـت و مهربـان؛ حسـود نیسـت و بـه کسـی رشـک نمی‌بـرد؛ مغـرور نیسـت و 5هیچـگاه خودسـتایی نمی کنـد؛ بـه دیگـران بـدی نمی کنـد؛ خودخـواه نیسـت و باعـث رنجـش کسـی نمی‌شـود. کسـی کـه محبـت دارد، پرتوقـع نیسـت و از دیگـران انتظـار بیجـا نـدارد؛ عصبـی و زودرنـج نیسـت و کینـه بـه دل نمی گیـرد؛ 6هرگـز از بی‌انصافـی و بی‌عدالتـی خوشـحال نمی‌شـود، بلکـه از پیـروز شـدن راسـتی شـاد می گـردد. 7کسـی کـه محبـت دارد در هـر وضعـی وفـادار می‌مانـد، همیشـه اعتمـاد دارد، هرگـز امیـدش را از دسـت نمـی دهـد و در هـر شـرایطی تحمـل مـی کنـد.
8همـه ء عطایایـی کـه خـدا بـه مـا می‌بخشـد، روزی بـه انتهـا خواهـد رسـید. نبوتهـا، سـخن گفتـن بـه زبانهـا و دانسـتن علـم و اسـرار، روزی پایـان خواهـد پذیرفـت. امـا محبـت تـا ابـد باقـی خواهـد مانـد و از میـان نخواهـد رفـت. 9درحـال حاضـر، بـا وجـود تمـام ایـن عطایـا، علـم و نبوتهـای مـا جزئـی و نارساسـت. 10امـا زمانـی کـه از هـر جهـت کامـل شـدیم، دیگـر نیـازی بـه ایـن عطایـا نخواهـد بـود و همـه از بیـن خواهنـد رفـت.
11می‌توانـم ایـن مثـال را بیـاورم کـه بـه هنـگام کودکـی، ماننـد یـک کـودک سـخن می گفتـم و ماننـد یـک کـودک

فکـر و اسـتدلال می کـردم. امـا چـون بـزرگ شـدم، فکـرم رشـد کـرد و کارهـای کودکانـه را تـرک کـردم. 12آنچـه اکنـون می‌بینیـم و مـی دانیـم، تـار و مبهـم اسـت؛ امـا روزی همـه چیـز را واضـح و روشـن خواهیـم دیـد، بـه همـان روشـنی کـه خـدا اکنـون قلـب مـا را می‌بینـد.
13پـس، سـه چیـز همیشـه باقـی خواهـد مانـد: ایمـان، امیـد و محبـت، امـا از همـه ء اینهـا بزرگتـر، محبـت اسـت.

عطای نبوت و زبانها

14 پـس، محبـت را مهم‌تریـن هـدف زندگـی خـود بسـازید. امـا در عیـن حـال مشـتاقانه دعـا کنیـد تـا روح‌القـدس عطایـای روحانـی را نیـز بـه شـما عنایـت فرمایـد، خصوصـاً عطـای نبـوت را، یعنـی عطـای دریافـت پیغـام از خـدا و اعـلام آن بـه دیگـران.
2اگـر کسـی عطـای سـخن گفتـن بـه زبانهـا را دارد، یعنـی بـه زبانهایـی سـخن می گویـد کـه قبـلاً نیاموختـه اسـت، در اینصـورت، بـا ایـن زبانهـا فقـط بـا خـدا سـخن می گویـد نـه بـا مـردم، زیـرا دیگـران گفته‌هـای او را درک نمی کننـد، چـون او بـا قـدرت روح‌القـدس ، بصـورت راز تکلـم می کنـد. 3امـا کسـی کـه نبـوت می کنـد، یعنـی پیغامهـای خـدا را بـه ایمانـداران اعـلام می کنـد، بـا ایـن کار بـه آنـان کمـک می‌نمایـد تـا رشـد کننـد، تشـویق شـوند و تسـلی یابنـد. 4پـس، کسـی کـه بـه زبانهـا سـخن می گویـد، فقـط بـه رشـد خـود کمـک می کنـد، امـا آنکـه نبـوت می‌نمایـد،

به رشد تمام کلیسا کمک می کند تا همه در پاکی و شادی پیشرفت نمایند.
5آرزوی من اینست که همه ء شما به زبانها سخن بگویید، اما بیشتر دلم می‌خواهد که نبوت کنید، زیرا نبوت کردن بهتر است از سخن گفتن به زبانها، مگر آنکه کسی بتواند مطلبی را که شما به زبانهای غیر می گویید، برای دیگران ترجمه کند تا ایشان نیز از آن بهره‌مند شوند.
6ای برادران عزیز، حتی اگر خود من نزد شما بیایم و با شما به زبانها سخن گویم، چه نفعی به شما خواهم رساند؟ اما اگر بیایم و حقایق عمیق کلام خدا را برایتان بیان کنم، و یا آنچه را که او بر من آشکار ساخته و آنچه را که آموخته‌ام بازگو نمایم، و یا پیغامی از جانب او برایتان بیاورم، در اینصورت به شما نفع رسانده‌ام. 7حتی سازهایی مثل نی و چنگ، اگر بطور واضح نواخته نشوند، چگونه می‌توان آهنگ آنها را تشخیص داد؟
به همین ترتیب، اگر ما هم به زبان قابل درک سخن نگوییم، دیگران چگونه سخنان ما را درک خواهند کرد؟ 8یا اگر در میدان جنگ، شیپور آماده باش را ننوازند، چه کسی خود را برای نبرد آماده خواهد ساخت؟ 9به همین صورت، اگر با کسی به زبانی گفتگو کنید که برای او قابل فهم نیست، چگونه می‌تواند سخنان شما را درک کند؟ مانند این خواهد بود که با دیوار سخن می گویید!

10فکر می کنم در دنیا صدها زبان مختلف وجود داشته
باشد، اما هر یک از این زبانها فقط برای کسانی که
به آنها تکلم می کنند، بامعنی هستند، 11و من از آنها
سر در نمی‌آورم. اگر کسی به یکی از این زبانها با
من سخن گوید، او برای من همچون یک بیگانه است
و من هم برای او. 12پس حال که تا این حد مشتاق
عطایای روح‌القدس هستید، طالب بهترین آنها باشید تا
برای رشد تمام کلیسا مفید واقع شوید.
13اگر کسی عطای تکلم به زبانها را دارد، باید
دعا کند تا خدا به او عطای ترجمه ء این زبانها را
نیز بدهد. 14زیرا اگر به زبانی دعا کنم که آن را
نمی‌فهمم، در واقع روح من دعا می کند و خودم از
آنچه می گویم، بی‌خبرم. 15پس چه کنم؟ باید هم
به این زبانها دعا کنم و هم به زبان خودم؛ هم به
این زبانها سرود بخوانم و هم به زبان خودم، تا همه
بفهمند. 16زیرا اگر شما خدا را به زبانی شکر گویید
که فقط روح خودتان می‌فهمد، چگونه دیگران
بتوانند به دعای شکرگزاری شما آمین بگویند، در
حالیکه نمی‌فهمند چه می گویید؟ 17شکی نیست که
شما بسیار عالی خدا را شکر می گویید، اما حاضرین
بهره‌ای نمی‌برند.
18خدا را شکر که در تنهایی، بیش از همه ء شما به
زبانها سخن می گویم. 19اما وقتی با دیگران خدا را
عبادت می کنم، ترجیح می‌دهم پنج کلمه به زبانی

سخن بگویم که همه بفهمند و استفاده کنند، تا اینکه هزاران کلمه به زبانهای غیر تکلم کنم که کسی نمی فهمد.
20برادران عزیز، در درک این مطالب مانند کودکان نباشید. در درک و فهم امور روحانی، چون مردان عاقل و دانا باشید، اما در بدی کردن مانند کودکان! 21کتاب آسمانی می‌فرماید که خداوند از سرزمینهای دیگر افرادی را خواهد فرستاد تا پیغام او را به زبانهای بیگانه به قوم او اعلام کنند، اما با اینحال ایشان نخواهند شنید. 22پس می‌بینید که سخن گفتن به زبانها، نشانه ء قدرت خدا برای ایمانداران نیست بلکه نشانه‌ای است برای بی‌ایمانان. اما نبوت، یعنی آوردن پیغام از جانب خدا، برای بی‌ایمانان نیست بلکه برای ایمانداران.
23پس اگر فردی بی‌ایمان و یا کسی که این عطایا را ندارد، به جمع شما داخل شود و بشنود که شما همه به زبانهای غیر تکلم می کنید، یقیناً تصور خواهد کرد که دیوانه‌اید. 24اما اگر همه نبوت کنید، حتی اگر این پیغامها بیشتر برای ایمانداران مفید باشد، و همان موقع یک غیر مسیحی یا یک نوایمان وارد شود، با شنیدن این پیغامهای الهی وجدانش بیدار خواهد شد و پی خواهد برد که گناهکار است. 25آنگاه پرده از افکار پنهان او برداشته شده، به زانو خواهد افتاد و خدا را پرستش کرده، خواهد گفت که حقیقتاً خدا در میان شماست.

نظم و ترتیب در مجالس عبادتی

26 پس، ایمانداران عزیز، مقصود خود را بطور خلاصه بیان
می کنم. وقتی برای عبادت در کلیسا جمع می‌شوید، یکی
از شما سرود بخواند، دیگری کلام خدا را تعلیم دهد،
یکی دیگر حقیقتی را که از جانب خدا بر او آشکار شده
بیان نماید، یک نفر نیز به زبانهای غیر سخن بگوید
و دیگری آن را ترجمه کند. اما هر چه انجام می‌شود،
باید برای همه ء ایمانداران مفید باشد و باعث تقویت و
رشد روحانی ایشان گردد. 27 اگر کسانی می‌خواهند به
زبانهای غیر حرف بزنند، تعدادشان نباید بیش از دو یا سه
نفر باشد، آن هم به نوبت. یک نفر نیز باید این زبانها
را ترجمه کند. 28 اما اگر کسی نباشد که ترجمه کند،
ایشان باید در سکوت با خود و با خدا به زبانهای غیر
سخن گویند، نه در حضور همه و با صدای بلند.
29 و 30 اگر کسانی هستند که نبوتی از جانب خدا دارند،
بهتر است دو یا سه نفر از ایشان به نوبت پیغام خدا را
اعلام نمایند و دیگران در مورد آن قضاوت کنند. درضمن
اگر در همان لحظه که شخصی نبوت می کند، پیغام یا
مطلبی از جانب خدا بر شخص دیگری آشکار شود، آن
کسی که مشغول سخن گفتن است، باید ساکت شود.
31 به این ترتیب، تمام کسانی که پیغامی از سوی خداوند
دریافت کرده‌اند، خواهند توانست یکی پس از دیگری
پیغام خدا را اعلام کنند تا همه تعلیم بگیرند و تشویق و
تقویت شوند. 32 بعلاوه بیاد داشته باشید کسانی که عطای

نبوت دارند، باید این قدرت را هم داشته باشند که ساکت
بنشینند و منتظر نوبت خود باشند. 33خدا هرج و مرج را
دوست ندارد، بلکه هماهنگی و نظم و ترتیب را.
همانگونه که در تمام کلیساها مشاهده می‌شود، 34زنان
در جلسات باید ساکت باشند. آنها نباید سخن بگویند
بلکه گوش کنند و اطاعت نمایند، همانطور که کتاب
تورات فرموده است. 35اگر سؤالی نیز دارند، در خانه از
شوهران خود بپرسند، چون صحیح نیست که زنان در
جلسات کلیسا گفتگو و اظهار نظر کنند.
36آیا با این مطالب مخالفید؟ یا شاید فکر می کنید که
فقط شما اراده ء خدا را می‌شناسید و بس؟ در اینصورت
در اشتباه هستید! 37اگر ادعا می کنید که عطای نبوت
و یا سایر عطایای روح‌القدس را دارید، پس باید اولین
کسانی باشید که دریابید آنچه می گویم، احکام خود
خداوند است. 38اما اگر کسی باز مخالف است، بگذار
در نادانی خود باقی بماند.
39پس ای برادران عزیز، با اشتیاق بسیار طالب عطای
نبوت باشید و در ضمن کسی را از سخن گفتن به زبانها
منع نکنید. 40هرکاری بجای خود نیکوست و باید با نظم
و ترتیب انجام شود.

رستاخیز مسیح از مردگان

15 حال ای برادران، بگذارید بار دیگر حقایق
انجیل را بیاد شما آورم، یعنی همان خبر خوشی

را که قبلاً به شما اعلام کردم و شما هم آن را با شادی
پذیرفتید و اکنون نیز ایمانتان بر همین پیغام عالی
استوار است. 2همین خبر خوش است که اگر واقعاً
به آن ایمان داشته باشید، باعث نجاتتان می گردد، مگر
آنکه ایمانتان واقعی نباشد.
3من مهمترین حقایق انجیل را همانطور که دیگران به
من رساندند، به شما اعلام کردم، یعنی این حقایق را که
مسیح طبق نوشته‌های کتاب آسمانی، جان خود را در راه
آمرزش گناهان ما فدا کرد و مرد، 4در قبر گذاشته شد و
روز سوم زنده گردید و از قبر بیرون آمد، همانطور که
انبیاء پیشگویی کرده بودند. 5پس از آن، پطرس او را زنده
دید و بعد، بقیه ء آن دوازده رسول نیز او را دیدند. 6سپس
او خود را به بیش از پانصد نفر از برادران ما ظاهر کرد،
که بسیاری از ایشان هنوز زنده‌اند و بعضی نیز فوت
شده‌اند. 7بعد از آن، یعقوب و همه ء رسولان او را دیدند.
8آخر از همه، من نیز او را دیدم. در واقع، من همچون
طفلی بودم که پیش از وقت بدنیا آمده باشد، 9زیرا من
از تمام رسولان کوچکتر هستم، چون بعد از آن بدیهایی
که به کلیسای خدا روا داشتم، حتی لیاقت ندارم نام
خود را رسول بگذارم.
10اما اکنون هر چه هستم، بخاطر لطفی است که خدا
در حق من فرموده و این لطف نیز بی‌نتیجه نبوده است،
چون من حتی بیش از سایر رسولان زحمت کشیده‌ام؛
هر چند که من نبودم که این کارها را می کردم، بلکه

خدا بود که در من کار می کرد و مرا برکت می‌داد. 11به هرحال فرقی نمی کند که من بیشتر زحمت کشیده‌ام یا ایشان. مهم این است که ما انجیل را به شما اعلام کردیم و شما نیز به آن ایمان آوردید.

رستاخیز مردگان

12اما اگر پیغامی که ما اعلام کردیم، این بود که مسیح از مردگان برخاسته است و شما نیز به آن ایمان آوردید، پس چگونه است که بعضی از شما اکنون می گویید که مرده‌ها هرگز زنده نخواهند شد؟ 13چون اگر مرده‌ها در روز قیامت زنده نخواهند شد، بنابراین مسیح هم زنده نشده است؛ 14و اگر مسیح زنده نشده است، پس تمام پیغامها و موعظه‌های ما دروغ است و ایمان و اعتماد شما نیز به خدا، بی‌اساس و بیهوده می‌باشد. 15دراینصورت، ما رسولان نیز همه دروغگو هستیم، زیرا گفته‌ایم که خدا مسیح را زنده کرده و از قبر بیرون آورده است؛ اگر قیامت مردگان وجود نداشته باشد، این گفته ء ما نیز دروغ است. 16اگر قیامت مردگان وجود ندارد، مسیح نیز زنده نشده است. 17و اگر مسیح زنده نشده ایمان شما نیز بی فایده است و هنوز زیر محکومیت گناهانتان هستید. 18در اینصورت، تمام ایماندارانی که تا بحال مرده‌اند، نابود شده‌اند. 19اگر امید ما به مسیح فقط برای زندگی در این دنیا باشد، از تمام مردم دنیا بدبخت‌تریم.

20اما واقعیت اینست که مسیح پس از مرگ، دوباره
زنده شد؛ او نخستین فرد از میان کسانی است که در روز
قیامت زنده خواهند شد.
21همانطور که به علّت گناه «آدم»، مرگ به این دنیا
آمد، در اثر کار نجات‌بخش مسیح نیز زندگی پس از
مرگ نصیب ما شد. 22همه ء ما می‌میریم، زیرا از نسل
گناهکار آدم هستیم، چون هر جا گناه باشد، مرگ نیز
وجود دارد. اما همه ء کسانی که از آن مسیح می‌باشند،
پس از مرگ بار دیگر زنده خواهند شد. 23اما هرکس
به نوبت خود: نخستین کسی که زنده شد، مسیح
بود؛ سپس به هنگام بازگشت او، تمام آنانی که به او
تعلق دارند، زنده خواهند شد. 24پس از آن، آخرت فرا
خواهد رسید. در آن زمان، مسیح تمام دشمنان خود را
نابود خواهد ساخت و سلطنت را به خدای پدر واگذار
خواهد کرد. 25زیرا سلطنت مسیح تا زمانی خواهد بود
که همه ء دشمنان خود را نابود سازد. 26آخرین دشمن او
مرگ است، که آن هم باید مغلوب و نابود شود. 27چون
خدای پدر اقتدار و حکمرانی بر همه چیز را به مسیح
سپرده است، البته روشن است که خود خدای پدر زیر
این اقتدار و سلطه نمی‌باشد. 28سرانجام، وقتی مسیح بر
تمام دشمنان خود پیروزی یافت، آنگاه خود او نیز که
فرزند خداست، خود را تحت فرمان پدرش خدا قرار
خواهد داد تا خدا که او را بر همه چیز مسلط ساخته
بود، بر کُلّ عالم هستی حاکم شود.

29اما اگر مردگان هیچگاه زنده نخواهند شد، پس چرا
بعضی بجای مرده‌ها غسل تعمید می گیرند؟ این غسل
چه فایده‌ای دارد، مگر اینکه ایمان داشته باشند که
روزی مرده‌ها دوباره زنده خواهند شد؟ 30یا ما چرا
هر روز جانمان را به خطر می‌اندازیم و هر لحظه با
مرگ دست و پنجه نرم می کنیم؟ 31به افتخاری که
به رشد روحانی شما در خداوند ما عیسی مسیح دارم،
سوگند که من هر روز با مرگ روبرو می‌شوم. 32اگر
پاداش زحمات من فقط در همین زندگی است، پس چرا
بیهوده با اهالی شهر افسس که همچون حیوانات درنده
بودند، مبارزه کردم؟ اگر بعد از مرگ، زندگی دیگری
وجود ندارد، بخوریم و بنوشیم و خوش باشیم، زیرا فردا
خواهیم مرد و همه چیز به پایان خواهد رسید.
33فریب کسانی را که اینچنین سخن می گویند، نخورید
و به گفته‌های آنان گوش ندهید، زیرا اخلاق و رفتارتان
مانند آنان فاسد خواهد شد. 34به خود آیید و درست
فکر کنید و دست از گناه بشویید. برخی از شما حتی
مسیحی نیستید و خدا را هم نمی‌شناسید. این را می گویم
تا خجالت بکشید.

شناخت واقعیت قیامت از طبیعت

35اما شاید کسی بپرسد: «چگونه مردگان زنده خواهند
شد؟ به هنگام زنده شدن، چه نوع بدنی خواهند
داشت؟» 36چه سؤال ناآگاهانه‌ای! جواب سؤالتان را

می‌توانید در باغچه ء خانه‌تان بیابید! وقتی دانه‌ای در خاک می کارید، پیش از آنکه سبز شود، نخست می‌پوسد و می‌میرد؛ 37و هنگامی که سبز می‌شود، شکلش با آن دانه‌ای که کاشتید، خیلی فرق دارد. زیرا چیزی که شما می کارید، دانه ء کوچکی است، خواه گندم، خواه دانه‌ای دیگر. 38اما خدا به آن دانه، بدنی تازه و زیبا می‌دهد، همان بدنی که اراده کرده است. از هر نوع دانه، گیاهی خاص بوجود می‌آید. 39درست همانگونه که دانه‌ها و گیاهان با هم فرق دارند، بدنها نیز با هم فرق دارند. بدن انسانها، حیوانات، ماهیها و پرندگان، همه با هم فرق دارند. 40بدنی که فرشتگان آسمان دارند، با بدن ما تفاوت بسیار دارد، و جلوه ء بدن آنان با جلوه ء بدن ما نیز متفاوت است. 41خورشید یک نوع زیبایی و شکوه دارد و ماه و ستارگان، نوعی دیگر. حتی ستاره‌ها از لحاظ زیبایی و درخشندگی با یکدیگر فرق دارند.

42به همین صورت، این بدن خاکی و زمینی ما که محکوم به مرگ و نابودی است، با بدنی که بعد از زنده شدن خواهیم داشت تفاوت دارد، زیرا آن بدن هرگز نخواهد مرد. 43این بدن باعث زحمت و رنج ماست، چون در معرض بیماری و مرگ قرار دارد، اما آن بدن پر از جلال و شکوه خواهد بود. بلی، این بدن اکنون ضعیف و فانی است، اما بدنی که پس از مرگ خواهیم داشت، پرقدرت خواهد بود. 44به هنگام مرگ، بدن نفسانی

دفن می‌شود، اما در روز قیامت، بدن روحانی برخواهد خاست. زیرا همانگونه که بدن طبیعی و نفسانی وجود دارد، بدن فوق طبیعی و روحانی نیز وجود دارد.
45 کتاب آسمانی می‌فرماید که به اولین انسان یعنی به آدم، بدنی طبیعی و نفسانی داده شد. اما آدم آخر، یعنی مسیح بسیار برتر است زیرا او روح حیات‌بخش می‌باشد. 46 پس، نخست باید این بدن نفسانی را داشته باشیم، سپس در آینده خدا بدن روحانی و آسمانی را به ما خواهد داد. 47 آدم اول از خاک زمین آفریده شد، اما آدم دوم یعنی مسیح، از آسمان آمد. 48 هر یک از ما انسانها، بدنی خاکی داریم، شبیه بدن آدم. همچنین آنانی که از آن مسیح می گردند، همانند او بدنی آسمانی خواهند یافت. 49 همانطور که در حال حاضر هر یک از ما بدنی داریم مانند بدن آدم، روزی هم بدنی خواهیم داشت، مانند بدن مسیح. 50 ای عزیزان، مقصودم اینست که بدن خاکی که از گوشت و خون ساخته شده است، نمی‌تواند وارد ملکوت خدا شود، و این بدنهای فانی ما، در خور زندگی جاوید نیستند.
51 حال می‌خواهم رازی عجیب با شما در میان بگذارم: ما همه نخواهیم مرد، بلکه به همه ء ما بدنی نو داده خواهد شد. 52 زمانی که شیپور آخر از آسمان به صدا درآید، در یک لحظه، در یک چشم بر هم زدن، همه ء ایماندارانی که مرده‌اند، با بدنی فناناپذیر زنده خواهند شد. آنگاه ما نیز که هنوز زنده‌ایم، ناگهان تبدیل

خواهیم پذیرفت و بدنی نو خواهیم یافت. 53زیرا بدن
خاکی ما که فانی و از بین رفتنی است، باید به بدن
آسمانی تبدیل شود، بدنی که هرگز نابود نخواهد شد و
همیشه زنده خواهد ماند.
54هنگامی که این امر اتفاق بیفتد، یعنی بدن خاکی
و فانی ما به بدن آسمانی و جاودانی تبدیل شود، آنگاه
این پیشگویی کتاب آسمانی عملی خواهد گردید که
می‌فرماید: «زندگی بر مرگ پیروز شد.» 55ای مرگ
پیروزی تو کجاست؟ نیش تو چه شد؟ 56گناه یعنی
همان نیشی که باعث مرگ می‌شود، از بین خواهد
رفت، و شریعت که گناهان ما را به ما نشان می‌دهد،
دیگر بر ما داور نخواهد بود. 57خدا را شکر برای تمام
اینها! اوست که ما را بوسیله ء خداوندمان عیسی مسیح
پیروز می گرداند.
58بنابراین، ای عزیزان، از آنجا که پیروزی ما در آینده
حتمی است، پس در ایمان قوی و ثابت قدم بمانید و
همواره مشغول خدمت به خداوند باشید، چون می‌دانید
که خدمتتان به خداوند بی‌نتیجه نیست، و در قیامت
هرکس پاداش اعمال خود را خواهد یافت.

جمع‌آوری هدایا برای مسیحیان اورشلیم

16 اما در باره ء اعانات و هدایایی که در نظر دارید
برای مسیحیان اورشلیم بفرستید، می‌توانید
چنین عمل کنید (به کلیساهای ایالت «غلاطیه» نیز

همین روش را پیشنهاد کردم): 2در نخستین روز هر هفته یعنی یکشنبه، هر یک از شما به نسبت درآمدی که داشته‌اید، مبلغی را برای این کار کنار بگذارید. برای جمع‌آوری این مبالغ، منتظر آمدن من نباشید. 3وقتی آمدم، هدایای پرمهر شما را همراه نامه، بدست اشخاص قابل اعتمادی که خودتان تعیین کرده‌اید، به اورشلیم خواهم فرستاد. 4اگر صلاح باشد که من هم با ایشان بروم، خواهم رفت.

برنامه‌های پولس

5من نخست به «مقدونیه» خواهم رفت، اما در آنجا زیاد نخواهم ماند. سپس به دیدن شما خواهم آمد. 6احتمال دارد بتوانم کمی بیشتر نزد شما بمانم، شاید تمام زمستان را. آنگاه با کمک شما به سفر ادامه خواهم داد. 7زیرا این بار نمی‌خواهم فقط بر سر راه، شما را ملاقات کنم، بلکه به خواست خداوند در نظر دارم مدتی نزد شما بمانم.

8اما تا عید پنطیکاست در اینجا یعنی در «افسس» خواهم ماند، 9زیرا برای اعلام و تعلیم پیغام انجیل فرصت خوبی وجود دارد، گر چه تعداد مخالفان نیز کم نیست.

10هرگاه «تیموتائوس» نزد شما آید، از او به گرمی پذیرایی کنید، زیرا او نیز مانند من مشغول خدمت به خداوند است. 11مواظب باشید کسی به او بسبب جوانی‌اش، بی‌احترامی و بی‌اعتنایی نکند، بلکه او را

در سفرش یاری دهید تا با دلگرمی نزد من باز گردد، زیرا چشم براه او و سایر برادران هستم. 12از «اپلس» خواهش کردم که همراه ایشان به دیدن شما بیاید، اما به نظر او خواست خدا نیست که اکنون بیاید. اما هرگاه فرصت کند، خواهد آمد.
13هشیار باشید که چیزی به ایمانتان صدمه نزند. به خداوند وفادار بمانید. قوی و شجاع باشید. 14کارهای شما، همه با محبت و مهربانی توأم باشد.
15«استیفانُس» و خانواده ء او را قطعاً بیاد دارید. ایشان اولین کسانی بودند که در یونان مسیحی شدند، و زندگی خود را صرف کمک و خدمت به مسیحیان کرده‌اند. خواهش می کنم 16دستورات و راهنمایی‌های ایشان را بجا بیاورید، و به آنان و تمام کسانی که با چنین صمیمیتی در کنار شما زحمت می کشند، تا آنجا که می‌توانید کمک نمایید. 17بسیار شادم که استیفانس، فرتوناتوس و اخائیکوس برای دیدن من به اینجا آمده‌اند. ایشان جای خالی شما را پر می کنند و بجای شما به من کمک می‌نمایند. 18آنان باعث شادی و دلگرمی من شدند و یقین دارم که نسبت به شما هم همینطور بوده‌اند. امیدوارم قدر زحمات چنین اشخاص را بدانید.

سلامها

19کلیساهای ایالت آسیا سلام‌های گرم می‌فرستند. «اکیلا» و همسرش «پرسکلا» و همچنین سایر کسانی

که در خانه ء ایشان برای عبادت جمع می‌شوند، به شما سلام می‌رسانند. 20اینجا، تمام دوستان از من خواسته‌اند که سلامشان را به شما برسانم. وقتی دور هم جمع می‌شوید، یکدیگر را بجای ما روبوسی کنید.
21من، پولس، این سلامها را بدست خودم می‌نویسم.
22اگر کسی خداوند را دوست ندارد، لعنت بر او باد! ای خداوند مسیح، بیا! 23فیض خداوند ما عیسی مسیح، با شما باشد. 24همه ء شما که از آن عیسی مسیح هستید، محبت‌های قلبی مرا بپذیرید. آمین.

نامهء دوم پولس به مسیحیان
قرنتس

سلام و درود از پولس

1 از طرف من، «پولس»، که به خواست خدا رسول
عیسی مسیح هستم، و از طرف برادر عزیز ما
«تیموتائوس،»
به شما مسیحیان اهل «قرنتس» و نیز به همهء مسیحیان
سراسر ایالت «اخائیه» واقع در یونان.
2 از درگاه پدرمان خدا، و خداوندمان عیسی مسیح، برای
شما خواهان رحمت و آرامش می‌باشم.

تسلی خدا برای تمام مشکلات کافی است

3 و 4 چقدر باید خدا را شکر کنیم، خدایی که پدر خداوند
ما عیسی مسیح است، خدایی که سرچشمهء لطف و
مهربانی است و در زحمات، ما را تسلی و قوت قلب
می‌بخشد. بلی، او ما را تسلی می‌دهد تا ما نیز همین
تسلی را به کسانی دهیم که در زحمتند و به همدردی
و تشویق ما نیاز دارند. 5 یقین بدانید که هر قدر برای
مسیح بیشتر زحمت ببینیم، از او تسلی و دلگرمی بیشتری
خواهیم یافت. 6 و 7 ما برای رساندن نجات و تسلی خدا
به شما، زحمات بسیاری متحمل می‌شویم. اما در این
زحمات، خدا ما را تسلی عطا کرده است، که این نیز
به منظور کمک به شماست؛ تا بدانید که وقتی شما

نیـز در سـختی قـرار می گیریـد، او شـما را تسـلی خواهـد داد. او بـه شـما ایـن قـدرت را خواهـد بخشـید کـه ناملایمـات را تحمـل کنیـد.
8ایمانـداران عزیـز، بی‌شـک شـنیده‌اید کـه در ایالـت «آسـیا» چـه سـختی‌ها کشـیدیم. فشـار مشـکلات بحـدی بـود کـه امیـد نداشـتیم زنـده بمانیـم، 9و احسـاس می کردیـم کـه محکـوم بـه مـرگ هسـتیم، چـون بـرای نجـات خـود، کاری از دسـتمان برنمی‌آمـد. امـا ایـن زحمـات درس خوبـی بـه مـا داد تـا دیگـر بـه خودمـان متکـی نباشـیم، بلکـه بـه خدایـی تـوکل کنیـم کـه می‌توانـد حتـی مرده‌هـا را زنـده کنـد. پـس همـه چیـز را بـه دسـت خـدا سـپردیم. 10او نیـز مـا را یـاری داد و از مرگـی وحشـتناک رهایـی داد؛ و امیـد داریـم کـه بعـد از ایـن نیـز بـاز مـا را رهایـی بخشـد. 11امـا شـما نیـز بایـد بـا دعاهایتـان مـا را یـاری کنیـد. وقتـی ببینیـد کـه خـدا بـه دعاهایـی کـه در حـق مـا و بـرای سـلامت مـا می کنیـد، اینگونـه پرشـکوه جـواب می‌دهـد، آنـگاه خـدا را بیشـتر سـپاس خواهیـد گفـت.

در رفتار با شما همواره صادق و بی‌ریا بوده‌ایم

12آنچـه باعـث افتخـار ماسـت، اینسـت کـه می‌توانیـم بـا نهایـت صداقـت بگوییـم کـه در رفتارمـان بـا مـردم و مخصوصـاً بـا شـما، همیشـه صـادق و بی‌ریـا بوده‌ایـم، و چشـم امیدمـان فقـط بـه یـاری خداونـد بـوده اسـت، نـه بـه توانایی‌هـای خودمـان. 13و14نامه‌هایـی کـه بـه شـما

نوشتیم، همه روشن و واضح بوده‌اند و هیچگاه مطلبی سربسته نگفته‌ایم. اما در حال حاضر شما ما را بخوبی نمی‌شناسید، ولی امیدوارم که روزی ما را بطور کامل بشناسید و به ما افتخار کنید، همچنانکه تا حدی چنین کرده‌اید. آنگاه ما نیز در روز بازگشت خداوندمان عیسی، به شما افتخار خواهیم کرد.

15و16با چنین اطمینانی به درک و فهم روحانی شما بود که تصمیم گرفتم در راه سفرم به ایالت «مقدونیه» و نیز به هنگام بازگشت از آنجا، نزد شما بیایم تا دوباره سبب تقویت روحانی شما گردم، و شما نیز مرا در سفرم به «یهودیه» یاری دهید.

17حال ممکن است بپرسید که چرا تصمیم خود را عوض کردم. آیا دو دل بودم یا همانند بسیاری از مردم این دنیا شده‌ام که وقتی می گویند «بلی»، منظورشان «نه» است؟ 18نه، چنین نیست. آن خدایی که سخنانش راست و قابل اعتماد می‌باشد، شاهد است که سخنان ما نیز قابل اعتماد می‌باشد و وقتی می گوییم «بلی»، منظورمان همان «بلی» است. 19زیرا فرزند خدا، عیسی مسیح، کسی نیست که وقتی می گوید «بلی»، منظورش «نه» باشد، بلکه همواره هر چه گوید، همان را انجام می‌دهد؛ و پیغام و موعظهء ما یعنی من و «سلوانوس» و «تیموتائوس»، دربارهء یک چنین کسی بود. 20اوست که تمام وعده‌های خدا را، هر چند که بسیار باشند، عملی می‌سازد، و ما نیز همه جا اعلام کرده‌ایم که او

چقدر نسبت به وعده‌هایش امین و وفادار است، تا او جلال یابد. 21چنین خدایی است که من و شما را تبدیل به مسیحیان وفادار کرده و ما را مأمور نموده تا پیغام انجیل او را به همگان برسانیم؛ 22و مهر مالکیت خود را بر ما زده، و روح‌القدس را بعنوان بیعانهء برکات آینده در دلهای ما نهاده است.

23بنابراین، چنین خدایی را شاهد می گیرم که علت نیامدنم نزد شما، این بوده که نمی‌خواستم شما را با سرزنشهای سخت خود، ناراحت کنم. 24در ضمن اگر هم بیایم، قادر نخواهم بود که ایمانتان را چندان تقویت نمایم، چون به اندازهء کافی قوی هست. پس خواهان خوشی شما هستم. می‌خواهم شما را شاد سازم، نه غمگین.

2 بنابراین، تصمیم گرفتم که نزد شما نیایم تا باعث رنجش و اندوه مجدد شما نشوم. 2زیرا اگر شما را غمگین کنم، دیگر چه کسی باقی می‌ماند که مرا خوشحال سازد؟ این شما هستید که باید مرا خوشحال کنید. اما اگر من شما را برنجانم، دیگر چگونه می‌توانید باعث شادی من گردید؟ 3به همین دلیل، آن مطالب را در آخرین نامه‌ام نوشتم تا پیش از آمدنم، مسایل را میان خود حل و فصل کنید، تا وقتی آمدم، آنانی که باید مرا شاد کنند، باعث غم و اندوه من نگردند. زیرا اطمینان دارم که شادی شما چنان به شادی من بستگی دارد که اگر مرا شاد نبینید، شما نیز شاد نمی‌شوید.

4در واقع نوشتن آن نامه برایم بسیار دشوار بود، چون بی‌نهایت اندوهگین و محزون بودم. راستش را بخواهید، به هنگام نوشتن، گریه می‌کردم. نمی‌خواستم با آن نامه شما را ناراحت کنم، اما می‌بایست به شما نشان می‌دادم که چقدر دوستتان دارم و به شما علاقه‌مندم.

آن خطاکار را ببخشید

5بدانید آن شخصی که باعث تمام این ناراحتی‌ها شد و در نامه‌ام به او اشاره کردم، نه فقط مرا رنجاند، بلکه بیشتر سبب رنجش شما شد یا لااقل برخی از شما. اما نمی‌خواهم بیش از اندازه نسبت به او سختگیر باشم، 6چون آن شخص در اثر رفتاری که اکثر شما نسبت به او نشان داده‌اید، به اندازهٔ کافی تنبیه شده است. 7اکنون باید او را ببخشید و تسلی دهید، وگرنه ممکن است فشار یأس و اندوه، او را از پای درآورد. 8پس خواهش می‌کنم به او نشان دهید که دوستش دارید.

9من آن نامه را به آنصورت نوشتم تا ببینم که تا چه حد از من اطاعت می‌کنید. 10وقتی شما کسی را ببخشید، من نیز او را می‌بخشم. و اگر من کسی را ببخشم، با اجازهٔ مسیح و بخاطر شما می‌بخشم، البته اگر فکر می‌کنید که بخشیدن من واقعاً لازم است. 11دلیل دیگری که سبب می‌شود این شخص را ببخشیم، اینست که

نباید بگذاریم شیطان از این فرصت بهره‌برداری کند، چون همگی ما از حیله‌های او آگاهیم.

ما برای خدا عطر خوشبو هستیم

12از این سخن بگذریم. من در ضمن سفر، به شهر «تروآس» رسیدم و خداوند فرصتهای بسیار خوبی فراهم آورد تا پیغام انجیل را به مردم اعلام کنم. 13اما برادرمان «تیطوس» را آنجا پیدا نکردم و برای او بسیار نگران شدم. پس، با اهالی آنجا خداحافظی کردم و به ایالت مقدونیه رفتم، تا شاید تیطوس را در آنجا پیدا کنم.

14اما خدا را شکر! چون همواره ما را در پیروزی مسیح سهیم می‌سازد، و هر جا می‌رویم، ما را بکار می‌برد تا مسیح را به مردم معرفی کنیم، و پیغام انجیل را همچون عطری خوشبو در همه جا بیفشانیم. 15و از آنجا که مسیح در زندگی ما حضور دارد، ما برای خدا عطری خوشبو هستیم، عطری که بوی آن به مشام همه می‌رسد، چه گناهکار و چه نجات یافته. 16برای آنانی که در راه گناه گام برمی‌دارند و بسوی هلاکت می‌روند، ما بوی هراس‌انگیز محکومیت و مرگ هستیم؛ اما برای آنانی که در طریق نجات گام برمی‌دارند، عطری هستیم که به همه چیز طراوت و حیات تازه می‌بخشد. اما چه کسی قابلیت و توانایی آن را دارد که به این صورت، انجیل را موعظه کند؟ 17فقط کسانی می‌توانند مانند ما، چنین خدمتی را بعهده گیرند که درستکار و فرستادهٔ خدا باشند و با قدرت مسیح و زیر نظر مستقیم خدا

سخن گویند. ما جزو آندسته نیستیم که با کلام خدا تجارت می کنند، زیرا این قبیل افراد که تعدادشان هم کم نیست، تنها هدفشان از اعلام پیغام انجیل، اینست که از این راه درآمد خوبی داشته باشند.

3 فکر نکنید ما نیز کم کم مانند معلمان دروغین شما می‌شویم که دوست دارند از خود تعریف کنند و با خود، سفارشنامه‌های عریض و طویل بیاورند. تصور نمی کنم نیازی داشته باشید که کسی برای معرفی ما، به شما نامه‌ای بنویسد! اینطور نیست؟ ما هم نیازی نداریم که از شما معرفی‌نامه بگیریم! 2تنها نامه‌ای که ما لازم داریم، خود شما هستید! چون همه با دیدن دگرگونی‌های عمیقی که در شما پدید آمده است، می‌توانند پی ببرند که چه خدمت بزرگی به شما کرده‌ایم. 3همه می‌توانند ببینند که شما نامهء مسیح هستید، نامه‌ای که ما نوشته‌ایم، نه با قلم و جوهر، بلکه بوسیلهء روح خدای زنده؛ و نه روی لوحه‌ای سنگی، بلکه بر دل انسان.

4اما اگر جرأت می کنیم که چنین ادعاهایی دربارهء خودمان بکنیم، علتش اینست که بوسیلهء مسیح به خدا اعتماد کامل داریم که او ما را یاری می‌دهد تا بتوانیم به ادعاهایمان نیز عمل کنیم؛ 5در غیر اینصورت قادر نخواهیم بود با تکیه به نیروی خود، کار با ارزشی برای خدا انجام دهیم، چون قابلیتها و موفقیتهای ما از

خداست. 6اوست که ما را توانایی بخشیده تا به مردم اعلام نماییم که خدا برای نجات بشر، عهد و پیمان جدیدی فراهم کرده است. پیام و محتوای این پیمان جدید، این نیست که اگر کسی تمام قوانین خدا را اطاعت نکند می‌میرد؛ بلکه پیام اینست که روح خدا به انسان، زندگی و حیات می‌بخشد. مطابق پیمان قدیم، برای نجات می‌بایست همهٔ احکام موسی را اطاعت کرد؛ و چون هیچکس نمی‌توانست تمام احکام را اجرا کند، پس همه محکوم به مرگ بودند. اما طبق این پیمان جدید، روح خدا به انسان حیات و زندگی واقعی می‌بخشد.

شکوه پیمان تازهٔ مسیح

7با اینحال، آن روش و پیمان قدیم که منجر به مرگ و مجازات ابدی می‌شد، با چنان شکوه و جلالی شروع شد که مردم طاقت نداشتند به صورت نورانی موسی نگاه کنند؛ زیرا وقتی موسی احکام الهی را که بر روی لوحه‌ای سنگی حک شده بود، از حضور خدا برای مردم آورد، صورت او در اثر جلال خدا می‌درخشید. اما این درخشش بتدریج محو می‌شد. 8پس اکنون که روح خدا به انسان زندگی حقیقی می‌بخشد، آیا نباید انتظار جلال بیشتری را داشته باشیم؟ 9اگر روشی که باعث محکومیت و هلاکت می‌شد، با چنان جلال و شکوهی همراه بود، پس طریقی که سبب نجات انسان

می گـردد، بایـد جـلال و شـکوه بیشـتری داشـته باشـد!
10در واقـع آن جـلال دوران گذشـته کـه در صـورت موسـی
می‌درخشـید، در مقایسـه بـا جـلال برتـر ایـن پیمـان جدیـد،
همچـون قطـره‌ای اسـت در مقابـل اقیانـوس! 11پـس اگـر آن
روش قدیـم کـه موقتـی بـود و بتدریـج محـو و نابـود می‌شـد،
پـر از جـلال و شـکوه آسـمانی بـود، ایـن راه جدیـد خـدا
بـرای نجـات مـا، کـه همیشـگی و جاودانـی اسـت، قطعـاً
بسـیار باشـکوهتر خواهـد بـود.
12پـس چـون می‌دانیـم کـه ایـن جـلال نویـن هیچـگاه از بیـن
نخواهـد رفـت، پیغـام انجیـل را بـا نهایـت دلیـری و اطمینـان
موعظـه می کنیـم؛ 13و نـه همچـون موسـی، کـه نقابـی بـه
صـورت خـود زد تـا قـوم اسـرائیل محـو شـدن جـلال را از
صورتـش نبیننـد.
14امـا نـه فقـط صـورت موسـی پوشـیده بـود، بلکـه درک و
فهـم قـوم او نیـز زیـر نقـاب بـود؛ و حتـی امـروز نیـز کـه
یهودیـان کتـاب آسـمانی تـورات را می‌خواننـد، گویـی
بـر قلـب و فکرشـان نقابـی قـرار دارد، و بـه همیـن علـت
نمی‌تواننـد بـه معنـی واقعـی تـورات پـی ببرنـد. ایـن نقـاب
کـه مانـع فهمیـدن اسـت، فقـط بـا ایمـان آوردن بـه مسـیح
برداشـته می‌شـود. 15بلـی، حتـی امـروز نیـز وقتـی یهودیـان
نوشـته‌های موسـی را می‌خواننـد، آن را درک نمی کننـد، و
تصـور می کننـد کـه راه نجـات، همانـا اطاعـت از شـریعت
موسـی اسـت.
16امـا هـرگاه کسـی از گناهـان خـود توبـه کنـد و بسـوی

خداوند باز گردد، آنگاه آن نقاب از چشمانش برداشته می‌شود. 17خداوند روح حیات‌بخش است، و هر جا که روح خداست، در آنجا آزادی است، آزادی از تلاش و تقلا برای رسیدن به رستگاری از راه انجام تشریفات مذهبی. 18اما ما مسیحیان نقابی بر صورت خود نداریم و همچون آینه‌ای روشن و شفاف، جلال خداوند را منعکس می‌کنیم؛ و در اثر کاری که خداوند یعنی روح‌القدس در وجودمان انجام می‌دهد، با جلالی روزافزون، بتدریج شبیه او می‌شویم.

پیغام ما روشن است و به مردم روشنایی می‌بخشد

4 پس ما هرگز از این خدمت مهم دست نخواهیم کشید، زیرا خداست که از سر لطف، ما را به چنین خدمتی گمارده تا پیغام انجیل او را به مردم برسانیم. 2ما سعی نداریم با حیله و نیرنگ مردم را بسوی مسیح هدایت کنیم. ما نمی‌خواهیم کسی را فریب دهیم. هیچگاه سعی نمی‌کنیم کسی را وادار نماییم که به تعالیمی که برخلاف کتاب مقدس است، ایمان آورد. ما هرگز به چنین روشهای شرم‌آوری متوسل نمی‌شویم، بلکه خدا شاهد است که جز حقیقت و راستی، چیز دیگری را اعلام نمی‌نماییم، و امیدواریم که از این راه تأثیر نیکویی بر مردم بگذاریم.
3اما اگر پیغام نجاتی که اعلام می‌کنیم، مبهم است و درک آن دشوار می‌باشد، فقط برای آنانی چنین است که

بسوی هلاکت می‌روند. 4شیطان که حاکم این دنیای پر از گناه است، چشمان این اشخاص بی‌ایمان را بسته است تا نتوانند نور پرجلال انجیل را ببینند و معنی پیغام ما را درباره جلال مسیح که چهرهٔ قابل رویت خدای نادیده است، درک کنند. 5پیغام و وعظ ما نیز هیچگاه در تعریف از خودمان نبوده است، بلکه در موعظه‌هایمان فقط به عیسی مسیح اشاره کرده‌ایم و او را بعنوان خداوند معرفی نموده‌ایم. تنها چیزی که دربارهٔ خودمان می گوییم اینست که ما بخاطر فداکاری که مسیح بر روی صلیب کرد، خدمتگزاران شما هستیم. 6زیرا همان خدایی که فرمود: «نور از میان تاریکی بدرخشد»، نور خود را در دلهای ما نیز تابید، تا درک کنیم که این نور پرجلال اوست که از چهرهٔ عیسی مسیح می‌درخشد.
7اما این گنج گرانبها یعنی قدرت انجام این خدمت روحانی در ظرفهای نابود شدنی، یعنی در بدنهای ضعیف ما قرار دارد، تا همه بدانند که قدرت عظیم پیغام ما، از سوی خداست، نه از خودمان.
8زحمات از هر طرف بر ما فشار می‌آورند، اما از پا در نمی‌آییم. از مشکلاتی که برای ما پیش می‌آید دچار حیرت می‌شویم، چون علت آن را درک نمی کنیم؛ اما هیچگاه دلسرد نمی‌شویم و از خدمت خدا دست نمی کشیم. 9مردم ما را آزار می‌دهند، اما خدا ما را هرگز تنها نمی گذارد. زمین می‌خوریم، اما به یاری خدا باز برمی‌خیزیم و به پیش می‌رویم. 10همانگونه

که مسیح با مرگ روبرو شد، ما نیز همواره در خطر مرگ قرار داریم. پس زنده بودن ما، در واقع دلیلی است بر زنده بودن عیسی. 11بلی، بخاطر خدمت به خداوند، جان ما همواره در خطر مرگ قرار دارد؛ اما این خود فرصتی است تا زنده بودن و قدرت مسیح را در بدنهای فانی خود نشان دهیم. 12ما بخاطر اعلام پیغام انجیل با مرگ روبرو می‌شویم، اما همین پیغام، باعث شده است که شما زندگی جاوید را بیابید.

13کتاب آسمانی می‌فرماید: «چون ایمان دارم، آن را به زبان می‌آورم.» پس ما نیز، چون همان ایمان را به خدا داریم، با دلیری پیغام انجیل را اعلام می کنیم. 14می‌دانیم همان خدا که خداوند ما عیسی را پس از مرگ زنده کرد، ما را نیز مانند عیسی مسیح، زنده خواهد کرد تا به همراه شما به حضور او ببرد. 15پس تمام زحماتی که متحمل می‌شویم، همه به نفع شماست. بعلاوه، هر چه تعداد کسانی که در اثر تلاش و خدمات ما به مسیح ایمان می‌آورند، بیشتر گردد، عدهٔ بیشتری نیز خدا را بخاطر لطف و مهربانی‌اش سپاس خواهند گفت و خداوند نیز بیشتر جلال خواهد یافت.

16از اینروست که ما هرگز از خدمت به خدا دلسرد نمی‌شویم. با اینکه نیروی جسمی ما بتدریج از بین می‌رود، اما نیروی باطنی ما روزبروز در خداوند فزونی می‌یابد. 17این مشکلات و رنجهای جزئی ما نیز سرانجام بسر خواهد آمد، و باعث خواهد شد که زندگی جاوید

با جلالی عظیم نصیبمان گردد، که هرگز با آن زحمات قابل مقایسه نیست. [18]پس ما به آنچه که در مقابل چشمان ما قرار دارد یعنی به ناملایمات و مشکلات خود اهمیت نمی‌دهیم، بلکه نگاه و توجه ما به خوشی‌های آسمانی است که هنوز ندیده‌ایم. این زحمات بزودی تمام خواهند شد، اما آن خوشی‌ها تا ابد باقی خواهند ماند.

برای ما، مرگ یعنی بودن با خدا

5 زیرا می‌دانیم وقتی این «خیمه» که اکنون در آن زندگی می کنیم فرو ریزد، یعنی وقتی بمیریم و این بدنهای خاکی را ترک گوییم، در آسمان خانه‌ها یعنی بدنهایی جاودانی خواهیم داشت که بدست خدا برای ما ساخته شده است، نه بدست انسان. [2]حال که در این بدن زندگی می کنیم، چقدر خسته و فرسوده می‌شویم. به همین دلیل مشتاقانه روزی را انتظار می کشیم که بدن آسمانی‌مان را همچون لباسی نو در برکنیم. [3]آنگاه یقیناً روح‌هایی بدون بدن نخواهیم بود. [4]ما در این بدن خاکی، تحت فشار هستیم و آه و ناله می کنیم؛ اما در ضمن نمی‌خواهیم بمیریم و از این بدن خلاص شویم، بلکه می‌خواهیم به همین صورت که هستیم، بدن آسمانی خود را بپوشیم تا این بدنهای فانی در آن زندگی جاوید غرق شود. [5]اینست آنچه که خدا برای ما تدارک دیده است؛ و برای آنکه یقین بدانیم که همهء این برکات را نصیب ما

خواهد ساخت، روح‌القدس را بعنوان بیعانه به ما عطا کرده است.
6پس با اطمینان کامل چشم انتظار بدن آسمانی‌مان هستیم، و می‌دانیم که هر لحظه از عمرمان که در این بدن خاکی صرف شود، دور از مسیح و خانهء ابدی‌مان، صرف شده است. 7ما این امور را نه با دیدن بلکه با ایمان باور می کنیم. 8بنابراین، از مرگ ترسی نداریم، بلکه از آن استقبال می کنیم، چون می‌دانیم که پس از مرگ نزد خداوند رفته، در خانهء آسمانی‌مان بسر خواهیم برد. 9اما چه در این دنیا، در این بدن باشیم، و چه در آسمان با مسیح، هدفمان اینست که همواره در هر چه می کنیم، رضایت او را جلب نماییم. 10زیرا همهء ما در مقابل تخت داوری مسیح خواهیم ایستاد و هر یک از ما نتیجهء اعمالی را که در این زندگی انجام داده است، خواهد دید، چه نیک، چه بد.

عیسی مسیح ما را با خدا آشتی می‌دهد

11بنابراین، چون چنین ترس و احترامی نسبت به خداوند در دل ما هست، می کوشیم تا مردم را بسوی نجات هدایت کنیم. خدا از دل ما باخبر است و می‌داند که آنچه می گوییم، عین حقیقت است. امیدوارم شما هم به این موضوع پی برده باشید.
12فکر نکنید که بار دیگر شروع به خودستایی کرده‌ایم! نه، بلکه می‌خواهیم دلیلی داشته باشید تا

بتوانید به ما افتخار کنید و جواب آن دسته از معلمین دروغین را بدهید که به مقام و موقعیت و ظاهر خود افتخار می کنند، نه به باطن و خصایل درونی. 13و14آیا گمان می کنید که عقل خود را از دست داده‌ایم که دربارهٔ خود چنین سخن می گوییم؟ حتی اگر چنین باشد، برای آنست که خدا جلال یابد! و اگر در سلامت عقل بسر می‌بریم، به نفع شماست. هر آنچه می کنیم، نه برای نفع خودمان، بلکه برای اینست که عشق مسیح سراسر وجود و هستی‌مان را تسخیر کرده است. و چون ایمان داریم که مسیح جان خود را در راه همهٔ ما فدا کرد، به این نیز ایمان داریم که ما هم نسبت به زندگی گناه‌آلود گذشته خود، مرده‌ایم. 15مسیح برای همه مرد تا تمام کسانی که زنده‌اند یعنی کسانی که از او زندگی جاوید یافته‌اند، دیگر برای خود و ارضای خواسته‌های خود زندگی نکنند، بلکه برای خشنودی همان کسی زندگی کنند که در راه ایشان مرد و دوباره زنده شد.

16بنابراین، از این پس برادران مسیحی خود را برحسب ظاهر و مطابق طرز فکر مردم دنیا، قضاوت نکنید. زمانی من نیز دربارهٔ مسیح چنین قضاوت می کردم و بر این باور بودم که او یک انسان عادی است. اما اکنون دیگر چنین فکری ندارم. 17کسی که از آنِ مسیح می گردد، تبدیل به شخص جدیدی می‌شود. او دیگر آن انسان قبلی نیست؛ او زندگی کاملاً تازه‌ای را آغاز کرده است.

18تمام این نیکویی‌ها از سوی خدایی است که بخاطر
فدا کاری عیسی مسیح، ما را با خود آشتی داده است، و این
مسئولیت را به ما سپرده تا پیغام این آشتی را به دیگران
نیز برسانیم و ایشان را بسوی لطف الهی رهنمون شویم.
19پیغام ما اینست که خدا در مسیح بود و مردم را به آشتی
با خود فرا می‌خواند تا گناهانشان را ببخشاید و آثار آن را
پاک نماید. 20ما سفیران مسیح هستیم. خدا بوسیلهء ما با
شما سخن می گوید. وقتی ما چیزی را از شما درخواست
می کنیم، مانند اینست که مسیح آن را از شما می‌خواهد.
بنابراین، از جانب او از شما می‌خواهیم که لطف و محبت
خدا را رد نکنید و با او آشتی نمایید. 21زیرا خدا بار گناهان
ما را بر دوش مسیح بی گناه گذاشت، تا ما بعنوان پیروان
او، آنطور که مورد پسند خداست، نیک و عادل شویم.

6 از اینرو، بعنوان همکاران خدا، از شما خواهش
می کنیم که از محبت و رحمت او، نهایت استفاده
را بنمایید. 2زیرا او فرموده است: «فریاد تو را زمانی که درِ
رحمتم برویت باز بود، شنیدم. در روزی که موعد نجات
بود، به کمک تو شتافتم.» الان، همان زمانی است که
درِ رحمت خدا به روی شما باز است؛ الان، همان روزی
است که خدا حاضر است به کمک شما بشتابد.

مشکلات پولس

3ما می کوشیم بگونه‌ای زندگی و رفتار کنیم که

باعث رنجش کسی نگردیم و مانع کسانی نشویم که
می‌خواهند به خدا ایمان آورند، مبادا ایرادی در خدمت
ما بیابند و خداوند را مقصر بدانند. 4درواقع سعی ما بر
اینست که در هر کاری ثابت کنیم که خدمتگزاران
واقعی خدا هستیم. هر نوع رنج و سختی و زحمت را
تحمل کرده‌ایم؛ 5شلاق خورده‌ایم؛ به زندان افتاده‌ایم؛
با تهاجم مردم خشمگین مواجه شده‌ایم؛ بیش از توان
خود کار کرده‌ایم؛ بی‌خوابی و گرسنگی کشیده‌ایم. 6با
زندگی پاک خود، با بینش روحانی و با صبر و تحمل
خود، به همه ثابت کرده‌ایم که ادعاهایمان بجاست.
مهربان، با محبت و پر از روح‌القدس بوده‌ایم. 7همواره
حقیقت را گفته‌ایم؛ خدا در هر امری ما را یاری کرده
است؛ با سلاح‌های روحانی که مخصوص مردان
خداست، جنگیده و از خود دفاع کرده‌ایم.
8چه به ما احترام نمایند و چه بی‌احترامی، چه از ما
تعریف کنند و چه انتقاد، همواره نسبت به خداوند
وفادار می‌مانیم. مردم ما را دروغگو می‌پندارند، حال
آنکه جز حقیقت سخنی نمی گوییم.
9گاه همچون افراد بی‌ارزش و گمنام بنظر می‌آییم،
اما بسیاری ما را می‌شناسند. همواره خطر مرگ ما
را تهدید می کند، اما هنوز زنده‌ایم و خدا را خدمت
می کنیم. مجروح شده‌ایم اما از پای در نیامده‌ایم.
10دلشکسته‌ایم، اما در عین حال از شادی خداوند
لبریزیم. فقیریم، ولی بسیاری را با گنجهای روحانی،

ثروتمند می‌سازیم. صاحب چیزی نیستیم، اما همه چیز داریم.
11ای دوستان عزیزم که در قرنتس هستید، هر چه در دل داشتیم، به شما گفتیم و محبت خود را به شما نشان دادیم. 12اما اگر هنوز هم بین ما سردی هست، بعلت کمی محبت من نیست، بلکه در اثر کمی محبت شماست. 13با شما همچون فرزندان خود سخن می گویم. دلتان را برای محبت ما باز کنید و شما نیز محبت خود را به ما نشان دهید.

رابطهء ایماندار و بی‌ایمان

14با بی‌ایمانان پیوند و همبستگی نداشته باشید. آیا می‌توانند بین پاکی و گناه پیوندی باشد؟ آیا نور و تاریکی با یکدیگر ارتباطی دارند؟ 15یا بین مسیح و شیطان توافقی وجود دارد؟ آیا بین یک ایماندار و بی‌ایمان وجه اشتراکی هست؟ 16یا می‌توان خانهء خدا را با بتخانه یکی دانست؟ زیرا شما خانهء خدای زنده هستید و خدا در شما ساکن است! چنانکه او فرموده است: «من در ایشان ساکن خواهم شد و در میانشان اقامت خواهم گزید، و من خدای آنان خواهم بود و ایشان قوم من.»
17از اینروست که خدا می‌فرماید: «از میان گناهکاران خارج شوید! خود را از ایشان جدا سازید! به چیزهای ناپاک دست نزنید تا شما را بپذیرم. 18آنگاه من پدر شما خواهم بود و شما پسران و دختران من!»

7 دوستان عزیز، حال که خدا چنین وعده‌هایی به ما ارزانی داشته است، بیایید ما نیز ازتمام گناهانی که جسم و روحمان را آلوده می کند دست بکشیم و خود را پاک ساخته، با خداترسی زندگی کنیم و خود را تماماً به خدا تقدیم نماییم.

شادی پولس

2خواهش می کنم بار دیگر محبت خود را به ما نشان دهید! زیرا به هیچیک از شما بدی نکرده‌ایم؛ هیچکس را گمراه نساخته‌ایم؛ کسی را فریب نداده‌ایم و از کسی سوءاستفاده نکرده‌ایم. 3قصد من سرزنش یا محکوم کردن شما نیست. نه! چون همانطور که قبلاً هم گفته‌ام، محبت ما نسبت به شما بقدری است که هیچ چیز در زندگی، حتی مرگ نیز، نمی‌تواند ما را از هم جدا کند. 4به شما اطمینان کامل دارم و به وجودتان افتخار می کنم. علیرغم تمام رنجها و عذابهایم، شما باعث تشویق من شده‌اید و مرا شاد ساخته‌اید.

5زمانی نیز که به ایالت مقدونیه رسیدیم، لحظه‌ای آرامش نداشتیم بلکه از هر سو دچار زحمت شدیم؛ در بیرون، با دیگران در کشمکش بودیم و در درون نیز ترس و دلهره داشتیم. 6اما خدا که تسلی دهندهٔ افسردگان است، با آمدن تیطوس ما را آرامش و قوت قلب بخشید. 7نه فقط دیدن تیطوس باعث تسلی و شادی ما شد، بلکه قوت قلبی نیز که او از شما یافته بود نیز ما را شاد

کرد. زیرا او بازگو کرد که شما با چه اشتیاقی چشم براه من بوده‌اید، و گفت که از آن واقعه چقدر غمگین شده‌اید، و اینکه تا چه اندازه ما را دوست دارید و نسبت به ما وفادارید. با شنیدن این خبرها، شادی من چند برابر شد.

8پس دیگر از فرستادن آن نامه پشیمان نیستم. البته تا مدتی از این کار ناراحت بودم، چون می‌دانستم که آن نامه، هر چند برای مدتی کوتاه، شما را بسیار غمگین ساخته است. 9اما اکنون خوشحالم که آن را فرستادم، نه برای اینکه شما را ناراحت کرد، بلکه به این دلیل که تأثر ناشی از آن، شما را بسوی خدا بازگردانید. این غم طبق خواست خدا بود؛ بنابراین، ضرری از جانب ما به شما نرسید. 10گاه خدا اجازه می‌دهد که انسان دچار غم و اندوه گردد. چنین غمی سبب می‌شود که انسان از گناه دست بکشد و در جستجوی زندگی جاوید برآید. هیچ پشیمانی نیز در آن وجود ندارد. اما غم این دنیا، غمی نیست که باعث توبه از گناه شود، و از هلاکت ابدی جلوگیری کند.

11ببینید این غمی که از سوی خداوند بود، برای شما چه نتایج خوبی ببار آورد؛ باعث شد که از حالت بی‌تفاوتی بیرون آمده، بطور جدی تصمیم بگیرید که خود را از قید گناهی که درباره‌اش نوشته بودم، رهایی دهید. آنچنان از آن رویداد وحشت کردید که آرزو داشتید به

کمکتان بشتابم؛ و چه خوب که خودتان مشکل را از میان برداشتید و آن شخص را که گناه کرده بود، مجازات نمودید. آنچه لازم بود، کردید تا آن لکه را از دامن خود پاک کنید.
12وقتی آن نامه را نوشتم، قصدم این نبود که دربارهٔ خطایی که آن شخص نسبت به دیگری مرتکب شده بود، نظرم را بیان کرده باشم بلکه می‌خواستم در حضور خدا بر خودتان آشکار شود که چقدر نسبت به ما علاقه و ارادت دارید.
13اما علاوه بر تسلی و قوت قلبی که از محبتتان یافتیم، از شادی تیطوس نیز بسیار دلگرم شدیم. او شاد شده بود از اینکه او را به گرمی پذیرفتید، و خاطرش از جانب شما آسوده شد. 14پیش از آنکه نزد شما بیاید، تعریف شما را نزد او کرده بودم و به او گفته بودم که چقدر به شما افتخار می کنم. شما نیز با رفتارتان، مرا سربلند کردید. همانطور که همیشه به شما راست گفته‌ایم، تعریفی نیز که از شما نزد تیطوس کرده بودیم، راست بود. 15تیطوس اکنون محبتش نسبت به شما بیش از پیش شده است، چون فراموش نمی کند که چگونه با ترس و احترام او را پذیرفتید، و با جان و دل سخنان و راهنمایی‌های او را بکار بستید. 16اکنون خوشحالم، خاطرم آسوده است که همه چیز بین ما حل شده و همچون گذشته، می‌توانم از هر حیث به شما اعتماد داشته باشم.

سخاوتمندی کلیساهای مقدونیه

8 حال ای ایمانداران، می‌خواهم شما را آگاه سازم
که فیض و لطفی که خدا به کلیساهای مقدونیه
عطا فرموده، چه ثمرات خوبی ببارآورده است.
2 ایمانداران مقدونیه با اینکه دچار زحمات شدیدی
شده‌اند، همواره شادند؛ و با اینکه در نهایت تنگدستی
بسر می‌برند، بسیار سخاوتمند و گشاده دست هستند.
3 من خود شاهد هستم که کمکهای ایشان، بیش از
حد توانایی‌شان بود. آنان با تمایل و رضایت کامل، 4 از
ما خواستند که کمکهای مالی‌شان را برای مسیحیان
اورشلیم ببریم، تا در شادی کمک به ایمانداران شریک
شوند. 5 کاری که آنان انجام دادند، بیش از انتظار ما بود.
ایشان در ابتدا قول دادند که خواست خداوند را بجا
آورند، و سپس اعلام آمادگی کردند که هر خدمتی از
آنان بخواهیم، انجام دهند.
6 به این سبب از تیطوس خواهش کردیم که باز به
دیدن شما بیاید تا تشویقتان کند که شما نیز سهمی
در این خدمت نیکوکارانه بعهده بگیرید، چون او خود
قبلاً این کار را در میان شما آغاز کرده بود. 7 شما در
بسیاری از مسایل، از دیگران جلوترید: ایمانتان بیشتر
است، سخنرانان بیشتری دارید، معلوماتتان عمیق‌تر
است، اشتیاقتان برای خدمت بیشتر است و نسبت به ما
نیز محبت زیادی دارید. پس می‌خواهم در این خدمت
نیکوکارانه یعنی هدیه دادن نیز، از دیگران جلوتر باشید.

8این یک دستور نیست و نمی گویم که حتماً این کار
را بکنید. بلکه اشتیاق کلیساهای دیگر را نمونه می‌آورم،
تا شما نیز بتوانید نشان دهید که محبتتان واقعی است
و فقط حرف نیست. 9زیرا خود می‌دانید که خداوند ما
عیسی مسیح چقدر بخشنده و مهربان است؛ او با اینکه
در آن مقام آسمانی‌اش ثروتمند بود، برای کمک به شما
به این جهان آمد و فقیر شد، تا با فقر خود شما را
ثروتمند سازد.
10پس حال نظر من اینست که کاری را که سال گذشته
آغاز کردید، اکنون به پایان برسانید. زیرا شما نه فقط
نخستین کسانی بودید که موضوع کمک به دیگران
را مطرح نمودید، بلکه پیشقدم شدید و آن را نیز عملی
کردید. 11پس با همان شور و شوقی که این خدمت
را شروع کردید، آن را تکمیل کنید، و از آنچه دارید تا
آنجا که می‌توانید کمک کنید. کاری را که در ابتدا با
اشتیاق فراوان پیشنهاد کردید، اکنون به مرحلهء عمل
درآورید. 12مقدار کمک مهم نیست، بلکه علاقه و
توجه شما به این امر برای خدا اهمیت دارد. درضمن، او
انتظار ندارد که شما بیش از توانایی خود هدیه بدهید،
بلکه تا آن حد که می‌توانید.
13البته منظورم این نیست که دیگران به قیمت ناراحتی
و زحمت شما، در رفاه باشند! 14بلکه بگونه‌ای به
یکدیگر کمک کنید که همه به یک اندازه و یکسان
داشته باشید. در حال حاضر شما اضافی دارید؛ بنابراین،

می‌توانید به ایشان کمک کنید. در آینده نیز اگر شما احتیاج داشته باشید، آنان نیاز شما را برآورده خواهند کرد. به این ترتیب، هرکس به اندازهٔ احتیاج خود خواهد داشت. 15بیاد آورید کلام خدا را که در این باره می‌فرماید: «آن که زیاد جمع کرد، زیادی نداشت، و آن که کم جمع کرد، کمبود نداشت.» پس شما نیز باید شریک نیازهای دیگران بشوید.

تیطوس نزد قرنتیان می‌رود

16خدا را شکر که او در دل تیطوس نیز همان علاقه را ایجاد کرده که ما نسبت به شما داریم. 17وقتی از او خواهش کردم که نزد شما بیاید، با شادی پذیرفت. در واقع، او چنان مشتاق دیدار شما بود که خود از قبل تصمیم به آمدن داشت. 18همراه تیطوس، برادر دیگری را نیز می‌فرستم که همهٔ کلیساها او را بخاطر خدماتش به خداوند و موعظهٔ پیغام انجیل، می‌شناسند و احترام می گذارند. 19 کلیساها نه فقط او را احترام می کنند، بلکه او را بعنوان همسفر ما تعیین کرده‌اند تا با هم، این هدایا را به اورشلیم ببریم. این خدمت باعث جلال خداوند خواهد شد و نیز میزان علاقهٔ ما را برای کمک به مؤمنین نیازمند، نشان می‌دهد.

20درضمن وقتی با هم سفر کنیم، دیگر کسی به ما سوءظن نخواهد داشت، زیرا مواظبیم که مبادا کسی دربارهٔ نحوهٔ جمع‌آوری و استفاده از این هدایای

سخاوتمندانه، از ما ایراد بگیرد. 21البته خدا می‌داند که ما درستکاریم؛ اما می‌خواهیم دیگران نیز این را بدانند. از اینروست که چنین ترتیبی داده‌ایم.
22برادر دیگری را نیز نزد شما می‌فرستم که همواره کوشایی و جدیت او را در خدمات و کارهای گوناگون دیده‌ایم. حال که میزان علاقه و تمایل شما را برای کمک به دیگران به او گفته‌ام، اشتیاقش برای آمدن نزد شما بیشتر شده است.
23اما اگر کسی بپرسد که تیطوس کیست، بگویید که او همکار من است و برای کمک به شما آمده است. دربارهٔ آن دو برادر نیز می‌توانید بگویید که نمایندگان کلیساهای این منطقه هستند و همواره باعث افتخار نام مسیح بوده‌اند.
24پس خواهش می‌کنم محبتی را که نسبت به من دارید، به ایشان نیز ابراز دارید و از آنان به گرمی پذیرایی کنید تا همهٔ کلیساها بدانند که بی‌دلیل به شما افتخار نکرده‌ایم.

کمک به مؤمنین

9 البته تصور نمی‌کنم یادآوری این مسئله، یعنی کمک به مؤمنین، ضرورتی داشته باشد، 2چون می‌دانم که شما خودتان چه اشتیاقی برای انجام این خدمت دارید. من با افتخار، به مؤمنین اهل مقدونیه گفته‌ام که شما از سال گذشته آمادهٔ کمک بوده‌اید. در

واقع، همین شور و شوق شما بود که بسیاری از ایشان را برانگیخت تا اقدام به کمک نمایند. 3اما از آنجا که به آنان گفته‌ام که هدایایتان آماده خواهد بود، اینک این برادران را می‌فرستم تا از این امر اطمینان حاصل کنم، مبادا تعریف‌هایی که از شما در این باره کرده‌ایم، باطل شود. 4زیرا اگر بعضی از مؤمنین مقدونیه همراه من بیایند و ببینند که بعد از آن همه تعریف، هنوز هدایایتان آماده نیست، آنگاه هم ما شرمنده خواهیم شد، هم شما!

5پس لازم دیدم که از این برادران خواهش کنم که پیش از من بیایند و هدایایی را که وعده داده بودید، آماده سازند. به این ترتیب، هنگام آمدن من، کمکهایتان آماده خواهد بود، و این نشان خواهد داد که شما نه از روی اجبار، بلکه از روی میل هدیه داده‌اید.

6فراموش نکنید که هر که کم بکارد، کم نیز درو خواهد کرد؛ و هر که زیاد بکارد، زیاد درو خواهد کرد. پس اگر کم بدهید، کم نیز دریافت خواهید کرد. 7کسی را مجبور نکنید که بیش از آنچه قلباً درنظر دارد، بدهد بلکه بگذارید همانقدر که مایل است، بدهد زیرا خدا کسی را دوست دارد که از روی میل کمک می کند. 8اما خدا قادر است هر نعمتی را بیش از نیازتان به شما عطا فرماید، تا نه فقط احتیاجات خودتان برآورده شود، بلکه از مازاد آن بتوانید برای خدمات نیکوکارانه و کمک به دیگران استفاده کنید. 9چنانکه

کتاب آسمانی می‌فرماید: «مرد خدا با گشاده دستی
نیازمندان را دستگیری می کند و محبت و نیکوکاری او
همواره مایهء مباهات او خواهد بود.»
10اما خدا که برای کشاورز بذر آماده می کند تا
بکارد و درو کند و بخورد، به شما نیز بذر فراوان
عطا خواهد کرد تا بکارید، و محصولتان را فزونی
خواهد داد تا بتوانید از آن هر چه بیشتر برای کمک
به دیگران استفاده کنید. 11بلی، خدا به فراوانی به
شما عطا خواهد کرد تا شما نیز با سخاوت به دیگران
کمک کنید. و آنگاه که هدایای شما را به آنانی که
نیازمندند برسانیم، بخاطر نیکوکاری شما، خدا را سپاس
خواهند گفت. 12بنابراین، از هدایای شما دو نتیجهء
نیکو حاصل می‌شود: یکی آنکه احتیاجات مؤمنین
برطرف می گردد، و دیگر آنکه باعث می‌شود بسبب
آن، خدا را شکر کنند. 13کسانی که به آنان کمک
می کنید، نه فقط برای هدایای سخاوتمندانه‌ای که به
ایشان و همگان می‌دهید، شاد می‌شوند بلکه خدا را
نیز سپاس می گویند، چون این کار شما ثابت می کند
که اعمالتان به اندازهء اعتقاداتتان، نیکو و صحیح است.
14ایشان بسبب لطف بی‌پایان و عجیب خدا که در شما
جلوه گر شده، با اشتیاق و محبتی عمیق برای شما دعا
می کنند.
15خدا را شکر برای هدیه‌اش عیسی مسیح، هدیه‌ای
عالی که با کلمات قابل وصف نیست!

پولس از خدمت خود دفاع می کند

10 حال، با همان آرامی و مهربانی مسیح از
شما درخواستی می کنم. بلی، این درخواست
را همان پولس می کند که برخی از شما درباره‌اش
می گویید: «وقتی از ما دور است نامه‌های تهدیدآمیز
می‌نویسد، اما وقتی نزد ماست جرأت نمی کند حتی
سخنی بگوید!» 2درخواست من اینست که کاری نکنید
که وقتی نزد شما می‌رسم، با خشونت با شما رفتار کنم.
نمی‌خواهم کار بجایی بکشد که مجبور شوم بعضی
از شما را تنبیه کنم، یعنی آنانی را که تصور می کنند
کارها و سخنان من، غیرروحانی و انسانی است. 3گرچه
من یک انسان عادی و ضعیف هستم، اما برای پیروزی
در مبارزات روحانی خود، از نقشه‌ها و روشهای انسانی
استفاده نمی کنم. 4من قلعه‌های شیطان را با اسلحهء
نیرومند الهی در هم می کوبم؛ نه با اسلحهء انسانی و
دنیوی! 5با این سلاح‌های روحانی، هر فلسفه و تفکر
پوچ را که برضد خداست، در هم می‌شکنیم و هر مانعی
را که نمی گذارد مردم به خدا نزدیک شوند، از میان
برمی‌داریم؛ و مخالفین را اسیر می کنیم و به حضور
خدا باز می گردانیم و به اشخاصی تبدیل می کنیم که
قلباً مطیع مسیح باشند. 6اما نخست باید این اسلحه را در
مورد خود شما بکار گیرم تا کاملاً مطیع و تسلیم مسیح
شوید؛ آنگاه آن را علیه عصیانگران نیز بکار خواهم برد!
7اشکال شما در اینست که به ظاهر من نگاه می کنید

و در نتیجه فقط ضعف و ناتوانی می‌بینید، اما به مسایل باطنی توجهی ندارید. با اینهمه، اگر کسی از شما ادعا می کند که از جانب مسیح، صاحب قدرت و اختیاری است، یقیناً من نیز می‌توانم چنین ادعایی بکنم. 8اما من این قدرت و اختیار را برای کمک به شما بکار برده‌ام، نه برای آزارتان. شاید تصور کنید که به اختیارات خود بیش از حد افتخار می کنم؛ اما چنین نیست، زیرا می‌توانم همه ادعاهای خود را ثابت کنم. 9این را می‌نویسم تا گمان نکنید که وقتی در نامه‌هایم سرزنشتان می کنم، قصدم فقط ترساندن شماست و بس. 10زیرا بعضی می گویند: «به نامه‌هایش اهمیت ندهید! آنچه می‌نویسد، سنگین است و اجرایش دشوار. اما وقتی به اینجا آمد، خواهید دید که شخصیت چندان نیرومندی ندارد و موعظه‌هایش نیز از خودش ضعیف‌تر هستند!» 11پس این بار که بیایم، حضوراً هم مانند نامه‌هایم، خشن و سختگیر خواهم بود.

12البته گمان نکنید که من نیز مانند این آقایان به خودستایی خواهم پرداخت. اشکال این آقایان اینست که خود را با یکدیگر مقایسه می کنند، و خود را با معیارهایی که خودشان تعیین کرده‌اند ارزیابی می کنند. چه کار احمقانه‌ای! 13ولی ما به اختیارات و به آنچه متعلق به ما نیست، افتخار نمی کنیم؛ بلکه در محدوده‌ء کارهایی افتخار می کنیم که خدا توسط ما انجام داده است، محدوده‌ای که شامل خدمت در میان شما

نیز می گردد. 14پس وقتی ادعا می کنیم که اختیاراتی درمورد شما داشته، و حقی به گردن شما داریم، پا را از حد خود فراتر نمی گذاریم، چون طبق نقشهء خدا، پیغام خدا را نخست ما به شما رساندیم. 15در ضمن هرگز نخواسته‌ایم زحماتی را که دیگران برای شما کشیده‌اند، به خود نسبت دهیم و به آنها افتخار کنیم، بلکه آرزوی ما اینست که ایمانتان رشد کند و در چهارچوب همان نقشه خدا، خدمت ما در میان شما گسترش یابد.
16پس از آن می‌توانیم پیغام انجیل را به شهرهای دورتر از شما هم برسانیم، به شهرهایی که تابحال کسی این پیغام را به آنجا نرسانیده است؛ به این ترتیب مانند برخی وارد قلمرو کار دیگران نمی‌شویم و به کار دیگران افتخار نمی کنیم. 17چنانکه کتاب مقدس می‌فرماید: «اگر کسی می‌خواهد به چیزی افتخار کند، به آنچه خداوند کرده است فخر نماید، نه به آنچه خودش انجام داده است.» 18زیرا مهم آن نیست که شخص از خود و از کارهایی که انجام داده است تعریف و تمجید کند، بلکه مهم آنست که خداوند او را تحسین نماید.

پولس و رسولان دروغین

11 امیدوارم با این سخنان جاهلانه، شما را خسته نکرده باشم. خواهش می کنم تحمل کنید و بگذارید هر چه در دل دارم بگویم. 2همان غیرت و علاقه‌ای را که خدا نسبت به شما دارد، من نیز در

دل خـود احسـاس می کنـم. همیـن غیـرت و علاقـه باعـث می‌شـود کـه بـرای شـما نگـران باشـم، نگـران از اینکـه مبـادا غیـر از مسـیح، بـه دیگـری نیـز دل ببندیـد. زیـرا آرزوی مـن اینسـت کـه شـما ماننـد دوشـیزه‌ای پاکدامـن باشـید کـه عشـق و محبـت خـود را فقـط بـرای کسـی نـگاه مـی‌دارد کـه بـا او ازدواج خواهـد کـرد. 3امـا می‌ترسـم کـه شـما از محبـت و اخلاصـی کـه نسـبت بـه مسـیح داریـد، منحـرف شـوید، درسـت همانطـور کـه شـیطان در بـاغ عـدن حـوا را فریـب داد. 4تـرس مـن بـه ایـن سـبب اسـت کـه شـما خیلـی سـاده و زودباوریـد و هرکـس هـر چـه بگویـد، فـوراً بـاور می کنیـد. حتـی اگـر عیسـای دیگـری را معرفـی کننـد، غیـر از آنکـه مـا بـه شـما معرفـی کردیـم، یـا دربـاره‌ء روح دیگـری سـخن گوینـد، غیـر از آن روح‌القـدس کـه خـدا بـه شـما عطـا کـرده، و یـا راه دیگـری بـرای نجـات پیـش پـای شـما قـرار دهنـد، شـما همـه را بـاور می کنیـد.

5تصـور نمی کنـم ایـن آقایـان محتـرم کـه خـود را فرسـتادگان برگزیـده‌ء خـدا می‌داننـد، چیـزی بیشـتر از مـن داشـته باشـند. 6مـن حتـی اگـر سـخنران خوبـی نباشـم، امـا در شـناخت حقایـق روحانـی چیـزی کـم نـدارم، و شـما نیـز متوجـه‌ء ایـن نکتـه شـده‌اید، زیـرا ایـن امـر را بارهـا ثابـت کـرده‌ام.

7آیـا گنـاه کـردم کـه پیـام انجیـل را بـدون دریافـت هیـچ کمـک مالـی، بـه شـما اعـلام کـردم؟ آیـا خطـا بـود کـه خـود را حقیـر سـاختم تـا شـما سـرافراز شـوید؟ 8و9در عـوض، کلیسـاهای دیگـر را «غـارت» کـردم، و در تمـام مدتـی کـه

نـزد شـما بـودم، از هدایـای ایـن کلیسـاها امـرار معـاش کـردم تـا بتوانـم بـدون گرفتـن کمکـی از شـما، بـه شـما خدمـت کنـم؛ و زمانـی کـه ایـن هدایـا تمـام شـد و دیگـر چیـزی بـرای گـذران زندگـی نداشـتم، بـاز دسـت کمـک بسـوی شـما دراز نکـردم، زیـرا مسـیحیان مقدونیـه برایـم هدیـه آوردنـد. تابحـال از شـما دینـاری نخواسـته‌ام و هرگـز نیـز نخواهـم خواسـت. 10بـه آن راسـتی مسـیح کـه وجـود مـرا فـرا گرفتـه، سـوگند کـه ایـن موضـوع را در سراسـر یونـان بـا افتخـار بـه همـه اعـلام خواهـم کـرد. 11شـاید فکـر کنیـد که چـرا! آیـا بـه ایـن دلیـل کـه شـما را دوسـت نـدارم؟ نـه! خـدا می‌دانـد کـه چقـدر شـما را دوسـت دارم. 12امـا بـه ایـن روش خـود ادامـه خواهـم داد و کمکهـای مالـی شـما را نخواهـم پذیرفـت، تـا آنانـی کـه ادعـا می کننـد کـه هماننـد مـا خـدا را خدمـت می کننـد، امـکان چنیـن ادعایـی را نداشـته باشـند. 13ایـن قبیـل افـراد هرگـز از جانـب خـدا فرسـتاده نشـده‌اند. ایشـان فریبکارانـی هسـتند کـه از سـادگی شـما سوءاسـتفاده کـرده، خـود را رسـولان مسـیح معرفـی کرده‌انـد. 14امـا جـای تعجـب نیسـت. چـون اگـر شـیطان می‌توانـد خـود را بصورت فرشـتهء نـور درآورد، 15خدمتکارانـش نیـز می‌تواننـد خـود را بـه شـکل خدمتگـزاران خـدا درآورنـد. امـا سـرانجام، ایشـان بـه سـزای اعمـال زشـت خـود خواهنـد رسـید.

پولس به زحمات خود فخر می کند

16بـار دیگـر خواهـش می کنـم کـه گمـان نکنیـد سـخنان مـن

از روی بی‌عقلی است. حتی اگر چنین فکر می کنید، باز به سخنان من بی‌عقل توجه کنید و بگذارید من نیز مانند آنان، کمی خودستایی کنم. 17و18البته خودستایی شایستهٔ خدمتگزار خداوند نیست؛ اما برای اینکه بتوانم خود را با آنانی که دائما نزد شما از خود تعریف و تمجید می کنند، مقایسه نمایم، من نیز راه احمقانهٔ ایشان را در پیش می گیرم.

19و20شما که خود را چنین عاقل می‌پندارید، چگونه با اشتیاق به گفته‌های این نادانان گوش می‌دهید؟ ناراحت هم نیستید که شما را اسیر خود می کنند، هر چه دارید از چنگتان درمی‌آورند، از سادگی شما سوءاستفاده می‌نمایند، خودنمایی می کنند و رفتار توهین‌آمیز دارند! 21با شرمساری اعتراف می کنم که ما در مقایسه با این افراد، آنقدر نیرومند و جسور نبوده‌ایم که بتوانیم چنین رفتاری با شما داشته باشیم!

اما بار دیگر از روی بی‌عقلی می گویم که آنان به هر چه ببالند، من نیز می‌توانم ببالم. 22آیا به این فخر می کنند که عبرانی هستند؟ من نیز هستم! می گویند اسرائیلی و قوم برگزیدهٔ خدا هستند؟ مگر من نیستم؟! می گویند که از نسل ابراهیم هستند؟ من نیز هستم! 23به این می‌بالند که مسیح را خدمت می کنند؟ گرچه به این نحو سخن گفتن، دیوانگی است، اما من خیلی بیشتر از ایشان به او خدمت کرده‌ام. من متحمل زحمات زیادتری شده‌ام؛ بیش از آنان به زندان افتاده‌ام، بیشتر

شلاق خورده‌ام و دفعات بیشتری با مرگ روبرو شده‌ام.
24مقامات یهودی پنج بار مرا محکوم به سی و نه ضربه
شلاق کردند. 25سه بار مرا با چوب زدند. یک بار
سنگسار شدم. سه بار در سفرهای دریایی، کشتی‌مان
غرق شد. یک شبانه روز با امواج دریا دست بگریبان
بودم. 26به نقاط دور دست و خسته کننده سفر کرده‌ام؛
طغیان رودخانه‌ها، حمله‌ء دزدان، آزار هموطنان یهودی
و نیز آزار غیریهودیان همواره مرا تهدید کرده است. در
شهرها با خطر هجوم جمعیت خشمگین، و در بیابان و
دریا با خطر مرگ روبرو بوده‌ام. در کلیساها نیز خطر
کسانی که بدروغ ادعای برادری دارند، مرا تهدید کرده
است. 27با خستگی و مشقت و بی‌خوابی خو گرفته‌ام.
گرسنگی و تشنگی کشیده‌ام و چیزی برای خوردن
نداشته‌ام. بارها سرمای زمستان را بدون لباس کافی
گذرانده‌ام.
28علاوه بر تمام اینها، باری دارم که روز و شب بر
دوشم سنگینی می کند و آن احساس مسئولیتی است
که برای تمام کلیساها دارم. 29کیست از اعضای کلیسا
که مرتکب اشتباهی شود و من در ناراحتی او شریک
نباشم؟ کیست که دچار انحرافی شود و من با دل و
جان خواهان کمک به او نباشم؟ کیست که برنجد و
من ازدست کسی که باعث رنجش شده است، نسوزم.
30اگر قرار باشد از خود تعریف و تمجید کنم، ترجیح
می‌دهم از چیزهایی باشد که ضعف مرا نشان می‌دهند.

31خدا که پدر خداوند ما عیسی مسیح است و تا ابد
شایستهء تمجید و ستایش میباشد، میداند که راست
می گویم. 32بعنوان مثال، زمانی که در دمشق بودم،
فرماندار شهر که از «حارث» پادشاه دستور می گرفت،
بر دروازهها مأمور گمارده بود تا مرا دستگیر کنند.
33اما مرا در زنبیلی گذاشتند و با طناب از پنجرهای از
دیوار شهر پایین فرستادند و از چنگ او فرار کردم.
عجب رویداد پرافتخاری!!

رؤیای پولس و عارضهء جسمی او

12 گرچه خیلی زننده است که اینطور از خود
تعریف نمایم، اما بگذارید چنین کنم.
بگذارید از رؤیاهایی که دیدهام و مکاشفههایی که
خداوند به من عطا فرموده است، تعریف کنم.
2و3چهارده سال پیش به آسمان برده شدم. از من نپرسید
که جسمم به آنجا رفت یا روحم؛ خود نیز نمیدانم؛
فقط خدا میداند. بهرحال خود را در بهشت دیدم. 4در
آنجا چیزهایی حیرتانگیز و غیرقابل وصف شنیدم که
اجازه ندارم دربارهء آنها به کسی چیزی بگویم. 5من
میتوانم به این رویداد با ارزش ببالم، اما چنین نخواهم
کرد. تنها چیزی که به آن فخر می کنم، ضعفهایم است؛
و نیز به بزرگی خدا میبالم که از چنین ضعفی، برای
جلال خود استفاده می کند. 6اگر از خود تعریف کنم،
کاری احمقانه نکردهام، زیرا هر چه بگویم حقیقت

خواهد داشت. اما نمی‌خواهم کسی بیش از آنچه در زندگی و گفتار من می‌بیند، برایم ارزش قائل شود.
7اما برای آنکه از این مکاشفات خارق‌العاده و مشاهدات روحانی، احساس غرور به من دست ندهد، خدا اجازه داد که عارضه‌ای همچون خار در بدنم بوجود آید. او اجازه داد فرستادهٔ شیطان مرا رنج دهد و بدینوسیله مانع غرور من گردد. 8سه بار به خداوند التماس کردم که مرا از آن رهایی دهد. 9اما او هر بار خواهش مرا رد کرد و فرمود: «من با تو هستم و همین تو را کافی است، زیرا قدرت من در ضعف تو بهتر نمایان می‌شود!» پس حال با شادی به ضعفهای خود می‌بالم. شادم از اینکه زندگی‌ام قدرت مسیح را نمایان می‌سازد، و نه توانایی‌ها و استعدادهای خودم را. 10پس، از داشتن آن «خار» خوشحالم؛ از اهانتها، سختی‌ها، جفاها و مشکلات نیز شادم؛ چون می‌دانم که همهٔ اینها باعث جلال مسیح می‌شود. زیرا وقتی ضعیفم، آنگاه توانا هستم؛ هر چه کمتر داشته باشم، بیشتر به خدا متکی خواهم بود.

توجه و علاقهٔ پولس به قرنتیان

11شما مرا مجبور کردید که مانند یک نادان، اینچنین از خود تعریف کنم، درحالیکه شما خود می‌بایست مرا می‌ستودید. زیرا گرچه هیچ هستم، اما از این «فرستادگان برگزیده و عالی مقام خدا!» هیچ کم ندارم. 12زمانی که با شما بودم و با صبر و شکیبایی،

خـدا را خدمـت می کـردم، او توسـط مـن معجـزات و کارهـای شـگفت‌آور بسـیاری در میـان شـما انجـام داد. همیـن معجـزات، دلیـل و گـواه هسـتند بـر اینکـه مـن رسـول و فرسـتاده‌ء خـدا می‌باشـم. 13تنهـا کاری کـه در کلیسـاهای دیگـر انجـام داده‌ام، ولـی بـرای شـما نکـرده‌ام، ایـن اسـت کـه سـربار شـما نشـده‌ام و از شـما کمـک مالـی نخواسـته‌ام، خواهـش می کنـم ایـن کوتاهـی مـرا ببخشـید!

14حـال بـرای سـومین بـار قصـد دارم نـزد شـما بیایـم؛ ایـن بـار نیـز سـربار شـما نخواهـم بـود، زیـرا نـه مالتـان رابلکـه خودتـان را می‌خواهـم! فرامـوش نکنیـد کـه شـما فرزنـدان مـن هسـتید؛ وظیفـه‌ء فرزنـدان نیسـت کـه زندگـی والدیـن خـود را تأمیـن کننـد، بلکـه والدیـن هسـتند کـه بایـد نیازهـای فرزنـدان خـود را بـرآورده سـازند. 15مـن نیـز باکمـال میـل حاضـرم هـر چـه دارم و حتـی خـود را فـدای شـما کنـم تـا از لحـاظ روحانـی تقویـت شـوید؛ گرچـه هـر قـدر بیشـتر بـه شـما محبـت می کنـم، محبـت شـما بـه مـن کمتـر می‌شـود!

16برخـی از شـما می گوینـد: «درسـت اسـت کـه پولس سـربار مـن نشـد، امـا او شـخص زیرکـی اسـت و بی‌شـک بـا فریـب دادن و اسـتفاده از وجـود مـا، سـودی عایـدش شـده اسـت!»

17امـا چگونـه؟ آیـا کسـانی کـه نـزد شـما فرسـتادم، از شـما اسـتفاده‌ای بردنـد؟ 18وقتـی از تیطـوس خواهـش کـردم کـه به نـزد شـما بیایـد و بـرادر دیگرمـان را بـه همـراه او فرسـتادم، آیـا ایشـان از شـما سـودی بردنـد؟ نـه، البتـه کـه نـه! زیـرا هـدف و روش کار همـه‌ء مـا، یکـی اسـت.

19شاید تصور می کنید که تمام این سخنان برای آنست
که بار دیگر نظر لطف شما را نسبت به خود جلب
نمایم. اما اصلاً چنین نیست! خدا شاهد است که منظورم
از این گفته‌ها، کمک به شما دوستان عزیز است،
چون خواهان بنا و تقویت روحانی شما هستم. 20زیرا
می‌ترسم وقتی نزد شما بیایم، از دیدن وضعتان خشنود
نشوم؛ آنگاه شما نیز از نحوهٔ برخورد من با وضع خود،
شاد نخواهید شد. می‌ترسم که بیایم و ببینم که در میان
شما مشاجره، حسادت، تندخویی، خودخواهی، تهمت،
بدگویی، غرور و تفرقه وجود دارد. 21بلی می‌ترسم وقتی
این بار نیز نزد شما بیایم، باز خدا مرا بسبب شما
شرمنده سازد. بیم دارم که باز ماتم بگیرم، چون بسیاری
از شما که زندگی گناه‌آلودی داشتید، هنوز هم در گناه
زندگی می کنید و مرتکب ناپاکی و اعمال قبیح و فساد
و زنا می‌شوید.

آخرین هشدار

13 این سومین باری است که به دیدار شما
می‌آیم. کتاب آسمانی می‌فرماید که اگر دو
یا سه شاهد، کسی را در حین ارتکاب جرمی ببینند، آن
شخص مجرم شناخته می‌شود و باید مجازات گردد. پس
این سومین دیدار من، همچون سومین هشداری است
که به شما می‌دهم. 2آخرین باری که در آنجا بودم، به
آنانی که مرتکب گناه می‌شدند، اخطار کردم. اکنون

به آنان و نیز به سایرین، باز هشدار می‌دهم که این بار از خطای کسی چشم‌پوشی نخواهم کرد، و هیچکس از تنبیه نخواهد رست؛ 3و دلایل کافی نیز ارائه خواهم داد تا ثابت کنم که مسیح بوسیلهء من سخن می گوید. مسیح در روابط و برخوردش با شما ضعیف نیست بلکه قدرتی است عظیم در وجود شما. 4و اگر چه بدن ضعیف و انسانی او بر روی صلیب مرد، اما اکنون بوسیلهء قدرت عظیم خدا زنده است. ما نیز با اینکه در جسم خود ضعیف هستیم، اما مانند او زنده و قوی می‌باشیم و در روابط خود با شما، تمام قدرت خدا را در اختیار داریم.

5خود را امتحان کنید! آیا مسیحی واقعی هستید؟ آیا از امتحان ایمان، سربلند بیرون خواهید آمد؟ آیا حضور و قدرت مسیح را در وجودتان روزبروز بیشتر حس می کنید یا اینکه فقط در ظاهر مسیحی هستید؟ 6امیدوارم بپذیرید که من از این امتحان ایمان، سربلند بیرون آمده‌ام و براستی از آن مسیح هستم.

7دعای من اینست که شما زندگی پاکی داشته باشید، نه برای آنکه مردم ما را تحسین کنند که مریدانی چون شما داریم، بلکه برای آنکه خودتان سرافراز گردید. حال اگر مردم نیز ما را بحساب نیاوردند، مهم نیست. 8وظیفهء ما اینست که همواره پشتیبان راستی و درستی باشیم، و نه مانع آن. 9راضی هستیم ضعیف بمانیم اما شما قوی باشید. بزرگترین آرزو و دعای ما

اینست که شما در ایمانِ مسیحی خود به حد کمال برسید.
10این مطالب را به این امید می‌نویسم که وقتی نزدتان آمدم، نیازی نباشد که شما را سرزنش و تنبیه نمایم. زیرا می‌خواهم از اختیاری که خداوند به من داده است، برای تقویت و رشد روحانی شما استفاده کنم، نه برای تنبیه شما.

آخرین نکته

11آخرین نکته‌ای که مایلم بنویسم، اینست:
شاد باشید. در مسیح رشد کنید. به آنچه گفته‌ام، عمل نمایید. در صلح و صفا زندگی کنید.
خدا که سرچشمهٔ محبت و آرامش است، با شما باشد!
12به مسیحیان آنجا سلام برسانید و از جانب من با بوسهٔ برادرانه ایشان را ببوسید. 13تمام مسیحیان اینجا به شما سلام می‌رسانند. 14فیض خداوند ما عیسی مسیح با همهٔ شما باشد! محبت خدا و رفاقت روح‌القدس نصیب شما گردد.

نامهء پولس به مسیحیان غلاطیه

سلام و درود از پولس

1 از طرف من، پولس رسول، و تمام برادرانی که در اینجا با من می‌باشند، به کلیساهای ایالت غلاطیه.
از درگاه خدای پدر، و خداوندمان عیسی مسیح، طالب رحمت و آرامش برای شما هستم.
اگر من خود را رسول می‌خوانم، منظورم آن نیست که یک گروه مذهبی یا هیئتی مرا بعنوان رسول بکار گمارده‌اند. رسالت و مأموریت من از جانب عیسی مسیح و خدای پدر است، خدایی که او را پس از مرگ زنده کرد. [4]زیرا مسیح، به خواست پدر ما خدا، جان خود را فدا کرد و مُرد تا گناهان ما بخشیده شود و از این دنیای آلوده به گناه نجات یابیم. [5]خدا را تا به ابد جلال و عزت باد! آمین.

راه رستگاری دیگری وجود ندارد

[6]تعجب می کنم که شما به این زودی از خدا روگردان شده‌اید، از خدایی که از روی لطف و محبت خود، شما را دعوت کرده تا در حیات جاودانی که بوسیلهء مسیح عطا می کند، شریک باشید. شما می‌خواهید از «راه دیگری» به این نجات و حیات جاودانی دست یابید. اما این راهی که شما در پیش گرفته‌اید، هرگز به حیات جاوید نخواهد رسید. [7]زیرا غیر از راهی که

به شما اعلام کردیم، راه دیگری وجود ندارد. آنانی که راه دیگری به شما معرفی می کنند، می‌خواهند شما را فریب داده، حقیقت انجیل مسیح را دگرگون کنند.
8اگر کسی بخواهد راه دیگری برای رستگاری به شما معرفی کند، بغیر از آن راهی که ما به شما اعلام کردیم، خدا او را لعنت کند، حتی اگر این شخص خود من باشم. اگر فرشته‌ای نیز از آسمان فرود آید و شما را بسوی راه دیگری هدایت کند، لعنت خدا بر او باد!
9باز تکرار می کنم: اگر کسی مژدهٔ نجات دیگری، غیر از آنچه که پذیرفته‌اید، به شما ارائه دهد، لعنت خدا بر او باد!
10هدف من این نیست که با تملق و چاپلوسی، اعتماد شما را به خود جلب کنم. کوشش من خشنود ساختن خداست؛ اگر تابحال در پی جلب خشنودی مردم می‌بودم، هرگز نمی‌توانستم خدمتگزار واقعی مسیح باشم.

پولس، پیغام انجیل را از خدا آموخت

11ای برادران، خدا شاهد است که این راه نجات که من بشارت می‌دهم، زاییدهٔ فکر و خیال انسانی نیست.
12زیرا خود عیسی مسیح مستقیماً آن را بر من آشکار و مکشوف ساخت. بلی، من آن را از هیچکس دریافت نکردم و از هیچ انسانی نیاموختم.
13بدون شک سرگذشت مرا هنگامی که هنوز پیرو

دین یهود بودم شنیده‌اید، که چگونه به تعقیب مسیحیان می‌پرداختم و ایشان را با بی‌رحمی شکنجه و آزار می‌دادم
و همیشه در پی آن بودم که ریشهء آنان را از زمین بر
کنم. 14من از بیشتر همسالان یهودی خود مؤمن‌تر بودم
و نسبت به اجرای رسوم و سنت‌های مذهبم تعصب
زیادی داشتم.
15و16اما ناگهان همه چیز تغییر کرد! زیرا خدایی که
مرا از شکم مادر برگزیده بود، از روی لطف و رحمتش،
فرزند خود را بر من آشکار ساخت و او را به من
شناساند تا بتوانم نزد اقوام غیر یهودی رفته، راه نجات
بوسیلهء عیسی مسیح را به ایشان بشارت دهم.
وقتی این تغییر در من پدید آمد، با هیچکس در این باره
سخن نگفتم. 17حتی به اورشلیم هم نرفتم تا با کسانی
که پیش از من به رسالت برگزیده شده بودند، مشورت
کنم. بلکه به بیابانهای عربستان رفتم، و پس از مدتی،
به شهر «دمشق» بازگشتم. 18بعد از سه سال، سرانجام
به اورشلیم رفتم تا با پطرس ملاقات کنم. در آنجا مدت
پانزده روز با او بسر بردم. 19اما از سایر رسولان، فقط
یعقوب، برادر خداوند ما عیسی مسیح را دیدم.
20خدا شاهد است آنچه که می‌نویسم عین حقیقت
است. 21پس از این دیدار، به ایالتهای «سوریه» و
«قیلیقیه» رفتم. 22اما مسیحیان یهودیه هنوز مرا ندیده
بودند؛ 23فقط این را از دیگران شنیده بودند که: «دشمن
سابق ما، اکنون همان ایمانی را بشارت می‌دهد که قبلاً

درصدد نابودی آن بود.» 24و این تغییری که در من پدید آمده بود، سبب شد که خدا را تمجید و ستایش کنند.

رسولان پیغام پولس را تأیید کردند

2 سپس، بعد از چهارده سال با «برنابا» باز به اورشلیم رفتم و «تیطوس» را نیز همراه خود بردم. 2رفتن من به دستور خدا بود تا دربارهٔ پیغامی که در میان اقوام غیر یهودی اعلام می کنم، با برادران مسیحی خود مشورت و تبادل نظر نمایم. من بطور خصوصی با رهبران کلیسا گفتگو کردم تا ایشان از محتوای پیغام من دقیقاً اطلاع حاصل کنند، با این امید که آن را تأیید نمایند. 3خوشبختانه چنین نیز شد و ایشان مخالفتی نکردند، به طوری که حتی از همسفر من تیطوس نیز که غیر یهودی بود، نخواستند که ختنه شود.
4البته مسئلهٔ ختنه را کسانی پیش کشیدند که خود را مسیحی می‌دانستند، اما در واقع مسیحی نبودند. ایشان برای جاسوسی آمده بودند تا دریابند که آزادی ما در عیسی مسیح چگونه است و ببینند که ما تا چه حد از شریعت یهود پیروی می کنیم. ایشان می کوشیدند که ما را بردهٔ احکام و قوانین خود سازند. 5اما ما حتی یک لحظه نیز به سخنان آنان گوش فرا ندادیم، زیرا نمی‌خواستیم فکر شما مغشوش شود و تصور کنید که برای نجات یافتن، ختنه و حفظ شریعت یهود ضروری است. 6رهبران بلند پایهٔ کلیسا هم چیزی به محتوای

پیغام من نیفزودند. درضمن، این را نیز بگویم که مقام و منصب آنان تأثیری به حال من ندارد، زیرا در نظر خدا همه برابرند. 7و8و9بنابراین وقتی یعقوب و پطرس و یوحنا که به ستونهای کلیسا معروفند، دیدند که چگونه خدا مرا بکار گرفته تا غیر یهودیان را بسوی او هدایت کنم، به من و برنابا دست دوستی دادند و ما را تشویق کردند تا به کار بشارت در میان غیر یهودیان ادامه دهیم و آنان نیز به خدمت خود در میان یهودیان ادامه دهند. درواقع همان خدایی که مرا برای هدایت غیر یهودیان بکار گرفته، پطرس را نیز برای هدایت یهودیان مقرر داشته است، زیرا خدا به هر یک از ما رسالت خاصی بخشیده است. 10فقط سفارش کردند که همیشه به فکر فقرای کلیسای آنان باشیم، که البته من نیز به انجام این کار علاقمند بودم.

سرزنش پطرس

11اما زمانی که پطرس به «انطاکیه» آمد، در حضور دیگران او را به سختی ملامت و سرزنش کردم، زیرا واقعاً مقصر بود؛ 12به این علت که وقتی به انطاکیه رسید، ابتدا با مسیحیان غیر یهودی بر سر یک سفره می‌نشست. اما به محض اینکه عده‌ای از پیشوایان کلیسا از جانب یعقوب از اورشلیم آمدند، خود را کنار کشید و دیگر با غیر یهودیان خوراک نخورد، چون می‌ترسید که این مسیحیان یهودی‌نژاد از این کار او ایراد بگیرند،

و بگویند که چرا با افرادی که شریعت یهود را نگاه نمی‌دارند، هم سفره شده است. 13آنگاه سایر مسیحیان یهودی‌نژاد و حتی برنابا نیز از این مصلحت‌اندیشی پطرس تقلید کردند.
14هنگامی که متوجهء این امر شدم و دیدم که ایشان چگونه برخلاف ایمان خود و حقیقت انجیل رفتار می کنند، در حضور همه به پطرس گفتم: «تو یهودی‌زاده هستی، اما مدت زیادی است که دیگر شریعت یهود را نگاه نمی‌داری. پس چرا حالا می‌خواهی این غیریهودیان را مجبور کنی تا شریعت و احکام یهود را انجام دهند؟ 15من و تو که یهودی‌زاده هستیم و نه غیریهودی گناهکار، 16بخوبی می‌دانیم که انسان با اجرای احکام شریعت، هرگز در نظر خدا پاک و بی گناه به حساب نخواهد آمد، بلکه فقط با ایمان به عیسی مسیح، پاک و بی گناه محسوب خواهد شد. بنابراین، ما نیز به عیسی مسیح ایمان آوردیم تا از این راه مورد قبول خدا واقع شویم، نه از راه انجام شریعت یهود. زیرا هیچکس هرگز با حفظ احکام شریعت، نجات و رستگاری نخواهد یافت.»
17اما اگر برای نجات یافتن، به مسیح ایمان بیاوریم، ولی بعد متوجه شویم که کار اشتباهی کرده‌ایم و نجات بدون اجرای شریعت یهود بدست نمی‌آید، آنگاه چه خواهد شد؟ آیا باید تصور کنیم که مسیح باعث بدبختی ما شده است؟ امیدوارم کسی چنین فکری

دربارهٔ مسیح نکند! 18بلکه برعکس، اگر ما دوباره به عقاید کهنهٔ خود باز گردیم و معتقد شویم که نجات از راه اجرای احکام شریعت حاصل می‌شود، مانند اینست که آنچه را که خراب کرده بودیم، دوباره بنا کنیم؛ دراینصورت بروشنی نشان داده‌ایم که خطا و تقصیر از خودمان می‌باشد. 19زیرا من با مطالعهٔ تورات بود که پی بردم با حفظ شریعت و دستورهای مذهبی هرگز مقبول خدا نخواهم شد، و فقط با ایمان به مسیح است که می‌توانم در حضور خدا بی گناه محسوب شوم.
20وقتی مسیح بر روی صلیب مصلوب شد، در حقیقت من نیز با او مصلوب شدم. پس دیگر من نیستم که زندگی می کنم، بلکه مسیح است که در من زندگی می کند! و این زندگی واقعی که اینک در این بدن دارم، نتیجهٔ ایمان من به فرزند خداست که مرا محبت نمود و خود را برای من فدا ساخت. 21من از آن کسان نیستم که مرگ مسیح را رویدادی بی‌معنی تلقی می کنند. زیرا اگر نجات از راه اجرای شریعت و دستورهای مذهبی حاصل می‌شد، دیگر ضرورتی نداشت که مسیح جانش را برای ما فدا کند.

نجات فقط از راه ایمان

3 ای غلاطیان نادان، کدام جادوگر اینچنین شما را افسون کرده است؟ مگر این شما نبودید که وقتی مرگ مسیح را برایتان تشریح کردم، آنچنان مجذوب

شـدید کـه گویـی همـان لحظـه او را بـا چشـم خـود بـر صلیـب می‌دیدیـد؟ 2بگذاریـد یـک سـؤال از شـما بکنـم: آیـا شـما روح‌القـدس را از راه اجـرای احـکام شـریعت یافتیـد، یا از راه شـنیدن و ایمـان آوردن بـه مـژدهء انجیـل؟ 3چـرا فکرتـان را بـه کار نمی‌اندازیـد؟ شـما کـه قبـلاً بـا حفـظ احـکام مذهبـی نتوانسـتید از نظـر روحانـی مقبـول خـدا گردیـد، چگونـه تصـور می کنیـد کـه اکنـون از همـان راه می‌توانیـد مسـیحیان روحانی‌تـری باشـید؟ 4شـما کـه اینقـدر زحمـات را در راه انجیـل متحمـل شـدید، آیـا حـالا می‌خواهیـد همـه را دور بریزیـد؟ پـس در واقـع بیهـوده زحمـت کشـیدید!

5بـاز می‌خواهـم از شـما بپرسـم کـه خـدا بـه چـه دلیـل روح‌القـدس را بـه شـما عطـا می کنـد و در میان شـما معجزات انجـام می‌دهـد؟ آیـا در اثـر اینسـت کـه شـما شـریعت را حفـظ می کنیـد؟ یقینـاً نـه! علـت اینسـت کـه شـما قلبـاً بـه مسـیح ایمـان آورده‌ایـد.

6در ایـن مـورد بگذاریـد «ابراهیـم» را مثـال بیـاورم: خـدا زمانـی او را بی گنـاه بـه حسـاب آورد کـه بـه وعده‌هـای او ایمـان آورد. 7از اینجـا بـه ایـن نکتـه پـی می‌بریـم کـه در نظـر خـدا، فقـط ایمـان مـا مطـرح اسـت. در نتیجـه، فرزنـدان واقعـی ابراهیـم آنانـی هسـتند کـه بـه خـدا ایمـان حقیقـی دارنـد.

8و9عـلاوه برایـن، در کتـاب آسـمانی پیش‌بینـی شـده بـود کـه خـدا غیر یهودیـان را نیـز بـر اسـاس ایمانشـان خواهـد پذیرفـت. از اینـرو، خـدا در همـان زمـان در ایـن مـورد بـا

ابراهیم سخن گفت و فرمود: «همهء آنانی را که مانند تو، به من ایمان داشته باشند، از هر ملتی که باشند، مورد عنایت خود قرار خواهم داد.» بنابراین، هر که به مسیح ایمان آورد، از همان برکت و لطف الهی که نصیب ابراهیم گردید، برخوردار خواهد شد.

10همچنین، کسانی که می‌خواهند بوسیلهء اجرای دستورهای شریعت نجات یابند، زیر لعنت خدا قرار دارند؛ زیرا در تورات چنین آمده است: «ملعون باد کسی که حتی یکی از دستورهای کتاب شریعت را بشکند.» 11در نتیجه، روشن است که هیچکس نمی‌تواند از راه حفظ شریعت و قوانین مذهبی، مورد قبول خدا واقع شود. یکی از انبیاء نیز گفته است: «فقط کسی نجات می‌یابد که به خدا ایمان داشته باشد.» 12اما روش «شریعت» با روش «ایمان» تفاوت بسیار دارد. مطابق روش «شریعت» انسان زمانی نجات می‌یابد که تمام احکام شریعت را بدون هیچ نقصی انجام دهد. 13اما مسیح، لعنتی را که در اثر گناهان ما بوجود آمده بود، برخود گرفت و ما را از هلاکتی که این روش «شریعت» پدید آورده بود، رهایی بخشید، روشی که انجامش غیرممکن بود. بلی، مسیح، لعنت ما را برخود گرفت، زیرا در تورات آمده است: «ملعون است هر که به دار آویخته شود.» (عیسی مسیح نیز به دار صلیب آویخته شد.)

14اکنون خدا می‌تواند همان برکتی را که به ابراهیم وعده داده بود، بوسیله ء عیسی مسیح به غیریهودیان

نیـز عطـا فرمایـد. اکنـون همـهء مـا مسـیحیان می‌توانیـم روح‌القـدس موعـود را از راه همیـن ایمـان بدسـت آوریـم. شریعت نمی‌تواند وعدهء خدا را باطل سازد

15 بـرادران عزیـز، حتـی در زندگـی روزمـرهء مـا، اگـر کسـی پیمـان و قـرارداد امضـاء کنـد و یـا وصیتنامـه‌ای تنظیـم نمایـد، دیگـر هیچکـس نمی‌توانـد آن را باطـل کنـد و یـا تغییـری در آن بدهـد.

16 بـه همیـن ترتیـب، خـدا نیـز بـه ابراهیـم و بـه «فرزنـد» او وعده‌هایـی داد. توجـه داشـته باشـید کـه خـدا نفرمـود ایـن وعده‌هـا را بـه «فرزنـدان» او خواهـد داد، کـه منظـور یهودیـان باشـد؛ بلکـه فرمـود کـه وعده‌هـا را بـه فرزنـد او عطـا خواهـد کـرد، کـه منظـور عیسـی مسـیح اسـت. 17 حـال مقصـودم اینسـت: وعـده و پیمـان خـدا مبنـی بـر نجـات بشـر توسـط ایمـان، کـه خـدا آن را نوشـت و مهـر کـرد، بوسـیلهء ده فرمـان و شـریعت کـه چهارصدوسـی سـال بعـد از آن روی کار آمـد، بـه هیـچ وجـه باطـل نشـد و تغییـر نیافـت. 18 اگـر قـرار می‌شـد نجـات از راه اجـرای دسـتورهای مذهبـی حاصـل شـود، مسـلماً ایـن روش نجـات بـا روشـی کـه ابراهیـم از طریـق آن مقبـول خـدا گشـت، تفـاوت پیـدا می کـرد. زیـرا تنهـا کاری کـه ابراهیـم انجـام داد، پذیرفتـن وعـدهء خـدا بـود. 19 پـس دراینصـورت، خـدا شـریعت را بـه چـه علـت عطـا کـرد؟ شـریعت در واقـع بعـد از وعده‌هـای خـدا عطـا شـد تـا بـه انسـان نشـان دهـد کـه احـکام خـدا را نـگاه نمـی‌دارد و گناهـکار اسـت. امـا روش «شـریعت» فقـط

تـا زمـان آمـدن مسـیح می‌بایسـت ادامـه یابـد، یعنـی همـان «فرزنـدی» کـه خـدا بـه ابراهیـم وعـده داده بـود. در اینجـا فـرق دیگـری نیـز وجـود دارد: خـدا شـریعت و احـکام خـود را توسـط فرشـتگان بـه موسـی عطـا کـرد تـا او نیـز آن را بـه مـردم بدهـد. 20اما خـدا وعـدهٔ خـود را بـه ابراهیـم بطـور مسـتقیم داد، بـدون اینکـه واسـطه‌ای درکار باشـد، واسـطه‌ای ماننـد فرشـتگان یـا موسـی.

21و22پـس بـه ایـن ترتیـب، آیـا احـکام خـدا بـا وعـدهٔ او متضـاد اسـت؟ هرگـز! اگـر مـا می‌توانسـتیم بـا اجـرای شـریعت و احـکام آن نجـات بیابیـم، دیگـر لازم نبـود کـه خـدا راه دیگـری بـرای آزادی از چنـگال گنـاه بـه مـا نشـان دهـد، زیـرا کتـاب آسـمانی می‌فرمایـد کـه همـهٔ مـا در چنـگ گنـاه اسـیریم. تنهـا راه آزادی بـرای همـهٔ مـا اینسـت کـه بـه عیسـی مسـیح ایمـان آوریـم.

23پیـش از آمـدن مسـیح، همـهٔ مـا در زنـدان موقـت احـکام و قوانیـن مذهبـی بسـر می‌بردیـم، و تنهـا امیـد مـا ایـن بـود کـه نجات‌دهنـدهٔ مـا عیسـی مسـیح بیایـد و مـا را رهایـی بخشـد.

با ایمان فرزند خدا می‌شویم

24اجـازه بدهیـد ایـن مطلـب را طـور دیگـری شـرح دهـم: احـکام الهـی همچـون للـه‌ای بـود کـه از مـا مراقبـت می کـرد تـا زمانـی کـه مسـیح بیایـد و مـا را از راه ایمـان، مقبـول خـدا سـازد. 25امـا اکنـون کـه مسـیح آمـده، دیگـر نیـازی بـه للـه یعنـی احـکام و شـریعت نداریـم. 26زیـرا همگـی مـا در اثـر

ایمان به عیسی مسیح فرزندان خدا می‌باشیم؛ 27و همهء ما که تعمید گرفته‌ایم، جزئی از وجود مسیح شده‌ایم و مسیح را پوشیده‌ایم. 28دیگر فرقی نمی کند که یهودی باشیم یا غیر یهودی، غلام باشیم یا آزاد، مرد باشیم یا زن؛ زیرا همهء ما مسیحیان در عیسی مسیح یکی هستیم؛ 29و اکنون که از آن مسیح شده‌ایم، فرزندان واقعی ابراهیم می‌باشیم و در نتیجه، تمام وعده‌هایی که خدا به ابراهیم داد، به ما نیز تعلق می گیرد.

4 اما این را به یاد داشته باشید که اگر پدری به هنگام فوت، ارثی برای فرزند صغیر خود بجا گذارد، این فرزند تا پیش از رسیدن به سنی که پدرش تعیین کرده، باید تحت سرپرستی ولی و قیم بزرگ شود. او فرقی با غلام آن خانواده ندارد، هر چند که صاحب اصلی دارایی پدرش می‌باشد.
3ما نیز پیش از آمدن مسیح، مانند فرزندان صغیر، غلام احکام و رسوم مذهبی بودیم، زیرا تصور می کردیم که آنها قادر به نجات ما می‌باشند. 4اما چون روزی که خدا تعیین کرده بود فرا رسید، او فرزندش را فرستاد تا بصورت یک یهودی از یک زن بدنیا بیاید، 5تا بهای آزادی ما را از قید اسارت شریعت بپردازد و ما را فرزندان خدا گرداند. 6پس حال چون فرزندان خدا هستیم، خدا روح فرزند خود را به قلبهای ما فرستاده تا بتوانیم او را واقعاً «پدر» بخوانیم. 7بنابراین دیگر غلام نیستیم بلکه

فرزندان خدا می‌باشیم، و به همین علت وارث نیز هستیم و هر چه از آن خداست، به ما نیز تعلق دارد.

هشدار دربارهٔ انحراف

8شما غیر یهودیان، پیش از آنکه خدای حقیقی را بشناسید، خدایان خیالی خود یعنی بتها را بندگی می کردید. 9اما اکنون که خدای واقعی را یافته‌اید، یا بهتر بگویم خدا شما را یافته است، چرا باز می‌خواهید بندهٔ آن اصول ضعیف و بی‌فایدهٔ مذهب باشید تا با انجام آنها به آسمان راه یابید؟ 10آیا فکر می کنید با انجام تشریفات مذهبی در روزها و ماه‌ها و فصلها و سالهای مخصوص، می‌توانید مقبول خدا واقع شوید؟ 11با این راهی که در پیش گرفته‌اید، می‌ترسم تمام زحماتی که برای شما کشیده‌ام به هدر رفته باشد!

12و 13برادران عزیز خواهش می کنم دربارهٔ این موضوع مثل خود من فکر کنید، زیرا الان من از این قیدوبند به همان اندازه آزادم که شما در سابق بودید. در آن زمان، وقتی انجیل را به شما بشارت دادم، با وجود ضعفی که در بدنم داشتم، مرا خوار و حقیر نشمردید. 14گرچه تحمل این ضعف بدنی من برای شما طاقت‌فرسا بود، با این حال از من بیزار نشدید، بلکه درعوض از من چنان استقبال و پذیرایی کردید که گویی فرشته‌ای از درگاه خدا یا حتی خود عیسی مسیح نزد شما آمده بود! 15مطمئنم که شما در آن زمان حاضر بودید حتی چشمهایتان را درآورده، به

من بدهید! آن روزهای فرخنده چه شد؟ 16اگر حقایق را
می گویم، چرا مرا دشمن خود می‌دانید؟
17آن معلمین دروغین که می کوشند رضایت و توجه
شما را جلب کنند، هیچ نیت خیری ندارند. تلاش آنان
اینست که شما را از من جدا سازند تا شما به ایشان
توجه بیشتری نشان دهید. 18البته خوب است که با
انگیزه‌ای درست، و قلبی صادق به شما توجه نشان
دهند، اما به شرط آنکه در همهٔ اوقات چنین باشند،
نه فقط در حضور من! 19ای فرزندان من، بار دیگر در
وجود خود برای شما احساس درد می کنم، مانند مادری
که درد زایمان او را فرا گرفته، تا شکل مسیح را به
خود بگیرید! 20چقدر آرزو می‌داشتم الان نزد شما بودم
و با حالت دیگری با شما سخن می گفتم، زیرا واقعاً
نمی‌دانم از این راه دور چه کاری از دستم برمی‌آید!

معنی واقعی شریعت و احکام

21ای فرزندان من، شما که فکر می کنید با اجرای
احکام شریعت یهود می‌توان نجات یافت، چرا
نمی‌خواهید درک کنید معنی واقعی شریعت و مذهب
یهود چیست؟ 22زیرا در بارهٔ ابراهیم می‌خوانیم که او
دو پسر داشت، یکی از کنیز خود و دیگری از زن آزاد.
23پسر کنیز بطور عادی متولد شد، اما پسر زن آزاد، بنا
بر وعدهٔ مخصوص خدا تولد یافت.
24و25این رویداد تاریخی، بیانگر دو روش است که از

طریق آنها خدا انسان را مورد عنایت قرار می‌دهد. یکی از این دو روش، اعطاء احکام و شریعت است به موسی در کوه سینا. باید توجه داشت که اعراب، کوه سینا را «کوه هاجر» می‌نامند. در تشبیهی که آوردم، کنیز ابراهیم یعنی هاجر را مظهر شهر اورشلیم قرار دادم؛ این شهر همچون مادر یهودیان، و کانون روشی است که طبق آن فقط از طریق اجرای احکام شریعت می‌توان نجات یافت؛ و یهودیان که می کوشند از این روش پیروی کنند، همچون فرزندان این کنیز می‌باشند.
26 اما مادر ما و وطن ما، اورشلیم آسمانی است که کنیز و بندهء شریعت نیست.
27 از اینروست که «اشعیای» نبی از جانب خداوند فرمود:
«شاد باش ای زن نازا که هرگز نزاییده‌ای!
فریاد شادی برآور، ای تو که هرگز درد زایمان را نچشیده‌ای!
زیرا من به تو فرزندانی خواهم بخشید، که تعدادشان بیشتر از شمار فرزندان زن شوهردار خواهد بود!»
28 ای برادران عزیز، من و شما مانند «اسحاق»، فرزندانی هستیم که بنا بر وعدهء خدا متولد شده‌ایم.
29 و همچنانکه اسحاق، پسر وعده، از دست «اسماعیل»، پسر کنیز، آزار می‌دید، ما نیز که از روح‌القدس از نو تولد یافته‌ایم، از دست آنانی که می‌خواهند شریعت یهود را بر ما تحمیل کنند، آزار می‌بینیم. 30 اما در کتاب آسمانی می‌خوانیم که خدا به ابراهیم فرمود

که کنیز و پسرش را از خانه بیرون کند، زیرا پسر کنیز نمی‌تواند مانند پسر زن آزاد، از دارایی ابراهیم ارث ببرد.
31خلاصه، ای برادران عزیز، ما فرزندان کنیز نیستیم که غلام شریعت باشیم، بلکه فرزندان آزاد هستیم که بوسیلهء ایمان خود، مورد پسند خدا قرار گرفته‌ایم.

حفظ آزادی نجات

5 پس، اکنون که مسیح شما را آزاد کرده است، بکوشید آزاد بمانید و بار دیگر اسیر قید و بند شریعت نشوید. 2به آنچه می گویم با دقت توجه نمایید: اگرتصور می کنید که با ختنه شدن و انجام احکام مذهبی می‌توانید مقبول خدا گردید، در آنصورت مسیح دیگر نمی‌تواند شما را رستگار سازد. 3باز تکرار می کنم هر که بخواهد با ختنه شدن، خدا را خشنود سازد، مجبور است بقیه ء احکام شریعت را نیز یک به یک حفظ کند، و گرنه محکوم به هلاکت ابدی است. 4اگر بخواهید با حفظ دستورهای مذهبی مقبول خدا شوید، مسیح برای شما هیچ فایده‌ای نخواهد داشت و از فیض و لطف الهی محروم خواهید ماند.
5و لیکن ما به یاری روح‌القدس، بسبب ایمانی که داریم، در حضور خدا بی گناه محسوب می‌شویم.
6برای ما که از مسیح حیات جاودانی یافته‌ایم، دیگر

ختنه شدن یا نشدن اهمیتی ندارد. مهم آنست که ایمانی
داشته باشیم که از آن محبت بجوشد.
7خوب پیشرفت می کردید! چه کسی اینچنین شما را از
راه راست منحرف کرد؟ 8بدون شک، این امر از جانب
خدا نیست، چون او خودش شما را دعوت کرده تا
بوسیلهء مسیح آزاد شوید. 9این کار یک نفر خرابکار
است که مانند بُزِ گر به میان شما آمده؛ و واضح است
که یک بز گر کافی است که تمام گله را مبتلا سازد.
10مطمئنم خداوند شما را در خصوص این مطلب با من
هم عقیده سازد. اما خدا این شخص خرابکار را، هر
که می‌خواهد باشد، به سزای اعمالش خواهد رساند.
11اما بعضی می گویند که من خود به هنگام بشارت
به مردم اعلام می کنم که ختنه شدن و انجام فرایض
مذهبی، برای نجات ضروری است. اگر واقعاً چنین
بود، دیگر اینقدر آزار نمی‌دیدم، زیرا واضح است
که هیچکس از این نوع پیغام نمی‌رنجد. اما آزاری که
می‌بینم، نشان می‌دهد که هنوز هم به «نجات، توسط
ایمان به صلیب مسیح» موعظه می کنم.
12ای کاش آنانی که فکر شما را مضطرب می‌سازند
و می‌خواهند شما «ختنه» شوید، رابطهء خود را با
شما بکلی «قطع می کردند» و دیگر کاری به کارتان
نمی داشتند.
13برادران عزیز، خدا به شما آزادی عطا کرده است،
اما آزادی نه برای پیروی از خواسته‌های نفستان، بلکه

برای محبت کردن و خدمت کردن به یکدیگر. 14زیرا تمام دستورهای خدا، در این دستور خلاصه می‌شود که: «دیگران را دوست بدار، به همان اندازه که خود را دوست می‌داری.» 15اما مواظب باشید بجای محبت کردن، مدام در حال ایراد گرفتن و زخم زبان زدن به یکدیگر نباشید، مبادا لطمه‌ای جبران‌ناپذیر به یکدیگر وارد آورید.

زندگی آزاد بوسیلهء روح خدا

16از اینرو، به شما توصیه می کنم که از اوامر روح خدا پیروی کنید؛ او به شما خواهد آموخت که چه بکنید و کجا بروید. دراینصورت دیگر بردهء امیال نفس سرکش خود نخواهید بود. 17زیرا ما انسانها، بطور طبیعی دوست داریم امیال نفسانی خود را بجا آوریم، امیالی که مخالف اراده و خواست روح خداست. برعکس، هرگاه می‌خواهیم از اوامر روح خدا پیروی کنیم و خواست او را بجا بیاوریم، امیال طبیعی ما به مخالفت با آنها می‌پردازد. این دو نیرو، مدام در ما درحال کشمکش هستند و می کوشند بر ارادهء ما مسلط شوند. درنتیجه، هرکاری بخواهیم انجام دهیم، از تأثیر این نیروها خالی نیست. 18اما هرگاه روح خدا شما را هدایت کند، دیگر لازم نخواهد بود برای انجام دستورهای خدا، به خود فشار بیاورید.

19هنگامی که از امیال و خواسته‌های نادرست خود پیروی می کنید، این گناهان وارد زندگی شما می‌شوند: زنا و انحرافات جنسی و بی‌عفتی؛ 20بت‌پرستی و جادوگری و احضار ارواح؛ دشمنی و دو بهم زنی؛ کینه‌توزی و خشم؛ خودخواهی و نفع‌طلبی، شکایت و انتقاد و بهانه‌جویی؛ در اشتباه دانستن دیگران و بر حق شمردن خود و اعضای گروه خود؛ 21حسادت و آدم کشی؛ مستی و عیاشی و چیزهایی از این قبیل. همانطور که قبلاً هم اشاره کردم، باز تکرار می کنم هر که این چنین زندگی کند، هرگز در ملکوت خدا جایی نخواهد داشت.

22اما هرگاه روح خدا زندگی ما را هدایت فرماید، این ثمرات را در زندگی ما بوجود خواهد آورد: محبت، شادی، آرامش، بردباری، مهربانی، نیکوکاری، وفاداری، فروتنی و خویشتنداری. 23هیچیک از این صفات پسندیده، تضادی با احکام مذهبی و شریعت یهود ندارند.

24آنانی که از آنِ مسیح می‌باشند، امیال نفسانی و هوسهای ناپاک خود را بر صلیب مسیح میخکوب کرده‌اند.

25اگر اکنون با قدرت روح خدا زندگی می کنیم، لازم است که هدایت او را در تمام قسمت‌های زندگی خود بپذیریم. 26در اینصورت، دیگر جاه‌طلب و شهرت‌طلب نخواهیم بود و در نتیجه، یکدیگر را نخواهیم رنجاند و به یکدیگر حسادت نخواهیم ورزید.

هرچه بکاریم، همان را درو می‌کنیم

6 برادران عزیز، اگر از یک ایماندار خطایی سر
بزند، شما که روحانی‌تر هستید با کمال فروتنی
او را به راه راست باز گردانید؛ این را به یاد داشته باشید
که در آینده ممکن است شما نیز دچار وسوسه و خطا
شوید. 2در مشکلات و مسایل یکدیگر شریک باشید و به
این وسیله «شریعت مسیح» را اجرا کنید. 3اگر کسی
خود را چنان بزرگ می‌پندارد که نمی‌خواهد به این
امر گردن نهد، خود را فریب می‌دهد. چنین شخصی را
نمی‌توان ایماندار واقعی دانست.
4هرکس وظیفهٔ خود را به نحو احسن انجام دهد؛ آنگاه
از کار خود رضایت حاصل خواهد کرد و دیگر نیازی
نخواهد داشت که خود را با دیگران مقایسه کند؛ 5زیرا
هر یک از ما، مسئول اعمال و کردار خود می‌باشد.
6آنانی که از کلام خدا تعلیم می‌بینند، موظفند به معلم
خود پاداش خوبی بدهند.
7اشتباه نکنید، هیچکس نمی‌تواند خدا را بفریبد؛
هیچکس از مکافات الهی در امان نخواهد بود؛ زیرا
هرکس هر چه بکارد، همان را درو خواهد نمود. 8اگر
کسی تخم هوی و هوس خود را بکارد، فساد و نابودی
روح خود را درو خواهد کرد؛ اما اگر بذر اعمال نیک
روحانی را بکارد، از روح خدا حیات جاودانی را درو
خواهد کرد. 9پس ای برادران، از انجام کار نیک خسته
نشویم، زیرا بزودی پاداش خود را درو خواهیم کرد،

بشرطی که دست از کار نکشیم. 10بنابراین، تا جایی که می‌توانیم، در حق مردم، بخصوص مسیحیان مؤمن، نیکی بنماییم.

گفتار پایانی پولس

11در خاتمه، می‌خواهم چند کلمه‌ای هم با دست خودم بنویسم. ببینید با چه حروف درشتی این مطالب را می‌نویسم! 12کسانی که می کوشند شما را وادار کنند که ختنه شوید، فقط یک انگیزه دارند: اینکه به شهرت و احترامشان لطمه‌ای وارد نشود و از زحمت و آزاری که در اثر اعتقاد به «نجات از طریق صلیب مسیح» متوجهٔ آنان می‌شود، در امان باشند. 13اینگونه معلمین خودشان ختنه شده‌اند، اما حاضر نیستند سایر احکام شریعت را رعایت کنند؛ و فقط می‌خواهند که شما نیز ختنه شوید تا بدین وسیله افتخار کنند که شما را مرید خود ساخته‌اند.

14اما خدا نکند که من به اینگونه مسایل افتخار کنم. تنها افتخار من، همانا صلیب خداوند ما عیسی مسیح است. بلی، بسبب همین صلیب، تمام دلبستگی‌هایی که در این دنیا داشتم، مصلوب شد و از بین رفت و من نیز نسبت به گرایشهای دنیا مصلوب شدم و مردم. 15حال، مهم نیست که ختنه شده‌ایم یا نه. تنها چیزی که مهم است، اینست که آیا واقعاً دگرگون شده‌ایم و انسان جدیدی گردیده‌ایم؟

16آرامش و رحمت الهی نصیب تمام کسانی باشد که به این شیوه رفتار می کنند، که اینان قوم واقعی خدا هستند.
17دیگر از این پس دربارهء این موضوعات با من بحث نکنید! تحمل زخمهایی که دشمنان عیسای خداوند در بدن من ایجاد کرده‌اند، کافی است. همین زخمها نشان می‌دهد که من خدمتگزار او هستم.
18برادران عزیزم، فیض خداوند ما عیسی مسیح با روح همه ء شما باد. آمین.

نامهء پولس به مسیحیان افسس

سلام و درود از پولس

1 از طرف من، پولس، که به خواست خدا رسول
عیسی مسیح می‌باشم،
به شما مسیحیان عزیز شهر افسس که همیشه به
خداوند ما عیسی مسیح وفادارید.
2 از درگاه پدرمان خدا، و خداوندمان عیسی مسیح، طالب
رحمت و آرامش برای شما هستم.

برکات روحانی در عیسی مسیح

3 چقدر باید خدا را شکر کنیم، خدایی که پدر
خداوند ما عیسی مسیح است، و همهء برکات آسمانی
را به ما ارزانی داشته، به این دلیل که ما از آن مسیح
هستیم.
4 خدا از زمانهای بسیار دور، حتی پیش از آنکه جهان را
بیافریند، ما را برگزید تا در اثر آن فدا کاری که مسیح در
راه ما کرد، از آن او گردیم. خدا از همان زمان، اراده نمود
تا ما را در نظر خود پاک سازد بطوری که حتی یک
لکه نیز در ما یافت نشود، تا وقتی در حضور او حاضر
می‌شویم، سراپا مدیون محبت او باشیم. 5 نقشهء غیرقابل
تغییر خدا همواره این بوده است که ما را در خانوادهء
الهی خود به فرزندی بپذیرد؛ و برای این منظور، عیسی
مسیح را فرستاد تا جانش را در راه ما فدا کند. علت این

تصمیم فقط این بود که خدا اراده کرده بود این لطف
را در حق ما بکند!
6پس خدا را ستایش می کنیم که تا این حد ما را
دوست داشته و تا این اندازه در حق ما لطف کرده
است، آن هم فقط بخاطر اینکه متعلق به فرزند عزیز
او مسیح هستیم. 7لطف و فیض خدا نسبت به ما
بقدری زیاد بود که حتی حاضر شد به قیمت خون
فرزندش تمام گناهان ما را ببخشد و ما را نجات دهد،
8و سیل برکات و الطاف خود را بسوی ما جاری سازد.
آه، که حکمت او چه عظیم است و درک او از نیاز ما
چه عالی است!
9خدا نقشهء نهان خود را بر ما آشکار ساخت، نقشه‌ای
که در اثر لطف خود، از زمانهای دور طرح کرده بود؛ او
نقشهء خود را آشکار ساخت تا ما نیز بدانیم که او به
چه منظور مسیح را به جهان فرستاد. 10قصد خدا این
بود که وقتی زمان معین فرا برسد، همهء ما را در هر
جا که باشیم، چه در آسمان و چه بر زمین، با هم در
مسیح گرد آورد تا همواره با خدا بسر بریم. 11علاوه بر
این، بخاطر آن فداکاری که مسیح در راه ما کرده است،
ما برای خدا همچون هدیه‌ای شده‌ایم که مورد پسند
اوست، زیرا نقشهء عالی خدا از همان ابتدا این بود
که ما را برگزینند تا از آن او گردیم، و چنانکه ملاحظه
می کنیم، او این نقشه را تحقق بخشیده است. 12مقصود
خدا از این عمل این بود که ما بعنوان نخستین کسانی

که به مسیح ایمان آوردیم، او را برای لطفی که در حق ما نموده است، تمجید و ستایش کنیم.
13بسبب فداکاری مسیح، همهء شما نیز که پیغام نجات‌بخش انجیل را شنیدید و به مسیح ایمان آوردید، بوسیلهء روح‌القدس مُهر شدید تا مشخص شود که متعلق به مسیح هستید. خدا از زمانهای گذشته، وعده داده بود که روح‌القدس را به همهء ما مسیحیان عطا کند؛ 14و حضور روح‌القدس در ما، ضمانت می کند که خدا هرچه وعده داده است، به ما عطا خواهد فرمود. مهر روح خدا بر ما، نمایانگر اینست که خدا ما را باز خرید کرده و ضمانت نموده است که ما را به حضور خود ببرد. این نیز دلیل دیگری است برای آنکه خدای شکوهمند خود را سپاس گوییم!

دعا و شکرگزاری برای مسیحیان افسس

15به همین دلیل، از زمانی که از ایمان استوار شما به عیسای خداوند و از محبتی که نسبت به همهء برادران خود دارید، آگاه شدم، 16و 17دائماً برای وجود شما خدا را سپاس می گویم. همچنین، برای شما دعا می کنم و از خدا که پدر پرجلال خداوندمان عیسی مسیح است، درخواست می کنم که به شما حکمت عطا نماید تا بطور روشن و کامل درک کنید که عیسی کیست و چه فداکاریهایی در حق شما انجام داده است. 18دعا می کنم که چشمان باطن شما روشن

شود تا بتوانید گوشه‌ای از برکاتی را که خدا برای آینده‌ء ما در نظر گرفته است ببینید، و به این حقیقت پی ببرید که ارثی که خدا برای مؤمنین تدارک دیده، چقدر پرشکوه و غنی است. 19و20همچنین، دعا می کنم تا درک کنید که قدرت خدا برای کمک به مؤمنین چقدر عظیم است. این همان قدرتی است که مسیح را پس ازمرگ، زنده کرد و او را در برترین مقام آسمانی، در دست راست خدا قرار داد، 21مقامی که برتر از منزلت هر پادشاه و رئیس و سلطان و رهبر این دنیاست. بلی، مقام او بسیار شکوهمندتر از هر مقام دیگری، چه در این دنیا و چه در دنیای آینده می‌باشد. 22خدا همه چیز را زیر پایهای مسیح قرار داد، و او را مقرر کرد تا رئیس و سرپرست کلیسا باشد، 23کلیسایی که در حکم بدن اوست و او آن را از حیات و وجود خود لبریز می‌سازد. او سرچشمه و عطا کننده‌ء همه چیز در همه جاست.

عمر دوباره در مسیح

2 روزگاری شما نیز بعلت خطایا و گناهانتان، زیر لعنت خدا قرار داشتید و محکوم به مرگ ابدی بودید. 2شما هم مانند دیگران غرق در گناه بودید و شیطان را اطاعت می کردید، شیطانی که رئیس نیروهای پلید است و هم اکنون در قلب مخالفین خدا عمل می کند. 3ما نیز همگی مانند آنها بودیم. طرز زندگی

ما، نشان دهندهء ذات ناپاک ما بود. ما اسیر هوسها و افکار کثیف خود بودیم و دست به هر کار زشتی می‌زدیم. ما با همین طبیعت سرکش به دنیا آمدیم و درست مانند دیگران، زیر خشم و غضب خدا بودیم.
4اما خدا که لطف و رحمتش بیش از حد تصور ماست، ما را آنقدر دوست داشت 5که به ما عمر دوباره داد؛ زیرا ما بسبب گناهانمان، روحاً مرده بودیم و می‌بایست تا به ابد دور از خدا بسر ببریم. اما وقتی خدا مسیح را پس از مرگ زنده کرد، به ما نیز عمر دوباره داد. پس ما صرفاً در اثر لطف و فیض خدا نجات پیدا کرده‌ایم.
6بلی، او به دلیل کاری که مسیح برای ما کرد، ما را از این مرگ روحانی زنده ساخت و همراه مسیح، عزت و جلال بخشید. از اینرو، اکنون جای ما با مسیح در آسمان است. 7اینک خدا می‌تواند با اشاره به لطفی که توسط عیسی مسیح در حق ما کرده است، عظمت و عمق لطف و محبت خود را به مردم همهء قرون و اعصار نمایان سازد.
8بنابراین، در اثر بخشش رایگان و مهربانی خدا و توسط ایمانتان به مسیح است که نجات یافته‌اید؛ و این کار شما نیست، بلکه هدیهء خداست. 9نجات نتیجهء اعمال خوب ما نیست، از اینرو هیچکس نمی‌تواند به خود ببالد. 10این خداست که ما را از نو آفریده و این زندگی جدید را از فیض وجود عیسی مسیح به ما داده است؛ و از زمانهای دور دست، نقشهء خدا این بوده

که ما این زندگی جدید را صرف خدمت به دیگران نماییم.

اتحاد در مسیح

11پس هیچگاه از یاد نبرید که روزگاری شما بت‌پرست بودید و یهودیان شما را «خدا نشناس» و «نجس» می‌خواندند، در حالیکه دل خودشان نیز ناپاک بود، با وجود اینکه تشریفات ظاهری و مراسم مذهبی و ختنه را بجا می‌آوردند. 12در آن زمان، شما کاملاً جدا از مسیح زندگی می کردید و جزو قوم خدا نبودید و هیچیک از وعده‌های امیدبخش خدا شامل حال شما نمی‌شد. شما گمراه و بی‌خدا و بی‌امید بودید.

13اما اکنون از آن عیسی مسیح هستید. گرچه زمانی از خدا دور بودید، اما در اثر کاری که مسیح با خون خود برای شما کرد، اکنون به خدا نزدیک شده‌اید.

14مسیح پیوند صلح و دوستی ماست. او، ما یهودیان را با شما غیر یهودیان آشتی داد و دیوار تبعیض را که ما را از هم جدا می کرد، از میان برداشت و ما را عضو یک خانواده ساخت. 15شریعت یهود، از یهود طرفداری می کرد و غیر یهود را نادیده می گرفت، و این امر در میان ما باعث رنجش و کینه بود. اما مسیح با جانبازی خود، این دشمنی را از میان برداشت، زیرا او جان خود را فدا کرد تا به محدودیتهای ایجاد شده توسط شریعت یهود، خاتمه دهد. آنگاه، هم ما یهودیان و هم شما

غیر یهودیان را که قبلاً با یکدیگر دشمن بودیم، جزئی
از وجود خود ساخت و ما را به یکدیگر پیوند داد، تا
یکی گردیم و سرانجام صلح برقرار شود. 16 اکنون که
اعضای یک بدنیم، دیگر بین ما کینه و دشمنی وجود
ندارد، زیرا مسیح ما و شما را با خدا صلح داده است.
دشمنی دیرینهء ما سرانجام در پای صلیب او از میان
رفت. 17 مسیح این پیغام دلنشین صلح و آرامش را، هم
به شما غیر یهودیان رساند که از خدا دور بودید، و هم
به ما یهودیان که به او نزدیک بودیم. 18 حال، همهء ما،
چه یهودی و چه غیر یهودی، به یاری روح خدا و در اثر
آن فداکاری که مسیح برای ما انجام داده، می‌توانیم به
حضور پدر آسمانی‌مان خدا راه یابیم.

«شما خانه خدا هستید»

19 اکنون دیگر شما نسبت به خدا غریب و بیگانه
نیستید، بلکه همراه با مقدسین، اهل وطن الهی می‌باشید
و با سایر ایمانداران عضو خانوادهء خدا هستید.
20 شما به ساختمانی تعلق دارید که زیر بنای آن را رسولان
و انبیاء تشکیل می‌دهند و عیسی مسیح هم سنگ زاویهء
آن است. 21 ما که ایمان آورده‌ایم، با مسیح به یکدیگر
متصل شده‌ایم تا بتدریج رشد کنیم و بصورت یک
خانهء زیبای عبادت درآییم. 22 شما نیز بوسیلهء روح خدا
به مسیح و به یکدیگر متصل شده‌اید تا قسمتی از این
خانه را که مسکن خداست، تشکیل دهید.

پولس، رسول غیر یهودیان

3 من پولس، خدمتگزار مسیح، بخاطر شما غیر یهودیان
در زندان بسر می‌برم، زیرا اعلام می کردم که
شما نیز بخشی از خانهء خدا می‌باشید. 2و3همانطور که
قبلاً در یکی از نامه‌هایم بطور مختصر اشاره کرده‌ام،
بی‌شک می‌دانید که خدا این خدمت خاص را به من
محول کرده تا فیض و لطف او را به شما غیر یهودیان
اعلام نمایم. خدا خودش این راز را بر من آشکار ساخته
و به من فرموده که لطف و مهربانی‌اش شامل حال شما
غیر یهودیان نیز می گردد. 4این را می‌نویسم تا توضیح
دهم که این راز چگونه بر من آشکار شد. 5در زمانهای
گذشته خدا این راز را با قوم خود در میان نگذاشته بود،
اما اکنون آن را بوسیلهء روح خود بر رسولان مقدس و
انبیاء خود مکشوف ساخته است.
6آن راز اینست که غیر یهودیان نیز مانند یهودیان در
ارث عظیمی که متعلق به فرزندان خداست، شریکند؛
و هر دو دعوت شده‌اند تا جزو بدن مسیح یعنی
کلیسا باشند. هر دو با ایمان آوردن به مسیح و به پیغام
انجیل، وعده‌های خدا مبنی بر برکات عالی را دریافت
می‌نمایند. 7خدا این فیض را به من داده است تا همه را
از این نقشه آگاه سازم و برای انجام این رسالت، قدرت
و توانایی لازم را نیز عطا کرده است. 8بلی، من که
هیچ لیاقتی نداشتم و از همه مسیحیان کوچکتر هستم،
انتخاب شدم تا به غیر یهودیان این پیغام را برسانم که

در مسیح، گنج عظیمی از الطاف الهی نصیبشان خواهد شد، 9و برای همه روشن سازم که خدا نجات دهندهء غیر یهودیان نیز می‌باشد.
اما خدا که آفرینندهء همه چیز است، این نقشه را در قرون و اعصار گذشته برهیچکس آشکار نساخته بود. 10به چه علت؟ به این علت که وقتی همهء فرزندان خدا، چه یهود و چه غیر یهود، با یکدیگر در کلیسا متحد گردند، تمام فرمانروایان و قدرتهای حاکم در آسمان، به کمال و عمق حکمت او پی ببرند؛ 11و این درست همان نقشه‌ای است که خدا از ابتدا در نظر داشت تا بوسیلهء عیسی مسیح عملی سازد.
12اکنون می‌توانیم بدون ترس و واهمه به حضور خدا بیاییم و اطمینان داشته باشیم که چون مسیح همراه ماست و نیز بسبب ایمان به او، خدا ما را با آغوش باز می‌پذیرد.
13پس، خواهش می کنم از رفتاری که در اینجا با من می کنند، مأیوس و دلسرد نشوید. بخاطر شماست که من این رنج و زحمات را متحمل می‌شوم و این باید مایهء افتخار و دلگرمی شما باشد.

دعای پولس برای نیروی روحانی

14و 15بنابراین، وقتی به حکمت و عظمت نقشهء خدا فکر می کنم، به زانو درمی‌آیم و به درگاه خدایی که پدر این خانوادهء الهی است دعا می کنم، خانواده‌ای

که بعضی از اعضای آن در آسمان و بعضی دیگر هنوز بر روی زمین هستند. 16من از او می‌خواهم تا بسبب کرامت بی‌حد خود، باطن شما را با روح خود، نیرومند و توانا سازد. 17دعا می کنم که مسیح از راه ایمانتان، کاملاً در دل شما جای گیرد. از خدا می‌خواهم آنقدر در محبت مسیح ریشه بدوانید، 18و19تا همراه با سایر فرزندان خدا، عرض و طول و عمق و بلندی محبت مسیح را درک نمایید، و طعم آن را در زندگی‌تان بچشید. گرچه محبت مسیح آنقدر وسیع است که فکر انسان قادر به درک کامل و واقعی آن نمی‌باشد، اما آرزو دارم که شما به آن پی ببرید و تا آنجا پیش روید که از وجود خدا لبریز شوید.

20حال، خدا را جلال باد که قادر است بوسیلهء آن قدرت عظیمی که در ما کار می کند، برای ما کارهایی بسیار فراتر از خواست و امید و فکر ما انجام دهد. 21او را در کلیسا و در مسیح عیسی تا جمیع قرنها، تا ابدالاباد جلال باد. آمین.

اتحاد ایمانداران

4 من که بسبب خدمت خداوند اینجا در زندان بسر می‌برم، از شما التماس می کنم طوری زندگی و رفتار کنید که شایستهء مقامتان باشد، مقامی که خدا به شما عطا کرده است. 2فروتن و مهربان باشید. نسبت به یکدیگر بردبار باشید و بسبب محبتی که به هم دارید،

از خطاهـا و اشـتباهات یکدیگـر چشم‌پوشـی نماییـد. 3سـعی کنیـد همـواره متفقـاً از روح خـدا هدایـت شـوید، تـا بتوانیـد همیشـه بـا هـم در صلـح و صفـا باشـید.
4مـا همـه، اعضـای یـک بدنیـم و در همگـی مـا یـک «روح» سـاکن اسـت، یعنـی روح‌القـدس؛ و همـهء مـا بـرای رسـیدن بـه یـک امیـد دعـوت شـده‌ایم، یعنـی بـه آن جلالـی کـه خـدا بـرای مـا تـدارک دیـده اسـت. 5بـرای مـا فقـط یـک خداونـد، یـک ایمـان و یـک تعمیـد وجـود دارد. 6همـهء مـا یـک خـدا داریـم کـه پـدر همـهء مـا و بالاتـر از همـهء مـا و در همـهء ماسـت و در تمـام ذرات وجـود مـا زندگـی می کنـد.
7بـا اینحـال، مسـیح طبـق صلاحدیـد خـود، از دولـت کَـرَم خویـش بـه هـر یـک از ما فیـض خاصی بخشـیده اسـت. 8در کتـاب «زبـور داود» نیـز دربـارهء مسـیح پیشـگویی شـده کـه وقتـی او پـس از مـرگ زنـده شـد و شـیطان را مغلـوب سـاخت و ظفرمندانـه بـه آسـمان بازگشـت، بـه مـردم هدایـا بخشـید.
9دقـت کنیـد کـه می‌فرمایـد «بـه آسـمان بازگشـت»، یعنـی می‌بایسـت ابتـدا از آسـمان نـزول کـرده، بـه اعمـاق زمیـن رفتـه باشـد. 10همـان کسـی کـه پاییـن آمـده، همانسـت کـه بـه بـالا بازگشـت، بالاتـر از آسـمانها، تـا همـه چیـز را در همـه جـا از حضـور خـود پـر سـازد.
11بـه ایـن ترتیـب، او عطایـا و اسـتعدادهای خاصـی بـه مـا بخشـید: بـه بعضـی از مـا، عطـای خـاص یـک رسـول را داده اسـت؛ بـه عـده‌ای ایـن عطـا را داده اسـت کـه از خـدا پیغـام دریافـت کننـد و آن را بـه دیگـران اعـلان نماینـد، بـه برخـی

استعداد فوق‌العاده داده است که مردم را بسوی خدا هدایت کنند و به برخی دیگر این توانایی را داده است که مانند یک شبان، از قوم خدا مراقبت کنند و ایشان را رهبری نمایند و تعلیم دهند.
12 مسیح این عطایا را با این هدف به ما می‌بخشد که ایمانداران مجهز شوند تا بتوانند بهتر او را خدمت کنند و باعث پیشرفت کلیسا یعنی بدن او گردند و کلیسا به رشد و کمال لازم برسد؛ 13 تا سرانجام همهء ما در ایمان و شناخت خود از فرزند خدا متحد شده، رشد کنیم و به پری مسیح برسیم.
14 در آنصورت، دیگر مانند اطفال نخواهیم بود که در اثر سخنان دیگران و دروغهایی که برای گمراهی ما می گویند، هر لحظه نسبت به ایمانمان تغییر عقیده بدهیم، 15 و 16 بلکه با عشق و علاقه، همواره در پی راستی خواهیم رفت. راست خواهیم گفت، راست عمل خواهیم کرد و راست خواهیم زیست تا به این ترتیب، بتدریج در هر امری مانند مسیح شویم که سر کلیسا می‌باشد. تحت هدایت مسیح است که تمام اعضای بدن او، یعنی کلیسا، در جای خود قرار می گیرند. هر اندام با روش خاص خود، به اندامهای دیگر کمک می کند، بطوری که تمام بدن در تندرستی کامل و پر از محبت، رشد می‌نماید.

زندگی تازه در مسیح

17 و 18 بنابراین، از جانب خداوند به شما می گویم که

دیگر مانند کسانی که هنوز نجات نیافته‌اند، زندگی نکنید، چون ایشان کور و گمراه هستند و دل سنگشان پر از ظلمت است. ایشان از حیات خدا دورند، زیرا فکر و دل خود را به روی خدا بسته‌اند؛ در نتیجه نمی‌توانند راه‌های خدا را تشخیص دهند. 19برای ایشان اهمیتی ندارد که چه کاری خوبست و چه کاری بد؛ در فساد غرق شده‌اند و برای ارضای هوسها و شهوات خود، دست به هر عمل زشتی می‌زنند، و از هیچ کاری روی گردان نیستند.

20اما مسیح چنین روشی برای زندگی به شما نیاموخته است. 21اگر واقعاً صدای او را شنیده‌اید و حقایقی را که در بارهٔ خود فرموده است، درک کرده‌اید، 22پس اکنون باید طبیعت کهنه و گناه‌آلود خود را که بر اثر شهوات فریبنده فاسد و فاسدتر می‌شود، از خود بیرون نمایید، 23فکر و ذهن شما باید روزبروز تغییر کند و بسوی کمال پیش رود. 24بلی، شما باید شخص جدید و متفاوتی شوید، شخصی مقدس و درستکار؛ و این طبیعت نو را که به صورت خداست، بپوشید.

25دیگر به هم دروغ نگویید، بلکه گفتارتان همیشه راست باشد، زیرا ما اعضای یکدیگریم و اگر به یکدیگر دروغ بگوییم، در واقع، به خودمان لطمه می‌زنیم. 26اگر عصبانی شدید، اجازه ندهید گناهی از شما سر بزند. پیش از آنکه خورشید غروب کند، خشم را از خود دور کنید، 27زیرا اگر خشمگین

بمانید، به شیطان فرصت می‌دهید که شما را به گناه وا دارد.
28اگر کسی از شما قبلاً دزد بوده، باید فوراً از این کار دست بکشد و با همان دستها، آبرومندانه کار کند تابتواند به محتاجان کمک نماید. 29هیچگاه سخنان بد و زشت بر زبان نیاورید، بلکه گفتارتان نیکو و مفید باشد تا به شنوندگان خیر و برکت برساند.
30طوری زندگی نکنید که باعث رنجش روح‌القدس گردد. به یاد داشته باشید که او بر شما مهر زده است تا شما را برای روز رستگاری آماده کند، روزی که در آن بطور کامل از گناه آزادی خواهید یافت.
31هر نوع تلخی، خشم، غضب، درشت‌خویی، ناسزاگویی و نفرت را از خود دور کنید، 32و در عوض نسبت به هم مهربان و دلسوز باشید و یکدیگر را ببخشید، همانطور که خدا نیز شما را بخاطر مسیح بخشیده است.

زندگی در نور و زندگی در تاریکی

5 همچنانکه یک کودک عزیز از رفتار پدرش تقلید می‌کند، شما نیز در هر امری از خدا سرمشق بگیرید. 2نسبت به دیگران، پر از محبت باشید. در این زمینه مسیح الگوی شما باشد، که آنقدر ما را دوست داشت که خود را مانند برهء قربانی، به خدا تقدیم کرد تا گناهانمان را پاک سازد. خدا نیز از این قربانی

خشنود شد، زیرا محبت مسیح نسبت به ما، در نظر
خدا همچون عطر خوشبو بود.
3هشیار باشید که گناهانی نظیر طمع، بی‌عفتی و
شهوت‌رانی در میان شما وجود نداشته باشد. چنین
گناهان در بین قوم خدا جای ندارد. 4گفتار کثیف،
سخنان زشت و شوخی‌های خلاف ادب، شایستهٔ شما
نیست. بجای اینها، با یکدیگر دربارهٔ نیکویی‌های
خدا گفتگو کنید و شکرگزار باشید.
5این حقیقت چون روز روشن است که ملکوت خدا و
مسیح، جای اشخاص بی‌عفت، ناپاک و طمعکار نیست؛
بلی، کسی که به مال و ناموس دیگران طمع دارد،
بت‌پرست است، زیرا مال این دنیا را بیشتر از خدا
دوست دارد و می‌پرستد. 6ممکن است بعضی‌ها بکوشند
برای اینگونه گناهان بهانه‌هایی بتراشند. اما شما گول
این اشخاص را نخورید، زیرا کسانی که مرتکب چنین
گناهانی می‌شوند، زیر خشم و غضب خدا هستند. 7با
این قبیل افراد، نشست و برخاست هم نکنید! 8درست
است که زمانی قلب شما نیز سیاه و پر از ظلمت بود؛
اما حالا پر از نور خداوند است. پس رفتارتان باید این
تغییر را نشان دهد؛ 9اگر چنین نوری در وجود شماست،
باید اعمالتان نیک، درست و راست باشد.
10بکوشید تا دریابید چه چیزهایی خداوند را خشنود
می‌سازد. 11در کارهای پوچ شرارت و تاریکی شرکت
نکنید، بلکه بگذارید نور شما بر آنها بتابد تا زشتی

آنها بر همگان آشکار شود. 12زیرا کارهای زشتی که
خدانشناسان در تاریکی انجام می‌دهند، حتی ذکرشان
هم شرم‌آور است. 13اما هنگامی که نور شما بر
گناهان ایشان می‌تابد، زشتی آنها دیده می‌شود و
متوجه می‌شوند که چقدر در اشتباهند. در اثر همین،
ممکن است بعضی از ایشان بازگشت کنند و فرزندان
نور گردند. 14از اینرو است که خدا در کتاب آسمانی
می‌فرماید: «ای تو که خوابیده‌ای، بیدار شو و از میان
مردگان برخیز، و نور مسیح بر تو خواهد درخشید.»

زندگی تحت نیروی روح خدا

15و16پس مراقب اعمال و رفتارتان باشید، زیرا در
روزهای دشواری زندگی می کنیم. به همین جهت،
جهالت و نادانی را از خود دور کرده، عاقل و خردانديش
باشید، و از هر فرصتی سود بجویید تا اعمال نیک بجا
آورید. 17بدون تأمل دست به کاری نزنید، بلکه سعی
کنید خواست و ارادهٔ خدا را دریابید و مطابق آن زندگی
کنید. 18از مستی بپرهیزید زیرا مستی انسان را به راه‌های
زشت می کشاند. در عوض از روح خدا پر شوید.
19با یکدیگر دربارهٔ خداوند گفتگو کنید و سرودهای
پرستشی و مزامیر برای یکدیگر بخوانید. با هم
سرودهای روحانی بخوانید و در دل خود برای خداوند
آهنگ بسازید و بسرایید، 20و همواره برای همه چیز،
خدای پدر را به نام خداوند ما عیسی مسیح شکر کنید.

روابط زن و شوهر

21 به احترام مسیح، مطیع یکدیگر باشید. 22 ای زنان، همچنانکه از مسیح اطاعت می کنید، از شوهرتان نیز اطاعت نمایید. 23 زیرا شوهر سرپرست زن است، همانطور که مسیح سرپرست کلیساست. به همین علت بود که او جانش را فدا کرد و نجات‌دهندهٔ کلیسا گردید. 24 پس شما ای زنان، باید در هر امری با کمال میل از شوهر خود اطاعت کنید، درست همانگونه که کلیسا مطیع مسیح است.

25 و اما شما ای شوهران، همسران خود را همانطور دوست بدارید که مسیح کلیسای خود را دوست داشت. او حاضر شد جانش را فدای کلیسا کند، 26 تا آن را مقدس و پاک سازد و با غسل تعمید و کلام خدا آن را شستشو دهد، 27 و به این ترتیب بتواند کلیسایی شکوهمند و پاک برای خود مهیا سازد که هیچ لکه و چروک یا عیب و نقصی در آن دیده نشود. 28 شوهر نیز باید به همین شکل با زنش رفتار کند و او را همچون قسمتی از وجود خود دوست بدارد. زن و شوهر در واقع یکی هستند. پس وقتی شوهری همسرش را محبت می کند، در اصل به خویشتن لطف و محبت کرده است. 29 و 30 هیچکس به بدن خود لطمه نمی‌زند، بلکه با عشق و علاقه از آن مراقبت می کند، همانگونه که مسیح از بدن خود یعنی کلیسا مراقبت بعمل می‌آورد، کلیسایی که همهٔ ما اعضای آن هستیم.

31 در مورد یکی بودن زن و شوهر، کتاب آسمانی

می‌فرماید: «مرد پس از ازدواج، باید از پدر و مادر خود جدا شود تا بتواند بطور کامل به همسر خویش بپیوندد، و آن دو از آن پس، یکی خواهند بود.» [32]می‌دانم که درک این موضوع دشوار است، اما مثال خوبی است برای نشان دادن رابطهٔ ما با مسیح.
[33]بنابراین تکرار می کنم: شوهر باید همسر خود را مانند وجود خود دوست بدارد، و زن نیز باید با اطاعت از شوهر خود، او را احترام نماید.

فرزندان و والدین

6 ای فرزندان، پدر و مادر خود را اطاعت کنید که این کار درستی است، زیرا خداوند اختیار زندگی شما را به دست ایشان سپرده است. [2]نخستین حکم از «ده فرمان» که با وعده همراه می‌باشد، اینست که «پدر و مادر خود را احترام نما!» [3]و وعده‌ای که خدا داده، اینست که اگر احترام پدر و مادر خود را نگاه دارید، عمری طولانی و با سعادت خواهید داشت.
[4]در اینجا سخنی نیز با شما پدر و مادرها دارم: فرزندانتان را بیش از حد سرزنش نکنید، مبادا دلگیر و عصبی شوند. ایشان را آنطور که خداوند می‌پسندد، با محبت تربیت کنید، و از کلام خدا ایشان را پند و نصیحت دهید.

غلامان و اربابان

[5]ای غلامان، از اربابتان در این دنیا با ترس و احترام

اطاعت نمایید و ایشان را از صمیم قلب خدمت کنید،
با این تصور که مسیح را خدمت می کنید. 6طوری
نباشد که وظایف کاری خود را فقط در حضور ایشان
خوب انجام دهید، و وقتی نیستند شانه خالی کنید. بلکه
همچون خادمین مسیح که خواست خدا را با جان و دل
انجام می‌دهند، همیشه وظیفه خود را انجام دهید. 7با
عشق و علاقه کار کنید، درست مانند آنکه برای خداوند
کار می کنید، نه برای انسان. 8فراموش نکنید که چه
غلام باشید چه آزاد، برای هر عمل نیکو که انجام
می‌دهید، از خداوند پاداش خواهید گرفت.
9و شما اربابان، با غلامان و زیردستان خود درست رفتار
کنید، همانطور که به ایشان نیز گفتم که با شما
درست رفتار نمایند. آنان را تهدید نکنید. فراموش نکنید
که شما هم غلام هستید، غلام عیسی مسیح. شما هر دو
یک ارباب دارید و او از کسی طرفداری نمی کند.

اسلحهء جنگ روحانی

10در خاتمه از شما می‌خواهم که از قدرت عظیم خداوند
در درون خود، نیرو بگیرید و زورآور شوید! 11خود را
با تمام سلاح‌های خدا مجهز کنید تا بتوانید در برابر
وسوسه‌ها و نیرنگهای شیطان ایستادگی نمایید. 12بدانید
که جنگ ما با انسانها نیست، انسانهایی که گوشت و
خون دارند؛ بلکه ما با موجودات نامرئی می‌جنگیم که
بر دنیای نامرئی حکومت می کنند، یعنی بر موجودات

شیطانی و فرمانروایان شرور تاریکی. بلی، جنگ ما با اینهاست، با لشکرهایی از ارواح شرور که در دنیای ارواح زندگی می کنند.
13بنابراین، از یک‌یک سلاح‌های خدا به هنگام حمله دشمنتان، شیطان، استفاده کنید، تا بتوانید حمله‌های او را دفع نمایید و در آخر، بر پایهای خود محکم بایستید.
14اما برای این منظور، «کمربند محکم راستی» را به کمر ببندید و «زرهء عدالت خدا» را در بر نمایید.
15«کفش انجیل آرامش‌بخش» را به پا کنید تا به همه جا رفته، پیغام انجیل را به همه اعلام نمایید. 16«سپر ایمان» را نیز بردارید تا در مقابل تیرهای آتشین شیطان محفوظ بمانید. 17«کلاهخود نجات» را بر سر بگذارید و «شمشیر روح» را که همان کلام خداست، بدست گیرید.
18همیشه دعا کنید! در دعا از خدا آن چیزهایی را بخواهید که مطابق خواست روح‌القدس است. مسایل و نیازهای خود را به او بگویید، و برای همهء ایمانداران با اشتیاق زیاد و جدیت دعا کنید. 19برای من نیز دعا کنید تا وقتی با دلیری با دیگران دربارهء خداوند سخن گویم و شرح می‌دهم که چگونه غیریهودیان نیز می‌توانند نجات پیدا کنند، خدا کلمات مناسب را به من بدهد. 20در واقع، بسبب اعلام همین پیغام است که در زندان بسر می‌برم. اما دعا کنید که حتی در زندان نیز با شجاعت و آنطور که باید، دربارهء مسیح سخن بگویم.

سلامهای پایانی

21«تیخیکوس» برادر عزیز ما و خدمتگزار وفادار
خداوند، از احوال من و از آنچه می کنم، شما را آگاه
خواهد ساخت. 22او را فقط به همین منظور نزد شما
می‌فرستم، تا از چگونگی حال ما با خبر شوید و با
شنیدن سخنان او دلگرم و تشویق گردید.
23دعا می کنم که خدای پدر و خداوند ما عیسی مسیح،
به شما برادران عزیز آرامش و محبت و ایمان عطا کند.
24فیض مسیح نصیب تمام کسانی باشد که با خلوص
نیت، خداوند ما عیسی مسیح را دوست می‌دارند.

نامهء پولس به مسیحیان فیلیپی

سلام و درود از پولس

1 ازطرف پولس و تیموتائوس، خدمتگزاران عیسی
مسیح، به کشیشان و خدمتگزاران کلیسا، و تمام
مسیحیان راستین در شهر فیلیپی.
2 از درگاه پدرمان خدا و خداوندمان عیسی مسیح، طالب
فیض و آرامش برای شما هستم.

شکرگزاری و دعای پولس

3 هرگاه شما را به یاد می‌آورم، خدا را برای وجودتان
سپاس می گویم. 4 هر بار که برای شما دعا می کنم،
قلبم لبریز از شادی می گردد، 5 زیرا شما از همان روزی
که پیغام انجیل را شنیدید تابحال، کمکهای بسیاری در
اشاعه و گسترش آن نموده‌اید. 6 اطمینان دارم خدا که این
عمل نیکو را در شما آغاز نمود، شما را یاری خواهد داد
تا در فیض او رشد کنید تا به هنگام بازگشت عیسی
مسیح، کار او در شما تکمیل شده باشد.
7 این طبیعی است که درباره ء شما چنین احساسی داشته
باشم، چون همه ء شما در دل من جای دارید. چه، زمانی
که در زندان بودم و چه، زمانی که آزادانه در میان شما
بسر می‌بردم، به اتفاق هم از حقیقت دفاع می کردیم و
خبر نجات مسیح را به گوش مردم می‌رساندیم؛ به همین
جهت همواره با هم در برکات خدا شریک بوده‌ایم.

8فقط خدا می‌داند که عیسی مسیح چه محبت و
اشتیاق عمیقی نسبت به شما در من گذاشته است.
9از این رو، برای شما دعا می کنم که محبتتان نسبت به
دیگران روزبروز فزونی یابد و دانش و بینش روحانی‌تان
نیز به حد کمال برسد، 10تا بتوانید فرق میان خوب و
بد، و درست و نادرست را تشخیص دهید. دعا می کنم که
زندگی‌تان چنان پاک گردد که هیچکس نتواند تا زمان
بازگشت خداوند ما مسیح، عیبی در شما بیابد. 11همچنین
دعا می کنم که همواره به اعمال نیکو بپردازید، اعمالی
که باعث ستایش و جلال خداوند می گردند و نشان
می‌دهند که شما فرزند خدا هستید.

شادی پولس برای بشارت انجیل مسیح

12برادران عزیز، می‌خواهم این را نیز بدانید که آنچه
برای من پیش آمده، در واقع به اشاعه و گسترش پیغام
انجیل منجر شده است؛ 13زیرا اکنون همه، منجمله
سربازان گارد، بخوبی می‌دانند که من بعلت مسیحی
بودن، در زندان بسر می‌برم. 14بعلاوه، زندانی بودن من
باعث شده که بسیاری از مسیحیان اینجا، دیگر ترسی از
زندان نداشته باشند؛ و صبر و تحمل من به آنان جرأت
بخشیده که با شهامت بیشتری پیغام مسیح را اعلام کنند.
15البته، بعضی به کاری که خدا توسط من انجام
می‌دهد، حسادت می‌ورزند و به همین علت می کوشند
که خودشان نیز انجیل را موعظه کنند؛ هدف ایشان از

این کار اینست که مورد تشویق و توجه دیگران قرار گیرند. اما بعضی نیز انگیزه و هدفی خالص برای این کار دارند؛ 16و17اینان مرا دوست دارند و پی برده‌اند که خدا مرا برای دفاع از حقیقت به اینجا آورده است. عده‌ای هم برای این موعظه می کنند که حسادت مرا برانگیزند، با این تصور که پیشرفت کار آنان، غمی به غمهای من در زندان می‌افزاید. 18اما هرکس با هر انگیزه و هدفی انجیل را موعظه کند، باعث شادی من می‌شود، چون بهرحال پیغام نجات‌بخش مسیح به گوش همه می‌رسد.

بلی، شادی من پایان نخواهد پذیرفت، 19زیرا می‌دانم تا زمانی که شما برایم دعا می کنید و روح‌القدس نیز مرا یاری می‌نماید، تمام این امور به نفع من تمام خواهد شد.

زندگی پولس برای مسیح

20آرزوی قلبی و امید من اینست که هرگز در انجام وظایف خود، شرمنده و سرافکنده نشوم، بلکه همواره آماده باشم تا در تمام سختیها با کمال دلیری درباره ء مسیح سخن بگویم، همانطور که در گذشته نیز چنین کرده‌ام؛ تا بدینوسیله، چه زنده باشم و چه بمیرم، باعث سربلندی مسیح گردم. 21چون برای من، «زندگی» فرصتی است برای خدمت به مسیح، و «مرگ» به معنی رفتن به نزد او می‌باشد. 22اما اگر زنده ماندن من، سبب

خواهد شد که عده ء بیشتری را بسوی مسیح هدایت کنم، در اینصورت واقعاً نمی‌دانم کدام بهتر است، مردن یا زنده ماندن. 23 گاه می‌خواهم زنده بمانم و گاه آرزو می کنم که این زندگی را ترک گویم و به نزد مسیح بشتابم، که این برای من خیلی بهتر است. 24 اما در حقیقت اگر زنده بمانم، می‌توانم کمک بیشتری به شما بکنم. 25 بلی، وجود من هنوز در اینجا لازم است؛ از اینرو یقین دارم که باز مدتی در این دنیا خواهم ماند و به رشد و شادی شما در ایمان، کمک خواهم نمود. 26 ماندن من، شما را شاد خواهد ساخت؛ و هنگامی که نزد شما بیایم، مطمئنم او را تجلیل خواهید کرد که مرا سالم نگاه داشته است.

زندگی در مقام شهروندان آسمان

27 و 28 اما هر چه برای من پیش آید، چه شما را بار دیگر ببینم، چه نبینم، به یاد داشته باشید که همواره باید همچون مسیحی واقعی زندگی کنید، تا همیشه خبرهای خوب در باره ء شما به من برسد و بشنوم که دوش به دوش یکدیگر، استوار ایستاده‌اید و هدف همگی‌تان اینست که بدون توجه به مخالفتهای دشمن، پیغام نجات‌بخش انجیل را به همه اعلام کنید. همین امر برای ایشان نشانه ء هلاکت است، اما برای شما نشانه ء اینست که خدا با شماست و به شما زندگی جاوید عطا کرده است. 29 زیرا خدا به شما این افتخار را داده

است که نه فقط به او ایمان آورید، بلکه در راه او
متحمل زحمات و مشقات نیز بشوید. 30در این مجاهده و
پیکار، ما با یکدیگر شریک می‌باشیم. شما در گذشته
شاهد زحمات من در راه مسیح بوده‌اید، و همانطور که
می‌دانید هنوز هم درگیر همان زحمات و مبارزات
هستم.

اتحاد از طریق فروتنی

2 ای مسیحیان، آیا یکدیگر را تشویق و دلگرم
می کنید؟ آیا آنقدر یکدیگر را دوست دارید که
به هم کمک کنید؟ آیا احساس می کنید که ما همه
با هم برادریم و از یک روح برخورداریم؟ آیا دلسوز
و همدرد هستید؟ 2اگر چنین است، یکدیگر را محبت
نموده، قلباً با هم توافق داشته و همدل و همفکر باشید،
تا مرا واقعاً شاد سازید.
3خودخواه نباشید و برای خودنمایی زندگی نکنید. فروتن
باشید و دیگران را از خود بهتر بدانید. 4فقط به فکر
خودتان نباشید، بلکه به کار و مسایل دیگران هم
توجه نمایید.

فروتنی و سرافرازی مسیح

5شما باید همان طرز فکری را در پیش گیرید که مسیح
داشت. 6او با اینکه ماهیت خدایی داشت، اما نخواست
از اختیار و حق خدایی خود استفاده کند؛ 7بلکه قدرت

و جلال خود را کنار گذاشت و به شکل یک بنده
درآمد، و شبیه انسانها شد؛ 8و حتی بیش از این نیز خود
را فروتن ساخت، تا جایی که حاضر شد مانند یک
تبهکار، بر روی صلیب اعدام شود.
9به همین جهت، خدا او را بی‌نهایت سرافراز کرد و
نامی به او بخشید که از هر نام دیگری والاتر است،
10تا به نام «عیسی»، هر آنچه در آسمان و بر زمین و
زیر زمین است، به زانو درآید، 11و برای جلال خدای
پدر، همه به زبان خود اعتراف کنند که عیسی مسیح،
خداوند است.

درخشش زندگی مسیحی

12عزیزان من، زمانی که نزد شما بودم، سعی می کردید
دستورهای مرا اطاعت کنید. اکنون که از شما دورم،
همین روش را ادامه دهید و بکوشید تا با اعمالتان نشان
دهید که نجات یافته‌اید، یعنی با اطاعت و احترام
عمیق به خدا، و دوری از هرآنچه که موجب ناخشنودی
اوست. 13زیرا خدا خودش در وجود شما کار می کند تا
بتوانید با میل و رغبت او را اطاعت نمایید و اعمالی را
بجا آورید که مورد پسند اوست.
14کارهایتان را بدون غرغر و شکایت انجام دهید، 15تا
کسی نتواند از شما ایراد بگیرد. شما باید در این دنیای
فاسد که پر از افراد نادرست و ناخلف است، همچون
فرزندان خدا، پاک و بی‌لکه باشید و در میان ایشان

مانند نور بدرخشید، 16و کلام حیات‌بخش خدا را به ایشان برسانید.
آنگاه، به هنگام بازگشت مسیح، من غرق شادی خواهم شد، زیرا نتیجه زحماتی را که برای شما کشیده‌ام، خواهم دید. 17حتی اگر لازم باشد، حاضرم آخرین قطره ء خونِ خود را برای حفظ ایمانتان بریزم و جانم را مثل قربانی به خدا تقدیم کنم و در راه شما فدا شوم. من از این کار، شادی خواهم نمود و شما را در شادی خود شریک خواهم ساخت. 18شما نیز باید از این کار خوشحال باشید و با من شادی کنید که این افتخار را دارم تا در راه شما جان خود را فدا نمایم.

پولس از تیموتائوس تقدیر می¬کند

19اگر خدا بخواهد، بزودی تیموتائوس را نزد شما خواهم فرستاد، تا وقتی نزد من باز می گردد، مرا از احوال شما آگاه کند و روحم را شاد سازد. 20هیچکس مانند تیموتائوس، چنین علاقه ء خالصی نسبت به شما ندارد؛ 21گویا هرکس فقط به مسائل خود می‌اندیشد، و به فکر خدمت به مسیح نیست. 22اما شما تیموتائوس را می‌شناسید؛ او مثل یک فرزند به من کمک کرده تا پیغام انجیل را اعلام نمایم. 23بنابراین، امیدوارم به محض اینکه از انجام کار خود مطلع شدم، تیموتائوس را فوری نزد شما بفرستم؛ 24و امیدوارم به لطف خداوند، خودم هم بزودی نزد شما بیایم.

پولس از اپافرودیتوس تقدیر می¬کند

25 در ضمن، فکر کردم لازم است «اپافرودیتوس» را نیز
پیش شما بفرستم. او را نزد من فرستاده بودید تا در
وقت احتیاج به من کمک کند. من و او با هم مانند
برادران واقعی بوده‌ایم و دوش به دوش هم کار کرده‌ایم
و جنگیده‌ایم. 26 اکنون او را نزد شما می‌فرستم، چون
دلش برای همه ء شما تنگ شده است. خصوصاً غمگین
شد از اینکه شنید شما از بیماری او آگاهی یافته‌اید.
27 درواقع، بیماری او بسیار سخت بود و چیزی نمانده
بود که از پای درآید. اما خدا، هم به او و هم به من
رحم کرد و نگذاشت که این غم نیز بر غمهای دیگر
من اضافه شود.
28 دلم می‌خواهد هر چه زودتر او را نزد شما بفرستم،
چون می‌دانم که از دیدنش واقعاً شاد خواهید شد؛
همین موضوع باعث خوشحالی من خواهد شد و از
بار غمم خواهد کاست. 29 پس او را همچون برادری
در خداوند به گرمی بپذیرید و از زحمات او قدردانی
نمایید، 30 زیرا جانش را در راه خدمت به مسیح، به خطر
انداخت تا به جای شما که از من دور هستید، به من
خدمت کند.

نجات بوسیله ء مسیح، نه از راه دینداری

3 عزیزان من، در هر وضعی که هستید، در خداوند
شاد باشید. من هرگز از تکرار این مطالب خسته

نخواهم شد؛ و در ضمن به نفع شماست که آنها را بارها
بشنوید.
2مواظب سگهای خطرناک باشید! منظورم آن شیطان
صفتانی هستند که می گویند برای نجات یافتن باید
ختنه شد! 3ما با قطع کردن قسمتی از بدن خود، فرزند
خدا نمی‌شویم، بلکه با پرستش خدا بوسیله ء روح او.
ختنه ء واقعی همین است. ما مسیحیان به آن فدا کاری
که عیسی مسیح در راه ما کرده است افتخار می کنیم
و تصدیق می‌نماییم که با توانایی‌ها و امتیازات انسانی
خود، قادر به نجات خود نیستیم.
4خود من بیش از هرکس دیگری، دلیل داشتم که
می‌توانم خود را نجات دهم. اگر دیگران فکر می کنند
که با تکیه به اصل و نصب و امتیازات شخصی خود
می‌توانند نجات یابند، من بیشتر حق دارم چنین فکری
بکنم! 5زیرا من در یک خانواده ء اصیل یهودی، از طایفه
ء «بنیامین»، بدنیا آمده‌ام؛ و هشت روزه بودم که ختنه
شدم. بنابراین، یک یهودی کامل هستم. از این گذشته،
عضو فرقه ء «فریسیان» نیز بودم، که در زمینه ء اجرای
احکام دین یهود، از همه سختگیرترند. 6تعصب من در دین
یهود بقدری بود که مسیحیان را آزار و شکنجه می‌دادم، و
می کوشیدم که فرایض دینی را مو به مو اجرا نمایم.
7اما اکنون همه ء این امتیازات را که روزگاری برایم
بسیار باارزش بود، دور ریخته‌ام، تا بتوانم ایمان و امیدم
را به مسیح ببندم. 8بلی، همه چیز در مقابل نعمت

شناخت خداوندم عیسی مسیح، بی‌ارزش است. بنابراین، همه را کنار گذاشته‌ام، چون برای من پشیزی ارزش ندارند، با این هدف که مسیح را داشته باشم، 9و با او یکی شوم، و دیگر برای نجات یافتن، بر کارهای خوب خودم و یا اطاعت از قوانین مذهبی تکیه نکنم، بلکه اعتمادم بر مسیح باشد؛ زیرا فقط از راه ایمان به مسیح است که خدا ما را بی گناه بحساب می‌آورد. 10اکنون من همه چیز را رها کرده‌ام، چون دریافته‌ام که فقط از این راه می‌توانم مسیح را واقعاً بشناسم و به آن قدرتی که او را پس از مرگ زنده کرد، دست یابم؛ من می‌خواهم درک کنم که رنج کشیدن و مردن با او یعنی چه. 11تا به هر قیمتی که شده، بتوانم مانند کسانی که در روز قیامت زنده می‌شوند، زندگی کاملاً جدیدی بیابم و در تازگی و خرمی آن بسر برم.

پیش بسوی هدف

12منظورم این نیست که دیگر کامل شده‌ام. هنوز بسیار چیزها هست که باید بیاموزم؛ پس می کوشم تا روزی بتوانم همان شخصیتی گردم که مسیح در نظر دارد و برای رسیدن به همان مقام نیز مرا نجات داده است. 13بلی برادران عزیز، من هنوز آن که باید باشم نیستم، اما تمام نیروی خود را صرف یک کار می کنم، و آن اینکه گذشته را فراموش کنم و با انتظار و امید به آنچه در پیش است چشم دوزم، 14و بکوشم تا به خط پایان

مسابقه برسم و جایزه را به چنگ آورم، که برای آن، خدا ما را بسوی آسمان فرا می‌خواند؛ و همه ء اینها در اثر فداکاری است که مسیح برای ما انجام داده است.
15امیدوارم همگی شما که مسیحیان بالغی هستید، در این مورد با من هم عقیده باشید. اگر درمورد مسئله ء دیگری اختلاف نظر داشته باشید، مطمئناً خدا آن را هم برای شما روشن خواهد ساخت، 16به شرط آنکه همیشه از حقیقتی که در وجود شماست پیروی کنید.
17برادران عزیز، مرا سرمشق خود قرار دهید، و به کسانی توجه نمایید که مطابق نمونه ء ما رفتار می کنند. 18زیرا قبلاً بارها به شما گفته‌ام و اکنون نیز گریه کنان می گویم که خیلی‌ها که به ظاهر می گویند مسیحی‌اند، در واقع دشمنان صلیب مسیح‌اند. 19اینگونه افراد، عاقبتشان هلاکت ابدی است، چون خدای ایشان شکمشان است و به چیزی فخر می کنند که باید از آن خجالت بکشند؛ تمام افکارشان متوجه ء امور دنیای فانی است. 20اما سر منزل اصلی ما آسمان است، که نجات‌دهنده ء ما، عیسی مسیح خداوند نیز در آنجاست؛ و ما چشم به راه او هستیم تا از آنجا بازگردد. 21او به هنگام بازگشت خود، این بدنهای فانی ما را دگرگون خواهد ساخت و به شکل بدن پرجلال خود در خواهد آورد. او با همان قدرتی که همه ء چیزها را تحت سلطه ء خود در خواهد آورد، ما را نیز دگرگون خواهد ساخت.

4 ای برادران عزیز، من شما را بسیار دوست می‌دارم
و مشتاقانه در انتظار دیدار شما هستم، چون شما
شادی من و پاداش زحماتم هستید. ای عزیزان من، به
خداوند وفادار بمانید.

سخنان آخر پولس

2در ضمن از آن دو بانوی گرامی، «افودیه» و «سینتیخی»
التماس می کنم که به کمک خداوند، مجادله و اختلاف
نظر را کنار بگذارند و با یکدیگر صلح کنند. 3از تو،
دوست و همکار صمیمی خود نیز استدعا می کنم که به
این دو بانو در حل اختلافشان کمک کنی، زیرا ایشان
زمانی دوش به دوش من خدمت کرده‌اند تا پیغام انجیل
را اعلام نماییم. ایشان با «کلمنت» و سایر همقطاران
من نیز که نامهایشان در دفتر حیات نوشته شده است،
همکاری کرده‌اند.
4در خداوند دائماً شاد باشید، و باز می گویم شاد باشید!
5در هر کاری ازخودگذشتگی نشان بدهید و ملاحظه
ء دیگران را بکنید. بخاطر داشته باشید که خداوند
بزودی باز می گردد. 6برای هیچ چیز غصه نخورید؛
درعوض برای همه چیز دعا کنید و هر چه لازم دارید
به خداوند بگویید و فراموش نکنید که برای جواب
دعاها، از او تشکر نمایید. 7اگر چنین کنید، از آرامش
خدا بهره‌مند خواهید شد، آرامشی که فکر انسان
قادر به درک آن نیست. این آرامش الهی به فکر و

دل شما که به عیسی مسیح ایمان آورده‌اید، راحتی و آسایش خواهد بخشید.
8برادران عزیز، در خاتمه بگذارید این را نیز بگویم: فکرتان را بر روی هر چه راست و خوب و درست است، ثابت نگاه دارید. در باره ء چیزهایی فکر کنید که پاک و زیباست. در صفات خوب و پسندیده ء دیگران تأمل کنید. در باره ء چیزهایی فکر کنید که می‌توانید خدا را برای آنها شکر کنید و به وجود آنها خوش باشید. 9هر چه از من دیدید و آموختید، در زندگی‌تان بکار گیرید تا خدای آرامش با شما باشد.

سپاسگزاری بابت هدایا

10چقدر از خدا سپاسگزارم و او را ستایش می کنم که بار دیگر به کمک من شتافتید. می‌دانم که همیشه در این فکر بوده‌اید، اما فرصت انجامش را نمی‌یافتید. 11البته منظورم این نیست که در احتیاج بودم، زیرا آموخته‌ام که به آنچه دارم، راضی و قانع باشم. 12می‌دانم که در تنگدستی و دولتمندی، چگونه زندگی کنم. رمز قناعت را در هر شرایطی آموخته‌ام، چه سیر باشم چه گرسنه، چه زیاد داشته باشم و چه اندک. 13هر چه خدا از من بخواهد، با کمک مسیح می‌توانم انجام دهم، زیرا مسیح قدرت انجام آن را به من می‌بخشد. 14با تمام اینها، چه خوب کردید که در مشکلاتم به کمکم شتافتید.
15شما مسیحیان «فیلیپی» بخوبی آگاهید که وقتی برای

نخستین بار پیغام انجیل را به شما اعلام نمودم، و سپس از «مقدونیه»
روانه شدم، فقط شما در امر دادن و گرفتن با من همکاری کردید؛ هیچ کلیسای دیگری در این امر پیشقدم نشد. 16حتی زمانی که در «تسالونیکی» بودم، دو بار مبلغی برای رفع احتیاجاتم فرستادید. 17البته از هدایای شما سپاسگزارم، ولی آنچه بیشتر مرا شاد می‌سازد، اینست که بخاطر این نیکوکاری‌تان، پاداش خوبی خواهید یافت.
18در حال حاضر، همه چیز دارم که حتی بیش از نیازم است؛ و غرق هدایایی هستم که بدست «اپافرودیتوس» فرستادید، هدایایی که همچون قربانی خوشبو، خدا را خشنود می‌سازد. 19خدا نیز به سبب جانبازی عیسی مسیح، تمام احتیاجات شما را با ثروت شکوهمند خود، رفع خواهد نمود. 20از حال تا ابد، پدر ما خدا را جلال باد، آمین.

سلامهای پایانی پولس

21به تمام مسیحیان آنجا سلام برسانید. برادرانی که با من هستند، سلام می‌رسانند. 22همه ء مسیحیان اینجا، بخصوص مسیحیانی که از دربار امپراطور هستند، سلام می‌رسانند. 23فیض خداوند ما عیسی مسیح با روح شما باد.

نامه ء پولس به مسیحیان کولسی

دوست عزیزم تئوفیلوس:

1 از طرف من، پولس، که خدا برای خدمت به عیسی مسیح برگزیده،
و از طرف برادر ما تیموتائوس،
به برادران وفادار مسیحی ما که در شهر کولسی می‌باشند. از درگاه پدرمان خدا و خداوندمان عیسی مسیح، طالب رحمت و آرامش برای شما هستیم.

سپاسگزاری و دعا

3هرگاه برای شما دعا می کنیم، ابتدا خدا را که پدر خداوند ما عیسی مسیح است، برای وجود شما شکر می کنیم، 4زیرا شنیده‌ایم که چه ایمان استواری به خداوند دارید و چه محبت عمیقی به ایمانداران او نشان می‌دهید. 5علت این ایمان و محبت شما اینست که از همان ابتدا که پیغام راستین انجیل را شنیدید، به شادیهای آسمانی دل بستید. 6این پیغام، از روزی که آن را شنیدید و از لطف عظیم خدا نسبت به گناهکاران آگاهی یافتید، زندگی شما را دگرگون کرد. اکنون همین پیغام به سراسر دنیا رسیده است و در همه جا زندگی مردم را دگرگون می‌سازد.
7خدمتگزار امین عیسی مسیح، یعنی اِپافراس که پیغام انجیل را به شما رساند و اکنون از طرف شما با ما همکار

و همخدمت است، 8ما را آگاه ساخت که روح‌القدس
چه محبت عمیقی در دل شما نسبت به دیگران قرار داده
است.
9بنابراین، از آن روز که این خبر را شنیدیم، دائما دعا
می کنیم و از خدا می‌طلبیم که به شما یاری کند تا
خواست و اراده ء او را دریابید، و به شما حکمت عطا
فرماید تا امور روحانی را درک کنید؛ 10تا به این ترتیب
زندگی شما همواره مورد پسند خداوند و باعث جلال
او باشد و همیشه به انجام اعمال نیک مشغول باشید و
هر روز خدا را بهتر بشناسید. 11همچنین، دعا می کنیم
که از قدرت عظیم خدا لبریز شوید تا بدون توجه
به مشکلات زندگی، همیشه با شادی پیش روید، 12و
همواره پدر آسمانی را سپاس گویید که ما را شایسته
ء آن ساخت تا در برکات و امتیازات آنانی که در عالم
نور زندگی می کنند، شریک شویم. 13او ما را از دنیای
تاریک شیطان نجات داد و به ملکوت فرزند عزیزش
منتقل ساخت، 14همان فرزندی که ما را به قیمت خون
خود آزاد کرد و گناهانمان را بخشید.

مسیح که بود و چه کرد؟

15مسیح چهره ء دیدنی خدای نادیده است. او فرزند
خداست و بر تمام موجودات برتری دارد. 16در واقع، تمام
هستی بوسیله عیسی مسیح بوجود آمد، یعنی هر آنچه در
آسمان و بر زمین است، دیدنی و نادیدنی؛ عالم روحانی

با فرمانروایان و تاج و تخت ایشان، و فرماندهان و
بزرگانشان، همه بوسیله ء مسیح و برای جلال او آفریده
شدند. 17پیش از آنکه چیزی بوجود آید، او وجود داشت،
و قدرت اوست که عالم هستی را حفظ می کند. 18او
سر این بدن یعنی کلیساست، کلیسایی که از مجموع
مؤمنین او تشکیل شده است. او نخستین فردی است که
پس از مرگ زنده شد و ثابت کرد که در هر چیز مقام
نخست را دارد؛ 19زیرا خدا اراده فرمود که الوهیت کامل
او در وجود فرزندش قرار گیرد.
20در اثر کاری که مسیح در حق ما انجام داد، خدا راهی
مهیا کرد تا همه چیز را، چه در آسمان و چه بر زمین،
بسوی خود باز آورد؛ جانبازی مسیح بر روی صلیب و
خونی که او در راه ما ریخت، همه را با خدا صلح داده
است. 21این صلح شامل حال شما که زمانی از خدا دور
بودید نیز می‌شود. بلی، شما روزگاری از خدا رویگردان
و با او دشمن بودید؛ نیت‌های بد و اعمال زشتتان، شما را
از او جدا کرده بود. اما اکنون او شما را به حضور خود
پذیرفته است. 22عیسی مسیح با فدا کردن بدن انسانی
خود بر روی صلیب، ایجاد چنین رابطه‌ای را با خدا
ممکن ساخته است. در نتیجه ء این فداکاری است که
مسیح، شما را به پیشگاه خدا آورده است؛ و شما بدون
هیچ اتهام و محکومیتی در حضور خدا ایستاده‌اید،
بطوری که دیگر او خلافی در شما نمی‌بیند تا به سبب
آن، شما را سرزنش کند. 23این به شرطی میسر است که

بطور کامل به حقیقت ایمان داشته باشید و در آن محکم و ثابت بمانید و نگذارید امیدی که به هنگام شنیدن پیغام انجیل در شما بوجود آمد، متزلزل شود. این همان پیغامی است که به گوش تک‌تک شما رسید و اکنون نیز به سراسر دنیا می‌رسد، و من پولس، افتخار دارم آن را به دیگران اعلام نمایم.

زحمات پولس برای کلیسا

24 اما بخشی از کار من، زحمت کشیدن برای شماست؛ و برای این شادم، زیرا به این وسیله، زحماتی را که مسیح برای بدنش یعنی کلیسا کشیده، تکمیل می کنم.
25 و 26 و 27 در واقع، خدا مرا فرستاده تا به کلیسای او خدمت کنم و راز بزرگ او را برای شما غیر یهودیان بیان نمایم. او این راز را قرنها از انسانها مخفی نگاه داشته بود، اما اکنون اراده نموده تا آن را برای آنانی که او را دوست می‌دارند و برای او زندگی می کنند، آشکار سازد؛ و دولت و جلال این راز از آن شما غیر یهودیان نیز می‌باشد. راز خدا اینست: «مسیح در وجود شما، تنها امید پرشکوه شماست!»
28 پس به هر جا که می‌رویم، با هرکس که مشتاق شنیدن باشد درباره مسیح سخن می گوییم، و به هر طریقی ایشان را هشدار و تعلیم می‌دهیم، تا همه را بصورت افرادی بالغ در مسیح، به حضور خدا تقدیم کنیم. 29 کار من همین است و در این راه زحمت می کشم،

و با تمام نیرویی که مسیح عطا می کند، در این زمینه تلاش و کوشش می کنم.

2 ای کاش می‌دانستید که من برای شما و ایمانداران «لائودیکیه» و مسیحیان دیگری که شخصاً مرا ندیده‌اند، با چه سوز دلی دعا می کنم. 2دعای من اینست که همواره دلگرم باشید و بوسیله ء ریسمانهای نیرومند محبت، به یکدیگر بپیوندید و با اطمینان واقعی و درک روشن، به شناخت مسیح دست یابید. زیرا آن راز بزرگ خدا که اکنون آشکار شده است، خود مسیح است. 3تمام گنجینه‌های حکمت و معرفت خدا، در مسیح نهفته است.
4این را می گویم تا کسی نتواند شما را با سخنان و استدلالات فریبنده، گمراه سازد. 5زیرا با اینکه از شما دورم، اما دلم پیش شماست و از رابطه ء خوب شما با یکدیگر و از ایمان راسختان به مسیح شادم.

هشیاری در مقابل فلسفه‌های پوچ دنیا

6پس همانطور که برای دریافت نجات، به مسیح ایمان آوردید، اکنون نیز برای حل مشکلات روزانه، به او ایمان داشته باشید و با پیوندی ناگسستنی با او زندگی کنید. 7در او ریشه بدوانید تا از او قوت بگیرید. بکوشید که همواره در او رشد کنید و در حقایقی که آموخته‌اید، قوی و نیرومند گردید؛ و برای کارهایی که او برای شما

انجام داده است، زندگی‌تان لبریز از شادی و شکرگزاری باشد.
8هوشیار باشید تا کسی با فلسفه‌های باطل خود، ایمان و شادی روحانی را از شما نگیرد؛ نظریات غلط و پوچ ایشان، بر افکار و عقاید مردم استوار است، نه بر فرمایشات و تعالیم مسیح. 9در مسیح طبیعت و ذات الهی، بطور کامل، در یک بدن انسانی ظاهر شده است.
10بنابراین، وقتی مسیح را دارید، همه چیز دارید و وجود شما از حضور خدا لبریز است. مسیح در واقع حاکم بر تمامی ریاست‌ها و قدرت‌هاست.
11هنگامی که بسوی مسیح آمدید، او شما را از امیال و خواسته‌های ناپاکتان آزاد ساخت، اما نه بوسیله یک عمل انسانی یعنی سنت ختنه، بلکه با یک عمل روحانی، یعنی شستشوی روح شما. 12زیرا زمانی که غسل تعمید گرفتید، در واقع طبیعت کهنه و گناهکارتان با مسیح مرد و دفن شد؛ سپس با مسیح زنده شدید و حیاتی نوین را آغاز کردید. تمام اینها در اثر این بود که به کلام خدای توانا ایمان آوردید، خدایی که مسیح را پس از مرگ زنده کرد.
13زمانی شما در گناهان خود مرده بودید، و هوسهای گناه‌آلود بر وجودتان مسلط بود. اما خدا شما را در حیات مسیح سهیم گرداند، زیرا همه ء گناهانتان را آمرزید، 14و سند محکومیت شما را که حاکی از نااطاعتی شما بود، از بین برد. خدا نامه ء اعمالتان را

بـر صلیـب مسـیح میخکـوب کـرد و همـه گناهانتـان را بـه حسـاب او گذاشـت. 15به ایـن ترتیـب، قـدرت شـیطان را کـه شـما را بـه گنـاه متهـم می‌سـاخت، در هـم شکسـت. خـدا بـه تمـام مـردم دنیـا بـه روشـنی نشـان داد کـه مسـیح بـر روی صلیـب بـر شـیطان چیـره شـده اسـت؛ و شـما هـم بوسـیله ء او، از تمـام گناهـان خـود پـاک شـده‌اید.

16پـس اجـازه ندهیـد کسـی از شـما ایـراد بگیـرد و بگویـد که چـرا ایـن را می‌خوریـد و یـا آن را می‌نوشـید؛ یـا چـرا فـلان عیـد مذهبـی یـا مـاه جدیـد را جشـن نمی گیریـد؛ و یـا چـرا در روز مقـدس شـنبه کار می کنیـد. 17تمـام اینهـا احکامـی موقتـی بودنـد کـه بـا آمـدن مسـیح از اعتبـار افتادنـد. آنهـا فقـط سـایه‌ای از آن «واقعیـت» بودنـد کـه قـرار بـود بیایـد، و آن واقعیـت، خـود مسـیح اسـت. 18هرگـز تحت‌تأثیـر سـخنان اشـخاصی قـرار نگیریـد کـه بـه قـول خودشـان، رؤیاهـای آسـمانی می‌بیننـد و ظاهـراً خیلـی فروتـن هسـتند و فرشـتگان را می‌پرسـتند. اینـان کـه می‌خواهنـد خـود را مقدس‌تـر از شـما جلـوه دهنـد، چنـان سرمسـت افـکار انسـانی خـود شـده‌اند 19کـه ارتبـاط خـود را بـا مسـیح کـه «سـر» همـه ء ماسـت، بکلـی از دسـت داده‌انـد. در حالیکـه اگـر مـا کـه «بـدن» هسـتیم، بخواهیـم آنطـور کـه خـدا مقـرر کـرده، رشـد کنیـم، بایـد بوسـیله ء رگ و پـی، پیونـد خـود را بـا «سـر» نـگاه داریـم.

20اکنـون شـما بـا مسـیح مرده‌ایـد و از عقایـد دنیـا آزاد شـده‌اید، عقایـدی کـه بـر اسـاس آنهـا، بـرای کسـب نجـات

باید اعمال نیک انجام داد و دستورهای خاصی را بجا آورد. پس حال که از این عقاید آزاد شده‌اید، چرا باز پایبند اصول و قوانینی می‌شوید 21 که می گوید این را نخورید، آن را نچشید، و دست به فلان خوراک نزنید؟ 22اینها قوانین زودگذر انسانی هستند، زیرا خوراک وقتی خورده شد، دیگر تمام شده است! 23این قوانین ممکن است بظاهر خوب باشند، زیرا اجرای آنها نیاز به زهد و عبادت و ریاضت زیاد دارد؛ اما برای تسلط بر افکار و هوسهای ناپسند انسان، هیچگونه تأثیری ندارند، جز اینکه شخص را خودپسند و مغرور سازند.

زندگی تازه در مسیح زنده

3 اکنون که همراه مسیح از نو زنده شده‌اید، به برکات و شادیهای آسمان چشم بدوزید، جایی که مسیح در کنار خدا، بر تخت عزت و قدرت نشسته است. 2همواره به آنچه در آسمان است بیندیشید، و برای امور این دنیای زودگذر غصه نخورید. 3به این دنیای فانی همانقدر دل ببندید که یک شخص مرده دل می‌بندد! زیرا زندگی واقعی شما در آسمان است، همراه مسیح در حضور خدا! 4وقتی مسیح که زندگی واقعی ماست بازگردد، شما نیز با او خواهید درخشید و در جلال و شکوه او شریک خواهید شد.

5پس به گناهان این دنیا نزدیک نشوید؛ هوسهای ناپاک را که در وجودتان کمین می کنند، نابود سازید؛ هرگز

خـود را بـا گناهانـی چـون بی‌عفتـی، ناپاکـی، شـهوت‌رانی و هوسـهای ننگیـن دیگـر آلـوده نکنیـد. بـه چیزهـای خوش‌ظاهـر ایـن دنیـا نیـز طمـع نورزیـد، چـون طمـع نوعـی بت‌پرسـتی اسـت. 6آنانـی کـه مرتکـب چنیـن اعمالـی می‌شـوند، یقیناً گرفتـار خشـم و غضـب خـدا خواهنـد شـد. 7شـما نیـز زمانـی کـه هنـوز بـه ایـن دنیـای گناه‌آلـود تعلـق داشـتید، اسـیر همیـن عادتهـای شـرم‌آور بودیـد.

8امـا اکنـون وقـت آن اسـت کـه خشـم و کینـه و فحـش و سـخنان زشـت را همچـون جامـه‌ای پوسـیده از تـن خـود درآوریـد و دور بیندازیـد. 9بـه یکدیگـر دروغ نگوییـد، زیـرا آن طبیعـت کهنـه و فاسـد شـما کـه دروغ می گفـت، دیگـر مـرده و از بیـن رفتـه اسـت؛ 10و اکنـون زندگـی کامـلاً تـازه‌ای را در پیـش گرفته‌ایـد، کـه طـی آن در شـناخت راسـتی ترقـی می کنیـد و می کوشـید هـر روز بیشـتر شـبیه مسـیح، خالـق ایـن زندگـی تـازه شـوید. 11در ایـن زندگـی تـازه، ملیـت شـخص، نـژاد، سـواد و مقـام اجتماعـی او اهمیـت و ارزشـی نـدارد، چـون همـه ء مـردم می‌تواننـد بـه یـک انـدازه بـه حضـور مسـیح بیاینـد. آنچـه واقعـاً اهمیـت و ارزش دارد، حضـور مسـیح در زندگـی شـخص اسـت.

12حـال کـه خـدا شـما را بـرای ایـن زندگـی تـازه برگزیـده و اینچنیـن شـما را محبـت کـرده اسـت، شـما نیـز بایـد نسـبت بـه دیگـران دلسـوز، مهربـان، فروتـن، ملایـم و بردبار باشـید؛ 13و رفتـار دیگـران را تحمـل کنیـد و آمـاده باشـید تـا ایشـان را ببخشـید. هرگـز از یکدیگـر کینـه بـه دل نگیریـد. از یـاد

نبرید که مسیح شما را بخشیده است؛ پس شما نیز باید
دیگران را ببخشید.
14مهم‌تر از همه، بگذارید محبت هادی زندگی شما
باشد، زیرا محبت عامل همبستگی کامل مسیحیان است.
15بگذارید آرامشی که مسیح عطا می‌کند، همواره
بر دلهای شما مسلط باشد، چون همه ء ما باید مانند
اعضای یک بدن، در هماهنگی و صفا زندگی کنیم. در
ضمن، همیشه شکرگزار باشید.
16کلام و تعالیم مسیح را به یاد آورید و بگذارید سخنان
او زندگی‌تان را بارور سازد و شما را حکمت آموزد.
کلام او را به یکدیگر تعلیم دهید. مزامیر و سرودهای
روحانی بسرایید و با قلبی مملو از شکرگزاری آنها را
برای خداوند بخوانید. 17گفتار و کردار شما، شایسته ء
نام عیسای خداوند باشد؛ و توسط او به حضور خدای
پدر بیایید تا تشکرات خود را به او تقدیم کنید.

رفتار تازه

18ای زنان، از شوهران خود اطاعت کنید، زیرا این
خواست خداوند است. 19ای شوهران، همسران خود را
محبت نمایید و با ایشان تندی و تلخی نکنید.
20ای فرزندان، مطیع پدر و مادر خود باشید، زیرا این
خداوند را خشنود می‌سازد. 21و شما پدران، فرزندانتان را
آنقدر سرزنش نکنید که دلسرد و دلشکسته شوند.
22ای غلامان، در هر امری مطیع اربابان خود در این دنیا

باشید. نه تنها در حضور ایشان به وظایف خود خوب عمل کنید، بلکه بسبب محبت و احترامتان به مسیح، همیشه از صمیم قلب خدمت نمایید. 23هر کاری را از جان و دل انجام دهید، درست مانند اینکه برای مسیح کار می کنید، نه برای اربابتان. 24فراموش نکنید که شما پاداشتان را از مسیح خداوند دریافت خواهید کرد، یعنی همان میراثی را که برای شما نگاه داشته است، زیرا شما در واقع غلام مسیح هستید. 25پس اگر مسیح را خوب خدمت نکنید، خدا نیز پاداش خوبی به شما نخواهد داد، چون کسی که در انجام وظیفه‌اش کوتاهی کند، خدا به او رحم نخواهد نمود.

4 شما اربابان نیز باید با عدل و انصاف با غلامان خود رفتار کنید. فراموش نکنید که خود شما نیز در آسمان ارباب دارید که همیشه ناظر بر رفتار شماست.

چند پند روحانی

2در دعا، جدیت و پشتکار را فراموش نکنید. همیشه در حال دعا و راز و نیاز با خدا باشید. منتظر جواب دعاهایتان بمانید و فراموش نکنید که وقتی دعایتان مستجاب شد، از خدا تشکر کنید. 3به خاطر بسپارید که برای ما هم دعا کنید که خدا فرصتهای مناسبی ایجاد کند تا پیغام انجیل مسیح را به همه اعلام کنیم؛

در واقـع، بـه علـت موعظـه انجیـل اسـت کـه در اینجـا زندانـی هسـتم. 4دعـا کنیـد کـه جـرأت کافـی داشـته باشـم تـا ایـن پیغـام را آزادانـه و تمـام و کمـال بیـان نمایـم.
5از هـر فرصـت نهایـت اسـتفاده را بکنیـد تـا پیغـام انجیـل را بـه دیگـران برسـانید، و بدانیـد چگونـه بـا کسـانی کـه هنـوز ایمـان نیاورده‌انـد، عاقلانـه رفتـار نماییـد. 6گفتگـوی شـما معقـول و پـر از لطـف باشـد، تـا بـرای هرکـس پاسـخی مناسـب داشـته باشـید.

خاتمه ء نامه

7بـرادر عزیزمـان «تیخیکـوس»، شـما را از وضـع مـن آگاه خواهـد سـاخت؛ او خدمتگـزار وفـادار مسـیح و همخدمـت مـن اسـت. 8او را مخصوصـاً نـزد شـما می‌فرسـتم تـا شـما را از احـوال مـا مطلـع سـازد و شـما را دلگـرم و تشـویق نمایـد.
9درضمـن «اونیسـیموس» را نیـز همـراه او می‌فرسـتم کـه بـرادر عزیـز مـا و همشـهری خـود شماسـت. ایـن دو بـرادر، شـما را در جریـان همـه ء وقایـع اینجـا خواهنـد گذاشـت.
10«اَرِسـتَرخوس» کـه بـا مـن در زنـدان اسـت، و «مرقُـس» پسـر عمـوی «برنابـا»، بـه شـما سـلام می‌رسـانند. همانگونـه کـه قبـلاً هـم سـفارش کـرده‌ام، هـرگاه مرقـس نـزد شـما آیـد، از او بـه گرمـی پذیرایـی کنیـد. 11«یسـوع یُسـتوس» نیـز سـلام می‌رسـاند. از مسـیحیان یهودی‌نـژاد، فقـط همیـن چنـد نفـر در اینجـا بـا مـن خـدا را خدمـت می کننـد، و خـدا می‌دانـد کـه چقـدر باعـث دلگرمـی مـن شـده‌اند!

12«اِپافـراس»، همشـهری دیگـر شـما و خدمتگـزار عیسـی
مسـیح بـه شـما سـلام می‌رسـاند. او همیشـه بـا جدیـت بـرای
شـما دعـا می کنـد تـا کامـل و اسـتوار شـوید و در هـر امـری
اراده و خواسـت خـدا را درک کنیـد. 13مـن شـخصاً شـاهد
هسـتم کـه او بـا چـه تـلاش و کوششـی بـرای شـما و همچنین
بـرای مسـیحیان اهـل «لائودیکیـه» و «هیراپولیـس» دعـا
می کنـد.
14«لوقـا» پزشـک محبـوب و همچنیـن «دیمـاس» بـه شـما
سـلام می‌رسـانند.
15بـه بـرادران مـا در «لائودیکیـه»، و بـه «نیمفـاس» و
مؤمنینـی کـه در خانـه ء او بـرای عبـادت جمـع می‌شـوند،
سـلام برسـانید. 16درضمـن، پـس از خوانـدن ایـن نامـه، آن را
بـه کلیسـای لائودیکیـه بفرسـتید، و نامـه‌ای را هـم کـه بـرای
ایشـان نوشـته‌ام، بگیریـد و بخوانیـد. 17بـه «ارخیپـوس» نیـز
بگوییـد: «در انجـام خدمتـی کـه خداونـد بـه تـو سـپرده
اسـت، کوشـا بـاش!»
18ایـن چنـد کلمـه را نیز بـا خـط خـودم می‌نویسـم و درود
می‌فرسـتم: «مـرا در ایـن زنـدان فرامـوش نکنیـد! خـدا شـما
را فیـض عنایـت فرمایـد.»

نامه ء اول پولس به مسیحیان
تسالونیکی

سلام و درود از پولس

1 از طرف پولس، سیلاس و تیموتائوس، به مسیحیان
شهر تسالونیکی که از آنِ خدای پدر و عیسی مسیح
خداوند می‌باشید. از درگاه پدرمان خدا و خداوندمان
عیسی مسیح، طالب رحمت و آرامش برای شما هستیم.

شهرت ایمان تسالونیکیان

2 ما همیشه خدا را برای وجود شما شکر می کنیم و دائماً
برای شما دعا می کنیم، 3 و در حضور پدرمان خدا، اعمال
پر مهر و ایمان استوار و امید راسخی را که به بازگشت
خداوند ما عیسی مسیح دارید، به یاد می‌آوریم.
4 ای برادران عزیز و ای محبوبان خدا، می‌دانیم که
خدا شما را برگزیده است، 5 زیرا زمانی که پیغام
انجیل را به شما اعلام نمودیم، آن را کلمات و سخنانی
بی‌معنی نپنداشتید، بلکه با علاقه ء بسیار به آن
گوش فرا دادید. آنچه می گفتیم، عمیقاً در شما اثر
می گذاشت، زیرا روح‌القدس به شما یقین کامل
می‌بخشید که سخنان ما راست است؛ رفتار ما نیز
شما را از این امر مطمئن می‌ساخت. 6 در نتیجه، شما
از ما و از خداوند پیروی کردید، و با وجود زحمات
شدیدی که به سبب پیغام ما متوجه ء شما شده بود،

با شادی که از روح‌القدس است، پیغام ما را پذیرفتید.
7به این ترتیب، شما برای مسیحیان سراسر «مقدونیه» و
«یونان» نمونه شدید. 8اکنون کلام خداوند بوسیله ء شما
در همه جا پخش شده و به گوش مردم سرزمینهای دیگر
نیز رسیده است. هر جا قدم می گذاریم، سخن از ایمان
حیرت‌انگیز شما به خداست؛ لذا نیازی نیست که ما
دیگر چیزی در این خصوص بگوییم، 9زیرا خودشان
برای ما بیان می کنند که با آمدن ما نزد شما، چگونه
از بت‌پرستی دست کشیدید و به خدا گرویدید، بطوری
که اکنون فقط بنده ء خدای زنده و حقیقی هستید.
10درضمن، بازگو می کنند که با چه اشتیاقی منتظر
بازگشت فرزند خدا یعنی عیسی می‌باشید، که خدا او
را پس از مرگ زنده کرد. او تنها کسی است که ما را از
مجازات هولناک آخر زمان نجات خواهد داد.

خدمت پولس در تسالونیکی

2 برادران عزیز، شما خود می‌دانید که آمدن ما نزد
شما چقدر مفید و پرثمر بود. 2آگاهید که پیش از
آنکه نزد شما بیاییم، در شهر «فیلیپی» بسبب اعلام پیغام
انجیل، چقدر با ما بدرفتاری کردند و چقدر زحمت
دیدیم. با اینحال، با وجود دشمنانی که از هر طرف ما
را احاطه کرده بودند، خدا به ما جرأت داد تا با دلیری،
همان پیغام را به شما نیز برسانیم. 3پس ملاحظه می کنید
که پیغام انجیل را نه با انگیزه‌های نادرست و مقاصد

ناپاک بلکه با سادگی و خلوص نیت به شما رساندیم.
4در واقع، خدا به ما اعتماد کرده تا بعنوان رسولان او،
حقایق انجیل را اعلام نماییم. از اینرو، ذرهای نیز پیغام
خدا را تغییر نمیدهیم، حتی اگر به مذاق مردم
سازگار نباشد؛ زیرا ما خدمتگزار خدایی هستیم که از
تمام نیتهای دلمان باخبر است. 5خودتان آگاهید که
ما هرگز سعی نکردیم با چربزبانی، توجه شما را به
خود جلب کنیم؛ از روابطمان با شما نیز برای کسب
منافع مادی استفاده نکردیم، خدا خودش شاهد است.
6درضمن، نه از شما و نه از هیچکس دیگر، انتظار
احترام و تکریم نداشتیم، گرچه بعنوان رسولان مسیح،
این حق را به گردن شما داشتیم. 7اما نه فقط از این
حق خود استفاده نکردیم، بلکه مانند یک مادر مهربان
از شما مراقبت نمودیم. 8محبت و علاقه ء ما نسبت به
شما آنقدر زیاد بود که نه تنها پیغام خدا را، بلکه
جانهای خود را نیز در اختیار شما گذاشتیم.
9برادران عزیز، حتماً به یاد دارید که با چه زحمتی،
شب و روز کار می کردیم و برای امرار معاش عرق
میریختیم، تا وقتی پیغام انجیل خدا را به شما
میرسانیم، سربار کسی نباشیم. 10شما خودتان شاهد
هستید، همچنین خدا نیز، که رفتار ما با هر یک از
شما، پاک و بیریا و بیعیب بوده است. 11حتماً به
خاطر دارید که چگونه مانند یک پدر شما را نصیحت
می کردیم، 12و از شما میخواستیم که زندگی و رفتارتان

باعث خشنودی خدا گردد، خدایی که شما را دعوت کرده تا در ملکوت و جلال او سهیم باشید.
13همچنین دائماً خدا را شکر می کنیم که وقتی پیغام خدا را به شما اعلام نمودیم، آن را سخنان انسانی نپنداشتید، بلکه گفته‌های ما را بعنوان کلام خدا پذیرفتید، که البته همینطور نیز هست. این پیغام، وقتی به آن ایمان آوردید، زندگی شما را دگرگون کرد؛ 14و پس از آن، همان رنجها و مشکلاتی که بر مسیحیان ساکن یهودیه وارد آمد، شما را نیز در برگرفت، زیرا شما از هموطنان خود همان جور و ستمی را دیدید که ایشان از هموطنان یهودی خود دیدند. 15ایشان انبیای پیشین و حتی عیسای خداوند را کشتند؛ اکنون نیز بی‌رحمانه ما را آزار می‌دهند. آنان هم با خدا مخالفند، هم با انسان؛ 16و می کوشند ما را از رساندن پیغام خدا به غیر یهودیان منع کنند، زیرا می‌ترسند ایشان نیز به نجات دست یابند. به این ترتیب گناهان این قوم روزبروز سنگین‌تر می‌شود و سرانجام غضب خدا بر ایشان فرود خواهد آمد.

خبرهای دلگرم پس از آنکه مدتی از شما دور شدیم گرچه کننده تیموتائوس

17برادران عزیز، دلمان هرگز از شما دور نشد بسیار کوشیدیم که بار دیگر شما را ببینیم. 18به همین منظور بسیار مایل بودیم نزد شما بیاییم، و من، پولس، بارها سعی کردم بیایم، اما شیطان مانع شد. 19زیرا امید و

شادی و افتخار ما در زندگی، فقط شما هستید. بلی، این شما هستید که به هنگام بازگشت مسیح، در حضور او باعث خوشحالی ما خواهید شد. 20شما نشان پیروزی و شادی ما می‌باشید.

3 سرانجام، چون من دیدم که بیش از این تحمل دوری شما را ندارم، تصمیم گرفتم در «آتن» تنها بمانم، 2و «تیموتائوس» را که برادر و همکار ما در خدمت خداست، نزد شما بفرستم تا ایمانتان را تقویت کند و شما را دلداری دهد، 3و نگذارد در اثر زحمات دلسرد شوید؛ گرچه می‌دانید که این زحمات، جزئی از نقشه ء خدا برای ما مسیحیان می‌باشد. 4همان زمان نیز که نزد شما بودیم، از پیش به شما می گفتیم که سختیهای فراوان به سراغتان خواهد آمد، و همینطور هم شد.
5همانطور که گفتم، چون دیگر نمی‌توانستم تحمل کنم که از شما بی‌خبر باشم، بی‌درنگ تیموتائوس را فرستادم تا از استواری ایمانتان یقین حاصل کند. می‌ترسیدم شیطان شما را در وسوسه و آزمایش انداخته باشد و به این ترتیب تمام زحماتی که برای شما کشیده‌ایم، به هدر رفته باشد. 6اما اکنون که تیموتائوس از نزد شما بازگشته است، به ما مژده داده که ایمان و محبت شما به قوت خود باقی است و ما را نیز فراموش نکرده‌اید، و به همان اندازه که ما مشتاق دیدار شما هستیم، شما

نیـز بـرای دیـدن مـا اشـتیاق دارید. 7بنابرایـن ای بـرادران، بـا وجـود تمـام مشـکلات و زحماتـی کـه متحمـل می‌شـویم، خاطرمـان بـا شـنیدن ایـن خبرهـا آسـوده شـد، زیـرا اطـلاع یافتیـم کـه نسـبت بـه خداونـد وفـادار مانده‌ایـد. 8تـا زمانـی کـه شـما در ایمـان بـه خداونـد اسـتوار باشـید، تحمـل مشـکلات بـرای مـا آسـان خواهـد بـود.

9حقیقتـاً نمی‌دانیـم بـرای وجـود شـما و ایـن همـه خوشـی و شـادی کـه نصیـب مـا کرده‌ایـد چگونـه از خـدا تشـکر کنیـم؟ 10روز و شـب دائمـاً دعـا می‌کنیـم و از خـدا می‌خواهیـم بـه مـا اجـازه دهـد کـه بـار دیگـر شـما را ببینیـم تـا هـر نقصـی را کـه در ایمانتـان وجـود دارد، برطـرف کنیـم. 11باشـد کـه پدرمـان خـدا و خداوندمـان عیسـی مسـیح، بـار دیگـر مـا را بـه نـزد شـما بفرسـتد. 12خداونـد محبـت شـما را چنـان فزونـی بخشـد کـه بتوانیـد یکدیگـر و دیگـران را بشـدت محبـت کنیـد، همانگونـه کـه مـا شـما را محبـت می‌نماییـم؛ 13تـا بـه ایـن ترتیـب، پدرمـان خـدا دل شـما را قـوی و بی گنـاه و پـاک سـازد، تـا در آن روز کـه خداونـد مـا عیسـی مسـیح بـا مقدسـین خـود بـاز می گـردد، در حضـور خـدا، مقـدس و بی‌عیـب بایسـتید.

زندگی مطابق خواست خدا

4 بـرادران عزیـز، اجـازه بدهیـد نکتـه ء دیگـری نیـز اضافـه کنـم: شـما بخوبـی می‌دانیـد کـه چگونـه در زندگـی خـود، خـدا را خشـنود سـازید، زیـرا احکامـی را

که از جانب عیسای خداوند به شما داده‌ایم، می‌دانید. اما به نام عیسای خداوند از شما تقاضا می کنم که در این خصوص کوشش بیشتری بنمایید. 3زیرا اراده و خواست خدا اینست که پاک باشید و از هر نوع فساد جنسی خود را دور نگاه دارید. 4هر یک از شما باید بتواند بر بدن خود مسلط باشد و آن را مقدس و قابل احترام نگاه دارد. 5نگذارید بدنتان مانند خدانشناسان، اسیر شهوات باشد.

6در ضمن، خواست خدا اینست که کسی همنوع خود را فریب ندهد و زن او را تصاحب نکند، زیرا همانگونه که قبلاً به شما گفته‌ام، خدا برای اینگونه اعمال، انسان را مجازات خواهد کرد. 7زیرا خدا ما را نخوانده است تا ناپاک و شهوت‌ران باشیم، بلکه پاک و مقدس. 8اگر کسی حاضر نیست مطابق این احکام زندگی کند، بداند که با دستورهای انسان مخالفت نمی کند بلکه با احکام خدایی که روح پاکش را به شما عطا کرده است.

9اما درباره ء محبت پاک و برادرانه که باید در میان قوم خدا وجود داشته باشد، نیازی نمی‌بینم چیزی بنویسم، زیرا خدا خودش به شما آموخته است که یکدیگر را محبت بنمایید. 10البته شما محبت خود را به تمام مسیحیان ایالت «مقدونیه» نشان داده‌اید؛ با وجود این، ای برادران عزیز، از شما تقاضا می کنیم ایشان را بیش از این محبت کنید. 11هدفتان این باشد که زندگی آرامی

داشته باشید، و فقط به کارهای خودتان مشغول باشید و با دستهای خود امرارمعاش کنید، همانگونه که قبلاً هم به شما گفته‌ایم. 12به این ترتیب، غیرمسیحیان نیز به شما اعتماد کرده، احترام خواهند گذاشت. درضمن، دست نیاز بسوی این و آن دراز نخواهید کرد.

امید رستاخیز مردگان

13و اینک برادران عزیز، می‌خواهم که شما از وضعیت ایماندارانی که می‌میرند آگاه باشید، تا وقتی کسی از شما فوت می کند، شما نیز مانند آنانی که امیدی به عالم آینده ندارند، در غم و غصه فرو نروید. 14زیرا ما که ایمان داریم عیسی مرد و پس از مرگ زنده شد، باید یقین داشته باشیم که به هنگام بازگشت او، خدا تمام مسیحیانی را که مرده‌اند، همراه وی به این جهان باز خواهد آورد.

15این را من از جانب خداوند می گویم: ما که هنگام بازگشت مسیح خداوند زنده باشیم، زودتر از مردگان به آسمان نخواهیم رفت. 16زیرا صدای فرمان الهی و آوای تکان دهنده ء رئیس فرشتگان و نوای شیپور خدا شنیده خواهد شد و ناگاه خود خداوند از آسمان به زمین خواهد آمد. آنگاه پیش از همه، مسیحیانی که مرده‌اند زنده خواهند شد تا خداوند را ملاقات کنند. 17سپس، ما که هنوز زنده‌ایم و روی زمین باقی هستیم، همراه ایشان در ابرها ربوده خواهیم شد تا همگی، خداوند را در هوا

ملاقات کنیم و تا ابد با او باشیم. 18پس با این سخنان،
یکدیگر را تشویق کنید و تسلی دهید.

5 شاید بپرسید که مسیح در چه زمان بازخواهد
گشت. برادران عزیز، لازم نیست در این باره
چیزی بنویسم، 2زیرا شما بخوبی می‌دانید که
هیچکس زمان بازگشت او را نمی‌داند. «روز خداوند»،
همچون دزد شب، بی‌خبر سر می‌رسد. 3همان وقت
که مردم می گویند: «همه جا امن و امان است»،
ناگهان مصیبت دامنگیرشان خواهد شد، همانطور که
درد بسراغ زن آبستن می‌آید؛ آنگاه راه فراری برای آنان
وجود نخواهد داشت.
4اما برادران عزیز، شما در تاریکی گناه و بی‌خبری
نیستید که وقتی «روز خداوند» سر رسد، غافلگیر
شوید، مانند کسی که دزد به او حمله کرده باشد. 5شما
همگی فرزندان نور و روز هستید، و با تاریکی و شب
کاری ندارید. 6بنابراین، آماده باشید و مانند دیگران به
خواب نروید. منتظر بازگشت مسیح باشید و هوشیار
بمانید. 7شب، وقت خواب و مستی و بی‌خبری است،
8ولی ما که در نور زندگی می کنیم، باید هشیار باشیم
و زره ایمان و محبت را در برکنیم، و امید مبارک نجات را
همچون کلاهخود بر سر بگذاریم.
9از یاد نبریم که خدا ما را برنگزیده تا زیر غضب
خود قرار دهد، بلکه ما را انتخاب نموده تا بوسیله ء

خداوند ما عیسی مسیح نجات دهد. 10او جان خود را
فدا کرد تا ما بتوانیم تا ابد با او زندگی کنیم، خواه
به هنگام بازگشت او زنده باشیم، خواه نباشیم. 11پس به
همین ترتیب، به تشویق و تقویت یکدیگر ادامه دهید.
چند پند مفید
12برادران عزیز، خواهش می کنم به کشیشان و
خادمینی که در کلیسایتان زحمت می کشند و شما را
راهنمایی می‌نمایند، احترام بگذارید. 13بسبب زحماتی
که برای شما می کشند، ایشان را با تمام وجود احترام
و محبت نمایید. نگذارید چیزی باعث تیرگی روابطتان
با یکدیگر گردد.
14برادران عزیز، اشخاص تنبل و سرکش را تأدیب کنید؛
افراد محجوب و ترسو را دلداری دهید؛ ضعفا را یاری
نمایید؛ نسبت به همه، صبر و تحمل را پیشه کنید.
15مواظب باشید بدی را با بدی تلافی نکنید، بلکه
بکوشید همواره به یکدیگر و به تمام مردم خوبی کنید.
16همیشه شاد باشید! 17پیوسته دعا کنید! 18برای هر
پیش آمدی خدا را شکر نمایید، زیرا اینست خواست
خدا برای شما که از آن عیسی مسیح هستید.
19هیچگاه مانع کار روح خدا نشوید. 20نبوتها یعنی
پیغامهایی را که خدا به مؤمنین می‌دهد، کوچک و
حقیر نشمارید، 21بلکه بدقت به آنها گوش فرا دهید،
و اگر تشخیص دادید که از جانب خدا هستند، آنها را
بپذیرید. 22خود را از هر نوع بدی دور نگاه دارید.

سلامهای پایانی پولس

23دعـا می کنـم کـه خـود خـدای آرامـش، شـما را تمامـاً
مقـدس سـازد. باشـد کـه روح و جـان و بـدن شـما تـا روز
بازگشـت خداونـد مـا عیسـی مسـیح بی‌عیـب و اسـتوار
بمانـد. 24همـان خدایـی کـه شـما را خوانـده اسـت تـا
فرزنـدان او باشـید، طبـق وعـده‌اش ایـن را نیـز بـرای شـما
انجـام خواهـد داد.
25بـرادران عزیـز، بـرای مـا دعـا کنیـد. 26از جانـب مـن بـه
تمـام بـرادران سـلام برسـانید و ایشـان را ببوسـید. 27در نـام
خداونـد از شـما می‌خواهـم کـه ایـن نامـه را بـرای همـه ء
مؤمنیـن بخوانیـد. 28فیـض خداونـد مـا عیسـی مسـیح بـا همـه
شـما باشـد.

نامه ء دوم پولس به مسیحیان تسالونیکی

سلام و درود از پولس

1 از طرف پولس، سیلاس و تیموتائوس، به مسیحیان شهر تسالونیکی که در پناه پدر ما خدا و خداوند ما عیسی مسیح محفوظ هستند.
2 از درگاه پدرمان خدا و خداوندمان عیسی مسیح، طالب رحمت و آرامش برای شما می‌باشیم.

پایان زحمات و رنجها

3 برادران عزیز، موظفیم همواره خدا را برای وجود شما شکر نماییم. بلی، شایسته است که چنین کنیم، زیرا ایمان شما بگونه‌ای چشمگیر رشد کرده، و محبت شما نسبت به یکدیگر بی‌نهایت عمیق شده است. 4 به هر کلیسایی که می‌رویم، به وجود شما افتخار می کنیم و برای ایشان بیان می‌نماییم که چگونه شما با وجود مشکلات طاقت‌فرسا و آزار و اذیتها، شکیبایی و ایمان کامل به خدا را حفظ کرده‌اید. 5 این آزارها و ناملایمات نشان می‌دهند که راه‌های خدا منصفانه و عادلانه است، زیرا او بوسیله ء این زحمات و رنجها، از یک طرف شما را برای ملکوت خود آماده می کند، 6 و از طرف دیگر تنبیه و مجازات را برای آنانی که شما را زجر می‌دهند مهیا می‌سازد.

7بنابراین، به شما که رنج و آزار می‌بینید، اعلام می‌دارم
که وقتی عیسای خداوند به ناگاه در میان شعله‌های
آتش و با فرشتگان نیرومند خود از آسمان ظاهر شود،
8خدا به ما و به شما آسودگی خواهد بخشید؛ اما آنانی
را که از شناختن خدا و پذیرش نقشه ء
نجات او توسط عیسی مسیح سر باز می‌زنند، به کیفر
9ایشان به مجازات جاودانی خواهند
خواهد رسانید.
رسید، و تا ابد از حضور خداوند دور خواهند ماند و
هرگز شکوه و عظمت قدرت او را نخواهند دید. 10بلی،
این رویدادها در روز بازگشت او واقع خواهد شد،
روزی که قوم او و مؤمنین او، ستایش و تحسین را نثار
او کنند. در آن روز شما نیز در میان ستایش کنندگان او
خواهید بود، زیرا به شهادتی که ما درباره او دادیم،
ایمان آوردید.
11پس ما به دعای خود برای شما ادامه می‌دهیم تا
خدا شما را برای خود فرزندانی شایسته بسازد و به
آرزوهای نیکی که دارید، جامه ء عمل بپوشاند، و
با قدرت خود اعمال شما را که از ایمان سرچشمه
می‌گیرد، کامل کند. 12آنگاه مردم با مشاهده اعمال
شما، نام خداوند ما عیسی مسیح را ستایش و تمجید
خواهند کرد؛ شما نیز بسبب تعلق به او، عزت و
حرمت خواهید یافت. لطف و فیض خدای ما و
خداوند ما عیسی مسیح همه ء این امتیازات را برای
شما فراهم آورده است.

ظهور مرد خبیث پیش از بازگشت مسیح

2 اما سخنی نیز درباره ء بازگشت خداوند ما
عیسی مسیح و جمع شدن ما به نزد او بگوییم:
گویا برخی می گویند که روز بازگشت خداوند فرا
رسیده است؛ برادران عزیز، خواهش می کنم از شنیدن
اینگونه خبرهای نادرست، آرامش خود را از دست ندهید.
حتی اگر بگویند که در این زمینه رؤیایی دیده‌اند،
یا پیغام خاصی از خدا گرفته‌اند، و یا از من نامه‌ای
دریافت کرده‌اند، مطلقاً باور نکنید. [3]بگذارید هر چه
می‌خواهند، بگویند؛ ولی شما فریب سخنان ایشان را
نخورید.
اما بدانید که تا این دو رویداد واقع نشود، آن روز
نخواهد آمد: نخست، شورشی بر ضد خدا بر پا خواهد
شد؛ دوم، آن مرد جهنمی که عامل این شورش است،
ظهور خواهد کرد. [4]او با هر چه که مربوط به دین و
خدا است، مخالفت خواهد نمود. حتی وارد خانه ء خدا
خواهد شد، و در آنجا نشسته، ادعا خواهد کرد که
خداست. [5]آیا به یاد ندارید که وقتی نزد شما بودم،
اینرا می گفتم؟ [6]خودتان می‌دانید چه کسی مانع آمدن
اوست؛ زیرا او فقط زمانی می‌تواند ظهور کند که
وقتش رسیده باشد.
[7]و اما خرابکاریهایی که آن شورشگر جهنمی به هنگام
ظهورش انجام خواهد داد، از هم اکنون آغاز شده است؛
ولی خود او زمانی ظاهر خواهد شد که آن کسی که

مانع اوست، از سر راه کنار برود. 8آنگاه آن مرد خبیث ظهور خواهد کرد. اما خداوند ما عیسی به هنگام بازگشت خود، او را با نَفَس دهان خویش هلاک کرده، با حضور خود نابود خواهد ساخت. 9این مرد خبیث بوسیله ء قدرت شیطان ظهور خواهد کرد و آلت دست او خواهد بود؛ او با کارهای عجیب و حیرت‌انگیز خود همه را فریب داده، معجزات بزرگ انجام خواهد داد. 10کسانی که فریب او را می‌خورند، آنانی هستند که راه راست را رد کرده و راه جهنم را در پیش گرفته‌اند. ایشان حقیقت را دوست ندارند و آن را نمی‌پذیرند تا نجات یابند. 11از اینرو، خدا اجازه خواهد داد تا با تمام وجود، این دروغها را باور کنند. 12در نتیجه، تمام کسانی که دروغ را پذیرفتند و راستی را رد نمودند و از گناه لذت برده، شاد شدند، بحق محکوم خواهند شد.

ایمانداران باید پایدار بمانند

13اما ای برادران و ای محبوبان خدا، ما باید همیشه برای وجود شما خدا را شکر کنیم، زیرا خدا از همان ابتدا شما را برگزید تا نجات بخشد و بوسیله ء قدرت روح پاکش و ایمانتان به راستی، شما را پاک سازد. 14به همین منظور، او مژده ء نجات را بوسیله ما به شما رساند و از طریق ما، شما را دعوت کرد تا در جلال خداوند ما عیسی مسیح شریک گردید.

15پس ای برادران عزیز، با توجه به این مطالب، استوار

باشید و به حقایقی که حضوراً و یا توسط نامه‌هایمان به شما آموختیم، محکم بچسبید.
16خود خداوند ما عیسی مسیح و پدر ما خدا، که ما را محبت نمود و از روی لطف بی‌پایان خویش، تسلی و امید جاودانی به ما بخشید، 17دلهای شما را تسلی عطا کند و شما را نیرو بخشد تا همواره کردار و گفتارتان نیک باشد.

درخواست دعا

3 ای برادران، در خاتمه خواهش می کنم برای ما دعا کنید. نخست دعا کنید که پیغام خداوند، در هر جا که اعلام می‌شود، بدون مانع بسرعت پخش شود و باعث نجات مردم گردد، همانطور که سبب نجات شما نیز شد. 2همچنین، دعا کنید تا از چنگ مردم بدکار و خدانشناس رهایی یابیم، زیرا همه ء مردم دوستدار خدا نیستند. 3اما خداوند وفادار است و شما را تقویت خواهد نمود و در برابر هر نوع حمله ء شیطان، از شما محافظت خواهد کرد. 4خداوند ما را مطمئن ساخته که هر چه به شما آموخته‌ایم، انجام می‌دهید و خواهید داد. 5خداوند یاری فرماید تا محبت خدا و صبر مسیح را عمیقتر درک کنید.

ترغیب به زندگی شرافتمند

6و اکنون برادران عزیز، به حکمی که به نام خداوند

ما عیسی مسیح و با قدرت او صادر می کنیم، توجه
کنید: از هر مسیحی تنبل که اوقات خود را به بیکاری
می گذراند، و نمی‌خواهد مطابق الگویی که ارائه
دادیم کار کند، دوری نمایید. 7زیرا شما خوب می‌دانید
که چه درسی باید از ما بگیرید: شما هرگز ندیدید که
ما در میان شما بیکار بگردیم. 8نان هیچکس را مفت
نخوردیم، بلکه روز و شب کار کردیم و عرق ریختیم تا
بتوانیم لقمه نانی بدست آورده، سربار شما نباشیم؛ 9نه
به این دلیل که حق نداشتیم از شما تقاضای خوراک
بکنیم، بلکه می‌خواستیم الگویی به شما بدهیم و نشان
دهیم که برای امرار معاش باید کار کرد. 10همان موقع
نیز که آنجا نزد شما بودیم، حکم کردیم که: «هرکس
نمی‌خواهد کار کند، حق ندارد خوراک بخورد.»
11با اینحال باز می‌شنویم که در میان شما بعضی تنبلی
می کنند و نمی‌خواهند تن به کار بدهند؛ در ضمن وقت
شما را نیز با بدگویی درباره ء دیگران، تلف می کنند.
12به نام عیسی مسیح خداوند به این قبیل اشخاص
نصیحت می کنیم و دستور می‌دهیم که به زندگی خود
نظم و آرامش ببخشند و به کار و کوشش بپردازند تا نانی
بدست آورند. 13به بقیه ء شما نیز ای برادران عزیز،
می گویم که هیچگاه از نیکی کردن خسته نشوید.
14اما اگر کسی هست که نمی‌خواهد از دستورات
ما در این نامه اطاعت کند، مراقب او باشید و با او
معاشرت نکنید تا از عمل خویش شرمنده شود. 15اما به

چشم دشمن به او نگاه نکنید، بلکه مانند برادری که
احتیاج به نصیحت دارد، او را هوشیار سازید.
سلامهای پایانی پولس
16خود خداوند که سرچشمه ء آرامش است، به شما
در هر وضعی که هستید، پیوسته آرامش عطا فرماید.
خداوند با همه ء شما باشد.
17اینک من، پولس این سلام و درود را مانند سایر
نامه‌هایم، به دست خودم می‌نویسم، تا بدانید که این
نامه از طرف من است. این هم خط من:
18فیض خداوند ما عیسی مسیح بر همه ء شما باشد.

نامه ء اول پولس به
تیموتائوس

سلام و درود از پولس

1 از طرف من، پولس، رسول و فرستاده ء عیسی مسیح
که طبق حکم نجات دهنده ء ما خدا و خداوند
و امیدمان عیسی مسیح، برای این خدمت تعیین شده‌ام،
2به فرزند حقیقی‌ام در ایمان، تیموتائوس.
از درگاه پدرمان خدا و خداوندمان عیسی مسیح، طالب
فیض و رحمت و آرامش برای تو هستم.

مبارزه با تعالیم غلط

3و4همانطور که هنگام عزیمت به «مقدونیه» خواهش
کردم، همچنان از تو می‌خواهم که در «اَفَسُس» بمانی و
از تعالیم غلطی که بعضی‌ها می‌دهند، جلوگیری کنی، و
اجازه ندهی که مردم به داستانها و افسانه‌ها روی آورند
و یا خود را با شجره‌نامه‌های طولانی و بی‌پایان مشغول
سازند. اینگونه مسایل، جز ایجاد بحث‌های بی‌ثمر،
نتیجه ء دیگری ندارند. این عقاید و بحث‌های پوچ مانع
نقشه ء الهی که بوسیله ایمان آشکار می‌شود، می گردد.
5اما منظور من از این حکم اینست که مسیحیان آنجا،
از محبتی لبریز شوند که از دلی پاک و انگیزه‌ای درست
و ایمانی اصیل سرچشمه می گیرد.
6اما این قبیل افراد، اصلاً توجهی به این امور روحانی

ندارند و فقط در پی ایجاد بحث و جدل هستند؛ 7دلشان
می‌خواهد معلم احکام و شریعت شوند، در حالیکه
کوچکترین درکی از مفهوم واقعی آن ندارند. 8البته
شریعت و احکام مذهبی خوب است، بشرطی که بطرز
صحیح و آنگونه که خدا در نظر دارد، بکار رود. 9اما
بهرحال این احکام به ما که بوسیله ء خدا نجات یافته‌ایم
مربوط نمی‌شود، بلکه برای قانون‌شکنان، جنایتکاران،
خدانشناسان، گناهکاران و بی‌دینان است؛ برای آنانی
است که پدر و مادر خود را مورد ضرب و شتم قرار
می‌دهند و یا آدم می کشند. 10بلی، این احکام داده شد
تا نشان دهد که مرتکبین این اعمال، جزو گناهکارانند،
یعنی زناکاران، همجنس‌بازان، آدم دزدان، دروغگویان و
تمام کسانی که مرتکب اعمالی برخلاف تعلیم صحیح
می گردند، 11تعلیمی که مطابق انجیل پرجلال خدای
متبارک است، و من نیز برای اعلام آن تعیین شده‌ام.

لطف خدا نسبت به پولس

12بنابراین، خداوندمان عیسی مسیح را شکر می گویم که
قدرت انجام این خدمت را به من داد، و مرا لایق شمرد
و به این خدمت گمارد. 13گرچه قبلاً به مسیح کفر
می گفتم و مسیحیان را تعقیب می کردم و آزار و شکنجه
می‌دادم، اما خدا بر من رحم فرمود، زیرا نمی‌دانستم چه
می کنم و هنوز مسیح را نشناخته بودم. 14وه که خداوند
ما چه مهربان و پر محبت است! او نشان داد که چگونه

به او ایمان بیاورم و از محبت مسیح عیسی لبریز شوم.
15این حقیقت چقدر عالی است و چقدر آرزو دارم همه
آن را بپذیرند که عیسی مسیح به جهان آمد تا گناهکاران
را نجات بخشد. من خود، بزرگترین گناهکاران هستم،
16اما خدا بر من رحم کرد، تا به این ترتیب عیسی مسیح
بتواند مرا بعنوان نمونه‌ای برای دیگران بکار ببرد و نشان
دهد که حتی نسبت به بدترین گناهکاران صبور است،
تا دیگران نیز دریابند که می‌توانند زندگی جاوید داشته
باشند. 17پس تا زنده‌ام می گویم جلال و حرمت شایسته
ء خدایی است که پادشاه تمام دورانهاست. او نادیدنی و
غیرفانی است. تنها او خداست، و اوست دانای کل. آمین!

وظائف تیموتائوس

18و حال، پسرم، «تیموتائوس»، حکمی که به تو می‌دهم
اینست: برای خداوند خوب بجنگ، همانگونه که خداوند
قبلاً توسط نبوتها و پیغامها این را در مورد تو فرموده بود.
19به ایمانی که به مسیح داری محکم بچسب و وجدان خود
را پاک نگاه دار و مطابق ندای آن عمل کن. زیرا بعضی از
ندای وجدان خود سر پیچی کرده، به انجام کارهایی دست
زدند که می‌دانستند درست نیست. به همین علت، بعد
از مدتی مخالفت با خدا، ایمان خود را به مسیح از دست
دادند. 20«هیمینائوس» و «اسکندر»، دو نمونه از این قبیل افراد
می‌باشند. ایشان را در چنگ شیطان رها کردم تا تنبیه شوند
و درس عبرت گیرند و دیگر باعث رسوایی نام مسیح نگردند.

دستورات در خصوص دعا و عبادت

2 چند نکته ء مهم را نیز مورد تأکید قرار می‌دهم:
برای همه ء مردم دعا کن؛ از خدا درخواست کن
که بر آنان رحم کند؛ و بسبب آنچه که برای ایشان
انجام خواهد داد، او را شکر کن.
2همچنین، برای رهبران و مقامات مملکت به پیشگاه
خداوند دعا کن تا بتوانیم در صلح و آرامش بسر بریم و
زندگی خداپسندانه و پاک و شایسته‌ای داشته باشیم. 3دعا
کردن برای دیگران، کاری است که نجات‌دهنده ء ما
خدا را خشنود می‌سازد، 4زیرا او مشتاق است که همه ء
مردم نجات یابند و به این حقیقت پی ببرند 5و6که خدا
واحد است، و میان خدا و مردم، انسانی وجود دارد به نام
عیسی مسیح که جان خود را فدای تمام بشریت کرد تا
با این کار، خدا و انسان را با یکدیگر آشتی دهد.
این پیغامی است که خدا در زمان مناسب به جهانیان داد؛
7و در نهایت راستی اعلام می کنم که من بعنوان رسول
خدا انتخاب شده‌ام تا این حقیقت را به غیر یهودیان
برسانم و به ایشان تعلیم دهم که چگونه خدا انسان را
از راه ایمان نجات می‌بخشد.
8بنابراین، می‌خواهم که مردان در هر جا، آزاد از گناه
و خشم و نفرت، دستهای پاک خود را بلند کرده، به
درگاه خدا دعا کنند. 9و10زنان نیز باید در طرز پوشاک
و آرایش خود باوقار باشند. زنان مسیحی باید برای
نیکوکاری و اخلاق خوب خود مورد توجه قرار گیرند،

نـه بـرای آرایـش مـو و یـا آراسـتن خـود بـه زیـور آلات و لباس‌هـای پـرزرق و بـرق.
11زنـان بایـد در سـکوت و بـا اطاعـت کامـل بـه فراگیـری مسـایل روحانـی بپردازنـد. 12اجـازه نمی‌دهـم زنـان بـه مـردان چیـزی یـاد دهنـد و یـا بـر آنـان مسـلط شـوند. زنـان بایـد در جلسـات کلیسـایی سـاکت باشـند. 13علـت ایـن امـر آنسـت کـه خـدا نخسـت «آدم» را آفریـد و بعـد «حـوّا» را. 14و ایـن آدم نبـود کـه فریـب شـیطان را خـورد، بلکـه حـوّا فریـب خـورد و گنـاه کـرد. 15از ایـن جهـت، خـدا زنـان را بـه درد زایمـان دچـار سـاخت؛ امـا اگـر بـه او ایمـان آورنـد و زندگـی آرام و بـا محبـت و پاکـی را در پیـش گیرنـد، روح ایشـان را نجـات خواهـد داد.

کشیشان و شماسان

3 ایـن گفتـه صحیـح اسـت کـه اگـر کسـی مشـتاق اسـت کشـیش شـود، در آرزوی کار خوبـی اسـت. 2امـا کشـیش بایـد شـخص نیـک و درسـتی باشـد تـا کسـی نتوانـد عیبـی در او بیابـد. او بایـد شـوهر وفـادار یـک زن باشـد؛ خویشـتندار بـوده، عاقلانـه فکـر کنـد؛ منظـم و خـوش رفتـار باشـد؛ در خانـه‌اش بایـد بـه روی مهمـان بـاز باشـد و مشـتاق تعلیـم کلام خـدا باشـد. 3او نبایـد مشـروبخوار و تندخـو و اهـل دعـوا باشـد بلکـه ملایـم و مهربـان؛ پـول دوسـت نیـز نباشـد. 4بایـد سرپرسـت خوبـی بـرای خانـواده‌اش باشـد و فرزندانـش را طـوری تربیـت کنـد کـه در کمـال احتـرام از او اطاعـت نماینـد، 5زیـرا اگـر کسـی نتوانـد خانـواده ء

خود را اداره کند، چگونه خواهد توانست کلیسا را اداره و خدمت نماید؟
6 کشیش نباید تازه ایمان باشد، زیرا ممکن است از اینکه
اینقدر زود به این مقام گمارده شده، دچار غرور گردد؛
غرور نیز نخستین گام بسوی سقوط است، همانطور که
شیطان نیز از همین راه سقوط کرد. 7 کشیش در خارج
کلیسا، در میان مردم غیرمسیحی نیز باید شهرت خوب
داشته باشد، تا شیطان نتواند او را بوسیله ء اتهامات
گوناگون به دام بیندازد، و دست و پای او را برای خدمت
به اعضای کلیسا ببندد.
8 شماسان که دستیاران کشیش کلیسا هستند، باید مانند
او اشخاصی محترم باشند. ایشان نباید دورو، مشروبخوار
و یا پول دوست باشند؛ 9 بلکه باید با تمام وجود،
مسیح را که منبع مخفی ایمانشان است، پیروی کنند.
10 اما پیش از آنکه کسی را به مقام شماسی بگماری،
اول وظایف دیگری در کلیسا به او محول کن، تا
خصوصیات و توانایی‌های او را بیازمایی. اگر از عهده ء
وظایفش بخوبی برآمد، آنگاه او را به شماسی منصوب
کن. 11 همسران شماسان نیز باید محترم و باوقار باشند و
درباره ء دیگران بدگویی نکنند، بلکه خویشتندار و قابل
اعتماد باشند. 12 شماس باید فقط یک زن داشته باشد و
نسبت به او وفادار بوده، سرپرست خوبی برای خانواده
ء خود باشد. 13 شماسانی که خوب خدمت کنند، اجر
خوبی بدست خواهند آورد، زیرا هم مورد احترام مردم

خواهند بود و هم ایمان و اعتمادشان به مسیح نیرومندتر خواهد گردید.

حقانیت اعتقادات ما

14با اینکه امیدوارم بزودی نزد تو بیایم، اما این نکات
را می‌نویسم، 15تا اگر آمدنم به تأخیر افتاد، بدانی
چه نوع افرادی را برای خدمت به کلیسای خدای زنده
انتخاب کنی، کلیسایی که خانه ء خدا و ستون و پایه ء
حقیقت است. 16واقعاً که خداپسندانه زندگی کردن، کار
آسانی نیست. اما به کمک مسیح این امر امکان‌پذیر
است، زیرا او مانند یک انسان به دنیا آمد، و ثابت کرد
که روحی پاک و بی گناه دارد؛ فرشتگان او را خدمت
کردند؛ و مژده ء آمدن او در میان ملتها اعلام شد؛ مردم
همه جا به او ایمان آوردند؛ و او بار دیگر به جلال و
شکوه خود در آسمان بازگشت.

راهنمایی به تیموتائوس

4 اما روح‌القدس صریحاً می‌فرماید که در زمانهای
آخر، برخی در کلیسا از پیروی مسیح رویگردان
شده، بدنبال معلمینی خواهند رفت که از شیطان الهام
می گیرند. 2این معلم‌نماها با بی‌پروایی دروغ خواهند
گفت و آنقدر آنها را تکرار خواهند کرد که دیگر
وجدانشان آنها را معذب نخواهد ساخت. 3بعنوان مثال
خواهند گفت که ازدواج کردن و گوشت خوردن کار

اشتباهی است؛ درحالیکه می‌دانیم خدا این چیزها را عنایت فرموده تا ایماندارانی که پیرو حقیقتند، با شکرگزاری از آنها بهره‌مند شوند. 4هر چه که خدا آفریده، خوب است و باید با شادی از آنها استفاده کنیم. البته باید برای آنها از خدا شکرگزاری نمود، 5و طلب برکت کرد، زیرا خوراک با دعا و کلام خدا پاک می‌شود.

خادمی شایسته برای مسیح

6اگر این امور را به دیگران تعلیم دهی، خادمی شایسته برای عیسی مسیح خواهی بود، که از ایمان و تعلیم صحیح بهره گرفته است، تعلیمی که آن را پیروی کرده‌ای.

7وقت خود را با بحث درباره ء عقاید پوچ و افسانه‌های احمقانه تلف نکن، بلکه بکوش و تمرین کن تا زندگی خداپسندانه‌ای داشته باشی. 8تمرین و ورزش بدنی مفید است، اما ورزش روحانی بسیار مفیدتر از آن است و تو را برای هر کاری آماده می‌سازد. پس به تمرینات روحانی بپرداز تا مسیحی بهتری باشی، چون این تمرینات نه فقط برای این دنیا مفید است، بلکه برای عالم آینده نیز. 9حقیقت همین است و همه باید آن را بپذیرند. 10ما سخت تلاش می کنیم و زحمت می کشیم تا مردم به این حقیقت ایمان بیاورند، زیرا امید ما به خدای زنده است که نجات دهنده ء همه می‌باشد، خصوصاً آنانی که راه نجات او را پذیرفته‌اند.

11این نکات را تعلیم بده و یقین حاصل کن که همه آنها
را آموخته‌اند. 12اجازه نده کسی تو را بدلیل جوانی‌ات
حقیر بشمارد، بلکه بکوش تا سخن گفتن و شیوه
زندگی‌ات، و همچنین محبت و ایمان و پاکی‌ات، برای
ایمانداران نمونه باشد. 13تا زمان آمدن من، به خواندن
و تشریح کتاب مقدس برای ایمانداران مشغول باش و
برای ایشان کلام خدا را موعظه کن.
14زمانی که کشیشان کلیسا بر سر تو دست گذاشتند،
خدا از طریق پیامها و نبوتها، عطایای خاصی به تو بخشید؛
از این عطایا به بهترین نحو استفاده کن، 15و آنها را در
خدمت خدا بکار ببر تا همه متوجه ء ترقی و پیشرفت تو
شوند. 16بدقت مراقب زندگی و تعالیمی که می‌دهی باش،
و آنچه را که راست و درست است انجام بده، تا خدا تو را
برکت دهد و برای کمک به دیگران بکار برد.

5 مرد سالخورده را هرگز با خشونت سرزنش نکن،
بلکه او را همچون پدر خود با احترام نصیحت
نما. با جوانان مثل برادران خود، با محبت سخن بگو.
2با زنان پیر مانند مادر خود و با دختران جوان همچون
خواهران خود رفتار کن و افکارت درباره ایشان همیشه
پاک باشد.

رفتار با بیوه زنان، کشیشان و غلامان

3کلیسا باید از بیوه‌زنان مراقبت و نگهداری کند، البته

اگر کسی را نداشته باشند که از ایشان مراقبت نماید.
4اما اگر فرزندان یا نوه‌هایی دارند، ایشان باید از آنان
نگهداری بعمل آورند، و بیاموزند که نیکوکاری را از
خانه شروع کنند و اول از همه، دِین خود را به والدین
و اجداد خود ادا نمایند. این چیزی است که خدا را
خشنود و راضی می‌سازد.
5کلیسا باید از بیوه زنانی نگهداری کند که فقیر و
بیکس هستند و چشم امیدشان به خداست و وقتشان را
بیشتر در دعا صرف می کنند؛ 6اما بیوه‌هایی که بیکار
می گردند و بدگویی می کنند و در پی خوشگذرانی
هستند، روح خود را بسوی هلاکت سوق می‌دهند. 7این
باید جزو مقررات کلیسای شما باشد، تا اعضا بدانند
چه کاری درست است و آن را انجام دهند.
8اما اگر کسی به احتیاجات خویشان و بخصوص اعضای
خانواده خود بی‌توجه باشد، اجازه ندارد خود را مسیحی
بخواند؛ چنین شخص از یک کافر هم پست‌تر است.
9زنان بیوه‌ای که بیش از 60 سال سن دارند و بیش از یک
بار ازدواج نکرده‌اند، باید نامشان در فهرست بیوه‌زنان
کلیسا ثبت گردد. 10اینگونه بیوه‌زنان باید به نیکوکاری
معروف بوده، فرزندان خود را بخوبی تربیت کرده باشند؛
باید نسبت به غریبان مهمان‌نواز بوده، به ایمانداران نیز
خدمت کرده باشند و دردمندان و محتاجان را یاری داده و
همواره نیکوکار بوده باشند.
11بیوه‌های جوانتر را جزو این گروه نپذیر، چون پس

از مدتی ممکن است امیال و غرایز بر ایشان چیره شود
و خواهان ازدواج مجدد گردند؛ 12به این ترتیب، بسبب
شکستن پیمان اولشان با مسیح، مورد محکومیت قرار
می گیرند. 13از این گذشته، بیوه ء جوان ممکن است
به بیکاری و تنبلی عادت کند، و خانه به خانه بگردد
و در مورد این و آن به بدگویی بپردازد و در کار دیگران
فضولی کرده، بیهوده گویی نماید. 14پس به نظر من، بهتر
است که بیوه‌های جوان ازدواج کنند و بچه‌دار شوند و
به خانه‌داری بپردازند، تا کسی نتواند از کلیسا عیب و
ایرادی بگیرد. 15زیرا اینطور که پیداست، عده‌ای از
بیوه‌ها از کلیسا روگردان شده، شیطان را پیروی می کنند.
16بار دیگر یادآوری می کنم که خویشان هر بیوه‌زن
باید خرج او را بدهند و این بار را بر دوش کلیسا
ننهند، تا کلیسا بتواند از بیوه‌زنانی نگهداری کند که
هیچکس را ندارند.
17کشیشانی که امور کلیسا را خوب اداره می کنند، باید
هم حقوق خوبی دریافت کنند و هم مورد تشویق قرار
گیرند، بخصوص آنانی که در کار موعظه و تعلیم کلام
خدا، زحمت می کشند. 18زیرا کتاب آسمانی می‌فرماید:
«دهان گاوی را که خرمن می کوبد، نبند و بگذار
به هنگام کار، از خرمنت بخورد.» در جای دیگر نیز
می‌فرماید: «کسی که کار می کند، باید حقش را بگیرد.»
19اگر بر یکی از کشیشان اتهامی وارد شود، نپذیر مگر
آنکه دو یا سه نفر شاهد، آن را تأیید کنند. 20اگر ثابت

شد که گناه کرده است، باید او را در حضور همه توبیخ کنی تا برای دیگران درس عبرتی باشد.
21در حضور خدا و عیسی مسیح و فرشتگان مقدس، تو را مکلف می‌سازم که این دستورالعمل را حتی در مورد کشیشی که بهترین دوست توست اجرا کنی. رفتارت با همه یکسان باشد و از کسی طرفداری نکن. 22در انتصاب کشیش عجله بخرج نده، چون ممکن است او گناهی کرده باشد، و تو با این کارت گناه او را تأیید کنی. مواظب باش که خود را پاک و مقدس نگاه داری.
23خوبست که بجز آب، گاهی نیز برای ناراحتی معده‌ات، کمی شراب بنوشی، زیرا اغلب بیمار می‌شوی.
24برخی از مردم و حتی بعضی از کشیشان زندگی گناه‌آلودی دارند و همه از آن مطلع هستند. در این مورد باید اقدام شدیدی بعمل آوری. اما در مورد کسانی که گناهانشان آشکار نیست، باید منتظر روز داوری شد تا حقایق آشکار گردد. 25به همین ترتیب، خدمات و اعمال نیک و شریف برخی از کشیشان، بر همه واضح است. اما خدمات برخی دیگر، بتدریج بر همه آشکار خواهد شد.

6 آندسته از مسیحیانی که غلام هستند، باید برای ارباب خود خوب کار کنند و به او احترام بگذارند تا نگویند که مسیحیان کارکنان خوبی نیستند. نگذارید از این راه، نام خدا و تعالیم مسیحی مورد

اهانت قرار گیرد. 2اگر ارباب هم مسیحی باشد، نباید از او سوءاستفاده نمایند و از زیر کار شانه خالی کنند، بلکه برعکس باید بهتر کار کنند، چون به یک برادر مسیحی خدمت می کنند.

خطر تعلیم غلط و پول دوستی

این نکات را به ایمانداران تعلیم ده و ایشان را تشویق نما تا آنها را اجرا کنند.
3و4عده‌ای ممکن است این تعلیمات را نپذیرند. اما اینها تعلیم درست و کامل خداوند ما عیسی مسیح بوده و اصول زندگی خداپسندانه می‌باشد. پس هر که بگونه‌ای دیگر تعلیم دهد، در غرور و نادانی گرفتار است. چنین شخصی با مفهوم سخنان مسیح بازی می کند و بحثهایی را پیش می کشد که نتیجه‌اش حسادت، خشم، ناسزا، توهین و بدگمانی است. 5کسانی که این بحثها را بوجود می‌آورند، عقلشان در اثر گناه از کار افتاده و سخنانشان از حقیقت بدور است. دین برای آنان وسیله‌ای است برای ثروتمند شدن و بس. از اینگونه اشخاص دوری کن!
6اما ثروتمند واقعی کسی است که در زندگی خداپسندانه ء خود، به آنچه دارد قانع و خرسند است.
7ما چیزی با خود به این دنیا نیاورده‌ایم و چیزی نیز نخواهیم برد. 8پس اگر خوراک و پوشاک کافی داریم، باید راضی باشیم، حتی اگر ثروتی هم نداشته باشیم؛
9زیرا آنانی که بدنبال ثروت‌اندوزی می‌دوند، دیر

یـا زود دسـت بـه کارهـای نادرسـت می‌زننـد؛ ایـن کارهـا بـه خـود ایشـان صدمـه زده، فکرشـان را فاسـد می کنـد و سـرانجام ایشـان را راهـی جهنـم خواهـد سـاخت. 10عشـق بـه ثـروت، نخسـتین قـدم بسـوی سـایر گناهـان اسـت. بعضـی حتـی بـرای پـول، از خـدا روگـردان شـده و خـود را گرفتـار انـواع دردهـا کرده‌انـد.

راهنمایی‌های شخصی

11ای تیموتائـوس، تـو مـرد خدایـی! از ایـن اعمـال زشـت بگریـز، و راسـتی و تقـوا را پیشـه ء خـود سـاز؛ بـه خـدا اعتمـاد کـن؛ انسـانها را محبـت نمـا؛ صبـور و مهربـان بـاش. 12بـرای خـدا خـوب بجنـگ. زندگـی جاویـد را کـه خـدا بـه تـو عطـا کـرده اسـت، محکـم نـگاه دار؛ تـو خـود نیـز در حضـور شـاهدان بسـیار، بروشـنی وفـاداری خـود را بـه خـدا اعتـراف کـردی.

13در حضـور خدایـی کـه بـه همـه زندگـی می‌بخشـد، و در حضـور مسـیح عیسـی کـه بـا دلیـری در برابـر «پنطیـوس پیلاطـوس» شـهادت داد، مؤکـداً از تـو می‌خواهـم 14کـه تمامـی اوامـر خـدا را انجـام دهـی، تـا کسـی نتوانـد از حـال تـا بازگشـت خداونـد مـا عیسـی مسـیح، عیبـی در تـو بیابـد؛ 15زیـرا خـدای متبـارک و قـادر کل و واحـد، شـاه شـاهان و سَـرور سَـروران، در زمـان معیـن مسـیح را خواهـد فرسـتاد. 16او خدایـی اسـت کـه هرگـز نمی‌میـرد و سـاکن در نـوری اسـت کـه کسـی نمی‌توانـد بـه آن نزدیـک شـود. هیـچ بشـری

او را ندیده و نخواهد دید. عزت و قدرت و سلطنت تا به
ابد از آن او باد. آمین.
17به کسانی که در این دنیا ثروتی دارند بگو که مغرور
نشوند و به آن امید نبندند چون دیر یا زود از بین خواهد
رفت، بلکه به خدا امید ببندند که هر چه لازم داریم
سخاوتمندانه به ما عطا می کند تا از آنها لذت ببریم.
18به ایشان بگو دارایی خود را در راه خیر صرف کنند
و در نیکوکاری ثروتمند باشند؛ با شادی به محتاجان
کمک نمایند، و همیشه آماده باشند تا از ثروتی که خدا
به ایشان عطا کرده است، به دیگران نفعی برسانند.
19با این اعمال نیک، ایشان گنجی واقعی برای خود در
آسمان ذخیره می کنند. این مطمئن ترین سرمایه گذاری
برای بدست آوردن زندگی جاوید است؛ از این گذشته،
زندگی پرثمری نیز در این دنیا خواهند داشت.
20ای تیموتائوس، آنچه که به تو به امانت سپرده شده،
حفظ کن. خود را درگیر بحث‌های بیهوده نکن،
بخصوص با کسانی که دم از علم و دانش می‌زنند. اینان
دروغ می گویند و دانشی ندارند، چون سخنانشان باطل و
برضد خداست. 21بعضی از این قبیل افراد، در اثر همین
بحث‌ها، ایمانشان را از دست داده‌اند.
فیض خداوند با تو باد.

نامه ء دوم پولس به
تیموتائوس

سلام و درود از پولس

1 از طرف من، پولس، که طبق درخواست خدا
فرستاده ء عیسی مسیح هستم، و مأموریت یافته‌ام
که این وعده ء خدا را در همه جا اعلام کنم که هر
که به مسیح ایمان آورد، زندگی جاوید خواهد یافت؛
2به فرزند عزیزم تیموتائوس.
از درگاه خدای پدر و خداوندمان عیسی مسیح، طالب
فیض و رحمت و آرامش برای تو می‌باشم.

تشویق به وفاداری

3چقدر خدا را برای وجود تو شکر می کنم! هر روز
برایت دعا می کنم و بسیاری از شبها تا دیر وقت
به خدای خود التماس می کنم که تو را مورد لطف
بی‌پایان خود قرار دهد. او خدای اجداد من و خدای
من است، و تنها آرزویم در زندگی اینست که رضایت
او را فراهم سازم.
4نمی‌دانی چقدر مشتاق دیدارت هستم و تا چه حد از
دیدن مجدد تو شاد خواهم شد، زیرا همیشه اشکهایی
را که به هنگام وداع می‌ریختی، بیاد دارم. 5هیچگاه از یاد
نمی‌برم چه ایمان خالصی به خداوند داشتی، درست مانند
مادرت «اِفنیک» و مادر بزرگت «لوئیز»؛ و اطمینان دارم

که حالا نیز ایمانت به همان اندازه مستحکم است. 6به همین جهت، می‌خواهم یادآوری کنم که آن عطای الهی را که در توست شعله‌ور سازی، همان عطایی که خدا به هنگام دعا و قرار گرفتن دستهای من بر سر تو، در وجود تو قرار داد. 7زیرا آن روحی که خدا به ما داده است، در ما ترس بوجود نمی‌آورد، بلکه ما را سرشار از محبت و قدرت می‌سازد و ما را یاری می‌دهد تا بتوانیم خود را تحت انضباط قرار دهیم. 8اگر این عطای الهی را در وجودت شعله‌ور نگاه داری، هرگز بیم نخواهی داشت از اینکه به مردم اعلام کنی که مسیح نجات دهنده ء همه است؛ در ضمن، شرمگین نخواهی شد که از من بعنوان دوست خود یاد کنی، دوستی که بخاطر مسیح در زندان است. بلکه برعکس، خودت نیز حاضر خواهی بود بخاطر انجیل مسیح همراه من رنج و زحمت بکشی، و خدا تو را در این زحمات تقویت خواهد نمود.

9این خداست که ما را نجات داد و برای خدمت خود برگزید، نه بدلیل لیاقت ما، بلکه بسبب اینکه پیش از آفرینش جهان اراده فرموده بود لطف و محبت خود را بوسیله ء عیسی مسیح به ما نشان دهد. 10و حال، با ظهور نجات دهنده ءمان عیسی مسیح، اراده ء او آشکار شده است؛ او قدرت مرگ را درهم شکست، و به ما راه ورود به زندگی جاوید را نشان داد که همانا ایمان آوردن به پیغام انجیل اوست؛ 11و برای اعلام و تعلیم همین پیغام است که خدا مرا برگزیده تا رسول و فرستاده ء او در میان

غیر یهودیان باشم. 12به همین دلیل است که در این زندان
متحمل زحمات هستم، اما شرمگین نیستم زیرا می‌دانم به
چه کسی ایمان آورده‌ام و یقین دارم که او می‌تواند امانتی را
که به او سپرده‌ام، تا روز بازگشت خود محفوظ نگاه دارد.
13به سخنان و تعالیم صحیحی که از من شنیدی، محکم
بچسب و از آنها سرمشق بگیر، بخصوص از ایمان و
محبتی که عیسی مسیح عطا می کند. 14آن امانت نیکو،
یعنی عطای الهی را به کمک روح‌القدس که در وجود
تو ساکن است، حفظ کن.
15همانطور که می‌دانی، تمام مسیحیانی که از ایالت
«آسیا» به اینجا آمده بودند، مرا به حال خود گذاشته
و رفته‌اند؛ حتی «فیجلوس»و «هرموجنس» نیز مرا ترک
گفته‌اند. 16خداوند «اُنیسیفوروس» و خانواده ء او را مورد
لطف و رحمت خود قرار دهد، زیرا بارها به دیدن من
آمد و باعث دلگرمی و شادی من گردید. او هیچگاه از
زندانی بودن من عار نداشت، 17بلکه به محض رسیدن به
روم، همه جا بدنبال من گشت تا اینکه مرا پیدا کرد.
18خداوند در روز بازگشت مسیح بر او رحمت فرماید.
تو خودت بخوبی آگاهی که این مرد در «اَفَسُس» نیز
چقدر به من خدمت کرد.

سربازی فداکار برای مسیح

2 ای پسرم، تیموتائوس، خود را با آن قدرتی که عیسی
مسیح می‌بخشد، تقویت نما. 2تعالیمی را که در

حضور جمع از من شنیده‌ای، به افراد قابل اعتماد بسپار تا ایشان نیز بتوانند آنها را به دیگران تعلیم دهند.
3همچون سرباز فداکار عیسی مسیح، به سهم خود در زحمات شریک باش. 4در مقام سرباز مسیح، خود را درگیر امور دنیوی نکن تا بتوانی فرمانده‌ات را راضی نگاه داری. 5ورزشکاری که می‌خواهد برنده ء جایزه شود، باید تمام مقررات مسابقه را رعایت کند؛ تو نیز برای موفقیت در خدمتت، باید از تمام دستورات خداوند اطاعت کنی. 6کشاورزی که می‌خواهد از محصولش استفاده ء فراوان ببرد، سخت کار می کند و زحمت می کشد؛ تو نیز چنین کن. 7درباره ء این سه مثالی که آوردم، خوب فکر کن. خداوند به تو کمک کند تا بدانی به چه ترتیب از آنها سرمشق بگیری.
8هیچگاه این حقیقت را از یاد نبر که عیسی مسیح از لحاظ جسمانی، از نسل داود بدنیا آمد و پس از مرگ، بار دیگر زنده شد. این همان پیغام انجیل است که من اعلام می کنم، 9و بسبب این کار، در زحمت افتاده‌ام و مانند یک خطاکار در زندان بسر می‌برم. گرچه مرا به زنجیر کشیده‌اند، اما کلام خدا را نمی‌توان به زنجیر کشید؛ کلام خدا همه جا پخش می‌شود. 10اما من حاضرم در راه برگزیدگان خدا بیش از اینها زحمت ببینم تا ایشان نیز نجات و جلال جاودانی را از عیسی مسیح بیابند.
11اگر بخاطر مسیح زحمت ببینیم و در راه او کشته شویم، در آسمان زندگی را با او از سر خواهیم گرفت. این واقعیت

مـرا تقویـت و تسـلی می‌بخشـد. 12اگـر فکـر می کنیـم کـه در ایـن دنیـا، خدمـت کـردن بـه او بسـیار دشـوار اسـت، خـوب اسـت بـه یـاد آوریـم کـه روزی فـرا خواهـد رسـید کـه در کنـار او خواهیـم نشسـت و بـا او سـلطنت خواهیـم نمـود. امـا اگـر در زیـر بـار زحمـات دلسـرد شـویم و از خدمـت خداونـد دسـت بکشـیم و از مسـیح روگـردان شـویم، او نیـز از مـا روگـردان خواهـد شـد. 13حتـی وقتـی ضعیـف می‌شـویم و ایمـان و وفاداری‌مـان نسـبت بـه مسـیح سسـت می گـردد، او نسـبت بـه مـا وفـادار می‌مانـد و بـه کمـک مـا می‌شـتابد، زیـرا نمی‌توانـد مـا را کـه جزئـی از وجـود او هسـتیم، از خـود جـدا کنـد، چـون ایـن برخـلاف طبیعـت اوسـت.

اجتناب از مباحثات

14ایـن حقایـق را بـه اعضـای کلیسـای خـود یـادآوری نمـا، و به نـام خداونـد بـه ایشـان حکـم کـن کـه بـر سـر موضوع‌هـای جزئـی بحـث و مجادلـه نکننـد، چـون اینگونـه بحث‌هـا بی‌ثمـر و حتـی مضرنـد. 15در راه خدمـت بـه خـدا سـخت بکـوش تـا او از تـو راضـی شـود و هنگامـی کـه خدمتـت را ارزیابـی می کنـد، شـرمنده نشـوی. سـعی کـن مفهـوم کلام خـدا را خـوب درک کنـی و آن را خـوب تعلیـم دهـی. 16از بحثهـای باطـل و ناپسـند دوری کـن، زیـرا انسـان را از خـدا دور می‌سـازد. 17در ایـن بحث‌هـا، سـخنانی رد و بـدل می‌شـود کـه ماننـد خـوره بـه جـان آدم می‌افتـد. «هیمینائـوس» و «فلیطـوس» از جملـه کسـانی هسـتند کـه مشـتاق چنیـن

بحث‌هایی می‌باشند. 18این دو از راه راست منحرف
شده‌اند و تعلیم می‌دهند که روز قیامت فرا رسیده است،
و به این ترتیب ایمان عده‌ای را تضعیف کرده‌اند. 19اما
حقایق الهی پا برجا می‌ماند و هیچ چیز نمی‌تواند آن را
تکان دهد؛ همچون سنگ زیر بنایی است که بر روی
آن، این دو جمله نوشته شده است: «خداوند کسانی را که
واقعاً به او تعلق دارند می‌شناسد» و «آنانی که خود را از
آنِ مسیح می‌دانند، باید از اعمال نادرست کناره جویند.»
20در خانه یک ثروتمند، همه نوع ظرف وجود دارد، از
ظروف طلا و نقره گرفته تا ظروف چوبی و سفالین.
از ظرفهای گرانبها برای پذیرایی از میهمانان استفاده
می‌کنند، اما از ظرفهای ارزان برای کارهای روزمره و
عادی. 21اگر کسی خود را از گناه دور نگاه دارد، مانند
ظرف گرانبها خواهد بود و مسیح برای هدفهای عالی، او
را بکار خواهد گرفت.
22از افکار و امیال شهوت‌آلود که جوانان را اغلب اسیر
می‌سازد، بگریز و در پی اموری باش که تو را به
کارهای خوب تشویق می‌کند؛ ایمان و محبت را دنبال
نما و با کسانی که خداوند را دوست دارند و قلبشان
پاک است، معاشرت کن.
23باز تکرار می‌کنم: خود را در بحثهای پوچ و
بی‌معنی درگیر نکن، چون اینگونه مباحثات باعث
خشم و نزاع می‌گردد. 24مرد خدا نباید اهل مجادله و
نزاع باشد، بلکه باید با صبر و ملایمت، کسانی را که

در اشتباهند، به راه راست هدایت کند، 25و با مخالفین و گمراهان با فروتنی و ادب گفتگو نماید؛ شاید به این ترتیب به یاری خداوند، آنها از عقاید نادرست خود بازگردند و به حقیقت ایمان آورند. 26در اینصورت می‌توانند از خواب غفلت بیدار شوند و از دام شیطان خود را رها سازند، زیرا شیطان ایشان را اسیر کرده، وادار می‌سازد که اراده ء او را بجا آورند.

وضع مردم در زمانهای آخر

3 این را نیز باید بدانی که در زمانهای آخر، مسیحی بودن بسیار دشوار خواهد بود 2زیرا مردم، خودپرست، پول دوست، مغرور و متکبر خواهند بود؛ و خدا رامسخره کرده، نسبت به والدین نامطیع و ناسپاس خواهند شد و دست به هر عمل زشتی خواهند زد. 3مردم، سنگدل و بی‌رحم، تهمت زن، ناپرهیزگار، خشن و متنفر از خوبی خواهند بود، و کسانی را که می‌خواهند زندگی پاکی داشته باشند، به باد تمسخر خواهند گرفت؛ 4در آن زمان، خیانت در دوستی امری عادی بنظر خواهد آمد؛ انسانها خودرأی، تندخو و مغرور خواهند بود، و عیش و عشرت را بیشتر از خدا دوست خواهند داشت؛ 5به ظاهر افرادی مؤمن، اما در باطن بی‌ایمان خواهند بود. فریب اینگونه اشخاص خوش‌ظاهر را نخور.
6اینگونه افراد هستند که با هزاران نیرنگ به خانه‌های مردم راه پیدا می کنند و با زنان کم‌عقل که گذشته ء

گناه‌آلـودی داشـته‌اند، طـرح دوسـتی می‌ریزنـد و تعالیـم غلـط خـود را بـه خـورد ایشـان می‌دهنـد. 7ایـن قبیـل زنـان همـواره کسـانی را کـه تعالیـم جدیـدی می‌آورنـد، پیـروی می‌کننـد، امـا هرگـز بـه شـناخت حقیقـت دسـت نمی‌یابنـد. 8همانگونـه کـه «ینیـس» و «یمبریـس» بـا موسـی مخالفـت می‌کردنـد، ایـن معلمیـن نیـز بـا حقیقـت و راسـتی مخالفـت می‌کننـد؛ ایشـان افـکاری آلـوده و فاسـد دارنـد و از ایمـان برگشـته‌اند. 9امـا وضـع همیشـه اینطـور نخواهـد مانـد، و یـک روز گمراهـی و نادانی‌شـان بـر همـه آشـکار خواهـد گردیـد، چنانکـه نادانـی ینیـس و یمبریـس آشـکار شـد.

نصایح و سفارشهای پولس به تیموتائوس

10امـا تـو خـود می‌دانـی کـه مـن از ایـن قبیـل افـراد نیسـتم. تـو از اعتقـادات، شـیوه زندگـی و هـدف مـن مطلـع هسـتی. از ایمانـی کـه بـه مسـیح دارم و زحماتـی کـه کشـیده‌ام باخبـری؛ می‌دانـی کـه چـه محبتـی نسـبت بـه تـو دارم؛ از صبـر و تحمل مـن، 11و زحمـات و رنجهایـی کـه در راه اعـلام پیغـام انجیـل کشـیدم آگاهـی؛ و بـه یـاد داری کـه در «انطاکیـه»، «قونیـه» و «لسـتره» بـا چـه مصائبـی مواجـه شـدم. امـا خداونـد مـرا از همـه ء ایـن خطـرات نجـات داد. 12در واقـع، همـه ء آنانـی کـه می‌خواهنـد مطابـق اراده ء خـدا زندگـی کننـد، از دشـمنان مسـیح رنـج و آزار خواهنـد دیـد. 13امـا افـراد نادرسـت و علمـای دروغیـن، روزبـه روز بدتـر شـده، بسـیاری را فریـب خواهنـد داد و خـود نیـز فریـب شـیطان را خواهنـد خـورد.

14اما تو باید به آنچه آموختی، ایمان راسخ داشته باشی. تو
به صحت و درستی آنها اطمینان داری زیرا می‌دانی که آنها
را از افراد قابل اعتمادی همچون من آموخته‌ای؛ 15خودت
نیز از کودکی کتاب مقدس را فرا گرفته‌ای. این کتاب به
تو حکمت بخشیده تا بدانی که دست یافتن به نجات، از
راه ایمان به عیسی مسیح امکان‌پذیر است. 16در واقع تمام
قسمت‌های کتاب مقدس را خدا الهام فرموده است. از این
جهت، برای ما بسیار مفید می‌باشد، زیرا کارهای راست
را به ما می‌آموزد، اعمال نادرست را مورد سرزنش قرار
می‌دهد و اصلاح می کند، و ما را بسوی زندگی خداپسندانه
هدایت می‌نماید. 17خدا بوسیله ء کلامش ما را از هر جهت
آماده و مجهز می‌سازد تا به همه نیکی نماییم.

4 در پیشگاه خدا و عیسی مسیح که روزی زندگان
و مردگان را داوری خواهد فرمود، تو را مکلف
می‌سازم که 2در هر موقعیت، و در وقت و بی‌وقت،
کلام خدا را اعلام نمایی. آماده باش تا هر وقت لازم
شد، مؤمنین را اصلاح و توبیخ و تشویق کنی. همواره
با صبر و بردباری کلام خدا را به ایشان تعلیم ده. 3زیرا
زمانی خواهد رسید که مردم، دیگر به حقیقت گوش
فرا نخواهند داد، بلکه به سراغ معلمینی خواهند رفت
که مطابق میلشان سخن می گویند. 4ایشان توجهی به
پیغام راستین کلام خدا نخواهند نمود، بلکه کورکورانه
بدنبال عقاید گمراه کننده خواهند رفت.

5اما تو در همه ء شرایط استوار بایست، و از زحمت
دیدن در راه خداوند نترس. مردم را بسوی مسیح هدایت
کن و وظایف خود را بی کم و کاست انجام بده.

گفتار پایانی پولس

6این سفارشها را می کنم چون شاید دیگر نتوانم نزد تو
آمده، کمکت نمایم. وقت رحلت من فرا رسیده و بزودی
راهی آسمان خواهم شد. 7من برای خداوندم با دل و جان
مبارزه کرده‌ام و نسبت به او وفادار مانده‌ام. اکنون دیگر
مسابقه به پایان رسیده و وقت آنست که استراحت کنم.
8حال، تاجی در آسمان انتظار مرا می کشد، تاجی که
خداوند ما مسیح، آن داور عادل، در روز بازگشت خود
به من عطا خواهد فرمود؛ اما نه فقط به من، بلکه
به تمام کسانی که با زندگی‌شان نشان می‌دهند که
مشتاقانه منتظر بازگشت او هستند.
9سعی کن هر چه زودتر نزد من بیایی، 10زیرا «دیماس»
مرا ترک کرده است؛ او بخاطر علائق و دلبستگی‌هایش
به امور این دنیا، به «تسالونیکی» رفته است. در ضمن
«کریسکیس» به «غلاطیه» و «تیطوس» به «دلماتیه»
رفته‌اند. 11فقط «لوقا» پیش من است. هرگاه آمدی،
«مرقس» را نیز با خود بیاور، زیرا به کمک او احتیاج
دارم. 12«تیخیکوس» هم دیگر اینجا نیست چون او را به
افسس فرستادم. 13وقتی می‌آیی، فراموش نکن ردای مرا
که در شهر «تروآس» نزد «کارپوس» گذاشته‌ام، همراه

بیاوری. درضمن، کتابها، بخصوص اوراق پوستی را نیز بیاور.
14«اسکندر» مسگر به من بسیار بدی کرد؛ خداوند خودش او را تنبیه کند. 15تو نیز خود را از او دور نگاه دار، چون او با گفته‌های ما مخالفت می کرد.
16در نخستین جلسه ء دادگاه، هیچکس برای کمک به من، در جلسه حضور نیافت؛ همه مرا ترک کردند. امیدوارم خدا این خطا را به حساب ایشان نگذارد. 17اما خداوند خودش مرا یاری نمود و فرصت داد تا با دلیری پیغام نجات‌بخش انجیل را به گوش همه ء ملل دنیا برسانم. او مرا نجات داد و
نگذاشت مرا جلو شیران بیفکنند. 18بلی، خداوند مرا از هر اتفاق بدی حفظ خواهد کرد و سلامت به ملکوت آسمانی خود خواهد رساند. جلال تا ابد از آن خداوند باد. آمین.

سلامهای پایانی پولس

19خواهش می کنم سلام مرا به «پرسکلا» و «اکیلا» برسان، همچنین به کسانی که در خانه ء «اُنیسیفورس» هستند. 20«اراستوس» در قرنتس ماند؛ «تروفیموس» را نیز که بیمار بود، درمیلیتوس ترک کردم و آمدم. 21سعی کن قبل از زمستان اینجا باشی. «افبولوس»، «پودس» و «لینوس»، «کلادیا» و همه ء برادران سلام می‌رسانند. 22عیسی مسیح خداوند با روح تو باد. فیض خداوند با شما باد.

نامه ء پولس به تیطوس

سلام و درود از پولس

1 از طرف من، پولس، خدمتگزار خدا و رسول عیسی مسیح، به تیطوس، فرزند حقیقی‌ام، مطابق ایمانی که بطور مشترک دارا می‌باشیم.
از درگاه پدرمان خدا و نجات دهنده‌مان عیسی مسیح، برای تو طالب فیض و رحمت و آرامش هستم.
خدا مرا فرستاده تا ایمان برگزیدگان او را تقویت نمایم و حقایق الهی را به ایشان بشناسانم، حقایقی که زندگی انسان را دگرگون می‌سازد و او را بسوی زندگی جاوید هدایت می کند. وعده این زندگی جاوید را خدا حتی پیش از آفرینش جهان داده بود، و برای همه ما مسلم است که خدا هرگز دروغ نمی گوید. اما در زمان مناسب، خدا این وعده را در پیغام نجات‌بخش انجیل آشکار ساخت و مرا نیز مأمور فرمود تا این پیغام را به همه اعلام نمایم. بلی، طبق حکم نجات‌دهنده ما خدا، من مأمور شده‌ام تا این وظیفه را به انجام برسانم.

وظیفه تیطوس در کریت

5 تو را به این منظور در جزیره «کریت» گذاشتم تا هر چه لازم باشد برای تقویت کلیساهای آنجا انجام دهی؛ همچنین، از تو خواستم که در هر شهر کشیشانی تعیین کنی تا دستوراتی را که به تو داده‌ام، اجرا کنند. 6 اما

فراموش نکن شخصی که بعنوان کشیش تعیین می کنی، باید مورد احترام همه باشد. او باید شوهری وفادار برای یگانه همسر خود باشد و فرزندانش نیز با ایمان باشند تا کسی نتواند ایشان را به چشم ولگرد و یاغی نگاه کند. 7 کشیش باید بی‌عیب باشد چون مسئول کار خداست؛ او نباید بی‌ادب و تندخو، مشروبخوار و اهل نزاع باشد. برای مال دنیا نیز نباید حرص و طمع داشته باشد، 8 بلکه باید مهمان‌نواز و دوستدار اعمال خیر باشد. او باید شخصی روشن‌بین، منصف، پاک و خویشتن‌دار باشد. 9 باید به حقایقی که آموخته، ایمان و اعتقادی راسخ داشته باشد، تا بتواند آنها را به دیگران تعلیم دهد و به کسانی که با آنها مخالفت می کنند، نشان دهد که در اشتباهند.

10 زیرا اشخاص یاغی و نامطیع بسیارند، خصوصاً در میان آن دسته از مسیحیان یهودی‌نژاد که معتقدند مسیحیان نیز باید احکام دین یهود را اجرا کنند. اما سخنان ایشان پوچ و گمراه کننده است. 11 پس باید دهان ایشان را بست، زیرا خانواده‌های بسیاری، در اثر سخنان آنان از راه راست منحرف شده‌اند. این معلمین گمراه که چنین تعالیمی می‌دهند، فقط به فکر کسب منافع مادی می‌باشند. 12 حتی یکی از خود ایشان که ادعای پیغمبری هم می کند، درباره آنان گفته است: «اهالی کریت، همه دروغگویند؛ مانند حیوانات تنبلی هستند که فقط برای شکم زندگی می کنند.» 13 گفته او درست

است. بنابراین، لازم است به مسیحیان کریت خیلی جدی حکم کنی تا در ایمان و اعتقاد خود قوی باشند؛
14 و اجازه نده به افسانه‌های یهود و سخنان مردمانی که
از راستی منحرف شده‌اند، گوش فرا دهند.
15 کسی که دلش پاک است، همه چیز را پاک و خوب
می‌بیند؛ اما کسی که دلی سیاه دارد و بی‌ایمان است،
همه چیز را ناپاک و بد می‌بینند، چون همه چیز را
از دریچه افکار ناپاک و وجدان آلوده خود می‌بینند.
16 اینگونه انسانها ادعا می کنند که خدا را می‌شناسند،
اما اعمالشان ثابت می کند که دروغ می گویند؛ ایشان
چنان سرکش و منحرف هستند که قادر به انجام هیچ
کار خوبی نمی‌باشند.

وظایف گروه‌های مختلف

2 اما تو شیوه صحیح زندگی مسیحی را تعلیم ده.
به مردان سالخورده تعلیم ده که باوقار و سنگین
و خویشتن‌دار باشند؛ به حقیقت ایمان داشته باشند و
هرکاری را از روی محبت و صبر انجام دهند.
3 به زنان سالخورده نیز بیاموز که در زندگی و رفتار خود
موقر و سنگین باشند، غیبت نکنند، اسیر شراب نشوند،
و در اعمال نیک نمونه باشند، 4 تا بتوانند به زنان جوانتر
یاد دهند که چطور شوهر و فرزندان خود را دوست
بدارند، 5 عاقل و پاکدامن باشند، و کدبانویی شایسته
و همسری مهربان و مطیع برای شوهر خود باشند، تا

وابستگان و آشنایان ایشان، بهانه‌ای برای بدگویی از
مسیحیان پیدا نکنند. 6همچنین، جوانان را نصیحت کن
تا پرهیزگار و خردانديش باشند.
7تو خود نیز باید در هر کاری برای ایشان نمونه باشی؛
با اعمالت نشان ده که حقیقت را دوست داری و نسبت
به آن وفاداری. 8سخنانت نیز باید منطقی و معقول باشد،
تا کسانی که با تو جر و بحث می کنند، نتوانند از تو
ایراد بگیرند، و خجل شوند.
9غلامان را نصیحت کن که از دستورهای ارباب خود
اطاعت کنند و بکوشند تا در هر امری رضایت خاطر
ایشان را فراهم سازند؛ در مقابل گفته‌های ارباب خود
نیز جواب پس ندهند؛ 10یادآوری کن که دزدی نکنند،
بلکه در عمل نشان دهند که از هر جهت درستکار
می‌باشند. با مشاهده رفتار شماست که مردم علاقه‌مند
می‌شوند تا به نجات دهنده ما خدا ایمان بیاورند.
11هدیه رایگان خدا که همانا نجات واقعی است،
اکنون در دسترس همه مردم قرار دارد. 12با پذیرفتن این
هدیه الهی، متوجه می‌شویم که خواست خدا از ما
اینست که از زندگی بی‌بند و بار و خوش گذرانی‌های
گناه‌آلود دست بکشیم و زندگی پاک و خدا پسندانه‌ای
در این دنیا داشته باشیم. 13اگر چنین زندگی کنیم،
می‌توانیم با امید و اشتیاق، منتظر روز مبارکی باشیم که
در آن، خدای بزرگ و نجات دهنده‌مان عیسی مسیح با
شکوه و جلال ظاهر خواهد شد. 14او جان خود را در راه

گناهـان مـا فـدا کـرد تـا مـا را از آن وضـع گناه‌آلودمـان آزاد سـازد، و از مـا قومـی خـاص بـرای خـود بوجـود آورد، قومـی کـه دلـی پـاک داشـته، مشـتاق خدمـت بـه مـردم باشـند.
15این حقایـق را تعلیـم ده و مؤمنیـن را بـه انجـام آنهـا تشـویق کـن. هـرگاه لازم دیـدی، بـا قـدرت و اختیـار کامـل ایشـان را توبیـخ و اصـلاح نمـا. اجـازه نـده کسـی سـخنان تـو را بی‌اهمیـت انـگارد.

زندگی و رفتار مسیحی

3 بـه مسـیحیان یـادآوری کـن کـه مقامـات دولتـی و مملکتـی را اطاعـت و احتـرام نماینـد و همـواره آمـاده انجـام کار نیـک باشـند. 2بـه ایشـان بگـو کـه دربـاره هیچکـس بدگویـی نکننـد، و از نـزاع و دشـمنی بپرهیزنـد و نسـبت بـه همـه بـی‌آزار و مـؤدب باشـند.
3مـا نیـز زمانـی نـادان و یاغـی و گمـراه و اسـیر شـهوتها و لذتهـای ناپـاک بودیـم. زندگـی ما پـر بـود از کینه و حسـادت؛ همـه از مـا نفـرت داشـتند، مـا نیـز از همـه متنفـر بودیـم. 4امـا زمانـی رسـید کـه مهربانـی و لطـف نجـات دهنـده مـا خـدا آشـکار شـد، 5و مـا را نجـات داد. او نـه بخاطـر خوبـی و پاکی مـا، بلکـه فقـط در اثـر رحمـت و دلسـوزی کـه نسـبت بـه مـا داشـت، مـا را از گناهانمـان شسـت و طاهـر سـاخت و بوسـیله روح‌القـدس، بـه مـا تولـدی تـازه و حیاتـی نـو بخشـید.
6در اثـر کاری کـه نجات‌دهنـده مـا عیسـی مسـیح انجـام داد، خـدا روح‌القـدس را بـه فراوانـی بـه مـا عطـا فرمـود، 7تـا بـه

لطف عیسی مسیح، در پیشگاه خداوند بی گناه بحساب بیاییم. اکنون می‌توانیم در برکات زندگی جاوید شریک شده، با اشتیاق در انتظار روزی باشیم که بطور کامل از این زندگی برخوردار خواهیم شد.
8این مطالب همه درست و صحیح می‌باشند. از اینرو، می‌خواهم آنها را با تأکید به مسیحیان گوشزد کنی، تا ایشان همواره به انجام اعمال نیکو بپردازند، زیرا این امور برای همه انسانها خوب و مفید است.

آخرین سفارشها و سلامهای پولس

9بر سر مسایلی که جوابی ندارند، بحث نکن. همچنین از جروبحث بر سر عقاید و قوانین و احکام مذهبی یهود نیز خودداری کن، زیرا این بحثها نه فقط دردی را دوا نمی کند، بلکه به هر دو طرف نیز صدمه می‌زند. 10اگر کسی باعث ایجاد تفرقه و جدایی شود، یکی دوبار به او هشدار بده. پس از آن دیگر کاری با او نداشته باش، 11زیرا چنین شخص، منحرف شده و در گناه غوطه‌ور است، و خودش نیز این را می‌داند.
12در نظر دارم «آرتیماس» یا «تیخیکوس» را نزد تو بفرستم. هرگاه یکی از این دو به آنجا رسید، هرچه زودتر به «نیکوپولیس» نزد من بیا، زیرا تصمیم دارم زمستان را در آنجا بگذرانم. 13تا حد امکان به «زیناس» و «اپلس» کمک کن تا به سفر خود ادامه دهند، و هر چه احتیاج دارند برای ایشان تدارک ببین؛ 14تا به

این ترتیب اعضای کلیساهای ما یاد بگیرند که در رفع
نیازهای ضروری و انجام کارهای نیک کوشا باشند و
زندگی خود را بی‌ثمر سپری نکنند.
15همه دوستان من به تو سلام می‌رسانند. تو نیز به
دوستان مسیحی ما در آنجا سلام برسان. فیض خداوند با
همه شما باد.

نامه ء پولس به فلیمون

سلام و درود از پولس

ازطرف پولس، که بسبب اعلام مژده ء انجیل عیسی مسیح در زندان است، و از طرف برادر ما تیموتائوس، به فلیمون، همکار عزیز ما، و به مسیحیانی که در خانه‌ات برای عبادت جمع می‌شوند، و به خواهر ما «اپفیه»، و به «ارخیپوس» که مانند من سرباز عیسی مسیح است.
[3]از درگاه پدرمان خدا و خداوندمان عیسی مسیح، طالب رحمت و آرامش برای شما می‌باشیم.

شکرگزاری و دعا

[4]فلیمون عزیز، هر بار که برای تو دعا می کنم، ابتدا خدا را برای وجود تو شکر می کنم، [5]زیرا از دیگران می‌شنوم که چه ایمان استواری به عیسای خداوند و چه محبتی نسبت به برادران مسیحی خود داری. [6]دعا می کنم که ایمان و اعتمادی را که به خداوند داری، با دیگران در میان بگذاری، تا ایشان نیز تحت‌تأثیر قرار گیرند و ببینند که چه نیکویی‌ها و مواهبی از عیسی مسیح نصیب تو شده است. [7]من خودم از محبت تو ای برادر، شادی و تسلی پیدا کرده‌ام، زیرا مهربانی تو دلهای ایمانداران را تازه کرده است.

تقاضای پولس برای انیسیموس

8و9درضمن، می‌خواهم از تو خواهشی بکنم. هر چند که حق دارم به نام مسیح حکم کنم که آنچه درست است انجام دهی، اما بسبب محبتی که نسبت به تو دارم، ترجیح می‌دهم از تو خواهش کنم. بلی، من، پولس پیر، که بخاطر عیسی مسیح در اینجا زندانی هستم، این تقاضا را می کنم. 10خواهش من اینست که با فرزندم «اُنیسیموس» که در زمان حبس خود او را با مسیح آشنا کردم، مهربان باشی. 11انیسیموس (با اینکه معنی اسمش «مفید» است) در گذشته برای تو مفید نبوده است، اما اکنون چه برای تو و چه برای من مفید است. 12حال که او را نزد تو باز می گردانم، درست مانند اینست که قلب خود را می‌فرستم.

13خیلی مایل بودم او را نزد خود نگاه می‌داشتم، تا در این مدتی که بسبب اعلام پیغام انجیل در زندان بسر می‌برم، بجای تو مرا کمک کند. 14اما نخواستم بدون موافقت تو این کار را انجام دهم تا نیکوکاری تو از روی اجبار نباشد، بلکه از روی اختیار و از صمیم قلب. 15و16فکر می کنم جدایی او از تو بی‌دلیل نبود. او بعنوان یک غلام برای مدت کوتاهی از نزد تو فرار کرد، اما حال، بعنوان یک برادر همیشه نزد تو خواهد ماند. او برای من برادر عزیزی است، اما برای تو عزیزتر است. او اکنون نه فقط خدمتگزار توست، بلکه برادر مسیحی تو نیز می‌باشد.

17اگر واقعاً مرا دوست خود می‌دانی، به همان صورت
که از من استقبال می کردی، از او نیز استقبال کن و او
را بپذیر. 18اگر هم قبلاً ضرری به تو رسانده یا چیزی
از تو دزدیده باشد، آن را به حساب من بگذار. 19من،
پولس، این را به دست خودم می‌نویسم و شخصاً تضمین
می کنم که آن را پس خواهم داد. نمی‌خواهم یادآوری
کنم که تو خودت چقدر به من مدیونی! در واقع، تو
جانت را مدیون من هستی. 20بلی، برادر عزیزم، این
محبت را در حق من انجام ده، تا دل خسته ء من شاد
شود و مسیح را سپاس گویم.
21این نامه را برایت می‌نویسم، چون یقین دارم که
هر چه از تو تقاضا کنم، حتی بیشتر از آن را انجام
خواهی داد.
22در ضمن، اتاقی نیز برای من مهیا کن، زیرا امیدوارم
که خدا دعای شما را مستجاب فرموده، اجازه دهد که
بزودی نزد شما آیم.

سلامهای پایانی پولس

23هم‌زندانی من «اپافراس»، که او نیز به سبب اعلام
پیغام انجیل عیسی مسیح زندانی است، سلام می‌رساند.
24همچنین همکاران من، «مرقس»، «اَرِستَرخوس»،
«دیماس» و «لوقا» سلام می‌رسانند.
25فیض خداوند ما عیسی مسیح با روح شما باد.

نامه‌ای به مسیحیان
یهودی نژاد (عبرانیان)

عیسی مسیح فرزند خداست

1 در زمانهای گذشته، خدا بوسیله ء پیامبران، اراده و مشیت خود را بتدریج بر اجداد ما آشکار می‌فرمود. او از راه‌های گوناگون، گاه در خواب و رؤیا، گاه حتی روبرو، با پیامبران سخن می گفت. [2]اما در این ایام آخر، او توسط فرزندش با ما سخن گفت. خدا در واقع، اختیار همه چیز را به فرزند خود سپرده و جهان و تمام موجودات را بوسیله او آفریده است. [3]فرزند خدا، منعکس کننده جلال خدا و مظهر دقیق وجود اوست. او با کلام نیرومند خود تمام عالم هستی را اداره می کند. او به این جهان آمد تا جانش را فدا کند و ما را پاک ساخته، گذشته ء گناه‌آلود ما را محو نماید؛ پس از آن، در بالاترین مکان افتخار، یعنی به دست راست خدای متعال نشست.

برتری مسیح بر فرشتگان

[4]به این طریق، او از فرشته‌ها برتر گردید. نام او نیز گواه بر این برتری است: «پسر خدا!» این نامی است که خدای پدر به او داده، و از نام و لقب همه فرشته‌ها بالاتر است؛ [5]زیرا خدا خطاب به عیسی فرمود: «تو پسر من هستی؛ امروز این نام را با تمام افتخاراتش

به تو می‌بخشم.» اما درباره هیچیک از فرشتگان چنین
نگفت. در جای دیگری از کتاب آسمانی، خدا فرمود:
«من پدر او هستم، و او پسر من است.» 6همچنین، در
جای دیگر، هنگامی که فرزند ارشد او به جهان می‌آمد،
فرمود: «همه ء فرشتگان خدا او را پرستش نمایند!»
7خدا درباره ء فرشتگان می‌فرماید: «همچون باد،
بسرعت پیغام می‌برند، و چون شعله‌های آتش، با شور
و حرارت خدمت می کنند.»
8اما درباره ء فرزندش می گوید: «ای خدا، سلطنت تو تا
ابد برقرار است؛ اساس حکومت تو، بر عدل و راستی
است؛ 9راستی را دوست می‌داری، و از ناراستی تنفر داری.
بنابراین، خدا، یعنی خدای تو، بیش از هرکس دیگر تو
را از شادی لبریز کرده است.»
10خدا همچنین او را «خداوند» نامیده است. از این جهت
در کتاب آسمانی آمده است: «خداوندا، تو در ابتدا زمین
را آفریدی، و آسمانها ساخته ء دستهای توست.
11آنها نیست و نابود خواهند شد، اما تو تا ابد باقی
هستی. آنها همچون لباسی کهنه، پوسیده و مندرس
خواهند شد؛ 12روزی آنها را در هم خواهی پیچید و تغییر
خواهی داد. اما تو هرگز تغییر نخواهی یافت و سالهای
عمر تو پایان نخواهد پذیرفت.»
13خدا به فرزندش فرمود: «در کنار من بنشین تا
دشمنانت را زیر پایهایت بیفکنم.» اما خطاب به هیچ
فرشته‌ای چنین نگفت.

14 زیرا فرشته‌ها فقط روح‌هایی خدمتگزار هستند، و
برای کمک و مراقبت از کسانی فرستاده می‌شوند که
مایلند نجات الهی را دریافت نمایند.

توجه به پیام نجات‌بخش انجیل

2 پس حال که پی بردیم عیسی مسیح دارای چه مقام
والایی است، باید به پیغام و کلامی که شنیده‌ایم،
بدقت توجه نماییم، مبادا ایمان خود را از دست بدهیم.
2 زیرا اگر پیغام و کلامی که بوسیله ء فرشتگان آورده
شد، دارای اعتبار و لازم‌الاجرا بود، و هر که از آن تخلف
و نافرمانی می کرد، بحق مجازات می‌شد، 3 چگونه
امکان دارد که ما از مجازات بگریزیم، اگر نسبت به
چنین نجات عظیمی بی‌اعتنا باشیم؟ زیرا این مژده را
ابتدا عیسای خداوند اعلام نمود، و بعد کسانی که آن را
از دهان او شنیدند، آن را برای ما تائید کردند.
4 خدا نیز با علامات، کارهای شگفت‌انگیز، معجزات
گوناگون و عطایایی که روح‌القدس مطابق اراده خود
می‌بخشد، صحت کلام ایشان را ثابت نمود.

فرزند خدا به شکل انسان درآمد

5 به یاد داشته باشید که دنیای آینده که از آن سخن
می گوییم، بوسیله ء فرشتگان اداره نخواهد شد، بلکه
مسیح آن را اداره خواهد کرد. 6 زیرا داود پیغمبر در کتاب
زبور به خدا می گوید: «انسان چیست که تا این اندازه

او را مورد توجه قرار می‌دهی؟ این پسر انسان کیست
که تا این حد او را سرافراز می گردانی؟ 7زیرا هر چند
برای مدتی کوتاه او را پایین‌تر از فرشتگان قرار دادی،
اما اکنون تاج جلال و افتخار را بر سر او گذارده‌ای، 8و
همه چیز را تحت فرمان او درآورده‌ای.»
ما تابحال ندیده‌ایم که همه چیز تحت فرمان انسان
درآمده باشد؛ 9اما عیسی را می‌بینیم که اندک زمانی
پایین‌تر از فرشتگان قرار گرفت و اکنون در اثر فدا
کردن جان خود در راه ما، خدا تاج جلال و افتخار را بر
سر او گذاشته است. بلی، به سبب رحمت عظیم خدا،
عیسی بجای تمام مردم جهان، طعم مرگ را چشید. 10و
این درست و بجا بود که خدا، همان خدایی که همه
چیز را برای جلال خود آفرید، اجازه دهد که عیسی
عذاب ببیند، زیرا با این کار، بسیاری از فرزندان خدا را
به سوی جلال آسمان هدایت می‌نماید. در واقع، عذابی
که عیسی کشید، باعث شد او پیشوایی کامل گردد،
پیشوایی که می‌تواند ایشان را بسوی نجات رهبری نماید.
11حال که ما بوسیله ء عیسی، مقدس شده‌ایم، پدر او،
پدر ما نیز محسوب می‌شود. به همین علت، عیسی عار
ندارد که ما را برادران خود بخواند؛ 12چنانکه در کتاب
زبور نیز فرموده است: «درباره ء پدرم خدا، با برادرانم
سخن خواهم گفت، و همگی با هم او را حمد و سپاس
خواهیم گفت». 13در جای دیگر نیز فرموده است: «من
با برادران خود، بر خدا توکل خواهم نمود.» همچنین

در جای دیگر گفته است: «ببینید، این من و این هم فرزندانی که خدا به ما عطا فرموده است.»
14از آنجا که این فرزندان خدا، انسان هستند و دارای گوشت و خون می‌باشند، او نیز گوشت و خون شد و به شکل انسان درآمد؛ زیرا فقط با انسان شدن می‌توانست جانش را در راه ما فدا کند و بمیرد، و با مرگ خود، قدرت شیطان را نابود سازد، شیطانی که صاحب اختیار مرگ بود. 15تنها از این راه بود که می‌توانست آنانی را که در تمام عمرشان در وحشت مرگ بسر می‌بردند و اسیر ترس بودند، رهایی بخشد.
16همه ء ما می‌دانیم که او برای کمک به فرشتگان نیامد، بلکه به این جهان آمد تا انسانهایی را که به گفته ء کتاب آسمانی، از «نسل ابراهیم» می‌باشند، دستگیری نماید. 17به همین جهت لازم بود که او نیز از هر لحاظ مانند برادران خود گردد تا در حضور خدا، برای انسانها کاهن اعظمی دلسوز و وفادار باشد و به هنگام کفاره ء گناهان، بتواند در همان حال که نسبت به انسان رحیم و کریم می‌باشد، نسبت به خدا نیز وفادار بماند. 18زیرا از آنجا که او خود عذاب دید و وسوسه شد، قادر است درد انسان را به هنگام عذاب و وسوسه درک کند و به کمک او بشتابد.

برتری مسیح بر موسی

3 پس ای برادران عزیز، ای جداشدگان و برگزیدگان خدا که برای رسیدن به آسمان دعوت شده‌اید،

بیایید به عیسی بیندیشیم، به کسی که اعتراف می کنیم
رسول خدا و کاهن اعظم ما است.
2عیسی به خدا که وی را به مقام کاهن اعظم منصوب
کرده بود، وفادار بود، همانگونه که موسی در خانه
ء خدا وفادارانه خدمت می کرد. 3اما عیسی، از عزت
و جلالی به مراتب بیشتر از موسی برخوردار بود،
همانطور که احترام سازنده ء خانه، بیشتر از خود خانه
است. 4درضمن، بسیاری می توانند خانه بسازند، اما فقط
خداست که آفریننده ء همه چیز می باشد.
5موسی در خانه خدا به نحو احسن خدمت کرد، اما او
فقط یک خدمتگزار بود؛ و اصولاً کار او بیشتر اشاره‌ای
بود به اموری که بعدها می‌بایست تحقق یابد. 6اما
مسیح که فرزند امین خداست، مسئولیت کامل خانه
خدا را به عهده دارد؛ و خانه خدا ما ایمانداران هستیم و
خدا در وجود ما زندگی می کند؛ به شرطی که شهامت
و شادی و اعتمادی را که در خداوند داریم، تا به آخر
محکم نگاه داریم.
7بدلیل همین برتری مسیح، روح‌القدس به ما هشدار
می‌دهد که امروز به او گوش فرا دهیم و با دقت
صدای او را بشنویم، 8و نگذاریم دلهایمان مانند قوم
بنی‌اسرائیل نسبت به او سخت شود. زمانی که خدا
قوم اسرائیل را در بیابان امتحان می کرد، ایشان به
محبت او پشت‌پا زدند و از او شکایت کردند؛ 9اما خدا
چهل سال تحمل نمود. با اینکه بارها کاسه ء صبر او را

لبریز کردند، باز خدا در برابر چشمان ایشان معجزات
حیرت‌آور بعمل آورد. 10اما خدا می‌فرماید: «من نسبت به
ایشان خشمگین شدم، زیرا ایشان همواره گمراه هستند
و هیچگاه مایل نبوده‌اند به راهی که من می‌خواستم
بروند.» 11بنابراین، خدا به هنگام خشم خود، قسم
خورد که دیگر هرگز اجازه ندهد ایشان وارد سرزمین
موعود گردند و در آنجا آرامش یابند.
12پس ای برادران عزیز، مواظب باشید مبادا در یکی از
شما، دلی گناهکار و بی‌ایمان وجود داشته باشد که او
را از خدای زنده دور سازد. 13تا فرصت باقی است، هر
روز یکدیگر را در ایمان تقویت کنید تا هیچیک از شما
فریب گناه را نخورد و نسبت به خدا بی‌اعتنا نگردد.
14زیرا اگر تا به آخر وفادار بمانیم و مانند روزهای
نخست ایمانمان، اعتماد خود را به خدا حفظ کنیم،
آنگاه در جلال مسیح سهیم خواهیم شد. 15این اخطار
کتاب آسمانی را فراموش نکنید که می‌فرماید: «امروز
اگر صدای خدا را می‌شنوید، نسبت به آن بی‌اعتنا
نباشید، مانند بنی‌اسرائیل که در بیابان نسبت به او
بی‌اعتنا شدند.»
16آیا می‌دانید آنانی که صدای خدا را شنیدند و به
آن بی‌اعتنایی کردند، چه کسانی بودند؟ آنان، همان
کسانی بودند که به رهبری موسی، از سرزمین مصر
بیرون آمدند. 17آیا می‌دانید چه کسانی برای مدت
چهل سال، خدا را به خشم می‌آوردند؛ همان اشخاصی

که گناه کردند و در نتیجه، در بیابان از بین رفتند. 18و
خدا درباره ء چه کسانی قسم خورد و گفت که هرگز
نخواهند توانست وارد سرزمین موعود شوند؟ درباره ء
همان اشخاصی که از او سرپیچی کرده بودند. 19و چرا
نتوانستند داخل سرزمین موعود گردند؟ زیرا نسبت به
خدا بی‌ایمان بودند و به او وفادار نماندند.

کوشش برای دسترسی به آرامش خدا

4 پس باید بترسیم، زیرا با اینکه وعده ء خدا
هنوز به قوت خود باقی است، اما ممکن
است بعضی از شما نتوانند آن را بدست آورند. 2زیرا
همانگونه که خدا در زمان موسی، به قوم اسرائیل
وعده ء سرزمین موعود را داد، در زمان حاضر نیز به
ما این خبر خوش را داده است که می‌خواهد ما
را نجات بخشد. اما وعده ء خدا به قوم اسرائیل،
نفعی به ایشان نرسانید، زیرا آن را باور نکردند و
به آن ایمان نیاوردند. 3و4فقط ما که به خدا ایمان
داریم، می‌توانیم به آرامش خدا دسترسی پیدا کنیم.
او فرموده است: «در خشم و غضب خود قسم خورده‌ام
که آنانی که به من ایمان نیاورند، هرگز روی آرامش
را نخواهند دید.» هرچند که از همان ابتدای جهان،
چشم براه ایشان بود که بسوی او بازگردند و حاضر
بود که ایشان را ببخشد، زیرا در کتاب آسمانی
نوشته شده که خدا در روز هفتم آفرینش، هنگامی

که همه چیز را آفریده بود، به استراحت پرداخت و آرامید.
5اما اشخاص بی‌ایمان به آرامش خدا دسترسی پیدا نکردند، زیرا فرمود: «هرگز روی آرامش نخواهند دید.»
6با اینحال، وعده ء خدا هنوز به قوت خود باقی است و بعضی که ایمان آوردند، به آرامش خدا دسترسی پیدا کردند، اما نه آنانی که در ابتدا این فرصت را داشتند، زیرا آنان احکام خدا را اطاعت نکردند و روی آرامش ندیدند.
7اما خدا از روی رحمت خود، فرصت دیگری را تعیین فرمود، و آن فرصت، «همین امروز» است. به همین جهت، سالها بعد از نخستین قصور انسان در ورود به آرامش الهی، خدا به زبان داود نبی فرمود: «امروز اگر صدای خدا را می‌شنوید، نسبت به آن بی‌اعتنا نباشید»، که این سخن خدا در سطور بالا نیز نقل قول شده است.
8اما این فرصت جدید برای آرامش که خدا وعده‌اش را می‌دهد، در سرزمین کنعان تحقق نمی‌یابد، زیرا یوشع قوم اسرائیل را قبلاً وارد آن سرزمین کرده بود. اگر منظور خدا، همان سرزمین کنعان می‌بود، بعد از مدتهای طولانی «امروز» را برای ورود به این آرامش تعیین نمی کرد. 9از این امر پی می‌بریم که فرصتی برای استراحت و آرامش کامل، در محلی انتظار قوم خدا یعنی ما را می کشد؛ 10و مسیح قبلاً وارد این محل

شده است. او اکنون در آنجاست و استراحت می کند، همانگونه که خدا بعد از آفرینش استراحت نمود. 11پس بیایید تا ما نیز نهایت تلاش و کوشش خود را بکنیم تا وارد آن محل و مکان آرامش خدا گردیم، و مواظب باشیم مبادا مانند بنی‌اسرائیل، در اثر نافرمانی از ورود به آنجا محروم شویم.
12کلام خدا زنده و بانفوذ است و برّنده‌تر از هر شمشیر تیزی است که مفصل را از استخوان جدا می کند، زیرا افکار پنهانی و نیتهای مخفی دل ما را می‌شکافد تا ما را آنچنانکه هستیم، به خودمان نشان دهد. 13هر کجا که باشیم، خدا تک‌تک ما را می‌شناسد؛ چشمان تیزبین خدای زنده، همه ء ما را چنانکه هستیم می‌بیند. چیزی وجود ندارد که از نظر خدا پنهان بماند، و به اوست که باید سرانجام حساب پس بدهیم.

عیسی مسیح، کاهن اعظم ما

14پس حال که کاهن اعظم ما، عیسی، فرزند خدا، به آسمان رفته تا در پیشگاه خدا میانجی ما باشد، بیایید ایمان و اعتمادمان را محکم نگاه داریم. 15این کاهن اعظم از ضعفهای ما بی‌خبر نیست، زیرا او خود در همین امور وسوسه شد، اما حتی یکبار هم به زانو در نیامد و گناه نکرد. 16پس بیایید به حضور تخت پر فیض خدا برویم تا او رحمت خود را شامل حال ما سازد و به لطف خود، ما را به هنگام نیاز یاری فرماید.

5 در دین یهود، کاهن اعظم انسانی است عادی
همچون انسانهای دیگر، و انتخاب شده تا به
نمایندگی از سوی همه ء مردم به درگاه خدا برود. او
وظیفه دارد هدایای مردم را به حضور خدا ببرد و خون
حیواناتی را که قربانی کرده است به او تقدیم کند، تا
گناهان خود و مردم را کفاره نماید؛ و از آنجا که او نیز
انسانی بیش نیست، می‌تواند با افرادی که از راه راست
منحرف شده‌اند، و جاهل و نادانند، با ملایمت رفتار
کند، زیرا او خود نیز با همان وسوسه‌ها دست به
گریبان است و درد مردم را بخوبی درک می کند.
4اما نباید فراموش کرد که هیچکس نمی‌تواند به میل
خود، کاهن اعظم شود؛ کاهن را باید خدا برگزیند،
همانگونه که هارون را نیز خدا برگزید و معین فرمود.
5به همین ترتیب، مسیح نیز شخصاً خود را به مقام پر
افتخار کاهن اعظم نرساند، بلکه خدا او را به این مقام
منصوب کرد. خدا به او فرمود: «تو پسر من هستی؛
امروز این نام را با تمام افتخاراتش به تو می‌بخشم.»
6همچنین، در جای دیگر به او گفت: «تو تا ابد کاهن
هستی، کاهنی همپایه ء ملک صادق.»
7با اینحال، مسیح وقتی در این دنیا بسر می‌برد، با
اشک و آه و اندوه عمیق به درگاه خدا دعا و التماس
می کرد تا او را از قدرت مرگ نجات بخشد. خدا نیز
دعای او را بسبب اطاعت کاملش مستجاب فرمود. 8با
اینکه عیسی فرزند خدا بود، اما می‌بایست عملاً درد و

عـذاب می کشـید تـا بـه تجربـه، معنـی اطاعـت را بیامـوزد.
9پـس از گذرانـدن ایـن تجربـه بـود کـه نشـان داد بـه حـد
کمـال رسـیده و می‌توانـد نجـات ابـدی را نصیـب آنانـی
سـازد کـه از او اطاعـت می‌نماینـد؛ 10بـه همیـن جهـت،
خـدا او را معیـن فرمـود تـا کاهـن اعظـم باشـد، کاهنـی
همپایـه ملـک صـادق.

خوراک سنگین روحانی برای مسیحیان بالغ

11دربـاره ء ایـن کاهـن اعظـم، سـخن بسـیار اسـت، امـا
گویـا دشـوار بتـوان آنهـا را بـرای شـما تشـریح کـرد، زیـرا
درک روحانی‌تـان کُنـد شـده اسـت. 12مدتـی طولانـی اسـت
کـه شـما مسـیحی هسـتید، و اکنـون بایـد معلـم دیگـران
شـده باشـید؛ امـا چنـان در ایمـان عقـب مانده‌ایـد کـه
نیـاز داریـد کسـی از سـر نـو، الفبـای کلام خـدا را بـه شـما
بیامـوزد. ماننـد نـوزادی هسـتید کـه جـز شـیر قـادر بـه
خـوردن چیـزی نیسـت. بـه انـدازه ء کافـی رشـد نکرده‌ایـد
کـه بتوانیـد خوراکهـای سـنگین بخوریـد. 13کسـی کـه
هنـوز شـیر می‌خـورد، نشـان می‌دهـد کـه در زندگـی
روحانـی خیلـی عقـب مانـده و هنـوز درسـت را از نادرسـت
تشـخیص نمی‌دهـد. 14شـما هرگـز نخواهیـد توانسـت
خـوراک سـنگین بخوریـد و مطالـب عمیـق کلام خـدا را
درک کنیـد، مگـر آنکـه در روحانیـت رشـد کنیـد، و بـا
انجـام کارهـای خـوب و بـا تمریـن، نیـک و بـد را از هـم
تشـخیص دهیـد.

6 پس، بیایید از الفبای مسیحیت بگذریم و به
درسهای عمیق‌تر روحانی بپردازیم، و مانند
مسیحیان با تجربه، در فهم و درک امور روحانی به
سوی کمال پیش برویم. تصور نمی کنم که دیگر لازم
باشد مانند سابق شما را به اجتناب از اعمالی که منتهی
به مرگ می‌شوند، و یا به ایمان به خدا ترغیب کنیم.
2 دیگر نیازی نیست بیش از این درباره ء غسل تعمید،
نحوه ء دریافت عطایای روحانی، زندگی پس از مرگ و
مجازات ابدی، شما را تعلیم دهیم.
3 اکنون به خواست خدا جلو می‌رویم تا به موضوعهای
دیگر بپردازیم.
4 و 5 و 6 چگونه ممکن است کسی که از ایمان برگشته،
بتواند بار دیگر توبه کند؟ کسی که یکبار با شنیدن
پیغام انجیل، نور الهی در وجودش درخشیده، و طعم
امور عالی آسمانی را چشیده، و در روح‌القدس نصیبی
یافته است، و همچنین درک نموده که کلام خدا چقدر
عالی است و نیروهای عالم آینده را نیز احساس کرده
است، اگر با وجود تمام این برکات، از خدا روگردان
شود، محال است بتوان او را بار دیگر با خدا آشتی داد.
او درواقع فرزند خدا را رد کرده، و مانند اینست که او را
مسخره و رسوا نموده، و حتی بر روی صلیب بار دیگر
میخکوب کرده است. در این صورت، غیر ممکن است
بتواند خود را بار دیگر برای توبه آماده سازد.
7 زمینی که پس از بارش بارانهای فراوان، محصولی نیکو

برای کشاورزان بوجود می‌آورد، از خدا برکت خواهد
یافت. 8اما اگر خار و خس تولید کند، نشان می‌دهد
که زمینی است بی‌ارزش و مستحق لعنت الهی. سرانجام
نیز آن را با آتش خواهند سوزاند.
9اما ای عزیزان، گرچه با این لحن سخن می گویم،
اما گمان نمی کنم گفته‌هایم در مورد شما صدق کند؛
من یقین دارم که شما نجات یافته‌اید، و زندگی روحانی
پرثمرتان این را ثابت می کند. 10زیرا خدا بی‌انصاف
نیست. چگونه امکان دارد زحماتی را که در راه او متحمل
شده‌اید فراموش کند، و یا محبتی را که نسبت به او
داشته‌اید از یاد ببرد، محبتی که از طریق کمک به
فرزندان خدا نشان داده و می‌دهید؟ 11پس آرزوی ما
اینست که همین روحیه و محبت را با نهایت اشتیاق
در تمام طول زندگی حفظ کنید، تا به موقع از خدا
پاداش بیابید، 12و در زندگی روحانی دچار سستی و تنبلی
نگردید، بلکه با شور و شوق فراوان، از مردان خدا
نمونه بگیرید، مردانی که با صبر زیاد و ایمان قوی، به
تمام وعده‌های خدا دست یافتند.

یقین به وعده‌های خدا

13برای نمونه، وعده ء خدا به ابراهیم را در نظر بگیرید.
هنگامی که خدا این وعده را به ابراهیم می‌داد، به نام
خود قسم خورد، زیرا کسی بزرگتر از او نبود تا به نام
او قسم بخورد. وعده ء خدا به ابراهیم این بود که 14او

را بـه فراوانـی برکـت دهـد و پسـری بـه او ببخشـد و نسـل او را زیـاد کنـد. 15ابراهیـم نیـز بـا شـکیبایی منتظـر مانـد تـا سـرانجام خـدا مطابـق وعـده ء خـود پسـری بـه او داد، کـه همـان اسـحاق باشـد.

16وقتـی شـخصی بـرای کسـی قسـم می‌خـورد، معمـولاً بـه نـام کسـی سـوگند یـاد می کنـد کـه از او بزرگتـر اسـت. ایـن سـوگند، تضمیـن کننـده ء گفتـه اوسـت و بـه هـر نـوع بحـث و کشـمکش میـان آن دو خاتمـه می‌دهـد. 17خـدا نیـز قسـم خـورد تـا از ایـن راه، بـه آنانـی کـه از او وعـده ء کمـک دریافـت کـرده بودنـد، اطمینـان بخشـد و ایشـان را خاطرجمع سـازد کـه هرگـز در وعـده و اراده‌اش تغییـری نخواهـد داد. 18بـه ایـن ترتیـب، خـدا بـه مـا، هم وعـده ء کمـک داده اسـت و هـم در مـورد آن قسـم خـورده اسـت، پـس مـا می‌توانیـم در خصـوص ایـن دو عامـل، یعنـی وعـده و قسـم، یقیـن داشـته باشـیم، زیـرا محـال اسـت کـه خـدا دروغ بگویـد. اکنـون، تمـام کسـانی کـه بـرای رسـتگاری بـه خـدا پنـاه می‌آورنـد، بـا دریافـت چنیـن اطمینانـی، جرأتـی تـازه می‌یابنـد، و می‌تواننـد اطمینـان کامـل داشـته باشـند کـه خـدا مطابـق وعـده‌اش، نجاتشـان خواهـد داد. 19امیـد کاملـی کـه مـا بـه نجـات خـود داریـم، بـرای جـان مـا همچـون لنگـری اسـت نیرومنـد کـه بـه هنـگام طوفانهـا مـا را ثابـت و اسـتوار نـگاه مـی‌دارد. همیـن امیـد اسـت کـه رابطـه ء مـا را بـا خـدا حفـظ می کنـد، یعنـی بـا او کـه در آسـمان، در آنسـوی پـرده ء «مقدسـترین جایـگاه» می‌باشـد؛ 20امـا مسـیح جلوتـر از مـا

وارد این جایگاه شده، تا در مقام کاهن اعظم، همپایه ء ملک صادق، برای ما شفاعت کند.

برتری ملک صادق بر ابراهیم و لاوی‌ها

7 این ملک صادق، هم پادشاه شهر «سالیم» بود و هم کاهن خدای بزرگ. زمانی که ابراهیم چندین پادشاه را شکست داده بود و به دیار خود باز می گشت، ملک صادق به دیدن او رفت و او را برکت داد. [2]ابراهیم نیز از غنایم جنگی، یک دهم را به او داد.
معنی نام ملک صادق، «عدل و انصاف» می‌باشد؛ پس او «پادشاه عدل و داد» و در ضمن، پادشاهی صلح‌جو بوده است، زیرا نام شهر وی، سالیم یعنی «صلح و سلامتی» است. [3]از آنجا که هیچگونه اطلاعی درباره ء او در دست نیست، می‌توان اینگونه تصور کرد که او فاقد پدر و مادر و اجداد بوده و زمانی نیز برای تولد و مرگش وجود نداشته است. از این نظر، او شبیه فرزند خداست و کاهنی است همیشگی.
[4]ملاحظه کنید این ملک صادق چه سمت بزرگی داشته است:
نخست آنکه ابراهیم، یعنی پدر قوم یهود و برجسته‌ترین شخص مورد نظر خدا، یک دهم تمام درآمد خود را به او هدیه داد. [5]اگر ملک صادق یک کاهن یهودی بود، کاملاً روشن می‌بود که چرا ابراهیم به او هدیه می‌دهد؛ زیرا بعدها از قوم یهود خواسته شد تا با

هدایای خود، به کاهنان کمک کنند، چون کاهنان
از بستگان و خویشان ایشان بودند. 6اما با اینکه ملک
صادق نسبتی با او نداشت، ابراهیم به او این هدیه را داد.
دوم آنکه ملک صادق، ابراهیم بزرگ را برکت داد.
7بطوری که همه می‌دانند، کسی که قدرت و اختیار
اعطای برکت دارد، بزرگتر از کسی است که برکت را
دریافت می کند.
8سوم، کاهنان یهودی که هدایا را دریافت می کنند،
انسانهای فانی هستند. اما ملک صادق که این هدیه
را گرفت، مطابق کتاب آسمانی همواره به زندگی ادامه
می‌دهد.
9چهارم، حتی می‌توان گفت که «لاوی»، که جد همه
کاهنان یهود بود، از طریق ابراهیم، به ملک صادق هدیه
داد؛ 10زیرا زمانی که ملک صادق به دیدار ابراهیم آمد،
گرچه لاوی هنوز بدنیا نیامده بود، اما می‌توان گفت در
این وقت در داخل بدن ابراهیم بود.
11پنجم، اگر کاهنان یهود، و شریعتی که به ایشان
سپرده شده بود، می‌توانستند انسان را رستگار سازند،
دیگر چه نیازی بود که خدا مسیح را بفرستد، آن هم
در مقام کاهنی همپایه ء ملک صادق؟ و چرا بجای
او، دیگری را نفرستاد که مانند سایر کاهنان، همپایه
هارون، برادر موسی باشد؟
12و 13و 14بعلاوه، زمانی که خدا کاهنی از نوع دیگر
می‌فرستد، باید شریعت و حکم و روش خود را نیز

در این خصوص تغییر دهد، تا این امر میسر گردد. چنانکه همه می‌دانیم، مسیح از قبیله ء کاهنان یعنی قبیله ء «لاوی» نبود، بلکه به قبیله ء «یهودا» تعلق داشت که برای کار کاهنی انتخاب نشده بود، و موسی هیچگاه چنین خدمتی را به قبیله ء یهودا محول نکرده بود.

قسم خدا برای مقام کاهنی مسیح

15پس بطور واضح می‌بینیم که خدا، حکم و روش خود را تغییر داد؛ زیرا مسیح که کاهن اعظم جدید و همپایه ء ملک صادق است، 16مطابق شریعت و روش سابق از طایفه لاوی نبود؛ او بر اساس قدرتی کاهن شد که از حیات بی‌پایان جاری است. 17در «زبور داود» نیز به همین موضوع اشاره شده؛ در آنجا به مسیح می گوید: «تو تا ابد کاهن هستی، کاهنی همپایه ء ملک صادق.»

18بلی، شریعت و روش سابق کاهنی، که بر اساس اصل و نسب بود، ملغی شد زیرا کاری از پیش نمی‌برد و سست‌تر از آن بود که بتواند به کسی امید نجات ببخشد، 19و هرگز نتوانست کسی را واقعاً با خدا آشتی دهد. اما اکنون ما امید بهتری داریم، زیرا مسیح ما را مقبول خدا گردانیده است. بنابراین، می‌توانیم به خدا نزدیک شویم.

20در مورد مسیح، خدا قسم خورد که همیشه کاهن باشد. 21در مورد سایر کاهنان، خدا هرگز قسم به میان نیاورد. اما در مورد مسیح، آمده است که «خداوند قسم خورده و تغییر اراده نخواهد داد، که تو تا ابد کاهن

هستی.» 22بر اساس این قسم خدا، مسیح می‌تواند موفقیت این عهد و پیمان جدید و بهتر را برای همیشه تضمین کند.
23در آن روش و پیمان قدیم، تعداد کاهنان می‌بایست زیاد باشد، تا بعد از مرگ کاهنی، کاهن دیگری بتوانند برای ادامه ء خدمت، جایگزین او شود. 24اما عیسی، از آنجا که تا ابد زنده است، برای همیشه کاهن می‌باشد و نیازی به جانشین ندارد. 25بنابراین، قادر است همه ء آنانی را که بوسیله ء او به حضور خدا می‌آیند، بطورکامل نجات بخشد؛ و چون همیشه زنده است، پیوسته در حضور خدا برای ما وساطت می کند و این حقیقت را یادآور می گردد که تاوان گناهان ما را به بهای خون خود پرداخته است.
26این درست همان کاهن اعظمی است که ما نیاز داریم؛ زیرا او پاک و بی‌عیب و بی گناه و از گناهکاران جدا می‌باشد و در آسمان از مقامی پرافتخار برخوردار است. 27او هرگز احتیاج ندارد مانند سایر کاهنان، هر روز ابتدا برای گناهان خود و بعد برای گناهان قوم، قربانی کند؛ زیرا وقتی بر روی صلیب، خود را در راه ما قربانی کرد، برای همیشه به تمام قربانی‌ها پایان داد.
28کاهنان اعظم که مطابق شریعت موسی به این مقام می‌رسند، افرادی ضعیف می‌باشند که نمی‌توانند خود را از گناه دور نگاه دارند. اما مدتها بعد از اعطای شریعت، خدا فرزند خود را که برای همیشه کامل می‌باشد، در

مقـام کاهـن اعظـم تعییـن کـرد و در ایـن خصـوص سـوگند یـاد کـرد.

مسیح، کاهن اعظم در پیمان جدید

8 خلاصـه، مقصـود کلـی از ایـن سـخنان اینسـت کـه مـا چنیـن کاهـن اعظمـی داریـم کـه در آسـمان در کنـار تخـت خـدای متعـال نشسـته اسـت. [2]محـل خدمـت او، پرستشـگاه مقـدس آسـمان یعنـی جایـگاه واقعـی پرسـتش اسـت کـه سـازنده آن خداونـد اسـت، نـه انسـان.
[3]وظیفـه ء کاهـن اعظـم اینسـت کـه از جانـب مـردم، هدایـا و قربانی‌هایـی بـه حضـور خـدا تقدیـم کنـد. مسـیح نیـز بعنـوان کاهـن اعظـم می‌بایسـت چیـزی قربانـی نمایـد. [4]ایـن قربانـی کـه مسـیح بـه حضـور خـدا تقدیـم کـرد، بـه مراتـب برتـر از قربانی‌هایـی اسـت کـه کاهنـان در ایـن جهـان تقدیـم می کننـد. امـا بـا وجـود ایـن، اگـر عیسـی در ایـن جهـان می‌بـود، نمی‌توانسـت کاهـن باشـد، زیـرا در اینجـا هنـوز کاهنانـی هسـتند کـه بـه شـیوه قدیـم، قربانـی می کننـد. [5]خدمـت ایشـان در واقـع، نمونـه و تقلیـدی اسـت از امـور آسـمانی؛ زیـرا زمانـی کـه موسـی می‌خواسـت خیمـه‌ای را بعنـوان محـل عبـادت بسـازد، خـدا بـه او یـادآوری فرمـود کـه آن را دقیقـاً مطابـق نمونـه آن خیمـه ء آسـمانی بنـا کنـد کـه در کـوه سـینا بـه او نشـان داده بـود. [6]امـا مسـیح، ایـن کاهـن آسـمانی، خدمتـی بـس مهم‌تـر از ایـن کاهنـان بعهـده دارد، زیـرا پیمـان جدیـدی کـه از سـوی خـدا بـرای مـا

آورد، برتر از آن پیمان قدیمی است و دارای وعده‌هایی به مراتب عالی‌تر می‌باشد.
7پیمان قدیمی عملی نبود، زیرا در غیراینصورت لازم نمی‌شد پیمان دیگری جایگزین آن گردد. 8خدا پیمان قدیمی را عملی و کافی ندانست، زیرا فرمود: «روزی فرا خواهد رسید که با خاندان اسرائیل و خاندان یهودا، پیمان جدیدی خواهم بست، 9اما نه مانند آن پیمان قدیمی که با اجدادشان بستم، در روزی که دست ایشان را گرفته، از سرزمین مصر بیرون آوردم؛ زیرا ایشان به وظایف خود در آن پیمان عمل نکردند. بنابراین، من نیز آن را فسخ نمودم. 10اما اینست آن پیمان جدیدی که در آن روز با خاندان اسرائیل خواهم بست: احکام خود را در فکر ایشان خواهم نهاد و در دل ایشان خواهم نوشت، تا بی‌آنکه سخنی گفته باشم، بدانند از ایشان چه می‌خواهم، و از من اطاعت کنند. آنگاه من خدای ایشان خواهم بود و ایشان قوم من. 11در آن زمان، دیگر کسی به همسایه خود نخواهد گفت، خداوند را بشناس! زیرا همه، از کوچک و بزرگ، مرا خواهند شناخت.
12من نیز خطایای ایشان را خواهم بخشید و گناهانشان را دیگر بیاد نخواهم آورد.»
13در اینجا خدا از وعده‌ها و پیمان جدیدی سخن می‌گوید. پس روشن است که پیمان قبلی، کهنه شده است؛ و هر چه که کهنه و قدیمی شود، بزودی از بین خواهد رفت.

پرستشگاه پیمان اول

9 بهرحال، آن پیمان اول که خدا با قوم خود بست، با
مقرراتی برای عبادت و محلی برای پرستش همراه
بود. این محل پرستش، خیمه‌ای بود ساخته دست انسان.
2این خیمه از دو قسمت تشکیل می‌شد. در قسمت اول
که «جایگاه مقدس» نام داشت، شمعدان طلایی، میز و
نان مقدس قرار می گرفت. 3قسمت دوم، «مقدس‌ترین
جایگاه» نامیده می‌شد و پرده‌ای آن را از قسمت اول جدا
می کرد. 4در این جایگاه، یک آتشدان طلایی و «صندوق
عهد» قرار داشت. روکش داخلی و بیرونی این صندوق
از طلای خالص بود. داخل صندوق، دو لوح سنگی قرار
داشت که بر روی آنها «ده فرمان» خدا حک شده
بود. یک ظرف طلایی پر از «مَنّ» نیز در آن صندوق
بود. «مَنّ» همان نانی است که خدا در بیابان هر روز
به بنی‌اسرائیل می‌داد. همچنین، عصای هارون نیز که
روزگاری شکوفه آورده بود، در این صندوق گذاشته شده
بود. 5سر پوش صندوق عهد، «تخت رحمت» نامیده
می‌شد. بالای تخت رحمت، مجسمه ء دو فرشته قرار
داشت که بالهایشان را برفراز تخت گسترده بودند. این
دو فرشته که « کروبی» نام داشتند، نماینده جلال خدا
بودند. تمام اینها، معانی خاصی دارند که الان فرصت
نیست به شرح آنها بپردازم.
6بهرحال، این وسایل به این ترتیب قرار می گیرند
و کاهنان نیز برای انجام وظایف خود، هر روز وارد

قسمت اول پرستشگاه می‌شوند. 7اما به قسمت دوم، فقط کاهن اعظم می‌تواند وارد شود، آن هم فقط سالی یک بار! او همراه خود مقداری خون قربانی به داخل می‌برد و بر تخت رحمت می‌پاشد، تا گناهان خود و گناهان قوم اسرائیل را کفاره کند.
8اما روح‌القدس از طریق تمام این ترتیبات، این نکته را به ما خاطرنشان می‌سازد که مطابق شریعت و روش قدیم، تا زمانی که قسمت اول پرستشگاه برپاست، مردم عادی هیچگاه نخواهند توانست وارد مقدس‌ترین جایگاه گردند. 9امروز، از این موضوع می‌توانیم درس مهمی فرا بگیریم. طبق شریعت و روش قدیم، مردم هدایا و قربانی‌ها تقدیم می کنند، اما هیچیک از اینها قادر نیست دل عبادت کننده را از آلودگیها پاک سازد؛ 10زیرا این شریعت فقط با تشریفات ظاهری سروکار دارد و به مسایلی نظیر خوردن و نوشیدن و غسل و طهارت و نظایر آن می‌پردازد. مردم نیز موظف بوده‌اند به این دستورات عمل نمایند و با آنها سر کنند تا زمانی که مسیح ظهور نماید و از جانب خدا راه و روش جدید و بهتری بیاورد.

خون مسیح و پیمان جدید

11سرانجام، مسیح در مقام کاهن اعظم و عطا کننده ء برکاتی که نصیب ما شده است، ظاهر شد. او وارد خیمه ء عالیتر و کاملتر آسمان گردید، خیمه‌ای که نه ساخته دست انسان است و نه جزو عالم مخلوق. 12او

یکبار برای همیشه به مقدس‌ترین جایگاه وارد شد و خون قربانی را بر تخت رحمت پاشید، اما نه خون بز یا گوساله، بلکه خون خود را، که با آن نجات ابدی ما را فراهم ساخت.
13 اگر مطابق شریعت و روش قدیم، خون گاو و بز و خاکستر گوساله می‌توانست بدن انسان را ظاهراً از آلودگی گناه پاک سازد، 14 چقدر بیشتر خون مسیح، زندگی و قلب ما را دگرگون خواهد ساخت. قربانی مسیح ما را از شریعت و احکام بی‌روح سابق رهایی می‌دهد و در ما این میل را ایجاد می کند که با اشتیاق قلبی خدا را خدمت کنیم. زیرا مسیح نیز که کامل و بدون گناه بود، به کمک روح پاک و ابدی خدا، خود را با کمال میل به خدا تقدیم کرد تا در راه گناهان ما فدا شود.
15 به این ترتیب، مسیح با این پیمان جدید آمد تا تمام کسانی که از جانب خدا دعوت شده‌اند، بتوانند بسوی او آمده، برکات ابدی موعود را بیابند؛ زیرا مسیح در راه گناهان ایشان فدا شد تا ایشان را از مجازات گناهانی که در چارچوب شریعت قدیم مرتکب شده‌اند، آزاد سازد.
16 زمانی که وصیتی از کسی باقی می‌ماند، پیش از آنکه ارث تقسیم شود، باید ابتدا فوت وصیت کننده ثابت گردد. 17 بعبارت دیگر، وصیت‌نامه فقط بعد از مرگ وصیت کننده اعتبار می‌یابد، و تا زمانی که او زنده است، هیچیک از وارثین نمی‌تواند سهم خود را دریافت کند.

18به همین دلیل، حتی پیش از آنکه پیمان قدیم به مرحله
اجرا درآید، به نشان جانبازی مسیح، خون پاشیده
شد. 19به این ترتیب که موسی ابتدا تمام احکام خدا
را به قوم اسرائیل اعلام کرد؛ سپس خون گوساله‌ها
و بزها را گرفت و با آب و گیاه زوفا و پشم قرمز، بر
کتاب تورات و بر سر مردم پاشید، 20و گفت: «این
خون، نشان آن عهد و پیمانی است که خدا عطا کرده
و می‌خواهد از آن اطاعت نمایید.» 21سپس به همان
صورت، بر خیمه ء مقدس و تمام وسایلی که در مراسم
عبادت بکار می‌رفت، خون پاشید. 22درواقع می‌توان
گفت که مطابق پیمان اول، تقریبا همه چیز بوسیله ء
خون پاک می گردد و بدون ریختن خون، هیچ گناهی
بخشیده نمی‌شود.
23به همین دلیل، خیمه ء مقدس زمینی و متعلقات آن، که
نمونه و سایه‌ای از چیزهای آسمانی بود، می‌بایست همه
با خون حیوانات پاک گردند. 24زیرا مسیح به خود
آسمان داخل شد تا از جانب ما در پیشگاه خدا حاضر
باشد. بلی، او وارد پرستشگاه زمینی نشد، چون این فقط
نمونه‌ای از آن پرستشگاه آسمانی است. 25در ضمن، او خود
را بارها قربانی نکرد، برخلاف آنچه که کاهن اعظم بر
روی زمین انجام می‌دهد؛ زیرا کاهن اعظم هر سال
خون حیوانات قربانی را در مقدس‌ترین جایگاه تقدیم
می کند. 26اگر چنین چیزی لازم می‌بود، مسیح مجبور
می‌شد از ابتدای عالم تا حال دائماً جان خود را فدا

کند. اما چنین نیست. مسیح یک بار و برای همیشه در اواخر عالم آمد تا جان خود را در راه ما فدا کند و تا ابد قدرت گناه را ریشه کن سازد. 27و درست همانگونه که به حکم خداوند، انسان یک بار می‌میرد و بعد از آن نوبت داوری می‌رسد، 28مسیح نیز فقط یک بار جان خود را فدا کرد تا بعنوان قربانی، گناهان بسیاری را پاک کند. اما بار دیگر خواهد آمد تا آنانی را که با صبر و اشتیاق چشم براه او هستند، نجات بخشد.

خون مسیح، پاک کننده ء قطعی گناه

10 شریعت و تشریفات مذهبی یهود فقط نمونه‌ای نارساست از برکاتی که بنا بود مسیح برای ما به ارمغان بیاورد. مطابق این شریعت، هر ساله حیوانی قربانی می‌شود، اما این قربانی به هیچ وجه قادر نیست آنانی را که پایبند احکام شریعت هستند، رستگار سازد. 2زیرا اگر قدرت چنین کاری را داشت، یک قربانی کافی می‌بود تا نذرکننده، یک بار و برای همیشه، پاک شود و دیگر احساس تقصیر و گناه نکند. 3در حالیکه می‌بینیم این قربانی‌ها همه ساله، بجای آنکه وجدان مردم را آسوده کند، خاطره ء تلخ نافرمانی‌ها و گناهانشان را به یادشان می‌آورد. 4زیرا محال است که خون گاوها و بزها واقعاً لکه‌های گناه را پاک سازد. 5به همین جهت بود که وقتی مسیح به این جهان می‌آمد، گفت: «ای خدا، خون گاو و بز نمی‌تواند تو را

خشنود سازد تا گناه انسان را ببخشایی. پس این بدن را برای من مهیا ساختی تا همچون قربانی بر قربانگاه تو فدا کنم. 6از قربانی کردن حیوانات راضی نبودی، یعنی آن حیواناتی که برای کفاره ء گناه، در حضورت ذبح می کردند و می‌سوزاندند. 7پس گفتم: اینک آمده‌ام تا اراده ء تو را بجا آورم؛ آمده‌ام تا مطابق پیشگویی کتاب آسمانی، جان خود را فدا سازم.»

8بعد از آنکه مسیح فرمود که خدا از قربانی‌های گوناگون و هدایایی که طبق شریعت و روش قدیم تقدیم می‌شود، راضی نیست، 9چنین گفت: «اینک آمده‌ام تا جان خود را فدا سازم.»

به این ترتیب، روش سابق را لغو می کند تا روش جدیدی بنیاد نهد. 10طبق این روش و طرح جدید، مسیح یک بار جان خود را در راه ما فدا کرد تا ما را ببخشد و پاک نماید. 11مطابق شریعت و روش سابق، کاهنان هر روز در مقابل قربانگاه می‌ایستند و قربانی‌هایی تقدیم می کنند که هرگز نمی‌توانند گناهان را برطرف نمایند. 12اما مسیح خود را فقط یک بار بعنوان قربانی به خدا تقدیم کرد تا گناهان را بیامرزد؛ و پس از آن، در بالاترین مکان عزت و افتخار، بدست راست خدا نشست، 13و منتظر است تا دشمنانش به زیر پایهای او افکنده شوند. 14او با یک قربانی، همه آنانی را که از گناهانشان پاک می‌شوند، تا ابد کامل می گرداند.

15روح القدس نیز این را تصدیق کرده، می‌فرماید:

16«اینست آن پیمان جدیدی که در آن روز با خاندان
اسرائیل خواهم بست: احکام خود را در فکر ایشان
خواهم نهاد و در دل ایشان خواهم نوشت، تا بی‌آنکه
سخنی گفته باشم، بدانند از ایشان چه می‌خواهم، و
از من اطاعت کنند.» 17سپس اضافه کرده، می‌فرماید:
«خطایای ایشان را خواهم بخشید و گناهانشان را دیگر
بیاد نخواهم آورد.»
18پس حال که گناهان ما بطور دایمی بخشیده و
فراموش شده است، دیگر چه نیازی است که برای
آمرزش گناهان، بار دیگر قربانی تقدیم کنیم؟

هوشیاری برای حفظ نجات

19بنابراین، ای برادران عزیز، اکنون می‌توانیم به سبب
خون عیسی، مستقیم وارد مقدس‌ترین جایگاه شده، به
حضور خدا برویم؛ 20زیرا زمانی که بدن مسیح بر
روی صلیب پاره شد، در واقع پرده ء مقدس‌ترین جایگاه
خانه ء خدا نیز پاره شد؛ و به این ترتیب او راهی تازه
و حیات‌بخش برای ما گشود تا ما را بحضور مقدس
خدا برساند.
21پس حال که اداره ء امور خاندان الهی، به عهده ء این
کاهن بزرگ ماست، 22بیایید با دلی پاک، مستقیماً به
حضور خدا برویم، و یقین کامل داشته باشیم که او
ما را می‌پذیرد، زیرا خون مسیح بر ما پاشیده شده و
ما را پاک ساخته؛ بدنهایمان نیز با آب پاک شسته شده

است. 23اکنون می‌توانیم منتظر نجاتی باشیم که خدا
وعده داده است، و می‌توانیم بدون هیچگونه تردیدی به
همه بگوییم که نجات یافته‌ایم، زیرا خدا به همه ء
وعده‌های خود عمل خواهد فرمود.
24حال، به پاس آن همه لطفی که خدا در حق ما کرده
است، بیایید یکدیگر را به محبت کردن و به انجام اعمال
نیک تشویق و ترغیب نماییم. 25و نیز چنانکه برخی را
عادت است، از حضور در مجالس عبادت کلیسایی غافل
نشوید، بلکه یکدیگر را تشویق کنید، بخصوص در
این روزها که بازگشت مسیح نزدیک می‌شود. 26زیرا
اگر کسی پس از پی بردن به حقیقت آمرزش گناهان،
عمداً از خدا رویگردان شده، بسوی زندگی گناه‌آلود
برود، چنین گناهی با خون مسیح پاک نخواهد شد
و راهی برای فرار از مجازات آن وجود نخواهد داشت.
27بلی، راهی نیست جز بسر بردن در انتظار مجازاتی
وحشتناک، و نزول خشم و غضب الهی که دشمنان او را
نابود خواهد ساخت. 28هر که احکام موسی را بشکند،
به شهادت دو یا سه نفر، بدون ترحم کشته می‌شود.
29پس چه مجازات وحشتناکتری در انتظار کسانی
خواهد بود که فرزند خدا را تحقیر می کنند، و خونی را
که نشان عهد خدا و پاک کننده ء گناهان ایشان است،
بی‌ارزش می‌شمارند، و به روح‌القدس که عطا کننده ء
رحمت الهی است، بی‌احترامی می‌نمایند.
30زیرا او را می‌شناسیم که گفت: «انتقام را من می گیرم؛

مکافات را من می‌دهم!» و همچنین فرمود: «من قوم
خود را داوری خواهم فرمود.» 31برای کسانی که چنین
گناهی کرده باشند، افتادن به دستهای خدای زنده بسیار
وحشتناک خواهد بود!
32هیچگاه از یاد نبرید آن روزها را که نور مسیح به
تازگی دلتان را روشن ساخته بود؛ زیرا در آن زمان گر
چه زحمات و رنجهای بسیاری بر شما وارد آمد، اما شما
همه را تحمل کردید و به خداوند وفادار ماندید. 33بلی،
شما بارها مورد استهزا و ضرب و شتم قرار گرفتید، و
یا شریک درد آنانی بودید که به چنین زحماتی دچار
می‌شدند؛ 34با زندانیان نیز همدردی می کردید؛ و به
هنگام غارت اموالتان، شاد بودید، زیرا می‌دانستید که
در آسمان چیزهای بهتری در انتظار شماست که تا ابد از
بین نخواهد رفت. 35پس به هر قیمتی که شده، ایمانتان
را به خداوند از دست ندهید، زیرا پاداش عظیمی در
انتظار شماست! 36اگر می‌خواهید که خدا به وعده ء
خود وفا کند، لازم است که شما نیز با کمال صبر و
بردباری، خواست خدا را انجام دهید. 37زیرا همانطور
که کلام خدا می‌فرماید، بازگشت او چندان دور نیست.
38پس آنانی که از بوسیله ء ایمان نجات یافته‌اند، با
ایمان نیز به زندگی ادامه دهند و در هر امری به خدا
توکل نمایند. زیرا اگر به عقب برگردند، خدا از ایشان
خشنود نخواهد شد.
39ولی ما هرگز از خدا برنگشته‌ایم تا به چنان سرنوشت

تلخی دچار شویم، بلکه ایمانمان را حفظ کرده‌ایم و این ایمان، نجات جانمان را تضمین می کند.

ایمان چیست؟

11 حال، ببینیم ایمان چیست. ایمان یعنی اطمینان داشتن به اینکه آنچه امید داریم، واقع خواهد شد؛ ایمان یعنی یقین داشتن به آنچه اعتقاد داریم، هرچند قادر به دیدنش نمی‌باشیم. 2مردان خدا در زمان قدیم، بسبب ایمانشان بود که مورد پسند خدا واقع شدند.

3با ایمان به وجود خداست که می‌دانیم زمین و آسمان، و در حقیقت همه چیز، بدستور خدا ساخته شده‌اند؛ و همه اینها از چیزهای نادیدنی به وجود آمده‌اند.

4از راه ایمان بود که هابیل دستور خدا را اطاعت کرد و هدیه‌ای به خدا تقدیم نمود که بیشتر از هدیه ء قائن سبب رضایت او گردید. خدا با قبول هدیه ء هابیل، نشان داد که او را مورد لطف و عنایت خود قرار داده است. و اکنون، با اینکه هزاران سال از دوران هابیل می گذرد، اما هنوز هم می‌توانیم درسهای بسیاری از زندگی او درباره ء ایمان به خدا بیاموزیم.

5خنوخ نیز به خدا ایمان داشت. به همین جهت، بدون اینکه طعم مرگ را بچشد، خدا او را به نزد خود برد. او ناگهان ناپدید شد، زیرا خدا او را از این جهان به عالم دیگر منتقل ساخت. پیش از آن، خدا فرموده بود که از

خنوخ خشنود است. 6اما خشنود ساختن خدا بدون ایمان
و توکل به او محال است. هر که می‌خواهد بسوی خدا
بیاید، باید ایمان داشته باشد که خدا هست و به آنانی
که با دلی پاک در جستجوی او هستند، پاداش می‌دهد.
7نوح، یکی دیگر از کسانی است که به خدا ایمان
داشت. وقتی خدا به او فرمود که سرنوشت هولناکی
در انتظار مردم بی‌ایمان است، او سخن خدا را باور
کرد. با اینکه هنوز هیچ نشانه‌ای از طوفان نبود، اما او
بدون فوت وقت، یک کشتی ساخت و خانواده ء خود
را نجات داد. ایمان نوح، در نقطه مقابل گناه و بی‌ایمانی
مردم دنیا قرار داشت، مردمی که حاضر نبودند خدا را
اطاعت کنند. در اثر همین ایمان بود که نوح مقبول
خدا گردید.
8ابراهیم نیز بخاطر ایمانی که به خدا داشت، دعوت
او را اطاعت کرد و بسوی سرزمینی که خدا وعده‌اش را
داده بود، براه افتاد. او بدون آنکه بداند به کجا می‌رود،
شهر و دیار خود را ترک گفت؛ 9حتی وقتی به سرزمین
موعود رسید، مانند یک رهگذر در خیمه‌ها زندگی
می کرد. اسحاق و یعقوب نیز که همین وعده را از خدا
یافته بودند، مانند او در خیمه‌ها زندگی خود را سپری
می کردند. 10ابراهیم با اطمینان کامل، در انتظار روزی
بود که خدا او را به آن شهر مستحکم و جاودان ببرد،
شهری که طراح و سازنده‌اش خود خداست.
11همسر او سارا نیز به خدا ایمان داشت و بدلیل

همین ایمان، قدرت یافت تا باردار شود، گرچه بسیار سالخورده بود؛ زیرا او پی برده بود که خدا قادر است به وعده‌ای که به او داده، وفا کند. 12بنابراین، از ابراهیم، یعنی از کسی که دیگر قادر به تولید مثل نبود، نسلهایی بوجودآمد که همچون ستارگان آسمان و شنهای کنار دریا، بیشمار بودند.

13این مردان ایمان، همه مُردند بدون آنکه تمام وعده‌های خدا را دریافت کنند، اما آنها را از دور دیده، به امید دریافتشان شاد شدند. آنان اذعان می‌داشتند که این دنیای زودگذر خانه ء واقعی ایشان نیست، بلکه در این دنیا، رهگذر و غریب هستند. 14در واقع، کسانی که چنین اذعان و اعترافی می کنند، نشان می‌دهند که در انتظار خانه و وطنی واقعی در آسمان می‌باشند. 15درضمن، اگر مایل بودند به خانه و کاشانه ء خود یعنی چیزهای فریبنده ء این دنیا بازگردند، قطعاً فرصت چنین کاری را می‌داشتند؛ 16اما ایشان مایل به بازگشت به عقب نبودند، و به امور این دنیا دلبستگی نداشتند، بلکه علاقه و توجهشان به وطن آسمانی بود. بنابراین خدا شرمنده نیست که خدای ایشان نامیده شود، زیرا شهری در آسمان برای ایشان تدارک دیده است.

17زمانی که خدا ابراهیم را در بوته ء آزمایش قرار داد و از او خواست تا پسرش اسحاق را قربانی کند، او بسبب ایمانی که به خدا داشت، حاضر شد دستور خدا را اطاعت نماید. با اینکه او درباره ء اسحاق وعده‌هایی

از خدا دریافت کرده بود، اما آماده شد تا او را قربانی
کند؛ 18بلی، همان اسحاق را که خدا وعده داده بود
از طریق او نسلی برای ابراهیم بوجود بیاورد. 19زیرا
ابراهیم ایمان داشت که حتی اگر اسحاق بمیرد، خدا
قادر است او را زنده سازد. در واقع، همینطور نیز شد،
زیرا اسحاق از دیدگاه ابراهیم محکوم به مرگ بود، اما
عمر دوباره یافت.
20در اثر ایمان بود که اسحاق می‌دانست خدا در آینده،
دو پسرش، یعقوب و عیسو را برکت خواهد داد.
21این ایمان بود که باعث شد یعقوب، به هنگام پیری
و در آستانه ء رحلت، در حالیکه بر عصای خود تکیه زده
بود، دعا کند و هر دو پسر یوسف را برکت دهد.
22در اثر ایمان بود که یوسف پیش از وفات خود،
با اطمینان اعلام کرد که روزی خدا قوم اسرائیل را
از سرزمین مصر بیرون خواهد برد. او بقدری یقین
داشت که از قوم خود قول گرفت که به هنگام رفتن،
استخوانهای او را نیز با خود ببرند.
23والدین موسی نیز به خدا ایمان داشتند. از این جهت،
چون دیدند که خدا فرزندی به ایشان عطا کرده که با
کودکان دیگر فرق دارد، یقین حاصل کردند که خودش
او را حفظ خواهد نمود. بنابراین، با اینکه پادشاه دستور
داده بود که همه ء نوزادان پسر را به رودخانه بیندازند،
ایشان بدون ترس کودک را سه ماه پنهان کردند.
24در اثر ایمان بود که موسی، وقتی بزرگ شد،

نخواست در کاخ فرعون بماند و نوه ء او نامیده شود.
25او ترجیح می‌داد همراه با خلق رنج‌دیده ء خدا متحمل
مشقات شود، تا اینکه در کاخ سلطنتی، چند روزی از
گناه لذت ببرد. 26در نظر او تحمل زحمت و ننگ در راه
مسیح، بسیار با ارزشتر از تمام خزاین و گنجهای مصر
بود. زیرا او چشم انتظار آن پاداش بزرگی بود که خدا
وعده داده بود. 27بخاطر ایمان به خدا بود که او بدون
ترس از غضب پادشاه، مصر را ترک گفت و استوار به
پیش رفت، همچون کسی که خدای نادیده را در مقابل
دیدگان خود دارد. 28او چون ایمان داشت که خدا قوم
خود را نجات خواهد داد، بدستور خدا به قوم اسرائیل
امر کرد که هر خانواده، بره‌ای ذبح کند و خون آن را
بر سردر خانه ء خود بپاشد تا فرشته ء مرگ که پسران
ارشد مصریان را می کشت، به پسر ارشد آن خانه
صدمه‌ای نرساند.
29قوم اسرائیل نیز به خدا ایمان آوردند و به سلامت از
میان دریای سرخ عبور کردند، گویی از زمین خشک
رد می‌شدند. اما وقتی مصریان بدنبالشان آمدند و قصد
عبور نمودند، همگی غرق شدند.
30در اثر ایمان بود که حصار شهر اریحا، پس از
آنکه قوم اسرائیل بدستور خدا هفت روز آن را دور
زدند، فرو ریخت. 31اما در آن میان راحاب فاحشه،
همراه اهالی اریحا کشته نشد، زیرا به خدا و به
قدرت او ایمان داشت و از فرستادگان قوم خدا به

گرمی پذیرایی کرد؛ اما دیگران حاضر نشدند خدا را اطاعت کنند.

32دیگر چه نمونه‌ای بیاورم؟ زیرا وقت مجال نمی‌دهد که از ایمان جدعون، باراق، سامسون، یفتاح، داود، سموئیل و انبیای دیگر سخن گویم. 33ایشان همگی به خدا ایمان داشتند؛ به همین جهت توانستند در جنگها پیروز شوند، ممالک را تسخیر کنند، عدالت را در مملکت خود اجرا نمایند، و وعده‌های خدا را دریافت کنند. ایشان در چاه شیران آسیبی ندیدند، 34و در میان شعله‌های آتش نسوختند. با ایمانی که داشتند از خطر شمشیر جان سالم بدر بردند، و پس از درماندگی و بیماری، نیروی تازه یافتند؛ در جنگ نیز با شجاعت، تمام سپاهیان دشمن را تارومار کردند. 35زنان به نیروی ایمان، عزیزان از دست رفته خود را زنده در آغوش کشیدند.

اما عده‌ای دیگر از مؤمنین نیز بودند که تا سرحد مرگ شکنجه و آزار دیدند و ترجیح دادند بمیرند تا اینکه به خدا خیانت ورزند و آزاد شوند. زیرا خاطرجمع بودند که پس از مرگ، آزادی واقعی و جاودانی نصیبشان خواهد شد. 36بعضی شلاق خورده، مورد تمسخر قرار گرفتند؛ بعضی دیگر در سیاه‌چالها به زنجیر کشیده شدند. 37برخی سنگسار شدند و برخی دیگر با اره دو پاره گشتند. به بعضی وعده آزادی داده شد، به شرط آنکه ایمان خود را انکار کنند، و چون نکردند با شمشیر

کشته شدند. [38]آنانی که جهان لایقشان نبود، در پوست گوسفند و بز، در کوه‌ها و بیابانها سرگردان شدند، و در غارها و چاه‌ها خود را پنهان کردند، و گرسنگی و بیماری و دربدری کشیدند.
[39]این انسانهای مؤمن، با اینکه بسبب ایمانشان مقبول خدا واقع شدند، اما هیچیک برکات موعود خدا را نیافتند. [40]زیرا خدا می‌خواست که ایشان منتظر بمانند تا همراه ما به آن برکات بهتری برسند که او برای ما در نظر گرفته است.

دعوت به صبر و پایداری

12 پس حال که در این میدان مسابقه، چنین گروه انبوهی از ایمانداران را داریم که برای تماشای ما گرد آمده‌اند، بیایید هر آنچه را که سبب کُندی یا عقب افتادن ما در این مسابقه می‌شود، از خود دور کنیم، و با صبر و شکیبایی در این میدان بسوی هدف بدویم؛ [2]و برای پیروزی در این مسابقه ء روحانی، به عیسی چشم بدوزیم که چنین ایمانی را در قلب ما ایجاد کرده و آن را کامل خواهد ساخت. زیرا او خود نیز در همین مسیر، صلیب، و خفت و خواری آن را تحمل کرد، چون می‌دانست در پی آن، خوشی و شادی عظیمی نصیبش خواهد شد. به همین جهت، اکنون در جایگاه افتخار، یعنی در دست راست تخت خدا نشسته است.
[3]پس اگر می‌خواهید در این مسابقه خسته و دلسرد

نشوید، به صبر و پایداری مسیح بیندیشید، به او که
از سوی گناهکاران مصیبت‌ها کشید. 4از این گذشته،
شما تاکنون در مقابل گناه و وسوسه‌های شیطان تا پای
جان مقاومت نکرده‌اید. 5گویا بکلی از یاد برده‌اید
که کلام خدا برای تشویق شما فرزندان خدا، چه
می‌گوید. کلام خدا می‌فرماید: «پسرم، هرگاه خداوند
تو را تنبیه کند، دلگیر نشو، و هرگاه اشتباهات تو
را خاطرنشان سازد، دلسرد نشو. 6زیرا اگر تو را
تأدیب می‌کند، به این علت است که دوستت دارد،
و اگر تو را تنبیه می‌نماید، به این دلیل است که
فرزند او هستی.»
7کدام پسر است که پدرش او را تنبیه نکند؟ در واقع،
خدا همان رفتاری را با شما می‌کند که هر پدر
مهربانی با فرزندش می‌کند. پس، بگذارید خدا شما را
تأدیب نماید. 8اما اگر خدا هرگز شما را تأدیب و تنبیه
نکند، معلوم می‌شود که اصلاً فرزند او نیستید، زیرا
هر پدری فرزندش را تنبیه می‌کند.
9ما در این دنیا به پدرانمان که ما را تنبیه می‌کنند،
احترام می‌گذاریم؛ پس چقدر بیشتر باید به تأدیب
پدر روحانی‌مان خدا، تن در دهیم تا حیات واقعی را
بیابیم. 10پدران ما به صلاحدید خود در دوران کوتاه
کودکی‌مان، ما را تأدیب می‌کردند. اما تأدیب خدا برای
خیر و صلاح ماست، تا مانند او پاک و مقدس گردیم.
11تنبیه شدن خوشایند نیست، بلکه دردناک است. اما

نتیجه ء آن، زندگی پاک و صفات پسندیده است که بعد از آن ظاهر خواهد شد.
12بنابراین، دستهای خسته ء خود را بکار گیرید، بر پایهای سست و لرزان خود محکم بایستید، 13و برای پایهای خود، راهی راست و هموار بسازید، تا آنانی که بدنبال شما می‌آیند، حتی اگر ناتوان و لنگ باشند، نیفتند و صدمه نبینند، بلکه قوت خود را باز یابند.

هشدار درمورد بی‌توجهی به امور الهی

14بکوشید تا با همه ء مردم در صلح و صفا بسر برید، و دلی پاک و زندگی مقدسی داشته باشید، زیرا تا پاک و مقدس نباشید، خداوند را نخواهید دید. 15مواظب باشید مبادا کسی از شما از خدا دور شود. دقت کنید تلخی در میان شما ریشه ندواند، زیرا باعث اضطراب شده، به زندگی روحانی بسیاری لطمه خواهد زد. 16همچنین، مراقب باشید کسی گرفتار زنا و بی‌عفتی نشود و یا در مورد امور الهی لاقید نگردد، مانند عیسو برادر بزرگ یعقوب که حق ارشدی خود را به یک کاسه آش فروخت! 17و بعد از آن، وقتی خواست حق خود را باز پس گیرد، هر چه اشک ریخت، موفق نشد، چون دیگر دیر شده بود و پشیمانی فایده‌ای نداشت. بنابراین، از این واقعه درس عبرت بگیرید و مواظب خودتان باشید.
18بلی، دقت کنید زیرا شما با مسائلی سروکار دارید که بسیار بالاتر از مسائلی است که قوم اسرائیل با آن

مواجه بودند. هنگامی که خداوند در کوه سینا، احکام
خود را به قوم اسرائیل عطا می کرد، ایشان با شعله‌های
آتش، تاریکی و ظلمت کامل، طوفان هولناک، 19و صدای
سهمگین شیپور مواجه شدند. صدایی نیز که با ایشان
سخن می گفت، حاوی پیامی چنان هراس‌انگیز بود که
از خدا التماس کردند که دیگر چیزی نگوید، 20زیرا
قادر نبودند این دستور را تحمل کنند که فرموده بود:
«حتی اگر حیوانی به کوه نزدیک شود، باید سنگسار
گردد.» 21موسی نیز چنان از آن منظره ترسیده بود که
می‌لرزید!
22اما سروکار شما با این امور نیست؛ شما به چنین
کوهی نزدیک نشده‌اید، بلکه مستقیماً به کوه صهیون
و به شهر خدای زنده یعنی اورشلیم آسمانی آمده‌اید.
شما وارد محفل شاد گروه بیشماری از فرشتگان شده‌اید.
23شما به کلیسایی قدم گذاشته‌اید که نام اعضای آن، در
آسمان ثبت شده است. شما به حضور خدایی آمده‌اید
که داور همه است؛ به روحهای نجات‌یافتگانی نزدیک
شده‌اید که در آسمان به مرحله ء کمال رسیده‌اند. 24به
حضور عیسی آمده‌اید که آورنده ء این پیمان جدید
می‌باشد؛ شما بسوی خون او آمده‌اید که مانند خون
هابیل طالب انتقام نیست، بلکه به روی ما پاشیده شده
تا گناهانمان را بشوید.
25پس مواظب باشید که از او که با شما سخن می گوید،
اطاعت نمایید. زیرا اگر قوم اسرائیل از سخنان موسی

که یک پیغام‌آور زمینی بود، سرپیچی کردند و جان سالم بدر نبردند، ما چگونه از مجازات هولناک آینده در امان خواهیم ماند، اگر از کلام خدایی که از آسمان سخن می گوید، سرپیچی کنیم؟ 26هنگامی که خدا از بالای کوه سینا سخن گفت، صدای او زمین را لرزاند. اما او وعده داده و فرموده است: «بار دیگر، نه فقط زمین را، بلکه آسمانها را نیز خواهم لرزاند.» 27منظور او اینست که هر آنچه را که پایه و اساس محکمی ندارد غربال خواهد کرد تا فقط چیزهایی باقی بمانند که تزلزل‌ناپذیر می‌باشند.
28پس حال که ملکوتی تزلزل ناپذیر نصیب ما خواهد شد، بیایید خدا را از صمیم قلب سپاس گوییم و او را چنانکه سزاوار است، با خوف و احترام خدمت نماییم.
29زیرا خدای ما آتشی سوزاننده است.

چند اندرز مفید

13 محبت برادرانه را در میان خود ادامه دهید.
2فراموش نکنید که با غریبه‌ها مهربان باشید و از ایشان پذیرایی کنید، زیرا بعضی با این کار، بی‌آنکه خودشان متوجه باشند، از فرشته‌ها پذیرایی کرده‌اند.
3زندانی‌ها را از یاد نبرید؛ با ایشان طوری همدردی نمایید که گویا خودتان نیز در زندان هستید. در غم و رنج مظلومان شریک باشید، زیرا خودتان می‌دانید که ایشان در چه حالی هستند و چه می کشند.

4به ازدواج خود و به عهد و پیمانی که بسته‌اید وفادار
باشید، و پیوند زناشویی‌تان را از آلودگی دور نگاه
دارید، زیرا خدا افراد فاسد و زناکار را حتماً مجازات
خواهد کرد.
5از پول دوستی بپرهیزید و به آنچه دارید قانع باشید،
زیرا خدا فرموده است: «شما را هرگز تنها نخواهم
گذاشت و ترک نخواهم کرد.» 6بنابراین، با اطمینان کامل
و با جرأت تمام، می‌توانیم بگوییم: «خداوند گره‌گشا و
یاور من است. پس، از انسان خاکی ترسی ندارم؛ او چه
می‌تواند به من بکند؟»
7معلمین خود را که کلام خدا را به شما تعلیم داده‌اند و
شما را در خصوص امور روحانی راهنمایی کرده‌اند، به
یاد داشته باشید. در باره ء عاقبت کار و زندگی ایشان فکر
کنید و بکوشید مانند آنان، ایمانی راسخ داشته باشید.
8عیسی مسیح امروز نیز همان است که دیروز بود و
هرگز تغییر نخواهد کرد. 9پس فریفته ء عقاید جدید و
عجیب و غریب نشوید. نیروی روحانی، عطیه و فیضی
است از جانب خدا، و گر نه با رعایت رسوم مذهبی
مربوط به خوردن یا نخوردن برخی خوراکها، کسی
روحاً تقویت نمی‌شود. آنانی نیز که این روش را در
پیش گرفته‌اند، هیچ نفعی نبرده‌اند.
10قربانگاه ما صلیب است که بر روی آن، مسیح جان
خود را در راه ما قربانی کرد. آنانی که می کوشند با
اطاعت از تشریفات ظاهری مذهب یهود، نجات یابند،

هرگـز بهـره‌ای از صلیـب مسـیح نخواهنـد بـرد. 11طبـق شـریعت یهـود، کاهـن اعظـم خـون حیوانـات قربانـی را بـرای کفـاره ء گناهـان بـه مقدس‌تریـن جایـگاه می‌بَـرَد و بعـد لاشـه ء حیوانـات بیـرون شـهر سـوزانده می‌شـود. 12بـه همیـن ترتیـب، مسیح نیـز بـرای آنکـه گناهـان مـا را بشـوید، بیـرون از شـهر عـذاب کشـید و مـرد.

13پـس، بیاییـد مـا نیـز از شـهر خـارج شـده، دیـوار هـوی1 و هـوس ایـن دنیـا را پشـت سـر بگذاریـم و بسـوی او برویـم، و ماننـد او ننـگ و عـار را بـر دوش کشـیم. 14زیـرا ایـن دنیـا، خانـه ء دایمـی مـا نیسـت، و مـا انتظـار می کشـیم تـا بـه خانـه ء ابـدی خـود در آسـمان برسـیم.

15پـس بـه یـاری عیسـی، و بـا بیـان عظمـت نـام او، شـکرگزاری خـود را همچـون قربانـی بـه خـدا تقدیـم نماییـم.

16از نیکـوکاری و کمـک بـه نیازمنـدان غافـل نشـوید، زیـرا اینگونـه اعمـال ماننـد قربانی‌هایـی هسـتند کـه خـدا را بسـیار خشـنود می‌سـازند. 17از رهبـران روحانـی خـود اطاعـت کنیـد، و هـر آنچـه می گوینـد بـا کمـال میـل انجـام دهیـد، زیـرا کار ایشـان، مراقبـت از جانهـای شماسـت و از ایـن لحـاظ در برابـر خـدا پاسـخگو می‌باشـند. پـس، بـه گونـه‌ای رفتـار کنیـد کـه ایشـان از خدمـت خـود لـذت ببرنـد، نـه اینکـه بـا درد و رنـج آن را انجـام دهنـد، زیـرا در اینصـورت شـما نیـز رنـج خواهیـد بـرد.

18بـرای مـا دعـا کنیـد، زیـرا وجـدان مـا پـاک اسـت و هرگـز نمی‌خواهیـم خطایـی از مـا سـر بزنـد. 19ایـن روزهـا نیـز

بطور خاص به دعاهای شما نیاز دارم تا بتوانم هر چه
زودتر نزد شما بازگردم.
20و حال دعا می کنم به حضور خدایی که
منشاء آرامش است، به حضور خدایی که خداوند ما
عیسی را که شبان اعظم گوسفندان است پس از مرگ
زنده کرد و با خون او، پیمان ابدی را تأیید نمود؛ 21و
از او می‌خواهم که شما را با تمام صفات نیکو مجهز
سازد تا اراده ء او را بجا آورید، و نیز بقدرت عیسی
مسیح آنچه را که پسندیده ء اوست، در ما عملی سازد.
شکوه و جلال تا ابد از آن مسیح باد. آمین.
22ای برادران، خواهش می کنم به آنچه در این نامه
نوشته‌ام، با صبر و حوصله توجه کنید، زیرا نامه کوتاهی
است. 23می‌خواهم بدانید که برادر ما «تیموتائوس» از
زندان آزاد شده است؛ و اگر زود به اینجا برسد، همراه او
به دیدن شما خواهم آمد. 24سلام مرا به همه ء برادران
خود و به سایر مؤمنین برسانید. مسیحیان ایتالیا که در
اینجا نزد من می‌باشند، به شما سلام می‌رسانند.
25لطف خدا شامل حال همه شما باد.

نامه ء یعقوب

سلام و درود از یعقوب

1 یعقوب، خدمتگزار خدا و عیسی مسیح خداوند،
به مسیحیان یهودی‌نژاد که در سراسر جهان
پراکنده‌اند، سلام و درود می‌فرستد.

شادی در سختی‌ها

2برادران عزیز، وقتی مشکلات و آزمایشهای سخت از هر
سو بر شما هجوم می‌آورند، بسیار شاد باشید، 3زیرا
در آزمایش و سختی‌هاست که صبر و تحملتان بیشتر
می‌شود. 4پس بگذارید صبرتان فزونی یابد و نکوشید از
زیر بار مشکلات شانه خالی کنید، زیرا وقتی صبرتان
به حد کمال رسید، افرادی کامل و بالغ خواهید شد و
به هیچ چیز نیاز نخواهید داشت. 5اما اگر کسی از شما
طالب حکمت و فهم برای درک اراده و خواست خداست،
باید دعا کند و آن را از خدا بخواهد؛ زیرا خدا خرد و
حکمت را به هر که از او درخواست کند، سخاوتمندانه
عطا می‌فرماید بدون اینکه او را سرزنش نماید. 6اما وقتی
از او درخواست می کنید، شک به خود راه ندهید، بلکه
یقین داشته باشید که خدا جواب دعایتان را خواهد داد؛
زیرا کسی که شک می کند، مانند موجی است در
دریا که در اثر وزش باد به اینسو و آنسو رانده می‌شود.
7و8چنین شخصی، هرگز نمی‌تواند تصمیم قاطعی بگیرد.

پس اگر با ایمان دعا نکنید، انتظار پاسخ نیز از خدا نداشته باشید.
9مسیحیانی که از مال این دنیا بی‌بهره هستند، نباید خود را حقیر پندارند، بلکه باید شاد باشند زیرا در نظر خدا بزرگ و سربلند هستند. 10و11مسیحیان ثروتمند نیز نباید خود را بزرگ بدانند، بلکه باید شاد باشند که ثروت این دنیا، گنج واقعی آنان نیست، زیرا ثروت این دنیا مانند گُلی است که بعد از مدتی، در اثر تابش آفتاب سوزان، زیبایی خود را از دست می‌دهد و پژمرده می‌شود. بلی، شخص ثروتمند نیز چنین است؛ پس از اندک زمانی می‌میرد و هر آنچه انجام داده، بی‌ثمر می‌ماند.
12خوشابه حال کسی که آزمایشهای سخت زندگی را متحمل می‌شود، زیرا وقتی از این آزمایشها سربلند بیرون آمد، خداوند تاج حیات را به او عطا خواهد فرمود، تاجی که به تمام دوستداران خود وعده داده است.
13وقتی کسی وسوسه شده، بسوی گناهی کشیده می‌شود، فکر نکند که خدا او را وسوسه می کند، زیرا خدا از گناه و بدی بدور است و کسی را نیز به انجام آن، وسوسه و ترغیب نمی کند. 14وسوسه یعنی اینکه انسان فریفته و مجذوب افکار و امیال ناپاک خود شود. 15این افکار و امیال ناپاک، او را به انجام کارهای گناه‌آلود می کشاند؛ و این کارها نیز منجر به مرگ می گردند، که همانا مجازات الهی است. 16پس ای برادران عزیز،

در این مورد اشتباه نکنید. 17از جانب خدا فقط مواهب
نیکو و کامل به ما می‌رسد، زیرا او آفریننده ء همه ء
روشنایی‌هاست و خدایی است تغییرناپذیر. 18او چنین
اراده فرمود که ما را بوسیله پیام انجیل، زندگی تازه
ببخشد تا ما نخستین فرزندان خانواده ء الهی او باشیم.

عمل کردن به کلام خدا

19برادران عزیز، به این نکته توجه کنید: بیشتر گوش
بدهید، کمتر سخن بگویید، و زود خشمگین نشوید.
20زیرا خشم نمی گذارد آنطور که خدا می‌خواهد،
خوب و درستکار باشیم.
21بنابراین، هر نوع ناپاکی و عادت زشت را که هنوز
در وجودتان باقی است، از خود دور کنید؛ و با فروتنی
کلام خدا را که در دلتان کاشته شده است، بپذیرید،
زیرا این کلام قدرت دارد جانهای شما را نجات بخشد.
22اما فراموش نکنید که این کلام را نه فقط باید
شنید، بلکه باید به آن عمل کرد. پس خود را فریب
ندهید، 23زیرا کسی که کلام را فقط می‌شنود ولی
به آن عمل نمی کند، مانند شخصی است که صورت
خود را در آینه نگاه می کند؛ 24اما به محض اینکه
از مقابل آینه دور می‌شود، چهره ء خود را فراموش
می کند. 25اما کسی که به کلام خدا که قانون کامل
آزادی بشر است، توجه داشته باشد، نه تنها آن را
همیشه بخاطرخواهد داشت، بلکه به دستوراتش نیز

عمل خواهد کرد، و خدا عمل او را برکت خواهد داد.
26هر که خود را مسیحی می‌داند، اما نمی‌تواند بر زبان
تند خود مسلط باشد، خود را گول می‌زند و مذهب او
پشیزی ارزش ندارد. 27در نظر خدای پدر، مسیحی پاک
و بی‌عیب کسی است که به کمک یتیمان و بیوه‌زنان
می‌شتابد، و نسبت به خداوند وفادار می‌ماند و خود را
از آلودگیهای دنیا دور نگاه می‌دارد.

دوری از تبعیض

2 برادران عزیز، چگونه می‌توانید ادعا کنید
که از آنِ عیسی مسیح، خداوند پرجلال هستید،
درحالیکه از ثروتمندان طرفداری می کنید و فقرا را پست
می شمارید؟
2فرض کنید شخصی به کلیسای شما بیاید که لباس
گرانبها بر تن و انگشترهای طلایی بر انگشتانش دارد؛
و در همان لحظه، شخصی فقیر با لباس‌های کثیف نیز
وارد شود؛ 3و شما به آن ثروتمند توجه بیشتری نشان
دهید و بهترین جا را به او تعارف کنید، اما به آن فقیر
بگویید: «برو آنجا بایست یا اگر می‌خواهی، روی زمین
بنشین!» 4آیا این نشان نمی‌دهد که شما ارزش اشخاص
را از روی دار و ندارشان می‌سنجید؟ بنابراین انگیزه‌هایتان
نادرست هستند.
5برادران عزیز، به من گوش دهید: خدا مردم فقیر را
برگزیده تا در ایمان ثروتمند باشند و از برکات ملکوت

خدا برخوردار گردند، ملکوتی که خدا به دوستداران
خود وعده داده است. 6با اینحال، شما فقیر را حقیر
می‌شمارید. آیا فراموش کرده‌اید که همین ثروتمندان
هستند که حقتان را پایمال می کنند و بعد شما را به
دادگاه نیز می کشانند؟ 7اغلب همین افراد هستند که
عیسی مسیح را مسخره می کنند، یعنی همان کسی را که
نام شریفش بر شما قرار دارد.
8چقدر خوب می‌شد همواره این حکم خداوندمان
را اطاعت می کردید که می‌فرماید: «همسایه خود
را دوست بدار، به همان اندازه که خود را دوست
می‌داری.» 9اما وقتی از ثروتمندان طرفداری می کنید،
این حکم خداوندمان را زیر پا می گذارید و به این
ترتیب، مرتکب گناه می‌شوید. 10کسی که همه ء
احکام خدا را مو به مو اجرا کند، ولی در یک امر
کوچک مرتکب اشتباه شود، به اندازه ء کسی مقصر
است که همه احکام خدا را زیر پا گذاشته است.
11زیرا همان خدایی که گفت: «زنا نکنید»، این را نیز
گفت که «قتل نکنید». پس اگر زنا نکنید، اما مرتکب
قتل شوید، بهر حال از حکم خدا سرپیچی کرده‌اید و
در برابر او مقصر می‌باشید.
12خدا شما را روزی داوری خواهد فرمود تا مشخص شود
آیا به خواست مسیح عمل کرده‌اید یا نه. پس مواظب
اعمال و افکار خود باشید؛ 13زیرا بر کسی که در این
دنیا رحم نکرده است، رحم نخواهد شد؛ اما اگر نسبت

به مردم، رحیم بوده باشید، آنگاه رحمت الهی بر داوری او چیره خواهد شد.

رابطه ء میان ایمان و عمل

14برادران عزیز، چه فایده‌ای دارد که بگویید «من ایمان دارم و مسیحی هستم»، اما این ایمان را از طریق کمک و خدمت به دیگران نشان ندهید؟ آیا این نوع ایمان می‌تواند باعث رستگاری شود؟ 15اگر دوستی داشته باشید که محتاج خوراک و پوشاک باشد، 16و به او بگویید: «برو بسلامت! خوب بخور و خودت را گرم نگهدار»، اما خوراک و پوشاک به او ندهید، چه فایده‌ای دارد؟ 17پس ملاحظه می کنید ایمانی که منجر به اعمال خیر نگردد، و با کارهای نیک همراه نباشد، اصلاً ایمان نیست، بلکه یک ادعای پوچ و توخالی است.
18این ایراد، بجا خواهد بود اگر کسی بگوید: «شما می گویید که راه رسیدن به خدا، فقط ایمان است و بس! اما من می گویم که اعمال نیک نیز مهم است. زیرا شما بدون اعمال نیک نمی‌توانید ثابت کنید که ایمان دارید. اما همه می‌توانند از روی اعمال و رفتار من، ببینند که من ایمان دارم.»
19ممکن است کسی به خود ببالد و بگوید: «من ایمان دارم که خدا یکی است!» چنین شخصی باید بخاطر داشته باشد که دیوها نیز به این ایمان دارند، چنان ایمانی که از ترس به خود می‌لرزند! 20ای نادان! آیا

نمی‌خواهی درک کنی که ایمان بدون انجام اراده خدا، بی‌فایده و بی‌ثمر است؟ بلی، ایمانی که اعمال خیر به بار نیاورد، ایمان واقعی نیست.
21مگر به یاد ندارید که جدمان ابراهیم نیز بسبب اعمال خود در نظر خدا عزّت یافت؟ چون او حاضر شد پسر خود اسحاق را برای خدا قربانی کند. 22پس می‌بینید که ایمان او به خدا باعث شد که او از خدا کاملاً اطاعت کند؛ در واقع، ایمان او با اعمال و رفتارش کامل گردید. 23از اینرو، نتیجه همان شد که کتاب آسمانی می‌فرماید: «ابراهیم به خدا ایمان آورد و مقبول او واقع گردید، و حتی «دوست خدا» نامیده شد.»
24پس می‌بینید که انسان علاوه بر ایمان، بوسیله ء اعمال خود نیز رستگار می گردد.
25«راحاب» فاحشه نیز نمونه ء دیگری است برای این موضوع. او در اثر اعمال خود رستگار شد، زیرا مأموران قوم خدا را پناه داد و بعد، ایشان را از راه دیگر به سلامت روانه نمود. 26خلاصه، همانطور که بدن بدون روح، مرده است، ایمانی هم که اعمال نیک به بار نیاورد، مرده است.

خطرات زبان

3 برادران عزیز، سعی نکنید اشتباهات دیگران را فوری به ایشان گوشزد کنید، زیرا همه ء ما دچار اشتباه می‌شویم؛ و ما معلمین دینی که احکام خدا را

می‌دانیم، اگر مرتکب اشتباه گردیم، شدیدتر از دیگران مجازات خواهیم شد.
اگر کسی بتواند بر زبان خود مسلط شود، قادر خواهد بود در سایر موارد نیز بر خود مسلط باشد. 3اسبی بزرگ را با دهنه‌ای کوچک مطیع خود می‌سازیم و او را به هر جا که بخواهیم می‌بریم. 4یک سُکّان کوچک، کشتی بزرگ را به هر سو که خواست ناخدا باشد، هدایت می کند حتی اگر بادی شدید بوزد.
5زبان نیز در بدن، عضوی کوچک است، ولی چه خسارات سنگینی می‌تواند به بار آورد. یک جنگل عظیم را می‌توان با یک جرقه ء کوچک به آتش کشید. 6زبان همچون زبانه ء آتش است؛ لبریز از شرارت می‌باشد و تمام بدن را زهرآلود می کند؛ آتشی است که از جهنم می‌آید و می‌تواند تمام زندگی را به نابودی بکشد.
7انسان توانسته است هرگونه حیوان وحشی، پرنده، خزنده و جاندار دریایی را رام کند، و بعد از این نیز رام خواهد کرد. 8اما هیچ انسانی نمی‌تواند زبان را رام کند. زبان همچون مار سمی، همیشه آماده است تا زهر کشنده ء خود را بیرون بریزد. 9و10با آن، لحظه‌ای پدر آسمانی‌مان خدا را شکر می کنیم و لحظه‌ای دیگر مردم را که شبیه خدا آفریده شده‌اند، نفرین می کنیم. از دهانمان هم برکت جاری می‌شود، هم لعنت. برادران عزیز، نباید چنین باشد.
11آیا امکان دارد از یک چشمه، ابتدا آب شیرین بجوشد و بعد آب شور؟ 12آیا می‌توان از درخت انجیر، زیتون چید؟

یا از تاک، می‌توان انجیر چید؟ نه! به همین ترتیب، از چاه شور، نمی‌توان آب شیرین و گوارا کشید.

خرد آسمانی

13 اگر خود را خردمند و حکیم می‌دانید، باید همواره
مهربان و نیکوکار باشید؛ و اگر بسبب داشتن اینگونه
اعمال به خود نبالید، آنگاه براستی خردمند می‌باشید.
14 اما اگر در زندگی‌تان کینه و حسادت و خودخواهی
وجود دارد، بیهوده سنگ عقل و خرد را به سینه نزنید،
که این بدترین نوع دروغ می‌باشد؛ 15 زیرا در آن خرد و
حکمتی که خدا می‌بخشد، اینگونه صفات ناپسند وجود
ندارد، بلکه اینها دنیوی، غیر روحانی و شیطانی هستند.
16 در واقع، هر جا که حسادت و جاه‌طلبی وجود دارد،
هرج و مرج و هرگونه شرارت دیگر نیز بچشم می‌خورد.
17 اما خرد و حکمتی که از آسمان می‌باشد، در وهله اول
پاک و نجیب است، و بعد صلح‌جو و مؤدب و ملایم؛
حاضر به گفتگو با دیگران و پذیرش نظرات ایشان
است؛ لبریز از دلسوزی و اعمال نیک بوده، صمیمی و
بی‌ریا و بی‌پرده می‌باشد. 18 آنانی که صلح‌جو هستند،
بذر صلح می کارند و نیکی و خیر درو می کنند.

نتیجه آرزوهای ناپاک این دنیا

4 علت جنگ و دعواهای شما چیست؟ آیا علت
آنها، آرزوهای ناپاکی نیست که در وجود شما

منـزل دارد؟ 2در حسـرت چیـزی بسـر می‌بریـد کـه ندارید؛
پـس دسـتتان را بـه خـون آلـوده می کنیـد تـا آن را بـه چنـگ
آوریـد. در آرزوهـای چیزهایـی هسـتید کـه متعلق بـه دیگران
اسـت، و شـما نمی‌توانیـد داشـته باشـید؛ پـس بـه جنـگ و
دعـوا می‌پردازیـد تـا از چنگشـان بیـرون بکشـید. علـت
اینکـه آنچـه می‌خواهیـد ندارید، اینسـت کـه آن را از خـدا
درخواسـت نمی کنیـد. 3وقتـی هـم درخواسـت می کنیـد،
خـدا بـه دعایتـان جـواب نمی‌دهـد، زیـرا هدفتـان نادرسـت
اسـت؛ شـما فقـط در پـی بدسـت آوردن چیزهایـی هسـتید کـه
باعـث خوشـی و لذتتـان می‌شـود.
4شـما همچـون همسـران بی‌وفایـی هسـتید کـه بـه دشـمنان
شوهرشـان عشـق می‌ورزنـد. آیـا متوجـه نیسـتید کـه اگـر بـا
دشـمنان خـدا، یعنـی لذت‌هـای ناپـاک ایـن دنیـا دوسـتی نماییـد،
در واقـع بـا خـدا دشـمنی می کنیـد؟ پـس هـر کـه می‌خواهـد از
خوشـی‌های ناپـاک ایـن دنیـا لـذت بجویـد، دیگـر نمی‌توانـد
دوسـت خـدا باشـد. 5تصـور می کنیـد کـه کتـاب آسـمانی بیهوده
می گویـد کـه روح خـدا کـه خداونـد او را در وجـود مـا سـاکن
کـرده اسـت، آنقـدر بـه مـا علاقـه دارد کـه نمی‌تواند تحمـل کند
کـه دل مـا جـای دیگـری باشـد؟ 6امـا نبایـد فرامـوش کـرد کـه
خـدا قـدرت لازم بـرای ایسـتادگی در مقابـل ایـن خواسـته‌های
گناه‌آلـود را بـه مـا عطـا می‌فرمایـد. از اینـرو، کتـاب آسـمانی
می‌فرمایـد: «خـدا بـه شـخص فروتـن قـوت می‌بخشـد، امـا بـا
شـخص متکبـر و مغـرور مخالفـت می کنـد.»
7بنابرایـن، خـود را بـا فروتنـی بـه خـدا بسـپارید، و در

برابـر شـیطان ایسـتادگی کنیـد تـا از شـما دور شـود. 8بـه خـدا نزدیـک شـوید، تـا او نیـز بـه شـما نزدیـک شـود. ای گناهـکاران، دستهای گناهآلـود خـود را بشـویید و دل خـود را فقـط بـا عشـق الهـی لبریـز سـازید تـا پـاک گـردد و نسـبت بـه خـدا وفـادار بمانـد. 9بـرای اعمـال اشـتباه خـود، اشـک بریزیـد و ماتـم کنیـد، و در عمـق وجودتـان غمگیـن و ناراحـت باشـید؛ بـه جـای خنـده، گریـه کنیـد، و بـه جـای شـادی، سـوگواری نماییـد. 10زمانـی کـه بـه ناچیـزی و کوچکـی خـود در مقابـل خـدا پـی بردیـد، آنـگاه خـدا شـما را سـرافراز و سـربلند خواهـد سـاخت.

داوری از آن خداست

11بـرادران عزیـز، از یکدیگـر بدگویـی نکنیـد و ایـراد نگیریـد و یکدیگـر را محکـوم ننماییـد. زیـرا اگـر چنیـن کنیـد، در واقـع از احـکام خـدا ایـراد گرفتـه و آن را محکـوم کردهایـد. امـا وظیفـه ء شـما قضـاوت دربـاره احـکام خـدا نیسـت، بلکـه اطاعـت از آن. 12فقـط آن کسـی کـه ایـن احـکام را وضـع کـرد، قـادر اسـت بـه درسـتی در میـان مـا داوری کنـد. تنهـا اوسـت کـه میتوانـد مـا را نجـات دهـد یـا هـلاک کنـد. پـس شـما چـه حـق داریـد کـه دربـاره ء دیگـران داوری کنیـد و از ایشـان خـرده بگیریـد؟

انسان نمیداند فردا چه میشود

13گـوش کنیـد ای تمـام کسـانی کـه میگوییـد: «امـروز

یـا فـردا بـه فـلان شـهر خواهیـم رفـت و یـک سـال در آنجـا مانـده، تجـارت خواهیـم کـرد و سـود کلانـی خواهیـم بـرد.»
14شـما چـه می‌دانیـد فـردا چـه پیـش خواهـد آمـد؟ عمـر شـما ماننـد مـه صبحگاهـی اسـت کـه لحظـه‌ای آن را می‌تـوان دیـد و لحظـه‌ای بعـد محـو و ناپدیـد می‌شـود! 15پـس، بایـد بگوییـد: «اگـر خـدا بخواهـد، زنـده خواهیـم مانـد و چنیـن و چنـان خواهیـم کـرد.» 16در غیـر اینصـورت، شـما مغـرور و خودپسـند هسـتید و بـه نقشـه‌ها و برنامه‌هـای خـود می‌بالیـد؛ و چنیـن شـخصی هرگـز نمی‌توانـد خـدا را خشـنود سـازد.
17پـس، ایـن را از یـاد نبریـد کـه اگـر بدانیـد چـه کاری درسـت اسـت، امـا آن را انجـام ندهیـد، گنـاه کرده‌ایـد.

عاقبت کار ثروتمندان ظالم

5 و اینـک، شـما ای ثروتمنـدان، توجه کنید! گریـه و زاری نماییـد، زیـرا بلاهـای وحشـتناکی در انتظـار شماسـت.
2از هـم اکنـون، ثروتتـان تبـاه شـده و لباس‌هـای گرانبهایتـان را نیـز بیـد خـورده اسـت. 3شـما در ایـن دنیـای زودگـذر، طـلا و نقـره می‌اندوزیـد، غافـل از اینکـه بـا ایـن کار، بـرای خـود در روز قیامـت مجـازات ذخیـره می کنیـد. زیـرا همانگونـه کـه طـلا و نقره‌تـان را زنـگ خـورده اسـت، آتـش نیـز بـدن شـما را خواهـد خـورد. 4گـوش فـرا دهیـد! بـه ناله ء کارگرانی کـه بـرای شـما کار کرده‌انـد، گـوش دهیـد؛ کارگرانـی کـه گولشـان زده‌ایـد و مزدشـان را نداده‌ایـد. ناله‌هـای ایشـان تـا بـه آسـمان بـالا رفتـه و بـه گـوش خـدای متعـال رسـیده اسـت.

5شما سالهای عمر خود را در این دنیا به خوشگذرانی
و عیش و نوش گذراندید و مانند گوسفندان پرواری
شده‌اید که برای روز ذبح آماده می‌باشند. 6شما انسان
بی گناه را که قادر به دفاع از خود نبود، محکوم
کردید و کشتید.

صبر در زحمات

7و اما شما ای برادران عزیز که برای بازگشت خداوند
عیسی مسیح روزشماری می کنید، صبر داشته باشید
و مانند کشاورزی باشید که تا پاییز برای برداشت
محصول پرارزش خود صبر می کند. 8پس شما نیز
صبر داشته باشید و یقین بدارید که خداوند بزودی باز
خواهد گشت. 9ای برادران، وقتی در مشکلات گرفتار
می‌شوید، دیگران را مقصر ندانید و از ایشان شکایت
نکنید تا خداوند نیز شما را محکوم نکند؛ زیرا او
بزودی داوری عادلانه ء خود را آغاز خواهد کرد.
10صبر و بردباری را از انبیای خداوند بیاموزید. 11همه
آنانی که در زندگی صبر و تحمل داشتند، خوشبخت
شدند. «ایوب» یک نمونه از افرادی است که با وجود
مشکلات و مصائب فراوان، صبر و ایمان خود را از دست
نداد و خداوند نیز در آخر او را کامیاب ساخت، زیرا
خداوند بسیار رحیم و مهربان است.
12مهم‌تر از همه، هیچگاه قسم نخورید، نه به آسمان
و زمین و نه به هیچ چیز دیگر. اگر می گویید

«بله»، سخنتان واقعاً بله باشد، و اگر می گویید «نه»، منظورتان واقعاً نه باشد، تا به این ترتیب گناهی از شما سر نزند و مجازات نشوید.

قدرت دعا

13 اگر در میان شما کسی گرفتار درد و رنج باشد، باید دعا کند. آنانی که دلیلی برای شکرگزاری دارند، باید برای خداوند سرودهای شکرگزاری بخوانند.
14 اگر کسی بیمار باشد، باید از کشیشان کلیسا بخواهد که بیایند و برایش دعا کنند و بر پیشانی‌اش روغن بمالند و از خداوند برای او طلب شفا نمایند. 15 اگر دعای ایشان با ایمان همراه باشد، بیمار شفا خواهد یافت؛ زیرا خداوند او را شفا خواهد بخشید، و اگر بیماری او در اثر گناه بوده باشد، گناه او نیز آمرزیده خواهد شد.
16 نزد یکدیگر به گناهان خود اعتراف نمایید و برای یکدیگر دعا کنید تا شفا یابید. دعای صادقانه ء مرد درستکار، قدرت و تأثیر شگفت‌انگیز دارد. 17 «الیاس» انسانی بود همچون ما. با اینحال، هنگامی که با تمام دل دعا کرد که باران نبارد، برای مدت سه سال و نیم باران نبارید! 18 و زمانی هم که دعا کرد تا باران بیاید، بارش باران آغاز شد و زمین محصول آورد.

بازگرداندن شخص منحرف بسوی حقیقت

19 برادران عزیز، اگر کسی از راه راست منحرف شده و

ایمان خود را از دست داده باشد، اما شخصی به او کمک
کند تا بسوی حقیقت باز گردد، 20این شخص که باعث
بازگشت او بسوی خدا شده، بداند که جان گمشده‌ای
را از چنگال هلاکت ابدی نجات داده و موجب آمرزش
گناهان زیاد او شده است.

نامه ء اول پطرس

سلام و درود از پطرس

1 از طرف پطرس، رسول و فرستاده ء عیسی مسیح، به
مسیحیانی که خارج از اورشلیم در سراسر ایالات
پونتوس، غلاطیه، کپدوکیه، آسیا و بیطینیا پراکنده‌اند و
در این جهان غریب هستند.
2 از درگاه الهی، طالب رحمت و آرامش برای شما می‌باشم.
ای عزیزان، خدای پدر از مدتها پیش شما را برگزید،
زیرا او از پیش می‌دانست که شما به او ایمان خواهید
آورد. روح خدا نیز شما را با خون عیسی مسیح پاک
ساخته تا بتوانید طبق خواست مسیح زندگی کنید.

آزمایش ایمان

3 سپاس بر خدا باد، بر خدا که پدر خداوند ما
عیسی مسیح است. او به سبب لطف بی‌پایان و
عظیم خود، ما را از سر نو مولود ساخت و عضو
خانواده ء خود گرداند. از اینرو، ما اکنون به امید
حیات جاوید زنده‌ایم، زیرا مسیح نیز پس از مرگ،
حیات یافت. 4 خدا نیز برای شما میراثی بدور از
فساد و آلودگی و تباهی در آسمان نگاه داشته است،
یعنی حیات جاوید را. 5 و از آنجا که به خدا توکل
و اعتماد کرده‌اید، او نیز با قدرت عظیم خود، شما
را به سلامت به آسمان خواهد رسانید تا این ارث را

دریافت کنید. بلی، در روز قیامت، شما وارث حیات
جاودان خواهید شد.
6پس حال که چنین ارثی در پیش دارید، واقعاً شاد
باشید، حتی اگر لازم باشد در این دنیا برای مدتی
سختیها و زحماتی را متحمل گردید. 7این سختیها به
منظور آزمایش ایمان شما پیش می‌آید، همانطور که
آتش نیز طلا را می‌آزماید و پاک می‌سازد. ایمان شما
پس از آنکه وارد کوره ء آزمایش گردید و سالم بیرون
آمد، سبب خواهد شد که در روز بازگشت عیسی مسیح،
مورد تحسین و تمجید و تکریم قرار گیرید.
8با اینکه شما تابحال مسیح را ندیده‌اید، اما او را دوست
دارید. اکنون نیز گرچه او را نمی‌بینید، اما به او ایمان
دارید؛ و این ایمان چنان شادی عظیمی در قلب شما
بوجود آورده که قابل وصف نیست. 9همین ایمان نیز
سرانجام باعث نجات جانتان خواهد شد.
10این نجات رازی بود که حتی انبیاء نیز از آن آگاهی
کامل نداشتند. هر چند درباره ء آن در کتب خود
می‌نوشتند، اما مسایل زیادی وجود داشت که برای
ایشان مبهم بود. 11آنان قادر نبودند درک کنند که روح
مسیح در وجودشان از چه سخن می گوید. زیرا روح،
به ایشان الهام می کرد که حوادثی را بنویسند که
برای مسیح رخ خواهد داد، و به رنجهایی که او خواهد
کشید و جلالی که پس از آن خواهد یافت، اشاره کنند.
اما ایشان نمی‌دانستند که این رویدادها، برای چه

کسی و در چه زمان رخ خواهد داد. 12تا اینکه خدا به ایشان الهام کرد که این وقایع، در طول حیات ایشان روی نخواهد داد، بلکه سالیان دراز پس از مرگشان واقع خواهد شد.

و سرانجام دورانی که اکنون ما در آن زندگی می کنیم فرا رسید و این پیغام نجات‌بخش، یعنی پیغام انجیل، بطور آشکار و واضح به همه اعلام شد. آنان که این پیغام را به شما رساندند، با قدرت روح‌القدس آن را بیان کردند، همان روح‌القدس آسمانی که با انبیاء سخن می گفت. این پیغام چنان عظیم و عالی است که حتی فرشتگان آسمان نیز مشتاقند درباره ء آن بیشتر آگاهی یابند.

پاکی و تقدس مؤمنین

13بنابراین، آماده و هشیار باشید. مانند کسی که آماده ء هر اتفاقی است، منتظر بازگشت عیسی مسیح باشید، زیرا در آن روز، لطف و فیض عظیمی نصیبتان خواهد شد. 14از خدا اطاعت نمایید، چون فرزندان او می‌باشید. پس بار دیگر بسوی گناهانی که در گذشته اسیر آنها بودید، نروید، زیرا آن زمان نمی‌دانستید چه می کنید. 15به همین جهت، در تمام رفتار و کردار خود، پاک و مقدس باشید، زیرا خداوند نیز پاک و مقدس است، همان خداوندی که شما را خوانده تا فرزند او باشید. 16او خود فرموده است: «پاک باشید، زیرا من پاک هستم.» 17در ضمن به یاد داشته باشید که پدر آسمانی‌تان خدا،

که دست دعا بسوی او دراز می کنید، در روز جزا از
کسی طرفداری نخواهد کرد، بلکه اعمال هرکس را
عادلانه داوری خواهد نمود. بنابراین، تا زمانی که در این
دنیا هستید، با خداترسی زندگی کنید. 18خدا برای نجات
شما بهایی پرداخت، تا شما را از قید روش پوچ و باطل
زندگی که از اجداد خود به ارث برده بودید، آزاد سازد؛
بهایی که خدا برای آزادی از این اسارت پرداخت، طلا و
نقره نبود، 19بلکه خون گرانبهای مسیح بود که همچون
برهای بی گناه و بی‌عیب قربانی شد. 20برای این منظور،
خدا او را پیش از آفرینش جهان تعیین کرد، اما در این
زمانهای آخر او را به جهان فرستاد تا شما را رستگار
سازد. 21توسط اوست که شما به خدا ایمان آوردهاید،
به خدایی که مسیح را پس از مرگ زنده ساخت و او را
سرافراز گردانید؛ و اکنون، ایمان و امید شما برخداست.
22حال، می‌توانید یکدیگر را واقعاً دوست بدارید، زیرا
از زمانی که به مسیح ایمان آوردید و نجات یافتید،
وجود شما از خودخواهی و تنفر پاک شده است.
بنابراین، یکدیگر را از صمیم قلب دوست بدارید،
23زیرا از زندگی تازهای برخوردار شدهاید. این زندگی
تازه را از والدین خود نیافتهاید؛ چه، در این صورت،
پس از چند صباحی تباه می‌شد؛ این زندگی تازه تا ابد
پابرجا خواهد ماند، زیرا از مسیح حاصل شده، یعنی
از پیام همیشه زنده ء خدا برای انسانها. 24بلی، زندگی
عادی ما از بین خواهد رفت، همانگونه که علفْ زرد و

خشک می‌شود و از میان می‌رود. تمام عزّت و افتخارات ما، همچون گُلی است که پژمرده می‌شود و بر زمین می‌افتد. 25اما کلام خدا تا ابد پابرجا می‌ماند. این کلام، همان پیام نجات‌بخش انجیل است که به شما نیز بشارت داده شده است.

2 بنابراین، وجود خود را از کینه و دشمنی، فریب و دورویی، حسادت و بدگویی، پاک سازید. 2و3شما که مهر و محبت خداوند را در زندگی خود چشیده‌اید، مانند یک کودک نوزاد، مشتاق شیر روحانی خالص باشید، تا با خوردن آن، در نجاتی که بدست آورده‌اید، رشد نمایید.

سنگهای زنده برای خانه خدا

4می‌دانید که مسیح، آن سنگ زنده‌ای است که خدا مقرر فرموده تا عمارت روحانی خود را بر آن بنا کند. گرچه انسانها دست رد به سینه او زدند. اما او نزد خدا عزیز و مکرم است. پس بسوی او بیایید، 5تا شما نیز مانند سنگهای زنده در دست خدا، در بنای آن عمارت و عبادتگاه روحانی بکار روید. مهم‌تر اینکه شما در این عبادتگاه، کاهن مقدس نیز می‌باشید. پس قربانی‌های مقبول و مورد پسند خدا را توسط عیسی مسیح تقدیم کنید. 6در کتاب آسمانی آمده است که خدا مسیح را خواهد فرستاد تا در خانه او، سنگ زاویه ء گرانبها

باشد، و هر که به او ایمان بیاورد، نومید و پشیمان نشود.
7این «سنگ» برای شما که ایمان دارید، بسیار
گرانبهاست، اما برای بی‌ایمانان همان سنگی است که
در باره‌اش گفته شده: «سنگی که معماران دور افکندند،
سنگ اصلی ساختمان گردید.» 8همچنین، در کتاب
آسمانی آمده است: «او سنگی است که پای بعضی به
آن می‌خورد و می‌افتند، و تخته سنگی است که بعضی
از آن سقوط می کنند.» حقشان است که بیفتند و سقوط
کنند، زیرا از کلام خدا اطاعت نمی‌نمایند.
9اما شما مانند آنان نیستید. شما برگزیدگان خدا، و
کاهنان پادشاهمان عیسی، و قوم مقدس و خاص خدا
می‌باشید، تا به این ترتیب به دیگران نشان دهید که
خدا چگونه شما را از تاریکی به نور عجیب خود
دعوت نموده است. 10زمانی شما هیچ هویت نداشتید،
اما اکنون فرزندان خدا می‌باشید؛ زمانی از رحمت و
مهربانی خدا بی‌بهره بودید، اما حال، مورد لطف و
رحمت او قرار گرفته‌اید.
11برادران عزیز، شما در این دنیا رهگذری بیش
نیستید، و خانه ء اصلی شما در آسمان است. از اینرو،
خواهش می کنم خود را از لذت‌های گناه‌آلود این دنیا
دور نگاه دارید. شما برای این قبیل امیال و هوسها
ساخته نشده‌اید؛ به همین دلیل است که آنها با روح
و جان شما در جنگ و جدالند. 12مراقب رفتار خود
نزد اطرافیان بی‌ایمانتان باشید؛ چه، در اینصورت، حتی

اگر ایشان شما را متهم به بدکاری نمایند، اما در زمان بازگشت مسیح، خدا را به سبب کارهای نیکتان، تمجید خواهند کرد.

رفتار مسیحی در اجتماع

13و14بخاطر خداوند، از مقامات کشور اطاعت نمایید، خواه از رهبر مملکت، و خواه از مأمورین دولت که از سوی رهبر منصوب شده‌اند تا خلافکاران را مجازات کنند و درستکاران را پاداش دهند.
15خواست خدا اینست که شما درستکار باشید تا به این ترتیب دهان اشخاص نادانی را که از شما ایراد می گیرند ببندید. 16درست است که شما از قید و بند احکام مذهبی آزاد شده‌اید، اما این به آن معنی نیست که می‌توانید به هر کار نادرستی دست بزنید، بلکه آزادی خود را باید برای اجرای خواست خدا بکار ببرید.
17به همه احترام کنید؛ ایمانداران را دوست بدارید؛ از خدا بترسید؛ به رهبران مملکت احترام بگذارید.

سرمشق از مسیح

18شما خدمتکاران، باید مطیع اربابان خود باشید و به ایشان احترام کامل بگذارید، نه فقط به اربابان مهربان و با ملاحظه، بلکه به آنانی نیز که سختگیر و تندخو هستند. 19اگر بخاطر انجام اراده ء خدا، به ناحق متحمل رنج و زحمت شوید، خدا شما را اجر خواهد داد.

20 اگر به سبب اعمال بد و نادرست مجازات شوید، چه
افتخاری دارد؟ اما اگر بسبب درستکاری و نیکوکاری،
رنج و زحمت ببینید و بدون شکایت آن را تحمل نمایید،
آنگاه خدا را خشنود ساخته‌اید.
21 این رنج و زحمت، جزئی از خدمتی است که خدا به
شما محول کرده است. سرمشق شما مسیح است که در
راه شما زحمت کشید. پس راه او را ادامه دهید. 22 هرگز
از او گناهی سر نزد، و دروغی از دهان او بیرون نیامد.
23 وقتی به او ناسزا می گفتند، پاسخی نمی‌داد؛ و زمانی
که او را عذاب می‌دادند، تهدید به انتقام نمی کرد، بلکه
زندگی خود را به خدایی واگذار کرد که داور عادل و
باانصاف می‌باشد. 24 او بر روی صلیب، بار گناهان ما را
بر دوش گرفت تا ما بتوانیم از چنگ گناه رهایی یافته،
زندگی پاکی داشته باشیم. زخمهای او نیز دوای دردهای
ما گردید. 25 شما مانند گوسفندانی بودید که راهشان را
گم کرده‌اند. اما اکنون نزد شبانتان بازگشته‌اید، شبانی
که نگهبان جان شماست و شما را از خطرات حفظ
می کند.

کلامی چند به زنان

3 و اما شما ای زنان، مطیع شوهران خود باشید
تا چنانچه بعضی از ایشان نیز به انجیل ایمان
نیاورده باشند، با دیدن رفتار شما ایمان بیاورند؛ زیرا
رفتار خوب و توأم با احترام یک زن، بهتر از سخنان

او دربـاره مسـیح، در دل شـوهر اثـر می گـذارد. 3بـرای زیبایـی، بـه آرایـش ظاهـری نظیـر جواهـرات و لباس‌هـای زیبـا و آرایـش گیسـوان، توسـل نجوییـد، 4بلکـه بگذاریـد باطـن و سـیرت شـما زیبـا باشـد. باطـن خـود را بـا زیبایـی پایـدار یعنـی بـا روحیـه ء آرام و ملایـم زینـت دهیـد کـه مـورد پسـند خداسـت. 5اینگونـه خصایـل، در گذشـته در زنـان مقـدس دیـده می‌شـد. ایشـان بـه خـدا ایمـان داشـتند و مطیـع شـوهران خـود بودنـد. 6سـارا همسـر ابراهیـم نیـز چنیـن بـود. او از شـوهرش اطاعـت می کـرد و بـه او چـون سرپرسـت خانـواده احتـرام می گذاشـت. شـما نیـز اگـر دختـران آن بانـوی بزرگـوار باشـید و راه خـوب او را در پیـش گیریـد، دیگـر تـرس و نگرانـی نخواهیـد داشـت از اینکـه ممکـن اسـت شـوهرانتان از شـما برنجنـد.

کلامی چند به شوهران

7و شـما ای شـوهران، رفتارتـان بـا همسـرانتان بایـد بـا ملاحظـه و تـوأم بـا احتـرام باشـد، چـون ایشـان ظریفتـر از شـما هسـتند. در ضمـن، فراموش نکنیـد کـه ایشـان شـریک زندگـی روحانـی و بـرکات الهـی شـما می‌باشـند. بنابرایـن، اگـر بـا ایشـان آنگونـه کـه شایسـته اسـت، رفتـار نکنیـد، دعاهایتـان مسـتجاب نخواهـد شـد.

کلامی چند به همه مسیحیان

8ایـن چنـد کلمـه را نیـز خطـاب بـه همـه ء شـما می‌نویسـم:

مانند اعضای یک خانواده، نسبت به یکدیگر همدرد و مهربان و فروتن باشید و یکدیگر را از صمیم قلب دوست بدارید. 9اگر کسی به شما بدی کرد، به او بدی نکنید، و اگر کسی به شما دشنام داد، به او دشنام ندهید؛ بلکه برای ایشان دعای خیر و برکت کنید، زیرا ما باید با دیگران مهربان باشیم؛ آنگاه خدا ما را برکت خواهد داد.
10اگر طالب یک زندگی خوب و خوش می‌باشید، از سخنان بد و دروغ بپرهیزید.
11از بدی دوری کنید و به همه ء نیکی نمایید. بکوشید تا با همه مردم در صلح و صفا زندگی کنید.
12زیرا خداوند نسبت به نیکوکاران نظر لطف دارد و به دعای ایشان گوش می‌دهد، اما از بدکاران روگردان است.

رنج و زحمت بخاطر نیکوکاری

13معمولاً کسی بسبب نیکوکاری خود مورد آزار و اذیت قرار نمی گیرد؛ 14اما حتی اگر شما مورد جور و ستم واقع می‌شوید، خوشابه حال شما، زیرا خداوند به شما اجر خواهد داد. پس نگران نباشید، 15بلکه با خاطری آسوده، خود را به خداوندتان مسیح بسپارید؛ و اگر کسی علت این اعتماد و ایمان را جویا شد، حاضر باشید تا با کمال ادب و احترام به او توضیح دهید.
16بدون توجه به توهین و بدگویی مردم، آنچه را که راست و درست است انجام دهید؛ زیرا وقتی به

درستکاری شما پی بردند، از کار خود شرمنده خواهند
شد. 17اگر خواست خدا اینست که زحمت ببینید،
بهتر است برای نیکوکاری رنج و زحمت بکشید تا
برای بدکاری.
18مسیح نیز زحمت دید. او خود از هر گناهی مبرّا بود،
اما یک بار جان خود را در راه ما گناهکاران فدا کرد
تا ما را به حضور خدا بیاورد. زمانی که بدن مسیح
در قبر گذاشته شد، روح او زنده ماند؛ 19و این روح او
بود که نزد ارواح محبوس رفت و پیروزی خود را به
آنان بشارت داد، 20یعنی به روح کسانی که در قدیم، در
زمان نوح، از خدا نافرمانی کرده بودند، گر چه خدا
وقتی که نوح مشغول ساختن کشتی بود، صبورانه
منتظر توبه ء ایشان بود. با اینحال، فقط هشت نفر از
آن طوفان وحشتناک نجات پیدا کردند و غرق نشدند.
21اکنون این طوفان، غسل تعمید را در نظر ما مجسم
می کند. وقتی تعمید می گیریم، نشان می‌دهیم که
بوسیله ء زنده شدن مسیح، از مرگ و هلاکت نجات
یافته‌ایم. هدف از غسل تعمید، نظافت و شستشوی
بدن نیست، بلکه با تعمید یافتن در واقع بسوی خدا
باز می گردیم و از او می‌خواهیم که دلهایمان را از
گناه پاک سازد. 22اکنون مسیح در آسمان است و در
مقامی رفیع، در دست راست خدا نشسته است و تمام
فرشتگان و قدرتهای آسمان در برابر او تعظیم می کنند
و تحت فرمان او می‌باشند.

زندگی برای خدا

4 همانگونه که مسیح متحمل رنج و زحمت گردید، شما نیز خود را برای زحمات و رنجها آماده سازید. زیرا هرگاه بدن انسان متحمل درد و رنج شود، دیگر گناه نمی‌تواند بر آن قدرتی داشته باشد؛ 2و به این ترتیب خواهید توانست بقیه ء عمر خود را به انجام اراده و خواست خدا سپری کنید، و نه انجام خواهشهای گناه‌آلود خود. 3زیرا در گذشته، به قدر کافی وقت خود را همراه خداناشناسان، صرف اعمال ناپاک کرده‌اید و عمر خود را در بی‌بند و باری، شهوت‌رانی، مستی، عیش ونوش، بت‌پرستی و گناهان شرم‌آور، تلف نموده‌اید. 4اکنون دوستان سابقتان تعجب می کنند که چرا دیگر همراه ایشان به دنبال هرزگی نمی‌روید؛ از اینرو شما را مورد تمسخر قرار می‌دهند. 5اما ایشان روزی به خدا حساب پس خواهند داد، به خدایی که زندگان و مردگان را داوری خواهد کرد. 6به همین جهت، پیغام انجیل حتی به مردگان یعنی به کسانی که به هنگام طوفان نوح مردند اعلام شد، تا به این ترتیب روحشان بتواند مانند خدا زنده بماند، گرچه جسماً به مجازات مرگ رسیدند. 7بزودی، دنیا به پایان خواهد رسید. پس فکر خود را پاک سازید و خویشتندار باشید تا بتوانید دعا کنید. 8از همه مهم‌تر، یکدیگر را با تمام وجود محبت نمایید، زیرا محبت باعث می‌شود تقصیرهای بیشمار یکدیگر را نادیده بگیرید. 9با خوشرویی و بدون غرغر، درِ خانه ء

خود را به روی یکدیگر بگشایید. 10خداوند به هر یک
از شما عطای خاصی بخشیده است؛ این عطایا را برای
کمک به هم بکار گیرید و به این وسیله، یکدیگررا
از برکات و مواهب پرتنوع خدا بهره‌مند سازید. 11کسی
که عطای موعظه کردن دارد، پیام موعظه‌اش را از خدا
دریافت کند. کسی که عطای خدمت دارد، مطابق قدرتی
که خدا می‌بخشد خدمت نماید؛ تا خدا بوسیله ء عیسی
مسیح جلال و تمجید یابد، زیرا که جلال و قدرت تا ابد
برازنده ء اوست. آمین.

رنج و زحمت مسیحیان

12ای عزیزان، از آزمایشها و زحماتی که گریبانگیر
شماست، متعجب و حیران نباشید و فکر نکنید که امری
غریب بر شما واقع شده است، زیرا این مصائب برای
آزمایش ایمان شماست. 13شاد باشید که به این طریق
می‌توانید در رنج و زحمت مسیح شریک شوید؛ به
این ترتیب در روز بازگشت پرجلال او، شادی شما کامل
خواهد شد.
14اگر بخاطر مسیحی بودن، شما را دشنام دهند و
نفرین کنند، شاد باشید زیرا در اینصورت گرمی روح
پرجلال خدا را احساس خواهید کرد که وجود شما را
فرا می گیرد. 15اما مراقب باشید کسی از شما، به جرم
قتل، دزدی، خرابکاری و یا دخالت در زندگی دیگران،
رنج و زحمت نبیند. 16اما اگر به علت مسیحی بودن،

مـورد اذیـت و آزار قـرار گیریـد، شـرمگین نشـوید، بلکـه افتخـار کنیـد کـه نـام مسیح بـر شماسـت و خـدا را بخاطـر آن شـکر گویید! 17زیـرا زمـان داوری فـرا رسـیده اسـت، و ابتـدا فرزنـدان خـدا داوری خواهنـد شـد. پـس اگـر مـا کـه فرزنـدان خـدا هسـتیم، مـورد داوری قـرار خواهیـم گرفـت، چـه سرنوشـت هولناکـی در انتظـار کسـانی اسـت کـه بـه انجیـل خداونـد ایمـان نیاورده‌انـد؟ 18و اگـر اشـخاص درسـتکار بـه زحمـت نجـات خواهنـد یافـت، بـر سـر بی‌دینـان و گناهـکاران چـه خواهـد آمـد؟
19بنابرایـن، اگـر بـه خواسـت خـدا دچـار رنـج و زحمتـی می‌شـوید، اشـکالی نـدارد؛ بـه کارهـای خـوب خـود ادامـه دهیـد و بـه خـدا اعتمـاد کنیـد کـه خالـق شماسـت، زیـرا او هرگـز شـما را رهـا نخواهـد نمـود.

کلامی به کشیشان کلیسا و جوانان

5 و حـال، خواهشـی از کشیشـان کلیسـا دارم؛ زیـرا مـن نیـز خـودم در کلیسـا دارای همیـن سـمت می‌باشـم؛ مـن شـاهد مـرگ مسیح بـر روی صلیـب بـودم؛ و همچنیـن در روز بازگشـت او، شـریک جـلال او خواهـم بـود.
2خواهـش مـن اینسـت کـه گلـه‌ای را کـه خدا به شـما سـپرده اسـت، خـوراک دهیـد. بـا میـل و رغبـت از ایشـان مراقبـت نماییـد، نـه از روی اجبـار و نـه بخاطـر چشـم داشـت، بلکـه بخاطـر اینکـه می‌خواهیـد خداونـد را خدمـت کـرده باشـید.
3ریاسـت‌طلب نباشـید، بلکـه سرمشـق خوبـی بـرای ایشـان

باشید، 4تا در روزی که «شبان اعظم» می‌آید، شما
را پاداش عطا کند و در جلال و شکوه بی‌پایان خود
شریک سازد.
5و شما ای جوانان، مطیع افراد سالخورده باشید. به همین
ترتیب، همگی شما با روحی فروتن یکدیگر را خدمت
نمایید، زیرا خداوند فروتنان را مورد عنایت خاص خود
قرار می‌دهد، اما مخالف متکبران و مغروران می‌باشد.
6پس اگر خود را زیر دست نیرومند خدا فروتن سازید،
او در زمان مناسب شما را سرافراز خواهد نمود.
7بگذارید خداوند بار تمام غصه‌ها و نگرانیهای شما
را به دوش گیرد، زیرا او در تمام اوقات به فکر شما
می‌باشد.
8هشیار و مراقب باشید، زیرا دشمن شما، شیطان،
همچون شیری گرسنه، غُرّان به هر سو می گردد تا
طعمه‌ای بیابد و آن را ببلعد. 9پس در برابر حملات او،
به خداوند تکیه کنید و استوار بایستید؛ بدانید که این
زحمات فقط به سراغ شما نیامده، بلکه مسیحیان در
تمام دنیا با چنین مصائبی مواجه می‌باشند. 10بنابراین،
پس از آنکه مدتی کوتاه این زحمات را تحمل کردید،
خدا خودش شما را کامل و توانا و استوار
خواهد ساخت. او خدای پر مهر و رحمت است و
بخاطر ایمانمان به عیسی مسیح، ما را خوانده تا در
جلال و شکوه او شریک گردیم. 11جلال و قدرت تا به
ابد از آن اوست. آمین.

سلامهای پایانی پطرس

12این نامه مختصر را به کمک سیلاس نوشتم. به نظر
من، او برادر قابل اعتمادی است. امیدوارم با این نامه،
باعث تشویق شما شده باشم، زیرا راه واقعی دریافت
برکات خدا را به شما نشان دادم. آنچه نوشتم، به شما
کمک خواهد کرد تا در محبت خدا استوار بمانید.
13اعضای کلیسای ما در شهر روم که مانند شما برگزیده
ء خدا هستند، به شما سلام می‌رسانند. پسرم مرقس نیز
سلام می‌رساند. 14از سوی من، یکدیگر را با محبت
مسیحی ببوسید. بر همه ء شما که از آن عیسی مسیح
هستید، آرامش باد.

نامه ء دوم پطرس

سلام و درود از پطرس

1 از طرف من، شمعون پطرس، خدمتگزار و رسول
عیسی مسیح،
به همه شما که با ما ایمانی یکسان دارید.
دعا می کنم که رحمت و آرامش در اثر شناخت خدا و
خداوندمان عیسی، به فراوانی به شما عطا شود.
ایمانی که به آن اشاره کردم، ایمانی است که از جانب
خدا و نجات‌دهنده ء ما عیسی مسیح عطا می گردد و
نعمتی گرانبهاست؛ و خدا بخاطر مهربانی و نیکویی
مطلق خود، این ایمان را به هر یک از ما عنایت
می فرماید.

زندگی برگزیدگان خدا

3 او همچنین با قدرت عظیمش، هر چه که برای یک
زندگی خداپسندانه نیاز داریم، عطا می کند و حتی ما
را در جلال و نیکویی خود سهیم می‌سازد؛ اما برای این
منظور، لازم است که او را بهتر و عمیق‌تر بشناسیم. 4 با
همین قدرت عظیم بود که تمام برکات غنی و عالی را
که وعده داده بود، به ما بخشید. یکی از این وعده‌ها
این بود که ما را از شهوت و فساد محیط اطرافمان
رهایی دهد و از طبیعت و صفات الهی خود بهره‌ای به
ما عطا فرماید.

5اما برای دسترسی به این برکات، علاوه بر ایمان، به خصلت‌های دیگری نیز نیاز دارید؛ بلی، باید سخت بکوشید که نیک باشید، خدا را بهتر بشناسید و به اراده ء او پی ببرید. 6همچنین باید حاضر باشید تا خواسته‌های خود را کنار گذاشته، با صبر و دینداری خدا را با شادی خدمت نمایید. 7به این ترتیب، راه را برای قدم بعدی هموار می کنید، یعنی آماده می‌شوید تا انسانها را دوست بدارید. این محبت رشد کرده، تبدیل به محبتی عمیق نسبت به انسانها خواهد گشت.
8اگر اجازه دهید این خصلت‌های خوب در شما رشد کنند و فزونی یابند، از لحاظ روحانی نیرومند شده، برای خداوندمان عیسی مسیح مفید و پرثمر خواهید شد. 9اما کسی که اجازه نمی‌دهد این خصوصیات در او ریشه بدوانند، در حقیقت کور یا لااقل کوته‌بین است و فراموش کرده است که خدا او را از زندگی گناه‌آلود سابقش نجات داده تا بتواند برای خداوند زندگی کند.
10بنابراین، ای برادران عزیز، بکوشید تا ثابت کنید که حقیقتاً جزو برگزیدگان و دعوت‌شدگان خدا هستید؛ زیرا اگر چنین کنید، هرگز لغزش نخواهید خورد و از خدا دور نخواهید شد؛ 11و خدا نیز دروازه‌های آسمان را به روی شما خواهد گشود تا وارد ملکوت جاودانی خداوند و نجات‌دهنده ءمان عیسی مسیح گردید.

یادآوری حقیقت

12 اما من هیچگاه از یادآوری این مطالب به شما،
کوتاهی نخواهم کرد، گرچه آنها را می‌دانید و در حقیقتی
که یافته‌اید، ثابت و استوار می‌باشید. 13 تا زمانی که
در این دنیای فانی بسر می‌برم، وظیفه ء خود می‌دانم
که این نکات را به شما تذکر دهم تا آنها را فراموش
نکنید. 14 زیرا می‌دانم که بزودی دارفانی را وداع خواهم
گفت؛ خداوندمان عیسی مسیح نیز مرا از این موضوع
آگاه ساخته است. 15 بنابراین، سعی می کنم این نکات را
چنان در فکر و ذهن شما نقش نمایم که حتی پس از
رحلت من نیز بتوانید آنها را بیاد آورید.
16 زمانی که ما درباره ء قوت و بازگشت خداوندمان عیسی
مسیح با شما سخن گفتیم، داستانهای ساختگی برایتان
تعریف نکردیم، زیرا من با چشمان خود، عظمت و
جلال او را دیدم. 17 و 18 وقتی بر آن کوه مقدس، جلال و
شکوه خدای پدر از او می‌درخشید، من آنجا بودم. من
آن صدا را شنیدم که از آسمان طنین افکند و گفت: «این
فرزند عزیز من است؛ از او بسیار خشنودم.»
19 پس ملاحظه می کنید که ما آنچه را که انبیاء گفته‌اند،
به چشم دیده و ثابت کرده‌ایم که گفتار آنان حقیقت
دارد. شما نیز اگر به نوشته‌های ایشان با دقت بیشتری
توجه نمایید، کار بسیار خوبی می کنید. زیرا کلام ایشان
همچون نور بر همه ء زوایای تاریک می‌تابد و نکات
مبهم و دشوار را برای ما روشن می‌سازد. با مطالعه و

دقت در کلام ایشان، نور در وجودتان طلوع خواهد کرد و مسیح، این «ستاره ء صبح» در قلبتان خواهد درخشید.
20و21این را بدانید که هیچیک از پیشگویی‌های کتاب آسمانی، از فکر خود انبیاء تراوش نکرده ، بلکه روح‌القدس در وجود این مردان خدا قرار می گرفت و حقیقت را به ایشان عطا می کرد تا بازگو نمایند.

معلمین دروغین و عاقبت کار آنان

2 اما در آن روزگاران، انبیای دروغین نیز بودند ، همانطور که در میان شما نیز معلمین دروغین پیدا خواهند شد که با نیرنگ، دروغهایی درباره ء خدا بیان خواهند کرد و حتی با سَرور خود، مسیح که ایشان را با خون خود خریده است، سر به مخالفت برخواهند داشت. اما ناگهان سرنوشتی هولناک دچار آنها خواهد شد. 2عده‌ای بسیار، تعالیم مضر و خلاف اخلاق ایشان را پیروی خواهند کرد و به سبب همین افراد، راه مسیح مورد اهانت و تمسخر قرار خواهد گرفت.
3این معلم‌نماها از روی طمع، با هرگونه سخنان نادرست خواهند کوشید پول شما را به چنگ بیاورند. اما خدا از مدتها پیش ایشان را محکوم فرموده؛ پس نابودی‌شان نزدیک است. 4خدا حتی از سر تقصیر فرشتگانی که گناه کردند نگذشت، بلکه ایشان را در ظلمت جهنم محبوس فرمود تا زمان داوری فرا رسد. 5همچنین، در روزگاران گذشته، پیش از طوفان، بر هیچکس ترحم

نفرمود، جز بر نوح که راه راست خدا را اعلام می کرد، و بر خانواده او که هفت نفر بودند. در آن زمان، خدا همه ء مردم خدانشناس دنیا را با طوفانی عالمگیر بکلی نابود ساخت. 6مدتها پس از آن، خدا شهرهای «سدوم» و «عموره» را به تلی از خاکستر تبدیل نمود و از صفحه ء روزگار محو ساخت، تا در آینده درسی باشد برای تمام خدانشناسان و بی‌دینان.
7و8اما در همان زمان، خدا «لوط» را از سدوم نجات داد، زیرا او مرد درستکاری بود و از رفتار و سخنان قبیح و هرزه و گناه‌آلودی که هر روز از ساکنان شهر می‌دید و می‌شنید، رنج می‌برد و به تنگ می‌آمد. 9به همین ترتیب خدا می‌تواند من و شما را نیز از وسوسه‌های اطرافمان رهایی بخشد و به مجازات مردم خدانشناس ادامه دهد تا سرانجام روز داوری فرا برسد. 10مجازات خدا خصوصاً بر کسانی سخت خواهد بود که بدنبال خواسته‌های ناپاک و جسمانی خود می‌روند و تابع هیچ قدرتی نیستند. اینان چنان گستاخ هستند که حتی موجودات آسمانی را نیز به باد تمسخر می گیرند؛ 11درحالیکه فرشتگان آسمانی که در حضور خدا هستند و صاحب قدرت و قوتی بسیار برتر از این معلم‌نماها می‌باشند، هرگز به این موجودات توهین نمی کنند.
12این معلمین دروغین و فریبکار، مانند حیوانات وحشی که برای شکار و کشته شدن آفریده شده‌اند، فقط بر اساس غریزه خود عمل می کنند، و هر کاری را که

غریزه‌شان حکم می کند، انجام می‌دهند. اینان، هرچه
را که نمی‌فهمند مسخره می کنند، غافل از اینکه روزی
مانند همان حیوانات نابود خواهند شد.
13بلی، مزد این معلم‌نماها همین است، زیرا روزهای
عمر خود را به خوشگذرانیهای گناه‌آلود می گذرانند.
وجود ایشان در میان شما باعث ننگ و رسوایی است؛
خود را درستکار نشان می‌دهند تا در ضیافتهای کلیسایی
شما داخل شوند. 14به هر زنی با نظر ناپاک نگاه
می کنند و از زناکاری هرگز سیر نمی‌شوند؛ زنان بی‌اراده
را به نیرنگ به دام می‌اندازند؛ ایشان خود را طمعکار
بار آورده‌اند و زیر لعنت و محکومیت خدا قرار دارند.
15از راه راست خارج شده، مانند «بلعام» پسر «بعور»
گمراه شده‌اند. بلعام پولی را که از انجام ناراستی بدست
می‌آورد، دوست می‌داشت؛ 16اما وقتی الاغ او به زبان
انسان به حرف آمد و او را سرزنش و توبیخ کرد، از
رفتار نادرست خود دست کشید.
17این اشخاص همچون چشمه‌های خشکیده، نفعی به
کسی نمی‌رسانند، و مانند ابرهایی که به هر سو رانده
می‌شوند، ناپایدارند و تاریکی ابدی جهنم انتظارشان
را می کشد. 18ایشان به گناهان و اعمال ناپاک خود
می‌بالند، و آنان را که تازه از چنین زندگی گناه‌آلودی
نجات یافته‌اند، با استفاده از فریب شهوت، باز به دام
گناه می کشانند، 19و می گویند: «کسی که نجات یافته،
آزاد است هر کاری می‌خواهد بکند و هیچ کار او گناه

بحساب نخواهد آمد.» درحالیکه خودشان نیز آزاد نیستند بلکه اسیر شهوات می‌باشند، زیرا انسانی که تحت تسلط چیزی است، اسیر آن می‌باشد.
20هرگاه کسی با شناخت خداوند و نجات دهنده‌مان عیسی مسیح، از ناپاکی‌های این دنیا رهایی یابد، ولی بعد از آن، بار دیگر اسیر آن آلودگیها گردد، وضعش بدتر از سابق می‌شود. 21اگر چیزی درباره مسیح نمی‌دانست، برایش بهتر بود از اینکه مسیح را بشناسد و سپس به احکام مقدسی که به او سپرده شده است، پشت پا بزند. 22آن مَثَل قدیمی چه خوب می گوید که «سگ به قی خود باز می گردد و خوک شسته شده، بار دیگر در لجن می‌غلطد.» این مثل درباره ء این اشخاص صدق می کند.

روز خداوند

3 برادران عزیز، این دومین نامه‌ای است که به شما می‌نویسم. در هر دو نامه کوشیده‌ام مطالبی را که از پیش می‌دانستید، یادآوری نمایم تا فکر پاکتان را روشن سازم، یعنی همان مطالبی را که از انبیای مقدس و از ما رسولان مسیح آموخته‌اید، زیرا ما سخنان خداوند و نجات‌دهنده ءمان را به گوش شما رساندیم.
3پیش از هر چیز می‌خواهم این مطلب را یادآوری کنم که در زمانهای آخر، اشخاصی پیدا خواهند شد که به هر کار نادرستی که به فکرشان می‌رسد، دست زده،

حقیقت را به یاد تمسخر خواهند گرفت، 4و خواهند
گفت: «مگر مسیح وعده نداده که باز خواهد گشت؟
پس او کجاست؟ اجداد ما نیز به همین امید بودند، اما
مردند و خبری نشد. دنیا از ابتدای پیدایش تابحال هیچ
فرقی نکرده است.» 5و 6ایشان عمداً نمی‌خواهند این
حقیقت را به یاد آورند که یک بار خدا جهان را با
طوفانی عظیم نابود ساخت، آن هم مدتها بعد از آنکه به
فرمان خود آسمانها و زمین را آفرید و از آب برای شکل
دادن و احاطه زمین استفاده کرد. 7اکنون نیز به فرمان
خدا، آسمان و زمین باقی هستند تا در روز داوری با آتش
نابود شوند، یعنی در همان روزی که بدکاران مجازات و
هلاک خواهند شد.
8اما ای عزیزان، این حقیقت را فراموش نکنید که برای
خدا یک روز یا هزار سال تفاوتی ندارد. 9بنابراین، مسیح
در وعده ء بازگشت خود تأخیری بوجود نیاورده است،
گر چه گاهی اینگونه بنظر می‌رسد. در واقع، او صبر
می کند و فرصت بیشتری می‌دهد تا گناهکاران توبه
کنند، چون نمی‌خواهد کسی هلاک شود. 10بهرحال
بدانید که روز خداوند حتماً خواهد آمد، آن هم مثل دزدی
که همه را غافلگیر می کند. در آن روز، آسمانها با صدایی
هولناک از بین خواهند رفت، و اجرام آسمانی در آتش
نابود شده، زمین و هر چه در آن است، خواهد سوخت.
11پس حال که می‌دانید هر چه در اطرافمان هست نابود
خواهد شد، چقدر باید زندگی‌تان پاک و خداپسندانه

باشد. 12باید چشم براه آن روز باشید و تلاش کنید تا آن
روز زودتر فرا رسد، روزی که آسمانها خواهد سوخت
و اجرام آسمانی در شعله‌های آتش ذوب شده، نابود
خواهند گشت. 13ولی ما با امید و اشتیاق، در انتظار
آسمانها و زمین جدید می‌باشیم که در آنها فقط عدالت
و راستی حکمفرما خواهد بود، زیرا این وعده خداست.
14پس ای عزیزان، از آنجا که منتظر این رویدادها هستید
و چشم‌براه بازگشت مسیح می‌باشید، سخت بکوشید تا
بی گناه زندگی کنید و با همه در صلح و صفا بسر برید
تا وقتی مسیح باز می گردد، از شما خشنود باشد.
15و16در ضمن بدانید که مسیح به این دلیل صبر می کند
تا ما فرصت داشته باشیم پیام نجات‌بخش او را به گوش
همه ء مردم برسانیم. برادر عزیز ما «پولس» نیز با آن
حکمتی که خدا به او داده است، در بسیاری از نامه‌های
خود درباره ء همین مطلب، سخن
گفته است. درک برخی از نوشته‌های او دشوار است و
بعضی که اطلاع کافی از کتاب آسمانی ندارند و وضع
روحانی‌شان نیز ناپایدار است، آنها را به غلط تفسیر
می کنند، همان کاری که با بخشهای دیگر کتاب
آسمانی نیز می کنند. اما با این کار، نابودی خود را
فراهم می سازند.

سخنان پایانی پطرس

17برادران عزیز، این حقایق را از پیش به شما گوشزد

می کنـم تـا مراقـب خـود باشـید و بسـوی اشـتباهات ایـن اشـخاص بـدکار کشـیده نشـوید، مبـادا شـما نیـز از راه راسـت منحـرف گردیـد. 18در قـدرت روحانـی رشـد کنیـد و در شـناخت خداونـد و نجـات دهنده‌مـان عیسـی مسـیح ترقـی نماییـد، کـه هـر چـه جـلال و شـکوه و عـزت هسـت، تـا ابـد برازنـده ء اوسـت. آمیـن.

نامه ء اول یوحنا

خدا نور است

1 از ابتـدا، «کلمـه ء» حیات‌بخـش خـدا وجـود داشـته
است، مـن او را بـا چشـمان خـود دیـده‌ام، و سـخنان او
را شـنیده‌ام؛ مـن بـا دسـتهای خـود او را لمـس کـرده‌ام. 2ایـن
کلمـه ء حیات‌بخـش از جانـب خـدا آمـد و خـود را بـر مـا
آشـکار فرمـود؛ و مـا شـهادت می‌دهیـم کـه او را دیده‌ایـم،
یعنـی عیسـی مسـیح را. بلـی، او حیـات جاودانـی اسـت.
او نـزد خـدای پـدر بـود، امـا بعـد خـود را بـر مـا آشـکار
سـاخت. 3بـاز می گویـم، مـا بـا شـما دربـاره ء چیـزی سـخن
می گوییـم کـه خودمـان دیده‌ایـم و شـنیده‌ایم، تـا شـما نیـز
بتوانیـد ماننـد مـا بـا خـدای پـدر و فرزنـدش عیسـی مسـیح،
رابطـه ء نزدیـک داشـته باشـید. 4اگـر بـه آنچـه در ایـن نامـه
می‌نویسـم عمـل نماییـد، شـما نیـز همچـون مـا از شـادی
لبریـز خواهیـد شـد.

زندگی در نور خدا

5اینسـت پیغامـی کـه خـدا بـه مـا داده اسـت تـا بـه شـما اعلام
نماییـم: خـدا نـور اسـت و ذره‌ای تاریکـی در او وجـود نـدارد.
6پـس اگـر بگوییـم کـه بـا خـدا رابطـه‌ای نزدیـک داریـم،
امـا در تاریکـی روحانـی و در گنـاه زندگـی کنیـم، دروغ
می گوییـم. 7امـا اگـر مـا نیـز ماننـد مسـیح در نـور حضـور
خـدا زندگـی می کنیـم، آنـگاه بـا یکدیگـر رابطـه‌ای نزدیـک

داریم و خون عیسی، فرزند خدا، ما را از هر گناه پاک می‌سازد.
8اگر بگوییم گناهی نداریم، خود را فریب می‌دهیم و از حقیقت گریزانیم.
9اما اگر گناهان خود را به او اعتراف نماییم، می‌توانیم اطمینان داشته باشیم که او ما را می‌بخشد و از هر ناراستی پاک می‌سازد. این کار خدا کاملاً منصفانه و درست است، زیرا عیسی مسیح برای شستن و پاک کردن گناهان ما، جان خود را فدا کرده است. 10اگر ادعا کنیم که گناهی از ما سر نزده است، دروغ می‌گوییم و خدا را نیز دروغگو می‌شماریم، زیرا خدا می‌فرماید که ما گناهکاریم.

2 فرزندان عزیزم، اینها را به شما می‌نویسم تا گناه نکنید. اما اگر گناهی از شما سرزند، کسی هست که برای ما نزد خدای پدر وساطت کند و بخشایش ما را از او درخواست نماید. این شخص عیسی مسیح است که مظهر راستی و عدالت است. 2او کسی است که تاوان گناهان ما را داده تا خدا ما را هلاک نسازد؛ او با این کار، رابطه‌ای دوستانه میان خدا و ما بوجود آورده است. او نه فقط برای گناهان ما، بلکه برای گناهان تمام مردم جهان فدا شد.
3چگونه می‌توانیم مطمئن باشیم که خدا را می‌شناسیم؟ راهش اینست که به قلب خود نگاه کنیم و ببینیم که

آیا مایل هستیم احکام خدا را بجا بیاوریم. 4 کسی که
می گوید خدا را می‌شناسد اما احکام خدا را نگاه
نمی‌دارد و خواست او را بجا نمی‌آورد، دروغ می گوید و
از حقیقت بدور است. 5 فقط کسی می‌تواند واقعاً خدا
را بشناسد و با او رابطه ء نزدیک داشته باشد که او را
هر روز بیشتر دوست داشته، کلام او را بجا آورد. 6 کسی
که ادعا می کند مسیحی است، باید مانند مسیح زندگی
کند.

حکمی تازه

7 ای برادران، به شما می گویم که یکدیگر را محبت
نمایید. این یک حکم تازه نیست، بلکه همان حکم
قدیمی است که از ابتدا به شما داده شده و همه ء شما
آن را شنیده‌اید. 8 با اینحال همیشه تازه است، و همانگونه
که مسیح به آن عمل کرد، شما نیز باید چنین کنید،
زیرا در همان حال که به یکدیگر محبت می‌نمایید،
لکه‌های تیره و تار زندگی از میان می‌رود، و نور تازه
زندگی مسیحایی شروع به تابیدن می کند.
9 کسی که می گوید: «من در نور مسیح هستم»، ولی
همنوع خود را دوست نمی‌دارد، هنوز در تاریکی است.
10 اما هر که همنوع خود را محبت نماید، در نور زندگی
می کند و می‌تواند راه خود را ببیند، بدون آنکه گرفتار
تاریکی و گناه گردد. 11 ولی کسی که همنوع خود را
دوست ندارد، در تاریکی سرگردان است و نمی‌داند به

کجا می‌رود، زیرا تاریکی چشمانش را کور کرده است تا راه را نبیند.
12ای فرزندان، این چیزها را برای شما می‌نویسم، زیرا گناهانتان بخاطر نام عیسی مسیح آمرزیده شده است.
13ای پدران، این مطالب را به شما نیز می‌نویسم، زیرا مسیح را که از ازل بوده است، می‌شناسید. ای جوانان، روی سخنم با شما نیز هست، زیرا در نبرد روحانی، بر شیطان پیروز شده‌اید. به شما خردسالان نیز می‌نویسم، که پدرمان خدا را می‌شناسید.
14پس این را می‌خواهم بگویم به شما پدرانی که خدای ازلی را می‌شناسید، و به شما جوانانی که کلام خدا را در دل خود حفظ می کنید و قوی هستید و بر شیطان پیروز شده‌اید؛
15به این دنیای گناه‌آلود و به آنچه به آن تعلق دارد، دل نبندید. کسی که به این چیزها دل ببندد، درواقع نشان می‌دهد که به خدا دلبستگی ندارد. 16زیرا وابستگی‌های این دنیا و خواسته‌های ناپاک، میل به داشتن و تصاحب هر آنچه که بنظر جالب می‌آید، و غرور ناشی از ثروت و مقام، هیچیک از خدا نیست؛ بلکه از این دنیای گناه‌آلود می‌باشد. 17دنیا نابود خواهد شد و چیزهای گناه‌آلود آن نیز از بین خواهند رفت، اما هر که طبق خواست خدا زندگی کند، همیشه برقرار خواهد ماند.
18فرزندان عزیزم، پایان دنیا نزدیک شده است. شما

حتماً درباره ظهور دَجّال که دشمن مسیح است چیزهایی شنیده‌اید. حتی الان نیز مخالفین مسیح همه جا دیده می‌شوند، و از همین متوجه می‌شویم که پایان دنیا نزدیک شده است. 19این مخالفین مسیح بین ما بودند، اما در واقع از ما نبودند، چه در غیر اینصورت نزد ما می‌ماندند. وقتی از ما جدا شدند، معلوم شد که اصلاً از ما نبودند.

20اما شما مانند اینها نیستید، زیرا روح‌القدس بر شما قرار گرفته و حقیقت را می‌دانید. 21اگر این چیزها را می‌نویسم، منظورم این نیست که حقیقت را نمی‌دانید، بلکه فقط می‌خواهم به شما هشدار داده باشم، زیرا شما فرق میان راست و دروغ را تشخیص می‌دهید.

22دروغگوی واقعی کیست؟ هر که بگوید عیسی همان مسیح نیست، دروغگوست؛ او همان دَجّال است، زیرا نه به خدای پدر ایمان دارد و نه به فرزند خدا. 23کسی که به عیسی مسیح، فرزند خدا، ایمان نداشته باشد، امکان ندارد بتواند خدای پدر را بشناسد. اما کسی که به فرزند خدا ایمان دارد، خدای پدر را نیز می‌شناسد.

24ایمان خود را به آنچه که از اول شنیدید، حفظ نمایید زیرا اگر چنین کنید، همیشه با خدای پدر و فرزندش، رابطه‌ای نزدیک خواهید داشت، 25و زندگی جاوید که او وعده داده است، نصیب شما خواهد شد.

26این مطالب را درباره این اشخاص می‌نویسم تا بدانید که ایشان می‌خواهند شما را گمراه کنند. 27اما می‌دانم

که روح خدا در شماست و به همین جهت نیازی ندارید کسی به شما بیاموزد که چه بکنید، زیرا روح خدا همه چیز را به شما تعلیم خواهد داد؛ هر چه او می گوید حقیقت محض است و دروغ در آن یافت نمی‌شود. پس، همانگونه که به شما تعلیم داده است، همیشه در مسیح بمانید و هرگز از او دور نشوید.
28بلی فرزندان من، بکوشید تا با مسیح رابطه‌ای صمیمی داشته باشید، تا به هنگام بازگشت او، بتوانیم با اطمینان او را استقبال کنیم، نه با ترس و خجالت. 29همه شما بخوبی می‌دانید که خدا بطور مطلق نیک است. پس این را نیز بدانید که هر که نیکی می کند، فرزند خداست.

زندگی «فرزندان خدا»

3 ببینید خدای پدر چقدر ما را دوست می‌دارد که ما را «فرزندان» خود خوانده است، و همینطور نیز هستیم. اما مردم دنیا این مطلب را درک نمی کنند، زیرا خدا را آنطور که هست نمی‌شناسند. 2بلی عزیزان، ما اکنون حقیقتاً فرزندان خدا هستیم. گرچه هنوز نمی‌دانیم در آینده چگونه خواهیم بود، اما این را به یقین می‌دانیم که وقتی مسیح بازگردد، مانند او خواهیم شد، چون او را همانگونه که هست خواهیم دید. 3هر که به این حقیقت ایمان دارد، می کوشد تا پاک بماند، زیرا که مسیح نیز پاک است.

4هر که گناه می کند، احکام خدا را می‌شکند، زیرا
گناه چیزی نیست جز شکستن احکام خدا و رفتار
کردن برخلاف خواست او. 5اما می‌دانید که مسیح
انسان شد تا بتواند گناهان ما را پاک سازد؛ و این را
نیز می‌دانید که او کاملاً پاک و بی گناه بود، چون
هرگز کاری برخلاف خواست خدا انجام نداد. 6پس
اگر همواره با مسیح رابطه‌ای نزدیک داشته باشیم، در
گناه زندگی نخواهیم کرد. اگر کسی در گناه زندگی
می کند، علتش اینست که هرگز با او رابطه‌ای نداشته و
او را نشناخته است.
7فرزندان عزیزم، مراقب باشید کسی شما را در این
مورد فریب ندهد: هر که اعمال نیک و راست انجام
می‌دهد، به این علت است که درستکار و نیک است،
همانگونه که مسیح نیک و درستکار بود. 8اما کسی که
در گناه بسر می‌برد، نشان می‌دهد که فرزند شیطان
است، زیرا شیطان از همان ابتدا که خود را به گناه
آلوده ساخت، تابحال گناه می کند. اما فرزند خدا آمد
تا اعمال شیطان را باطل سازد. 9هر که به خانواده ء
خدا ملحق می‌شود و فرزند خدا می گردد، به راه گناه
نمی‌رود، زیرا او از طبیعت و حیات الهی برخوردار
می‌شود. بنابراین، دیگر نمی‌تواند گناه کند، زیرا در
او زندگی تازه‌ای شکل گرفته است که از خدا جریان
می‌یابد.
10پس به این ترتیب می‌توان گفت که چه کسی فرزند

خداست و چه کسی فرزند شیطان است. هر که زندگی گناه‌آلودی داشته باشد و همنوع خود را نیز دوست نداشته باشد، فرزند خدا نیست.

یکدیگر را محبت کنیم

11زیرا پیغامی که از همان ابتدا به ما داده شد، اینست که یکدیگر را محبت نماییم؛ 12اما نه مانند «قائن» که از شیطان بود و برادرش را کشت. می‌دانید چرا چنین کرد؟ زیرا کارهای خودش نادرست بود، ولی می‌دانست که اعمال برادرش از اعمال خودش بهتر است. 13از اینرو، برادران من، تعجب نکنید از این که مردم دنیا از شما نفرت داشته باشند.

14اگر ما برادران خود را محبت کنیم، معلوم می‌شود که از مرگ رهایی یافته، به زندگی جاوید رسیده‌ایم. اما هر که محبت نداشته باشد، در مرگ بسر می‌برد. 15هر که از برادر خود نفرت داشته باشد، در واقع قاتل است؛ و می‌دانید که هرکس قصد قتل کسی را داشته باشد، هرگز به زندگی ابدی دست نخواهد یافت. 16ما محبت واقعی را از مسیح آموخته‌ایم، زیرا او جان خود را در راه ما فدا کرد، تا ما نیز حاضر باشیم جان خود را در راه برادران خود فدا کنیم.

17اما کسی که ادعای مسیحیت می کند و از نظر مالی در وضعیت خوبی بسر می‌برد، اگر همنوع خود را در احتیاج ببیند و به او کمک نکند، چگونه ممکن است

محبت خدا در قلب او حکمفرما باشد؟ 18ای فرزندان
من، محبت ما نباید فقط زبانی باشد، بلکه می‌باید در
عمل نیز آن را نشان دهیم. 19آنگاه خواهیم دانست که
مسیحیانی واقعی هستیم، و وجدانمان نیز آسوده خواهد
بود. 20حتی اگر وجدانمان احساس خطا کند، می‌توانیم
به حضور خدا بیاییم و اطمینان حاصل کنیم، زیرا او از
وجدان ما بزرگتر است و به همه چیز واقف می‌باشد.
21اما عزیزان من، اگر وجدان ما راحت و آسوده باشد،
می‌توانیم با اطمینان خاطر و اعتماد کامل به حضور
خداوند بیاییم؛ 22آنگاه هر چه از او درخواست نماییم،
دریافت خواهیم کرد، زیرا احکام او را اطاعت می کنیم
و کارهای پسندیده او را بجا می‌آوریم. 23آنچه خدا از ما
انتظار دارد اینست که به فرزند او عیسی مسیح ایمان
داشته باشیم و به یکدیگر محبت کنیم. 24هر که
احکام خدا را بجا آورد، با خدا زندگی می کند و خدا
نیز با او. این حقیقت را از آن روح پاک که خدا به ما
عطا فرموده است، دریافت کرده‌ایم.

معلمین الهی و معلمین دروغین

4 عزیزان من، اگر کسی ادعا کند که ازجانب
خدا پیغامی دارد، زود باور نکنید. نخست، او را
بیازمایید تا دریابید که آیا پیغام او از جانب خداست یا
نه؛ زیرا معلمین و واعظین دروغین، این روزها همه جا
پیدا می‌شوند. 2برای پی بردن به این که پیغام ایشان

از جانب روح خداست یا نه، باید از ایشان بپرسید که آیا ایمان دارند که عیسی مسیح، فرزند خدا واقعاً انسان شد یا نه. اگر ایمان داشته باشند، در اینصورت پیغام ایشان از جانب خداست. 3در غیراینصورت، آن پیغام از سوی خدا نیست، بلکه از جانب دجّال است، یعنی آن دشمن مسیح، که شنیده‌اید بزودی می‌آید، و دشمنی او با مسیح از هم اکنون در جهان آشکار است.
4فرزندان عزیزم، شما از آنِ خدا هستید و بر مخالفین مسیح غلبه یافته‌اید، زیرا در وجود شما کسی زندگی می‌کند که از هر دشمن مسیح در این دنیای گناه‌آلود، قوی‌تر است. 5این معلمین دروغین از این دنیا هستند؛ به همین علت، سخنانشان درباره ء امور دنیوی است و مردم دنیوی نیز به گفته‌های ایشان توجه می‌کنند.
6ولی ما فرزندان خدا هستیم، و فقط کسانی به سخنان ما توجه می‌کنند که خدا را می‌شناسند و با او رابطه‌ای نزدیک دارند. اما دیگران توجهی به گفته‌های ما ندارند. این نیز راه دیگری است برای پی بردن به این که آیا پیغامی از جانب خدا هست یا نه؛ زیرا اگر از سوی خدا باشد، مردم دنیوی به آن گوش نخواهند داد.

خدا محبت است

7عزیزان من، بیایید یکدیگر را محبت کنیم، زیرا محبت از خداست و هر که محبت می‌نماید، فرزند خداست و خدا را واقعاً می‌شناسد. 8اما کسی که محبت

نمی کنـد، خـدا را نمی‌شناسـد، زیـرا خـدا محبـت اسـت.
9خـدا بـا فرسـتادن فرزنـد یگانـه ء خـود بـه ایـن جهـان
گناه‌آلـود، محبـت خـود را بـه مـا نشـان داد؛ بلـی، خـدا او را
فرسـتاد تـا جـان خـود را در راه مـا فـدا کنـد و مـا را بـه زندگی
ابـدی برسـاند. 10اینسـت محبـت واقعـی! مـا او را محبـت
نکردیـم، بلکـه او مـا را محبـت کـرد و یگانـه فرزنـدش را
فرسـتاد تـا کفـاره ء گناهـان مـا شـود.
11عزیـزان مـن، حـال کـه خـدا مـا را ایـن چنیـن محبـت
نمـود، مـا نیـز بایـد یکدیگـر را دوسـت بداریـم و محبـت
کنیـم. 12مـا هیچـگاه خـدا را ندیده‌ایـم؛ امـا اگـر یکدیگـر
را محبـت نماییـم، خـدا در وجـود مـا مسـکن می گزینـد و
محبـت او در مـا قـوت می گیـرد. 13خـدا بـرای همیـن روح
پـاک خـود را در وجـود مـا قـرار داده تـا بدانیـم کـه خـدا
در مـا سـاکن اسـت و مـا در خـدا. 14از ایـن گذشـته، مـا نیـز
بـا چشـمان خـود دیده‌ایـم و بـه همـه اعـلام می کنیـم کـه
خـدا فرزنـدش را فرسـتاد تـا مـردم را نجـات و رسـتگاری عطـا
کنـد. 15هـر کـه ایمـان داشـته باشـد و بـه زبـان بگویـد کـه
عیسـی فرزنـد خداسـت، خـدا در وجـود او سـاکن اسـت و او
نیـز در خـدا.
16مـا می‌دانیـم کـه خـدا چقـدر مـا را دوسـت مـی‌دارد،
زیـرا گرمـی محبـت او را چشـیده‌ایم. مـا محبـت او را بـاور
می کنیـم. خـدا محبـت اسـت! و هـر کـه بـا محبـت زندگـی
می کنـد، بـا خـدا زندگـی می کنـد و خـدا در وجـود اوسـت.
17وقتـی بـا مسـیح زندگـی می کنیـم، محبتمـان بیشـتر و

کاملتـر می‌شـود. پـس در روز داوری شـرمنده و سـرافکنده نخواهیـم شـد، بلکـه بـا اطمینـان و شـادی درحضـور او خواهیـم ایسـتاد، زیـرا او مـا را دوسـت دارد و مـا نیـز او را دوسـت داریـم.
18لازم نیسـت از کسـی کـه مـا را بطـور کامـل دوسـت دارد، بترسـیم. محبـت کامـل خـدا هرگونـه تـرس را در مـا ریشـه کن می‌سـازد. اگـر هنـوز می‌ترسـیم، علتـش اینسـت کـه هنـوز کامـلاً یقیـن نداریـم کـه خـدا حقیقتـاً مـا را دوسـت مـی‌دارد.
19محبـت مـا نسـبت بـه خـدا، از محبتـی ناشـی می‌شـود کـه او اول نسـبت بـه مـا داشـت. 20اگـر کسـی ادعـا می کنـد کـه خـدا را دوسـت دارد، امـا از همنـوع خـود متنفـر اسـت، دروغ می گویـد؛ چـون اگـر کسـی نتوانـد همنوعـی را کـه می‌بینـد، دوسـت داشـته باشـد، چگونـه می‌توانـد خدایـی را کـه ندیـده اسـت، دوسـت بـدارد؟ 21ایـن حکـم خداسـت کـه هـر کـه او را دوسـت مـی‌دارد، بایـد همنـوع خـود را نیـز دوسـت داشـته باشـد.

ایمان به فرزند خدا عیسی مسیح

5 هـر کـه ایمـان دارد کـه عیسـی همـان مسـیح و فرزنـد خـدا و نجـات دهنـده ء عالـم اسـت، او فرزنـد خداسـت. هـر کـه خـدای پـدر را دوسـت دارد، فرزنـدان او را نیـز دوسـت خواهـد داشـت. 2چگونـه بدانیـم فرزنـدان خـدا را دوسـت داریـم؟ از اینکـه خـدا را دوسـت داریـم و احـکام او را اطاعـت می کنیـم. 3درواقـع کسـی کـه خـدا را دوسـت

دارد، نمی‌تواند احکام او را اطاعت نکند؛ و احکام او
برای ما مشکل نیست. 4زیرا هر فرزند خدا می‌تواند
احکام خدا را بجا آورد و با ایمان و توکل به مسیح، بر
گناه و لذات ناپاک دنیا غلبه کند. 5فقط کسی می‌تواند
بر دنیای گناه‌آلود غلبه یابد که ایمان دارد عیسی به
راستی فرزند خداست.
6و7و8ما می‌دانیم که عیسی فرزند خداست، زیرا
خدا دوبار این حقیقت را از آسمان اعلام فرمود. یک
بار به هنگام تعمید او، و یک بار نیز مدتی پیش از
آنکه با مرگ روبرو شود. پس نه فقط به هنگام
تعمیدش، بلکه مدتی پیش از مرگش نیز خدا از آسمان
سخن گفت. روح خدا نیز که مظهر راستی است، این
حقیقت را تأیید می کند که عیسی فرزند خداست. پس
سه شاهد تأئید می کنند که عیسی فرزند خداست:
صدای روح خدا در قلب ما؛ صدای آسمانی به هنگام
تعمید عیسی؛ و همان صدا مدتی پیش از مرگ او. این
سه صدا، همان یک سخن را می گویند که عیسی
مسیح، فرزند خداست. 9در دادگاه وقتی کسی شهادتی
می‌دهد، همه آن را باور می کنیم. حال خدا به این
وسیله شهادت می‌دهد که عیسی فرزندش می‌باشد؛
پس چقدر بیشتر باید شهادت خدا را بپذیریم. 10همه
ء آنانی که به این حقیقت ایمان می‌آورند، در قلب
خود به درستی آن پی می‌برند. اما اگر کسی به این
حقیقت ایمان نیاورد، در واقع خدا را دروغگو شمرده

است، زیرا شهادت خدا را درباره ء فرزندش دروغ پنداشته است.
11اما خدا چه شهادتی داده است؟ شهادت خدا اینست که او به ما حیات جاوید عطا کرده، و این حیات در فرزند او عیسی مسیح است. 12پس روشن است که هرکس مسیح را دارد، به این حیات نیز دسترسی دارد؛ اما هر که مسیح را ندارد، از این حیات بی‌بهره خواهد ماند.

خاتمه

13این نامه را نوشتم تا شما که به فرزند خدا ایمان دارید، بدانید که از هم اکنون، از حیات جاوید برخوردارید. 14از اینرو، خاطرجمع هستیم که هرگاه از خدا چیزی مطابق خواست او بطلبیم، دعای ما را خواهد شنید؛ 15و اگر یقین داریم که دعای ما را می‌شنود، می‌توانیم به این هم اطمینان داشته باشیم که آنچه از او بخواهیم، به ما عطا خواهد کرد.
16اگر می‌بینید که برادر شما مرتکب گناهی می‌شود که منتهی به مرگ نیست، از خدا بخواهید که او را ببخشد، و خدا نیز به او حیات جاوید عطا خواهد کرد، به این شرط که گناهش منتهی به مرگ نباشد. زیرا گناهی هست که منجر به مرگ می‌شود، و نمی گویم که برای آن دعا کنید. 17البته هر کار نادرست گناه است، اما گناهی هست که منتهی به مرگ نمی‌شود.
18می‌دانیم هر که فرزند خدا شده است، خود را به

گناه آلوده نمی کند، زیرا مسیح که فرزند خداست، او را
حفظ می کند تا دست شیطان به او نرسد. 19می‌دانیم که
ما فرزندان خدا هستیم و بقیه ء مردم دنیا، تحت قدرت و
سلطه شیطان قرار دارند. 20می‌دانیم که فرزند خدا آمده و
به ما بینش داده تا خدای حقیقی را بشناسیم. و حالا ما در
خدا هستیم، زیرا در فرزندش عیسی مسیح قرار گرفته‌ایم
که تنها خدای حقیقی و حیات جاودانی است.
21فرزندان من، از هر چه که جای خدا را در قلبتان
می گیرد، دوری کنید.

نامه ء دوم یوحنا

سلام و درود

از طرف «یوحنا»، رهبر روحانی کلیسا به بانوی گرامی و فرزندانش، که نه فقط من، بلکه تمام کلیسا نیز ایشان را از صمیم قلب دوست دارند. [2]این محبت بخاطر آن حقیقتی است که در وجود ما قرار دارد و تا ابد در ما خواهد ماند.

[3]فیض و آرامش و برکت از جانب خدای پدر و عیسی مسیح فرزند او به شما عطا شود، زیرا ما به او ایمان حقیقی داریم و یکدیگر را واقعاً محبت می‌نماییم.

پیروی از حقیقت

[4]چقدر شاد شدم که دیدم بعضی از فرزندان تو که در اینجا هستند، از حقیقت پیروی می کنند و احکام خدا را نگاه می‌دارند.

[5]بانوی گرامی، غرض از نوشتن این نامه اینست که آن حکم قدیمی را که خدا از ابتدا به ما داد، به یادتان بیاورم، و آن حکم اینست که ما مسیحیان یکدیگر را محبت نماییم. [6]اگر خدا را دوست داریم، باید حکم او را نیز اطاعت کنیم؛ و حکم او از ابتدا این بوده است که به یکدیگر محبت نماییم.

[7]مراقب معلمین فریبکار باشید، که تعدادشان روزبروز زیادتر می‌شود. ایشان قبول ندارند

که عیسی مسیح بصورت یک انسان و با بدنی همچون بدن ما به این جهان آمد. بلی، اینان مخالف حقیقت و مسیح هستند. 8بنابراین، از ایشان برحذر باشید تا مانند آنان نشوید، مبادا اجر آسمانی خود را از دست بدهید که همه ما برای بدست آوردن آن، اینقدر تلاش کرده‌ایم. پس بکوشید تا پاداش خود را تمام و کمال از خداوند دریافت دارید. 9زیرا اگر از تعالیم مسیح منحرف شوید، از خدا نیز منحرف خواهید شد. اما اگر به تعالیم مسیح وفادار بمانید، خدا را نیز خواهید داشت. به این ترتیب، هم «پدر» را خواهید داشت و هم «پسر» را.

10اگر کسی برای تعلیم دادن کلام خدا نزد شما آید، اما به تعالیم مسیح ایمان نداشته باشد، او را به خانه ء خود راه ندهید و حتی به او سلام نکنید، 11زیرا اگر با این فاسدان معاشرت کنید، مانند آنان خواهید شد.

خاتمه

12مطالب بسیاری برای گفتن دارم، اما نمی‌خواهم همه را در این نامه بنویسم، زیرا امیدوارم بتوانم بزودی بیایم و شما را ببینم. آنگاه خواهیم توانست حضوراً گفتگو کنیم تا خوشی ما کامل شود.

13فرزندان خواهر گرامی‌تان، سلام می‌رسانند.

نامه ء سوم یوحنا

سلام و درود

از طرف «یوحنا»، رهبر روحانی کلیسا به غایوس عزیز، که او را از صمیم قلب دوست می‌دارم.
2برادر عزیزم، از خدا می‌خواهم که در تمام کارهایت موفق باشی، و بدنت نیز مانند روحت در سلامتی و تندرستی باشد. 3وقتی برادران مسیحی ما به اینجا آمدند، مرا بسیار شاد کردند، زیرا به من خبر دادند که به حقایق الهی وفاداری و مطابق احکام انجیل رفتار می کنی. 4برای من هیچ دلخوشی بزرگتر از این نیست که بشنوم فرزندانم این چنین از حقیقت پیروی می کنند.

پذیرایی از خادمین خدا

5برادر عزیز، تو خدمت مفیدی برای خدا انجام می‌دهی، زیرا از خادمین او که از آنجا عبور می کنند، پذیرایی می کنی. 6ایشان در کلیسای ما از رفتار پر محبت تو تعریفها کرده‌اند. خوشحالم که ایشان را با هدایا و کمکهای خوب، روانه ء سفر می‌نمایی، 7زیرا ایشان برای خدمت به خداوند سفر می کنند و پیغام انجیل را به کسانی که هنوز به مسیح ایمان نیاورده‌اند اعلام می‌نمایند، بدون آنکه کمکی از آنان دریافت دارند. 8پس بر ما مسیحیان واجب است که به چنین افراد کمک کنیم تا ما نیز در خدمت خداوند، با ایشان شریک گردیم.

9در این باره، قبلاً نامه‌ای مختصر به کلیسا نوشتم،
اما «دیوترَفیس» مغرور، که می‌خواهد خود را رهبر
مسیحیان آنجا جلوه دهد، مرا قبول ندارد و به سخنانم
اعتنایی نمی کند. 10وقتی آمدم، اعمال نادرست او را
برایت تعریف خواهم کرد، تا بدانی چه اتهامات و
سخنان زشتی به ما نسبت داده است. او نه فقط خودش
خدمتگزاران کلیسا را که در سفر هستند، پذیرایی و
خدمت نمی کند، بلکه دیگران را نیز وادار می کند تا
ایشان را به خانه ء خود نپذیرند، و اگر کسی به سخن
او توجه نکند، او را از کلیسا بیرون می کند.
11برادر عزیز، نگذار رفتار بد او در تو اثر نماید. تو فقط
به نیکی کردن بپرداز، زیرا کسی که نیکی می کند،
نشان می‌دهد که فرزند خداست، اما کسی که همواره
خواهان بدی باشد، نشان می‌دهد که خدا را نمی‌شناسد.
12اما همه شهادت خوبی درباره ء «دیمتریوس» می‌دهند
و این شهادت راست است. ما نیز می گوییم که او
شخص خوبی است و می‌دانی که راست می گوییم.

خاتمه

13مطالب بسیاری برای گفتن دارم، اما نمی‌خواهم همه
را در این نامه بنویسم، 14زیرا امیدوارم بزودی تو را
ببینم تا حضوراً گفتگو کنیم. 15آرامش بر تو باد.
دوستان همگی سلام می‌رسانند. سلام مرا به یکایک
دوستان برسان.

نامه ء یهودا

سلام و درود از یهودا

از طرف «یهودا»، خدمتگزار عیسی مسیح و برادر یعقوب، به مسیحیانی که محبوب و برگزیده ء خدای پدر هستند و در عیسی مسیح محفوظ می‌باشند.
2از درگاه خدا، برای شما طالب رحمت و آرامش و محبت روزافزون می‌باشم.

گناه و هلاکت بی‌دینان

3ای عزیزان، در نظر داشتم درباره ء نجاتی که خداوند به ما عطا فرموده، مطالبی برایتان بنویسم. اما اکنون لازم می‌بینم، مطلب دیگری بجای آن بنویسم تا شما را ترغیب نمایم از آن حقیقتی که خدا یکبار برای همیشه به مقدسین خود عطا کرد، با جدیت تمام دفاع کنید.
4زیرا عده‌ای خدانشناس با نیرنگ وارد کلیسا شده‌اند و تعلیم می‌دهند که ما پس از مسیحی شدن، می‌توانیم هر چه دلمان می‌خواهد انجام دهیم بدون آنکه از مجازات الهی بترسیم. عاقبت هولناک این معلمین دروغین و گمراه از مدتها پیش تعیین شده است، زیرا با سرور و خداوند یگانه ما عیسی مسیح، سر به مخالفت برداشته‌اند.
5گرچه این حقایق را بخوبی می‌دانید، اما می‌خواهم برخی نکات را بار دیگر یادآوری نمایم. همانگونه که

می‌دانید، خداوند پس از آنکه قوم اسرائیل را از سرزمین مصر رهایی بخشید، تمام کسانی را که بی‌ایمان شده بودند و از خدا سرپیچی می کردند، هلاک ساخت.
6همچنین یادآوری می کنم که خدا فرشتگانی را که زمانی پاک و مقدس بودند، ولی خود را به گناه آلوده ساختند، در تاریکی مطلق محبوس فرموده تا روز داوری فرا برسد. 7درضمن، شهرهای «سدوم» و «عموره» را نیز به یاد داشته باشید. اهالی آنجا و شهرهای مجاور، به انواع شهوات و انحرافات جنسی آلوده بودند. بنابراین، همه ء آنها نابود شدند تا برای ما درس عبرتی باشند و بدانیم که آتش ابدی وجود دارد که در آنجا گناهکاران مجازات می‌شوند.
8با وجود همه ء اینها، این معلمین گمراه به زندگی فاسد و بی‌بند و بار خود ادامه می‌دهند، و بدن خود را آلوده می‌سازند؛ درضمن مطیع هیچ مرجع قدرتی نیز نیستند و موجودات آسمانی را به باد مسخره می گیرند.
9در حالیکه «میکائیل»، رئیس فرشتگان، وقتی با شیطان برسر جسد موسی بحث می کرد، به خود اجازه نداد به او تهمت بزند و اهانت کند؛ بلکه فقط گفت: «خداوند تو را توبیخ فرماید!» 10اما این اشخاص هرچه را که نمی‌فهمند مسخره می کنند و ناسزا می گویند؛ ایشان همچون حیوانات بی‌فهم، دست به هر کاری که دلشان می‌خواهد می‌زنند، و به این ترتیب، بسوی نابودی و هلاکت می‌شتابند.

11وای به حال آنان، زیرا از «قائن» سرمشق می گیرند
که برادرش را کشت؛ مانند «بلعام» رفتار می کنند که
بخاطر پول، دست به هر کاری می‌زد؛ مانند «قورح»
عمل می کنند که از دستور خدا سرپیچی کرد. به
همین دلیل، دچار لعنت الهی شده، هلاک خواهند شد.
12این اشخاص که در ضیافت‌های کلیسایی، به جمع
شما می‌پیوندند، لکه‌های ناپاکی هستند که شما را
آلوده می کنند. با بی‌شرمی می‌خندند و شکم خود
را سیر می کنند، بدون آنکه رعایت حال دیگران را
بنمایند. همچون ابرهایی هستند که از زمینهای خشک
عبور می کنند، بدون آنکه قطره‌ای باران ببارانند.
قول‌های آنان اعتباری ندارد. درختانی هستند که در
موسم میوه، ثمر نمی‌دهند. اینان دو بار طعم مرگ را
چشیده‌اند؛ یک بار زمانی که در گناه بودند، و بار
دیگر وقتی از مسیح روگردان شدند. از اینرو، باید
منتظر داوری خدا باشند. 13تنها چیزی که از خود
برجای می گذارند، ننگ و رسوایی است، درست مانند
کف ناپاک دریا که از موجهای خروشان بر ساحل
باقی می‌ماند. درخشان همچون ستارگان، اما سرگردان
هستند و به سوی ظلمت و تاریکی ابدی می‌شتابند.
14«خنوخ» که هفت نسل بعد از حضرت آدم زندگی
می کرد، از وضع این افراد آگاه بود و فرمود: «بنگرید،
خداوند با هزاران هزار از مقدسین خود می‌آید، 15و
مردم دنیا را داوری می‌فرماید، تا مشخص شود چه

اعمال وحشتناکی برخلاف خواست خدا انجام داده‌اند و چه سخنان زشتی علیه او گفته‌اند؛ آنگاه ایشان را به سزای اعمالشان خواهد رساند.» 16ایشان دائماً گله و شکایت می کنند و هرگز به چیزی قانع نیستند. هرکار زشتی که به فکرشان خطور کند، انجام می‌دهند؛ جسور و خودنما هستند و فقط به کسی احترام می گذارند که بدانند سودی از او عایدشان می‌شود.

دعوت به پایداری

17ای عزیزان، سخنان رسولان خداوند ما عیسی مسیح را به یاد آورید. 18ایشان می گفتند که در زمانهای آخر اشخاصی پیدا خواهند شد که مطابق امیال ناپاک خود رفتار خواهند کرد و حقیقت را مسخره خواهند نمود. 19همین اشخاصند که بین شما تفرقه و جدایی ایجاد می کنند. آنان فقط بدنبال هوسهای خود هستند و روح خدا در وجود ایشان ساکن نیست.

20اما شما ای عزیزان، زندگی خود را بر پایه ء ایمان بنا نمایید، و به یاری روح‌القدس عبادت کنید. 21به محبتی که خدا در حق شما کرده، وفادار بمانید و با صبر منتظر آن زندگی جاودان باشید که خداوند ما عیسی مسیح، از روی رحمت خود به شما عنایت خواهد فرمود. 22به کمک کسانی بشتابید که در تردید بسر می‌برند، تا بر شک خود غلبه کنند. 23گمراهان را از آتش مجازات رهایی دهید، اما مراقب باشید

که خودتان نیز بسوی گناه کشیده نشوید. در همان حال که دلتان بر این گناهکاران می‌سوزد، از اعمال گناه‌آلود ایشان متنفر باشید.

دعای تجلیل

24و25تمام جلال و عزت، برازنده ء خدای یگانه‌ای است که بوسیله ء خداوند ما عیسی مسیح ما را نجات می‌دهد. بلی، شکوه و عظمت و تمام قدرت و اقتدار از ازل تا به ابد از آن خداوند باد که قادر است شما را از لغزش و سقوط محفوظ دارد و بی‌عیب و بی گناه، با شادی عظیم در پیشگاه باشکوه خود حاضر سازد. آمین.

مکاشفه

مقدمه

1 این کتاب از رویدادهای آینده پرده برمی‌دارد، رویدادهایی که بزودی رخ خواهد داد. خدا به مسیح اجازه داد تا این وقایع را در یک رؤیا بر خادم خود «یوحنا» آشکار سازد. آنگاه فرشته‌ای آمد و معنی آن را برای او بازگو کرد. 2یوحنا نیز تمام سخنان خدا و عیسی مسیح و هر آنچه را که خود دید و شنید، به نگارش درآورد.

3خوشابه حال کسی که این پیشگویی‌ها را برای دیگران بخواند؛ و خوشابه حال آنان که به آن گوش فرا دهند، زیرا زمان وقوع این رویدادها چندان دور نیست.

سلام یوحنا بر هفت کلیسا

4از طرف یوحنا، به هفت کلیسا در ایالت آسیا. فیض و آرامش بر شما باد، از جانب پروردگاری که هست و بود و خواهد آمد، و از جانب روح هفتگانه ء خدا که در پیشگاه تخت الهی است، 5و از جانب عیسی مسیح که تمام حقیقت را بطور کامل بر ما آشکار می‌فرماید. مسیح نخستین کسی است که پس از مرگ زنده شد و هرگز نخواهد مرد، و برتر از تمام پادشاهان این جهان است. سپاس و ستایش بر او که ما را محبت می‌نماید و با خون خود ما را شست و از گناهانمان طاهر ساخت؛

6او ما را در ملکوت و سلطنت خود، به مقام کاهن منصوب کرده تا خدا یعنی پدر او را خدمت نماییم. او را تا ابد قدرت و جلال باد! آمین.
7بنگرید! او سوار بر ابرها می‌آید. هر چشمی او را خواهد دید؛ حتی آنانی که به پهلوی او نیزه زدند، او را خواهند دید؛ و تمام قوم‌های جهان از شدت وحشت و اندوه خواهند گریست. بلی، آمین! بگذار چنین باشد.
8خدا می‌فرماید: «من الف و یا هستم. من ابتدا و انتها هستم.» این را خداوندی می‌فرماید که صاحب تمام قدرتهاست، و هست و بود و باز خواهد آمد.

مسیح بر یوحنا آشکار می‌شود

9من، یوحنا، که این نامه را برای شما می‌نویسم، مانند شما در راه خداوند رنج می کشم. اما او به ما صبر و تحمل عطا فرموده و ما را در ملکوت خود سهیم نموده است.
من بعلت اعلام پیغام انجیل و بشارت در باره ء مسیح، به جزیره پطموس تبعید شدم. 10روز خداوند بود و من در حال عبادت بودم که روح خدا مرا فرو گرفت. ناگهان از پشت سر خود، صدایی بلند همچون صدای شیپور شنیدم، 11که می گفت: «من الف و یا هستم. من ابتدا و انتها هستم. هر چه می‌بینی، در نامه‌ای بنویس و آن را برای هفت کلیسا بفرست، یعنی برای کلیساهای اَفَسُس، اِزمیر، پرغامه، طیاتیرا، سارد، فیلادلفیه و لائودیکیه.»

12هنگامی که برگشتم تا کسی را که با من سخن
می‌گفت ببینم، در پشت سر خود هفت شمعدان طلا
دیدم. 13در میان شمعدانها، مردی دیدم شبیه «پسر
انسان» که ردایی بلند بر تن داشت و کمربندی طلایی
دور سینه‌اش بود. 14سر و موی او سفید بود چون برف
و پشم، و چشمانش تیز و نافذ بود همچون شعله‌های
آتش. 15پایهای او می‌درخشید، مانند مسی که در آتش
صیقل داده باشند. صدای او مثل آبشار طنین افکن بود.
16در دست راست او، هفت ستاره بود، و شمشیر دو دم
تیزی هم در دهانش قرار داشت. صورت او همچون
خورشید نیمروز می‌درخشید.
17و18وقتی چشمم به او افتاد، مانند مرده جلو پای او
افتادم. اما او دست راست خود را بر من گذاشت و
فرمود: «نترس! من ابتدا و انتها هستم! من زنده بودم و
مُردم، و حال تا به ابد زنده‌ام، و کلیدهای مرگ و عالم
مردگان را در دست دارم. 19آنچه را دیدی و آنچه را که
نشان خواهم داد، همه را بنویس. 20معنی هفت ستاره‌ای
که در دست راست من دیدی و همچنین هفت شمعدان
طلا اینست: هفت ستاره، رهبران هفت کلیسا هستند، و
هفت شمعدان، خود هفت کلیسا می‌باشند.»

پیام مسیح به کلیسای بی‌محبت

2 «این پیغام را برای رهبر کلیسای اَفَسُس بنویس و
به او چنین بگو:

«آنکه در میان کلیساها قدم می‌زند و رهبران کلیساها
را در دست راست خود نگاه می‌دارد، این پیغام را برای
تو دارد: 2از اعمال نیک و زحمات و صبر تو آگاهم.
می‌دانم که از هیچ گناهی در میان اعضای خود
چشم‌پوشی نمی کنی و ادعای کسانی را که می گویند
فرستاده ء خدایند، به دقت سنجیده‌ای و پی برده‌ای که
دروغ می گویند. 3تو بخاطر من رنج و زحمت کشیده‌ای
و مقاومت کرده‌ای.
4«با اینحال، ایرادی در تو می‌بینم: تو مرا مثل اول
دوست نداری! 5پس به یاد آور از کجا سقوط کرده‌ای؛
و توبه کن و به جایی که اول بودی، باز گرد. و گرنه
خواهم آمد و شمعدان تو را از میان کلیساها بر خواهم
داشت.
6«اما نکته ء خوبی در تو هست: تو نیز مانند من از
رفتار "نقولاوی‌ها" متنفر هستی.
7«هر که این را می‌شنود، خوب توجه کند که روح
خدا به کلیساها چه می گوید: به کسی که پیروز
شود، اجازه خواهم داد از میوه ء درخت حیات که در باغ
خداست بخورد.»

پیام مسیح به کلیسای زحمت دیده

8«این پیغام را برای رهبر کلیسای ازمیر بنویس و به او
چنین بگو:
«این پیغام کسی است که اول و آخر است و مرد و

پس از آن زنده شد: 9می‌دانم که در راه من تا چه حد متحمل رنج و زحمت شده‌ای. همچنین می‌دانم که چقدر تنگدست و فقیری؛ اما در عوض از ثروت آسمانی برخورداری. از کفرهایی که مخالفانت می گویند نیز باخبرم. ایشان می گویند که یهودی و فرزندان خدا هستند؛ اما نیستند، زیرا پیروان شیطان می‌باشند. 10از زحمات و مشکلاتی که در پیش داری، نترس! بزودی شیطان بعضی از شما را به زندان خواهد افکند تا شما را بیازماید. شما به مدت ده روز آزار و زحمت خواهید دید، اما تا پای مرگ وفادار بمانید تا تاج زندگی جاوید را بر سر شما بگذارم.

11«هر که این را می‌شنود، خوب توجه کند که روح خدا به کلیساها چه می گوید: هر که پیروز شود، از مرگ دوم آسیبی نخواهد دید.»

پیام مسیح به کلیسایی که نسبت به تعالیم غلط واکنش سخت نشان نمی‌دهد

12«این پیغام را برای رهبر کلیسای پرغامه بنویس:

«این پیغام کسی است که می‌داند شمشیر دو دم تیز خود را چگونه به کار برد: 13می‌دانم که در شهری بسر می‌بری که مقرّ حکومت شیطان است و مردم شیطان را می‌پرستند. با اینحال، به من وفادار مانده‌ای و مرا انکار نکرده‌ای؛ حتی زمانی که آنتیپاس، شاهد وفادار من، به دست هواداران شیطان شهید شد، تو نسبت به من امین ماندی.

14«با وجود این، ایرادی در تو می‌بینم. تو زیر بار
تعالیم غلط کسانی می‌روی که مانند «بلعام» هستند
که به «بالاق» یاد داد چگونه قوم اسرائیل را به گناه
بکشاند. طبق راهنمایی‌های بلعام، قوم اسرائیل را به
زناکاری و خوردن خوراکهایی که به بتها تقدیم شده
بود، تشویق کردند. 15بلی، در میان شما، از این قبیل
مریدان بلعام زیادند! 16پس توبه کن و راه و روش خود
را تغییر بده؛ وگرنه ناگهان خواهم آمد و با شمشیر
دهانم با آنان خواهم جنگید.
17«هر که این را می‌شنود، خوب توجه کند که روح
خدا به کلیساها چه می‌گوید: هر که پیروز شود، از
«مَنّ»، آن نان آسمانی خواهد خورد؛ و من به او سنگ
سفیدی خواهم بخشید که بر آن نام جدیدی نوشته شده
است، نامی که هیچکس از آن باخبر نیست، غیر از
کسی که آن را دریافت می‌کند.»

پیام مسیح به کلیسایی که نسبت به گناه واکنش نشان نمی‌دهد

18«این پیغام را برای رهبر کلیسای طیاتیرا بنویس:
«این پیغام فرزند خداست که چشمانش همچون
شعله‌های آتش تیز و نافذ است و پایهایش مانند مس
صیقلی می‌درخشد: 19من از اعمال نیکت آگاهم. می‌دانم
که فقرا را دستگیری می‌کنی. همچنین از محبت و ایمان
و صبر تو مطلع می‌باشم و می‌دانم که در تمام این امور

بیش از پیش ترقی می‌نمایی. 20با اینحال، ایرادی بزرگ
در تو می‌بینم: تو، به آن زن، ایزابل که ادعا می کند
نبیه است، اجازه می‌دهی تا تعالیم غلط بدهد و باعث
شود که خدمتگزاران من از راه راست منحرف شوند و
به زنا کاری کشیده شده، خوراکهایی را بخورند که برای
بتها قربانی شده‌اند. 21من به او فرصت دادم تا توبه
کرده، راهش را تغییر دهد؛ اما نخواست. 22پس اکنون
به آنچه می گویم خوب توجه کن: من او را با تمام
مریدان فاسدش، بر بستر بیماری خواهم انداخت و به
مصیبتی سخت دچار خواهم ساخت، مگر اینکه بسوی
من باز گردند و از گناهانی که با او کرده‌اند، دست
بکشند؛ 23فرزندانش را نیز از بین خواهم برد. آنگاه همه
ء کلیساها خواهند دانست که من اعماق قلب انسانها
را جستجو می کنم و از افکار همه آگاهم. من به هر
کس مطابق اعمالش پاداش و جزا خواهم داد.
24و25«و اما از بقیه ء شما که در طیاتیرا هستید و به
دنبال این تعالیم غلط نرفته‌اید، انتظار و درخواست
دیگری ندارم. منظورم از تعالیم غلط، همان تعالیمی
است که اسمش را «حقایق عمیق» گذاشته‌اند، که در
واقع، چیزی نیست جز عمقهای شیطان! پس من انتظار
دیگری از شما ندارم؛ فقط آنچه دارید محکم نگاه
دارید تا باز گردم.
26«هر که بر این مشکلات پیروز شود و تا زمان
بازگشت من، به خواست و اراده ء من عمل کند، به او

قدرت خواهم بخشید تا بر تمام قومها حکمرانی کند،
27و با عصای آهنین بر آنان حکومت نماید، همانگونه
که پدرم نیز چنین قدرتی به من داد تا بر آنان سلطنت
کنم. روزی همه ایشان مانند کوزه ء گلی خُرد خواهند
شد. 28همچنین من ستاره ء صبح را به او خواهم بخشید.
29«هر که این را می‌شنود، خوب توجه کند که روح
خدا به کلیساها چه می گوید.»

پیام مسیح به کلیسای بی‌روح

3 «این پیغام را برای رهبر کلیسای سارد بنویس:
«این پیغام از سوی کسی است که روح هفتگانه ء
خدا و هفت ستاره را دارد:
«می‌دانم که ظاهراً کلیسایی فعال و زنده هستی، اما در
حقیقت مرده‌ای. 2پس بیدار شو و به خود بیا و نگذار
آنچه باقی مانده، از بین برود، چون آن هم در شرف
نابودی است؛ زیرا رفتارت در نظر خدا پر از عیب و
نقص است. 3بسوی آن پیغامی که ابتدا شنیدی و ایمان
آوردی، باز گرد و به آن پای بند باش؛ نزد من باز گرد،
و گرنه مانند دزد خواهم آمد و تو غافلگیر خواهی شد.
4با این همه، در سارد کسانی هستند که لباس خود را
با لکه‌های این دنیا آلوده نکرده‌اند؛ ایشان شایستگی
خواهند داشت که در لباس سفید در کنار من گام
بردارند. 5هر که پیروز شود، لباس سفید بر تن خواهد
نمود. من نیز نام او را از دفتر حیات پاک نخواهم کرد،

بلکـه در حضـور پـدرم خـدا و فرشـتگانش اعـلام خواهـم نمـود کـه او از آن مـن اسـت.
6«هـر کـه ایـن را می‌شـنود، خـوب توجـه کنـد کـه روح خـدا بـه کلیسـاها چـه می گویـد.»

پیام مسیح به کلیسای نمونه

7«این پیغام را برای رهبر کلیسای فیلادلفیه بنویس:
«ایـن پیغـام از سـوی کسـی اسـت کـه پـاک و صـادق اسـت و کلیـد داود را دارد. دری را کـه او بگشـاید، کسـی نمی‌توانـد ببنـدد؛ و دری را کـه او ببنـدد، کسـی نمی‌توانـد بگشـاید.
8«تـو را خـوب می‌شناسـم؛ می‌دانـم کـه چنـدان نیرومنـد نیسـتی، امـا تـلاش خـود را کـرده‌ای تـا از احـکام مـن اطاعت نمایـی؛ نـام مـرا نیـز انـکار نکـرده‌ای. پـس مـن نیـز دری بـه روی تـو گشـوده‌ام کـه کسـی نمی‌توانـد ببنـدد.
9«بـه همیـن جهـت، آنانـی را کـه در باطـن از هدفهـای شـیطانی پشـتیبانی می کننـد امـا بـه ظاهـر ادعـای پیـروی مـرا می‌نماینـد، مجبـور خواهـم سـاخت تـا آمـده، بـه پایهـای تـو بیفتنـد و بداننـد کـه تـو محبـوب مـن هسـتی؛ زیـرا ایشـان دروغ می گوینـد و هیـچ تعلقـی بـه مـن ندارنـد.
10«تـو از مـن اطاعـت کـردی، گـر چـه ایـن امـر بـه قیمـت اذیـت و آزارت تمـام شـد، امـا تـو در تمـام مشـکلاتت، صبـر و تحمـل نشـان دادی. از اینـرو، مـن نیـز تـو را از دوره ء آزمایـش سـخت حفـظ خواهـم نمـود، تـا از بلایـی کـه بـر سـر تمـام مـردم دنیـا خواهـد آمـد، در امـان باشـی. 11مـن

بـزودی خواهـم آمـد. پـس همـان نیـروی اندکـی را کـه داری، حفـظ کـن تـا کسـی نتوانـد تـاج و پـاداش عظیـم تـو را بگیـرد و ببـرد.
12«هـر کـه پیـروز شـود، او را در خانـه ء خـدای خـود سـتونی محکـم خواهـم سـاخت تـا همـواره در حضـور خـدا باشـد و دیگـر هرگـز بیـرون نـرود. نـام خـدای خـود را نیـز بـر او خواهـم نهـاد تـا متعلـق بـه شـهر خدایـم، اورشـلیم جدیـد گـردد کـه از آسـمان از جانـب خدایـم می‌آیـد. همچنیـن نـام جدیـد خـود را بـر او خواهـم نهـاد.
13«هـر کـه ایـن را می‌شـنود، خـوب توجـه کنـد کـه روح خـدا بـه کلیسـاها چـه می گویـد.»

پیام مسیح به کلیسای خودپسند

14«این پیغام را برای رهبر کلیسای لائودیکیه بنویس:
«ایـن پیغـام کسـی اسـت کـه همـواره حقیقـت را بـا امانـت و راسـتی تمـام آشـکار می‌سـازد، و منشـأ تمـام خلقـت خداسـت.
15«مـن تـو را خـوب می‌شناسـم؛ می‌دانـم کـه نـه سـرد هسـتی و نـه گـرم. کاش یکـی از ایـن دو بـودی! 16امـا چـون نـه سـرد هسـتی و نـه گـرم، تـو را از دهـان خـود قـی کـرده، بیـرون خواهـم ریخـت.
17«تـو گمـان می کنـی کـه ثروتمنـد هسـتی و هـر چـه می‌خواهـی، بـدون کـم و کاسـت در اختیـار داری. امـا غافلـی از اینکـه بدبخـت و بیچـاره و بینـوا و کـور و عریـان هسـتی.
18«بنابرایـن، بـه تـو نصیحـت می کنـم کـه از مـن طـلای

ناب را بخری، طلایی که با آتش تصفیه شده است، تا ثروت واقعی را بدست آوری. از من لباس سفید و پاک را بخر و بپوش تا برهنه و شرمسار نباشی. از من دارو بخر و به چشمانت بمال تا بینا شوی. 19من آنانی را که دوست می‌دارم، تأدیب و تنبیه می کنم. تو را نیز تنبیه می کنم تا از لاقیدی دست کشیده، برای خدا غیور شوی.
20«اکنون در مقابل در ایستاده، در را می کوبم. هر که صدای مرا بشنود و در را بگشاید، داخل شده، با او دوستی دائمی برقرار خواهم کرد، و او نیز با من. 21من به هر که پیروز شود، اجازه خواهم داد که بر تخت سلطنتی‌ام، در کنار من بنشیند، همانطور که من نیز پیروز شدم و در کنار پدرم بر تخت او نشستم.
22هر که این را می‌شنود، خوب توجه کند که روح خدا به کلیساها چه می گوید.»

رؤیای آسمان

4 سپس، همانطور که نگاه می کردم، دیدم که در آسمان دروازه‌ای گشوده شد. آنگاه همان آوایی که قبلاً نیز شنیده بودم، بگوش رسید؛ آن آوا که همچون صدای شیپوری نیرومند بود، به من گفت: «بالا بیا تا وقایع آینده را به تو نشان دهم.»
2و3ناگهان روح خدا مرا فرو گرفت و من خود را در آسمان دیدم. وه که چه با شکوه بود! تختی دیدم؛ کسی بر آن نشسته بود که همچون سنگهای قیمتی یشم و

عقیـق می‌درخشـید. گردا گـرد تخـت او را رنگیـن کمانـی تابـان چـون زمـرد، فـرا گرفتـه بـود. 4دور آن تخـت، بیسـت و چهـار تخـت کوچکتـر قـرار داشـت؛ بـر آنهـا بیسـت و چهـار رهبـر روحانـی نشسـته بودنـد کـه همـه لباسـی سـفید بـر تـن و تاجـی از طـلا بـر سـر داشـتند. 5از آن تخـت بـزرگ، رعـد و بـرق برمی‌خاسـت و غـرش رعـد طنین‌افکـن بـود. در مقابـل آن تخـت، هفـت چـراغ نیـز روشـن بـود. ایـن هفـت چـراغ همـان روح هفتگانـه ء خـدا هسـتند. 6در برابـر تخـت، دریایـی از بلـور درخشـان بـه چشـم می‌خـورد. چهـار موجـود زنـده نیـز در چهـار گوشـه ء تخـت ایسـتاده بودنـد که در جلـو و پشـت سـرخود، چشـم داشـتند. 7نخسـتین موجـود زنـده، بـه شـکل شـیر بـود؛ دومـی شـبیه گاو، سـومی بـه صـورت انسـان و چهارمـی بـه شـکل عقابـی در حـال پـرواز بـود. 8هـر یـک از ایـن موجـودات زنـده، شـش بـال داشـت، و میـان بالهایـش پـر از چشـم بـود. ایشـان شـبانه روز، بـدون وقفـه نـام خـدا را ذکـر نمـوده، می گفتنـد: «قـدوس، قـدوس، قـدوس اسـت خداونـد خـدای قـادر مطلـق کـه بـود و هسـت و می‌آیـد!»

9هنگامـی کـه ایـن موجـودات زنـده بـه آنکـس کـه بـر تخـت نشسـته بـود و تـا ابـد زنـده اسـت، جـلال و حرمـت و سـپاس فرسـتادند، 10آن بیسـت و چهـار رهبـر نـزد او سـجده نمودنـد و او را کـه تـا ابـد زنـده اسـت، پرسـتش کردنـد، و تاجهـای خـود را پیـش تخـت او انداختـه، 11ایـن سـرود را خواندنـد: «خداونـدا، جـلال و حرمـت و قـدرت، برازنـده ء توسـت؛

زیرا تو آفریننده ء تمام موجودات هستی و همه چیز به اراده ء تو بوجود آمد.»

طومار وقایع آینده

5 پس از آن، در دست راست آن کسی که بر تخت نشسته بود، طوماری دیدم که بر هر دو طرف آن نوشته شده بود و با هفت مُهر، آن را مهر و موم کرده بودند. 2آنگاه فرشته ء نیرومندی را دیدم که با صدای بلند می‌پرسید: «چه کسی لیاقت دارد که این مهرها را بگشاید و طومار را بخواند؟» 3اما کسی در آسمان و زمین و در میان مردگان پیدا نشد که قادر باشد طومار را باز کند و بخواند.

4من از روی ناامیدی، بشدت می گریستم، زیرا هیچکس پیدا نشد که لیاقت گشودن و خواندن طومار را داشته باشد.

5اما یکی از آن بیست و چهار رهبر به من گفت: «گریه نکن. ببین، شیر قبیله ء یهودا که از نسل داود است، پیروز شده است! او لیاقت دارد طومار و هفت مهر آن را بگشاید.»

6نگاه کردم؛ اما به جای شیر، یک «بَرّه» دیدم که در مقابل تخت و موجودات زنده، و در میان بیست و چهار رهبر ایستاده است. بر روی بدن او، زخمهایی به چشم می‌خورد که زمانی باعث مرگش شده بود. او هفت شاخ و هفت چشم داشت که همان روح هفتگانه ء خداست

که به تمام نقاط جهان فرستاده می‌شود. 7آنگاه برّه
نزدیک آمد و طومار را از دست راست آنکه بر تخت
نشسته بود، گرفت. 8وقتی طومار را گرفت، آن بیست و
چهار رهبر در برابر او سجده کردند. هر یک از آنان
یک چنگ و کاسه‌های طلایی پر از بخور داشتند که
دعاهای ایمانداران است. 9ایشان برای او سرود جدیدی
می‌خواندند و می گفتند: «تو لیاقت داری که طومار را
بگیری و مهرش را باز کرده، آن را بخوانی، زیرا جانت را
قربانی کردی و مردم را از هر نژاد و زبان و قوم و قبیله
برای خدا خریدی، 10و ایشان را برای خدای ما کاهن
ساختی و به سلطنت رساندی؛ از اینرو بر زمین سلطنت
خواهند کرد.»
11سپس در رؤیا، میلیونها فرشته را دیدم که گرداگرد
تخت و موجودات زنده و رهبران روحانی جمع شده،
12با صدای بلند این سرود را می‌خوانند: «برّهٔ خدا که
جانش را در راه نجات مردم قربانی کرد، لیاقت دارد که
صاحب قدرت و دولت، حکمت و قوت، حرمت و جلال
و برکت باشد!»
13آنگاه صدای تمام موجودات آسمان و زمین و زیر زمین
و دریاها را شنیدم که می‌سرودند و می گفتند: «ستایش
و حرمت، جلال و قوت تا ابد از آنِ برّه و آنکه بر تخت
نشسته است باد!»
14و آن چهار موجود زنده گفتند: «آمین!» و آن بیست و
چهار رهبر سجده کرده، او را پرستیدند.

برّه مهرها را باز می‌کند

6 همچنانکه محو تماشا بودم، «برّه» نخستین مهر را گشود. ناگاه یکی از آن چهار موجود زنده، با صدایی همچون غرش رعد گفت: «بیا!»
2نگاه کردم و اسبی سفید دیدم. سوار بر اسب، کسی را دیدم که کمانی در دست و تاجی بر سر داشت. او اسب را به جلو می‌راند تا در نبردهای بسیار، پیروز شود و فاتح جنگ باشد.
3سپس «برّه» مهر دوم را باز کرد. آنگاه شنیدم که موجود زنده ء دوم گفت: «بیا!»
4این بار، اسبی سرخ پدیدار شد. به سوار آن شمشیری داده شده بود تا قادر باشد صلح و سلامتی را از زمین بردارد و بجای آن هرج و مرج ایجاد کند. در نتیجه، جنگ و خونریزی در همه جا آغاز شد.
5چون «برّه» مهر سوم را گشود، شنیدم که موجود زنده سوم گفت: «بیا!» آنگاه اسب سیاهی را دیدم که سوارش ترازویی در دست داشت. 6سپس از میان چهار موجود زنده، صدایی به گوش رسید که می‌گفت: «یک قرص نان گندم، یا یک کیلو آرد جو، به قیمت مزد روزانه ء یک کارگر باشد. اما به روغن زیتون و شراب آسیبی نرسان!»
7چون «برّه» مهر چهارم را گشود، صدای موجود زنده ء چهارم را شنیدم که گفت: «بیا!» 8ناگاه اسب رنگ پریده‌ای ظاهر شد که سوارش «مرگ» نام داشت. به

دنبال او، اسب دیگری می‌آمد که نام سوارش «دنیای مردگان» بود. به آن دو، اختیار و قدرت داده شد تا یک چهارم زمین را بوسیله ء جنگ، قحطی، بیماری و جانوران وحشی نابود کنند.
9وقتی مهر پنجم را باز کرد، قربانگاهی ظاهر شد. زیر قربانگاه، روحهای کسانی را دیدم که برای موعظه ء کلام خدا و شهادت راستین خود شهید شده بودند. 10ایشان با صدایی بلند به خداوند می گفتند: «ای خداوند پاک و حق، تا به کی بر ساکنان زمین داوری نمی کنی و انتقام خون ما را از آنان نمی گیری؟» 11سپس به هر یک از ایشان، ردایی سفید دادند و گفتند که کمی دیگر نیز استراحت کنند تا همقطارانشان که باید مانند ایشان بخاطر خدمت به عیسی مسیح شهید گردند، به جمع آنان بپیوندند.
12آنگاه «بره» مهر ششم را گشود. ناگهان زلزله ء شدیدی رخ داد و خورشید مانند پارچه‌ای سیاه، تیره و تار گشت و ماه به رنگ خون درآمد. 13سپس دیدم که ستارگان آسمان بر زمین می‌ریزند، درست مانند انجیرهای نارس که در اثر باد شدید، از درخت کنده شده، بر زمین می‌افتند. 14آسمان نیز مانند یک طومار به هم پیچید و ناپدید گشت و تمام کوهها و جزیره‌ها تکان خورده، از جای خود منتقل شدند. 15پادشاهان زمین و رهبران جهان، فرمانداران و ثروتمندان، کوچک و بزرگ، برده و آزاد، همه خود را در غارها و زیر تخته سنگهای کوهها پنهان

کردند. 16ایشان به کوه‌ها و صخره‌ها التماس کرده،
می‌گفتند: «ای کوه‌ها و ای صخره‌ها، بر ما بیفتید و
ما را از روی آنکه بر تخت نشسته و از خشم بره پنهان
کنید. 17زیرا روز عظیم خشم آنان فرا رسیده است. پس
کیست که تاب مقاومت داشته باشد؟»

مهر شدن بندگان خدا

7 آنگاه چهار فرشته دیدم که در چهار گوشهٔ زمین
ایستاده‌اند و نمی‌گذارند بادهای چهارگانه بر زمین
بوزند، تا دیگر برگی بر درختان به حرکت در نیاید و
دریا صاف و بی‌حرکت بماند. 2سپس، فرشته دیگری
را دیدم که از مشرق می‌آمد و مهر بزرگ خدای زنده
را به همراه می‌آورد. او به آن چهار فرشته‌ای که قدرت
داشتند به زمین و دریا صدمه بزنند، گفت: 2«دست نگه
دارید! به دریا و زمین و درختان آسیبی نرسانید، تا مهر
خدا را به پیشانی بندگان او بزنم.»
4و5و6و7و8تعداد کسانی که از تمام قبیله‌های بنی‌اسرائیل
مهر شدند، یکصد و چهل و چهار هزار نفر بود، از
هر قبیله دوازده هزار. اسامی قبیله‌ها عبارت بودند از:
یهودا، رئوبین، جاد، اشیر، نفتالیم، منسی، شمعون، لاوی،
یساکار، زبولون، یوسف و بنیامین.

گروه بزرگ نجات‌یافتگان

9پس از آن، دیدم که گروه بزرگی از تمام قومها،

قبیله‌ها، نژادها و زبانها، در پیشگاه تخت و در برابر «برّه» ایستاده‌اند. تعداد ایشان چنان زیاد بود که امکان شمارش وجود نداشت. ایشان لباسی سفید بر تن داشتند و در دستشان شاخه‌های نخل دیده می‌شد. 10آنان همگی با صدای بلند می گفتند: «نجات ما از جانب خدای ما که بر تخت نشسته، و از جانب برّه است.»
11در این هنگام، تمام فرشتگان گرداگرد تخت و رهبران و چهار موجود زنده ایستادند. سپس، آنان در مقابل تخت سجده کرده، خدا را پرستش نمودند، 12و گفتند: «آمین! حمد و جلال و حکمت، سپاس و حرمت، قدرت و قوت از آن خدای ما باد، تا به ابد! آمین!»
13آنگاه یکی از آن بیست و چهار رهبر به من رو کرد و پرسید: «آیا می‌دانی این سفیدپوشان چه کسانی هستند و از کجا آمده‌اند؟» 14جواب دادم: «ای سَروَر، شما می‌دانید!» به من گفت: «اینها همان کسانی هستند که از عذاب سخت بیرون آمده‌اند. ایشان لباس‌های خود را با خون «برّه» شسته و سفید کرده‌اند. 15به همین جهت، اکنون در حضور تخت خدا هستند و او را شبانه روز در عبادتگاه او خدمت می کنند. او که بر تخت نشسته است، ایشان را در حضور خود پناه می‌دهد. 16آنان از این پس، از گرسنگی و تشنگی و گرمای سوزان نیمروز در امان خواهند بود، 17زیرا «برّه» که پیش تخت ایستاده است، ایشان را خوراک داده، شبان آنان خواهد بود و ایشان را به چشمه‌های

آب حیات هدایت خواهد کرد؛ و خدا هر اشکی را از
چشمان ایشان پاک خواهد نمود.»

مُهر هفتم: سکوت مطلق

8 هنگامی که «برّه» مهر هفتم را گشود، در آسمان
نزدیک به نیم ساعت سکوت مطلق برقرار شد.
2سپس دیدم که هفت فرشته در حضور خدا ایستاده‌اند.
به ایشان هفت شیپور داده شد.
3پس از آن، فرشته ٔ دیگری آمد و در کنار قربانگاه
ایستاد. در دست او آتشدانی برای سوزاندن بخور بود.
پس به او مقدار زیادی بخور دادند تا با دعاهای
مؤمنین بیامیزد و بر روی قربانگاه زرّین که پیش تخت
خدا قرار دارد، تقدیم کند. 4آنگاه بوی معطر بخور،
آمیخته به دعاهای مؤمنین، از دست فرشته به پیشگاه
خدا بالا رفت.
5سپس آن فرشته، آتشدان را از آتش قربانگاه پر کرد
و بسوی زمین انداخت. ناگاه، رعد و برق و زلزله
ایجاد شد.

چهار شیپور اول

6آنگاه، هفت فرشته‌ای که هفت شیپور داشتند، آماده
شدند تا شیپورها را به صدا درآورند.
7فرشته ٔ اول شیپور را به صدا درآورد. ناگهان، بر روی
زمین تگرگ و آتش و خون بارید، بطوری که یک

سوم زمین آتش گرفت و یک سوم درختان با تمام سبزه‌ها سوخت.
8و9فرشته ء دوم شیپور را نواخت. ناگاه چیزی مثل کوهی بزرگ و آتشین به دریا افتاد، بطوریکه یک سوم تمام کشتی‌ها غرق شدند و یک سوم دریا مانند خون، سرخ شد، و یک سوم تمام ماهیها مردند.
10وقتی فرشته ء سوم شیپور را به صدا درآورد، ستاره‌ای شعله‌ور از آسمان بر روی یک سوم رودخانه‌ها و چشمه‌ها افتاد. 11نام آن ستاره ء «تلخ» بود؛ و هنگامی که وارد یک سوم تمام آبهای زمین شد، آبها تلخ گردید و بسیاری بعلت تلخی آن جان سپردند.
12سپس فرشته ء چهارم شیپور را نواخت. همان لحظه ضربه‌ای به یک سوم خورشید و ماه و ستارگان وارد آمد، بطوریکه یک سوم آنها تاریک شد. به این ترتیب، یک سوم روز و یک سوم شب در تاریکی فرو رفت.
13همچنانکه غرق تماشا بودم، عقابی دیدم که در وسط آسمان پرواز می کند و به آواز بلند می گوید: «وای، وای، وای بحال اهالی زمین، زیرا اکنون آن سه فرشته ء دیگر نیز شیپور خود را به صدا درخواهند آورد.»

شیپور پنجم

9 هنگامی که فرشته ء پنجم شیپورش را به صدا درآورد، دیدم که «ستاره‌ای» از آسمان بر زمین افتاد. به این ستاره، کلید چاهی را دادند که انتها

نداشت. 2وقتی با آن کلید، چاه را باز کرد، دودی مانند دود کوره‌ای بزرگ برخاست، بطوریکه آفتاب و هوا از دود چاه تیره و تار شد. 3سپس از میان دود، ملخهایی بیرون آمده، روی زمین را پوشاندند؛ و به آنها قوت داده شد تا مانند عقربها نیش بزنند. 4اما به آنها گفته شد که با علف و گیاه و درختان کاری نداشته باشند، بلکه فقط به کسانی آسیب برسانند که مهر خدا را بر پیشانی خود ندارند. 5به آنها اجازه داده شد که مردم را برای مدت پنج ماه آزار و شکنجه دهند تا ایشان مانند کسی که عقرب گزیده باشد، درد بکشند؛ اما به ملخها اجازه ء کشتن مردم داده نشد. 6در آن زمان، مردم آرزوی مرگ خواهند کرد، اما مرگ از ایشان خواهد گریخت. 7ملخها شبیه اسبانی بودند که برای جنگ آراسته شده‌اند. بر روی سرشان چیزی شبیه تاجهای زرین قرار داشت و صورتشان همچون صورت انسان بود. 8آنها مویی بلند مانند موی زنان، و دندانهایی مانند دندانهای شیران داشتند. 9زره‌هایی که پوشیده بودند، مانند زره آهنین جنگ بود. صدای بالهایشان نیز مثل صدای هجوم لشکری بود که با ارابه‌های جنگی به میدان رزم حمله می‌برد. 10آنها دمهای نیشداری مانند دم عقرب داشتند که با آنها می‌توانستند مردم را تا پنج ماه آزار دهند. 11پادشاه آنها، همان فرشته ء چاه بی‌انتهاست، که به زبان عبری او را «اَبَدون» و به یونانی «اپولیون» می‌نامند، و معنی آن، «نابود کننده» می‌باشد.

12یک وای یعنی یک بلا گذشت. اما هنوز دو بلای
دیگر در راه است.

شیپور ششم

13وقتی فرشته ء ششم شیپور را نواخت، از چهار گوشه ء
قربانگاه زرّین که در حضور خدا قرار داشت، صدایی
شنیدم، 14که به فرشته ء ششم گفت: «آن چهار فرشته
ء شیطان را که در رود بزرگ فرات بسته شده‌اند، آزاد
ساز!» 15آنگاه آن چهار فرشته که برای چنین روز و
ساعتی آماده شده بودند، آزاد شدند تا یک سوم مردم
را بکشند. 16شنیدم که آنها دویست میلیون جنگجوی
سواره در اختیار داشتند.
17و18اسبان و سواران ایشان را در رؤیا دیدم. سواران
آنان، زره جنگی به تن داشتند که بعضی به رنگ سرخ
آتشین، بعضی آبی آسمانی و بقیه به رنگ زرد بود. سر
اسبان ایشان، بیشتر به سر شیران شباهت داشت و از
دهانشان دود و آتش و گوگرد بیرون می‌آمد که یک
سوم مردم را از بین برد. 19قدرت مرگبار آنها، نه تنها در
دهانشان بلکه در دمشان نیز بود، زیرا دمشان شبیه سر
مارهایی بود که نیش می‌زنند و زخمهایی کشنده ایجاد
می کنند.
20کسانی که از این بلایا جان سالم بدر بردند، باز
حاضر نشدند خدا را بپرستند. ایشان حاضر نبودند از
پرستش شیطان و بتهای طلا و نقره و مس و سنگ و چوب

دست بکشند، بتهایی که نه می‌بینند، نه می‌شنوند و نه حرکت می کنند. 21اینان نمی‌خواستند از آدم کشی، جادوگری، زنا و دزدی دست بکشند و بسوی خدا باز گردند.

طومار کوچک در دست فرشته

10 سپس فرشته نیرومند دیگری را دیدم که از آسمان پایین می‌آمد. گرداگرد او را ابر فرا گرفته بود و بر فراز سرش رنگین کمانی قرار داشت. صورتش نیز همچون خورشید می‌درخشید و پایهایش مانند ستونهای آتش بود. 2در دست او طومار کوچک بازی قرار داشت. او پای راستش را بر دریا و پای چپش را بر زمین گذاشت، 3و صدایی بلند چون غرش شیر برآورد. در جواب او هفت رعد سخن گفتند.
4آماده می‌شدم تا گفته ء رعدها را بنویسم که ناگاه صدایی از آسمان به من گفت: «دست نگه دار! سخن رعدها نباید آشکار شود. آنها را ننویس!»
5آنگاه فرشته‌ای که بر دریا و خشکی ایستاده بود، دست راست خود را بسوی آسمان بلند کرد، 6و به کسی که تا به ابد زنده است و آسمان و زمین و دریا را با تمام موجودات آنها آفرید، قسم خورد که دیگر تأخیری پیش نخواهد آمد، 7بلکه وقتی فرشته هفتم شیپور را بنوازد، نقشه ء خدا عملی خواهد شد، همانگونه که خدا به انبیای خود وعده داده بود.

8بار دیگر صدایی از آسمان به من گفت: «برو و
طومار باز را از آن فرشته که بر دریا و خشکی ایستاده
است، بگیر!»
9پس به او نزدیک شدم و از او خواستم طومار را به
من بدهد. گفت: «بگیر و بخور! وقتی آن را در دهانت
گذاشتی، مانند عسل شیرین خواهد بود، اما وقتی
خوردی معده‌ات تلخ خواهد شد.» 10پس طومار را گرفتم
و خوردم. درست همانگونه که گفته بود، در دهانم
شیرین بود، اما وقتی خوردم، معده‌ام تلخ شد. 11آنگاه
به من گفت: «تو باید باز هم دربارهٔ قومها، نژادها،
زبانها و پادشاهان بسیار، پیشگویی نمایی.»

دو شاهد خدا

11 به من یک چوب اندازه گیری دادند و گفتند:
«برو و قسمت داخلی عبادتگاه و همچنین
قربانگاهی را که در آنست اندازه بگیر، و بعد کسانی را
که در آن عبادتگاه پرستش می کنند، بشمار. 2اما محوطهٔ
بیرونی را اندازه نگیر زیرا به سایر قومها واگذار شده
است؛ ایشان به مدت چهل و دو ماه «شهر مقدس» را
پایمال خواهند کرد. 3اما من دو شاهد خود را خواهم
فرستاد و به آنان قدرت خواهم داد تا پلاس پوشیده، برای
مدت هزار و دویست و شصت روز پیغام مرا به گوش
مردم برسانند.»
4این دو شاهد همان دو درخت زیتون و دو چراغدان

هستند که در حضور خدای تمام زمین می‌ایستند. 5هر
که بخواهد به ایشان اذیت و آزاری برساند، با آتشی که
از دهانشان بیرون می‌آید، نابود خواهد شد. 6ایشان،
در این سه سال و نیم که پیغام خدا را به مردم اعلام
می کنند، قدرت خواهند داشت هرگاه که بخواهند،
مانع بارش باران گردند، چشمه‌های آب را به خون
تبدیل کنند و جهان را به بلایای گوناگون دچار سازند.
7وقتی آن دو نفر دوره ء سه سال و نیمه ء شهادت خود را
به پایان برسانند، آن جانور عجیب که از چاه بی‌انتها
بیرون می‌آید، به ایشان اعلان جنگ خواهد داد و ایشان
را شکست داده، خواهد کشت. 8و9اجساد آنان نیز سه
روز و نیم در خیابانهای «شهر بزرگ» به نمایش گذاشته
خواهد شد. این شهر از نظر ظلم و فساد شبیه سدوم
و مصر است و جایی است که خداوند ایشان نیز بر
روی صلیب کشته شد. در این مدت، به کسی اجازه داده
نمی‌شود جنازه ء ایشان را دفن کند، و مردم از قومهای
مختلف آنها را تماشا خواهند کرد. 10در سراسر دنیا، همه
برای مرگ این دو سخنگوی خدا که اینقدر مردم را به
تنگ آورده بودند، به جشن و پایکوبی خواهند پرداخت
و برای یکدیگر هدیه خواهند فرستاد.
11اما پس از سه روز و نیم، روح حیات‌بخش از جانب
خدا وارد جسم آن دو خواهد شد و ایشان بر پایهای خود
خواهند ایستاد. با دیدن این صحنه، همه دچار وحشتی
هولناک خواهند شد، 12و صدایی از آسمان خواهند شنید

که به آن دو می گوید: «به اینجا بالا بیایید!» آنگاه ایشان در برابر چشمان حیرت‌زده ء دشمنان، با ابرها به آسمان بالا خواهند رفت.
13در همان لحظه، زلزله ء شدیدی رخ خواهد داد که یک دهم شهر را با خاک یکسان خواهد کرد و هفت هزار نفر کشته خواهند شد. آنگاه کسانی که زنده مانده‌اند، از ترس، خدای آسمان را پرستش خواهند کرد.
14دو بلا گذشت. بلای سوم بزودی از راه خواهد رسید.

شیپور هفتم

15درست در همین هنگام که فرشته ء هفتم شیپور خود را به صدا درآورد، از آسمان صداهای بلندی به گوش رسید که می گفت: «سلطنت جهان از آنِ خداوند ما و مسیح او شد و او تا ابد سلطان است.»
16آنگاه بیست و چهار رهبر روحانی که در حضور خدا بر تخت‌های خود نشسته بودند، روی بر زمین نهاده، او را سجده کردند، 17و گفتند: «ای خداوند، خدای توانا و بی‌همتا که هستی و بودی، تو را سپاس می گوییم که قدرت عظیم خود را به دست گرفته و سلطنت را شروع کرده‌ای. 18قومها بر تو خشمناک بودند، اما اکنون تویی که باید بر آنان خشمناک شوی. اینک وقت آن است که مردگان را داوری نمایی و به خدمتگزارانت یعنی پیامبران، ایمانداران و کسانی که به نام تو احترام می گذارند، از کوچک و بزرگ پاداش دهی. اینک

وقت آن است که همه ء کسانی را که دنیا را به نابودی کشانده‌اند، نابود سازی.»
19آنگاه خانه ء خدا در آسمان گشوده شد و صندوقی که عهدنامه ء خدا در آن بود، ظاهر گشت. سپس رعد و برق شد و آسمان غرید و تگرگ و زلزله پدید آمد.

رؤیای زن و اژدها

12 پس از آن، منظره ء عجیبی در آسمان دیده شد که از رویداد مهمی خبر می‌داد: زنی را دیدم که آفتاب را مانند لباس به تن کرده بود و در زیر پاهایش ماه قرار داشت و بر سرش تاجی با دوازده ستاره بود. 2زن، آبستن بود و از درد زایمان می‌نالید و برای زاییدن دقیقه شماری می کرد.
3ناگهان، اژدهای سرخی ظاهر شد که هفت سر، هفت تاج و ده شاخ داشت. 4او با دُمش یک سوم ستارگان را بدنبال خود کشید و بر زمین ریخت. اژدها در مقابل زن که در حال زاییدن بود، ایستاد تا نوزاد او را ببلعد. 5زن، پسری زایید. این پسر با قدرتی مستحکم بر تمام قومها حکومت خواهد کرد. پس وقتی پسر به دنیا آمد، او را به سوی خدا و تخت او بالا بردند. 6اما مادرش به بیابان فرار کرد. خدا آنجا را برای او آماده کرده بود تا به مدت هزار و دویست و شصت روز از او مراقبت کنند.
7سپس در آسمان جنگی روی داد. میکائیل و فرشتگان زیر فرمان او با اژدها و فرشتگان خبیث او جنگیدند. 8اژدها

شکست خورد و همراه فرشتگانش از آسمان رانده شد.
9بله، این اژدهای بزرگ، یعنی آن مار قدیمی که اسمش
ابلیس یا شیطان است و همان کسی است که تمام مردم
دنیا را فریب می‌دهد، با تمام دار و دسته‌اش بر زمین
افکنده شد.
10آنگاه در آسمان صدایی بلند شنیدم که اعلام می کرد:
«زمان نجات و قدرت و سلطنت خدا و حکومت بر
حق مسیح او رسیده است! چون مدعی برادران ما که
روز و شب در پیشگاه خدای ما به برادران ما تهمت
می‌زد، سقوط کرد. 11برادران ما با خون "برّه" و با بیان
حقیقت، او را سرکوب کردند. ایشان جانشان را دریغ
نداشتند بلکه آن را در راه خدمت خدا نثار کردند. 12پس
ای آسمانها، شادی کنید! ای ساکنان آسمان، شاد باشید!
اما وای به روزگار شما ای اهالی زمین، زیرا شیطان با
خشم زیاد به سراغ شما آمده است، چون می‌داند که
فرصت زیادی ندارد.»
13وقتی اژدها دید که به زمین افتاده است، دست آزار
به سوی زنی که پسر را زاییده بود دراز کرد. 14اما به
زن دو بال عقاب بزرگ دادند تا به بیابان پرواز کند، و
در آنجا سه سال و نیم از گزند مار که همان اژدهاست،
در امان باشد. 15ناگاه از دهان مار، سیل آب به سوی
زن جاری شد تا او را در کام خود فرو برد. 16اما زمین
به یاری زن شتافت و دهان باز کرد و سیل را فرو برد!
17آنگاه اژدها به زن خشم گرفت و رفت تا با بقیه ء

فرزندان او بجنگد. فرزندان آن زن همان کسانی هستند که فرمان خدا را اطاعت می کنند و به حقیقتی که به وسیله عیسی آشکار شده، پای‌بند می‌باشند. پس اژدها به کنار دریا رسید و در آنجا به انتظار نشست.

جانوری از دریا

13 این هنگام جانور عجیبی را در رؤیا دیدم که از دریا بالا می‌آمد. این جانور هفت سر داشت و ده شاخ. روی هر شاخ او یک تاج بود و روی هر سر او نام کفرآمیزی نوشته شده بود. 2این جانور شبیه پلنگ بود اما پاهایش مانند پاهای خرس و دهانش مانند دهان شیر بود. اژدها تاج و تخت و قدرت و اختیارات خود را به او بخشید. 3یکی از سرهایش را دیدم که زخم کشنده‌ای برداشته بود، ولی خود به خود خوب شد! آنگاه تمام مردم دنیا از این معجزه غرق در حیرت شدند و جانور را با ترس و احترام پیروی کردند. 4آنان اژدها را که چنین قدرتی به آن جانور داده بود، ستایش نمودند. جانور را نیز پرستش کرده، گفتند: «کیست به بزرگی او؟ چه کسی می‌تواند با او بجنگد؟!»
5سپس، اژدها آن جانور را تحریک کرد تا به گزافه گویی بپردازد، و به او اختیار داد تا امور دنیا را به مدت چهل و دو ماه به دست گیرد. 6در تمام این مدت، به اسم خدا و خانه ء خدا و تمام کسانی که در آسمانند کفر می گفت. 7اژدها به اوقدرت داد تابا خلق

خدا جنگیده، ایشان را شکست دهد و بر تمام قومها و
قبیله‌ها ازهر زبان و نژاد دنیا حکومت کند؛ [8]همه ء
مردم دنیا نیزاو را پرستش خواهند کرد. اما کسانی که
نامشان ازآغاز آفرینش، در دفتر حیات که متعلق به برّه
است، نوشته شده، او را پرستش نخواهند نمود.
[9]هر که می‌تواند گوش دهد، به دقت گوش کند:
[10]از خلق خدا هر که قرار است زندانی شود، زندانی
خواهد شد، و هر که قرار است با شمشیر کشته شود،
کشته خواهد شد. ولی دلسرد نشوید، چون این فرصتی
است تا صبر و ایمانتان را در عمل نشان دهید.

جانوری از زمین

[11]سپس، جانور عجیب دیگری دیدم که از داخل زمین
بیرون آمد. این جانور دو شاخ داشت، مانند شاخهای
بره، و صدای وحشتناکش مثل صدای اژدها بود. [12]او تمام
قدرت آن جانور اول را که از زخم کشنده خود خوب
شده بود، به کار می گرفت و از تمام دنیا می‌خواست
که جانور اول را بپرستند. [13]او پیش چشمان همه دست
به معجزات باور نکردنی می‌زد و از آسمان آتش به
زمین می‌آورد! [14]او در حضور جانور اول قدرت می‌یافت
تا این کارهای عجیب را انجام داده، مردم دنیا را فریب
دهد و ایشان را وادار سازد مجسمه ء بزرگی از جانور اول
بسازند، همان جانوری که از زخم شمشیر جان سالم
بدر برده بود. [15]حتی او توانست به آن مجسمه جان

ببخشد تا بتواند سخن گوید، و همه کسانی که او را نمی‌پرستند، به مرگ محکوم کند. 16از این گذشته، بزرگ و کوچک، فقیر و غنی، برده و آزاد را وادار کرد تا علامت مخصوص را بر روی دست راست یا پیشانی خود بگذارند؛ 17و هیچ کس نمی‌توانست شغلی به دست آورد تا چیزی بخرد مگر این که علامت مخصوص این جانور، یعنی اسم یا عدد او را بر خود داشته باشد. 18این خود معمایی است و هر که باهوش باشد می‌تواند عدد جانور را محاسبه کند. این عدد، اسم یک انسان است و مقدار عددی حروف نام او 666 است.

بره و آزادشدگان

14 گاه برّه را دیدم که در اورشلیم بر کوه صهیون ایستاده است. همراه او صدو چهل و چهار هزار نفر بودند که بر پیشانی‌شان نام او و نام پدر او نوشته شده بود. 2آنگاه، صدایی از آسمان شنیدم که مانند ریزش آبشار و غرش رعد بود، اما درعین حال به نغمه ء چنگ‌نوازان نیز شباهت داشت.
3این گروه، در برابر تخت خدا و در مقابل آن چهار موجود زنده و بیست و چهار رهبر روحانی سرودی تازه می‌خواندند. این سرود را کسی نمی‌توانست بخواند، مگر آن صد و چهل و چهار هزار نفر که از تمام دنیا بازخرید و آزاد شده بودند. 4آنان خود را با گناهان این دنیا آلوده نکرده‌اند، بلکه مثل باکره پاک هستند و هر

جا برّه می‌رود، او را دنبال می کنند. این اشخاص از بین مردم خریداری شده‌اند تا به عنوان هدیه ء مقدس به خدا و بره تقدیم شوند. 5ایشان پاک و بی‌عیب هستند و حتی یک دروغ از دهانشان خارج نشده است.

سه فرشته

6در این هنگام، فرشته ء دیگری را دیدم که در وسط آسمان پرواز می کرد و پیغام شاد انجیل جاودانی را برای اهالی زمین می‌برد تا به گوش هر قوم و قبیله، از هر زبان و نژاد برساند. 7فرشته با صدای بلند می گفت: «خدا را احترام و تمجید کنید، زیرا وقت آن رسیده است که مردم را داوری کند. او را بپرستید که آسمان و زمین و دریا و چشمه‌ها را آفریده است.»

8سپس فرشته ء دیگری را دیدم که به دنبال او آمد و گفت: «بابِل، آن شهر بزرگ ویران شد، زیرا تمام قومهای دنیا را فاسد می کرد و آنها را وا می‌داشت تا از شراب فساد و هرزگی او مست شوند.»

9سپس فرشته ء سوم آمد و فریاد زد: «کسانی که آن جانور و مجسمه‌اش را بپرستند و علامت مخصوص او را بر پیشانی یا دست خود بگذارند، 10جام غضب و مکافات خدا را که در آن هیچ تخفیف و استثنائی نیست، خواهند نوشید و در حضور فرشتگان مقدس و «برّه»، در شعله‌های آتش عذاب خواهند کشید. 11دود آتشی که ایشان را عذاب می‌دهد تا ابد بالا می‌رود، بطوری که

شب و روز آسایش نخواهند داشت، زیرا آن جانور و مجسمه‌اش را پرستیدند و علامت نام او را بر بدن خود گذاشتند. 12پس بگذارید خلق خدا ناامید نشوند و هرگونه آزار و اذیت را تحمل کرده، دستورهای خدا را اطاعت نمایند و ایمان خود را به عیسی نگاه دارند.»
13آنگاه، صدایی از آسمان شنیدم که به من می گفت: «این را بنویس: خوشابه حال کسانی که در راه مسیح شهید شده‌اند. زیرا روح خدا می گوید: حالا دیگر از تمام دردها آسوده می‌شوند، و به خاطر کارهای خوبی که کرده‌اند پاداش می گیرند.»

زمین آماده ء داوری است

14سپس همینطور که نگاه می کردم، ابری سفید دیدم که یک نفر شبیه انسان بر آن نشسته است. بر سر او، تاجی زرّین و در دستش داس تیزی به چشم می‌خورد.
15فرشته ء دیگری از درگاه خداوند آمد و به کسی که بر ابر نشسته بود، با صدای بلند گفت: «داس را به کار بینداز و درو کن، چون وقت درو است و محصول زمین رسیده است.» 16پس او که بر ابر نشسته بود، داس خود را به کار انداخت و محصول زمین درو شد.
17پس از آن، فرشته ء دیگری از درگاه خداوند در آسمان، سر رسید. او نیز داس تیزی در دست داشت. 18درست در همین وقت، فرشته‌ای دیگر از قربانگاه بیرون آمد که قدرت و اختیار آتش در دست او بود. او به فرشته‌ای که

داس در دست داشت گفت: «حالا داست را به کار انداز تا خوشه‌ها را از تاک زمین بچینی، چون انگورهایش رسیده و برای داوری آماده شده است.» 19پس آن فرشته، زمین را با داسش درو کرد و انگورها را در ظرف بزرگ غضب خدا ریخت. 20انگورها را در داخل آن ظرف که در خارج شهر بود، با پا آنقدر فشردند تا رودی از خون جاری شد که طولش 1600 تیر پرتاب بود و ارتفاعش به دهنه ء یک اسب می‌رسید.

سرود موسی و سرود برّه

15 در آسمان علامت عجیب دیگری دیدم که از پیش آمد مهمی خبر می‌داد: هفت فرشته، هفت بلای آخر را نگاه داشته بودند که بر زمین بریزند، تا سرانجام خشم و غضب خدا فروکش کند.
2سپس، در برابر خود چیزی شبیه دریای آتش و بلور دیدم که موج می‌زد. در کنار دریا کسانی ایستاده بودند که بر آن جانور خبیث و مجسمه‌اش و بر آن علامت و عددش پیروز شده بودند. همه ء آنان چنگ‌هایی در دست داشتند که خدا به ایشان داده بود، 3و4و سرود «موسی» خدمتگزار خدا و سرود «برّه» را می‌خواندند، و می گفتند:
«بزرگ و با شکوه است کارهای تو، ای خدای بی‌همتا!
حق و عدل است راههای تو، ای پادشاه قومها! ای
خداوند، کیست که از تو نترسد؟ کیست که نام تو را

حرمت ندارد؟ زیرا تنها تو پاکی. همه قومها خواهند
آمد و در پیشگاه تو پرستش خواهند کرد، زیرا کارهای
خوب تو را می‌بینند.»

هفت جام بلا

5سپس، نگاه کردم و مقدس‌ترین جایگاه حضور خدا را
در آسمان دیدم که به روی همه کاملاً باز بود.
6آن هفت فرشته که هفت بلا را نگاه داشته بودند تا بر
زمین بریزند، از حضور خدا بیرون آمدند. ایشان لباس
سفید بی‌لکه‌ای بر تن داشتند که از کتان پاک بود، و
دور سینه‌شان نیز کمربندی طلایی بسته بودند. 7یکی
از آن چهار موجود زنده، به هر یک از فرشتگان جامی
زرّین داد که پر از غضب خدای زنده ابدی بود. 8در همین
وقت، جایگاه مقدس از دود قدرت و جلال خدا پر شد، به
طوری که دیگر کسی نمی‌توانست داخل شود، تا این
که آن هفت فرشته، هفت بلا را ریختند و تمام کردند.

16 آنگاه از جایگاه مقدس صدایی بلند شنیدم که
به آن هفت فرشته می گفت: «بروید و هفت
جام غضب خدا را بر زمین خالی کنید.»
2پس فرشته ء اول بیرون رفت و وقتی جام خود را بر
زمین خالی کرد، در بدن کسانی که نشان آن جانور
خبیث را داشتند و مجسمه‌اش را پرستش می کردند،
زخمهایی دردناک و وحشتناک بوجود آمد.

3فرشته ء دوم جامش را در دریا ریخت و آب دریا مثل
خون مرده شد، و تمام جانوران دریایی مردند.
4سپس فرشته سوم جام خود را بر رودخانه‌ها و
چشمه‌ها ریخت و آب آنها به خون تبدیل شد. 5آنگاه
شنیدم که این فرشته که فرشته ء آبها بود، می گفت: «ای
خدای پاک که هستی و بودی، این مردم سزاوار چنین
مجازاتی هستند، 6زیرا خلق تو و انبیا را کشتند و زمین را
با خونشان رنگین ساختند. حال، زمان آن است که خون
ایشان را بریزی، چون سزای ایشان همین است.»
7آنگاه صدایی از قربانگاه شنیدم که می گفت: «بله، ای
خداوند، ای خدای توانا، تو از روی حق و عدل داوری و
مجازات می کنی.»
8سپس فرشته ء چهارم جامش را روی خورشید خالی کرد
تا خورشید با آتش خود همه را بسوزاند. 9پس همه از آن
حرارت شدید سوختند. اما به جای این که از افکار و
رفتار بد خود دست بکشند و خدا را جلال دهند، بسبب
این بلاها به او کفر می گفتند.
10فرشته ء پنجم جامش را بر تخت آن جاندار خبیث
ریخت، به طوری که تاج و تخت او در تاریکی
فرو رفت، و دار و دسته او از شدت درد، لبهای خود را
می گزیدند. 11ایشان نیز از درد زخمهای خود، به خدای
آسمان کفر گفتند و از رفتار بد خود دست نکشیدند.
12فرشته ء ششم جامش را بر رودخانه ء بزرگ فرات
خالی کرد و آب رودخانه خشک شد، به طوری که

پادشاهان مشرق زمین توانستند نیروهای خود را بدون
برخورد با مانع بسوی غرب ببرند. 13در این هنگام، دیدم
که سه روح ناپاک به شکل قورباغه، از دهان اژدها و
آن جاندار خبیث و پیامبر دروغین بیرون آمدند. 14این
روح‌های ناپاک که می‌توانند معجزه نیز بکنند، به
سراغ تمام فرمانروایان جهان رفتند تا در آن روز عظیم
داوری خدا، آنها را به ضد خداوند وارد جنگ کنند.
15حال، به آنچه عیسی مسیح می گوید توجه کنید:
«مانند دزد، زمانی که منتظر نیستید می‌آیم! خوشابه حال
کسی که برای بازگشت من آماده است و لباس خود را
نگاه می‌دارد مبادا برهنه راه رود و رسوا شود.»
16آنگاه تمام لشکرهای جهان را در محلی گرد آوردند که
به زبان عبری آن را «حارمجدون» (یعنی «کوه مجدو»)
می‌نامند.
17فرشته ء هفتم نیز جامش را در هوا خالی کرد. آنگاه از
تخت، از جایگاه مقدس آسمان، صدایی بلند شنیدم که
می گفت: «همه چیز به پایان رسید!»
18در آن هنگام، چنان رعد و برق و زمین لرزه ء شدیدی
شد که در تاریخ بشر سابقه نداشت. 19شهر بزرگ بابِل
نیز سه قسمت گردید و سایر شهرهای دنیا هم به صورت
توده‌های پاره سنگ درآمدند. به این ترتیب، خدا از
گناهان بابل چشم‌پوشی نکرد، بلکه جام غضب خود
را تا آخرین قطره، به او نوشانید؛ 20جزیره‌ها ناپدید و
کوهها زیرورو شدند؛ 21تگرگ وحشتناکی بر سر مردم

بارید، تگرگی که هر دانهٔ آن پنجاه کیلو بود! و مردم برای این بلای وحشتناک به خدا کفر و ناسزا گفتند.

فاحشهٔ معروف دنیا

17 آنگاه یکی از آن هفت فرشته که بلاها را بر روی زمین ریخته بود، نزد من آمد و گفت: «همراه من بیا تا به تو نشان دهم که بر سر آن فاحشهٔ معروف که بر آبهای دنیا نشسته است، چه خواهد آمد، 2زیرا پادشاهان دنیا با او زنا کرده‌اند و مردم دنیا از شراب زنای او سرمست شده‌اند.»
3روح خدا مرا در خود فرو گرفت و فرشته مرا به بیابان برد. در آنجا زنی را دیدم که بر روی یک حیوان سرخ رنگ نشسته بود. حیوان، هفت سر و ده شاخ داشت، و بر روی بدنش، شعارهای کفرآمیزی نسبت به خدا نوشته شده بود. 4لباس زن، سرخ و ارغوانی، و جواهرات او از طلا و سنگهای قیمتی و مروارید بود و در دستش یک جام طلایی داشت که پر بود از فساد و زنا. 5بر پیشانی او این اسم مرموز نوشته شده بود: «بابل بزرگ، مادر فاحشه‌ها و فساد دنیا.»
6در این لحظه، متوجه شدم که آن زن مست است؛ او سرمست از خون خلق خدا و شهدای عیسی بود. من با ترس و وحشت به او خیره شدم. 7فرشته پرسید: «چرا متعجب شدی؟ من به تو خواهم گفت که این زن کیست و آن حیوان که این زن سوارش شده، چه کسی

است. 8زمانی در بدن آن حیوان، رمقی بود، ولی حالا
دیگر نیست. با وجود این، از چاه بی‌انتها به زودی بالا
می‌آید و در فنای ابدی فرو خواهد رفت. مردم دنیا،
غیر از کسانی که نامشان در دفتر حیات نوشته شده
بود، وقتی حیوان پس از مرگ، دوباره ظاهر شود، مات
و مبهوت خواهند ماند.
9«حالا خوب فکر کن! هفت سر او، نشانه ء شهرهای
مخصوصی است که روی هفت تپه ساخته شده‌اند،
و این زن در آنجا خانه دارد. 10همچنین، نشانه ء هفت
پادشاه هستند که پنج تن از آنان از بین رفته‌اند، ششمی
فعلاً سلطنت می کند و هفتمی نیز به زودی می‌آید،
اما زیاد دوام نخواهد آورد. 11آن حیوان سرخ رنگ که
مرد، پادشاه هشتم است که قبلاً بعنوان یکی از آن هفت
پادشاه سلطنت می کرد. بعد از دوره ء دوم سلطنتش، او
نیز فنا می‌شود. 12ده شاخ او، نشانه ء ده پادشاه است که
هنوز به قدرت نرسیده‌اند ولی برای مدت کوتاهی به
پادشاهی رسیده، با او سلطنت خواهند کرد. 13همگی
ایشان، با هم پیمانی را امضا خواهند کرد که به موجب
آن، قدرت و اختیارات خود را به آن حیوان واگذار
می‌نمایند، 14و با هم به جنگ «بره» خواهند رفت، اما
از او شکست خواهند خورد، زیرا «بره» سَرور سَروران
و شاه شاهان است و خلق او فراخواندگان و برگزیدگان
و وفاداران او می‌باشند.»
15سپس به من گفت: «آبهایی که آن زن روی آنها

نشسته است، نشانه ء گروه‌های مختلف مردم از هر نژاد و قوم است.
16«حیوان سرخ رنگ و ده شاخش که معرف آن ده
پادشاهی هستند که با او سلطنت می کنند، همه از آن
زن بیزارند؛ پس بر او هجوم آورده، غارتش خواهند کرد
و او را لخت و عریان در آتش رها خواهند نمود، 17زیرا
خدا فکری در سرشان گذاشته تا نقشه ء او را عملی
کنند و اختیاراتشان را به حیوان سرخ بدهند تا به این
وسیله کلام خدا عملی شود. 18این زن که در رؤیا دیدی،
نشانه ء شهر بزرگی است که بر پادشاهان دنیا سلطنت
می کند.»

نابودی نهایی بابل

18 بعد از این رؤیاها، فرشته ء دیگری را دیدم
که با اختیار تام از آسمان پایین آمد. این
فرشته چنان می‌درخشید که تمام زمین را روشن ساخت.
2او با صدای بلند فریاد می‌زد: «بابل بزرگ ویران شد!
به کلی ویران شد! بابل کمینگاه دیوها و شیاطین و
ارواح ناپاک شده است. 3زیرا تمام قومها از شراب
شوم زنای آن، سرمست شده‌اند. پادشاهان دنیا در آنجا
خوش گذرانی کرده‌اند، و تاجران دنیا از زندگی پرتجمل
آن ثروتمند شده‌اند.»
4در این وقت، از آسمان صدای دیگری شنیدم که
می گفت: «ای خلق من، از این شهر دل بکنید و خود

را با گناهانش آلوده نسازید، و گرنه شما نیز به همان
مکافات خواهید رسید. 5زیرا گناهانش تا فلک بر روی
هم انباشته شده است. از اینرو، خداوند آماده است تا
او را به مجازات جنایتهایش برساند. 6پس، برای کارهای
زشتش دو چندان به او سزا دهید. آن همه جامهای شکنجه
که برای دیگران پر کرد، دو برابر بخودش بنوشانید.
7تا حال زندگی‌اش غرق در تجمل و خوشگذرانی بوده
است؛ از این پس آن را با شکنجه و عذاب لبریز کنید.
می گوید: "من بیوه ء بی‌نوا نیستم؛ من ملکه ء این تاج
وتخت می‌باشم؛ هرگز رنگ غم و اندوه را نخواهم دید."
8پس در عرض یک روز، مرگ و عزا و قحطی دامنگیر
او خواهد شد و او در آتش خواهد سوخت. چون خداوند
توانا این شهر را به مکافات خواهد رساند.»
9آنگاه پادشاهان دنیا که با او زنا می کردند و از این
کار لذت می‌بردند، وقتی ببینند دود از خاکسترش بلند
می‌شود، برایش عزا گرفته، 10از ترس، دور از او خواهند
ایستاد و ناله کنان خواهند گفت: «افسوس که بابل، آن
شهر بزرگ در یک چشم به هم زدن نابود شد!»
11تاجران دنیا نیز برایش عزا گرفته، زارزار خواهند
گریست، زیرا دیگر کسی نخواهد بود که اجناسشان
را بخرد. 12و13این شهر، بزرگترین خریدار اجناس
ایشان بود، اجناسی نظیر طلا و نقره، سنگهای قیمتی و
مروارید، کتانهای لطیف و ابریشمهای ارغوانی و قرمز،
انواع چوبهای معطر و زینت‌آلات عاج، گرانترین

کنده کاریهای چوبی، مس و آهن و مرمر، ادویه و عطر، بخور و پماد، کندر و شراب و روغن زیتون، آرد ممتاز و گندم، گاو و گوسفند، اسب و ارّابه، برده و جانهای انسانها.

14تاجران اشکریزان خواهند گفت: «تمام چیزهای دوست داشتنی‌ات را از دست دادی. آن خوراکهای لذیذ و تجملات زیبا و خیره کننده که برایت آن قدر عزیز بود، هرگز دوباره نصیبت نخواهد شد. دیگر خبری از آنها نیست!»

15پس، تاجرانی که با فروش این اجناس ثروتمند شده‌اند، دور ایستاده، از خطری که ایشان را تهدید می‌کند خواهند ترسید و گریه کنان خواهند گفت:

16«افسوس که آن شهر بزرگ با تمام زیبایی و ثروتش، در یک چشم بهم زدن دود شد! شهری که مثل زن زیبایی بود که لباسهای نفیس از کتان ارغوانی و قرمز می‌پوشید و با طلا و سنگهای قیمتی و مروارید خود را زینت می‌داد.»

17صاحبان کشتی‌ها و ناخدایان و دریانوردان خواهند ایستاد و از دور 18برای شهری که دود از خاکسترش بالا می‌رود، اشک ریخته، خواهند گفت: «در تمام دنیا، کجا دیگر چنین شهری پیدا خواهد شد؟» 19و از غم و غصه، خاک بر سر خود ریخته، خواهند گفت: «افسوس، افسوس از این شهر بزرگ! از ثروتهای بی‌حد و اندازه‌اش، همه ما ثروتمند شدیم؛ و حال در یک لحظه همه ء چیز دود شد!»

20اما تو ای آسمان، از سرنوشت بابل شاد باش! و شما ای
فرزندان و فرستادگان و خدمتگزاران خدا شادی کنید!
زیرا خدا سرانجام انتقام شما را از او گرفت.
21آنگاه، یک فرشته ء پرقدرت، تخته سنگی را که به
شکل آسیاب بود برداشت و آن را به دریا انداخت و فریاد
زد: «شهر بزرگ بابل تا ابد ناپدید خواهد شد، همان
طور که این سنگ ناپدید شد. 22دیگر هرگز نوای
موسیقی در این شهر شنیده نخواهد شد. هیچ صنعت و
صنعتگری در آن نخواهد بود، و دیگر صدای آسیاب در آن
بگوش نخواهد رسید. 23دیگر هیچ چراغی در آن روشن
نخواهد شد و صدای شادی عروس و داماد در آن شنیده
نخواهد شد. تاجرانش زمانی بزرگترین سرمایه‌داران
دنیا بودند و این شهر تمام قومها را با نیرنگ‌های خود
فریب می‌داد. 24خون تمام فرستادگان و خلق خدا که
شهید شدند، به گردن این شهر است.»

جشن و شادی در آسمان

19 پس از آن، صدای گروه بیشماری را شنیدم که
در آسمان سرود شکرگزاری خوانده، می گفتند:
«هَلِلویاه، خدا را شکر! نجات از سوی خدای ما می‌آید.
عزت و اکرام و قدرت فقط برازنده اوست، 2زیرا داوری
او حق و عدل است. او فاحشه بزرگ را که زمین را با
فساد خود آلوده می‌ساخت، مجازات نمود و انتقام خون
خدمتگزاران خود را از او گرفت.»

3ایشان بارها و بارها سراییده، می گفتند: «هَلِلویاه،
خدا را شکر! دود از خاکستر این شهر تا ابد بالا
خواهد رفت!»
4آنگاه، آن بیست و چهار رهبر روحانی و چهار موجود
زنده سجده کرده، خدا را که بر تخت نشسته بود،
پرستش نمودند و گفتند: «آمین، هللویاه. خدا را شکر!»
5در این هنگام، از میان تخت، صدای دیگری آمد که
می گفت: «شما ای خدمتگزاران خدا، کوچک و بزرگ،
خدای ما را سپاس گویید و او را اکرام نمایید.»
6سپس، آوای خوش آهنگ دیگری را شنیدم، آوایی
همچون سرود گروهی عظیم که طنین آن چون امواج
خروشان دریاها و غرش پیاپی رعدها بود، و می گفت:
«هللویا، خدا را شکر! زیرا خداوند توانای ما سلطنت
می کند. 7بیایید با یکدیگر وجد و شادی کنیم و او را
احترام نماییم، زیرا زمان جشن عروسی بره فرا رسیده
است. عروس او نیز خود را مهیا کرده، 8و به او اجازه
داده شده تا پاکترین و سفیدترین و لطیف‌ترین لباس
کتان را بپوشد.» مقصود از کتان لطیف، همانا اعمال
نیک خلق خداست.
9آنگاه فرشته به من گفت: «بنویس: خوشابه حال
کسانی که به جشن عروسی بره دعوت شده‌اند. این را
خداوند می‌فرماید.»
10در این هنگام به پای او افتادم تا او را بپرستم. اما
او گفت: «نه، چنین نکن! من نیز مانند تو، یکی از

خدمتگـزاران خـدا هسـتم. مـن نیـز ماننـد بـرادران تـو، در بـاره ء ایمـان بـه عیسـی شـهادت می‌دهـم. تمـام ایـن پیشـگوییها و هـر آنچـه کـه بـه تـو نشـان دادم، همـه در وصـف عیسـی اسـت.»

کلمه ء خدا سوار بر اسب سفید

11سـپس دیـدم کـه آسـمان گشـوده شـد. در آنجـا اسـبی سـفید بـود کـه سـوارش «امیـن و حـق» نـام داشـت، زیـرا بـه حـق و عـدل مبـارزه و مجـازات می کنـد. 12چشـمان او ماننـد شـعله‌های آتـش بـود و بـر سـرش تاجهـای فراوانـی قـرار داشـت. بـر پیشـانی‌اش نیـز نامـی نوشـته شـده بـود کـه فقـط خـودش معنـی آن را می‌دانسـت. 13او جامـه ء خون‌آلـودی در برداشـت و لقبـش « کلمـه ء خـدا» بـود. 14لشـکرهای آسـمانی کـه لباسـهای کتـان سـفید و پـاک بـر تـن داشـتند، سـوار بـر اسـبهای سـفید، بـه دنبـال او می‌آمدنـد. 15از دهـان او شمشـیر تیـزی بیـرون می‌آمـد تـا بـا آن قومهـای بی‌ایمـان را سـرکوب کنـد. او بـا عصـای آهنیـن بـر آنـان حکمرانـی خواهـد نمـود و بـا پایهـای خـود، شـراب خشـم خـدای توانـا را در چرخشـت خواهـد فشـرد. 16بـر لبـاس و ران او نیـز ایـن لقـب نوشـته شـده بـود: «شـاه شـاهان و سـرور سـروران.»

17سـپس، فرشـته‌ای را دیـدم کـه در آفتـاب ایسـتاده بـود و بـا صـدای بلنـد بـه پرنـدگان می گفـت: «بیاییـد و بـر سـر سـفره‌ای کـه خـدا بـرای شـما تـدارک دیـده اسـت، جمـع شـوید. 18بیاییـد و بخوریـد از گوشـت پادشـاهان و

فرماندهـان و زورمنـدان؛ از گوشـت اسـبان و سـواران آنهـا، و از گوشـت تمـام انسـانها، بـزرگ و کوچـک، بـرده و آزاد.»
19آنـگاه دیـدم کـه آن جانـدار خبیـث، حکومتهـای جهـان و لشـکریان آنهـا را گـرد آورد تـا بـا آن اسـب سـوار و لشـکر او بجنگنـد. 20امـا جانـدار خبیـث بـا پیامبـر دروغینـش گرفتـار آمدنـد و هـر دو زنده‌زنـده بـه دریاچـه ء آتـش کـه بـا گوگـرد می‌سـوزد انداختـه شـدند؛ بلـه، همـان پیامبـری کـه در حضـور جانـدار معجـزات خیـره کننـده انجـام مـی‌داد تـا تمـام کسـانی را کـه علامـت جانـدار را داشـتند و مجسـمه‌اش را می‌پرسـتیدند، فریـب دهـد. 21آنـگاه تمـام دار و دسـته او بـا شمشـیر تیـزی کـه در دهـان اسـب سـوار بـود کشـته شـدند، و پرنـدگان شـکم خـود را بـا گوشـت آنـان سـیر کردنـد.

دوران هزار ساله ء

20 سـپس، فرشـته‌ای را دیـدم کـه از آسـمان پاییـن آمـد. او کلیـد چـاه بی‌انتهـا را همـراه مـی‌آورد و زنجیـری محکـم نیـز در دسـت داشـت. 2و3او اژدهـا را گرفـت و بـه زنجیـر کشـید و بـرای مـدت هـزار سـال بـه چـاه بی‌انتهـا افکنـد. سـپس در چـاه را بسـت و قفـل کـرد، تـا در آن هـزار سـال نتوانـد هیـچ قومـی را فریـب دهـد. پـس از گذشـت ایـن مـدت، اژدهـا بـرای چنـد لحظـه آزاد گذاشـته خواهـد شـد. اژدهـا، همـان مـار قدیـم اسـت کـه اهریمـن و شـیطان نیـز نامیـده می‌شـود.
4آنـگاه تختهایـی دیـدم و کسـانی بـر آنهـا نشسـتند و به ایشـان

اختیار و قدرت دادرسی داده شد. سپس جانهای کسانی را دیدم که بسبب اعلام پیغام عیسی و کلام خدا سر بریده شدند. همچنین جانهای آنانی را دیدم که جاندار خبیث و مجسمه‌اش را نپرستیده بودند و علامتش را بر پیشانی و دستهای خود نداشتند. اینان همگی، زندگی را از سر نو آغاز کردند و با مسیح هزار سال سلطنت نمودند.

5این «قیامت اول» است. قیامت بعدی در پایان آن هزار سال رخ خواهد داد؛ در آن زمان، بقیه مردگان زنده خواهند شد.

6خوشبخت و مقدسند آنانی که در این قیامت اول سهمی دارند. اینان از مرگ دوم هیچ هراسی ندارند، بلکه کاهنان خدا و مسیح بوده، با او هزار سال سلطنت خواهند کرد.

نابودی نهایی شیطان

7پس از پایان آن هزار سال، شیطان از زندان آزاد خواهد شد. 8او بیرون خواهد رفت تا قومهای جهان یعنی جوج و ماجوج را فریب داده، برای جنگ متحد سازد. آنان سپاه عظیمی را تشکیل خواهند داد که تعدادشان همچون ماسه‌های ساحل دریا بی‌شمار خواهد بود. 9ایشان در دشت وسیعی، خلق خدا و شهر محبوب اورشلیم را از هر سو محاصره خواهند کرد. اما آتش از آسمان، از سوی خدا خواهد بارید و همه را خواهد سوزاند.

10سپس شیطان که ایشان را فریب داده بود، به دریاچه ء آتش افکنده خواهد شد. دریاچه آتش همان جایی

است که با گوگرد می‌سوزد و آن جاندار خبیث و پیامبر دروغین او شبانه روز، تا به ابد، در آنجا عذاب می کشند

روز داوری آخر

11آنگاه تخت بزرگ سفیدی را دیدم. بر آن تخت کسی نشسته بود که زمین و آسمان از روی او گریختند و ناپدید شدند. 12سپس مرده‌ها را دیدم که از بزرگ و کوچک در برابر خدا ایستاده‌اند. دفترها یکی پس از دیگری گشوده شد تا به دفتر حیات رسید. مردگان همگی بر طبق نوشته‌های این دفترها محاکمه شدند. 13بنابراین، دریا و زمین و قبرها، مرده‌هایی را که در خود داشتند، تحویل دادند تا مطابق اعمالشان محاکمه شوند. 14آنگاه مرگ و دنیای مردگان به دریاچه ء آتش افکنده شد. اینست مرگ دوم، یعنی همان دریاچه ء آتش. 15هر که نامش در دفتر حیات نبود، به دریاچه ء آتش افکنده شد.

اورشلیم تازه

21 سپس زمین و آسمان تازه‌ای را دیدم، چون آن زمین و آسمان اول ناپدید شده بود. از دریا هم دیگر خبری نبود. 2و من، یوحنا، شهر مقدسِ اورشلیم را دیدم که از آسمان از جانب خدا پایین می‌آمد. چه منظره ء باشکوهی بود! شهر اورشلیم به زیبایی یک عروس بود که خود را برای ملاقات داماد آماده کرده باشد!

3از تخت، صدایی بلند شنیدم که می گفت: «خوب نگاه

کن! خانه ء خدا از این پس در میان انسانها خواهد بود.
از این پس خدا با ایشان زندگی خواهد کرد و ایشان
خلق‌های خدا خواهند شد. بله، خود خدا با ایشان
خواهد بود. 4خدا تمام اشکها را از چشمان آنها پاک
خواهد ساخت. دیگر نه مرگی خواهد بود و نه غمی،
نه ناله‌ای و نه دردی، زیرا تمام اینها متعلق به دنیای
پیشین بود که از بین رفت.»
5آنگاه او که بر تخت نشسته بود، گفت: «ببین! الان
همه چیز را نو می‌سازم!» و به من گفت: «این را بنویس
چون آنچه می گویم، راست و درست است. 6دیگر
تمام شد! من الف و یا، و اول و آخر هستم. من به هر
که تشنه باشد از چشمه آب حیات به رایگان خواهم داد
تا بنوشد. 7هر که پیروز شود تمام این نعمت‌ها را به
ارث خواهد برد و من خدای او خواهم بود و او فرزند
من. 8ولی ترسوها که از پیروی من رو بر می گردانند
و کسانی که به من ایمان ندارند، فاسدان وقاتلان و
زناکاران، جادوگران و دروغگویان، و کسانی که به جای
خدا، بت می‌پرستند، جای همه در دریاچه‌ای است که
با آتش و گوگرد می‌سوزد. این همان مرگ دوم است.»
9آنگاه یکی از آن هفت فرشته که هفت جام بلای آخر
را دارند، نزد من آمد و گفت: «همراه من بیا تا عروس
را به تو نشان دهم. او همسر بره است.»
10سپس در یک رؤیا، مرا به قله کوه بلندی برد. از
آنجا، شهر مقدس اورشلیم را دیدم که از جانب خدا از

آسمان پایین می‌آمد. 11شهر غرق در جلال و شکوه خدا بود، و مثل یک تکه جواهر قیمتی که بلورهای شفافش برق می‌زند، می‌درخشید. 12دیوارهای شهر، پهن و بلند بود. شهر دوازده دروازه و دوازده فرشته ء دربان داشت. اسامی دوازده قبیله ء بنی‌اسرائیل روی دروازه‌ها نوشته شده بود. 13در هر طرف، یعنی در شمال، جنوب، شرق و غرب شهر، سه دروازه وجود داشت. 14دیوارهای شهر دوازده پایه داشت که بر آنها اسامی رسولان «برّه» نوشته شده بود.

15در دست فرشته یک چوب طلا بود که با آن در نظر داشت شهر و دروازه‌ها و دیوارهایش را اندازه بگیرد. 16وقتی شهر را اندازه گرفت، معلوم شد به شکل مربع است، یعنی طول و عرضش با هم مساوی است. در واقع، شهر به شکل مکعب بود، زیرا بلندی‌اش نیز به اندازه ء طول و عرضش بود، یعنی هر ضلعش دوازده هزار تیر پرتاب بود. 17سپس بلندی دیوار شهر را اندازه گرفت و معلوم شد در همه جا صدوچهل وچهار ذراع است. فرشته با استفاده از واحدهای مشخص، این اندازه‌ها را به من گفت.

18و19خود شهر از طلای خالص مانند شیشه شفاف ساخته شده بود و دیوار آن از یَشم بود که بر روی دوازده لایه از سنگ‌های زیربنای جواهرنشان ساخته شده بود: لایه ء اول از یشم، دومی از سنگ لاجورد، سومی از عقیق سفید، چهارمی از زمرد، 20پنجمی از عقیق سرخ، ششمی از عقیق، هفتمی از زبرجد، هشتمی از یاقوت کبود، نهمی

از یاقوت زرد، دهمی از عقیق سبز، یازدهمی از فیروزه و دوازدهمی از یاقوت بود.
21جنس دوازده دروازه شهر از مروارید بود، هر دروازه ء از یک قطعه مروارید. خیابان اصلی شهر از طلای ناب بود که مثل شیشه می‌درخشید.
22در شهر هیچ عبادتگاهی دیده نمی‌شد، زیرا خدای توانا و «برّه» را همه جا بدون هیچ واسطه‌ای پرستش می‌کردند. 23این شهر احتیاجی به نور خورشید و ماه نداشت، چون شکوه و جلال خدا و «بره» شهر را روشن می‌ساخت. 24نورش قومهای زمین را نیز نورانی می‌کرد، و پادشاهان دنیا می‌آمدند و جلال خود را نثار آن می‌کردند. 25دروازه‌های شهر هرگز بسته نمی‌شود، چون در آنجا همیشه روز است و شبی وجود ندارد! 26عزّت و جلال و افتخار تمام قومها به آن وارد می‌شود. 27هیچ بدی یا شخص نادرست و فاسد اجازه ورود به آنجا را ندارد. این شهر فقط جای کسانی است که نامشان در کتاب حیات «برّه» نوشته شده باشد.

22 آنگاه رودخانه ء آب حیات را به من نشان داد که مثل بلور، صاف و زلال بود. رودخانه از تخت خدا و «برّه» جاری می‌شد، 2و از وسط جاده اصلی می‌گذشت. دو طرف رودخانه، درختان حیات قرار داشت که سالی دوازده بار میوه می‌دادند یعنی هر ماه

یک نوع میوه ء تازه. برگهایش نیز شفابخش بود و برای درمان قومها بکار می‌رفت.
3در شهر چیزی بدی یافت نخواهد شد، چون تخت خدا و «برّه» در آنجاست. خدمتگزاران خدا، او را پرستش خواهند کرد، 4و رویش را خواهند دید و نامش روی پیشانی‌شان نوشته خواهد بود. 5در آنجا دیگر شب نخواهد بود. احتیاجی هم به چراغ و خورشید نخواهد بود، چون خداوند بزرگ نور ایشان خواهد بود و ایشان تا ابد سلطنت خواهند کرد.
6آنگاه فرشته به من گفت: «این سخنان راست و قابل اعتماد است. و خدایی که وقایع آینده را از قبل به انبیا خود اطلاع می‌دهد، فرشته خود را فرستاده است تا آنچه را که بزودی روی خواهد داد به شما اطلاع دهد.»

عیسی بزودی می‌آید

7عیسی مسیح می‌فرماید: «گوش کنید! من بزودی می‌آیم. خوشابه حال کسانی که آنچه را که در این کتاب پیشگویی شده، باور می کنند.»
8من، یوحنا، تمام این چیزها را دیدم و شنیدم و زانو زدم تا فرشته‌ای را که آنها را به من نشان داده بود، پرستش کنم.
9ولی او بار دیگر به من گفت: «نه، این کار را نکن. من نیز مانند تو و برادرانت یعنی انبیا خدا، و تمام کسانی که به حقایق این کتاب اعتماد دارند، از خدمتگزاران عیسی می‌باشم. پس فقط خدا را پرستش کن.»

10سپس به من دستور داده، گفت: «پیشگویی‌های این
کتاب را در دسترس همه بگذار، چون بزودی به وقوع
خواهند پیوست. 11وقتی آن زمان فرا رسد، بدکاران باز
هم به کارهای بد خود ادامه خواهند داد و فاسدان باز
هم فاسدتر خواهند شد، ولی خوبان، خوب‌تر و پاکان،
پاک‌تر می گردند.»
12عیسی مسیح می‌فرماید: «چشم به راه باشید، من به
زودی می‌آیم و برای هر کس مطابق اعمالش پاداشی
با خود خواهم آورد. 13من الف و یا، آغاز و پایان، اول
و آخر هستم. 14خوشابه حال کسانی که لباس‌هایشان
را دائماً می‌شویند. آنها اجازه ء ورود به شهر و خوردن
میوه ء درخت حیات را خواهند داشت. 15اما فاسدان،
جادوگران، زناکاران، قاتلان، بت‌پرستان، دروغگویان و
متقلبان، به شهر راه نخواهند یافت.
16«من، عیسی، فرشته ء خود را نزد شما فرستادم تا همه
چیز را با کلیساها در میان بگذارم. من از اصل و نسب
داود هستم. من ستاره ء درخشنده ء صبح می‌باشم.»
17روح و عروس می گویند: «بیا!» هرکس این را می‌شنود،
بگوید: «بیا!» هر که تشنه است بیاید، و هرکس مایل
است بیاید، و از آب حیات به رایگان بنوشد.
18به کسی که پیشگویی‌های این کتاب را می‌شنود با
صراحت می گویم که اگر به نوشته‌های این کتاب
چیزی اضافه کند، خدا بلاهای این کتاب را بر سرش
خواهد آورد. 19و اگر از این پیشگویی‌ها مطلبی کم

کنـد، خداونـد او را از درخـت حیـات و شـهر مقـدس کـه
آن را شـرح دادم، بی‌نصیـب خواهـد سـاخت. 20 کسـی کـه
ایـن چیزهـا را گفتـه اسـت، می‌فرمایـد: «بلـه، مـن بـزودی
می‌آیـم!»
«آمین! ای عیسای خداوند، بیا!»
21 فیض خداوند ما عیسی مسیح بر همه ء شما باد! آمین!